

مقدمه

چند نکته درباره این کتاب

با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان ۱۴۱۶ هـ ق، ۱۷ سال تمام از «مفقود شدن» امام موسی صدر و همراهانش؛ شیخ یعقوب و استاد عباس می‌گذرد ... در این مدت، علی‌رغم اقدامات مراجع عظام تقلید قم و مجف، علماء بزرگ جهان اسلام، به‌ویژه ایران، لبنان و عراق دخالت شخصیت‌های سیاسی بعضی از بلاد دیگر، متأسفانه مجامع جهانی به اصطلاح حقوق بشری! و سازمانهای مدعی دفاع از انسان‌ها، هیچ گامی در راه روشن شدن وضع یک شخصیت برجسته جهان اسلام و همراهان وی برنداشته‌اند. به همین دلیل هنوز از سرنوشت قطعی امام موسی صدر و همراهان، اطلاع دقیقی در اختیار نیست ... و بدین ترتیب امام موسی صدر، بزرگ‌ترین شخصیت مظلوم تاریخ معاصر ما است که حتی از سوی محافل سیاسی نظام اسلامی ما حق او ادا نگردیده، تا آنجا که گوئی «هیچ اتفاقی نیفتاده است»!!

... رژیم صهیونیستی و در کنار آن امپریالیسم غرب، هنوز به دنبال سروانی به‌نام «ران آراد» از ارتش یهود هستند که گویا خلبانی بوده و ۷ سال پیش در حمله به لبنان «مفقود» شده است! .. آنها برای «حل مشکل خودشان» از لبنان «شیخ عبید» و «مصطفی دیرانی» و ... را دزدیده و به اراضی اشغالی برده‌اند و اخیراً توسط مزدوری هواپیمای مسافری ایران را ربوده و به پایگاه نظامی خود بردند و از مسافری عادی آن، سراغ «ران آراد» را می‌گرفته‌اند؟! .. آنها در محافل بین‌المللی از مسئله مفقود شدن یک سروان، برای متهم ساختن ایران اسلامی و نیروهای هوادار آن، سوءاستفاده می‌کنند، ولی ما؟ هنوز مسئله امام موسی صدر را به‌طور جدی در جایی مطرح نساخته‌ایم؟! حتی دوستانی که معتقدند «موساد» و «سیا» در ربوده شدن امام موسی صدر در لیبی دست داشته‌اند، تاکنون به‌طور رسمی و علنی آن را با لیبی در میان نگذاشته‌اند تا موضوع را «مشترکاً!» پیگیری نمایند!..

... البته به دور از نگرش بعضی از محافل سیاسی و سکوت مصلحت‌گرایانه یا برخوردهای پراگماتیستی!؛ دوستان امام موسی صدر همه‌ساله در جراید تهران و قم: اطلاعات، کیهان، بعثت و غیره، به‌طور محدود و در حد توان به وظیفه خود در گرامیداشت یاد و خاطره ایشان عطا کرده‌اند، اما هیچ‌گاه این اقدامات درخور شأن و مقام برجسته شخصیت بزرگواری چون امام موسی صدر نبوده است.

البته از همان آغاز حادثه ناگوار، ما به جمع‌آوری مقالات، خاطرات، اسناد و عکس‌های مربوط به زندگی و مبارزات امام موسی صدر، در ایران و لبنان پرداختیم و آن‌گاه که تصمیم به نشر ویژه‌نامه‌ای از سوی مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» گرفته شد، با انبوهی از مقالات و خاطرات و اسناد روبه‌رو شدیم که مجموعاً حدود ۲۰۰۰ صفحه آن آماده چاپ گردید و ما ناچار، به تلخیص آنها پرداختیم و اکنون «ویژه‌نامه امام موسی صدر» در سه جلد - بالغ بر ۱۴۰۰ صفحه - آماده شده است که هم‌اکنون جلد اول آن در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد و جلد دوم در مراحل نهایی آماده‌سازی است، و جلد سوم که باز حروف‌چینی شده، به‌صورت کتابی مستقل، تحت عنوان «حرکت اسلامی لبنان - تاریخ اندیشه» منتشر خواهد شد.

جلد اول یادنامه، شامل خاطرات: اقوام، اساتید بزرگوار، علماء بزرگ کنونی و شخصیت‌های برجسته محافل علمی - سیاسی ایران است که روزگاری از هم‌درسان، یاران، دوستان و همکاران امام موسی صدر بوده و سالیان درازی با ایشان بسر برده‌اند. مطالب جلد اول، بتدریج و در طول ۱۵ سال گذشته تهیه شده و اکنون، پس از تکمیل در اختیار شما قرار می‌گیرد.

در تهیه این مقالات، و ترجمه مباحث جلد بعدی، بعضی از دوستان و همکاران ما در «مرکز بررسی‌های اسلامی - گروه تاریخ» همکاری داشته‌اند، ولی باید یادآور شد که یکی از برادران دلسوز و علاقه‌مند و متعهد در تهیه مصاحبه‌ها و پیاده‌کردن اغلب آنها از نوار، بیشترین سهم را به عهده داشت و ما نام ایشان را به عنوان سپاس در مقدمه کتاب آورده بودیم، اما ایشان پس از آگاهی از این تصمیم، با اصرار خواستند که از این امر خودداری شود! و با توجه به این نکته که هیچ‌حق‌الزحمه‌ای هم برای این کار خود نپذیرفته‌اند - تا پاداش خود را از حق‌تعالی بگیرند - درواقع خواسته‌اند از آن گروه مؤمنانی باشند که خداوند درباره آنها می‌فرماید:

«أَنَا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّار».

... جلد دوم ویژه‌نامه که بزودی تقدیم علاقه‌مندان خواهد شد، شامل شرح زندگی و مبارزات و خدمات امام موسی صدر در لبنان و جهان اسلام بوده و خاطرات جمعی از علما و رجال سیاسی لبنان را بازگو می‌کند ... و برای تکمیل موضوع آن، گزارش کاملی از چگونگی مفقود شدن ایشان و همراهان، در لیبی و اسناد و مدارک این حادثه و سپس متن کامل مدارک دادگاه رم و ... در آن آمده است که آگاهی از آنها، بسیاری از حقایق را آشکار خواهد ساخت و بر نسل جوان ما، در ایران و جهان اسلام روشن خواهد نمود که با ربوده‌شدن و غیبت امام موسی صدر، — آن هم در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران — و به وسیله ارتجاع عرب و عمال امپریالیسم و صهیونیسم جهانی، دنیای سلام چه عنصر والا، برجسته، ارزشمند و بزرگواری را از دست داده است.

... کتاب سوم که شامل تاریخ پیدایش حرکت اسلامی در لبنان و اندیشه‌های این بزرگ‌مرد تاریخ معاصر دنیای اسلام است، در ضمن سلسله‌کتابهای: «حرکت‌های اسلامی معاصر: تاریخ، اندیشه، رهبری» بزودی منتشر می‌گردد. و با انتشار مجموعه این سه کتاب، ضمن شناخت و شناسایی امام موسی صدر، پرده از چهره «نفاق» و «حقد عربی» در پشت پرده انقلابی‌گری دروغین هم برداشته می‌شود و در واقع ماهیت واقعی مزدوران وابسته و پیوسته غرب امپریالیست، آشکار می‌گردد و نشان می‌دهد که چگونه عرب جاهلی عصر ما، همانند عرب جاهلیت اولی، که تا دیروز امام موسی صر را متهم به همکاری با غرب و شرق می‌نمود، خود امروز یا عامل رسمی و علنی امپریالیسم - صهیونیسم در منطقه است و یا عمله آماتور ظلمه سرمایه‌داری غرب که با پوشش قلابی رنگ سبز! دم از سوسیالیسم منهای دین می‌زند و خواستار رژیم سکولار و اسلامی! بدون از سیاست است و برای قتل‌عام مسلمانان بوسنی، با صرب تبهکار پیمان همکاری می‌بندد و به جنایتکاران جنگی صرب کمک می‌کند ... و بی‌شک برخواسته از همین ماهیت مزورانه است که «رجل تاریخی»! او، یا «اسحق رابین»! است و یا «کمال آتاتورک»! ... و از همینجا مظلومیت امام موسی صدر مضاعف می‌گردد که قربانی توطئه «ابوزهوه»! و رژیم قرون وسطائی حرمسراداران «راهبات الثورة»! شده است!..

... اما فرزندان «انتفاضه» و «حزب‌الله» در هر منطقه عربی - اسلامی، روزبه‌روز بیشتر می‌شوند و تاریخ آینده منطقه را هم بی‌تردید آنها رقم خواهند زد و در دوران حاکمیت حق، دیگر فرصتی به استمرار خیانت داده نخواهد شد و این بشارت الهی و فتوای محتوم تاریخ است:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق، لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون».

و کیفر سخت، همان‌طور که نصیب «سادات و رابین» گردید، دامنگیر دیگر تبه‌کاران عرب و غیرعرب خواهد گردید که این نیز وعدهٔ تخلف‌ناپذیر خداوندی است:

«فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله، ان الله عزیز ذوانتقام».

* * *

در پایان این مقدمه، یادآوری چند نکته نیز ضروری است:

۱. بررسی دقیق، ترجمه، ویرایش، تهیهٔ اسناد و عکسها، تکمیل و تنظیم، و بالاخره «اشراف عام و کامل» بر امور هر سه جلد از کتاب‌های ویژهٔ امام موسی صدر، به عهدهٔ «فرهنگبان کوشا»^{*} حجة الاسلام والمسلمین استاد سید هادی خسروشاهی، مدیر مرکز بررسی‌های اسلامی حوزهٔ علمیه قم بوده که بدون اغراق بیش از یک سال از وقت خود را وقف این کار نیک نمودند تا به قول خود «ادای دینی مختصر، در قبال خدمات مردی ناشناخته در عصر ما، به امید آنکه مورد قبول حق تعالی قرار گیرد».

همکاران «مرکز بررسی‌های اسلامی» حوزهٔ علمیه قم، علی‌رغم عدم تمایل ایشان، و با اصرار، نام ایشان را برای سپاس بر تارک کتاب می‌گذارند تا بدین وسیله این کتاب‌ها که در واقع محصول تلاش و کوشش بی‌وقفهٔ خود ایشان است، به عنوان «مجموعه‌ای مستند» از «صاحب‌نظری در تاریخ»^{*} مورد توجه و اهتمام اهل تحقیق و تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام، قرار گیرد.

۲. در ترتیب درج مقالات و خاطرات، یعنی در تقدّم و تأخّر آنها — به استثنای یک مقاله در اول و یکی در آخر — هیچ عاملی جز تاریخ تحریر و تنظیم مقالات، ملحوظ نشده و مورد توجه نبوده است. تاریخ تهیهٔ اغلب مقالات در پایان آنها قید شده است.

۳. بعضی از نکات و مطالب، در مقالات و خاطراتی چند، به ظاهر تکراری به نظر خواهد رسید. این اگر به ظاهر تکرار تلقی شود، در واقع نوعی تأکید و تأیید مطلب، از قول چند نفر از بزرگان است و برای مستندتر و متواتر بودن حقایق تاریخی، نقل آنها ضروری بود.

* به تعبیر استاد بزرگوار محمدرضا حکیمی در مقدمهٔ کتاب «مکتب تفکیک».

* به تعبیر استاد سید محمد محیط طباطبائی در مقدمهٔ کتاب: سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین، چاپ جدید از دفتر نشر فرهنگ اسلامی. تهران، ۱۳۷۱.

۴. علی‌رغم وعده ما، نشر این دو ویژه‌نامه — درباره امام موسی صدر — مدتی به تأخیر افتاد که ناشی از تراکم مطالب آن و کثرت کار ما بود!... و به همین دلیل به‌جای شماره ۲ و ۳ که وعده داده شده بود، این ویژه‌نامه‌ها، شماره ۵ و ۶ را به خود اختصاص می‌دهد!... اما ویژه‌نامه شماره ۲ خاص زندگی، مبارزات و اندیشه شیخ محمد خیابانی و شماره ۳ درباره استاد محمدحسین شهریار گردید که به یاری حق بزودی منتشر خواهد شد.

۵. در انتظار دریافت مقالات، اسناد، خاطرات و عکس‌ها از سوی دوستان و خوانندگان گرامی برای تکمیل این مجموعه و دیگر ویژه‌نامه‌های «تاریخ و فرهنگ معاصر» هستیم ... و بی‌تردید از دریافت هر نوع نقد، پیشنهاد و نظریه اصلاحی نیز سپاسگزار خواهیم بود.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ... اُنْك سَمِيع الدَّعَا قَرِيب مَجِيب

قم: حوزه علمیه، مرکز بررسی‌های اسلامی

— گروه تاریخ —

رمضان المبارک ۱۴۱۶ هـ

جلد اوّل

خورشیدی همچنان درخشان

خورشیدی همچنان درخشان

سید هادی خسروشاهی

آیه‌الله — امام — سید موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، فرزند برومند بزرگ مرجع فقید شیعه، مرحوم آیه‌الله‌العظمی سید صدرالدین صدر است ... پدر و اجداد پدری و مادری وی عموماً از علمای دین و زعمای بزرگ شیعه بودند و شناخت آنها از لحاظ «رجال‌شناسی» و آشنائی با امام موسی صدر و خاندان وی ضروری است، اینک در مقدمه کتاب، اشاره کوتاهی به شرح زندگی آن بزرگوار و اصالت تاریخی خاندان بزرگ وی، داریم:

۱. سید صالح شرف‌الدین

جد اعلای امام موسی صدر، سید صالح سید شرف‌الدین است که به سال ۱۱۲۲ هجری، در قریه «شحور» نزدیکی شهر صور، در جنوب لبنان دیده به جهان گشود و پس از پایان تحصیلات در همان روستا اقامت گزید و از عالمان جلیل‌القدر دینی به شمار آمد. وی مزرعه‌ای را در روستای «معرکه» از توابع صور خریداری کرد و برای امرار معاش، به کشاورزی اشتغال ورزید و در همین مزرعه بود که فرزندش «سید صدرالدین» بدنیا آمد.

سید صالح سید شرف‌الدین زندگی آرامی داشت تا اینکه در جنگی که «احمد جزار» یکی از سرداران عثمانی برضد علمای شیعه «جبل عامل» به راه انداخته بود، وارد نبرد شد و دژخیمان «جزار» پسر بزرگ او را که «سید هبة‌الدین» نام داشت، در سن ۲۱ سالگی در مقابل چشمان پدر در قریه «شحور» به قتل رساندند و خود سید

صالح را دستگیر نمودند که ماه‌ها در زندان آنها در «عکا» بسر برد، اما سرانجام با همکاری بعضی از نگهبانان شیعه موفق به فرار شد. پژوهشگر معاصر «سید حسن صدر» این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

احمد جزار، سید صالح و گروه دیگری از علماء دین را در جایی زندانی ساخته بود که شب و روز در آن تشخیص داده نمی‌شد تا آنجا که نمی‌توانستند اوقات نماز را بشناسند. سید صالح مشغول خواندن «دعای طائر رومی» می‌شود که در «المهجع» روایت شده است، و از خداوند خواستار رهایی خود و یارانش می‌گردد و سرانجام به همراه شش تن از زندانیان دیگر موفق به فرار از زندان مخوف جزار در سال ۱۱۹۷ هـ می‌گردند.^۱

سید صالح به سوی عراق رهسپار می‌گردد و در نجف اشرف در جوار امام علی ع اقامت می‌گزیند و پس از مدتی برادرش سید محمد و همسر و دو پسرش سید صدرالدین و سید محمدعلی نیز به وی ملحق می‌شوند.^۲

۲. سید صدرالدین صدر

جد بزرگوار امام موسی صدر، سید صدرالدین، فرزند سید صالح شرف‌الدین موسوی عاملی است که در سال ۱۱۹۳ هجری در قریه «قشیب» از توابع جبل عامل متولد شد و پس از معرکه «جزار» به حوزه علمیه نجف رفت و در اثر تلاش و کوشش، طولی نکشید که در زمره علما و مجتهدان عالی‌مقام زمان خویش قرار گرفت. وی با دختر مجتهد بزرگ و مرجع عالی‌قدر مرحوم شیخ جعفر کاشف‌العطاء ازدواج نمود و پس از چندی به ایران هجرت نمود و در شهر اصفهان — که در آن زمان دارالعلم و محل رجال دین و اهل فضل بود — اقامت گزید و در این شهر سال‌ها مرجع طراز اول تدریس و قضا و فتوی بود و تعدادی از مشاهیر علماء مانند شیخ مرتضی انصاری، میرزا هاشم چهارسوقی و برادرش صاحب «الروضات» و سید محمد شفیع صاحب «الروضة البهیه» از محضر او استفاده علمی نمودند.

لازم به یادآوری است که خاندان صدر و شرف‌الدین، بنی اعمام یکدیگرند و از ریشه‌دارترین و اصیل‌ترین خاندان‌های شریف می‌باشند و تا دوران «سید صالح شرف‌الدین» تمامی اعضاء این خاندان بزرگ به «شرف‌الدین» شهرت داشتند، اما پس از اینکه سید صدرالدین بن صالح موسوی به مقام مرجعیت و ریاست شیعه نایل آمد، این شاخه از خاندان، به «صدر» مشهور شدند.

۱. تکملة امل الامل، ص ۲۳۴.

۲. «لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران»، تألیف: علی حجتی کرمانی، ص ۱۵.

از مرحوم سید صدرالدین ۵ فرزند که همگان از علما و رجال دین بودند، به یادگار ماند. کوچک‌ترین آنها از لحاظ سن «سید اسماعیل» بود. آیه‌الله سید صدرالدین در سال ۱۲۶۲ هـ درگذشت.^۱

۳. سید اسماعیل صدر

جد اول امام موسی صدر، سید اسماعیل صدر، فرزند سید صدرالدین است که از بزرگان علما و مراجع تقلید شیعه در زمان خود بود و در زهد و تقوی و مراتب علمی و کمالات معنوی، مشهور و مورد قبول همگان به‌شمار می‌رفت.

وی در سال ۱۲۵۸ هـ در اصفهان دیده به جهان گشود و در خردسالی از نعمت پدر محروم گردید و تحت تربیت برادر بزرگوارش سید محمدعلی، معروف به «آقا مجتهد» قرار گرفت و پرورش یافت و مقدمات و مقداری از دروس سطح را پیش وی خواند و بعد از فوت وی، در درس شیخ محمدتقی صاحب «هدایة‌المسترشدین» حاضر شد تا اینکه در سال ۱۲۸۱ تمامی اموال موروثی خود را به برادران خود تحویل داد و خود به قصد ادامه تحصیل، راهی عتبات عالیات گردید. هنگامی که وارد نجف گردید شیخ انصاری فوت شده بود و او در مجالس فاتحه آن بزرگوار شرکت نمود. و سپس در درس زعمای حوزه چون شیخ راضی ابن شیخ محمد فقیه نجفی (۱۲۹۰ هـ) و شیخ مهدی بن علی ابن شیخ اکبر کاشف‌الغطاء (متوفی به سال ۱۲۸۹ هـ) شرکت نمود و از آن پس ملازم میرزای شیرازی در سامرا گردید. وی از بزرگ‌ترین و برترین شاگردان میرزا و از مهاجرین نخستین به سامرا محسوب می‌شد. و بعد از وفات میرزا یک‌سال و چند ماهی نیز در سامرا ماند و سپس به حسب احساس تکلیف از سامرا مهاجرت کرد و در کربلا اقامت گزید و بنای تدریس گذاشت و از برکت وجود او حوزه علمیه کربلا رونق فراوان یافت و بسیاری از فضلا از جمله: میرزا محمدحسین نائینی، سید شرف‌الدین عاملی، سید حسین فشارکی و بسیاری دیگر، از شاگردان وی بودند و او مرجع تقلید بسیاری از مردم کربلا و سایر بلاد به‌شمار می‌رفت و سرانجام در سال ۱۳۳۸ و یا ۱۳۳۹ هـ در کاظمین به درود حیات گفت و در یکی از مقبره‌های رواق مطهر، مدفون گردید. چهار فرزند باقی‌مانده از وی عبارت بودند از: سید صدرالدین، سید محمدجواد، سید حیدر و سید محمدمهدی که جملگی از فضلالی معروف و صاحبان تحقیق و

۱. نقباء البشر، ج ۱/۱۵۹ - ۱۶۰ - هدیه‌الرازی، ترجمه فارسی. ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

نظر و مراجع دینی بودند.^۱ علامه بزرگوار شیخ مرتضی آل یاسین، در رحلت آن بزرگوار ابیاتی سروده که بر روی سنگ قبر وی ثبت شده است:

لئن یک اخفی القبر شخصک فی الثری	فہیات ما اخفی فضائلک القبر
فطوبی لقبیر انت فیہ مغیب	فقد غاب من اطباق تربتہ البدر
و لست بمستسقی له القطر بعدما	عدا بثرہ الیوم ینتج القطر
تخیرت صدرالخلد مأوی فارخوا	من الخلد اسماعیل طاب له الصدر

- ۱۳۳۹ هـ -

۴. سید صدرالدین صدر

پدر امام موسی صدر آية الله سید صدرالدین صدر^۲ فقیه بزرگ و از مراجع عالی قدر و معاصر شیعه بود. وی در سال ۱۲۹۹ هـ ق - یا ۱۲۹۸ هـ^۳ - در کاظمین در میان چنین خاندانی دیده به جهان گشود. ادبیات و قسمتی از علوم مقدماتی را در سامرا از اساتید وقت فرا گرفت و بعد در خدمت پدرش - که یکی از مراجع تقلید بود - به کربلا مهاجرت کرد و سطوح عالیہ را در محضر شیخ حسن کربلائی خواند و مدتی هم در حوزه درس والد معظم خود حضور یافت و سپس به توصیه پدر، راهی حوزه علمیه نجف گردید و مدتی در درس آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی شرکت نمود و به اخذ اجازه اجتهاد نایل گردید و در سال ۱۳۲۹ هـ بعد از فوت پدرش جهت زیارت بارگاه امام رضا^۴ به ایران آمد و مدت ده سال در مشهد ماندگار شد و به تدریس و ارشاد مردم مشغول گردید و در همان جا با دختر مرجع بزرگ وقت مرحوم آية الله حاج آقا حسین قمی، به نام بی بی صفیه ازدواج کرد.

و در سال ۱۳۴۴ هـ به نجف اشرف مراجعت کرد و برای احترام، در درس میرزای نائینی حاضر می شد و در سال ۱۳۴۹ به ایران برگشت و به دعوت مرجع عالی قدر و مؤسس حوزه علمیه قم آية الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم اقامت گزید و به سرعت به عنوان فقیهی عالی قدر و مرجعی بزرگ و معروف و یکی از ارکان حوزه علمیه قم اشتہار یافت و پس از رحلت آية الله حائری به همراه دو مرجع بزرگ دیگر - آية الله سید محمد حجّت و آية الله سید محمدتقی خوانساری - زعامت حوزه

۱. نقباء البشر، ج ۱/۱۵۹ - ۱۶۰ - معجم المؤلفین العراقیین ۱/۱۱۵ - اعیان الشیعه ۳/۴۰۳ = ۴۰۴ ریحانة الادب

۲/۳ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - الاعلام زرکلی، ج ۱/۳۱۵

۲. نام او محمدعلی بود و بعداً به «صدرالدین صدر» معروف گردید.

۳. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۰۴.

دیدگاه‌های امام خمینی (ره) ... ۱۵

تصویر آیه‌الله صدر

تصویر

مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت و درحوزهٔ علمیهٔ قم خدمات شایان توجهی نمود و شاگردان زیادی در مکتب خود تربیت کرد.^۱

روایتی از آیه‌الله صدر

پس از رحلت آیه‌الله حائری مؤسس حوزهٔ علمیهٔ قم در سال ۱۳۵۵ هـ قمری، بسیاری از علما و ادبا در سوگ او اشعار زیبایی به زبان عربی و فارسی سرودند که جالب‌ترین آنها، اشعار نغز و پرمحتوای آیه‌الله صدر بود. اشعار این مرد بزرگ که بر سنگ قبر مرحوم آیه‌الله حائری نقش بسته چنین است:

عبدالکریم آیت‌الله قضی	وانحل منسلک العلوم عقده
اجوب ریع العلم بعد خصبه	وهّد ارکان المعالی فقهه
کان لاهل العلم خیر والد	و بعده امست یتامی ولده
کوکب سعد سعد العلم به	دهراً و غاب الیوم عنه سعده
فی شهر ذی‌القعدة غاله الردی	به سهمه یالیت شلت یده
فی حرم الائمة الاطهار فی	شهر الحرام کیف حلّ صیده
دعاه مولاہ فقل مورّخا	«لدى الکریم حلّ ضیفاً عبده»

۱. نقباء البشر، ج ۲/۹۴۳ - ۹۴۴.

: (آیه‌الله عبدالکریم حائری جهان را بدرود گفت و با رحلت او حلقه دیگری از زنجیره دانش و فرهنگ از میان رفت. او بوستان شکوفای دانش بود. و فقدان او ارکان ارزش‌ها را به لرزه درآورد. او برای دانشوران، بهترین پدر بود و با رحلت او فرزندان علمی وی یتیم شدند. او ستاره نیک‌بختی بود که فرهنگ و دانش، روزگاری طولانی، به وسیله او سعادت یافت، اما اینک با رحلت او ستاره سعادت علم ناپدید شد. در ماه ذیقعد، روزگار تیر اجل را به سوی او نشانه رفت که کاش دستش فلج می‌شد. در حرم امامان پاک، آخر چگونه، در ماه حرام و حرم اهل بیت، صید حلال شد؟ خدایش او را به سوی خویش فرا خواند و تاریخ آن چنین شد: بنده پروردگار، مهمان خدای کریم گردید.)

پس از سرودن این اشعار نغز، مکاشفه‌ای رخ می‌دهد که به روایت خود آیه‌الله صدر بدین صورت بوده است:

پس از انشاء این قصیده کوتاه، در عالم رؤیا دیدم که در بوستان بسیار سرسبز و خرمی هستم که سراسر آن را درختان و میوه‌ها و نه‌رهای لبریز از آب زلال پوشانده است. و من در آن قدم می‌زنم، در همان حال فردی از روبه‌رو آمد و گفت: «می‌خواهید حاج شیخ را ملاقات کنید؟» گفتم: «با کمال میل!»
مقداری راه طی کردیم و به فضای سرسبزی که وسط باغ و کنار حوضی که اطراف آن گل‌کاری بود، رسیدیم. در طرف راست آن ساختمان باشکوهی بود که چند پله آن بالاتر از زمین بود و در و پنجره‌های متعددی به سوی باغ داشت.
گفت: «نگاه کن!»

وقتی نگاه کردم حاج شیخ را دیدم که در یکی از اطاق‌ها تکیه به در داده و باغ را تماشا می‌کند. سلام کردم و شتابان وارد اطاق شدم، جواب مرا داد و پس از پذیرایی فرمود: «حالم بسیار خوب است.» و آنگاه حال آقایان و وضعیت حوزه را پرسید. به عرض رساندم: «خدای را سپاس!» خدمت‌گزاری وارد شد و چای آورد. فرمود: «برای آقای صدر هم بیاور!» گفتم: «اگر میل دارید، من هم خدمت شما باشم؟» فرمود: «خیر، شما کار دارید و با شما کار دارند و باید بروید.»

همان‌طوری که با حاج شیخ صحبت می‌کردم گاه به منظره زیبا و دل‌انگیز باغ نیز نظاره می‌کردم و او با فراست دریافت که منظره باغ برای من جالب است کمی بلند شد و هر دو دست را بلند کرد و فرمود:

«لدى الکریم حلّ ضیفاً عبده.» بنده پروردگار، مهمان خدای کریم گردید.

صدر از دنیا رفت

مرحوم آیه‌الله صدرالدین صدر، از پروا پیشگان و اندیشمندان نامدار جهان تشیع است. در مورد رحلت او یکی از روحانیون حوزه علمیه قم، مکاشفه‌ای داشته است که نشان‌دهنده عظمت و کرامت و بزرگواری آن عالم ربانی و آزاده است که آن را از مرحوم آیه‌الله جناب حاج شیخ عبدالنبی عراقی — از مجتهدین مسلم و به‌نام حوزه علمیه قم — نقل می‌کنیم:

درست به‌خاطر دارم که روز شنبه برابر با ۱۹ ربیع‌الثانی، سال ۱۳۷۳ قمری بود که نگارنده به منزل آیه‌الله حاج شیخ عبدالنبی، رفتم ایشان در تعبیر خواب مهارتی بسیار داشت و به این امتیاز نیز معروف بود. به هنگام ورود من بود که حجة‌الاسلام آقای میرزا محمد همدانی از بیت ایشان خارج شدند. هنگامی که به محضر آیه‌الله شرفیاب شدم فرمودند: «آقا شیخ محمد را دیدی؟» گفتم: «آری! مطلبی داشت؟» فرمود: «خواب عجیبی دیده بود.» پرسیدم: «تعبیر آن برای شما روشن است؟ چه خوابی دیده بود؟» فرمود: «ایشان می‌گوید شب گذشته در خواب دیدم که به حرم مطهر دخت گرانمایه حضرت کاظم (علیه‌السلام) شرفیاب شده و از آنجا به مسجد بالاسر رفتم تا فاتحه‌ای برای آیه‌الله حائری (قدس سره) بخوانم که دیدم میان قبر مرحوم حائری و آیه‌الله خوانساری قبری آماده است.»

با تعجب از خود پرسیدم: «این قبر برای چه کسی آماده شده است؟» بانوی گران‌قدری را دیدم که فرمود: «این قبر پسر من، صدر است. صدر از دنیا رفت، او خوب فرزندی بود.» شگفت اینکه مرحوم آیه‌الله عراقی هنوز در مورد این خواب سخن می‌گفت که به‌ناگاه صدای بلندگوی حرم طنین افکند و خبر رحلت آیه‌الله‌العظمی آقای صدر (قدس سره) را اعلان کرد.^۱

بدین ترتیب آن بزرگوار در «قم» به رحمت حق پیوست و در کنار قبر مراجع عظام دیگر، در حرم مطهر حضرت معصومه^ع به خاک سپرده شد. از مرحوم آیه‌الله صدر، ده فرزند، سه پسر و هفت دختر به‌جای ماند که پسران آن بزرگوار عبارتند از:

مرحوم آیه‌الله حاج آقا رضا صدر (متوفای ۱۴۱۵ هـ ۱۳۷۳ ش).

جناب آقای سید علی اصغر صدر.

امام موسی صدر رهبر ربوده‌شده شیعیان لبنان

۱. کرامات صالحین، تألیف: شیخ محمد رازی، چاپ قم، ۱۳۷۴، صفحه ۲۴۵ - ۲۴۸.

تألیفات و آثار پربها و ارزشمندی هم از آن بزرگوار به یادگار مانده است: که مؤلف آثار الحجّة، تعداد و نام آنها را چنین می‌نویسد:

آثار قلمی ایشان بسیار است در فنون مختلفه، حدیث، فقه، اصول و تاریخ اسلام که از مطبوعات آن «المهدی» است در احوال حضرت صاحب‌الامر که تمام آن از اخبار و احادیث عامه و اهل سنت تألیف فرموده‌اند و دیگر خلاصه‌الفصول در علم اصول است که فصول را ملخص فرموده و مورد بحث و مطالعه اهل فضل و دانش است.

تألیفات و آثار علمی دیگر ایشان که اغلب آنها متأسفانه به چاپ نرسیده است، به قرار ذیل است:

الف) فقه: ۱، منظومه در حج ۲، منظومه در صوم ۳، رساله در حکم ماءغساله ۴، رساله در تقیه ۵، رساله در حج ۶، رساله در امر به معروف و نهی از منکر ۷، رساله در نکاح ۸، حاشیه بر عروۃ‌الوثقی ۹، حاشیه بر وسیلة‌النجاة ۱۰، سفینة‌النجاة در فقه فارسی ۱۱، رساله فی حقوق المرثه.

ب) ۱، خلاصه‌الفصول ۲، حاشیه بر کفایة‌الاصول

ج) اصول: عقاید ۱، رساله در اصول دین ۲، رساله در رد شبهات وهابیه ۳، رساله در اثبات عدم تحریف کتاب.

د) تاریخ: مختصر تاریخ اسلام در ۵ جلد.

ه) حدیث و اخبار: ۱، رساله‌ای در حقوق ۲، المهدی ۳، لواء محمد در اخبار خاصه و عامه ۱۲ جلد ۴، مدینة‌العلم مجموعه اخبار اهل بیت با طرز جدید، در ۶ جلد.

و) اشعار: «دیوان اشعار، شامل اشعار مذهبی، اجتماعی، نضائح، مدائح و ...»^۱ ایشان دارای ذوق و قریحه شعری والائمی بود و اشعار بسیاری، بیشتر به عربی سروده‌اند و از جمله اشعار تکان‌دهنده ایشان، شعری است که به هنگام تسلط سلطان وهابی عبدالعزیز بر حجاز و هدم حرم ائمه بقیع سروده که مطلع آن چنین است:

لعمری انّ ناحیة البقیع	یشیب لهولها فودالرضیع
وسوف تكون فاتحه الرّزایا	اذالم نصح من هذا الهجوع
فهل من مسلم الله یرعی	حقوق نبیّه الهادی الشفیع

۱. آثار الحجّة یا تاریخ حوزه علمیه قم، تألیف محمد رازی، چاپ اول، ص ۲۰۳.

تصوير

تصوير

این اشعار در میان شعرای عرب بین‌النهرین، شهرتی به‌سزا یافت و عده زیادی از شعرای عرب آن را تخمیس و تشطیر نموده و در مجله‌ها و روزنامه‌ها چاپ کردند تا آنکه حکومت عراق از نشر آن جلوگیری کرد.^۱

۵. جد مادری

جد مادری امام موسی صدر آیه‌الله حاج حسین طباطبائی قمی بود. وی در سال ۱۲۸۲هـ.ق در خانواده‌ای که همه از عالمان طراز اول شهر مذهبی قم بودند، دیده به جهان گشود، و پس از تحصیلات دوره مقدمات و سطح، در قم و تهران به نجف اشرف هجرت نمود و در حوزه علمیه نجف از محضر مراجع و فقهای بزرگ چون مرحوم آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی فقه و اصول را فرا گرفت و علم اخلاق را نزد عالم عارف سید مرتضی کشمیری و علم حدیث را از محدث نوری آموخت و چندسالی هم در کربلا از فقیه بزرگ میرزا محمدتقی شیرازی به کسب فیض علمی مشغول بود^۲ و سپس به مشهد مقدس مشرف گردید و برای خدمت به مردم ایران، در آنجا مقیم شد.

وی در کنار آستان قدس رضوی با الهام از روح بلند و آسمانی امام هشتم، درس و بحث حوزوی را گسترده و شاگردان زیادی تربیت کرد و در همان حال به کارهای روز، گرفتاری‌های فردی، دینی، اجتماعی و سیاسی مردم نیز رسیدگی می‌کرد و لحظه‌ای از مبارزه با ستمگران و زورمداران کوتاهی نمی‌ورزید. همو بود که در اوج وحشت و اختناق رژیم رضاخان، پرچم مبارزه را بر دوش گرفت و در زمانی که نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده بود، علیه لایحه «کشف حجاب» و دیگر کارهای خلاف رژیم پهلوی شورید و شوری حسینی در میان ملت مسلمان ایران به پا نمود و به عنوان اعتراض به برنامه‌های ضد مردمی و ضد دینی رضاشاه از مشهد به سوی تهران حرکت کرد. و بیانیه‌ای در پنج ماده خطاب به سردمداران رژیم صادر نمود.^۳

۱. ریحانه‌الادب، ج ۳ - ۴۲۸ و «علما معاصرین» تألیف حاج ملاعلی واعظ خیابانی، چاپ اول، ۱۳۶۶هـ.ق. صفحه ۲۱۷.

۲. شیخ محمد رازی، استدراکات مشاهیر دانشمندان ج ۴/۳۷۶.

۳. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲/۷۰-۱۶۰.

۶. مادر

... گفتیم آیه‌الله سید صدرالدین صدر با دختر فقیه مجاهد آیه‌الله حاج آقا حسین قمی ازدواج کرد. این دختر با ایمان همسر فداکاری برای وی بود و سال‌ها در خانه سید صدرالدین زندگی نمود و همه سختی‌های دوران طلبگی شوهر خویش را تحمل کرد و ثمره این ازدواج و پیوند مقدس سه پسر و چندین دختر گردید. او که زنی فداکار برای همسر و مادری مهربان و دلسوز برای فرزندان خود بود با اهتمام به تربیت درست آنان، وظیفه مادری خویش را به طور کامل انجام داد. وی که امروزه در مرز نودسالگی است، در میان فرزندان، نوه‌ها، فامیل‌ها و آشنایان احترام خاصی دارد. بدین ترتیب امام موسی صدر، هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، از سلاله پاک پیامبر بزرگ خدا و دارای تباری والا و اجدادی بزرگوار است. بزرگ‌ترین ثمرات وصلت این دو خاندان اصیل و شریف، امام موسی صدر و برادر بزرگوارش آیه‌الله سید رضا صدر می‌باشند که هر دو از مفاخر جهان اسلام و تشیع به شمار می‌روند.^۱ و بدون شک عامل وراثت معنوی در ساختار رشد شخصیتی، علمی، فکری و اخلاقی فرزندان تأثیر فراوان داشت ...

برطبق ضبط کتب رجال و تراجم^۲ امام موسی صدر از سادات موسوی و با ۳۲ واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر^۳ می‌رسد و با ۳۷ واسطه به امیرمؤمنان علی^۴ و فاطمه زهرا^۵ می‌رسد و شجره طیبه این خاندان اصیل بدین قرار است:

۱. آیه‌الله سید رضا صدر، سال ۱۳۷۳ در قم به رحمت ایزدی پیوست. شرح زندگی و آثار ایشان در شماره ۱۴ و ۱۳ مجله «تاریخ معاصر» آمده است. مراجعه شود.
 ۲. تکملة اهل‌الآمل، تألیف فقیه و محدث خبیر آیه‌الله فقیه سید حسن صدر، صفحه ۵۴ و آثار الحجة یا تاریخ حوزه علمیه قم، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ مقاله علی حجّتی کرمانی در مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۴-۱۳ ص ۳۱۷ تا ۳۲۹.

دیدگاه‌های امام خمینی (ره) ... ۲۳

تصویر حاج آقا حسین قمی



زندگی امام موسی صدر

امام موسی صدر در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۰۷ ش در شهر مذهبی قم دیده به جهان گشود و در میان این خاندان علم و تقوا پرورش یافت. دروس ابتدائی را در «دبستان حیات» قم گذراند و بعد وارد دبیرستان سنائی شهر^۱ قم شد و با دریافت مدرک دیپلم از آن دبیرستان فارغ‌التحصیل گردید. و سپس در حوزه علمیّه به تحصیل علوم دینی و اسلامی پرداخت و تحصیلات وی در حوزه بیش از ده سال به طول انجامید و به موازات آن در دانشکده حقوق تهران نیز به اخذ مدرک لیسانس در حقوق اقتصادی نائل آمد.

وی به دو زبان فارسی و عربی به طور کامل تسلط داشت و با زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم آشنا بود. مدتی نگذشت که در صف فضلاّی ممتاز حوزه علمیّه قم قرار گرفت و خود نیز علاوه بر تحصیل، به تدریس فقه و اصول و منطق و فلسفه پرداخت.^۲

از اساتید معروف ایشان می‌توان از این فرزنانگان نام برد:

۱. آیة‌الله علوی اصفهانی ۲. آیة‌الله محقق داماد ۳. آیة‌الله سید رضا صدر ۴. آیة‌الله سید احمد خوانساری ۵. آیة‌الله سید محمد حجت کوه‌کمری ۶. آیة‌الله خمینی ۷. آیة‌الله سید محمدحسین طباطبائی.

امام موسی صدر در سال ۱۳۳۴ ش پس از رحلت پدر بزرگوارش عازم عراق گردید و به مدت چهار سال تا سال ۱۳۳۷ ش در حوزه علمیّه نجف اشرف از محضر اساتید و مراجع بزرگ آیة‌الله سید محسن حکیم، آیة‌الله شیخ محمدرضا آل‌یاسین و آیة‌الله سید ابوالقاسم خوئی در رشته‌های فقه و اصول بهره‌مند گردید. و به مقام عالی اجتهاد نایل آمد، اگرچه به عقیده اغلب آشنایان و هم‌دوره‌ها، ایشان قبل از آن که به نجف مشرف شود در حوزه علمیّه قم به مرحله اجتهاد رسیده و در مسائل مختلف فقهی و اصولی صاحب‌نظر بود.^۳

دیدار با آیة‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین

... دو سال از اقامت امام موسی صدر در شهر نجف اشرف می‌گذشت که برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵م برای دیدار سرزمین اجدادی، عازم لبنان گردید و با

۱. این دبیرستان به مدیریت آقای احمد اوحدی اداره می‌شد.
۲. رجوع شود به «آثار الحجّه» ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۳. هفته‌نامه بعثت، چاپ قم، سال ۱۲، شماره ۲۶-۱۸/۶/۱۳۷۰.

بستگان خویش در صور و شحور و معرکه دیدار نمود. در آن زمان هنوز زعیم بزرگ شیعه و فقیه مجاهد آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین در قید حیات بود و آیه الله سید موسی صدر به عنوان مهمان وارد منزل ایشان شد. در این ملاقات دو شخصیت بزرگ اسلامی — که یکی از استوانه ثبات و مقاومت بود و آخرین مراحل زندگی خود را می گذراند و آن دیگری جوانی که آمادگی هرگونه تلاش در راه اعتلای اسلام را داشت — همدیگر را یافتند. آیه الله سید موسی صدر در این ملاقات شدیداً تحت تأثیر افکار بلند بزرگ رهبر اسلامی لبنان واقع شد و شیفته اخلاق و ادب و انسانیت و قدرت رهبری او گردید و مرحوم آیه الله شرف الدین نیز به نبوغ و مزیای علمی، طرز تفکر و سجایای اخلاقی او پی برد و وی را لایق ترین فرد برای رهبری آینده شیعیان لبنان دانست و بعدها در هر محفل و مجلسی که فرصت می یافت بی درنگ لیاقت و فراست و خصوصیات بارز و جامع آیه الله سید موسی را بازگو می کرد و مردم را با شخصیت ممتاز و برجسته او آشنا می ساخت.^۱

آیه الله سید موسی پس از آن اقامت کوتاه و دیدوبازدیدها، سرزمین لبنان را به سوی عراق ترک کرد و برای استمرار تحصیل، راهی نجف اشرف گردید.

نامه مرجع تشیع به آیه الله سید موسی صدر

البته این تنها فقیه مجاهد آیه الله شرف الدین نبود که شیفته عظمت وجودی امام موسی صدر گشته بود، بلکه شخصیت جامع وی بسیاری از شخصیت های بزرگ علمی جهان تشیع را تحت تأثیر خود قرار داده بود و او از معدود شخصیت هایی بود که در هر مسئولیت سنگینی — در هر زمینه ای — نظرها را به خود جلب می کرد.

در همان ایام که فعالیت های تبلیغی و ارشادی در خارج از کشور توسط مرجع دورانیش و آگاه شیعه مرحوم آیه الله بروجردی آغاز شده بود، بدین منظور اسامی چند نفر از شخصیت های برجسته و جامع حوزه برای عهده دار شدن این مسئولیت خطیر تهیه شده بود، نام «سید موسی صدر» نیز در آن قرار داشت.

در همین رابطه نامه ای از طرف زعیم عالی قدر شیعه به سید موسی صدر در نجف ارسال شد بدین مضمون که ایشان نماینده تام الاختیار مرجع جهان تشیع در کشور ایتالیا باشد و امور مذهبی، اجتماعی مسلمانان آن سامان را به دست با کفایت خود

۱. لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران، تألیف: علی حجّتی کرمانی، ص ۱۸.

اداره نماید. اما زمانی که این نامه به دست وی رسید، بنابه دلایلی در جواب با آن موافقت نکرد و از مرحوم آیه‌الله بروجردی عذرخواهی کرد.^۱

انتشار نخستین مجله در حوزه علمیه قم

سید موسی صدر در اوایل زمستان سال ۱۳۳۷ شمسی، عراق را به قصد ایران ترک کرد و دوباره به حوزه علمیه قم بازگشت و تلاش و مبارزه جدید را آغاز نمود. او سال‌ها پیش با دوستان و هم‌فکران خود در حوزه علمیه قم در مورد اصلاحات و نشر یک مجله حوزوی، مذاکراتی داشت و درحقیقت انتشار چنین مجله‌ای در حوزه جزء آرمان‌های او و سایر اندیشمندان حوزه بود. ولی چون زمینه این‌گونه فعالیت‌ها آن روز در حوزه فراهم نبود و جو غالب برخلاف این نوع اندیشه‌ها و حرکت‌ها بود و انتشار مجله‌ای از حوزه در چنین شرایطی غیرممکن به نظر می‌رسید مگر اینکه یک مرجع دینی شناخته‌شده این جو را می‌شکست و اقدام به این کار پرمسئولیت می‌نمود. آیه‌الله سید موسی صدر وقتی که از نجف به قم مراجعت نمود، زمینه انتشار آن مجله حوزوی را فراهم شده یافت، این بود که بی‌درنگ با همکاری جمعی از فضایی به‌نام حوزه و با عده‌ای از تجار متدین تهران مقدمات انتشار مجله را فراهم نمودند و با توکل به خداوند متعال و پشتیبانی یکی از مراجع وقت، در آذرماه ۱۳۳۷ شمسی نخستین شماره مجله حوزه به نام «درس‌هایی از مکتب اسلام» انتشار یافت و نور امید را در دل‌های دین‌باوران فروزان کرد و چند شماره از آن منتشر شده بود که مورد توجه زعیم عالی‌قدر شیعه آیه‌الله بروجردی نیز قرار گرفت و در فضای غبار گرفته حوزه آن روز، بارقه نوری شد که زمینه را برای اصلاحات بعدی فراهم ساخت ... ولی پس از انتشار مجله، تعدادی نامه اعتراض‌آمیز برای آیه‌الله بروجردی ارسال شد که در آنها از ایشان درخواست شده بود تا از انتشار مجله مکتب اسلام جلوگیری به عمل آورند! ولی ایشان با ژرف‌نگری خاصی که داشت در مقابل همه آنان ایستاد و تا آخر عمر از آن پشتیبانی کرد.

سید موسی صدر به خاطر ویژگی‌هایی که داشت، عهده‌دار مدیریت مجله بود و همه مقالات را پس از بررسی هیئت تحریریه، مورد مطالعه دقیق قرار می‌داد و از

۱. امام موسی صدر/امید محرومان، تألیف: عبدالرحیم ابادزی، ص ۶۰.

۲. در آن دوران مرحوم آیه‌الله بروجردی، آیه‌الله حائری یزدی و استاد صدر بلاغی را به آمریکا و کانادا، و مرحوم دکتر محمد محقق را به آلمان، هامبورگ اعزام نموده بود و قصد داشت در همه بلاد، نماینده‌ای داشته باشد که به تبلیغ بپردازد ...

نقطه نظر عبارات و محتوا آنها را ارزیابی می‌کرد تا مطالب مندرج در مجله با کیفیتی عالی و مناسب با شأن حوزه باشد. عنوان بحث خود امام موسی صدر در مجله حوزه، «اقتصاد در مکتب اسلام» بود که در این سلسله مقالات با قلمی روان و شیوا با نظری بلند، و دیدی آگاهانه، مباحثی از مسائل اقتصادی را مورد ارزیابی و دقت قرار می‌داد و در آخر، سیستم اقتصادی اسلام را با سایر مکتب‌های اقتصادی جهان مقایسه نموده و نتیجه می‌گرفت که نظام اقتصادی اسلام براساس حقیقت‌های موجود در جامعه و حقوق ثابت عوامل تولید استوار است و این وجه امتیاز و نقطه قوت نظام اقتصادی اسلام بر سایر مکتب‌های اقتصادی جهان است.

این مقالات از شماره سوم تا دوازدهم هم سال اول مجله — بهمن ۱۳۳۷ تا آذر ۱۳۳۸ — طی ده شماره ادامه داشت و به خاطر اهمیت آن — با اینکه به علت مسافرت ایشان، ناتمام مانده بود — با توضیحاتی از برادر دانشمند، علی حجتی کرمانی به صورت کتابی مستقل و به عنوان یکی از آثار ایشان، منتشر گردید.^۱ البته همکاری ایشان با مجله مکتب/سلام بیش از یک سال ادامه نیافت و بنا به عللی که در خاطرات مندرج در این کتاب آمده است، از عضویت مجله استعفا داد.

تأسیس دبیرستان ملی صدر

از آنجائی که آن زمان محیط مدارس دولتی، به خصوص در سطح دبیرستان، فاسد شده بود و در واقع در تربیت درست فرزندان پاک و بی‌گناه مسلمانان کوششی نداشتند و به جنبه‌های منفی می‌پرداختند و این موضوع باعث نگرانی خانواده‌های متدین شده بود، از این رو برخی از اندیشمندان به این فکر افتاده بودند که در مقابل این تهاجم فرهنگی غرب و بمباران افکار با اندیشه‌های فاسد و منحط بیگانگان اقدامات مثبتی انجام دهند. در اغلب شهرهای مذهبی — از جمله قم — مردم متدین، و علما برای اینکه فرزندان آنها آلوده نشوند مثل همیشه! دست به مبارزه منفی زده بودند و فرزندان خود را به مدارس دولتی نمی‌گذاشتند و اگر هم با تحصیل آنها در این گونه مدارس موافقت می‌کردند، تا پایان دوره دبستان بود واز آن به بعد، اگر می‌خواستند ادامه تحصیل بدهند، به تحصیل علوم حوزوی تشویقشان می‌کردند و گاهی اخذ مدرک دیپلم را هم «مجاز» و «مشروع» نمی‌دانستند!

در این شرایط بود که سید موسی صدر با همکاری یکی از فرهنگیان متدین و خدمتگزار فرهنگ در قم، به نام آقای «احمد اوحدی» امتیاز تأسیس یک دبیرستان ملی

۱. فهرست آثار چاپ شده امام موسی صدر را در مقدمه کتاب مستقل دیگری که به زودی منتشر می‌گردد، آورده‌ام. مراجعه شود.

را از وزارت فرهنگ گرفت و بلادرنگ در نزدیکی حرم مطهر حضرت معصومه^ع محلی را اجاره کرده و دبیرستان ملی با مدیریت سید موسی صدر شروع به فعالیت نمود. و هم‌اکنون این دبیرستان به ساختمانی که در چهارراه شهدا (اول صفائیه) قرار دارد، منتقل شده است و چون ساختمان آن با سرمایه‌ی یکی از تجار قمی ساخته شده، به نام ایشان مشهور شده است. هرچند امتیاز آن به نام «دبیرستان صدر»^۱ صادر گردیده است. بدین ترتیب «دبیرستان صدر» با مدیریت سید موسی صدر و با همکاری احمد اوحدی، شروع به فعالیت می‌کند و فرزندان اهالی متدین قم به‌دور از چشم نامحرمان، تربیت می‌شوند.

پس از آنکه دبیرستان صدر راه‌اندازی شد. سید موسی صدر به خاطر مسافرتی که به عتبات عالیات داشت و از آنجا هم عازم لبنان بود، با ارسال نامه‌ای به اداره فرهنگ شهرستان قم، از سمت مدیریت دبیرستان صدر نیز استعفا داد و یک فرد متعهد دیگری به نام «محمد رزاقی» را به جای خود معرفی کرد و همچنان این فعالیت فرهنگی به کمک دوستان فرهنگی وی، بعد از او ادامه پیدا کرد و منشأ خدمات ارزنده‌ای گردید.

البته به‌جز ایشان، شهید دکتر بهشتی نیز در بخش دیگری از شهر قم — باجک — «دبیرستان دین و دانش» را تأسیس کرده بود که به آموزش جوانان، طبق برنامه‌های درسی مدارس دیگر، به اضافه آموزش‌های مذهبی و تدریس عقاید، می‌پرداخت ... و این خود داستان دیگری دارد. و به‌موقع — در ویژه‌نامه شهید بهشتی — به آن خواهیم پرداخت.

هجرت

... سرانجام امام موسی صدر به لبنان هجرت نمود ... بررسی دوران هجرت، آثار و نتایج کوشش‌های امام موسی صدر را در این دوران، به کتاب دیگری موکول می‌کنیم ولی بی‌مناسبت نخواهد بود که از قول استاد سید حسین شرف‌الدین، اشاره‌ای به این مرحله داشته باشیم ...

شرف‌الدین، در مقدمه مجموعه آثار امام موسی صدر که توسط برادر گرامی، حجّة‌الاسلام علی حجّتی کرمانی ترجمه و منتشر خواهد شد، چنین می‌گوید:

امام موسی صدر پس از درگذشت زعیّم و مصلح عظیم‌الشأن آیه‌الله سید عبدالحسین شرف‌الدین در اواخر سال ۱۹۵۹ میلادی به لبنان سرزمین آباء و اجدادی خویش قدم

۱. امام موسی صدر / امید محرومان، ص ۷۶.

نهاد و در شهر شیعه‌نشین «صور» اقامت گزید و به‌عنوان جانشین مرحوم شرف‌الدین، رهبری شیعیان محروم لبنان را به عهده گرفت و ارشادات اسلامی و خدمات اجتماعی خویش را در سطحی گسترده و جامع‌الاطراف آغاز نمود و با رنجی که از مشاهده فقر و گرسنگی توده‌های مردم می‌برد، نخست در روستاهای «جبل عامل - بعلبک و هرمل» نهضت همه‌جانبه‌ای را برای نجات مردم از فقر و جهل و حرمان بی‌آغازید و سپس این نهضت میمون و مردمی را به سایر مناطق لبنان گسترش داد و با تبلیغ و رواج وسیع این اصل اصیل انسانی - اسلامی که: «ادیان از جهت انگیزه و هدف دارای حقیقتی یگانه و وجدانی واحد هستند» همه طوایف گونه‌گون مذهبی را به‌سوی وحدتی الهی در برابر کفر و الحاد و آفات و مفسد اخلاقی و اجتماعی فراخواند و در مدتی کوتاه موفق گردید در شهر «صور» اخوت انسانی را میان تمامی هم‌وطنان از جمیع طوایف دینی برقرار سازد. در ده‌ها حرکت اجتماعی با مردم ستم‌دیده مشارکت کرد و در بسیاری از حرکت‌ها، تشکیلات فرهنگی و تأسیسات خیریه به آنها یاری رساند به جمعیت «برّ و احسان» که در زمان مرحوم آیه‌الله شرف‌الدین تأسیس شده بود، حیاتی نو بخشید و به تأسیس تشکیلاتی دیگر به‌منظور سرپرستی و آموزش ایتم و رسیدگی به محرومان و جمع‌آوری تبرعات و مساعدت‌ها دست یازید و سپس به تأسیس یک مدرسه فنی به‌نام «مدرسه صنعتی جبل عامل» و مدرسه فنی دیگری ویژه دوشیزگان «بیت الفتاه» پرداخت و بعدها مرکز بررسی‌های اسلامی (معهد الدراسات الاسلامیه) را در شهر صورت‌بینان گذارد.

امام موسی صدر پس از سال‌ها کوشش و فعالیت و مسافرت‌های متعدد به کشورهای اسلامی و آفریقایی و اروپایی تماس با رجال و بزرگان و اندیشمندان و مصلحان سراسر جهان، شرکت در کنگره‌های جهانی، تحقیق و مطالعه پیرامون مظاهر حیات اروپایی و زندگی غربی و ایجاد ارتباط با نهضت‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی تجربیات باارزشی را کسب نمود و با وقوف کامل بر اوضاع و احوال «طائفه اسلامی شیعه» امکانات بالفعل و بالقوه آنان، به ضرورت تأسیس یک تشکیلات مادر که همه شئون شیعیان را زیر نظر داشته باشد پی برد و از این پس تمامی نیروی خود را در این مسیر به کار گرفت.

وی در تاریخ ۱۹۶۶/۸/۱۵ میلادی در یک مصاحبه مطبوعاتی عظیم در بیروت شرکت جست و آلام و دردها و رنج‌های شیعیان را طی سال‌های متمادی برشمرد و مظاهر و پدیده‌های رنج‌آلود و رقت‌بار جریان این طایفه را براساس آمار و ارقام و در شکلی علمی و محققانه و گویا، در معرض افکار عموم قرار داد و موجبات نیاز به یک مجلس را برای شیعیان (چون سایر طوایف مذهبی) توضیح داد. بالاخره اقدامات و کوشش‌های پیگیر و مداوم و خستگی‌ناپذیر او به نتیجه رسید و در تاریخ

۱۹۶۷/۵/۱۶ میلادی شیعیان لبنان امکان یافتند تا مجلسی را تحت عنوان: «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» پایه‌گذاری کنند.

امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۶۹/۵/۲۳ به‌عنوان نخستین رئیس مجلس اعلای شیعه برگزیده شد و در نخستین اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۱۹۶۹/۶/۱۰ صادر کرد، برنامه عملی خویش را برای تحقق اهداف مجلس اعلای شیعه، با خطوط اساسی و مترقی زیر اعلام نمود:

۱. تنظیم شئون طایفه‌ی شیعه و بهسازی هرچه بیشتر زندگی اقتصادی و اجتماعی شیعیان.

۲. وصول به یک موقف کامل اسلامی، چه از نظر فکری و علمی و چه از نظر مبارزاتی و جهاد.

۳. مبارزه با عوامل تفرقه‌افکن و وصول به یک وحدت کامل اسلامی.

۴. همکاری با همه طوایف مذهبی لبنان و کوشش برای حفظ وحدت کشور.

۵. توجه به مسئولیت‌های ملی و میهنی و صیانت از استقلال و آزادی و حفظ ثغور و مرزهای کشور.

۶. مبارزه پیگیر با جهل و فقر و ستم، عقب‌ماندگی‌های اجتماعی و مفاسد اخلاقی.

۷. پشتیبانی همه‌جانبه از نهضت مقاومت فلسطین و مشارکت با دولت‌های مترقی و برادران عرب در راه مبارزه با اسرائیل و آزادسازی سرزمین‌های غصب‌شده توسط رژیم اشغالگر قدس.

— پس از پاگرفتن مجلس شیعی، امام موسی به سازماندهی جدیدی پرداخت: وی پس از اعلام موجودیت تشکیلات سیاسی - مذهبی «حرکة المحرومین» در ترسیم خطوط کلی این حرکت چنین گفت:

«حرکة المحرومین» از ایمان به خدا و انسان و آزادی و کرامت انسانی نشأت گرفته و هرگونه ستم اجتماعی و نظام سیاسی طائفی را برطرف نموده و با استبداد و فئودالیسم و سلطه و تفرقه به جنگ برخاسته است. «حرکة المحرومین» حرکتی است مردمی که متمسک به سیادت و عظمت وطن و سلامت کشور می‌باشد و با استعمار و تجاوزات و مظامعی که متوجه لبنان است مبارزه می‌کند.

رهبر شیعیان در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۳۰ میلادی ضمن خطابه‌ای پرشور که به‌مناسبت سالگرد عاشورای حسینی ایراد نمود، مردم لبنان را به تشکیل یک سازمان مقاومت نظامی در برابر تجاوزات رژیم اشغالگر قدس و توطئه‌های مزدورانه دولت غاصب اسرائیل، برای بیرون‌راندن مردم از سرزمین خویش فراخواند. ۷ ماه بعد، یعنی در

تاریخ ۱۹۷۵/۷/۶ میلادی در یک کنفرانس مطبوعاتی صریحاً تولد و ظهور یک سازمان مسلح را به نام افواج مقاومت لبنانی (امل) در حیات سیاسی کشور لبنان اعلان نمود و آن را این چنین شناساند: پایگاه جوان مردان و فداکاران و جانبازانی که می خواهند به فریاد مظلومانه وطن مجروح و خون آلود که همواره و به طور مستمر از هر طرف و به هر وسیله، مورد تعدی فساد اسرائیل قرار دارد، پاسخ مثبت و مناسب دهند.

امام موسی صدر در مقام پیشوایی شیعیان لبنان قریب بیست سال تبلوری از یک رهبری صحیح و انسانی و مردمی و موفق را به نمایش گذارد و در نیمه دوم قرن بیستم فصل جدیدی از حیات اجتماعی - سیاسی لبنان را گشود. رهبر باکفایتی که سازمان فلسطینی «الفتح» را قرین سازمان شیعی «امل» قرارداد و میان محرومان در وطن (شیعیان) و محرومان از وطن (فلسطینی‌ها) صیغه برادری خواند. او که با پیروی علی^ع و حسین^ع - نه از هیتلر و گاندی؟! - در حالی که داشت آرمان‌های برآورده نشده‌اش را دنبال می‌کرد و رسالت انسانی - اسلامی نیمه‌تمامش را تعقیب می‌نمود، در تابستان سال ۱۹۷۸م در یک سفر رسمی به کشور لیبی، به طرز مرموز و اسرارآمیزی ناپدید گشت و اینک نزدیک بیست سال از این پدیده شوم و فاجعه‌آمیز می‌گذرد و تا به حال به جز یک سلسله اخبار مرسل و یا غیر موثق و گه‌گاه شایعات بی‌سروته از سرنوشت او اطلاع صحیح و موثقی در دست نیست هر چند که بسیاری از رهبران و بزرگان جهان، به‌ویژه نایب‌رئیس و مقامات «مجلس اعلای شیعه» و اعضاء خانواده وی مسئولیت ناپدید شدن «امام موسی صدر» را به عهده شخص «سرهنگ قذافی» رهبر لیبی گذارده و می‌گویند تنها اوست که باید پاسخگوی این رخداد سهمناک، به نسل امروز و فردا و وجدان‌های آگاه و بیدار انسانی و تاریخ بشریت باشد!!

به هر حال او فعلاً در میان ما نیست اما همواره در قلب‌های توده‌های محروم لبنان و مسلمانان مظلوم و مبارز زادگاهش ایران زنده است و یاد و خاطره و رهبری و شخصیت ممتاز وی هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد که : العلماء باقون مابقی الدهر - و به قرار آنچه را که پسر عمش استاد سید حسین شرف‌الدین در «مقدمه» کتاب «محراب و منبر» آورده است:

چنین مردی از بین رفتنی نیست چراکه «کلام» حق جاویدان است پیرامون او چه بگوئیم که خود او «کلام و مقدمه» است. او خود خویش را با سخنی شیرین و در سرزمینی پاک شناساند. وی آرزوهای تاریخ را عینیت بخشید و با افکارش زمان را به لرزه درآورد. اندیشه‌های او به روشنی آفتاب بود. سخنانش از آتش هم فروزان‌تر بود. با دستانش نهال‌هایی را در زمین غرس کرد که چه نیکو به ثمر نشست. روزگارش را برای

مستضعفان و با آنان می‌گذرانید پناه رانده‌شدگان بود. همراه با پویندگان راه نور، راه می‌پیمود و به آنان رسیدن به هدف را نوید می‌داد و سرود پیروزی را برایشان می‌خواند. با بازوان نیرومند و ایمان سرشار خود، چرخ مکتب اصیل اسلام را در این منطقه به حرکت درآورد و از نو تابلویی زیبا و پرشکوه از تاریخ «خط علی» را ترسیم و مذهبش را با بیانی رسا دوباره بازگو نمود. یک‌باره معیارها و ارزش‌های اصیل را جایگزین افکار غلط و رفتار نادرست و غیراسلامی کرد و توده‌ها را به همراه کاروان آفتاب به راه انداخت. جبهه‌ای به‌وجود آورد که در راه رسیدن به قلعه ایمان از همه سختی‌ها و مشکلات به‌راحتی عبور کرد، این است آنچه را که او به ما داده باز هم به ما می‌نگریست در شرایطی سخت و دشوار ما را ساخت و باز هم به ما می‌نگریست در تشکیل و تشکل ما را یاری داد ولی باز هم به ما می‌نگریست در بیان و تشریح اصول مکتب ما را ارشاد نمود، اما باز هم به ما می‌نگریست و هنوز هم به ما می‌نگرد. در ساختن زندگی چشمان نافذ و گویای او برای ما زندگی بود، زندگی را نمی‌توان با حرف و زور و زر بنا کرد بلکه با خون جگر با اشک و ناله و با سعی و کوشش می‌بایست زندگی را ساخت او برای سرزمین سرسبز ما سرسبزتر بود. با هم و غم و غصه‌هایی می‌زیست و برای مداوای زخم‌های ما خود زخمی شد بر بلندی‌های ویرانه‌های خزان برای ما بهار را به ارمغان آورد. در سرزمین ما و برای ما مبارزه را ادامه داد و در هر جای وطن مجروح ما فریاد برآورد، سخن گفت و کوشش نمود تا ما را به راه راست هدایت کند و به پیروزی برساند. ما با او شجاع‌تر شدیم. این سرزمین پراز ارزش‌های ناخالص و بادهای تند و ناله‌های دردناک بود، چونان اقیانوس عظیمی پراز امواج متلاطم و سهمناک و او همانند کشتی نجاتی در ساحل آزادی و انسانیت، حق و عدالت، لنگر انداخت. مسلمانان از وی الهام و آگاهی گرفتند و او برای آنان آفتاب بود ...

آرزو و امیدمان این است که در مسیر و هدف او بمانیم زیرا او نوری بود که بر روی خارهای جنگل تابید و درختان تشنه جنگل بی‌آبی را سرسبز و خرم ساخت و در «امت» روحیه ایستادگی و مقاومت به‌وجود آورد، مقاومتی که الفبای آن در «محراب مسجد کوفه» نوشته شد و در «طف» با خون مطهری که به زمین ریخت (خونی که هنوز هم می‌جوشد و خروش و فریاد بر می‌آورد) طراحی و نقاشی گردید: اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه تعز بها الاسلام و اهله ... دیگر از او چه بگوئیم که پویندگان راه خاموشی از نور وی شرمده‌اند، چه کسی می‌تواند «هوا و نور و عظمت» را احتکار کند؟ هرکه را چنین ادعا و توانی هست این گوی و این میدان. اما خورشید هیچ‌گاه زیر ابرها نمی‌ماند و خورشید ما نیز هنوز می‌درخشد ...^۱

۱. از مقدمه کتاب: «مجموعه آثار امام موسی صدر» که توسط برادر عزیز و گرامی، حجة الاسلام والمسلمین علی حجّتی کرمانی ترجمه و آماده نشر شده، ولی متأسفانه هنوز چاپ نشده است.

... آری امام موسی صدر، در عصر ما، هم کلمه حق بود و هم کلام نور، هم مقدمه بود و هم اصل متن ... و خورشیدی همچنان درخشان، هرچند در میان ما نیست ... و البته از همین جا بود که نمونه‌های تام و کامل حقد عرب جاهلی، و عناصر تمام عیار «اعرابی» که قرآن آنها را «أشدّ کفراً و نفاقاً» می‌شناساند، رذیلانه او را از میان ما ربودند تا چند صباحی دیگر بر اریکه حکم مزدورانه خود، تکیه بزنند، اما غافل از اینکه سرانجام حکم محتوم الهی، که درباره همه ستمکاران تاریخ جاری شده است، در حق آنها نیز جاری و آنان به کیفری دردناک دچار خواهند شد: «انّ الذّین یکفرون بآیات الله و یقتلون النّبیین بغير حق و یقتلون الذّین یأمرون بالقسط من النّاس فبشرهم بعذاب الیم». صدق الله العلی العظیم.

قم، حوزه علمیه
(لیله مبعث) ۲۷ رجب ۱۴۱۶ هـ
سید هادی خسروشاهی

دیدگاه‌های امام خمینی (ره) درباره: امام موسی صدر*

۱. پیام به یاسر عرفات (۱۰ شوال ۱۳۹۸):

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای یاسر عرفات رئیس کمیته اجراییه سازمان آزادی بخش فلسطین

از سلامت جناب حجت الاسلام آقای سید موسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان، هیچ گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است. از جناب عالی تقاضا دارم که هرچه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.
توفیق جناب عالی را در اهداف اسلامی خواستارم.

روح الله الموسوی الخمينی^۱

* با تشکر از مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره که نمونه کاملی از آنچه را حضرت امام درباره امام موسی صدر گفته‌اند، در اختیار ما قرار داد. ما علاوه بر مجلدات «صحیفه نور» از متن مورد اشاره نیز استفاده کردیم.

«تاریخ و فرهنگ معاصر»

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۲.

۲. پیام به حافظ اسد (۲۰ شوال ۱۳۹۸):

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از اهداء سلام، این جانب از غیبت جناب حجت الاسلام آقای سید موسی صدر نگران و متأثرم. از جناب عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهای که در قضیه فلسطین اجتماع کرده‌اند، در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر گرفتار رژیم هستیم که با اتکا به پشتیبانی آمریکا ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته‌جمعی و سلب همه آزادی‌ها می‌سوزاند. ما از شما سران دولت‌های اسلامی برای رهایی ملت بی‌پناه ایران کمک می‌خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه دژخیمان شاه خرد شده‌اند و حکومت نظامی که در اکثر شهرستان‌های مهم ایران برپاست، ملت را به جان آورده. از پیامبر اسلام صلی‌الله و آله وسلم نقل می‌شود:

«کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتة»، همه افراد و از جمله شما سران دولت‌های اسلامی که قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را دارید، مسئول هستید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
روح الله الموسوی الخمينی^۱

۳. بیانات امام خمینی خطاب به هیأت لیبیائی راجع به سرنوشت امام موسی صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

ما نگران سرنوشت امام موسی صدر هستیم و می‌خواهیم به محض بازگشت به لیبی، به سرهنگ قذافی بگویید هرچه زودتر در مورد سرنوشت امام موسی صدر رسیدگی کند.

از طرف هیأت نمایندگی لیبی از امام خمینی خواسته شد اجازه دهند سرهنگ قذافی برای عرض تبریک به ایران بیاید.
امام خمینی پاسخ داد:

من فعلاً به قم می‌روم و این دیدار را به زمان دیگری موکول کنید.^۲

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. سخنرانی شماره: ۲۱۳ مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۱۷ ه.ش. م: ۱۳۹۹/۴/۹ ه.ق.

۴. در دیدار با علامه بزرگوار، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین و هیئت لبنانی همراه

مسلمین باید خودشان را مکلف بدانند و گمان نکنند که اگر پیروز نشدند نیستند پیروز. اگر معنویات ما محفوظ باشد، گرایشمان به قرآن محفوظ باشد، چه شهادت برای ما حاصل بشود که نیل بزرگی است و چه پیروز بشویم. ما الحمدلله در همه جاها پیروز هستیم و احدی الحسینین برای ماست، انشاءالله.

و ما امیدواریم که یک روزی با جناب عالی، با آقای سید موسی صدر سلمة الله تعالی در قدس با هم برویم نماز بخوانیم انشاءالله. و ما مأیوس نیستیم و مسلمین باید با قدرت پیش بروند و امروز تقریباً ابرقدرت‌ها رو به شکستند.^۱

۵. بیانات امام خمینی در جمع اعضای خانواده امام موسی صدر «رهبر شیعیان لبنان»

بسم الله الرحمن الرحيم

آن چیزی که همه مطالب را آسان میکند این است که ما و ملت ما و آقای صدر سلمة الله تعالی به دنبال مکتب، یک گرفتاری پیدا کردیم. وقتی که مسأله، مسأله وظیفه است، وظیفه ما این است که برای اسلام خدمت بکنیم و در این وظیفه اگر هر مقداری که موفق به اجرای آن اموری که در نظر داریم بشویم، این یک خیری است فوق اصل خیر و اگر موفق نشویم، اصل خیرش که عبارت از این است که ما در راه خدمت به اسلام و مکتب هستیم، آن جایی نمی‌رود.

آقای صدر که من سال‌های طولانی دیده‌ام، بلکه باید بگویم من بزرگ کرده‌ام ایشان را، من فضائلشان را می‌دانم و خدمت‌هایی که بعد از آنکه به لبنان رفته‌اند، کرده‌اند، آن هم می‌دانم و آنچه که لبنان احتیاج به ایشان دارد، باز آن را هم می‌دانم و من امیدوارم که انشاءالله ایشان برگردند به محل خودشان و مسلمین آن‌جا از ایشان استفاده کنند.

همین حالا هم که ایشان، می‌گوئید که شواهد داریم که در لیبی هستند، همین امر، در راه خدمت به مکتب و خدمت به اسلام است، این هم برای ایشان عبادت نوشته می‌شود و برای ماها هم این اموری که واقع می‌شود، باید سهل باشد، از باب اینکه راه اسلام است — و ما مطلعیم که اولیاء اسلام که در رأس آنها رسول خداست، آن‌قدر زحمت کشیدند، تمام مدت عمرش را پیغمبر در زحمت و تعب بوده است و بعد از او هم ائمه ما همین‌طور بوده‌اند که یک روز خوش به اصطلاح مادین نداشتند، گرچه همه خوش بودند ... به ... اصطلاح عرفا و اسلام‌شناس‌ها.

در هر صورت، این یک شیوه بوده است که از اول اولیاء اسلام داشتند و در راه هدف خودشان حبس رفته‌اند و کشته شده‌اند و زجر کشیده‌اند و آقای صدر حالا دو سال

۱. سخنرانی شماره: ۲۴۲ - ۱۳۵۸/۲/۳۱ ه. ش. ۱۳۹۹/۶/۲۴ ه. ق.

است که در حبس هستند، لکن جد ایشان هفت سال می‌گویند، مسلم بوده، احتمال چهارده سال هم هست. این یک راهی بوده است که همه اولیاء خدا، نه فقط آنهایی که در زمان اسلام بودند، قبل از اسلام هم انبیاء و اولیائی که بودند راهشان همین بوده، این طور نبوده است که آنها در رفاه مادی باشند و در — عرض کنم — کارهای چه؟ وقتی که تاریخ انبیا را ملاحظه کنید می‌بینید که سرتاسر تاریخ انبیا مجاهده و زحمت و تعب بوده است، لکن آنها خوش بودند به اینکه در خدمت آن هدفی که دارند، بودند و این مایه افتخار شما هست و خانواده آقای صدر که یک فرد لایقی که خدمت می‌کرد، در راه خدمت گرفتاری پیدا کرده است و من امیدوارم که این گرفتاری ... ؟ ... زود سر بیاید و من دعا به ایشان می‌کنم و خواهم کرد و امیدوارم که زودتر انشاءالله ایشان خلاص بشوند و برگردند.

و قضیه لبنان و ایران و اینها، شما می‌دانید که اینها قضایای مختلفی نیستند. مسلمانها هر جا هستند، باید با هم باشند و آن چیزی که رنج است برای یک طایفه‌ای، برای طایفه دیگر هم همان مسأله و رنج باشد. مسائلشان جدا نباید باشد. اینکه ما ایرانی هستیم و آنها لبنانی هستند یا جای دیگری هستند، در اسلام مطرح نیست. اسلام همه افرادی که ایمان به خدا آورده‌اند همه آنها را برادر می‌داند و حساب جداگانه ندارد که حسابی برای عرب باز کرده باشد، یک حسابی برای عجم باز کرده باشد، یک حسابی برای ما ایران باز کرده باشد و یک حسابی برای کجا! این حساب‌هایی که پیش مردم مادی که مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران باید چه بکنیم، یا اینکه بگویند ما عراقی هستیم و برای چه، این حساب‌ها در اسلام نیست. اسلام می‌خواهد که همه دنیا یک عائله باشد و یک حکومت در همه دنیا، آن هم حکومت عدل، برقرار باشد و همه افراد، افراد همان عائله باشند و لهذا ما مکرر این معنا را گفته‌ایم که این قضیه که شاید صحبتش در همه جا هست که ملت ایران مثلاً جدا، ملت عراق جدا، هر کدام یک عصبیتی برای او داشته باشد و حتی به اسلام کار نداشته باشد و به ملت و به ملت کار داشته باشد، این یک امر بی‌اساس است در اسلام، بلکه مضاد با اسلام است.

اسلام در عین حالی که وطن را، آنجائی که زادگاه است، احترام می‌گذارد، لکن مقابل اسلام قرار نمی‌دهد. اساس، اسلام است اینها دیگر بقیه‌اش فرع‌اند و اساس آنهایی که مکتبی هستند خدمت به اسلام است، این خدمت اگر در لبنان باشد خدمت است، اگر در ایران باشد خدمت است، اگر در هرجا، اگر در حبس هم باشد خدمت است، اگر بیرون هم باشد خدمت است. ایشان الآن هم در خدمت است، برای اینکه وقتی در راه اسلام یک کسی این مصائب را دید (که نباید اسمش را مصائب گذاشت) وقتی در راه اسلام باشد، همه چیز آسان می‌شود، همین می‌شود.

شما می‌بینید که حتی این جواب‌هایی که الآن در اینجا و در لبنان و اینها مشغول خدمت هستند چه روحیه‌هایی دارند. همین دیروز یک جوانی آمده بود اینجا می‌خواست یک زنی را عقد کند. بعد از اینکه صحبت از مهر شد، آن زن گفت که مهر من را این قرار بدهید که به مکه من را ببرد. این جوان می‌گفت که من زنده نیستم تا تو را به مکه ببرم من شهید می‌شوم. بالاخره با مدتی صحبت ما راضیش کردیم به اینکه،

انشاءالله شما هستید و خدمت می‌کنید. این یک روحیه خیلی خوبی است که در جوان‌ها پیدا شده است و امیدوارم که در همه ما این روحیه پیدا بشود و آن روحیه مکتبی توجه به مکتب، نه توجه به امور دیگر.

من از خدای تبارک و تعالی مسئلت می‌کنم که ما را و شما را دل‌خوش کند به اینکه ایشان برگردند پیش ما و به خدمت خودشان ادامه بدهند. انشاءالله. خداوند به همه عائله ایشان در این فراق صبر بدهد و چشم همه را به وجود ایشان انشاءالله، روشن کند تا ایشان برگردند و به خدمت به مکتب موفق بشوند و شیعه‌های لبنان هم از وجود ایشان استفاده بکنند بلکه همه مسلمان‌ها، انشاءالله.^۱

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

۶. در دیدار با کودکان یتیم لبنانی:

... من از همه شما اطفالی که به واسطه جور مجرمین بی‌پدر شده‌اید، به همه شما تسلیت عرض می‌کنم و ما هم شریک غم شما هستیم. در اینکه از آقای موسی صدر بی‌اطلاعیم و ما شریک غم شما ملت عراق هستیم که آقای صدر و خواهر عزیز ایشان را به آن‌طور فضاحت کشتند و شکنجه کردند و ما شریک غم همه مظلومین جهان هستیم و پشتیبان همه مظلومان جهان و باید مظلومان جهان، خودشان قیام کنند بر ضد مستکبرین. مستضعفین نباید بنشینند که دولت‌هایشان این کارها را بکنند، خودشان انجام بدهند. خداوند انشاءالله اسلام و مسلمین را قدرت بدهد و شما برادران و خواهرانی را که از منزل‌های خودتان آواره شده‌اید. نصرت بدهد.^۲

۷. بیانات امام خمینی در جمع اعضای سازمان جنبش امل (لبنان)

بسم الله الرحمن الرحيم

از اول مبارزات، قضایای لبنان و فلسطین جزء مقاصد اصلی ما بوده است و از مسائل ایران جدا نبوده است. به طور کلی مسلمان نباید تنها نظرش طایفه‌ای از مسلمان باشد. آقای موسی صدر از فرزندان من است. برای او متأثر و متأسفم و اقداماتی هم، چه در نجف و چه در ایران نموده‌ام و امیدوارم هرچه زودتر او را در بین خودمان ببینیم. از آنجا که منطقه در شرف یک نهضت اسلامی عمومی است، آمریکا دست به طرح قضایایی زده است تا بلکه بتواند دست مردم بی‌پناه منطقه را از سرنوشتشان کوتاه کند. متأسفانه بعضی از دولت‌ها هم آنها را کمک می‌کنند.

۱. سخنرانی شماره: ۶۳۷-۶۳۹/۶/۶-۱۳۵۹ ه. ش - ۱۷/۱۰/۱۴۰۰ ه. ق.

۲. سخنرانی شماره: ۶۹۴-۶۹۹/۱۱/۲۹-۱۳۵۹ ه. ش - ۱۲/۴/۱۴۰۱ ه. ق.

طرح سادات و فهد یکی است. بر فرض که آمریکا یک طرح صددرصد اسلامی - انسانی بدهد ما باور نمی‌کنیم که آنها به نفع صلح و منافع ما گامی بردارند. اگر آمریکا و اسرائیل **لااله الاالله** بگویند، ما قبول نداریم، چرا که آنها می‌خواهند سرما کلاه بگذارند. آنها که صحبت از صلح می‌کنند می‌خواهند منطقه را به جنگ بکشند. شما متوقعید ما در مقابل آمریکا و اسرائیل و دیگر ابرقدرت‌ها که می‌خواهند منطقه را ببلعند، بی تفاوت باشیم؟ نه ما هیچ کدام از ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها سرسازش نداریم. نه تحت سلطه آمریکا می‌رویم و نه زیر بار شوروی. ما مسلمانیم و می‌خواهیم زندگی کنیم. ما می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم ولی آزاد و مستقل باشیم. ما این پیشرفت و تمدنی که در دستمان پیش اجانب دراز باشد را نمی‌خواهیم، ما تمدنی را می‌خواهیم که بر پایه شرافت و انسانیت استوار باشد و بر این پایه صلح را حفظ نماید. ابرقدرت‌ها می‌خواهند انسانیت انسان‌ها را تحت سلطه قرار دهند و ما و شما و هر مسلمانی مکلف است در مقابل آنها بایستد و سازش نکند و طرح‌هایی از قبیل طرح سادات و فهد را رد کند. بر ما واجب است که این‌گونه طرح‌ها را که به نفع مستضعفین نیست محکوم نمائیم.

من به شما اطمینان می‌دهم که مسائل ما از شما جدا نیست ولی شما خوب می‌دانید که آمریکا و عوامل داخلی‌اش یک لحظه ما را آرام نگذاشتند، لذا اگر ما به شما کمک شایانی نکردیم، چون گرفتار این جنایتکاران هستیم. ما لبنان را از خودمان می‌دانیم. شیعیان لبنان و ایران و مسلمانان همه جهان، یکی هستند. ما امیدواریم تا وحدت خودمان را حفظ نمائیم. مسأله‌ای را که می‌خواهم اکیداً به شما تذکر دهم این است که این معنا که «نمی‌شود با قدرت‌های بزرگ طرف شد» را از گوش‌هایتان بیرون کنید. شما بخواهید، می‌توانید زیرا پشتیبان شما خداست. این زمزمه‌هایی را که ابرقدرت‌ها به وسیله ایادی‌شان کرده‌اند که تا متکی به یکی از دو قدرت نشوید نمی‌توانید به زندگی خود ادامه دهید، صددرصد غلط است. به روی پای خودتان بایستید و محکم و استوار با خدا باشید و سعی کنید تا قبل از هر پیشرفتی، در انسانیت پیشرفت کنید، در این صورت خداوند ما را یاری خواهد کرد تا بتوانیم استقلال و آزادی و اسلام‌مان را حفظ کنیم. انشاءالله موفق باشید.^۱

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

۱. سخنرانی شماره: ۷۶۰-۸/۶-۱۳۶۰ ه.ش - ۱۴۰۱/۱۲/۲۹ ه.ق.

۸. بیانات امام در دیدار با کادر رهبری جنبش امل لبنان

ایران و لبنان و عراق و سوریه و بقیه بلاد اسلامی هیچ فرقی با هم ندارند. عده‌ای می‌خواهند به اسم عربیت و عجمیت اختلاف بین ملت‌ها ایجاد کنند و ما باید سعی کنیم تحت بیرق اسلام باشیم. اینکه می‌بینید عراق به ایران حمله می‌کند علتش گرفتن چهار وجب خاک نیست، بلکه اصلی‌ترین علت آنها از حکومت اسلامی و اتحاد اسلامی است.

امام در پایان این دیدار به آنان فرمودند:

من از این که آقای موسی صدر در بین شما نبوده است متأثرم. او مثل فرزند من است. او یک بازوی قوی برای اسلام بود.^۱

چند مصاحبه ...

۹. ... سؤال: ناپدید شدن امام موسی صدر فکر هم‌وطنان لبنانی را اشغال کرده است، آیا

درخصوص آن تماس‌هایی برقرار کرده‌اید؟ و نتیجه تماس‌ها چه بوده است؟

جواب: درخصوص وضعیت حجت‌الاسلام آقای سید موسی صدر که مورد علاقه بسیاری از مسلمین است، اقداماتی کرده‌ایم و متأسفانه تاکنون به نتیجه نرسیده‌ایم ...^۲

۱۰. ... سؤال: به نظر حضرت آیه‌الله، چه کسانی در اخفای امام موسی صدر نقش

داشته‌اند؟ آیا به نظر حضرت‌عالی، امام موسی صدر هنوز زنده‌اند؟ آیا تصور می‌فرمائید که ایشان به لبنان برگردند یا خیر؟ بین شما و مجلس اعلای شیعه در لبنان چه ارتباطی وجود دارد؟

جواب: راجع به اینکه ایشان را چه کسی مخفی کرده است، من اطلاعی ندارم، اما راجع به اینکه ایشان زنده‌اند و برگردند امیدوارم که زنده باشند و برگردند. من به ایشان علاقه دارم و امیدوارم که به سلامت برگردند و کار خودشان را ادامه دهند.^۳

۱۱. ... سؤال: چه اقداماتی راجع به امام موسی صدر فرموده‌اید؟

جواب: در زمانی که نجف بودم تلگرافی به آقای یاسر عرفات و تلگراف دیگری به رئیس جبهه صمود در سوریه نمودم و اینجا هم وقتی سفیر لیبی آمده بود، راجع به

۱. سخنرانی شماره: ۱۱۱۷-۱۰/۴/۱۳۶۰ ه. ش - ۱۴۰۱/۸/۲۷ ه. ق.

۲. مصاحبه شماره: ۱۴ مجله: المستقبل چاپ پاریس - ۱۳۵۷/۸/۱۵ ه. ش - ۱۳۹۸/۱۲/۵ ه. ق.

۳. مصاحبه شماره: ۳۳ مجله: النهار چاپ بیروت - ۱۳۵۷/۸/۲۰ ه. ش - ۱۳۹۸/۱۲/۱۰ ه. ق.

ایشان صحبت کردم. امیدوارم هرچه زودتر ایشان به لبنان مراجعت نمایند و به مبارزاتشان علیه اسرائیل ادامه دهند. من از این قضیه متأثرم و دعا می‌کنم که ختم به خیر شود.^۱

۱۲. در مصاحبه با روزنامه «السفیر» (۵۷/۹/۲):

اقداماتی شده است، امیدواریم سودمند باشد و ایشان که مورد علاقه من و نیز شیعیان بلکه مسلمین لبنان است، هرچه زودتر به وطن خویش برگشته و به کار خود مشغول شوند.^۲

۱۳. در دیدار با سفیر سومالی در تهران (۵۸/۲/۱۷):

ایشان در دیدار خود با سفیر کشور سومالی، نخست به اهمیت انقلاب ایران پرداختند و سپس به انقلاب فلسطین و تجاوزهای دولت اسرائیل اشاره کردند، و بعد چنین فرمودند:

... و اما راجع به آقای صدر، ما از آن وقت که نجف بودیم و این قضیه واقع شد تا وقتی که پاریس رفتیم و بعد هم به ایران آمدیم، دنبال این قضیه بودیم. آقای صدر در ایران متولد شده است و ایرانی است و با من سوابق زیاد دارد و بعد از این که ایرانی است، رفته است به لبنان و ما علاقه داریم، هم به اینکه ایرانی است و هم به اینکه در لبنان رئیس مجلس شیعی بوده است، علاقه داشتیم به اینکه این معما را حل بکنیم...^۳

۱۴. در دیدار با هیئت اعزامی مجلس اعلای شیعیان لبنان (۵۸/۲/۳۱):

و همچنین در جمع نمایندگان شیعیان جنوب لبنان می‌فرمایند:

... آقای صدر یک مردی است که من می‌توانم بگویم که او را بزرگ کرده‌ام و به منزله یک اولاد عزیز است برای من، و من امیدوارم که انشاءالله ایشان به سلامت برگردند و به محل خودشان و بسیار مورد تأسف است که ایشان را ما الآن نمی‌بینیم در بین خودمان...^۴

۱. مصاحبه شماره: ۵۶-۱۶/۹/۱۳۵۷ ه. ش - ۱۳۹۹/۱/۶ ه. ق.

۲. صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۲۵.

۴. همان، ج ۶، ص ۲۱۸.

امام موسی، شایسته مرجعیت

آیة الله حاج سید محمدباقر سلطانی طباطبایی

سؤال: حاج آقا، معروف است که اکثر آقایان علما، مدرسین و مراجع امروز، بحث‌های قابل توجهی از دروس عالیۀ خود را پیش حضرت عالی تلمذ کرده‌اند. آقاموسی نیز درس‌های زیادی را پیش شما خوانده است، خواهشمندم تا قدری پیرامون تحصیلات حوزوی ایشان صحبت بفرمائید.

بسم الله الرحمن الرحيم.

آقا موسی اول که وارد طلبگی شد، پدر بزرگوارش برایش معلمی به خانه آورد. در آن زمان معلم سرخانه می‌گفتند. یک نفر از اهالی نیشابور بود که آقا از ایشان خواسته بودند تا در منزل برای آقاموسی درس بگوید. آقاموسی، مقدمات و صرف و نحو را خیلی زود و به طور خصوصی در خانه خواند تا به مرحله شرح لمعه و قوانین رسید. از آن به بعد دیگر وارد حوزه شد. آقاموسی خیلی خوب درس می‌خواند و شایق به تحصیل بود. تحصیل ایشان ترتیب نداشت و سعی می‌کرد هر کتابی را شب و روز دو درسه و سه درسه بخواند تا تمام کند. استعدادش خوب بود، زحمت هم می‌کشید و خیلی زود درس‌ها را تمام می‌کرد. ما تابستان که می‌رفتیم به وشنوه، ایشان ما را ول نمی‌کرد. صبح و عصر درس می‌خواند، روزی چند درس، شرح لمعه را در وشنوه پیش من خواند. صبح‌ها که چایی می‌خوردیم، شرح لمعه را می‌آورد و من برایش درس می‌گفتم. او یادداشت می‌کرد و می‌رفت گوشه‌ای می‌نشست و درس می‌خواند، اگر در جایی اشکال داشت، یادداشت می‌کرد تا یادش نرود. دوباره پیش از ظهر می‌آمد که درسش را پس بدهد و من بقیۀ درس را برایش بگویم. من هم می‌گفتم که امروز این درس را ادامه نده و از یک کتاب دیگر بخوان. مثلاً اگر صبح کتاب طهارت شرح لمعه را خوانده بود، بهش می‌گفتم حالا درس

بعدهی را از کتاب زکات آن بخوان. در آن تابستانی که در وشنوه بودیم و حدود ۴۰ الی ۵۰ روز طول کشید، ایشان عمده شرح لمعه را پیش من خواند. بعداً همین شرح لمعه و قوانین را در قم درس می‌گفت و پای درسش هم جمعیت زیادی می‌آمدند. این درس‌های آقاموسی، جزء درس‌های خوب آن زمان حوزه بود. آقاموسی خیلی زحمت می‌کشید، خیلی هم خوش‌فهم بود، و اینها باعث شده بود تا زود ترقی نماید. افراد دیگر، این مراحل را که ایشان در طول چند ماه طی کرده بود، حداقل ۴ الی ۵ سال وقت لازم داشت تا پشت سر بگذارند.

سؤال: حاج آقا، این دوره مربوط به چه سنینی از آقاموسی می‌باشد؟
آقاموسی آن زمان سنش کمتر از ۲۰ سال بود، در حدود ۱۷ یا ۱۸ سال سن داشت.

سؤال: آقاموسی بعد از شرح لمعه دیگر چه دروسی را پیش شما خواندند؟
آقاموسی به درس‌های خصوصی ما زیاد می‌آمد. در درس رسمی ما هم شرکت می‌کرد. اصلاً سرمنشأ درس رسمی رسائل که پرجمعیت هم بود، آقاموسی بود. هم رسائل و هم مکاسب، در این درس‌ها آقای آقاموسی شبیری هم می‌آمد. آقای شبیری و آقاموسی با هم بودند و هر دو درس رسائل را می‌آمدند.

سؤال: آیا آقاموسی مکاسب را هم خدمت حضرت‌عالی خواندند؟
مکاسب را یادم نیست که آیا تمامش را آمدند یا نه، ولی رسائل را یادم هست که آمدند. آن زمان سه درس رسمی سطح در حوزه بود، یکی درس آقای خمینی بود، یکی درس آقای داماد بود، و یکی هم درس من. این سه تا، درس‌های رسمی و پرجمعیت بود. درس‌های خصوصی البته زیاد بودند، متنها درس‌های رسمی و پرجمعیت اینها بودند. آقای داماد یک جای رسائل را می‌گفت، من یک جایش را می‌گفتم و آقای خمینی هم یک جایش را، من از اول رسائل شروع کرده بودم و مبحث قطع را می‌گفتم، امام وسط‌های رسائل را می‌گفتند، آقای داماد هم آخرهای آن را. طلاب این‌طوری درس می‌خواندند و صبر نمی‌کردند تا با یک معلم و طی چند سال کتاب را به آخر برسانند. آقاموسی درس رسائل ما را می‌آمد، اشکال می‌کرد، حرف می‌زد و ما هم مجبور بودیم از حرفهای مان دفاع کنیم! ایشان در این دوره به‌قدری سریع پیشرفت کرد، که در مدتی کوتاه از سطوح عالیہ مستغنی گردید.

سؤال: حاج آقا، ظاهراً مرحوم حاج آقامصطفی هم رسائل را پیش حضرت‌عالی تلمذ کردند؟

بله مرحوم آقامصطفی هم درس ما می آمد، منتها آقاموسی و آقامصطفی از نظر زمانی با هم نبودند. گویا آقاموسی جلوتر بود، در هر صورت با هم هم دوره نبودند. هر دو اینها خوب بودند، اما آقاموسی قوی تر و با استعدادتر بود.

سؤال: حاج آقا، آن طوری که دوستان آقاموسی تعریف کرده اند، ایشان تحصیلات دانشگاه هم داشته است، اگر امکان دارد قدری در این باره صحبت بفرمائید:

بله همین طور است. آقاموسی در عین حالی که دروس حوزوی را می خواند، دروس دانشگاهی را هم می خواند. آن زمان محیط به گونه ای بود که ایشان نمی توانستند آشکارا و علناً دروس دانشگاهی را بخوانند. یعنی برای مرحوم پدرشان مناسب نبود. البته پدر ایشان مخالف دروس دانشگاهی نبودند، منتها مخالفین پدرشان به این واسطه برایشان دردسر ایجاد می کردند، والا خود مرحوم آقا خیلی روشن بودند. مثلاً ممکن بود که مخالفین آقا بگویند که بله! آقای صدر طلبه ها را وادار می کنند تا به جای دروس حوزوی، دروس دانشگاهی را بخوانند. این بود که آقاموسی محرمانه و بدون اطلاع دیگران دروس دانشگاهی را خواندند. شاید هم آقا مطلع بودند ولی به روی خود نمی آوردند. آقاموسی فقط در امتحانات شرکت می کرد و آقای عبادی داماد ایشان هم در این زمینه ایشان را همراهی می کرد. آقاموسی به موازات درس-های قدیمی، دروس جدید را هم خواند و لیسانس خودش را گرفت. خیلی زحمت می کشید و چون استعداد کافی داشت، با زحمتی که می کشید خوب پیشرفت نمود.

سؤال: تحصیلات حوزوی آقاموسی در نجف به چه شکلی بود؟

آقاموسی قبل از اینکه به نجف برود، در قم تدریس می کرد و درس حسابی هم داشت، جمعیت زیادی در درس های ایشان شرکت می کردند. وقتی که مرحوم جدشان فوت کردند، به نجف اشرف رفتند، در آنجا در درس های آقای خویی و آقای حکیم شرکت می کردند. آقاموسی در نجف خیلی خوب ترقی کرد و جزو فضلاء معروف نجف گردید. چند نفری از قم به نجف رفته بودند که معروف بودند که حوزه نجف را گرم کرده اند و یکی از اینها آقاموسی ما بود. آقاموسی جزو شخصیت های بارز علمی نجف بود. منتهی ایشان اولاً جوان بود و ثانیاً گرفتار لبنان گردید. اگر آقاموسی به لبنان نمی رفت و چند سال دیگر در نجف می ماند، جزو مراجع مسلم نجف می گردید. آقاموسی به قدری مورد توجه عمومی حوزه نجف قرار گرفته بود که گفته می شد فضلاء قم افضل از فضلاء نجف هستند.

سؤال: حاج آقا، با توجه به تعریفی که امروز از اجتهاد در جامعه می‌گردد، آیا آقاموسی به درجه اجتهاد رسیده بودند؟

بله، رسیده بودند و قوی‌تر از اغلب آقایان مراجع امروز هم بودند. آقاموسی در نجف درس خوانده بود و حسابی ملا شده بود. نه تنها با معنایی که امروز از اجتهاد می‌شود؛ ایشان حتماً مجتهد بودند و بلکه به معنای قدیمش هم مجتهد بودند. آقاموسی مرد فاضلی بود. حیف که بهره‌گیری نشد.

سؤال: حاج آقا، آیا اطلاعی دارید که آقاموسی احیاناً اجازه‌ای از اساتید خود گرفته باشد؟

من اطلاعی ندارم. ممکن است از آقایان اجازه اجتهاد گرفته باشد ولی من اطلاع ندارم. ایشان اگر اجازه می‌خواست حتماً بهش می‌دادند، هم آقای خوبی و هم آقای حکیم، شاید هم داشته باشد، ولی من اطلاعی ندارم. البته ایشان خودش را بی‌نیاز می‌دید از اجازه، و معروف هم بود که در حد اجتهاد است. ایشان احتیاجی به اینکه اجازه بگیرد نداشت.

سؤال: حاج آقا، چه کسانی در ایام تحصیل با آقاموسی هم‌دوره و هم‌بحث و هم‌ردیف بودند؟

از کسانی که در قم با ایشان هم‌دوره و هم‌بحث بودند، آقای آقاموسی شبیری زنجان‌ی بود، آقای ناصر مکارم بود و همین‌طور عده‌ای دیگر. اینها هم‌ردیف یکدیگر بودند و البته آقاموسی بر آنها می‌چربید. به هر حال آقاموسی آدم بافضیلت و باکمالی بود و اگر می‌ماند و سنی به هم می‌زد، قطعاً جزو مراجع بود، و از این نظر هیچ بحثی نیست. رفقای نجف ایشان از فضل و علمیت ایشان آگاهی دارند. آقاموسی از نظر هوش و استعداد و ادراکات، کمتر از مرحوم آقاسید محمدباقر صدر نبود، منتها آقا سید محمدباقر سابقه حوزوی بیشتری داشت و بیشتر در حوزه مانده بود. به نظر من آقاموسی بر اخوی بزرگترشان مرحوم حاج آقارضا هم مقدم بود، یعنی اگر مانده بود جلو می‌افتاد. آقاموسی ملای جامعی بود و اگر الآن بود جزو مراجع مسلم تقلید بود. آقاموسی حتی اگر در قم می‌ماند و به نجف هم نمی‌رفت، الآن جزو مراجع بزرگ شیعه می‌بود.

سؤال: حاج آقا، با توجه به خصوصیتی که آقاموسی داشت، اگر در حوزه می‌ماند و به لبنان نمی‌رفت، آینده بسیار درخشانی در انتظارش بود. چه عواملی باعث شد که ایشان حوزه و زندگی آرام خود را رها کرده و به لبنان هجرت نمایند؟

به نظر من، دو تا از مهم‌ترین این عوامل، موقعیت خود لبنان و علاقه امام موسی به لبنان بود. ایشان در زمان حیات آقای شرف‌الدین چندبار به لبنان رفته بودند و با ایشان هم تماس داشتند. امام موسی وضع لبنان را می‌دانست. این بود که بعد از فوت آقای شرف‌الدین، وقتی که از ایشان دعوت کردند، چون زمینه دستش بود و می‌دانست که وضع لبنان چگونه است، دعوت را پذیرفت. امام موسی احتیاجات مردم لبنان و شیعیان آنجا را به‌خوبی شناخته بود. بستگان آقای شرف‌الدین هم مکان ایشان را در اختیار او قرار دادند. البته آنها یک قصدی داشتند، و امام موسی قصدی دیگر، آقازاده‌های آقای شرف‌الدین از بردن امام موسی هدف دیگری داشتند، ولی خوب به هدف خود نرسیدند و امام موسی خود را تسلیم آنها نکرد. او آن‌طوری که آنها انتظار داشتند عمل نکرد. ایشان مستقل بودند و اصلاً روش ایشان از روش مرحوم آقای شرف‌الدین جدا شد. آقای شرف‌الدین سال‌ها در لبنان بود ولی به همان شهر صور منحصر بود. به وسیله قلم فعالیت می‌کرد، نامه‌هایی می‌نوشت، کتاب‌ها و رسالاتی را منتشر می‌کرد، ولی این فعالیت‌هایی را که امام موسی انجام داد، یک کدامش را نتوانسته بود و یا شاید درصدد نبود که انجام دهد، حالا یا مصلحت نمی‌دید و یا مناسب نمی‌دید.

کارهایی را که امام موسی انجام داد، کارهای عجیبی بود. یکی از آنها تأسیس همین مجلس اعلای شیعه بود. این مجلس خیلی خیر و برکت به همراه داشت. یک مکان رسمی بود که می‌توانست حقوق شیعه را در لبنان مطالبه نماید. همه لبنان مرکز فعالیت‌های امام موسی بود. به تمام دانشکده‌ها و مراکز سر می‌زد و سخنرانی می‌کرد. ایشان موقعیت آنجا را درک کرده بود و به این نتیجه رسیده بود که می‌تواند و باید که به مردم آنجا کمک نماید. امام موسی با آن فضلی که داشت، اگر در نجف می‌ماند حتماً به مقامات خیلی بالایی دست پیدا می‌کرد. اما ایشان مسئولیتی را احساس نمود که در نهایت ایشان را از حوزه جدا کرده و به لبنان منتقل نمود. واقعاً کسی غیر از امام موسی نمی‌توانست بار لبنان را بردوش بگیرد. افراد دیگری هم بودند و شاید آماده هم بودند تا این مسئولیت را بپذیرند، ولیکن صلاحیتی نداشتند. امام موسی این‌گونه تشخیص داد که صلاح در این است تا چند وقتی را برای خدمت به اسلام به لبنان برود. والا اگر ایشان مثل بقیه فقط رشته آخوندی را ادامه می‌داد و در حوزه باقی می‌ماند، قطعاً جزو مراجع امروز و بلکه مقدم بر آنها بود. منتها ایشان در این وادی‌ها نبود. ایشان اصلاً در انتظار اینکه مرجع بشوند نبود. او قصد داشت که خدمت بکند و تشخیص داد که بهترین مکان برای خدمت ایشان لبنان است، هم به لحاظ زمان و هم به لحاظ موقعیت آنجا. محیط لبنان، محیط آزادی بود برای

فعالیت و خدمت به دین، و از آن گذشته شیعیان لبنان همه مظلوم - محروم و فقیر بودند، حقوق آنها پایمال شده بود، انصافاً وضعیت اسفباری داشتند. بسیاری از شیعیان، لبنان را رها کرده و به کشورهای آفریقایی مثل مصر و ... مهاجرت کرده بودند. این بود که امام موسی به آنجا رفت و با اقدامات خودش و با پشتیبانی آقای حکیم وضع شیعیان را عوض نمود. آقای حکیم پشتیبان خوبی برای امام موسی بود. البته پشتیبانی باطنی و پشت پرده، نه ظاهری. امام موسی خدمات عجیبی به مردم لبنان کرد، و چون این خدمات اساسی و زیربنایی و محکم بود، این رفتاری برایش پیش آمد. یعنی امام موسی اگر می ماند و فعالیت خود را ادامه می داد، تودهنی محکمی به اسرائیل می زد. ایشان می توانست کسی باشد که اسرائیل را از منطقه بیرون کند و یا حداقل در منطقه خودش محدود نماید. همین هم باعث شد تا دشمنان نقشه کشیدند و او را به دست قذافی از صحنه لبنان خارج نمودند. این به خاطر خطری بود که ایشان برای اسرائیل داشت. امام موسی جنوب لبنان را کاملاً حفظ کرده بود و اگر می ماند به منطقه اسرائیل دست اندازی می کرد. منشأ ربوده شدن ایشان وحشتی بود که اسرائیل و آمریکا از اقدامات آینده او داشتند. عجیب نفوذی داشت در منطقه. ایشان به گونه ای حرکت می کرد که همه را با خود همراه ساخته بود.

سؤال: حاج آقا، نفوذ آقاموسی در میان مردم لبنان به چه شکلی بود؟

من چند بار به لبنان سفر کردم. سه چهار سفر از ایران به لبنان رفتم و در هر سفری هم دوسه ماه و گاهی هم بیشتر در آنجا می ماندم. در آنجا که بودم، غالباً با آقاموسی در سفر بودم. از سوریه به لبنان زیاد با هم آمدیم. در داخل خود لبنان هم با هم زیاد به سفر رفتیم، ایشان ما را جلو می انداخت و می رفتیم. بله، خیلی با هم مأنوس بودیم، امام موسی نفوذ عجیبی در میان مردم داشت، هم در میان شیعه، هم در میان اهل سنت و هم در میان مسیحیان. یکبار در یک مراسمی یکی از مسیحیان خطاب به من گفت:

«الله فی السماء و سماحة الامام فی الارض»! آنها تا این حد برای ایشان احترام قائل بودند. هر جا که امام موسی می رفت و از هر جا که عبور می کرد، مردم از ایشان استقبال می کردند و صف می کشیدند. ایشان در افکار عمومی مردم و در قلوب آنها جایگاه بلندی داشت. خیلی محبوب بود. سران حزب کتائب با امام موسی خوب نبودند ولی افراد عادی آن به ایشان اظهار علاقه می کردند. مسیحیان بیشتر از اهل مذاهب دیگر به ایشان گرویده بودند.

امام موسیٰ، شایسته مرجعیت ۴۹

تصویر

تصویر

سؤال: حاج آقا، آیا مراجع بعد از آقای حکیم همه همانند آن بزرگوار از آقاموسی حمایت می‌کردند؟

بعد از آقای حکیم، مراجع بعدی هم حمایت می‌کردند، اما احتیاج امام موسی دیگر به حمایت آنها قطع شده بود. یعنی به کارش مسلط شده بود، مجلس اعلا را تشکیل داده بود، شیعه را به حرکت انداخته بود، کارهای اساسی را انجام داده بود و دیگر نیاز به معرفی و حمایت نداشت، یعنی کارش از این حرف‌ها گذشته بود. همه سران عرب در برابرش خاضع شده بودند و دیگر نیازی به حمایت نجف نداشت. ایشان فقط در آن اوائل نیاز به پشتیبانی باطنی نجف داشت، ولی بعداً این نیاز مرتفع گردید.

سؤال: حاج آقا، اگر امکان دارد قدری در مورد خصوصیات روحی و اخلاقی آقاموسی صحبت بفرمائید.

امام موسی یک ویژگی خیلی مهم که داشت این بود که خیلی بردبار بود. خیلی دیر عصبانی می‌شد. به عکس برادر بزرگترش مرحوم حاج آقارضا که خیلی زود عصبانی می‌شد، ایشان خیلی دیر عصبانی می‌شد. خیلی ملایم و بردبار بود. یعنی اگر فحش هم به ایشان می‌دادند، هیچ به روی خود نمی‌آورد. ممکن بود صبر کند تا در موقع مناسب دفاع کند، ولی در آن موقع هیچ به روی خود نمی‌آورد. مرحوم پدر ایشان هم خیلی باگذشت بودند. مرحوم آقای صدر در میان علماء از این جهت ممتاز بودند. مرحوم آقای صدر در ردیف خودش از این جهت کم‌نظیر بود. یعنی هیچ آخوندی در آن حد نبود که مثل ایشان باگذشت باشد. خیلی از خودگذشتگی داشت. مثلاً آقای حاج شیخ عبدالکریم وقتی در بستر بیماری افتاد، وصیت کرد که آقای صدر به جای ایشان در مسجد بالاسر نماز بخوانند. آقای صدر وصی مرحوم حاج شیخ بود. هرکس دیگری بود باید از این پیشنهاد استقبال می‌کرد، برای اینکه معنای این کار، نیابت و جانشینی بود. اما آقای صدر گفتند که من جای نمازی دارم، در مسجد امام، در یک گوشه‌ای نماز می‌خوانم، ولی آقای حجت که تازه چندوقتی است از نجف آمده‌اند، جای نماز ندارند، اگر موافق باشید آقای حجت را برای نماز دعوت بفرمائید. مرحوم حاج شیخ هم می‌پذیرند و آقای حجت در مسجد بالاسر به جای ایشان نماز را ادامه می‌دهند. همین مسأله زمینه جانشینی را هم فراهم نمود. یعنی آقایان ترک‌ها به این معنی گرفتند که مرحوم حاج شیخ آقای حجت را جانشین خویش قرار داده است. مرحوم آقای صدر هم می‌دانستند که چنین حرف‌هایی مطرح می‌شود، اما به این امور اهمیت نمی‌دادند.

سؤال: حاج آقا، موقعیت علمی مرحوم آیه‌الله صدر چگونه بود؟

ایشان از نظر علمی بسیار خوب بود ولی حسن سلوکش علمیت ایشان را تحت الشعاع قرار داده بود. خیلی‌ها آقای حجت را ترجیح می‌دادند برایشان، درحالی که واقعاً این‌گونه نبود. تواضع و فروتنی ایشان باعث شده بود تا حقشان تزییح گردد. آقای صدر و آقای حجت از نظر علمی قطعاً هم ردیف بودند. من چون خودم به آقای صدر علاقمند بودم، نمی‌توانم به تشخیص خودم مطمئن باشم و ممکن است از روی علاقه اشتباه کنم، ولی آقایان دیگری هم بودند که به درس آقای صدر می‌آمدند و ایشان را بر آقای حجت و دیگر آقایان قم ترجیح می‌دادند. درهرحال به خاطر تواضع و فروتنی ایشان، حقشان تا حدودی تزییح گردید. هرچه بود، آنها رفتند. خود آقای صدر هم اصلاً در این وادی‌ها نبود. بعد از فوت حاج شیخ عبدالکریم، حوزه قم چند سالی توسط آقای صدر اداره شد و اگر ایشان نبود، حوزه را نابود کرده بودند. بعدها یواش یواش حوزه رونق گرفت و محکم شد و دیگران هم نضیحی پیدا کردند. به هر صورت آقای صدر حق بزرگی به گردن حوزه دارند. آقاموسی هم از پدر بزرگوارشان تواضع و فروتنی و تحمل و بردباری را به ارث برده بود. اخلاق آقاموسی با اخلاق اخویشان تفاوت فاحش داشت. حاج آقا رضا آدم تند و زودرنجی بود، مرحوم آقا سید محمدباقر و برادر ایشان مرحوم آقا سید اسماعیل هم تا حدودی تند و عصبانی بودند، ولی به عکس، آقاموسی بسیار نرم و جذاب بود. مثلاً آقای بروجردی که آمدند به قم، خوب آقایان آیات ثلاث، همه‌شان یک مقداری عقب نشستند، به جهت اینکه اگر ایشان نبودند همه آنها درحال ترقی بودند. زمانی که آقای بروجردی به قم آمدند، مرحوم آقا سید ابوالحسن در نجف مرجع تقلید شیعه بود. بعد از فوت آقا سید ابوالحسن، مرجعیت تقلید بین دو نفر منحصر گردید، یکی مرحوم حاج آقا حسین قمی در کربلا، و یکی هم مرحوم آقای بروجردی در قم، یعنی از اهل علم و علماء که سؤال می‌شد، بعد از مرحوم آقا سید ابوالحسن از چه کسی باید تقلید کنیم، همه این دونفر را اسم می‌بردند، یکی حاج آقا حسین قمی و دیگری هم آقای بروجردی. دیگر از هیچ فرد دیگری اسمی در میان نبود. خوب، بعد هم حاج آقا حسین قمی به فاصله سه چهارماه بعد از فوت آقا سید ابوالحسن فوت شدند و مرجعیت منحصر شد به آقای بروجردی. قهراً ترقی ایشان هم فاحش گردید. دراین میان، اطرافیان بعضی از آقایان ناراحت بودند، چراکه مردم دیگر مثل سابق سراغ آن آقایان نمی‌رفتند! برخی از اطرافیان این بزرگواران نمی‌توانستند این عقب‌ماندگی را تحمل نمایند. در این میان، امام موسی به هیچ‌وجه در این وادی‌ها نبود. اصلاً در این فکرها نبود که حالا مثلاً آقای بروجردی آمده‌اند و

باعث شدند تا پدر ما یک‌قدری عقب نشسته است. بسیار بردبار و ملایم و متحمل بودند. و همین خصوصیات ایشان هم باعث گردید تا این‌طور در کارهایشان پیشرفت نمایند، آقاموسی آدم بسیار حلیم و بردباری بود.

سؤال: حاج آقا، رابطه آقاموسی و امام چگونه بود؟

آقاموسی با امام خیلی رفیق بودند و امام هم خیلی ایشان را دوست می‌داشت. آقاموسی جزو علاقمندان امام بود. امام موسی مرد خدومی بود. اهل این بود که هر کاری که برایش میسر باشد برای انقلاب انجام دهد. امام هم سال اول انقلاب قذافی را پذیرفت و گفت که باید اول مسئله امام موسی روشن شود و بعد قذافی بیاید. امام معتقد بودند که باید با کشورهایی که در این قضیه مداخله داشتند قطع رابطه شود، تا وقتی که تکلیف مسأله روشن گردد. ولی برخی از اطرافیان امام مثل مرحوم آقای ... عقیده داشتند که مصلحت انقلاب این است که دشمن درست نشود. لذا از امام می‌خواستند که خیلی مسأله را دنبال نکنند. و با مدارا بهتر می‌شود مسأله را حل نمود. من خیلی با امام گفت‌وگو کردم، تا همین اواخر نگذاشتند آن‌طوری که ایشان می‌خواستند مسأله پی‌گیری شود. مثلاً زمانی که آقای منتظری قائم‌مقام بودند، در همان ابتدای امر قرار بود یک هیئت رسمی دولتی برای پی‌گیری مسأله به بلاد عربی و لیبی برود و صادق ما هم یکی از افراد آن هیئت بود، که امام تعیین کرده بود. اینها قرار بود بروند و تا هر جا لازم شد مسأله را دنبال نمایند. ولی آقای منتظری نگذاشت و سفر هیئت را لغو کرد. بقیه کارها را هم آقای بهشتی مصلحت نمی‌دید و جلوگیری می‌کرد. ولی خود امام اگر تنها بودند، عقیده‌اش چنین بود که تا تکلیف قضیه روشن نشود، هیچ رابطه سیاسی با لیبی برقرار نکنند. امام خیلی به این مسأله علاقمند بودند و تا این اواخر هم در این فکر بودند. در هر حال تقدیر این چنین بود. انشاءالله که عاقبت مسأله باز هم به خیر باشد.

سؤال: گویا حضرت‌عالی هنوز هم به حیات آقای صدر امید دارید؟

امیدواریم انشاءالله، و شاید هم خیر باشد. اما هیچ خبری نیست که موجب اطمینان قطعی باشد. فقط رجاء و امیدواری است. عجیب این است که از آن دونفر همراه ایشان، یعنی آقای شیخ محمد یعقوب و آقای بدرالدین، هم هیچی اسمی نیست. خیلی عجیب است. در روز روشن سه نفر آدم و مهمان رسمی در یک کشور ناپدید شوند و هیچ ردی هم برجای نماند. خیلی عجیب است. خیلی دخالت قوی وجود داشته است. هر دستگاهی که بوده، یا قذافی یا اسرائیل و یا هر گروه دیگر، خیلی

قوی دخالت کردند. یعنی آن عوامل دست اولی که در این قضیه مداخله داشتند، همه را از بین بردند. گویا عوامل دسته دوم را هم از بین برده باشند. نگذاشتند تا کسی که از این حادثه خبر داشته، باقی بماند تا از این طریق اطلاعات درز پیدا کند. ولی به یقین همیشه این چنین نخواهد ماند و وعده نصرت خداوند تحقق خواهد یافت.

سؤال: حاج آقا، اگر خداوند چنین مقدر کرده باشد که امام موسی صدر هنوز هم در قید حیات باشد، آیا بعد از گذشت این همه سال، ایشان هنوز هم می‌تواند مؤثر باشد؟

بله، قطعاً و هرآنی! آقاموسی اگر از نظر مزاجی تحلیل نرفته باشد، از نظر صحتی سالم باشد، حتماً توانایی اداره را دارد. موقعیت ایشان جوری بود که اگر آشکار شود و بیاید قم و یا نجف، خیلی سریع چهره می‌شود. امام موسی آدم ملا و باسوادی است، اطلاعات خوبی دارد و آن امام موسائی که ما می‌شناسیم، خیلی زود شخصیتش آشکار می‌گردد. ایشان کاملاً لیاقت این معنی را داشت. این قابلیت کاملاً در ایشان بود و اگر مانده بود و این پیشامد برایش نشده بود، الان جزو مراجع مسلم بود. یعنی در ردیف آقایانی که الآن صاحب رساله هستند و بلکه مقدم براغلب آنها بود.

امام موسی صدر، عزت شیعه

شهید آیه الله صدوقی

بعد از حمد و ثنای ذات باری تعالی و تقدس و درود بی پایان به روان پاک حضرت ختمی مرتبت ص و ۱۲ نفر از اوصیای گرامش از علی ابن ابیطالب تا حضرت مهدی موعود (ارواحنا له الفداه) و درود بی پایان به روان پاک شهدای فضیلت و نیز درود بی حد و حصر به روان پاک شهدای انقلاب و درود بی پایان به رهبر انقلاب حضرت امام خمینی و درود بی حد و حصر به برادر عزیز و دوست مکرم خودم حضرت آیه الله آقای امام موسی صدر دامت برکاته که قریب یک سال است همه ملت شیعه، خاصه برادران لبنانی به فراق ایشان مبتلا هستند و خبر ندارند که ایشان در چه شرایطی بسر می برند.

می خواهم در این جا مختصری از حالات این شخصیت کم نظیر را برای برادران دینی و کسانی که کلام من به ایشان ابلاغ می شود، بازگو کنم. بنده در سال ۱۳۴۹ هجری قمری وارد قم شدم، یعنی در زمان مرحوم آیه الله حائری. همان روز اول یا دوم با پدر بزرگوار آقا سید موسی صدر نزدیک شدم و مورد لطف و عنایت آن آیه الله بزرگ مرحوم آقا سید صدرالدین صدر قرار گرفتم. شاید در ایران و عراق و کلیه کشورهای مسلمان نشین بیتی به شریفی بیت آیه الله صدر نباشد که اگر بخواهم تفصیل دهم، شاید از مقصد اصلی باز بمانم. این خاندان از یک سو به صاحب وسائط مربوط است و از سوی دیگر به مرحوم سید محمد صدرالدین. آقا سید محمد صدر هم که یک دوره نخست وزیر عراق بود، همیشه ریاست مجلس اعیان عراق را داشت. خاله زاده ایشان، پدر آقا سید محمد، آقا سید حسن، آیه الله بزرگ، از شخصیت های بسیار ارزنده اسلام و دارای کتب و نوشته های بسیار مفید و مؤثر است. وقتی که من

به مرحوم حضرت آیه‌الله صدر نزدیک شدم، آقا سید موسی خیلی کوچک بود. ایشان با برادرشان آقاعلی که از ایشان چندسالی بزرگ‌تر است و آیه‌الله آقای حاج سید رضا صدر — که فعلاً هستند و یکی از چهره‌های روحانی، مفید، مؤثر و بسیار روشن‌اند — زندگی می‌کردند. شخصیت آقای حاج سیدرضا در علم و معنویات و اخلاق شاید بر عموم مردم مجهول باشد. اصلاً این بیت یک امتیاز خاصی دارد.

زمانی که آقاموسی تحصیلات جدید را به پایان برد و گویا تصدیقش را گرفت، مرحوم آیه‌الله صدر به خاطر این که او استعداد فوق‌العاده‌ای داشت، گفت خوب است که ایشان استعدادش را در رشتهٔ دین و علم دین صرف کند. از همان کوچکی — هنوز گویا بالغ نشده بود، شاید هم شده بود و من یادم نیست، اما می‌دانم که معمم نبود — مشغول تحصیل علوم قدیمه شد آن هم با پیشرفت‌های خیلی فوق‌العاده. ظرف چندسال مقامات شامخه‌ای را از علوم قدیمه به دست آورد و حائز مراتب عالیه علمیه و عملیه شد. در این خلال دوران دانش‌سرا را هم گذراند. درحین آنکه مشغول تحصیلات علوم قدیمه بود و شاید در آن قریب به اجتهاد رسیده بود، دوره دکتری را هم گذراند. آن زمان بنده در بیت مرحوم آیه‌الله صدر بودم؛ تقریباً از سال ۱۳۵۶ قمری. بعد از فوت مرحوم آیه‌الله حائری، ارتباط من با مرحوم آیه‌الله صدر شبانه‌روزی بود و خیلی از کارهای ایشان هم برعهدهٔ من بود. به همین خاطر من با این آفازده‌ها معاشرت شبانه‌روزی داشتم. از جهت اخلاق و از جهت تحصیلات، آقاموسی یک امتیاز و فوق‌العادگی خاص داشت. ایشان دوران تحصیلاتش را در قم و پیش اساتید بزرگ گذراند. قسمتی از فلسفه را خدمت علامه طباطبایی تحصیل کرد و فقه و اصول را هم خدمت اساتید بزرگ حوزهٔ قم و پدر بزرگوارش. اینکه تلمذش خدمت امام چه بود، به یاد ندارم. ولی علی‌ای حال، دوران تحصیلات ایشان به طور خوبی پایان یافت. متأسفانه بنده در این زمان عازم یزد شدم. مسافرت حداکثر برای ۲ ماه بود که متأسفانه وقتی وارد یزد شدم دیگر اقامت گزیدم و تا به حال همین‌طور در یزد هستم.

بعداً شنیدم که ایشان بعد از فوت مرحوم آیه‌الله سید شرف‌الدین که از چهره‌های بسیار بزرگ عالم تشیع بود و قرابت خیلی نزدیک هم با بیت آیه‌الله صدر داشت، به لبنان رفته‌اند. مرحوم سید شرف‌الدین سال‌های متمادی در لبنان مشغول ترویج و تبلیغ دین و نوشتن کتب بودند. ایشان آثار ارزنده‌ای دارند: المراجعات، الفصول المهمه، ابوهریره و کتاب‌های دیگری که الآن همه یادم نیست. هرچه نوشته‌اند شاید از جهت امتیاز و ابتکار در درجه اول باشد. خیلی مرد بزرگی بود. آقا سید

شرف‌الدین که به رحمت ایزدی پیوست، اهالی لبنان با اینکه از اهل علم برکنار نبودند و عده زیادی اهل علم داشتند، مع‌الوصف می‌خواستند که شخصیت خیلی فوق‌العاده‌ای رهبریشان را به عهده گیرد و خوشبختانه قرعه به نام امام موسی صدر افتاد و ایشان را از ایران دعوت کردند. ایشان به لبنان تشریف‌فرما شدند. همان روزهای اول، اشخاصی که برای زیارت این پیشوا می‌آمدند، شیفته کمالات، اخلاق و مزایایی که اختصاص به ایشان داشت، شدند. حتی شنیدم که وقتی فرانسوی‌ها به خدمت ایشان می‌آمدند، با آنها به زبان فرانسوی صحبت می‌کرد. با عرب‌ها به لسان عربی سخن می‌گفت و فارسی هم که زبان مادری ایشان می‌بود. گویا زبان انگلیسی را هم می‌دانستند.

در سال ۱۳۲۹ به مکه معظمه مشرف شدم. چندین نوبت ایشان را ملاقات کردم: در مسجدالحرام، در منزلشان و در مدینه طیبه. ایشان می‌فرمود که من قسمت عمده وقتم را معطوف سخنرانی‌ها می‌کنم. همه‌جا می‌روم. حتی اگر بخوام در فلسطین اشغالی هم بروم سخنرانی کنم برای من مانعی ندارد، اگرچه خودم امتناع دارم از رفتن به آن‌جا. مردی بسیار بسیار فوق‌العاده بود. روشن بود. قدم که در لبنان گذاشت، اوضاع آن‌جا را عوض کرد. به قدری شیعیان لبنان در وضع بدی به سر می‌بردند که هرکس دوره آن روز شیعیان لبنان را می‌دید به رقت می‌افتاد. از همه چیز برکنار بودند. فقر و بیچارگی سراپایشان را گرفته بود. مدرسه نداشتند، درمانگاه نداشتند، بیمارستان نداشتند. و این سید بزرگوار که قریب ۲۰ سال تمام بر شیعیان لبنان رهبری داشت، تمام نیازهای کشور لبنان را تقریباً برطرف کرد. یعنی هر نیازی را که مردم داشتند، برایشان به صورت خوشی برآورده می‌کرد. مدرسه‌های متعددی برای بچه‌های شیعیان (چه دخترانه و چه پسرانه)، دبیرستان و دانشکده ساخت. اموالی را که از صدقات، وجوه بریّه و وجوه دیگر به دستش می‌آمد، نمی‌گذاشت حیف و میل شود و در همین راه‌ها صرف می‌کرد. به این معنی ایشان آنچه را که مردم نداشتند و به آن نیازمند بودند، با استفاده از همین صدقات و وجوه شرعی و بیت‌المال مسلمین برآورده کرد. کم‌کم کار به جایی رسید که شیعیان لبنان را که خیلی در انظار مردم خوار بودند و کسی عنایتی به آنها نداشت، چنان پیش آورد تا به حدی رسیدند که در ردیف دیگر کسانی قرار گرفتند که در لبنان بودند و بلکه شاید وضعیت برتری نیز یافتند. چراکه رهبرشان مرد بزرگی بود. همان‌طور که خود امام موسی صدر بر کلیه صاحبان مسئولیت لبنان و آن‌هایی که چرخاننده کلیه کارهای لبنان و زعمای آنجا بودند تفوق داشت، شیعه را هم بالا آورد و تفوق داد.

تا او بود، اسرائیل هم هیچ غلطی نمی‌توانست بکند، از این جهت که افکار مردم را منعطف کند یا منحرف کند. با اینکه ایشان سمتش ریاست مجلس اعلای شیعه بود، ولی می‌شد گفت که امام موسی صدر کمتر از رئیس جمهور نبود، بلکه بالاتر بود. به قدری نفوذ و قدرت داشت که همین‌که اتومبیلش به مرز می‌رسید، بدون مطرح شدن این پرسش که آیا پروانه‌ای دارید یا ندارید، رد می‌شد. در جهان کمتر رهبر مذهبی دیده شده که تا این اندازه صاحب نفوذ و قدرت باشد. کمتر کسی نیز در چنین مدت کوتاهی در یک کشور هم‌چون خدمتی را که او در لبنان نمود، کرده است.

امام موسی صدر بی‌نهایت شخصیت بارز، روشن، فهمیده و خدمتگذار بود که اگر بخواهیم یک‌یک خدمات این مرد شریف بزرگ را احصاء کنم و بشمارم، شاید کتاب‌ها و طومارهایی لازم باشد. متأسفانه سال گذشته دعوتی از طرف لیبی و رئیس جمهور آن از امام موسی صدر شد. ایشان حرکت کرد و گویا از راه الجزایر به طرف لیبی رفت. آنجا ملاقاتی با بومدین کرده بود. شنیده‌ام — حالا صدق و کذبش را نمی‌دانم — که او گفته بود این مسافرت برای شما صلاح نیست و به این سفر نروید. ایشان با اتکای به خدا حرکت کرد و تشریف برد. پس از پنج شش روز معلوم شد که ایشان مفقود شده‌اند. دولت لیبی می‌خواست این فقدان را به گردن دولت ایتالیا، مهمان‌خانه فلان و گذرنامه چه و ... بیندازد. لکن دولت ایتالیا این مسئولیت را از خود سلب کرد. امکان ندارد که آیه‌الله صدر ناگهان از لیبی، قدم به ایتالیا گذاشته باشد. به طوری که دوستانی که واردند وادله وبراهین دولت ایتالیا را ذکر کرده‌اند، می‌توان مطمئن بود که ایشان پس از رفتن به لیبی مراجعت به ایتالیا نکرده‌اند. حال چه شده است؟ در خود لیبی است؟ در جای دیگر است؟ کجا ایشان را زندانی کرده‌اند؟ در چه شرایطی ایشان به‌سر می‌برد؟ آیا راحت است، راحت نیست؟ تحت فشار است، تحت فشار نیست؟ نمی‌دانیم. این مصیبت بزرگی برای ملت شیعه شده است. بیت آیه‌الله صدر هم بسیار ناراحت‌اند؛ خصوصاً علویه معظمه والده محترمه ایشان، که صبیبه حضرت آیه‌الله قمی، مرحوم حاج آقا حسین قمی است. ایشان از محترمت درجه یک است، به قدری بعد از شنیدن این قضیه که تا مدتی از ایشان مکتوم بود ناراحت‌اند که شبانه روز را با اشک چشم و گریه می‌گذرانند. سایر خویشاوندان ایشان هم تقریباً در ناراحتی شدید به‌سر می‌برند.

متأسفانه شنیده شده که یک عده در ایران دست و پا می‌کنند که روابط بین دولت لیبی و ایران برقرار شود. با اینکه گویا مراجع محترم گفته بودند که تا تکلیف امام موسی صدر روشن نشود، دولت ایران حق ایجاد روابط با دولت لیبی را ندارد. ولی

جمعی هستند که شاید بعضیشان هم مردمان روشن و فهمیده و عاقلی باشند و اصرار در این امر دارند، حالا چه اصراری دارند بر این معنا، من هنوز نتوانستم بفهمم که وجه اصرارشان چه است؟ یقیناً دولت لیبی از ایشان بااطلاع است و می‌داند کجاست. مسئول ایشان هم خود دولت لیبی است، به جهت اینکه خود او دعوت کرد. حال این با چه حسابی و با چه قاعده‌ای وفق می‌دهد، من نمی‌دانم! مهمان‌نوازی یکی از شئون اعراب است. دولتی از چنین شخصیت بزرگی دعوت کند، او وارد بر آنها بشود و مع‌الوصف در همان کشور مفقود بشود و هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندهد. هرکه با آنها تماس بگیرد می‌گویند که ما از ایشان خبری نداریم. حتی یک نوبت حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی همین آقای قطب‌زاده را فرستادند به لیبی تا راجع به آقای صدر تحقیق کند. ایشان چند صباحی در لیبی بود، تماس نزدیک با خود قذافی گرفت و هرچه خواست اقراری از قذافی بگیرد همین را شنید که ما خبر نداریم، اطلاع نداریم، ایشان از اینجا رفته‌اند به ایتالیا و هرچه شده است در ایتالیا شده است! نخست‌وزیر لیبی (جلود) هم که به ایران آمد همین حرف‌ها را زد. خیر، صددرصد مسئول خود دولت لیبی است و باید از ایشان اطلاع کامل به اهل لبنان، بازماندگانشان و ارحامشان بدهند که چه شده است؟ چه کرده است؟ در چه زندانی هستند؟ در کدام گوشه دنیا به سر می‌برند؟ اینها را باید اطلاع بدهند. وظیفه دولت ایران هم آن است که مادامی که خبری از این شخصیت بزرگ نشود، قراردادی با دولت لیبی منعقد نسازد. معنی ندارد که چنین شخصیت بزرگواری در آنجا محبوس باشد و دولت ایران هم هیچ نگوید. صلاح کشور شیعه، صلاح شیعیان دنیا و صلاح دولت ایران نیست که تا زمانی که از این مرد بزرگ خبر صحیحی به دست نیامده، با لیبی پیمانی ببندند و عهد قراری بگذارند که موجب رنجش همه شیعیان دنیا، به‌خصوص ایران و لبنان و بالآخر خانواده ایشان خواهد شد.

مسئولیت ربوده شدن امام موسی صدر*

شهید دکتر مصطفی چمران

این هفته سالگرد مفقود شدن امام موسی صدر رهبر عالی‌قدر شیعیان لبنان است. دوسال پیش در چنین روزهایی امام موسی صدر به لیبی دعوت شد و پنج روز در لیبی اقامت گزید و روز ششم همراه شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین از دوستان و نزدیکانش ربوده شد. دوسال می‌گذرد که از سرنوشت این مرد بزرگ خبری در دست نیست. به همین مناسبت این هفته را به امام موسی صدر و شیعیان لبنان تخصیص داده‌ایم و سخن ما دربارهٔ حرکت محرومان شیعه لبنان و مبارزات انقلابی امام موسی صدر است. این مطلب از سه جنبه برای ما مهم است، یکی آنکه مربوط به جنوب لبنان است و جنوب لبنان هم‌اکنون مورد حمله و هجوم اسرائیل قرار گرفته است و در روزنامه‌ها می‌خوانید که همه‌شب و همه‌روز اسرائیل با آتش‌بار و بمب‌افکن‌های خود این سرزمین را در هم می‌کوبد، بی‌گناهان را می‌کشد و خانه‌های آنها را خراب می‌کند و بینوایان شیعه را وادار به مهاجرت می‌نماید. مختصر بگویم که از ۴۰۰ هزار نفر مردم جنوب لبنان، ۳۰۰ هزار نفر آن آواره هستند و خانه و کاشانه آنها زیر بمباران‌های اسرائیل نابود شده است. عده زیادی از آنها جان خود یا عزیزانشان را از دست داده‌اند. بنابراین مردم به شهرهای دوردست، به بعلبک، بیروت و صیدا گریخته‌اند، و در کنار مسجدها، حسینیه‌ها، مدرسه‌ها یا بعضی اوقات در خرابه‌ها زندگی می‌کنند. تصور کنید کسانی را که در خلال پنج، شش سال جنگ داخلی لبنان، بدون کار و کسب، بدون زراعت و یا صنعت و تجارت با دست

* این متن سخنرانی شهید چمران در مسجد جامع صفرعلی بازار تهران است که در تاریخ ۵۹/۶/۶ ایراد شده و اکنون از نوار استخراج و در این کتاب تقدیم علاقمندان می‌گردد. «تاریخ و فرهنگ معاصر»

تصوير حاج احمد آقا با چمران

خالی زندگی کرده‌اند، و این خود یکی از دلایل بزرگی است که احزاب چپ و راست در لبنان قادر شوند که این مردم محروم و فقیر را با پول بخرند. دولت کثیف عراق، صدام سفاک، ماهانه پانزده میلیون دلار در لبنان خرج می‌کند و عده زیادی را با پول و اسلحه می‌خرد.

جوانی که سال‌هاست کار نکرده و خانواده‌اش گرسنه هستند و کار و کسبی هم برایش وجود ندارد، به راحتی قابل خریدن است. او حتی اگر به بیروت برود می‌بیند که نیمی از بیروت ویران است و خود بیروتیان کار و کسبی ندارند. بنابراین شیعه جنوب لبنان هنگامی که وارد بیروت می‌شود مسلماً نمی‌تواند کاری پیدا بکند. بنابراین او طعمه مناسبی می‌شود که خود را به احزاب چپ بفروشد. پس اگر دین و ایمان صحیحی نداشته باشد خود را به دشمن می‌فروشد تا لقمه نانی به دست آورد.

در بزرگ‌ترین منطقه شیعه‌نشین بیروت به نام نبعه که چندسال پیش به دست مسیحیان سقوط کرد و آنها این شهر را به خاک و خون کشاندند و همه خانه‌هایش را آتش زدند و به کلی نابود کردند، روزگاری ۲۷۰ هزار شیعه زندگی می‌کرد. شیعیان بدبختی که از بعلبک و جنوب برای کار به بیروت پناهنده شده بودند و بیشتر در کارخانه‌های مسیحیان کارگری می‌کردند. هنگامی که جنگ شروع شد و این منطقه شیعه‌نشین توسط مسیحیان محاصره شد، وضعیت این مردم فقیر و بدبخت به جایی رسید که گاه‌به‌گاه دختران جوان خود را به خاطر یک لقمه نان به احزاب چپ می‌فروختند. مزدوران کثیف عراق و احزاب دیگر با یک کیسه آرد یا خرما یا مقداری پول قادر بودند که دختران فقیر و درمانده شیعه را خریداری کنند. چنین وضع فلاکت‌باری در لبنان جریان داشته و دارد. دره‌رحال از سرزمینی صحبت می‌کنیم که چنین مصیبت و فاجعه‌ای بر آن گذشته و می‌گذرد و در چنین فقر و فلاکتی زندگی می‌کند. جنگ داخلی لبنان بیش از شش سال است که ادامه دارد. بیشتر تلفات جنگ و ناراحتی‌های آن بر شیعیان وارد شده است و در منطقه شیعیان می‌گذرد. به خصوص جنوب لبنان در تاریخ تشیع شهرتی به‌سزا دارد. نام این منطقه جبل عامل است که آن را همگان شنیده‌اید. مقدس‌ترین پایگاه تشیع در عالم، جبل عامل است. اولین مرکز جوشان تشیع در عالم این منطقه است. نخستین بار اباذر غفاری اسلام را به جبل عامل برد و مهر و محبت آل‌بیت را در دل مسلمانان این منطقه به ودیعه گذاشت و از همان روزگار نخستین، بزرگ‌ترین دانشمندان و نویسندگان شیعه در این مرکز و در این محل نشو و نما یافتند که مهم‌ترین آنها شهید اول و شهید ثانی از نواب امام زمان (عج) شهرت جهانی دارند. جبل عامل مرکزی برای بزرگ‌ترین دانشمندان عالم تشیع بوده است. کشور ما شیعه است، اما ریشه

تشیع در جبل عامل است. یعنی اگر خدای ناکرده ریشه جبل عامل را قطع کنند، به مثابه آن است که ریشه تشیع را از عالم قطع کرده‌اند. حکومت ایران شیعه است و مردمش از زمان صفویه شیعه شده‌اند، ولی مرکز تاریخی تشیع در عالم جبل عامل است. و این جبل عامل همانند قدس و فلسطین، برای ما شیعیان مقدس و محترم است. و چه خون‌ها برای این جبل عامل ریخته شده و چه مبارزه‌ها و سختی‌ها و مرارت‌ها برای آن تحمل شده است.

امروز این منطقه مقدس شیعیان مورد هجوم اسرائیل قرار گرفته است. اسرائیل می‌خواهد این منطقه مقدس را ببلعد و قسمتی از آن را بلعیده است. سعدحداد کثیف، مزدور فالانژیست‌ها و نوکر اسرائیل یک حلقه ۱۰ کیلومتری از جنوب لبنان را به تصرف درآورده و با حمایت نیروهای اسرائیلی این منطقه را تحت سلطه خود دارد. او روزبه‌روز قسمت جدیدی از این منطقه را تصرف می‌کند و می‌خواهد که همه منطقه را به زیر سلطه اسرائیل درآورد.

بنابراین، موضوعی که امشب درباره آن صحبت کنیم:

اولاً مهم است، زیرا درباره منطقه مهم و مقدس جبل عامل است؛

ثانیاً مهم است زیرا با شخص امام موسی صدر رهبر عالی قدر شیعیان رابطه دارد؛ ثالثاً مهم است زیرا از انقلاب و از حرکت انقلابی اسلامی در دنیا سخن می‌گوید. هنگامی که ما در انقلاب مقدس خود می‌خواهیم منطقه دیگری از عالم را در نظر بگیریم که این افکار انقلابی ما را داشته باشد، مسلماً شیعیان لبنان را نزدیک‌ترین افراد به انقلاب خود می‌یابیم. حتی باید بگویم که آنها انقلاب خود را قبل از انقلاب ایران شروع کردند. آنها در سابقه مبارزاتی و جنگ‌های انقلابی بر ما تقدم داشته‌اند. سال‌ها قبل از آنکه انقلاب مقدس ما به پیروزی برسد، شیعیان لبنان اسلحه بدست گرفتند و جنگیدند و شهیدها دادند و راه را برای انقلاب باز کردند. بنابراین تجربه تاریخی آنها در حرکت اسلامی و انقلاب به مراتب از ملت ما عمیق‌تر است. هم‌اکنون بهترین و زنده‌ترین رزمندگان جنگ‌های چریکی را می‌توانید در میان شیعیان لبنان پیدا کنید. در میان ملت ما این چنین افرادی اندک‌اند. اکنون سپاه پاسداران یا بسیج در حال تعلیم و تربیت جوانان ما هستند تا آئین رزم‌آوری را به آنها بیاموزند. اما در لبنان شیعیان از سال‌ها پیش با اصول رزم‌آوری و جنگ‌های چریکی بزرگ شده و آماده نبرد و شهادت‌اند. بنابراین هنگامی که از انقلاب و حرکت اسلامی صحبت می‌کنیم، مسلماً یکی از مناطق بزرگ و مهم برای ما لبنان است.

هم‌چنان که گفتم، مهم‌ترین مطلب سخن من درباره شخص امام موسی صدر است؛ یعنی کسی که این حرکت را رهبری کرده است. کسی که در میان فقر و فشار

و مصیبت‌ها و مشکلات موجود در لبنان قادر شد که شیعیان را تمرکز دهد، قدرت بخشید و در مقابل هیئت حاکمه کثیف و اسرائیل جبار و سعد حداد مزدور به جنگ و مبارزه بپردازد، و در شیعیان روح تازه‌ای بدمد.

این شیعیان در طول تاریخ مورد ظلم و ستم بوده‌اند. همیشه بر سرشان زده‌اند، و در این ظلم و فشاری که در طول تاریخ به آنها وارد شده، عقده حقارت پیدا کرده‌اند و می‌ترسند، تصور کنید با وجود اسرائیل که در جنوب لبنان قرار گرفته است و همه‌روز و همه‌شب آنها را می‌کوبد و می‌کشد و نابود می‌کند چه روحیه‌ای در این مردم به وجود می‌آید. به یاد دارم شش یا هفت سال پیش، یک گروه کماندویبی اسرائیل وارد جنوب لبنان شد و دو کشاورز لبنانی را به قتل رساند. وقتی که عده‌ای از کشاورزان لبنانی جمع شده و اعتراض کردند، فرمانده اسرائیلی به آنها اهانت‌ها کرد و حتی گفت:

ما برای تصرف لبنان احتیاجی نداریم که سرباز بفرستیم. ما دختران خود را می‌فرستیم و هر لحظه، هر جای لبنان را می‌توانیم توسط این دختران تصرف کنیم.

چنان روحیه ضعف و احساس حقارتی در شیعیان به وجود آمده بود که نمی‌توانستند در مقابل هیچ دشمنی از خود عکس‌العمل نشان دهد.

به یاد دارم هنگامی که در حضور امام موسی صدر به این منطقه رفتیم، او به مسجدی رفت و شروع به سخن کرد و جوانان را تشویق می‌کرد که باید در مقابل اسرائیل بایستند و بجنگند. یکی از جوانان از وسط مسجد بلند شد و اعتراض کرد که ای امام! ما اسلحه نداریم چگونه با دشمن جباری مثل اسرائیل بدون اسلحه بجنگیم؟ امام در جواب فرمود:

حتی اگر اسلحه نداشته باشید، باید با چنگ و دندان با اسرائیل مبارزه کنید، و این لکه ننگ را از دامان خود بشویید.

در همان لحظاتی که امام در مسجد صحبت می‌کرد، چند رگبار گلوله اسرائیلی‌ها از بالای سر ما عبور کرد. آنجا نزدیک مرز اسرائیل بود و اسرائیلی‌ها که شاید از بلندگوی مسجد صدای او را می‌شنیدند، برای ایجاد ترس و وحشت رگبار گلوله خود را به روی شهر و به مسجد گشودند. ولی امام هم‌چنان روحیه می‌داد و آنان را به جنگ و جهاد تشویق می‌کرد و بالاخره حالتی به وجود آورد که برای اولین بار افتخار شهادت در این شیعیان به وجود آمده و روحیه فداکاری و حسینی در آنها ایجاد شد.

یکی از بزرگ‌ترین افتخارات ما این بود که، حدود هفت سال پیش اولین کسی که در مقابل اسرائیل مسلحانه ایستاد و به شهادت رسید، جوان پانزده‌ساله‌ای بود از مدرسه امام موسی صدر به نام مدرسهٔ صنعتی جبل عامل. این مدرسه در شهر صور در جنوب لبنان واقع بود و به یتیمان و فقرا اختصاص داشت. امام موسی صدر این مدرسه را تأسیس کرده بود و حدود ۴۰۰ شاگرد به طور رایگان و شبانه‌روزی در آن درس می‌خواندند. بیشتر این جوانان یتیمانی بودند از خانواده‌هایی که زیر بمباران‌های اسرائیل جان داده بودند. آن جوان شهید به نام فلاح شرف‌الدین در مسجد مدرسه اذان می‌گفت. او صدای خوبی داشت و خانه‌اش در شهری بود به نام طیبه در جنوب لبنان و نزدیک مرز اسرائیل. هنگامی که اسرائیل به شهر طیبه حمله کرد، پدرش در نیمه‌های شب در خانه را باز کرد و اسرائیلیان با یک رگبار گلوله او را کشتند. برادر بزرگش دوید که سلاح کلاشینکف خود را بردارد، ولی قبل از آن او نیز هدف قرار گرفت و به خاک و خون خویش در غلطید. این جوان پانزده‌ساله سلاح برادر را برداشت و خود را به اتاق جانبی رسانید و از داخل پنجره اتاق نیم ساعت با اسرائیلی‌ها جنگید. در همان مدتی که خانه او در محاصره بود، هفت نفر از اسرائیلی‌ها را به خاک انداخت و نیم‌ساعت مبارزه کرد تا سرانجام دشمن با یک موشک یا یک راکت اتاقی را که این جوان در آن مبارزه می‌کرد به آتش کشید و این جوان شجاع و فداکار قطعه قطعه شد. این اولین شهیدی است که مسلحانه در مقابل اسرائیل قیام کرده و به شهادت رسید. او یکی از شاگردانی است که در مدرسهٔ ما و حرکت امام موسی صدر با این روحیه و شجاعت و فداکاری تربیت شده بود.

همین مردمی که از مرگ می‌ترسیدند و در مقابل دشمن احساس حقارت می‌کردند به جایی رسیدند که باورنکردنی بود. در یکی از روستاهای جنوبی که جوانی از اهالی آن شهید شده بود، در کنار امام موسی به دیدار خانواده شهید رهسپار خانه آنها شدیم. مادر پیری بود شصت‌ساله و فرزند جوانش که معلم لیسانسیه مدرسه شهر بود به شهادت رسیده بود. او تنها جوان خانواده بود. آن پیرزن که شوهر نداشت و بچه دیگری نداشت، تنها فرزند برومند خود را در راه مبارزه تقدیم کرده بود. به خانه‌اش رفتیم؛ خانه‌ای محقر و کوچک. مردم ده نیز در خانه و اطراف آن جمع شدند. امام موسی صدر در کنار اتاق بر زمین نشست و عده‌ای از بزرگان نیز در داخل اتاق جمع شدند. آن پیرزن سرتاپا سیاه در جلوی او نشسته بود و هیچ نمی‌گفت. یک‌بار شروع به سخن کرد؛ با حالتی عصبانی و صدایی مرتعش. من فکر می‌کردم که می‌خواهد به امام موسی صدر توهین کند و بگوید چرا فرزندم را از من گرفتی و در این مبارزه او به شهادت رسید؟ اما دیدم این زن برخاست و شروع به

صحبت کرد و با آن حالت عصبانیت فریاد برآورد که ای امام موسی! تو چرا اردوگاهی برای زنان تأسیس نکرده‌ای تا من بتوانم در آنجا آیین جنگاوری بیاموزم و من نیز به افتخار شهادت نایل شوم؟ از این نمونه‌ها زیاد دیده می‌شود و کسانی که عزیزان خود را در راه مبارزه از دست می‌دهند با چنین روحیه‌ای درمقابل دشمن می‌ایستند. این بزرگ‌ترین افتخار امام موسی صدر است که مردمی ضعیف، عقده‌ای و ناراحت را با این مبارزات به چنین مردمی مبدل کرد.

در شهر بعلبک از خانواده‌ای دوجوان به شهادت رسیده بودند. هنگامی که به دیدار خانواده‌اش رفتیم، پدر می‌گفت:

ای امام موسی ناراحت مباش، من دو فرزند خودم را تقدیم تو کرده‌ام. سه پسر دیگر نیز باقی مانده‌اند و بعد با زخم و خودم پنج نفر می‌شویم که آماده شهادتیم.

بزرگ‌ترین اصلی که در زندگی هر انسان باید در نظر گرفت، حرکتی است که او در تاریخ به وجود می‌آورد و تغییر و تحولی است که در مردم زمان خود ایجاد می‌کند. امام موسی کسی است که مردمی فقیر و محروم و ترسو را به مردمی مبارز مبدل کرده است که هم‌اکنون درمقابل تمام دشمنان داخلی و خارجی، چنین شجاعانه می‌جنگند و به استقبال شهادت می‌روند که در تاریخ نظیر نداشته است. کسانی که لبنان را ندیده‌اند و وسعت مشکلات و مصیبت‌ها را درک نکرده‌اند، می‌توانند ابعاد این مبارزه را بفهمند.

اسرائیل قدرت جباری است که در عرض دو ساعت سه کشور بزرگ عربی را سرکوب کرد. در سال ۱۹۶۷ میلادی، مصر و سوریه و اردن را در عرض دو ساعت نابود کرد. جنگ آنها پنج روز به طول انجامید ولی نابودی ارتش آنها در همان دو ساعت اول بود. سپس فالانژیستها و مسیحیان افراطی و متعصب لبنان‌اند که قدرتی بی‌نظیر به شمار می‌روند. آنها حداقل بیش از ۸۰ هزار رزمنده کماندو بسیار خوب مسلح شده دارند که قدرت آنها چند برابر بیشتر از ارتش لبنان است. این فالانژیستها نیز علیه مسلمانان و شیعیان می‌جنگند و همه‌روزه آنها را می‌کشند و نابود می‌سازند. طرف سوم، مزدوران عراق و احزاب چپ لبنان‌اند که دست به دست هم داده و متحد شده‌اند تا سازمان امل را که سازمان نظامی شیعیان است درهم بکوبند. همه‌روزه شاهدید که عده‌ای از جوانان شیعه را در داخل بیروت یا در جنوب لبنان به خاک و خون می‌کشند و چه جنایتها می‌کنند.

بیمارستان شیعیان لبنان را محاصره کرده بودند و آن را می‌کوبیدند. بیمارستانی که امام موسی صدر آن را تأسیس کرده بود که محرومین را به‌رایگان مداوا کند. آنها

بیمارستان را به زیر آتش می‌گیرند. فرمانده امل دستور داده بود که به هیچ وجه به سوی دشمن تیراندازی نکنید مگر آنکه به فاصله چهارمتری شما برسند، یعنی تا این قدر می‌خواستند در گلوله خود امساک کنند، زیرا فشنگ ندارند. فشنگ در لبنان در بازار سیاه به مبلغ یک لیره به فروش می‌رسد. یک لیره حدود سه تومان ماست و جوانی که حتی پول ندارد ساندویچی بخرد و شکم خود را سیر کند چگونه می‌تواند یک لیره بدهد و یک فشنگ کلاشینکف بخرد! آنها در چنین وضعیتی و با چنین فقر و محرومیتی توسط چنان دشمنانی محاصره شده‌اند و آن‌چنان می‌جنگند که منطقه را به لرزه انداخته‌اند، و این نمی‌تواند جز ایمان و احساس شهادت جایگاه دیگری داشته باشد. این حرکتی است که امام موسی صدر به وجود آورده و این کار ساده‌ای نیست. نمی‌توان به راحتی تصور کرد که فردی به لبنان برود و با ارشاد و موعظه یا با نوشتن مقاله انسان‌هایی آن‌چنان را به مبارزینی این‌چنین مبدل کند. این محال است. باید کسی باشد که بتواند آنها را تربیت کند، آنها را پیروان و حرکت به وجود آورد. و امام موسی کسی است که چنین حرکتی را ایجاد کرده و چنین جوانانی را تربیت کرده است.

هنگامی که از این فرد سخن می‌گویم، بگذارید از یکی از بهترین جوانان خود نیز سخن بگویم که به راستی در قلب من جای دارد؛ یکی از شاگردان من که چهار سال در مدرسه ما درس می‌خواند و از نزدیک‌ترین نزدیکان ما بود و به نام حسین حسینی (از سادات حسینی معروف در جبل عامل) شاگرد اول مدرسه ما بود و در لبنان نیز شاگرد اول شد. هنگامی که هیجده‌ساله بود، ما او را منطقه شیاح که خطرناک‌ترین منطقه بیروت به شمار می‌رود، مسئول و فرمانده قرار دادیم. یعنی آن‌قدر استعداد و شجاعت داشت که با وجود صغر سن و هیجده‌سالگی، به فرماندهی بزرگ‌ترین منطقه بیروت منصوب شد. به یاد دارم او را به سخت‌ترین مأموریت‌ها می‌فرستادم و می‌رفت و از نقاط دوردست برای ما اسلحه می‌آورد. اگر دشمنان می‌فهمیدند ریزه‌ریزه‌اش می‌کردند. این عمل آن‌قدر باید سرّی باشد و مخفی انجام بگیرد که هیچ‌کس نفهمد و این جوان هیجده‌ساله این مأموریت‌های سخت را با شجاعت تمام انجام می‌داد. خانواده حسین حسینی فرمانده شیاح، نیز در آنجا بود. خانه آنها زیر بمباران کتائب ویران شده بود. او عمویی داشت که در شیاح زندگی می‌کرد و آنها نیز در خانه او به سر می‌بردند. یک روز برای صرف نهار به خانه عمویش دعوت شدیم. سوپی و آشی بود و غذایی ساده و نان و پنیری. حسین حسینی نیز آمده بود. همگان غذا خوردند. بعضی از بزرگان نیز حاضر بودند. اما حسین حسینی چیزی نخورد. عمویش به او اصرار کرد که چرا چیز نمی‌خوری و جواب نمی‌داد. بالاخره

به او اصرار کردم که علت را برای من بگوید، و او دلیل غذا نخوردن خود را شرح داد. می گفت در کنار سنگری در شیاح که در مقابل دشمن قرار دارد، منطقه‌ای است به نام عین‌الرمانه، این منطقه در حکم دیوار است. آن طرف دیوار مسیحیان و این طرف شیعیان‌اند. بین سنگرهای دشمن و سنگرهای ما بیست متر، بیست و پنج متر بیشتر فاصله نیست و اگر رزمنده‌ای یک لحظه غفلت کند کشته می‌شود. منطقه بسیار وحشتناکی است و از خطرناک‌ترین مناطق جنگ و نبرد.

در همین منطقه است که بهترین رزمندگان ما به شهادت رسیده‌اند، و حسین حسینی فرماندهی آن را به دست دارد. در کنار سنگری که حسین حسینی و حدود پانزده نفر دیگر می‌جنگند، اتاق مخروبه‌ای وجود دارد که قابل سکونت نیست. زیرا در مقابل دشمن قرار دارد و و آنها آن را با آرپی جی و خمپاره می‌کوبند. بنابراین تمام خانواده‌هایی که در ردیف اول و دوم و سوم در مقابل منطقه مسیحی قرار دارند گریخته‌اند و کسی نمی‌تواند در آنجا زندگی کند. آنجا تنها منطقه جنگ و نبرد است و تنها رزمندگان در آن جای دارند. آنجا هم پشت کیسه‌های شنی قرار گرفته‌اند و با دشمن می‌جنگند و همیشه‌ای عده‌ای به طور مداوم و شب و روز در حال حراست هستند و مواظب‌اند، و گرنه نابود می‌شوند. اما در کنار این سنگر، خانه مخروبه‌ای است و در داخل اتاق مخروبه آن، خانواده‌ای از جنوب لبنان آمده است که خانه و کاشانه آنها زیر بمباران‌های اسرائیل نابود شده و این خانواده فقیر و دربه‌در جایی ندارد که سکونت کند. آنها حتی مدرسه‌ای، مسجدی و جایی پیدا نکرده‌اند. لذا در داخل این اتاق مخروبه‌ای زندگی می‌کنند.

حال تصور کنید که اگر دشمن هجوم خود را شروع کند همه آنها چگونه نابود خواهند شد! اما چون صاحب‌خانه گریخته است و این اتاق مخروبه خالی است، این خانواده فقیر در آنجا زندگی می‌کنند. حسین حسینی می‌گوید که این خانواده سیزده بچه دارند، بچه‌های کوچک و بزرگ و مرد خانواده شش ماه است که بی‌کار است. بنابراین آه در بساط ندارد. هنگام ظهر برای رزمندگان امل ساندویچ می‌آورند. ساندویچ در آنجا نیم لیره بیشتر قیمت ندارد. ساندویچ کوچکی است که داخل آن یا پنیر است یا فول (که نخود و لویبای پخته و خردشده است) و این ارزان‌ترین ساندویچ‌هاست. برای رزمندگان از این ساندویچ‌ها می‌آورند. آنها باید در حال غذا خوردن از سنگر نیز محافظت کنند. حسین حسینی می‌گوید که وقتی ساندویچ‌ها را می‌آورند، آن سیزده بچه کوچک به آنها نگاه می‌کنند و و از نگاه آنها می‌فهمد که چقدر گرسنه‌اند. و حسین حسینی نمی‌تواند ساندویچ خود را بخورد. به مدت سه روز حتی یک لقمه از گلویش پایین نمی‌رود. او غذای خود را و احتمالاً بعضی دیگر

از رزمندگان را به این خانواده فقیر می‌دهد و سه روز تمام حتی لقمه‌ای نمی‌خورد، به طوری که بعد از سه روز روده‌هایش خشک می‌شود و دیگر قادر نبود غذایی بخورد. بنابراین هنگامی که در منزل عمویش حاضر می‌شود، از خوردن غذا ابا می‌کند.

برای شما مثالی می‌زنیم، و محاسبه می‌کنم تا بدانید که معنی جنگ و مبارزه چیست؟ فرض کنید سازمانی (جبهه شعیبه یا هر سازمان دیگر) هزار نفر رزمنده داشته باشد. بعضی از این سازمان‌ها در حال حاضر ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ یا ۲۰۰۰ لیره حقوق ماهانه به افراد خود می‌دهند. اگر این حقوق را دوهزار لیره فرض کنیم، به پول ایران حدود شش هزار تومان می‌شود. بنابراین اگر هزار نفر رزمنده داشته باشند و به آنها ماهانه دو هزار لیره بدهند باید در مجموع، هر ماه شش میلیون تومان صرف کنند. و بعد این سازمان‌ها نان و آب و برنج و روغن و چای و احتیاجات دیگر آنها را نیز برآورده می‌کنند که به فرض ده میلیون می‌شود و مطابق با یک حساب سرانگشتی مطابق با تجارت ما، در لبنان خرج یک رزمنده همان اندازه است که خرج سلاح اوست؛ یعنی فشنگ او، تفنگ او، اسلحه سبک و سنگین او، ماشین او، بنزین ماشین و غیره. اگر این سازمان ده میلیون تومان در ماه خرج افرادش باشد، ده میلیون تومان نیز هزینه نظامی برای اسلحه و تجهیزات و غیره است. این حداقل مخارج است. تا اینجا به رقم بیست میلیون تومان می‌رسیم. بعد خرج‌های دیگری هم است. اگر کسی شهید بشود، مجروح یا معلول بشود و مسائل دیگری از این قبیل، باز هم این رقم افزایش می‌یابد و بالاتر و بالاتر می‌رود. این حداقل مخارج است، یعنی سازمان کوچکی که هزار نفر نیرو داشته باشد و بخواهد بجنگد، لااقل باید ماهانه بیست میلیون تومان پول صرف کند. این سازمان‌های چپ هرکدام از یک دولت خارجی پول می‌گیرند و هم‌چنان که گفتیم، دولت عراق ماهانه ۱۵ میلیون دلار یعنی معادل صد میلیون تومان (باحتساب هر دلار هفت یا هشت تومان) خرج می‌کند. بنابراین دولتی مثل عراق، با صرف این پول گراف قادر می‌شود که سازمان‌های خود را تغذیه کند و به آنها پول بدهد و آنها را اداره کند. اما می‌رسیم به شیعیان. چه کسی به آنها پول می‌دهد؟ چه کسی خرج آنها را تأمین می‌کند؟ حتی اگر افراد آن در یک روز یک ساندویچ بخورند و ساندویچ یک لیره تمام شود، روزانه هزار لیره باید خرج ساندویچ کرد و سازمان امل یا سازمان شیعیان چنین پولی ندارد که خرج کند.

سازمان امل تنها سازمانی است که هیچ دولت خارجی به آن کمک نکرده و نمی‌کند و متأسفانه دولت ما نیز تا به حال کمکی نکرده است. در روزگار طاغوت، رژیم طاغوت شیعیان را می‌کوبید، امام موسی صدر را می‌کوبید، و حتی به دشمنان

شیعه کمک می‌کرد. به کمیل شمعون کثیف، یکی از رهبران جبار و دیکتاتور مسیحی کمک می‌کرد تا شیعیان را بکشد و نابود کند. پس از پیروزی انقلاب نیز متأسفانه به علل مختلفی که هم‌اکنون نمی‌توان همه را شرح داد، دست‌های مرموزی که در داخل کشور ما و رهبری ما وجود دارد می‌خواهند دیواری سنگین و بلند بین شیعیان لبنان و ایران بکشند و آنها را از ما جدا کنند. بنابراین این شیعیان از هیچ‌جا کمک نمی‌گیرند و این جوان شیعه‌ای که می‌جنگد نه تنها ماهانه حقوق نمی‌گیرد بلکه باید شهریه هم بپردازد. در سازمان‌های دیگر، اعضا از سازمان خود شهریه و حقوق دریافت می‌کنند، اما رزمنده امل که آمده است جان دهد و شهید شود، باید ماهانه از جیب خود مبلغی بپردازد تا بتواند اسم خود را در این سازمان بنویسد. بنابراین می‌بینید که مردمی در مقابل بزرگ‌ترین قدرت‌ها و بزرگ‌ترین شیطان‌ها با چنین فقر و بدبختی ایستاده‌اند و آنگاه حماسه‌ها خلق می‌کنند. کار ساده‌ای نیست. اگر کسانی پول و قدرت داشته باشند و با تجهیزات و اسلحه قوی سازمانی بزرگ به وجود آورند کار ساده‌ای کرده‌اند. مشکل آنجاست که در مقابل بزرگ‌ترین دشمنان بدون هیچ‌امیدی از هیچ‌جا و با چنین فقر و حرمانی بایستید و بجنگید و حماسه خلق کنید. این چنین است وضع شیعیان در لبنان و اینجاست که آدمی به ارزش و اهمیت امام موسی صدر واقف می‌شود.

به یاد دارم یکی از دختران شیعه را که به دانشگاه آمریکایی بیروت می‌رفت. او از خانواده‌ای بزرگ، از فئودال‌های معروف از بیت عسیران بود (جناب آقای انگجی حتماً او را می‌شناسند). عادل عسیران سال‌های دراز رئیس پارلمان لبنان بود و در جنوب لبنان قدرتی دارد. او دختری داشت که به دانشگاه آمریکایی بیروت می‌رفت و هم‌اکنون استاد دانشگاه است. یک روز بین این دختر و پدر مجادله درمی‌گیرد. این دختر از امام موسی صدر طرفداری می‌کرد و پدرش ضدامام موسی صدر بود و به او بد می‌گفت، زیرا امام صدر منافع و مصالحش را به خطر انداخته بود. آنگاه این دختر به پدر گفت:

ای پدر تو چهل سال سیاست‌مدار شیعه بودی و جز فقر و مسکنت و ذلت برای شیعیان چیزی نیاوردی. ما تا دو سال پیش در مدرسه خود جرئت نداشتیم بگوئیم که شیعه هستیم. برای ما ننگ بود اگر می‌فهمیدند که شیعه هستیم. و اما امروز به خاطر وجود امام موسی صدر نه فقط افتخار می‌کنیم که شیعه هستیم، بلکه من وسط دانشگاه چهارپایه می‌گذارم و بالای آن فریاد برمی‌آورم که شیعه هستیم و پیرو امام موسی صدرم و همه مرا احترام می‌کنند. همه در مقابل عظمت او و قدرت من تعظیم می‌کنند. ای پدر این شرف و افتخار را امام موسی صدر برای ما کسب کرد، نه تو سیاست‌مدار

فئودالی که چهل سال رئیس پارلمان بودی و جز فقر و بدبختی و ذلت برای شیعیان چیزی به بار نیاوردی!

بسیاری شرم داشتند بگویند شیعه هستیم و دیگران به آنها می‌گفتند که شما حیوانید و شما دم دارید! در مناطقی گفته می‌شد که شیعیان ذوذنَب هستند، یعنی صاحب دم و حیوان‌اند. انسان به شمار نمی‌آیند. امام موسی صدر آن‌چنان حرکتی به وجود آورد و چنان لرزشی در اجتماع ایجاد کرد که هم‌اکنون وقتی کسی نام شیعه را می‌شنود به خود می‌لرزد. این مربوط به قبل از پیروزی انقلاب ایران است. مسلماً پیروزی انقلاب اسلامی، دنیا را بیش از پیش به لرزه انداخت و بزرگ‌ترین معجزه‌ها را خلق کرد. اما تصور کنید که در لبنان با وجود این دشمنان بزرگ و با چنین فقر و محرومیت و چنین عقده‌های تاریخی، این مرد بزرگ قادر شود که چنین حماسه‌هایی خلق کند.

من هشت سال در لبنان زندگی کرده‌ام و به یاد دارم در روزهای نخست اقامت در لبنان، کادرهای ما و جوانانی که جمع می‌شدند و برای آنها تدریس می‌کردیم وحشت می‌کردند که بگویند شیعه هستند. تقیّه می‌کردند و می‌ترسیدند. اما بعد کار به جایی رسید که در مقابل دیگران و مخالفین به پا برمی‌خاستند و با کمال افتخار می‌گفتند که ما شیعه علی هستیم و افتخار می‌کنیم که به راه علی و حسین می‌رویم و از هیچ‌کس نمی‌هراسیم. بنابراین امام موسی صدر چنین شخصیتی است که چنان حرکت بزرگی را در مردمی فقیر و دارای عقده‌های تاریخی زیاد پدید آورد. او باعث افتخار عالم تشیع شد.

حال از خود این مرد بزرگ بگوییم. او مردی است از خانواده نبوت و از آل بیت علیه‌السلام. پدرش آیه‌الله صدر بزرگ‌ترین مرجع زمان خود در قم بود، و هم‌اکنون قبر او در حرم مطهر حضرت معصومه^ع است. اسماعیل صدر نیز از بزرگ‌ترین مراجع زمان خود بود که در نجف اشرف زندگی می‌کرد و از نظر تقوی و علم و پاکی اسطوره‌ای است. پس از چند نسل، در این خاندان به یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه لبنان می‌رسیم به نام سید شرف‌الدین، که قبراو هم‌اکنون در لبنان موجود است. او از بزرگ‌ترین علمای سلسله تشیع در جنوب لبنان و منطقهٔ جبل عامل است. بنابراین دودمان امام موسی صدر دارای چنین سابقهٔ بزرگی است، و شاید بدانید که پسرعمویش آیه‌الله سید محمدباقر صدر رهبر و مرجع عالی‌قدر شیعیان در عراق بود که انقلاب عراق را رهبری می‌کرد، و سه ماه پیش توسط صدام سفاک به شهادت رسید. او و خواهر عالی‌قدرش بنت‌الهدی که از بهترین نویسندگان

عراق بود در زیر شکنجه شهید شدند. بنابراین خانواده‌ای است که بین آنها شهدا و نیز دانشمندان بسیاری بوده‌اند.

امام موسی صدر در قم و نجف و دانشگاه تهران درس خوانده است. یکی از بزرگ‌ترین خصوصیات او این است که اولین آخوند و طلبه‌ای بود که وارد دانشگاه تهران شد و فوق‌لیسانس اقتصاد گرفت. آن هم در چه زمانی، در زمان مرحوم دکتر مصدق که اوج مبارزات ملی‌شدن صنعت نفت و مبارزات ضدامپریالیستی ملت ایران بود. در میان تظاهرات و کشمکش‌ها و مبارزات سخت و شهادت‌ها، این مرد بزرگ دانشگاه تهران را گذرانده است. یعنی نه تنها از قم و نجف کسب فیض کرده، بلکه از دانشگاه تهران و افکار انقلابی دانشجویان و احساسات آنها و مبارزات ضدامپریالیستی نیز برخوردار شده است. همچنین او اولین کسی است که در قم مجله‌ای علمی تأسیس کرد به نام مکتب اسلام که حتی امروز نیز منتشر می‌شود. امام موسی صدر خود در روزگار جوانی مقالات متعددی در مکتب اسلام نگاشته است. او مردی بود با این خصوصیات و ازچنین خانواده‌ای، و باهوشی سرشار و بی‌نظیر که در بین دوستان و هم‌ردیفانش به نبوغ معروف بود. از افرادی که با او هم‌دوره و هم‌درس بودند یکی دکتر بهشتی است و دیگری آقای موسوی اردبیلی. افراد معروف دیگری نیز که هم‌اکنون از نظر علمی در ایران بی‌نظیرند با او هم‌درس بوده‌اند. میان تمام آنها هیچ‌کس به پای امام موسی صدر نمی‌رسید. من به فلسفه علاقه شدیدمی دارم و گاه به گاه که با بزرگان روبه‌رو می‌شوم کم و بیش آنها را اذیت می‌کنم و با سؤال فلسفی و مناقشه فلسفی، خلاصه آنها را گیر می‌اندازم. به یاد دارم که با امام موسی چند بار بحث فلسفی کردیم و در عرض دوسه دقیقه مرا محکوم می‌کرد، و دیگر نمی‌توانستم کلمه‌ای بر زبان برانم. احساس می‌کردم که قدرت فلسفی او و درک او آنقدر قوی است که من در کمتر کسی دیده‌ام. آیه‌الله سید محمدباقر صدر پسرعموی او نیز چنین بود و در روزگار خود بی‌نظیر بود.

به هر حال مردی با این خصوصیات از نظر علمی و انقلابی به لبنان می‌رود، در میان فقر و بدبختی و نکبت و ذلت شیعیان لبنان شروع به مبارزه می‌کند، کار می‌کند و زحمت می‌کشد، تا سرانجام این حرکت بزرگ را به وجود می‌آورد.

یکی از آثار ماندگار امام موسی صدر مدرسه صنعتی جبل عامل است در شهر صور که همچنان که در آغاز سخنم ذکر کردم، ۴۰۰ دانشجو از خانواده‌های فقیر و محروم لبنان در آن به رایگان درس می‌خوانند. مدرسه‌ای است که در چندسال گذشته حداقل ۱۵ شهید داده است. شاگردانش از یازده‌سالگی و پس از اتمام دوره ابتدایی وارد آن می‌شوند و تا حدود بیست‌سالگی به تمام فنون رزم و جنگ‌های

چریکی وارد می‌شوند، و هنگامی که دشمن حمله می‌کند با شجاعتی درمقابل دشمن می‌جنگند که در هیچ‌جا سابقه نداشته است. و شاید بدانید که بچه‌های چهارده پانزده‌ساله خیلی بهتر از مردهای پیر می‌جنگند، زیرا هیچ وحشتی ندارند و هنگامی که درمقابل دشمن قرار می‌گیرند مثل موش از زیرزمین یا کنار تپه‌ها حمله می‌کنند و دشمن را به زانو درمی‌آورند. حتی درمقاومت فلسطین نیز از بهترین جنگجویان همین رزمنده‌های جوان هستند که آنها را به خطوط دشمن می‌فرستند. آنها به صفوف دشمن نفوذ می‌کنند و بدون ترس و وحشت درگیر می‌شوند و اکثراً به شهادت می‌رسند. همان فلاح شرف‌الدین که ذکرش رفت، پانزده‌ساله بود که با چنین شجاعتی درمقابل اسرائیل می‌جنگد و به شهادت می‌رسد.

به یاد دارم دو سال پیش که اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرد، همه گریختند و جنوب لبنان را ترک گفتند. بخصوص فلسطینیان جنوب لبنان را ترک کردند. چند اردوگاه بزرگ فلسطینی در جنوب لبنان وجود دارد که در آنها حتی یک نفر هم دیده نمی‌شد. زن و بچه و کوچک و بزرگ و حتی رزمندگان آنها گریختند. حتی عده‌ای از رزمندگان آنها سلاح‌های خود مانند آرپی‌جی و مسلسل را در زیر تشک شاگردان ما مخفی کردند و گریختند. آنها در آنجا که اسرائیل جبار حمله می‌کند، از مقابل او می‌گریزند. اما عده‌ای از همین بچه‌های کوچک ماندند و جنگیدند و مبارزه کردند، و گرچه می‌دانستند که کشته می‌شوند، ولی ترجیح دادند که در مدرسه خود بمانند و بمیرند. و برای ما چقدر سخت بود که به این بچه‌ها بگوییم که برای حفظ جان خود مدرسه را ترک کنند و به خانه خود بروند یا از مدرسه دور شوند. آنها گریه می‌کردند و اشک می‌ریختند که ما بمانیم و به شهادت برسیم. درحالی که توپ‌خانه سنگین و بمب‌افکن‌های اسرائیل مدرسه را می‌کوبیدند و ساختمان‌های مدرسه درهم فرو می‌ریخت، همین بچه‌های کوچک می‌ماندند و در زیر آتش مقاومت می‌کردند و نمی‌گریختند. درحال این مدرسه‌ای است نمونه در جنوب لبنان، که داستان‌ها دارد و خود هشت سال مدیریت آن را به عهده داشتیم. خانه من در مدرسه بود. مرکز پادگان ما، مرکز تعلیمات ما و مرکز فرماندهی ما در همین مدرسه بود، و به همین علت اسرائیل، دست‌راستی‌ها و دست‌چپی‌ها همگی از هر طرف به این مدرسه حمله می‌کردند و آن را می‌کوبیدند. همان‌طور که اسرائیل این مدرسه را می‌کوبید، مزدوران عراقی هم آن را چندین بار کوبیدند. آخرین بار دوشب پیش مدرسه را با راکت و خمپاره به زیر آتش گرفتند؛ برای آنکه از دانشجویان این مدرسه انتقام بگیرند. این یکی از مؤسساتی است که امام موسی صدر به هنگام ورود خود به لبنان تأسیس کرد.

آنگاه برای دخترها چه کرد؟ مقدمتاً بگویم که بیروت فاحشه‌خانه خاورمیانه به شمار می‌رفت. لبنان را سوئیس خاورمیانه می‌گفتند و بیروت را فاحشه‌خانه خاورمیانه. متأسفانه ۸۵ درصد فاحشه‌های بیروت را دختران معصوم شیعه جنوب تشکیل می‌دادند. دخترانی که از روی فقر و فاقه برای کلفتی و کار به بیروت می‌رفتند و در این شهر کثیف به فساد کشانده می‌شدند و دیگر نمی‌توانستند به خانه و کاشانه خود بازگردند. ۱۵ درصد باقی‌مانده آنها نیز دختران مفلوک مصری بودند که باز از روی فقر — فقر شدیدی که در مصر وجود دارد — به لبنان می‌رفتند و خود را می‌فروختند و امام موسی صدر با قلب لطیفش چنین فاجعه‌ای را نمی‌توانست تحمل کند. در همان سال‌های نخستین حضورش در جنوب لبنان سه مؤسسه بزرگ برای دختران ایجاد کرد: یکی بیت‌الفتاة که در آن خیاطی و کارهای دستی می‌آموختند و خرج خود را تأمین می‌کردند، دیگری مدرسه‌ای بود برای آموزش پرستاری که از دختران تحصیل‌کرده‌ای که دارای دیپلم بودند، پس از چهارسال بهترین پرستارها و نرس‌ها را تربیت می‌کرد و آنها در بیمارستان‌ها شغل خوبی می‌یافتند، و دیگری مؤسسه بزرگی بود برای بافتن قالی ایرانی در لبنان، که حدود ۳۰۰ دختر در آن تعلیم می‌دیدند و پس از فارغ‌التحصیل شدن در خانه‌های خود قالی می‌بافتند. این مؤسسه دست‌مزد ماهانه آنها را پرداخت می‌کرد و آنها می‌توانستند با آن زندگی خود و خانواده‌شان را تأمین کنند. مثال ساده‌ای می‌زنم که به قبل از جنگ مربوط می‌شود. دوران جنگ را نمی‌گویم زیرا در دوران جنگ متأسفانه کار همه این سازمان‌ها متوقف شد و با مفقودشدن امام موسی صدر نیز همه سازمان‌هایی که برای دختران در جنوب لبنان به وجود آمده بود تعطیل شده‌اند. اما در دوره قبل از جنگ، هنگامی که او حضور داشت و این مؤسسات را اداره می‌کرد، یک دختر که قالی می‌بافت حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ لیره مزد می‌گرفت. هر لیره حدود سه تومان است. در نتیجه این دست‌مزد پانصد تا ششصد تومان می‌شود. این درآمد را باید با درآمد یک خانواده در جنوب لبنان در همان روزها مقایسه کرد.

بیشتر اهالی جنوب لبنان را کشاورزان تشکیل می‌دادند که تنباکو می‌کاشتند. یک خانواده تقریباً ده نفری که دارای چند هکتار زمین و آب بوده و در هنگام کاشتن حتی بچه‌های کوچک نیز به کار حاضر می‌شوند و زحمت می‌کشند، درآمد سالانه‌اش حدود ۲ تا ۳ هزار لیره می‌شد. تصور کنید! خانواده ده نفری که دارای زمین و آب است و همه اعضای آن کار می‌کنند، درآمد سالانه‌اش به پول ما شش هزار تومان است و نه بیشتر. حال این خانواده با چه فقر و فلاکتی باید زندگی کند؟ تازه این نیز مربوط به زمانی است که کار داشتند و زراعت می‌کردند و می‌توانستند

در زمین خود و با آب خود کشاورزی کنند. حال این خانواده را مقایسه کنید با دختری که ماهیانه دویست تا سیصد لیتر حقوق می‌گیرد و درآمد سالانه‌اش حدود ۲۴۰۰ تا ۲۵۰۰ لیتر است. یعنی درآمد او معادل با درآمد خانواده‌ای است که ده سرعائله دارد و با زمین و با آب، توتون و تنباکو کشت می‌کند. بنابراین یک دختر خانواده قادر بود به اندازه همه خانواده خود منبع درآمد باشد و این کار چه خدمت بزرگی بود به خانواده‌های فقیر در جنوب لبنان، که متأسفانه بعد از مفقودشدن امام موسی صدر همه این طرح‌ها و برنامه‌ها متوقف ماند. حال تصور کنید که دوباره همان فلاکت‌ها، فقرها و بدبختی‌ها رواج یابد. چه کسی به درد آنها می‌رسد و این چیزها را می‌فهمد.

به هر حال مؤسسات مختلفی را امام موسی صدر ایجاد کرد و سپس به بیروت آمد و مبارزه سختی را علیه هیئت حاکمه سازمان داد. جوانان شیعه به دور او جمع شدند و بزرگ‌ترین حرکت تاریخی را ایجاد کردند. اما در مقابل این حرکت، راستی‌ها و چپی‌ها هر دو مخالف بودند، زیرا امام موسی صدر از همان سال‌ها، شعار لاشریقیه و لاغریه را مطرح کرده بود، اما سیستم فکری راستی‌ها و چپی‌ها نمی‌توانست این حقیقت را بفهمد و درک کند. برای یک دست راستی هرکسی که در جناح او نباشد کمونیست است. آنها می‌گفتند که امام موسی صدر کمونیست است! کمیل شمعون به صراحت و روشن در روزنامه‌ها می‌نوشت که امام موسی صدر کمونیست است. به‌خصوص به خاطر دارم که دو سال پیش در مراسم چهلم شهید دکتر علی شریعتی در بیروت که توسط امام موسی صدر برپا شد، به علت مخالفت شاه ملعون و کمیل شمعون که دستیار شاه بود، حملات شدیدی علیه امام موسی صدر شروع شد. این حملات می‌گفت که امام موسی صدر کمونیست است و دکتر علی شریعتی هم کمونیست است. این مصیبتی بود. به‌خصوص که در لغت عربی، معادل کمونیست، لغت «شیوعی» است و شیوعی و شیعه به هم نزدیک هستند. این دولغت را به طور مترادف هم ذکر می‌کردند و می‌گفتند شیعه یعنی شیوعی! یعنی اینها همه کمونیست هستند.

از طرف دیگر مزدوران عراق و دست‌نشانندگان احزاب چپ، چون می‌دیدند امام موسی در جناح آنها نیست و برای خود خط مستقلی دارد، بنابراین او را متهم می‌کردند که نوکر آمریکاست! در بیشتر روزنامه‌ها و نوشته‌های آنها بازار تهمت و شایعه علیه امام موسی صدر و شیعیان به شدت رواج دارد. حتی در خود ایران نیز شاهد بوده‌اید که در عرض دو سال گذشته چقدر کتاب و نشریه و پوستر علیه امام موسی صدر و سازمان امل منتشر کرده‌اند. چپی‌های ایران به علت وابستگی به

چپی‌های لبنان، امام موسی صدر را به شدت می‌کوبیدند و کتاب‌ها علیه او نوشتند و پوسته‌های متعددی در دانشگاه‌ها منتشر کردند. در روش فکری چپی‌ها و راستی‌ها نمی‌گنجد که کسی مستقل و در خط مستقیم باشد. اگر کسی در جبهه آنها نباشد حتماً باید در جبهه دشمن قرار گیرد.

می‌خواهم مثال خنده‌آوری بیاورم. هنگامی که امام امت ما را از نجف بیرون کردند و ایشان به کویت رفت و کویت هم او را نپذیرفت و بالاخره به کمک دوستان ما به پاریس رفتند، با یکی از بزرگان حزب بعث عراق مشاجره‌ام شد. بحث می‌کردم که چرا رژیم عراق امام امت ما را اخراج کرده است. این رهبر عراقی می‌گفت که در این دنیا دو جبهه وجود دارد: جبهه آمریکا که جبهه غرب است و جبهه شرق که جبهه کمونیست‌هاست. آدمی باید یا در این جبهه باشد یا در آن جبهه. آنگاه می‌گفت امام شما در جبهه روس‌ها نیست و مسلم است که آدم مؤمنی است. پس مسلمان است و چون در جبهه روس‌ها نیست حتماً باید در جبهه آمریکایی‌ها باشد، و به همین علت صدام حسین او را از نجف بیرون کرد، زیرا او نوکر آمریکاست. آنها چنین برداشت و طرز تفکری دارند، چون خودشان مزدور و نوکرند، یا نوکری شرق را می‌کنند یا نوکری غرب را، نمی‌توانند تصور کنند که افراد مستقلی هم وجود دارند که بر روی پای خود می‌ایستند. و به قدرت خود با دشمن می‌جنگند. به همین علت بود که باران تهمت و شایعه علیه امام موسی صدر و سازمان امل جریان داشت و هنوز هم جریان دارد. در ایران ما هم از این تهمت‌ها زده می‌شود.

به هر حال چپی‌ها و راستی‌ها علیه او به شدت موضع‌گیری می‌کنند و او را می‌کوبند، امام کسی که راه خدا را انتخاب می‌کند از قدرت دشمن نمی‌ترسد، از فزونی عدد دشمن وحشتی به دل راه نمی‌دهد، به راه خود می‌رود و آن راه را ادامه می‌دهد، همچنان که امام موسی صدر چنین کرد. دشمنان چپ و راست کوشیدند تا او را نابود کنند، زیرا که می‌دیدند وجود او برای آنها منشأ خطر است، همچنان که امام امت ما و انقلاب مقدس ما شرق و غرب را به لرزه درانداخته و رژیم‌های آنها را متزلزل کرده است. در لبنان نیز چپ و راست احساس می‌کردند که وجود امام موسی صدر برای آنها منشأ خطر است.

اسرائیل و مصر و آمریکا در کمپ دیوید دورهم جمع شدند و قراردایی گذاشتند که برای حل مشکل فلسطین، جنوب لبنان را تجزیه و تقسیم کنند. قسمتی را به اسرائیل بدهند و قسمت دیگر را مآمن و موطن فلسطینی‌ها گردانند. بنابراین تصمیم می‌گیرند که شیعیان را که باید در این منطقه زندگی کنند زیر آتش توپ‌خانه و بمباران‌های خود بگیرند و از خانه و کاشانه‌شان برانند، این یکی از نتایج کمپ دیوید

بود که توسط اسرائیل و مصر و آمریکا به تصویب رسید. اما امام موسی صدر به شدت مخالفت کرد. او اجازه نمی‌داد که آنها جنوب لبنان یعنی منطقه جبل عامل، منطقه مقدس شیعیان را تقسیم کنند و ببلعند. محال است که چنین چیزی را بپذیرد. بنابراین مبارزه می‌کند و او تنها کسی است که مبارزه می‌کند.

دشمن تصمیم می‌گیرد که امام موسی صدر را از میان بردارد، زیرا می‌فهمد که با وجود او برنامه‌های شوم آنها قابل پیاده‌شدن نیست. چندین بار سعی می‌کند که او را ترور کند، اما هر بار به لطف خدا نجات پیدا می‌کند تا بالاخره دو سال پیش به طور رسمی از طرف شخص قذافی به لیبی دعوت می‌شود. به لیبی می‌رود و پنج روز در آنجا سکونت می‌کند. روز ششم، یعنی سی و یکم اوت تا ساعت دو بعدازظهر در مقابل هتلش دیده می‌شود. لبنانیان دیگری بودند که او و همراهانشان را در ساعت دو بعدازظهر می‌بینند که سوار ماشین‌های دولتی می‌شوند تا به ملاقات قذافی بروند. این آخرین باری است که لبنانیان امام موسی صدر و دو همراهش را دیده‌اند. آنها می‌روند و سرنوشتشان در ظلمت فرو می‌رود، و دیگر خبری از آنها نیست. دستگاه‌های اطلاعاتی از مقاومت فلسطین و سوریه و الجزایر اخباری رسانده‌اند. بعضی از این دستگاه‌های اطلاعاتی خیر می‌دهند که امام موسی صدر به ملاقات قذافی می‌رود و بینشان بحث شدیدی درمی‌گیرد. یکی از بحث‌ها درباره مذهب است و شخص قذافی دارای افکار خاصی است و برای خود پیغمبری است و اصولی خلق کرده است. او معتقد است که هر صدسال یک منجی بزرگ و یک مجدد مذهب به وجود می‌آید و دین را پاک و تصفیه می‌کند. اکنون دور دور اوست، و اوست که این رهبری را به عهده دارد!

همین امروز بعضی از دوستان ما که به لیبی رفته بودند مجله‌ای را به من دادند که نطق معروف قذافی در روز عیدفطر را به چاپ رسانده است. این نطق را خواندم و واقعاً وحشت کردم. آنجا به همه — شیعه، سنی، حنبلی و شافعی — حمله کرده بود و همه را ضد دین خوانده بود؛ نه فقط شیعیان را بلکه حتی سنی‌ها را. البته استدلال او این بود که اسلام آمده است که وحدت ایجاد کند و هرکسی که دین را تقسیم کند و بگوید من شیعه، سنی، حنبلی یا شافعی هستم ضد دین و ضد قرآن و ضد خدا و ضد پیغمبر است. بنابراین به همه آنها حمله کرده است. عنوان سخنش نیز این است:

مذهب ضد قرآن است. قذافی از این عقاید عجیب و غریب زیاد دارد.

به یاد دارم سه سال پیش که در لبنان بودم، عده‌ای از علمای سنی لبنان به لیبی رفته بودند و با قذافی مباحثه می‌کردند. یکی از علمای جوان سنی برخاست و در مقابل قذافی سخن گفت. او گفت: آقای قذافی تو رهبری محبوب هستی و ما تو را دوست داریم و از نظر سیاسی تو را به چشم خود قرار می‌دهیم. اما از تو خواهش می‌کنیم که در امور دینی دخالت نکنی. زیرا امور دینی تخصص لازم دارد. اصول و کلام و فلسفه مطالبی است در دین که تخصص لازم دارد. کسانی هستند که می‌روند و سال‌های سال درس می‌خوانند تا در فقه و اصول و کلام متخصص شوند. اما تو آمده‌ای و بدون تخصص و بدون مطالعه یک‌باره همه اینها را زیرپا می‌گذاری و این قابل قبول نیست. از تو خواهش می‌کنیم که در اموری که تخصص‌نداری دخالت نکنی. او حرفی بسیار منطقی به جناب قذافی می‌زند، ولی قذافی فرمان می‌دهد که آن شیخ سنی جسور را دوازده روز زندانی کنند. زیرا او جرئت کرده بود تا در مقابل وی چنین حرفی را بر زبان بیاورد. قذافی چنین آدمی است.

به هر حال دستگاه‌های اطلاعاتی می‌گویند که قذافی با امام موسی صدر بحث می‌کند و وارد فقه و فلسفه و خلاصه بحث دینی می‌شود و عقاید دینی خود را بیان می‌کند. قذافی تنها قرآن را می‌پذیرد و سنت را رها می‌کند. همچنان که می‌دانید شریعت اسلامی بر چهار پایه استوار شده که اولین آن قرآن است و بعد سنت، یعنی سنت نبی اکرم. قذافی می‌گوید فقط قرآن را باید پذیرفت و بقیه را رها کرد. امام موسی صدر در جواب او می‌گوید که اگر شریعت مقدس اسلامی را زیرپا بگذاری حتی همسرت بر تو حرام می‌شود، زیرا عقد ازدواج شما براساس شریعت اسلامی صورت گرفته است و اگر تو شریعت را زیر پا بگذاری بنابراین فاجعه‌ای است. قذافی عصبانی می‌شود و دستور می‌دهد که امام موسی و همراهانش را به زندان بیندازند. این یکی از دلایلی است که دستگاه‌های اطلاعاتی کشورهای عربی برای دستگیری و ربودن امام موسی صدر ذکر می‌کنند.

می‌گویند ساعت دو یا دوونیم بعدازظهر امام موسی صدر و همراهانش به سراغ قذافی می‌روند و پس از نیم ساعت یا یک ساعت بحث و جدل، قذافی عصبانی می‌شود و فرمان می‌دهد که آنها را به زندان بیندازند ... در ضمن اینکه آنها را به زندان یا سلول می‌برند، در دفتر زندان یا در دفتر اداره اطلاعات تلفنی در دسترس بوده است. یکی از آنها تلفن را برمی‌دارد و شماره سفارت لبنان در لیبی را می‌گیرد. سفیر دوست او بوده و وی سفیر را می‌طلبد. منشی می‌گوید سفیر نیست. می‌پرسد که کجاست و به محض اینکه همین چند کلمه را می‌گوید، تلفن قطع می‌شود، ولی منشی صدای شیخ محمد یعقوب را می‌شناسد که مضطرب و نگران است و

می خواهد با سفیر به سرعت صحبت کند. به هر حال فرصتی به دست آورده بودند و می خواسته اند با سفیر صحبت کنند و بگویند که ما به زندان افتاده ایم، کاری نکنید. ولی سربازان فرا می رسند و تلفن را از دست او می گیرند. این اولین خبری است که از این زندانیان در ساعت چهار بعد از ظهر به یادگار مانده است. سپس در ساعت پنج بعد از ظهر واقعه دیگری اتفاق می افتد و آن اینکه یک نفر از مأموران اطلاعاتی و دستگاه جاسوسی لیبی پاسپورت امام موسی صدر و شیخ محمد یعقوب را به سفارت خانه فرانسه در لیبی می برد که برای آنها ویزای فرانسه را بگیرد. آن مسئول، سفیر یا کاردار، پاسپورت امام موسی را باز می کند و می بیند که ویزای فرانسه در آن وجود دارد. یعنی که او از لبنان ویزا گرفته است. به آن فرد به اصطلاح ارتشی می گوید که این پاسپورت ویزا دارد و احتیاج نیست که ویزا بدهم. اما او فحش می دهد و می گوید: خفه شو! به تو می گویم یک ویزا بده. چون دستور آمده که باید یک مهر گنده و یک ویزا زده شود. کاردار می ترسد که این چه داستانی است؟ به لبنان تلگراف می زند و از آنجا کسب خبر می کند که پاسپورتی است به نام موسی صدر و کسی آمده و طلب ویزا می کند و پاسپورت ویزای فرانسه را دارد. سفیر فرانسه در لبنان (البته امام موسی صدر را خوب می شناسد که رهبر شیعیان است) به او می گوید هر چه می خواهد انجام دهید و ناراحت نباشید، آنها هم یک ویزای دیگر بر روی همان پاسپورت به او می دهند. یعنی یک پاسپورت با دو ویزا، که این نشان می دهد کسی که پاسپورت را به سفارت خانه فرانسه برده، خود امام موسی نبوده است. زیرا خود او می دانست که ویزا دارد. مراجعه کننده آدم جاهلی بوده که اطلاع نداشته و یک ویزای دوم گرفته است. این وقایع نشان می دهد که امام صدر در ساعت پنج بعد از ظهر در زندان بوده و این دولت لیبی است که برای او به زور ویزا می گیرد.

ساعت پرواز هواپیمایی که از لیبی به ایتالیا می رفت ۷/۵ بعد از ظهر بود؛ هواپیمای ایتالیایی ۷۷۱، که دولت لیبی مدعی است امام موسی صدر و همراهانش با آن به ایتالیا رفته اند. هنگامی که ساعت ۷/۵ بعد از ظهر فرا می رسد، فرودگاه به هواپیما اجازه پرواز نمی دهد. یک ساعت یا بیشتر تأخیر می شود تا سه نفر را می آورند و سوار هواپیما می کنند؛ سه نفر به نام های امام موسی صدر، شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین. آنها سه نفر را به نام اینان سوار می کنند، یعنی این افراد جاسوسان خود لیبی بوده اند که به نام این افراد وارد هواپیما می شوند.

حال دلیل ما چیست؟ پلیس بین المللی و نمایندگان خانواده امام موسی صدر پس از ده روز به سراغ خلبان، دختران مهماندار و همه مسافران هواپیما می روند. یکایک

آنها را پیدا می‌کنند و عکس امام موسی را به آنها نشان می‌دهند. هیچ‌یک از آنها شخص امام موسی را در داخل هواپیما ندیده‌اند. مسلماً هنگامی که امام موسی با آن قذبلند، قیافه بسیار جذاب و عبا و عمامه وارد هر محلی بشود، وجودش را تشخیص می‌دهند و محال است که کسی پس از ده روز او را فراموش کند. به‌خصوص که در داخل هواپیما شیعیانی از لبنان هم بوده‌اند و برای شیعه لبنانی امام موسی صدر مثل امام امت ماست. اگر امام امت ما وارد مسجدی یا محلی شود، چگونه مردم می‌ریزند و دست و پای او را می‌بوسند؟ وضع در لبنان برای امام موسی صدر این چنین است. محال است که او وارد هواپیما شود و این شیعیان لبنانی که مشتاقان او هستند به سراغش نروند و با او سلام و علیک نکنند. بنابراین سه نفری که وارد هواپیما شدند امام موسی صدر و دوستانش نبوده‌اند، بلکه کسان دیگری بوده‌اند که دولت لیبی آنها را به نام امام موسی صدر، شیخ محمد یعقوب و عباس بدرالدین سوار هواپیما کرده و به ایتالیا فرستاده است.

هواپیما در ساعت ۹/۵ یا ۱۰ شب وارد ایتالیا می‌شود ولی این سه نفر روز بعد در ساعت ده صبح به سراغ هتل (هتل معروف هالیدی ان) می‌روند و دو اتاق کرایه می‌کنند. تصور کنید که امام موسی صدر و دو همراهش از ساعت ده شب تا ساعت ده صبح روز بعد کجا می‌توانند بروند؟ آیا می‌توانند در خیابان‌ها پرسه بزنند؟ این محال است. اگر آن افراد، امام صدر و همراهانش بودند یک‌راست به هتل می‌رفتند نه اینکه ده صبح روز بعد بروند. دیگر اینکه صاحب هتل گزارش می‌دهد که یکی از این افراد عمامه داشت و دیگری بدون عمامه بود. آنها کوتاه‌قد، لاغر و سیاه‌چرده بودند، یعنی قیافه تپیک لیبیایی داشتند. درحالی که امام صدر سفیدرو و بلندقد و نسبتاً چاق بود. مشخصات این افراد با امام موسی صدر به‌هیچ‌وجه شباهتی ندارد.

از طرف دیگر کارت هتلی که پرکرده‌اند نه به خط شیخ یعقوب است و نه امام موسی صدر، بلکه به خط دیگری است و از عجایب روزگار آنکه هم اسم امام موسی صدر را اشتباه نوشته است و هم اسم شیخ یعقوب را، یعنی کسی که این اسم‌ها را نوشته در هر دو مورد اشتباه کرده است. این نشان می‌دهد که نویسندگان، صاحب پاسپورت خودشان نبوده‌اند و از روی عجله نوشته‌اند و خطا کرده‌اند. به هرحال این دونفر با جامه‌دان‌های امام موسی صدر و شیخ محمد یعقوب وارد هتل می‌شوند و دو اتاق در طبقه هفتم کرایه می‌کنند. پیشخدمت‌های هتل که جامه‌دان‌های آنها را می‌آورند می‌گویند آن مردی که مسئول این دونفر بود دست به جیب می‌کند و پول بسیار زیادی به دلار به پیشخدمت‌ها می‌دهد. حال آنکه معلوم است امام موسی صدر از این پول‌ها ندارد. محرومین لبنان اگر پول داشته باشند این چنین

خرج نمی‌کنند. آنها وارد اتاق می‌شوند و تنها پنج دقیقه در آنجا می‌مانند. بعد جامه‌دان‌ها را می‌گذارند و خارج می‌شوند و دیگر بر نمی‌گردند. این نشان می‌دهد که این افراد، لیبیایی و از جاسوسان قذافی بوده‌اند و امام موسی صدر و شیخ یعقوب و عباس بدرالدین در لیبی زندانی شده‌اند.

بنابراین تمام حرف‌هایی که در چندماه پیش جلود در تهران گفت دروغ و مجعول است. در هر محکمه قانونی و بی‌طرف دنیا به سادگی می‌توان اثبات کرد که این افراد امام موسی صدر و دوستانش نبوده‌اند. و این حرف‌ها تنها متعلق به من نیست، بلکه پلیس بین‌المللی چنین می‌گوید. وکلای دادگستری خارجی نیز تحقیق کرده‌اند و چنین گزارش داده‌اند. اگر به خاطر داشته باشید، حدود سه تا چهارماه پیش، شورای انقلاب تصمیم گرفت که یک هیئت پنج نفری را به لیبی بفرستد تا این اسناد را ببرند و درباره آنها با قذافی وارد مذاکره شوند. اما یک‌باره دیدید که موج شدیدی در روزنامه‌ها به وجود آوردند و به شدت این افراد را کوبیدند و گفتند اگر کسی برای این کار به لیبی برود اصلاً نوکر آمریکاست. این موج شدید تبلیغاتی را مزدوران لیبی ایجاد کردند و با نفوذی که دارند و دست‌هایی که در ایران دارند، توانستند در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها چنین موجی را به وجود بیاورند و مانع از رفتن این افراد به لیبی شوند. درحالی که شورای انقلاب سال گذشته در جلسه‌ای — که خود من هم حضور داشتم — تصویب کرد که رابطه سیاسی با لیبی را پس از اعزام کمیته‌ای به لیبی برای تحقیق درباره سرنوشت امام موسی صدر و حل این مشکل، برقرار می‌کند. یکی از شرایط رابطه ایران با لیبی، حل مشکل امام موسی صدر بود و این را شورای انقلاب سال پیش تصویب کرد و این هیئت پنج نفری که چندماه پیش می‌خواستند به لیبی بروند، مأموریتشان به تصویب شورای انقلاب و امام امت رسیده بود. اما مسلم است که لیبی و قذافی وحشت دارند و می‌دانند که اگر اینان به آنجا بروند و محکمه‌ای تشکیل دهند و این اسناد را مطرح نمایند جوابی ندارد. این جرم و جنایت بزرگ تا ابد بردست قذافی باقی خواهد ماند. او می‌خواهد از این امر بگریزد و چقدر مضحک است که دولتی مدعی اسلام باشد و آن‌گاه رهبری بزرگ از همین مسلمانان را برباید و به زندان بیندازد! چه کسی می‌تواند ادعا کند که این عمل یک عمل اسلامی است؟ فقط مزدوران لیبی می‌توانند اینجا و آنجا بنشینند و بگویند آری امام موسی صدر را به زندان انداخته است زیرا او نوکر آمریکاست، یا نوکر ساواک است! من فریاد برمی‌آورم که اگر شهادت دارید این حرف را علنی بگویید، نه آنکه دست به حيله و نیرنگ بزنید.

دوسال است که با لبنان بازی می‌کنند؛ بازی‌های کثیفی که اعصاب شیعیان را خرد و نابود کند. چه وحشتناک و چه دردآلود است! به خاطر دارم که در داخل مدینه‌الزهره با عده‌ای از بزرگان شیعه نشسته و همه غمگین و ناراحت بودیم. دوجوان فلسطینی وارد شدند و در گوش شیخ عبدالامیر قبلان سخنانی گفتند. حرفشان این بود که امام موسی صدر هم‌اکنون وارد فرودگاه بیروت شده است و ما خود او را دیده‌ایم و به حدی اطمینان دادند که شیخ عبدالامیر قبلان که فرد عالی مقامی است، عبای خود را به دوش انداخت و به‌سرعت دوید. همه دویدند و سوار ماشین‌ها شدند و به فرودگاه رفتند. این خبر در بیروت منتشر شد، شیعیان جمع شدند و جشن به پا کردند و شادمانی‌ها کردند. زمین و آسمان را گلوله باران کردند. اما بعد از تمام این کارها فهمیدند که این یک بازی بیشتر نبوده است. تصور کنید، امید می‌دهند و بعد امید را می‌کوبند و خرد می‌کنند. و مدت دوسال است که با شیعیان این چنین بازی می‌کنند و این بزرگ‌ترین جنایت روزگار است. اگر راست می‌گویند و اگر امام موسی صدر جرمی مرتکب شده است، عملاً در هر محکمه‌ای وارد شوند و سخن بگویند.

روزهای اول انقلاب بود. آیه‌الله طالقانی به من تلفن زد و گفت:

هرچه زودتر بیا با تو کار دارم.

ما هم به‌سرعت خود را به خانه‌ی ایشان رساندیم. دیدم دویا سه نماینده از لیبی آنجا آمده‌اند که یکی از آنها همین سعد مجبری است که هم‌اکنون سفر لیبی در ایران است. آیه‌الله طالقانی فرمودند:

من نمی‌دانم اینها چه می‌گویند. تو وارد هستی، جواب اینها را خودت بده.

حدود پنج شش نفر از بزرگان علمای تهران نیز حضور داشتند که یکی از آنها آیه‌الله شیخ محمدباقر آشتیانی بزرگ — و دیگری آیه‌الله حاج آقا حسن سعید تهرانی — و بعضی از علمای بزرگ دیگر بودند. من نیز خود را معرفی نکردم و گفتم که من مترجم هستم، سخنان او را برای اینان ترجمه می‌کنم و بس. نمایندگان لیبی شروع کردند به دروغ‌گفتن. آن هم دروغ‌هایی که من شاخ درآوردم. یکی از دروغ‌هایشان این بود که امام موسی صدر مرد ما بود، آدم ما بود، دراختیار ما بود، ما به او پول و اسلحه می‌دادیم و بنابراین چگونه ممکن است که او را بدزدیم؟ که فریاد من به آسمان برخاست که فرمانده امل من هستم و اگر یک قطعه سلاح از جایی برسد، این من هستم که تحویل می‌گیرم (البته این حرف‌ها را به او نزدیم). مثل ریگ دروغ

می‌گفت. البته علمایی که در آنجا بودند آن‌چنان او را کوبیدند که کف شد و آیه‌الله طالقانی از اتاق خارج گردید و نشان داد که آنها جز دروغ کار دیگری نمی‌کنند و ندارند.

به هر حال می‌خواهم در آخر سخنم بگویم که دزدیدن امام موسی صدر جز به نفع اسرائیل و امپریالیسم نیست. توطئه‌ای صهیونیستی است برای آنکه جنوب لبنان را ببلعد و شیعیان را تجزیه و نابود کنند. و امام موسی صدر بزرگ‌ترین قدرتی بود که در لبنان مقابل آنها ایستاده بود. درغیاب او چه مقاومت فلسطین را و چه شیعیان را نابود خواهند کرد. لیبی و قذافی دانسته یا ندانسته در دامان امپریالیسم و صهیونیسم فرورفته‌اند. دوشق وجود دارد: یا او نوکر آمریکاست و بازی می‌کند، و یا از روی جهل و دیوانگی این اعمال را انجام می‌دهد. درهر دو صورت مسئول است. فریاد شیعیان همه روزه در جنوب لبنان به هوا بلند می‌شود. شما تصور کنید اگر رهبر و امام امت ما را بدزدند چه حالتی برای مردم ما به وجود می‌آید و چه فاجعه‌ای رخ می‌دهد؟ برای آنها چنین فاجعه‌ای رخ داده است. آنها درمقابل بزرگ‌ترین جبارها یعنی اسرائیل، آمریکا، فالاتژیست‌ها و مزدوران کثیف عراق قرار گرفته‌اند. دشمنان در غیاب امام صدر می‌خواهند این شیعیان را نابود کنند و برای همین آنها را به‌شدت می‌کوبند. تنها می‌خواهم به شما بگویم که این افرادی که نزد امام امت ما می‌آیند و شعار طرفداری از انقلاب اسلامی ایران را می‌دهند، دروغ می‌گویند. اگر راست می‌گویند، یکی از آرزوها و خواسته‌های امام را عملی بکنند!

شاهد بودید که دوماه پیش مزدوران عراق به سفارت‌خانه ایران در بیروت حمله کردند و پنج ساعت آنجا را کوبیدند. ایرانیانی که در سفارت‌خانه بودند با دولت لبنان، دولت سوریه و مقاومت فلسطین تماس گرفتند و تقاضای کمک کردند و گفتند اگر به ما کمک نکنید کشته و نابود می‌شویم. ولی هیچ‌کس به کمک آنها نرفت. می‌دانید چرا؟ زیرا آنها معتقد هستند که جنگی بین عرب و عجم درگرفته است. یعنی بین فارس و عرب. یک طرف عراق است و یک طرف ایران و هنگامی که بین ایرانی و عرب جنگی درگرفته، آنها باید به کمک عرب بروند نه به کمک عجم. یعنی فکر قومیت عربی بر آنها سیطره دارد، نه فکر اسلامی. بنابراین حتی کسانی که به تهران می‌آیند و خود را طرفدار انقلاب اسلامی ما می‌نامند، درکنار عراق قرار گرفته‌اند و از صدام حسین کثیف طرفداری می‌کنند. تنها کسانی که آن روز به کمک سفارت‌خانه ایران رفتند و کارکنان آن را از مرگ حتمی نجات دادند رزمندگان سازمان امل، بچه‌های امام موسی صدر بودند. آنها وارد معرکه شدند و جنگ خونینی درگرفت تا سفارت‌خانه ایران را نجات دادند.

در لبنان به شیعیان و سازمان امل می‌گویند مزدوران ایران، و آنها را می‌کوبند زیرا مزدوران ایرانی یا فارس هستند. هنگامی که به آنها می‌گویید این صدام کثیف نوکر صهیونیسم است چگونه به او کمک می‌کنید، می‌گویند این در مرحله دوم است، در مرحله اول عرب است، و عرب باید به عرب کمک کند نه به ایرانی. بنابراین می‌بینید که این شعاردهندگان و مدعیان اسلام، در عمل با دشمن همکاری می‌کنند و قدمی در راه انقلاب اسلامی ایران بر نمی‌دارند.

جالب است هنگامی که در همین سفر اخیر ده نفر از مجلس شورا به لیبی رفته بودند، مناقشه‌ای با قذافی در می‌گیرد. آنها از قذافی می‌پرسند که موضع تو درباره افغانستان چیست؟ او از شوروی طرفداری می‌کند و می‌گوید که این افغان‌ها فتودال‌ها و مرتجعینی هستند که علیه سوسیالیزم می‌جنگند! بحث جدیدی در می‌گیرد که گویا آقای هاشمی‌نژاد از مشهد، قذافی را مورد هجوم قرار می‌دهد و به شدت می‌کوبد و نشان می‌دهد این کسانی که از اسلام دفاع می‌کنند و این همه شعار می‌دهند، در عمل در کنار روسیه قرار می‌گیرند و این افغانی مسلمان را می‌کوبند. شما می‌دانید که همه روزه در افغانستان صدها نفر از انقلابیون مقدس به خاک و خون در می‌غلطند و بیش از صد هزار نفر از ارتش روسیه با اسلحه سبک و سنگین آنها را می‌کوبند. آن وقت این است اسلام آنها.

اما نکته‌ای که عده زیادی از دوستان ما می‌پرسند را جواب می‌دهم. به طور مختصر و مفید بگویم که رزمندگان امل و شیعیان لبنان نیازی به رزمنده ایرانی ندارند. کسانی که می‌خواهند به آنها کمک کنند باید به انقلاب ایران کمک کنند. اگر کسی بتواند بجنگد و بخواهد مبارزه کند باید در داخل ایران از حدود و استقلال این کشور دفاع کند. باید در کردستان و در قصر شیرین بجنگد. زیرا اگر انقلاب ما خدای ناکرده به شکست بینجامد نه لبنانی می‌ماند و نه فلسطینی. اما با پیروزی انقلاب ایران بزرگ‌ترین ضربات به اسرائیل و فالانژیست‌ها وارد خواهد شد.

در لبنان رزمنده شیعه فراوان وجود دارد؛ رزمندگانی که از نظر تجربه و شهامت و شجاعت به مراتب از جوانان ما برتر هستند. کمبود آنها امکانات مادی است. آنها احتیاج به پول و سلاح دارند. اگر پول و سلاح می‌داشتند، حتی دمار از روزگار اسرائیل در می‌آوردند. بنابراین کسانی که می‌خواهند کمک کنند، اگر از نظر جانی کمک می‌کنند باید در داخل ایران و به خاطر انقلاب ایران بجنگند، و آن کسانی که دارای امکانات مالی هستند و می‌توانند بزرگ‌ترین کمک‌ها را به شیعیان و سازمان امل انجام دهند. برای این منظور حسابی به شماره ۱۳۰۱ در بانک ملی ایران شعبه

پاستور باز شده است. اگر کسی می خواهد کمک کند، می تواند آن را به این حساب بانکی بفرستد.

ظلم و جنایت در لبنان امری عادی است. خانواده هایی که جوانان خود را از دست می دهند و خانه آنها ویران می شود، هیچ کس را ندارند به درد آنها برسد تنها دولت شیعه عالم ایران است که متأسفانه آن نیز کمکی به آنها نمی کند. دست های مرموزی در ایران وجود دارد که اجازه نمی دهد شیعیان لبنان و سازمان امل و شخص امام موسی صدر شناخته شوند، زیرا اگر مردم ما اینان را بشناسند، قذافی ناراحت می شود. مردم قذافی را سرزنش می کنند و به جرم و جنایت او اعتراض می کنند. بنابراین، کسانی که به قذافی وابسته اند با تمام قدرت خود می کوشند که افکار شیعیان را مسکوت بگذارند و خاموش کنند.

دو ماه پیش یکی از جوانان شیعه و مظلوم و محروم جنوب لبنان هواپیمایی ربود و می خواست آن را به تهران بیاورد. فرودگاه تهران راه را بر او بست و اجازه فرود نداد. این جوان مجبور شد که هواپیما را به بیروت برگرداند. هنگامی که هواپیما در فرودگاه بیروت بر زمین نشست، دولت لبنان با این رباینده هواپیما وارد مذاکره شد و شرایط تسلیم گروگان ها و هواپیما را از او خواست.

معمولاً کسی که هواپیما می رباید یا خواستار پول است و یا آزادی زندانیانی را مطالبه می کند و بالاخره شرایطی می گذارد که بتواند به کشور دیگری بگریزد و جان سالم به در ببرد. زیرا هواپیماربابی جرم بسیار سنگینی است و رباینده باید همه عمرش را در زندان بماند. هنگامی که دولت لبنان شرایط تسلیم را از این جوان می پرسد، او می گوید هواپیما و گروگان ها را تسلیم می کند و حتی خودش را تسلیم دولت لبنان می کند تا همه عمر در زندان بماند، به شرط آن که به او اجازه دهند مطالبی را به گوش جهانیان برساند. دولت لبنان می پذیرد. همه خبرنگاران داخلی و خارجی را به دور هواپیما جمع می کنند و برای این جوان هم میکروفون و بلندگو تهیه می کنند. جوان بالای پله هواپیما ظاهر می شود تا مطالبی را بازگو کند. سه مطلب بیان می کند:

مطلب اول او دفاع از انقلاب اسلامی ایران و امام امت ماست. پس تقدم برای او با انقلاب ایران است و او به خاطر آن حاضر است جانش را فدا کند، و همه عمر در زندان بماند.

مطلب دوم او مربوط به امام موسی صدر است که از دولت لیبی می خواهد او را به سلامت بازگرداند.

و خواسته سوم او دفاع از جنوب لبنان در مقابل اسرائیل است. همه اینها مطالبی بزرگ و حیاتی است. ولی برای او تقدم با ایران و امت ماست. او این مطالب را می‌گوید و برای همه عمر به زندان می‌رود. این مطالب در همه دنیا منتشر می‌شود، در همه روزنامه‌ها منعکس می‌گردد و در همه رادیوها و تلویزیون‌ها پخش می‌شود، جز در ایران، جز در روزنامه‌های ایرانی و رادیو و تلویزیون ایرانی. این دست‌های مرموز اجازه نمی‌دهند که این اخبار در این کشور انقلاب منتشر شود؛ یعنی اخبار مربوط به کسی که به خاطر ایران و به خاطر امام امت ما جان خود را فدا می‌کند. ببینید چه ظلم بزرگی است! ظلمی که از زمان اباذر غفاری، از دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس و امپراتوری عثمانی و استعمار فرانسه و بر شیعیان لبنان گذاشته است و هم اکنون نیز بر آنها می‌گذرد. چه ظلم بزرگی است!

من از خدای بزرگ می‌خواهم که امام موسی صدر را هر چه زودتر به سلامت بازگرداند. از خدای بزرگ می‌خواهم که اسرائیل جبار و امپریالیسم را نابود کند. از خدای بزرگ می‌طلبم که منافقین و توطئه‌گران داخلی را رسوا سازد. و از خدای بزرگ می‌طلبم که به امام امت ما سلامتی و طول عمر عطا فرماید.

مسجد حاج صفرعلی

(بازار تهران)

۵۹/۶/۶

شخصیت جهانی

آیة الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

آشنایی من با ایشان مربوط به سال ۱۳۲۱ می شود. اواخر سال ۱۳۲۱، یعنی زمانی که من به قم آمدم، بعد از چند روز با ایشان آشنا شدم. برای اینکه درسی که می خواندیم — درس ها و کتاب ها — مشترک بود. ایشان آن وقت سطح رسائل و مکاسب می خواند و ما هم در همان درس شرکت می کردیم و با ایشان آشنا شدیم. از آن سال تا مدتی که ایشان در قم تشریف داشتند و ما هم در قم بودیم، تمام مدت را با هم دیگر بسیار نزدیک بودیم و مدت زیادی نیز هم بحث بودیم و مباحثه می کردیم.

از نظر لیاقت ها ایشان برجستگی های خاصی داشت. درایت، هوش، ذکاوت، سرعت، فهم، دقت و تأمل در مسائل علمی، ایشان را در محافل علمی سرآمد همه دوستانش کرده بود.

ایشان در مسائل اجتماعی بسیار وارد بود، روابط زیادی داشت و وضعیت خانوادگیش نیز همین را اقتضاء می کرد. خصوصیات اخلاقیش نیز همین را ایجاب می کرد. ایشان اطلاعات زیادی در مسائل اجتماعی داشتند که معمولاً طلبه های آن وقت نداشتند، و فقط در علمیات وارد بودند.

بسیار خواستنی بود. دوستان زیادی داشت و همه افتخار می کردند که با ایشان نزدیک باشند و از ادب و اخلاق و درایت و فهم و هوش و ذکاوت ایشان استفاده کنند. در هر درسی که شرکت می کرد، به زودی در آن خیلی ممتاز می شد. ایشان در اینجا تا حد اجتهاد درس خواند، تا اینکه یکی از مدرسین بسیار خوب حوزه شد. در دانشگاه شرکت کرد و لیسانس هم گرفت.

رفتن ایشان به لبنان، به دلیل یک احساس دینی بود. مرحوم شرف‌الدین (ره) از دنیا رفته بود و شیعه‌ها در لبنان بی‌سرپرست بودند. مردی را نظیر او می‌خواستند که بتواند سرپرستی شیعیان را برعهده بگیرد.

ایشان وقتی به لبنان رفت، ارتباطش را با ایران و قم قطع نکرد. ارتباط بسیار نزدیکی با دوستانش داشت. نامه‌ها می‌نوشت و دوستانش را در جریان کارهایش قرار می‌داد. در آنجا شروع به کار کرد و در ابتدا به شیعه‌ها شخصیت داد. کاری را که ایشان در لبنان انجام داد، هنوز مردم آن کشور فراموش نکرده‌اند. اول از مستضعفین شیعه شروع کرد. سپس حقوق سیاسی شیعه را مد نظر قرارداد. برای شیعه‌ها مجلس تشکیل داد. شیعه گروه متفرق و مستضعفی بودند که هیچ‌کس آنها را به حساب نمی‌آورد. ایشان شیعه را در سطح اجتماع و در سطح سیاست و در سطح کشور مطرح ساخت و به آنها حیات و زندگی داد. شاید بتوان گفت که ایشان در آنجا کاری کرد که شیعه در ردیف اول قرار بگیرد. حسن درایت ایشان در این بود که درعین حال که برای شیعه کار می‌کرد، نزد برادران اهل سنت نیز محبوب بود. درعین حال که برای اسلام کار می‌کرد، محبوبیت بسیاری زیادی در بین غیرمسلمان‌ها داشت. تنها شیعه‌ها نبودند که او را سرپرست خود می‌دانستند، بلکه برادران اهل تسنن و حتی دروزی‌ها و حتی غیرمسلمان‌ها هم امام موسی صدر را مهم‌ترین پیشوای لبنان به شمار می‌آوردند. خدمات بسیار ارزنده‌ای را در آنجا انجام داد.

من بیشتر در مورد ایران، انقلاب اسلامی ایران، حوزه علمیه و دوستانی که در اینجا داشتند صحبت می‌کنم. ایشان یک مسلمان دانشمند، مجتهد، متقی و ایرانی بود که همیشه برای ایران کار می‌کرد. درعین حال که در لبنان قرار گرفته بود و گرفتاری‌های زیادی داشت، هیچ‌وقت از جریانات ایران غافل نبود. مرتب در جریان مسائل ایران قرار داشت و با انقلابیونی که در ایران کار می‌کردند نامه ردوبدل می‌کرد. آنها را راهنمایی و کمک می‌کرد. در خلیج فارس مسافرت‌هایی کرد. دستش باز بود و امکانات زیادی داشت. در پیشبرد مقاصد انقلاب ایران سهم به‌سزائی داشت. روابطش با حضرت امام بسیار نزدیک بود. ارادتش به حضرت امام بسیار قوی بود. ایمانش به انقلاب ایران بسیار بالا بود. البته همان‌طور که برای هر شخصیت علمی و دینی و سیاسی گاهی یک عده شایعه‌پراکنی می‌کنند، ایشان هم از این حرف‌ها در امان نبودند و گاهی شایعاتی درباره‌ی ایشان گفته می‌شد. اما شخصیت ایشان طوری نبود که با این چیزها تحت تأثیر قرار بگیرد.

ایشان یک شخصیت جهانی شد. در آفریقا و حوزه خلیج فارس ایشان را بسیار خوب می‌شناختند. به نظر من تمام تشکیلات مخفی دنیا دست به دست هم دادند تا

او را به این نحو ناپدید نمایند. این یک مسئله ساده نبود. به نظر من اگر ایشان تا حال می ماند، یکی از ذخایر بسیار گران قدری بود که می توانست در انقلاب اسلامی ایران و در خدمت حضرت امام و در کنار برادران عزیز دیگر، وجود بسیار مفیدی باشد.

من آخرین بار ایشان را در مکه دیدم. فراموش نمی کنم که در هتلی که با ایشان ملاقات کردم، شخصیت های سیاسی و علمی و ادبی الجزایر و مصر در خدمت ایشان بودند و من هم دیداری در آن جلسه با ایشان داشتم. بعد که جلسه ختم شد و خلوت شد، ایشان مقدار زیادی در مورد ایران و انقلاب ایران با من صحبت کردند و آمادگی خود را به تمام معنا اعلان کردند. گفتند که من آماده هستم و هرگونه کمکی که از من برآید انجام می دهم. حتی گفت:

من حاضرم در این راه مسافرت هایی بکنم و خطرات آن را به جان بخرم.

حرکت اسلامی امروز لبنان، واقعاً انقلابی است که ما به آن دل بسته ایم و به آن امید داریم و جزء افتخارات مسلمان هاست. در واقع ریشه این انقلاب از «حرکت المحرومین» شروع شده که آن را امام موسی صدر پایه گذاری کرد. اینکه اصلاً شیعه چنین شخصیتی را پیدا کند که در مقابل دنیا بایستد از خدمات اوست. اگر شیعه قبل از عزیمت آقای صدر به لبنان را با وضعیتی که امروز دارد مقایسه کنیم، می بینیم که فاصله خیلی زیاد است. ایشان با رفتنشان به لبنان و ایجاد حرکت المحرومین شخصیت فکری و اجتماعی و سیاسی شیعه را چنان تغییر داد که امروز کارشان به جایی رسیده که در مقابل دشمنان انقلاب و اسلام ایستاده اند و حماسه هایی را می آفرینند.

مردم ما مرحوم شهید چمران را خوب می شناسند. وقتی که شهید چمران از آمریکا به لبنان سفر کرد و مدتی فیض حضور امام موسی صدر را درک نمود، از همه چیز دست شست. آمد و در انقلاب لبنانی ها و ایجاد حرکت المحرومین در معیت امام موسی صدر کارهای بسیار ارزنده ای انجام داد. او یکی از ارادتمندان امام موسی صدر بود که تا دم مرگ، هر وقت اسم امام موسی صدر می آمد چشمانش پرازاشک می شد.

از دوستان امام موسی صدر، برادر عزیزمان مرحوم آیه الله شهید دکتر بهشتی بود. آن دو با یکدیگر بسیار نزدیک بودند. شهید بهشتی در سفری از آلمان به لبنان رفت و در آنجا مدتی را میهمان امام موسی صدر بود. درباره انقلاب اسلامی ایران و لبنان جلسات زیادی با هم داشتند. من خودم در آن جلسات نبودم، اما مذاکرات آن

جلسات را هم در ایران مرحوم دکتر بهشتی برایم نقل کرد و هم در مکه امام موسی صدر. هردو از نتایج بسیارخوب آن جلسات و تصمیماتی که گرفته بودند راضی بودند و هردو می‌گفتند که این جلسات بسیار موفق بوده است. درباره ایشان می‌توان گفت که عاش سعیداً؛ زندگی بسیار سعادت‌مندی داشت. ولی متأسفانه امروز از سرنوشتش هیچ خبری نداریم.

۶۹/۲/۲۶

خاندانی بزرگ

آیه‌الله سید موسی شبیری زنجانی

خاندان صدر امتیازات مخصوصی دارد. پدر آقاموسی صدر، مرحوم آیت‌الله صدرالدین صدر، رئیس حوزه علمیه قم و جامع کمالات مختلف بود. یکی از کمالاتی که انسان را در برابرشان خاضع می‌کند، اخلاق و جهات انسانی و نجابت مخصوص ایشان بود. غیر از مقام مرجعیت و سرپرستی و جهات علمی ایشان، عطف و مهربانی و تواضع، اشخاص را به حساب آوردن و برای آنها احترام قائل بودن، جهاتی بود که نظیرش بسیار نادر بود. من در بین آقایان آن زمان، چنین کسی را نمی‌شناختم. کسی که همه این فضایل اخلاقی را با هم جمع کرده باشد. خود ایشان که این‌گونه بود. پدر ایشان آقاسیداسماعیل صدر از مراجع بزرگ تقلید بود و بعد از میرزای شیرازی مرجعیت به ایشان منتقل می‌گردد، اگرچه به دلیل بعضی از جهات تقوایی که خودشان تشخیص می‌دهند، از ادامه این کار صرف‌نظر می‌کنند. کسانی که به دنبال امور معنوی بودند، ایشان را در مقام خیلی بالاتر می‌دیدند. کسانی که با ایشان معاشرت داشتند و چه علمای سیر و سلوک که درباره عوالم دیگر اطلاعاتی داشتند ایشان را صاحب مقام بسیار رفیعی می‌دانند. ایشان مرجع بسیار بزرگ و طراز اولی بود و از نظر بی‌هوایی و تقوا، چیزهایی نقل می‌کنند که نظیر آن کم پیدا می‌شود. مثلاً سهم امامی را که برایشان می‌آمد، به وسیله واسطه‌هایی مخفیانه بین افراد تقسیم می‌نمودند و شرط می‌کردند که ندانند از ناحیه ایشان است. افراد بعد از فوت ایشان فهمیده بودند که بعضی از سهم امام‌ها و خدماتی که به آنها شده از ناحیه آقای صدر بوده است. ایشان برای اینکه سهم امام به مصارف واقعی خود برسد و حیف و میل نگردد از واسطه‌ها التزام گرفته بودند که اطلاع ندهند کمک‌ها

از جانب ایشان است. گاهی از سوی همین افراد، یعنی افرادی که به آنها سهم امام می‌داد، مورد هتک حرمت قرار می‌گرفت که چرا آقای حاج سید اسماعیل صدر که مرجع وجوهات است به این افراد توجه نمی‌کنند؟ آنها خیال می‌کردند که ایشان بی‌توجه است، بعد فهمیده بودند که این کمک‌ها از ناحیه ایشان است. یکی از افرادی که وسیله بود و به واسطه او پول فرستاده می‌شد، مرحوم آقای سید عبدالحسین شرف‌الدین، بزرگ خاندان شرف‌الدین بود. ایشان روزی می‌بینند که فردی به شدت به آقای سید اسماعیل صدر اعتراض می‌کند و ایشان مجبور می‌شوند بگویند که این پولی که من الآن به تو می‌دهم از ناحیه آقای صدر است. بعد که آقای صدر این مطلب را متوجه شدند خیلی ناراحت می‌شوند و می‌گویند که قرار نبود این مطلب را کسی بفهمد، تو چرا اظهار کردی؟

ایشان گاهی به درس مرحوم آخوند خراسانی حاضر می‌شدند. شنیده‌ام که بعد از فوت میرزای شیرازی، مرحوم آخوند خراسانی و آقای سید محمدکاظم یزدی به سامره می‌روند تا آقای سید اسماعیل صدر برای آنها شهریه‌ای قرار دهد، چون آقای صدر بعد از فوت میرزای شیرازی به مرجعیت می‌رسند. آقای صدری که این موقعیت را داشت، گاهی به درس مرحوم آخوند می‌رفت. بعداً معلوم می‌شود که ایشان آمده تا طلبه‌های فاضل را شناسایی کند و سهم امام را مخفیانه به آنها برساند. این اوصاف در مرحوم سید اسماعیل صدر بوده و در آقازاده ایشان، آیه‌الله صدرالدین نیز وجود داشته که اخیراً ما درک کردیم و رئیس حوزه قم بود و مشهور بود و از اعظام این خاندان بود.

مرحوم آیه‌الله صدر شخص اول حوزه بود و امتیازات عجیب اخلاقی داشت. در این پدر و پسر امتیاز مخصوصی وجود داشت. برادرهای آقای سید صدرالدین که عموهای آقای سید موسی هستند نیز هرکدام امتیاز فوق‌العاده‌ای داشتند که محتاج بحث مفصلی است. یکی از عموزاده‌های آقای سید موسی صدر، شهید محمدباقر صدر است که اینها هرکدام جداگانه بحث مفصلی دارند. یکی دوتا نیستند. پدر سید اسماعیل صدر، آقای سید صدرالدین صدر هستند که از نوابغ دهر بودند. ایشان در هفت سالگی بر کتاب شرح قطر در نحو، حاشیه زدند. در دوازده‌سالگی به کربلا رفتند و می‌گویند آنجا که رفتم وحید بهبهانی خیلی اصرار در اثبات مسئله حجیت ظن مطلق — که مسئله‌ای است اصولی — داشت و پیداست که در آن سن دوازده‌سالگی اهل تشخیص این مراحل بوده‌اند. در همان سن به درس علامه بحر العلوم می‌روند که مرجع تقلید بزرگی در آن زمان بود. بحر العلوم کتاب منظومه‌ای در فقه دارد به نام

دره که معروف است. ایشان این کتاب را در سال ۱۲۰۵ هـ تنظیم می‌کنند و در آن موقع سید صدرالدین دوازده‌ساله بودند. علامه بحرالعلوم این منظومه را به نظر سید صدرالدین می‌رساند که آن را تصحیح کند و اگر اشکال ادبی و شعری دارد رفع نماید. مرحوم سید حسن صدر که از آن بیت است، از یکی از ادبای مهم عرب، مرحوم شیخ جابر کاظمی نقل می‌کند که می‌گفت: رضی (رض) معروف است که اشهر قریش است اما به نظر من آسید صدرالدین از رضی هم اشهر است. صاحب ریاض در سال ۱۲۱۰ به سید صدرالدین اجازه اجتهاد دادند. یعنی از نوجوانی ایشان مجتهد بودند.

پدر آقا سید صدرالدین، آقا سید صالح هستند که در اثر طغیان احمد جزار که حاکم شهری در جبل عامل لبنان بود، از لبنان مجبور به فرار می‌شوند و به عراق می‌آیند. ایشان در نجف مدفون هستند. او هم از علمای بزرگ بوده است. پدر سید صالح، سید محمد بوده و سید محمد هم پسر ابراهیم شرف‌الدین است که ابراهیم شرف‌الدین و سید محمد، یعنی پدر و پسر هر دو جد آل شرف‌الدین هستند که سید عبدالحسین شرف‌الدین یکی از علمای سرشناس آنها بود. خود ابراهیم شرف‌الدین پسر سید زین‌العابدین علی و زین‌العابدین هم پسر نورالدین علی است. همه این افرادی که من ذکر می‌کنم از علمای بزرگ بودند. سید نورالدین علی که خیلی مهم بود، پسر علی نورالدین بود که او هم داماد شهید ثانی است. خلاصه آباء و اجداد و پسرعموها، همه از علمای سرشناس درجه اول، یا قریب به همین مراتب از شخصیت‌های علمی بوده‌اند.

سی و سومین جد آقای موسی صدر، حضرت موسی بن جعفر هستند. تا آنجا که ما می‌شناسیم، آباء این خانواده همه افراد کم‌نظیر و یا بی‌نظیر بوده‌اند. همین آقا سید صدرالدین (یعنی پدر سید اسماعیل صدر) از نوه دختری شیخ علی است و شیخ علی هم نوه پسری شیخ علی ثبت است و شیخ علی ثبت هم همان کسی است که حاشیه بر شرح لمعه دارد و از علمای مهم بوده و پدرش شیخ محمد است که فرد فوق‌العاده‌ای در رجال و حدیث و غیره است. او هم پسر صاحب معالم است که معروف است. صاحب معالم نیز پسر شهید ثانی است. پس نسب این خانواده از یک طرف هم به شهید ثانی منتهی می‌شود و خلاصه از طرق مختلف به رجال علمی تراز اول متصل می‌شوند.

مادر آقای سید موسی صدر دختر مرحوم آیه‌الله قمی است که خود مرجع تقلید و مجاهد معروف است که ما در اواخر او را درک کردیم. پدر آقای قمی و برادرانش

همگی از افراد بسیار ممتاز و مهم بوده‌اند، غیر از شخص خود ایشان. خلاصه خاندان آقای موسی صدر، خاندان بسیار اصیلی است. این اوصاف از جهات مختلف در فرزندان مرحوم آیه‌الله صدرالدین صدر منعکس شده است. کاملاً محسوس است که اولاد ایشان از یک اصالت مخصوص و کمالات خاص، چه نفسی و چه علمی برخوردارند.

آقای موسی صدر هم دارای برجستگی‌های خاص علمی، اخلاقی و روحی بود. اولین فردی که من با او مباحثه داشتیم، ایشان بود. اولین هم مباحثه ایشان نیز بنده بودم. پدر ایشان مرحوم آیه‌الله صدر که درحوزه رئیس بود، به نوشتن حاشیه‌ای بر بعضی از کتب فقهی مشغول بودند. جلسه‌ای را تشکیل داده بودند که پدر من جزو افراد مؤثر آن بود و در آن باره مسائل فقهی و علمی مذاکره و تبادل نظر می‌کردند. در اثر رفاقت خاصی که بین پدر ایشان و پدر من بود، قهراً ما آشنایی داشتیم و هم‌بحث شدیم. سن ما هم قریب به هم است، ۶ ماه یا من از ایشان بزرگتر هستم و یا ایشان از من، از این نظر، تقارب سنی داشتیم و از اول دوران طلبگیمان مباحثه را با هم شروع کردیم. ایشان امتیازات مخصوصی داشت که بسیار مشوق بحث بود.

اولاً ایشان بسیار سریع‌الانتقال و از این جهت از افراد درجه اول بود.

ثانیاً علاوه بر سرعت انتقال، صافی فهم بود. یک فهم صاف مطابق با فطرت داشت. اشخاص دیگری از این درجه‌اول‌ها به تعبیر ما بودند که از بابت دقت نظر می‌شد آنها را بر آقای موسی صدر ترجیح داد، ولی از نظر صافی فهم، فطری بدون فهم، و روح حقیقت‌جویی، کسی را نمی‌توانم ترجیح بدهم؛ هیچ‌کس را. بسیار بسیار صاف بود. این هم امتیاز دیگری بود. از نظر دقت نظر هم جزو درجه‌اول‌ها بود، اگرچه بعضی‌ها را از این نظر می‌شد ترجیح داد. ولی ایشان هم خود درجه‌اول‌ها بود، اما نسبت به صافی فهم هیچ‌کس بر ایشان ترجیح نداشت، یک نفر هم من سراغ ندارم که در این جنبه بر ایشان مقدم باشد، خیلی فوق‌العاده بودند.

ثالثاً جهت دیگری که در ایشان بود، بیان ایشان بود. بسیار بیان روشن و بدون تعقیدی داشت. آقای موسوی اردبیلی می‌گفت که من در درس آیه‌الله داماد که استاد مشترک ما بود، گاهی اشکالی به نظرم می‌آمد که می‌خواستیم بگویم. کمی فکر می‌کردم تا جمله مناسبی را بیابم و با آن اشکال را طرح کنم. ولی آقای موسی فوری با کوتاه‌ترین عبارت و روشن‌ترین بیان همان مطلبی را که ما می‌خواستیم بگویم، بیان می‌کرد. نحوه بیان و طنین صدایش بسیار مناسب و مطلوب بود. در بحث‌ها (چه

بحث‌های اجتماعی و چه علمی) هیچ‌کس از صحبت‌های او احساس خستگی نمی‌کرد.

رابعاً امتیاز دیگری که در ایشان بود، ادب بیان بود. ما هیچ‌وقت ندیدیم که در صحبت با افراد صدایش رابلند کند و با خشونت سخن بگوید. لفظ تند، تعبیر تند و یا اهانت‌آمیز درباره اشخاص به کار نمی‌برد. ما در طول این مدت ندیدیم، هیچ‌گاه. در صحبت ادب فوق‌العاده‌ای داشت. این هم امتیاز دیگری بود که او را در بین افراد مشخص می‌کرد.

نکته دیگری که جزو جهات ممتاز و عالی ایشان بود، انصاف ایشان در بحث بود. ایشان منصف بود در حد اعلا‌ی انصاف. روح حقیقت‌جویی در ایشان بسیار غالب بود. هیچ‌وقت نمی‌خواست حرف خود را بر دیگری تحمیل کند. ممکن است کسی عقیده خود را تحمیل نکند ولی بعد که می‌بیند طرف مقابل نمی‌پذیرد، سکوت کند. ایشان حرف خود را تحمیل نمی‌کرد و اگر می‌دید دیگری حرف حسابی دارد، بدون هیچ مضایقه‌ای آن را می‌پذیرفت. اعتراف به حقانیت طرف بحث برای او امری بسیار عادی بود. خاطره‌ای از ایشان به یاد دارم: مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی فوت کرده بود و دونفر برای مرجعیت بیش از دیگران مورد توجه عامه بودند. البته مراجع بزرگ زیاد بودند ولی دوتا در رتبه اول قرار داشتند و از نظر توجه عموم بر بقیه می‌چربیدند. یکی مرحوم آیه‌الله بروجردی بود و دیگری مرحوم آیه‌الله قمی. آقای قمی جد مادری ایشان است. البته مرحوم آقای قمی بعد از فوت آقای اصفهانی سه چهارماهی بیشتر زنده نبود. آقای صدر می‌فرمود که با تحقیقی که از اهل خبره کرده‌ام، تقلید از هر دو آقایان جایز است. متنها من از آیه‌الله بروجردی تقلید می‌کنم، به دو جهت: یکی اینکه ایشان نزدیک‌تر و در دسترس است. ایشان در قم ساکن‌اند در حالی که آقای قمی در عراق است و دردسترس نیست. دیگر اینکه از تعصب دورتر است (از تعصب بیتی و خانوادگی) و من نمی‌خواهم این جهات در من اثر بگذارد.

روح حقیقت‌جویی ایشان بسیار قوی بود. این جهات مختلف بود که ایشان را بسیار ممتاز می‌ساخت. مرحوم آیه‌الله داماد از نظر دقت نظر و استقصاء مطالب از افراد بسیار ممتاز بود. ولی خود دقت نظر و استقصاء قهراً مشتری زیادی پیدا نمی‌کند. همه‌کس نمی‌توانند این را بفهمند و امور دقیق و موی شکافی‌ها قابل هضم عموم نیست. مطلب هم زیاد که دنبال شود، خیلی‌ها حوصله آن را ندارند. بیان ایشان هم از بیان‌های روشن نبود. سایر جهاتی که غیرعلمی هستند و افراد را جذب می‌کند هم

در ایشان نبود. منحصراً افراد خاصی به درسه‌شان می‌آمدند که طالب مسائل علمی بودند و سطح فهمشان هم از سطح عموم بالاتر بود که بتوانند دقایقی را که ایشان در درس می‌گویند درک کنند. لذا شاگردان ایشان از نظر کمیت زیاد نبودند ولی از نظر کیفیت ممتاز بودند. چند نفر از درجه‌اول‌ها شاگردان ایشان بودند که یکی از آنها آقای سید موسی صدر بود و ایشان ممتاز بود. از قم هم که به نجف رفته بود، شنیدم که طلوع کرده بود و خیلی مورد توجه بعضی‌ها واقع شده بود. حتی نجفی‌ها گفته بودند که ما خیال نمی‌کردیم که قم چنین محصولی داشته باشد! و شما روی قم و قمی‌ها را سفید کردید. زمانی که ایشان در قم بودند و قبل از اینکه به نجف بروند، ما معلم را با یکدیگر مباحثه می‌کردیم. در هنگام مباحثه، مطالبی را که در کفایه و درس خارج مطرح بود و یا از بزرگان می‌شنیدیم، مورد نقد و ابرام قرار می‌دادیم و ایشان کاملاً قدرت جرح و تعدیل این مطالب را داشت. روی موازینی که امروز در باب اجتهاد مطرح می‌شود، ایشان حتی آن وقت‌ها خیلی مافوق این حرف‌ها بود و در اینکه قوه استنباط داشت، هیچ شکی نیست. ایشان فهمی صاف و سرعت انتقال داشت، درس هم خوانده بود و در درس بزرگان هم شرکت کرده بود.

روزی آقای از علمای نجف از فردی انتقاد می‌کرد و می‌گفت:

او هیچ وقت حاضر نیست از کسی تمجید کند. همیشه منتظر است تا دیگران از او تعریف کنند. حاضر نیست اگر کسی اظهار علاقه‌ای کرد، او هم در جواب اظهار علاقه کند.

ایشان می‌گفت:

یکی از امتیازات آقای موسی صدر این است که اگر کسی اظهار محبت و علاقه‌ای کرد، نمی‌گذارد بی‌پاداش بماند،

مثلاً می‌گفت:

من به آقای موسی صدر گفتم اشخاص آمده بودند پیش من و مدرس کفایه می‌خواستند. من شما را معرفی کردم.

می‌گفت:

آقا موسی فوری جواب داد: «این افتخار ماست که شما ما را قبول کرده باشید برای تدریس کفایه و نگذاشت که برای بعد بماند و همان جا پاداش اظهار محبت ما را داد. این اخلاق در ایشان بود و به این جهت در لبنان یا هر جایی که بود، جلب توجه همه را

می‌کرد. به یاد دارم که ایشان در اوایل کار مجله مکتب اسلام شرکت داشت و بعد به لبنان رفت. ایشان آن موقع سرپرست مکتب اسلام بود. افراد ممتازی آنجا بودند و همه جزء دانشمندان به نام و ممتاز حوزه بودند. ایشان سرپرست مجله بود و رسیدگی به مقالات را ایشان می‌کرد».

یکی از نویسندگان مجله برای من تعریف می‌کرد که به آقاموسی گفتم: «شما بالاخره هرطور بود ما را صید کردید و با هر نقشه‌ای بود، ما را کشانیدید».

ایشان می‌گفت: «آقاموسی جواب داد: نه این نقشه نبود، این طبیعت من است.»

مقالاتی را که آقاموسی می‌نوشته به نظر تمامی افراد جلسه می‌رساند، با اینکه الزامی در این کار نداشت. او خود مقالات دیگران را ملاحظه می‌کرد و قرار بود آنها را اصلاح کند، ولی مقاله‌ای را که خود می‌نوشت به نظر تمامی افراد می‌رساند. آقا موسی گفته بود:

این مسئله طبیعی من است. درباره مقاله‌ای که از جلسه‌ای خارج می‌شود، چرا دیگران نظر ندهند؟ چرا من تکرر باشم؟

و این اخلاقی که در ایشان بود، طبعاً همه را جذب می‌کرد. بعد از اینکه به لبنان رفته بود، از آقای موسوی اردبیلی شنیدم که می‌گفت هیچ رهبر و پیشوایی در منطقه نفوذ خودش این قدر محبوبیت ندارد که آقاموسی دارد. حتی اسم تعدادی از بزرگان تراز اول را هم بردند و گفتند آنها هم در منطقه نفوذ خودشان محبوبیت آقاموسی را ندارند. این به واسطه همین جهات اخلاقی محسوسی است که در ایشان بود. یکی از بزرگان قم می‌گفت به لبنان و نزد آقاموسی رفتم. آنجا چند تلفن بود. این گوشی را که می‌گذاشت، آن یکی را برمی‌داشت و متصل بود، هیچ قطع نمی‌شد. و به تعبیر عده‌ای دیگر، مثل شبانی بود که همه را حفظ می‌کرد. چنین حالتی نسبت به مردم لبنان داشت یعنی درهرجا که بود چنین بود.

ایشان از نظر سیاسی در ایران و لبنان و درجساتی که با سیاستمداران کهنه‌کار و وارد شرکت داشتند از پس همه برمی‌آمد. با اینکه او جوان بود و آنها کهنه‌کار بودند، هیچ کم نمی‌آورد. حسابی بحث می‌کرد و از پس همه برمی‌آمد. استعداد ذاتی او هم این گونه اقتضاء می‌کرد. ذاتاً خیلی باهوش بود؛ هم هوش علمی داشت و هم هوش سیاسی.

مظهر علم و تواضع

آیةالله شیخ ناصر مکارم شیرازی

من خاطرات بسیاری از امام موسی صدر دارم که در این فرصت کوتاه، محورهایی از آن را به طور خیلی فشرده بیان خواهم نمود.

محور اول درباره اولین آشنایی من با امام موسی صدر است. من طلبه کم سن و سالی بودم که حدود ۴۵ سال قبل وارد حوزه علمیه قم شدم. از همان اول به درس مرحوم آیةالله داماد جذب شدم. در آنجا امام موسی صدر که در آن وقت ایشان را «آقاموسی صدر» صدا می زدند، دیدم. اشکالاتی که آقای صدر در مقابل استاد مطرح می کرد، خیلی عمیق و پرمحتوا بود. کم کم آرزو کردم که بتوانم مباحثه ای با ایشان داشته باشم؛ چون هم مباحثه هرچه قوی تر باشد، انسان بیشتر استفاده می کند. چیزی نگذشت که این توفیق نصیب من شد. مباحثه ای داشتیم که چهارنفر در آن شرکت می کردیم: امام موسی صدر، مرحوم دکتر بهشتی، یکی از بزرگان امروز حوزه علمیه قم و بنده. همه در آن وقت جوان های کم سن و سالی بودیم که با هم مباحثه می کردیم. باید عرض کنم که در طول دوران تحصیل در حوزه علمیه، یکی از بهترین دوران مباحثات من، همان دوره ای است که با این بزرگواران گذشت. واقعاً به سهم خودم از فکر آنها استفاده می کردم. آقاموسی صدر استعداد فوق العاده ای داشت. این استعداد به پشتکار و استقامت فوق العاده وی ضمیمه می شد و هر دو به کار مستمر شبانه روزی در مسائل تحصیلی و منظم درس خوان می پیوست. به همین علت بود که آقای صدر خیلی سریع در حوزه علمیه قم ترقی کرد و در مدت کوتاهی جزء فضلائی به نام و درجه اول حوزه شد. یکی از کسانی که می توانم شهادت بدهم در همان سنین جوانی به درجه اجتهاد رسید، امام موسی صدر بود.

مرحوم دکتر بهشتی هم‌چنین بود. هردو دارای نبوغ و استعداد فوق‌العاده بودند. هر دو پشتکار و ذوق سلیم داشتند و به همین دلیل هم هر دو خیلی زود و خوب در حوزهٔ علمیه قم درخشیدند.

فراموش نمی‌کنم که مرحوم آیه‌الله آقا شیخ محمدکاظم شیرازی که از اعظام علمای نجف بودند، به قم سفری کرده بودند. ایشان از کسانی بود که جزء مدرسین درجه‌اول حوزه نجف محسوب می‌شد. در قم به منزل یکی از بزرگان و علما (آیه‌الله فیض) وارد شده بودند. دوستان گفتند که برویم و با ایشان دیدار کنیم. آقاموسی صدر بود، عده‌ای از دوستان بودند، بنده هم در خدمتشان بودم. معمول است که در مجالس علما، برای اینکه عمق علما و دانشمندان آزموده شود، مشکلات پیچیده‌ای را در برخوردی نخست مطرح می‌کنند. آقای صدر اشکال مهمی را در بحث استصحاب مطرح کردند. مرحوم آیه‌الله شیرازی جواب دادند. آقای صدر قانع نشدند و مقاومت کردند. مرحوم آقای شیرازی هم جواب دادند و جواب دادند تا اینکه بحث به جایی رسید که هرگز فراموش نمی‌کنم، آیت‌الله شیرازی گفتند که من بیش از این توانایی دفاع کردن از این مطلبی که مرحوم آخوند در حاشیه‌اش گفته را ندارم. البته ایشان کاملاً دفاع می‌کرد، زیرا می‌خواست که کلام مرحوم آخوند خراسانی را تقویت کند، ولی به جایی رسید که دید اشکال این طلبه جوان (یعنی امام موسی صدر) وارد است و اعتراف کرد. این مسئله هم تواضع و بزرگواری آن مرد بزرگ را در مقابل یک طلبهٔ جوان آن روز نشان می‌دهد و هم استعداد فوق‌العاده آقای صدر را. به همین دلیل بود که آقای صدر با سرعت پیش رفتند و یکی از فضیلت‌های به‌نام و مجتهدین و صاحب‌نظران حوزه شدند.

محور دومی که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم، آشنایی آقای صدر با مسائل سیاسی روز و جهان بود. از همان زمان می‌دیدم که هم امام موسی صدر و هم مرحوم دکتر بهشتی عشق و علاقه خاصی به مسائل سیاسی دارند. در حالی که آن وقت جو به‌گونه‌ای بود که بعضی‌ها اصرار داشتند که سیاست و دیانت باید از یکدیگر جدا باشند! امثال این افکار آن زمان کم‌وبیش وجود داشت. ولی این دو نفر از کسانی بودند که اصرار داشتند که در کنار مسائل دینی، باید مسائل سیاسی را هم بررسی نمود. تحلیل‌های سیاسی خوبی در مورد مسائل داشتند و آرزو می‌کردند که روزی برسد که مسائل سیاسی ایران در راستای یک محور صحیح اسلامی قرار بگیرد. امام موسی صدر از یک مسیر وارد شدند و مرحوم دکتر بهشتی از مسیری دیگر.

آقای صدر محیط آن روز ایران را برای پیشبرد اهداف سیاسی و اصلاحی مساعد نمی‌دید، لذا پایگاه خودش را لبنان قرار داد. هنگامی که وارد لبنان شد، انصافاً تحولی

در وضع شیعیان آنجا ایجاد کرد. امروز همه شیعیان لبنان معترفند که این جهش و تحولی که در وضع آنها ایجاد شده، ناشی از امام موسی صدر است. امروز شیعیان لبنان به عنوان یک قدرت سیاسی در سطح دنیا مطرح‌اند. این جهش از زمانی پیداشد که امام موسی صدر وارد لبنان شد. البته دشمنان هم دیدند که این مرد با آن انرژی و توانایی فکری و روشنی ذهن، و با آن استعداد و پشتکار فوق‌العاده، اگر در لبنان باقی بماند، یک مزاحم بسیار قوی برای دولت‌های استعماری و استکباری خواهد بود، لذا توطئه ناپدیدشدن ایشان را فراهم کردند.

محور سومی که در مورد امام موسی صدر به خاطر می‌آید، آن است که ایشان از همان اوایل جوانی اصرار داشت که در حوزه علمیه قم تحولاتی ایجاد شود و طرح‌هایی هم برای اصلاحات به کمک دوستان ریختند، ولی هنگامی که می‌خواستند این اصلاحات را اظهار کنند، با مخالفت عده‌ای روبه‌رو شدند. ناچار ایشان کوتاه آمد زیرا ممکن بود از ناحیه بعضی افراد ناآگاه مشکلاتی پیداشود. من اصرار ایشان را بر اینکه حوزه باید تکانی بخورد و تحولی در آن ایجاد شود و با روح زمان آشنا تر و هماهنگ تر شود، فراموش نمی‌کنم. این از ویژگی‌های ایشان بود.

محور چهارمی که به خاطر می‌رسد آن است که وقتی مجله مکتب/اسلام تأسیس شد، ایشان جزء اعضای اصلی تشکیل‌دهنده آن بود. در آن زمان چاپ مجله و روزنامه در حوزه‌های علمیه یک امر غیرمنتظره بود. فراموش نمی‌کنم که چون دولت وقت مجله مکتب/اسلام را مزاحم خود می‌دید و احتمال داشت که امتیاز آن را لغو کند، آقای صدر رفتند و یک امتیاز دومی گرفتند. گفتند که من امتیازی می‌گیرم که با امتیاز اول بخواند. اگر اولی تعطیل شد، امتیاز دوم را به کار می‌گیریم. من امتیازی گرفته بودم به نام «درسهایی از مکتب/اسلام» و ایشان امتیازی گرفته بودند به نام «از مکتب/اسلام». این برای آن بود که اگر مجله اولی توقیف شد، مجله دومی به کار بیافتد و از فرصت بتوانیم استفاده کنیم. اتفاقاً توفیق‌های مکرری هم پیش آمد و ما توانستیم از امتیاز دوم استفاده کنیم. آقای صدر مقالات بسیار خوبی می‌نوشت و تفکر ایشان در جمع اعضای تحریریه در آن زمان بسیار مغتنم بود و نشان می‌داد که واقعاً فکر عمیقی دارند. هم در مسائل علمی عمیق بودند و هم در مسائل سیاسی و اجتماعی و مسائل روز.

از حالات ایشان که نمی‌توانم فراموش کنم، تواضع فوق‌العاده‌شان بود، از یک بیت علم بودند. پدرشان از مراجع بودند و اجدادشان از افراد بسیار برجسته بودند؛ ولی هیچ حساب نمی‌کردند که مثلاً به تعبیر آن زمان، آقازاده‌ای هستند ... واقعاً تواضع فوق‌العاده‌ای داشتند. مثل بچه‌طلبه‌ای که پدرش کشاورز باشد و از ده و روستا آمده

باشد رفتار می‌کرد و همان چهره و همان قیافه را به خود می‌گرفت. خداوند هم به خاطر همین نبوغ و شایستگی و توانایی‌های فکری و اخلاقی او را یاری نمود. آقای صدر در درس‌های جدید و دانشگاهی هم شرکت کرد و در دانشگاه توانست به سهم خودش موجی ایجاد کند؛ مثل مرحوم دکتر بهشتی و یا مرحوم شهید مطهری. در هر صورت به خاطر همین جهات بود که خداوند هم در لبنان میدانی برای او فراهم نمود. لبنان واقعاً با آغوش باز او را استقبال نمود.

یاد او را گرامی می‌داریم و امیدواریم که مشکل ناپدیدشدن ایشان هم بالاخره حل بشود و این عزیز به جمع علمای اسلام بازگردد؛ ان‌شاءالله .

بهار ۱۳۶۹

فضل و کمال، اجتهاد و تقوی

آیةالله شیخ احمد آذری قمی

امام موسی صدر در خانواده‌ای فوق‌العاده از نظر علمی، به دنیا آمد. خانه‌ای که به حق می‌توان آن را بیت علم و دانش نام گذاشت. پدر بزرگوار ایشان مرحوم آیةالله العظمی صدر که از مراجع سه‌گانه ایران بودند در حوزه علمیه قم زعامت داشتند. سجایای اخلاقی ایشان بسیار زیاد است که من به آن نمی‌پردازم. مرحوم شهید محمدباقر صدر هم داماد ایشان بود و از نظر نسبی هم با ایشان مربوط است و همان‌طور که واقفید، از نظر علمی فوق‌العاده بود. امام موسی صدر هم قریب به همین حدود بودند. بسیار با استعداد، خوش‌فکر، با ذوق و بسیار روشن‌دل و روشن‌ضمیر بود. در آن سنینی که ما با هم در حوزه علمیه مشغول بودیم (سال ۱۳۲۴)، ایشان در دبیرستان سنایی آن موقع، تحصیل می‌کرد. اگر به خاطر داشته باشید، در سیکل اول امتحانات نهایی وجود داشت که خوب ایشان هم از شاگردان فوق‌العاده بود. در آن موقع که ایشان خدمت امام (ره) درس می‌خواندند، من در نجف مشرف بودم و در آنجا تحصیل می‌کردم. بعداً معلوم شد که یکی از کسانی که پیشقدم شده بود برای درس رسائل خدمت حضرت امام، ایشان بود و دوستان دیگری که در آن موقع بودند و حال جای ذکرشان نیست. در درس مرحوم آیةالله العظمی محقق داماد که از مدرسین بسیار دقیق و بزرگوار بود، باهم حضور داشتیم. بنده بودم، امام موسی صدر، مرحوم شهید دکتر بهشتی و آقای سید موسی شبیری زنجانی و ... نیز بودند. ما شریک یکدیگر هم در درس بودیم و هم در بحث و هم در مجالس دوستانه و بحث‌های غیرعلمی. ایشان یکی از ارکان و شرکای اصلی در آن جلسات بود. تا اندازه‌ای که الآن می‌توانم درباره استعداد و ذوق علمی ایشان

عرض کنم، این است که ایشان همان موقع هم در دانشگاه تحصیل می‌کرد و هم در قم مشغول به تحصیل و نیز تدریس بود. می‌توانم به ضرس قاطع و بدون هیچ شک و تردید بگویم که ایشان آن موقع مجتهد بودند. برای اینکه معنای مجتهد این است که کسی ملکه و قوه‌ای داشته باشد که با مراجعه به منابع و مدارک بتواند حکم مسئله را استخراج نماید و ایشان این نیرو و قوه را داشت. همان‌طور که یادم می‌آید، مرحوم شهید بهشتی هم حتماً همین‌طور بود. هر دو در درس مرحوم محقق داماد (ره) از افرادی بودند که صحبت می‌کردند و اشکال می‌کردند.

امام موسی صدر از افرادی بود که در درس مرحوم محقق داماد صحبت می‌کرد، اشکال می‌گرفت و مقاومت هم می‌کرد. خیلی از نظر بیان و فکر و اندیشه و اطلاع از علوم دیگر جالب و مورد توجه بود. خلاصه فردی ممتاز از همان اوان جوانی بود. اینکه من الآن عرض می‌کنم، مربوط به همان اوایل تحصیل خود من و ایشان بود که درست ۴۵ سال قبل می‌شود.

آن موقع غیر از تحصیل و تدریس، در کار نویسندگی و نشر مجله مکتب اسلام (که آن روز از قدم‌هایی بود که در حوزه علمی قم برداشته شد) نیز نقش بارزی داشت. آن قدر که الآن به خاطر دارم، ایشان از من به اصرار می‌خواست که سلسله مقالاتی را در مکتب اسلام بنویسم. من مطلب خوبی را به نظر خود و با انتخاب و تأیید ایشان شروع کردم که متأسفانه به آخر نرسید و آن مسئله «جهان اسلام» بود. این پایه و ماده خوبی برای ارتباط مسلمانان ایران و همه مسلمانان جهان بایکدیگر بود. در آن مقاله، هم تاریخ ورود اسلام به کشورها و هم علمایی که در آنجا هستند و کارهای تبلیغی که در آنجا انجام می‌گیرد یا می‌توان انجام داد و این‌گونه مطالب، بیان می‌شد. خاطر هست که آن روزها مقداری در مورد پاکستان و شبه‌قاره هند نوشتم و الآن به خاطر نیست که چه شد!

ایشان شاید یکی، دو سال بعد به لبنان رفت که البته از رفتن ایشان ودوری از حوزه علمی متأسف و متأثر بودیم. چراکه یکی از افرادی که می‌توانست آینده خوبی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، ایشان بود و در آینده چشم مسلمانان به وجود ایشان می‌توانست خیلی روشن باشد. گرچه که آن موقع نمی‌خواستیم چنین بشود، ولی دست قضا و قدر ایشان را به لبنان برد. گاهی اوقات که ایشان به ایران برمی‌گشت با هم دیدارهایی داشتیم. آخرین دیدار من با ایشان در عربستان سعودی و در هتلی بود در مکه معظمه.

خلاصه آنچه ما از امام موسی صدر سراغ داریم، فضل بود و کمال، اجتهاد بود و تقوی، روشنفکری بود و روشن‌ضمیری. ایشان در لبنان آن جوهر و حقیقت و

ماهیت خودش را نشان داد. بسیار به شیعه و مردم لبنان خدمت و کمک کرد. این مجلس اعلاّی که در لبنان برای شیعه تشکیل شد، از زحمات ایشان است و این حکایت از فکر بلند او در سیاست و درجهات دینی و مذهب می‌کند. ایشان وقتی به آنجا رفت، برای شیعه عزّت و هیبت و دانش به ارمغان آورد. ایشان خیلی تلاش می‌کرد و سفرهای تبلیغی و سفرهایی که کمک به لبنان باشد زیاد داشت. بسیار اهل تحرک بود. بسیار مبارز و مجاهد بود. خلاصه کلام اینکه همین غیبتش حکایت از این می‌کند که استعمار از نفوذ ایشان در آن منطقه حساس نگران شد و دست به چنین جنایتی زد. امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی این وجود مغتنم و محترم را به مسلمانان دنیا اعم از شیعه و سنی ارزانی بدارد. ان شاء الله .

اگر آقاموسی بود ...

آیةالله (فقیه) سید مرتضی مبرقع

پدر آقاموسی، آیةالله العظمی حاج سید صدرالدین صدر از مراجع بود. بعد از مرحوم حاج شیخ، سه نفر رئیس شدند. یکی مرحوم آقای حجت بود، یکی آقای صدر بود و دیگری آقاسید محمدتقی خوانساری. این سه نفر رئیس بودند که هم تدریس می‌کردند، هم حوزه را اداره می‌کردند و هم مرجع بودند. مرحوم آقای صدر درس خوبی داشت. ایشان ابتدا مدرسه فیضیه نبودند، بعد به آنجا آمدند و حسابی دور وی جمع شدند. خیلی از فضلا به درس ایشان می‌آمدند. شاگردان زیادی داشتند و زیر کتابخانه مدرسه فیضیه تقریباً پر می‌شد.

خود آقاموسی از حیث علم جدید لیسانس اقتصاد شد. از حیث درس قدیمی هم فقه و اصول خواند و حسابی ملا شد. قوانین را چند وقتی پیش خود من می‌خواند. حسابی ملا بود. خیلی خوش فهم بود. من کم دیدم که آدمی به این سن و سال این قدر خوش فهم باشد آن هم در هر جهت، هم در مسائل سیاسی و هم در مسائل علمی و ... در قم که بودند به درس خارج آقایان داماد و حجت می‌رفتند. خیلی فاضل بود، خیلی هم مورد لطف امام بود. ایشان خیلی به امام احترام می‌گذاشتند و امام هم خیلی به او احترام می‌گذاشتند. خیلی مرد عاقلی بود. امام خیلی از او تعریف می‌کردند که جوان عاقل و چیزفهمی است.

من که در نجف بودم و امام هم آنجا بودند، آقاموسی به نجف آمدند. موقعیت ایشان به گونه‌ای بود که آن زمان به هر کشور عربی که می‌رفت، مهمان رئیس آنجا بود. هر جا که می‌رفت خیلی احترام داشت. به نجف که آمده بود، ما اصلاً نمی‌توانستیم او را ببینیم. شبی به ما قول داد که به منزل حاج آقامصطفی خمینی

بیاید. به آنجا آمد و به همراهانش نگفته بود که به کجا می‌رود. ما وی را در آنجا تا صبح نگه داشتیم و آنها هم تا صبح دنبالش گشته بودند.

آقاموسی خیلی اهل کار بود. در قم که اقامت داشت، نوعاً پیش ما بود. با ایشان و آقای صدوقی یزدی اجتماعات زیادی داشتیم. انصافاً کم دیده‌ام که آدم این قدر خوش اخلاق و چیزفهم در هر جهت باشد. اصلاً ندیده‌ام. خیلی خوش فهم بود. واقعاً حیف شد. اگر آقاموسی بود، این چنین بدبختی گریبان لبنان را نمی‌گرفت. واقعاً حیف شد. سیدخوبی بود. خیلی فعال بود. واقعاً لبنان را لبنان کرده بود.

قریحه‌ای وقاد، ذهنی نقاد

آیه‌الله سید عباس کاشانی

خانندان صدر، خانواده عظیم‌الشانی در اسلام هستند که نظیرشان کم است. نمی‌گویم نیست، ولی کم بوده است. جدّ اعلای آنها، مرحوم آیت‌الله حاج سیدصدرالدین، از مفاخر معالم تشیع بوده و از بزرگانی است که انتاج و ثمراتش تا به امروز بسیار بوده است. آقازاده ایشان، آقاسید اسماعیل صدر است که قلم را باید به دست گرفت و کتاب‌ها درباره عظمت ایشان که جدّ آقاموسی صدر است نوشت. بعد از میرزای شیرازی بزرگ، آقای آقاسید اسماعیل صدر مرجع عام شیعه شد و دنیا هم به ایشان رجوع کرد و وزنه علمی بسیار بزرگی بود. الآن آرام‌گاهشان در حرم مقدس حضرت موسی بن جعفر است. هرکس که می‌آید به حرم کاظمین، سر قبر ایشان هم می‌آید؛ ضریحی دارد و ... این آقاسید اسماعیل صدر پنج آقازاده داشت — البته آن قدر — که من یادم می‌آید. آقازاده بزرگ ایشان آقاسید محمدمهدی بود که بعد از پدر مرجع شد و بسیاری از مردم از ایشان تقلید کردند. یکی هم آقای سید صدرالدین، پدر بزرگوار آقاموسی صدر بود که ایشان هم مرجع بزرگ شیعه بود و در قم از مراجع به اصطلاح ثلاث قم به شمار می‌رفت. بسیاری از مردم، حتی از خارج ایران به ایشان رجوع کردند. من متأسفانه یک‌بار بیشتر ایشان را ندیدم، ولی همان یک بار با وجودی که حدود یک ساعت بود، به قدری مرا جلب کرد که کمتر مرجع دیگری را با عظمت اخلاقی آقای صدر دیدم. واقعاً قلم و بیان، توان توصیف شخصیت اخلاقی آیه‌الله‌العظمی آقاسید صدرالدین صدر را ندارد. ایشان یکی از مفاخر عالم تشیع بود. یکی دیگر، آقاسید محمدجواد بود که او هم از مجتهدین شهر کاظمین بود و من زیاد به خدمتشان رسیدم. کوچک‌ترین آنها آیه‌الله‌العظمی آقاسید

حیدر، که نابغه دهر بود. واقعاً حوزه علمی نجف به وجود ایشان افتخار می‌کرد و استاد و صاحب شبهه عبائیه و شبهه حیدریه بود. این شبهات را ایشان در زمان میرزای نایینی القا کردند ولی متأسفانه در سنین جوانی درگذشت و عالم شیعه یک وزنه علمی را از دست داد. ایشان تا آنجا که من می‌دانم دوتا آقازاده داشت، یکی آقاسید اسماعیل صدر که برادر بزرگ آقاسید محمدباقر بودند که او هم مجتهد و شاگرد خوب آقامیرزا عبدالهادی شیرازی و آقای خوبی بودند و تقریباً آقای اول شیعه بود در کاظمین و مقدم بود بر آقایان دیگر. برادر کوچکشان آقاسید محمدباقر صدر بود که گمان می‌کنم کسی نتواند حق ایشان را ادا کند ... من هرچه بگویم قطره‌ای است از مناقب این بیت مقدس. این خاندان فضیلت را از خیلی‌ها ربودند. مفخره شیعه هستند. خداوند ان‌شاءالله بزرگانشان را با ائمه طاهرین محشور کند که به عقیده من هستند و زنده‌هاشان را هم حفظ کند.

و اما آقاموسی صدر. شاید بیش از ۳۵ سال و بلکه ۴۰ سال است که با ایشان آشنایی دارم و علاقه متبادل بین ما بوده است. ایشان تا زمانی که ایران بودند، بامن مکاتبه می‌کردند که الان هم بعضی از نامه‌هایشان را دارم. من هم برای ایشان نامه می‌نوشتم. زمانی که به نجف آمد، با اینکه مدت کوتاهی در آنجا بود، لکن در اثر قریحه وقاد و لیاقت سرشاری که در ایشان مشاهده می‌شد، در مدتی کوتاه، سهم وافری از علوم را متحمل شد. آن وقت به درس آیه‌الله‌العظمی خوبی می‌رفتند و حضرت آیه‌الله خوبی خیلی به ایشان عنایت داشتند. یک بار هم من از آقای خوبی شنیدم که فرمودند:

به قدری من از آقای صدر خوشم می‌آید که اگر ایشان دوسه سال دیگر در نجف بماند، یکی از بزرگترین شخصیت‌های ارزنده علمی شیعه خواهد شد.

و این اعتراف مرجعی بزرگ مثل آقای خوبی که استاد حوزه علمی در حدود نیم قرن بودند، بزرگ‌ترین دلالت است بر شخصیت علمی ایشان. همان وقت هم من از خود ایشان (آقای صدر) شنیدم که می‌گفت:

درس آقای حاج شیخ حسین حلّی هم می‌روم و از فقاہت ایشان خیلی خوشم می‌آید و خیلی تبحر دارد.

ظاهراً درس‌های دیگری هم می‌رفتند. بلکه مضمون قوی این است که درس حضرت آقای ملاصدرای بادکوبه‌ای که آن روز استاد حوزه علمی نجف بود (از حیث فلسفه) را هم می‌رفتند.

خلاصه خیلی قریحه وقاد داشتند و در صحبت هم خیلی نقاد بودند. ایشان هر وقت می آمد به کربلا، برمن وارد می شد. روزی که برمن وارد شد، به مصاحبت آقای حاج شیخ محمدحسن آل یاسین بود که هم خویش و قومی با ایشان داشت و هم خیلی رفیق بودند. به من گفت:

می خواهم برگردم ایران.

گفتم:

حیف است.

گفت:

خودم هم می دانم حیف است. دلم می خواهد حداعلای استفاده را ببرم.

با اینکه واقعاً همان وقت دیدم که ایشان کاملاً ملکه استنباط را دارد. آقایان به منزل ما زیاد رفت و آمد می کردند. گاهی که صحبت می شد — حالا یا ما و یا دیگران با ایشان — دخول و خروجش در بحث بسیار عالی بود. خوب صحبت می کرد. خوب مطالب غامض را حل می کرد و در مسائل علمی و غیرعلمی خیلی باذوق بود. همان وقت من به ایشان گفتم خوب است که این معلوماتان یا روی کاغذ بیاورید، چراکه این یک اثر ارزنده از شما خواهد بود. البته به من گفت که با استمداد از خدا چنین نظری دارم، ولی حاج شیخ محمدحسن به من گفت که ایشان مشغول هستند و هم در فقه دارند چیزهایی را می نویسند و هم در اصول و نیز فلسفه. این را آن روز حاج شیخ محمدحسن آل یاسین به من گفت.

بعد که آمدند ایران، شخصیت بزرگ شیعه در لبنان — آقای شرف الدین که واقعاً از مفاخر عالم تشیع است — از دنیا رفت. ایشان به درخواست مردم لبنان به آنجا رفت و در مدت کوتاهی در اثر لیاقت سرشاری که داشت، توانست جای آقای شرف الدین را به نحو اکمل پر کند و آنجا شروع به کار کرد. خوشبختانه همان سال من موفق شدم که لبنان بروم و مهمان ایشان در شهر صور شوم. دیدم که در این مدت بسیار کوتاه، به قدری مردم عاشقانه دور ایشان جمع شده اند و از ارشادات و توجیحات ایشان بهره مند هستند که حساب مریدی نبود. دیدم که مردم واقعاً به آقای صدر عشق می ورزند. همان وقت مشغول شد و حکمیة جعفریه ای که آیه الله العظمی آقای شرف الدین تأسیس کرده بود و تقریباً رو به افول بود، ایشان دو مرتبه این حکمیة را احیاء کردند و بعداً مجلس اعلای اسلامی را در لبنان تشکیل داد. در سفر دومی که

به لبنان رفتم، دیدم که این آقاموسی دیگر آن آقاموسی نیست. در اوج عظمت بودند. آخرین سفری که من ایشان را ملاقات کردم، دو سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. در اثر کسالت شدیدی که بر من عارض شد، اطبای ایران امر کردند که باید حتماً به لندن بروم. از اینجا به بیروت رفتم. شب عجیب تلخی بود. بیروت را بمباران می‌کردند. ما را به منزلی بردند. من از آنجا تلفن زدم به مجلس اعلی و می‌خواستم حالا که به بیروت آمدم، آقای صدر را هم ملاقات کنم. آقای شیخ عبدالامیر قبلان که تقریباً نماینده ایشان و رئیس یکی از محاکم لبنان بود اول آمدند. بعد هم شیخ محمدمهدی شمس‌الدین و آقاسید محمدحسین فضل‌الله و گفتند که فعلاً آقای صدر در شرایطی است که در مخفیگاه به سر می‌برد، چون وضع لبنان خیلی متشنج است و طوری نیست که بتواند به اینجا بیاید. معذرت شاید یک ساعت به آفتاب بود که صاحب منزل سراسیمه آمد و گفت:

آقای صدر آمده‌اند.

خدا شاهد است، آقای صدر آمدند و البته من در مصاحبت یکی از علمای بزرگ دیگر هم بودم. آقای صدر آمدند و گفتند:

همین قدر بدان که من چقدر تو را دوست دارم و نتوانستم ببینم که حالا تو آمده‌ای و من تو را نبینم. دقایقی بیشتر نمی‌توانم باشم.

همین طور هم شد. ما همان‌طور که نشسته بودیم، صدای انفجار بمب‌ها را می‌شنیدیم. آقای صدر گفتند:

علی ای حال خدا دیگر باید ما را حفظ کند.

بعد از گذشت ایامی از این قضیه، مسئله ناپدیدشدن ایشان پیش آمد. خداوند ان‌شاءالله دشمنان اسلام را نابود کند. من که نمی‌توانم و زبانم نمی‌چرخد که بگویم ایشان از دنیا رفته‌اند. ان‌شاءالله که هست و در هر شرایطی که باشد هست. من یقین دارم که اگر آقاموسی صدر در این ده‌ساله مخفی نبود، وجودش برای اسلام و مذهب خیلی نافع می‌بود. ایشان خیالات عجیبی برای دعوت به اسلام و مذهب داشت. می‌گفت که متأسفانه بعضی‌ها با من تشریک مساعی نمی‌کنند. من می‌خواهم به یک اسلوب صحیح علمی و فنی وارد بعضی کارها شوم (یعنی کارهای دینی)، لکن بعضی می‌خواهند یک مرتبه شروع به بعضی کارها بکنند و این نمی‌شود. یک سری مقدماتی لازم است. اینها عجله می‌کنند، بدون مقدمه می‌خواهند به هدف

برسند و به همین دلیل هم غالباً موفق نمی‌شوند. خلاصه ذوق سرشاری در خدمت به اسلام داشت. آقاموسی صدر یکی از کسانی است که اسلام و مذهب تا انقراض عالم باید به او مباحثات کنند، این را من با اطمینان می‌گویم. من در چهل سالی که با آقاموسی بودم، کوچک‌ترین ماده ضعیفی از ایشان ندیدم. همواره منبع برکات بود. در مورد اخلاقیات ایشان، به قول معروف و لاجرح، نمی‌توانم از فضیلت اخلاقی ایشان بگویم. به یاد دارم که روزی بعضی از کسانی که نمی‌خواهم حالا نامشان را ببرم، نسبت به ایشان جسارت کردند. آن روز لبنان تعطیل شد. این را من اطلاع دارم. تمام بازارهای لبنان تعطیل شد و قصد داشتند آن کسی را که جسارت کرده واقعاً از بین ببرند. ولی خود آقای صدر (نجاه‌الله ان‌شاءالله بعونه تعالی) از مردم خواهش کرد، سخنرانی کرد و گفت این آزمایشی بود که (آن فرد) می‌خواست از شما بکند و ببیند که نسبت به من چقدر علاقه دارید و الا ایشان هیچ‌وقت با من خرده حسابی ندارد. وی با این اخلاق مردم را ساکت کرد و امر کرد که مغازه‌ها را دوباره بازکنند و ... بیانم عاجز است از اینکه بخواهم عظمت اخلاقی این مرد بزرگ را بگویم و تعجب‌آور نیست. اینها یک بیتی هستند که کوچکشان، مردشان، خانم‌هایشان، همه کانون معرفت بودند. آقاموسی مجموعه‌ای از فضل بود. این تعبیری است که من می‌توانم بکنم.

در ایامی که من در صور مهمان آقاموسی صدر بودم، شخصی را در معیت ایشان دیدم که اول فکر کردم پیشکار وی است ولی بعد فهمیدم که از تجار و محترمین شهر صور می‌باشد. وی صبح به صبح می‌آمد، فهرستی را از آقا می‌گرفت و مایحتاج آن روز را از داخل شهر تهیه می‌کرد. من دیدم چهره این فرد به یک پیشخدمت نمی‌خورد؛ هم از احترام مردم به این شخص و هم از چهره خودش. یک روزی به آقاموسی به شوخی گفتم:

خودت که از اشراف هستی؛ پیشخدمت هم از اشراف است؟

گفت:

که را می‌گویی.

گفتم:

این پیرمرد را .

گفت:

او پیشخدمت نیست. وی یکی از شخصیت‌های صورااست. خیلی محترم است و نامش آقای حاج محمدعقیل است. به زور و جبر روزانه می‌آید و مایحتاج ما را تأمین می‌کند.

من درصدد برآمدم تا از این آقای حاج محمدعقیل که هنوز هم زنده است بپرسم که چه چیزی وی را وادار کرده تا نسبت به آقای صدر که تازه از ایران آمده این قدر مرید و شیفته شود که به این شکل مخلصانه نسبت به ایشان با جان و دل کار کند. در پشت منزل آقای صدر بالکنی روبه دریا بود و شب هنگام چراغ‌های آن سوی مرز اسرائیل از آنجا به چشم می‌خورد. روزی که آقای حاج محمدعقیل آمده بود، در بالکن از وی پرسیدم که چندوقت است خدمت این آقا را می‌کنی؟ جواب وی این بود: «هذاالمولی؟».

گفتم:

نعم.

گفت:

امام موسی و ما ادراک من امام موسی.

عین عبارت خودش است. شروع کرد از عظمت اخلاقی، جهاد و مساعی جباره و خدمات وی تعریف کردن. گفت:

اصلاً آقای صدر به ما روح داد. ما خیال می‌کردیم آقای شرف‌الدین که از دنیا رفت یتیم شدیم. ولی دیدیم که آقای شرف‌الدین دوباره زنده شد. همان اخلاق، همان رهابت صدر و بلکه همان تربیت آقای شرف‌الدین تماماً در آقای امام موسی صدر و به تعبیر ایشان «روحی فده» وجود دارد.

آن وقت شروع کرد به قضایایی از آقاموسی نقل کردن که بازگوکردن آنها در حوصله این نوشته نیست. لکن دلالت می‌کرد که این شخصیت چقدر در قلوب مردم آنجا نفوذ کرده است. آقای موسی صدر را شیعه‌ها که دوست داشتند هیچ، سنی‌ها هم دوست داشتند، مسیحی‌ها هم دوست داشتند. در سفری به بیروت دیدم که عده‌ای در دفتر ایشان نشسته‌اند. عیناً مثل اینکه پیش رئیس بزرگی نشسته باشند، مثلاً پیش پادشاهی و یا رئیس جمهوری. یکی از رفقای من در آنجا به من گفت:

می‌دانی آنها که هستند؟ این یکی نخست‌وزیراست و سنی است. آن یکی از شخصیت‌های بزرگ مسیحی است که تقریباً ریاست روحانی دارد بر آنها و ...

خداوند ان‌شاءالله هرچه زودتر با بازگشت آقاموسی صدر منّت بگذارد بر شیعه که حقیقتاً خیال می‌کنم بازگشت ایشان عیدی بزرگی است برای اسلام و شیعه، عقیده من این است که آقای موسی صدر اگر برگردد بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که خداوند به شیعه داده است. امیدوارم که خدا این آرزو را و این خواسته را منّت بگذارد به برکات حضرت ولی عصر^ع و چشمان ما را به قدوم ایشان روشن گرداند.

از ذخایر عالم تشیع

آیةالله شیخ علی مشکینی

اوایلی که ما در حوزه علمیه قم بودیم، مرحوم آیةالله صدر (پدر حاج آقاموسی) از مراجع سه‌گانه حوزه بودند. مراجع سه‌گانه عبارت بودند از: مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای خوانساری و مرحوم آقای صدر. من مدت مختصری در اواخر عمر مرحوم آقای صدر موفق شدم که به درس ایشان بروم. او را مردی وارسته و خطیب و عالمی که به اصطلاح امام امت (رض) عامل به فقه سنتی و استنباط صاحب جواهری بود یافتم. من ایشان را واقعاً دارای اخلاق اسلامی و انسان کاملی دیدم و در آن مدت قلیل، فریفته اخلاق و فضایل ایشان شدم. آن حالات ایشان در روحیه من اثر بسیار گذاشته است. انسانی این همه متواضع و فروتن، آن هم با آن مراحل علمی - اجتماعی کم دیده بودم. به خاطر دارم که در مسجد بالاسر، به مناسبت شهادت یکی از ائمه مجلسی برقرار شده بود. همه جمع شده بودند و بنا بود مردی به نام حاج میرزاعلی اصفهانی به منبر رود. ایشان دیر کردند. آقای صدر خودشان گاه‌گاهی صحبت می‌کردند و مقداری لهجه عربی هم داشتند. گفتند که حاج میرزاعلی دیگر نمی‌آید.

آقای صدر که رئیس مجلس و برگزارکننده آن بودند، خود به بالای منبر رفتند. هنوز ننشسته بودند که حاج میرزاعلی از در آمد. مرحوم صدر بلافاصله از پله‌های منبر پایین آمدند و در همان جلوی منبر بر زمین نشستند. ایشان این قدر متواضع بودند و چنین اخلاقی داشتند.

هنگام تدریس، هرکسی اشکالی می‌کرد خوب متوجه می‌شدند، خوب فکر می‌کردند و خوب جواب می‌دادند. خلاصه آنکه من ایشان را متخلق به اخلاق الله و

متعبد به آداب الله یافتم (رض) و پیوسته از خدا می‌خواهم ذره‌ای از این مقام عظیم به ما عنایت بفرماید.

اما فرزند برومند ایشان آقای موسی صدر. من ابتدا باید بگویم که هرکس در مورد ایشان به نیکی سخن بگوید، مقام و منزلت خود را بالا برده است. آقای صدر از شاگردان خوب مرحوم داماد هستند. عده‌ای از فضلالی معروف به درس مرحوم داماد می‌رفتند. آقای داماد (رض) معروف بودند به دقت نظر و بسیاری از فضلالی خوب و حاذق در درس ایشان شرکت می‌کردند و یکی از ممتازین این ممتازان، امام موسی صدر بودند (که اگر زنده هست خدا حفظش کند و اگر نه خداوند رحمتش کند). در درس حاذق بود، محقق بود، صحبت می‌کرد و اشکال می‌گرفت. هم بحث-های خوبی داشتند که یکی از آنها مرحوم بهشتی بود. ایشان در دوران طلبگی معروف بودند. او مورد توجه و مورد احترام طلاب بود. ایشان از نظر علمی میان افرادی که با هم درس می‌خواندند برجسته بودند و اگر از همه بالاتر نبودند، از کسی هم کمتر نبودند. در افق بالایی قرارداشتند و امتیازی دیگر که داشتند این بود که در دانشگاه تهران هم تحصیل کردند. ایشان از فضلا و بزرگان بودند و همان وقت‌ها من معتقد بودم که دارای قدرت استنباط احکام هستند.

در سفری که به ایران آمده بودند به زیارتشان رفتم. در آن جلسه ایشان مطالبی فرمودند که برای طلبه‌های آن روز شاید خیلی موجه نبود. و اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران مفهوم صحبت‌های آن روز ایشان روشن شد. پس از قیام و نهضت حضرت امام (رض) طلبه‌های ایران خطشان تغییر کرد و به سیاست روی آوردند و به اصطلاح سیاست را با دیانت همراه نمودند. آقای صدر در لبنان سعی داشتند تا دیانت را با سیاست توأم کنند. در ایران بعد از انقلاب این مسئله به راحتی امکان‌پذیر بود در حالی که در لبنان با مشکلاتی همراه بود. ایشان این مسئله را پی‌ریزی می‌کردند که روزی در لبنان یک حکومت الهی و اسلامی تشکیل گردید، همان‌طور که در ایران تشکیل گردد. ایشان سیاست و دیانت را توأم کردند و به دنبال تشکیل یک حکومت اسلامی درست در لبنان بودند. دشمن نمی‌خواست در لبنان چنین فردی وجود داشته باشد. اگر ایشان تا به حال بودند، به انقلاب اسلامی ایران خدمات شایانی می‌کردند، ارتباط ما با لبنان و بلاد عربی قوی‌تر می‌بود و دشمنان لبنان نمی‌توانستند این بازی‌ها را برپا کنند. مسلماً اگر آقای صدر می‌بود، جلوی این اتفاق‌ها را می‌گرفتند و به همین دلیل اسرائیل هم یکی از دشمنان ایشان بود.

ما مقام امام موسی صدر را خیلی بالا می‌دانیم. ایشان را انسانی متدین به دیانت الهی و مردی که سیاست و دیانت، هر دو را می‌فهمید، می‌شناسیم. من به ایشان خیلی

علاقه داشته و دارم و باید بگویم که آقای صدر از ذخایر عالم تشیع بودند. ایشان یکی از پراح‌ترین انسان‌های عالم تشیع بودند.

یکی از جهت‌های مهمی که بعدها ملتفت آن شدیم، مظلومیت ایشان بود. بنده معتقد هستم که مظلومیت ایشان غیر از مظلومیت شهدایی است که ما داریم، مثل مرحوم سید محمدباقر صدر، مرحوم آقای مطهری، مرحوم آقای بهشتی، مرحوم باهنر و ... مظلومیت ایشان بالاتر از مظلومیت آنها بود. برای اینکه این آقایان شهید شدند و همه آن را به رسمیت شناختند و در ایام سوگواری عرض ادب کردند و به هنگام شهادتشان مجالسی برپا نمودند و تاحدی حق شهادت این آقایان ادا شد اگرچه نه کاملاً، چون نمی‌توان گفت حق شهداء ادا گردیده است، اما مظلومیت ایشان به حدی بود که اصلاً شهادت و یا عدم شهادت‌شان، هیچ‌کدام اعلان نگردید. مظلومیت ایشان طوری است که کسی به یاد نمی‌آورد، دعا نمی‌کند و مجلس نمی‌گیرد. واقعاً مظلوم هستند. من دلم برای ایشان خیلی می‌سوزد و گاه‌گاهی که شهداء به نظر می‌رسند، ایشان بیش از دیگران در نظر من جلوه می‌کنند. ایشان مرد وارسته‌ای بودند. من فکر می‌کنم ایشان از دنیا رحلت کرده‌اند و به شهادت رسیده‌اند. اگرچه از خدا می‌خواهم این فکر من خطا باشد و ایشان بازگردند، درست مثل این است که حضرت عیسی پیدا شده و یک نفر را برای ما زنده کرده است. اگر احتمال زنده بودن ایشان باشد، باید کوشید و این احتمال را تعقیب کرد. ما به ایشان ارادت داشتیم و مقام ایشان را بالا می‌دانیم. من معتقدم روزی که ان‌شاءالله حضرت صاحب‌الامر قیام فرمایند، یکی از کسانی که در ارتش آن حضرت مقام والایی خواهند داشت، امام موسی صدر است.

مرد علم و انصاف و اجتهاد

آیةالله شیخ جعفر سبحانی

آقای صدر در یک بیت بزرگی متولد شدند. بیت صدر بیت عظیمی است که ریشه‌هایی در عراق و لبنان دارد و همه اینها برمی‌گردد به جبل عامل که مرکز شیعه است. ایشان در سال ۱۳۴۷ هـ ق (۱۳۰۷ ش) دیده به جهان گشوده است. ایشان در قم تا دبیرستان و متوسطه تحصیل کرده بود و در همان زمانی که تحصیلات متوسطه‌شان به آخر رسیده بود، دروس حوزه را هم آغاز کردند. اساتید ابتدایی ایشان و اینکه ادبیات عرب و متون پایین را خدمت چه کسی تحصیل کردند فعلاً در خاطر من نیست. ولی همین قدر می‌دانم که ایشان مکاسب و متلجر را خدمت مرحوم آیةالله داماد تحصیل کردند. نه تنها سطح را خدمت ایشان خوانده‌اند، حتی موقعی که مرحوم داماد درس خارج شروع کرد، ایشان یکی از ارکان درس مرحوم آیةالله داماد بودند. اصولاً گروهی از فضلا در آن زمان از خصیصین درس مرحوم آیةالله داماد بودند (مانند جناب آقای حاج سید موسی زنجانی، جناب آقای سید مهدی روحانی، جناب آقای بهشتی، جناب آقای مکارم و حضرت آقای موسی صدر). اینها جمعی بودند که در حضور محترم آقای داماد، هم سطح را خدمت ایشان خواندند و هم خارج را. و اما از نظر فلسفه، ایشان خدمت مرحوم علامه طباطبایی تحصیل کردند. مرحوم آقای طباطبایی حدود سال ۱۳۷۰ هـ ق (برابر ۱۳۳۰ هـ ش) درس اسفار را در مسجد سلماسی آغاز کردند، آقای صدر سال‌ها به طور مرتب به درس اسفار آقای طباطبایی می‌آمدند و اسفار را مقداری آنجا خواندند. مرحوم علامه طباطبایی جلساتی فلسفی تحت عنوان نقد دیالکتیک داشت، چون در آن زمان اوایل ظهور و ورود فلسفه مارکسیسم به ایران بود و گروهی را فریب داده بود. ایشان جمعیتی را برای تحقیق

در این مسائل دعوت کرد و نتیجه آن جلسات همین کتاب اصول فلسفه‌شان بود. آن جلسه‌ی اعضایی داشت. حضرت آقای صدر هم یکی از اعضای آن جلسه بود و نیز مرحوم مطهری، حضرت آقای منتظری، آقای امینی، مرحوم آقای بهشتی، حقیر، مرحوم آقای قدوسی و چند نفر دیگر، بود. در آنجا هم ایشان در جلسات حاضر می‌شدند و گاهی هم جلسه در منزل خود آقای موسی صدر بود. ایشان تا سال ۱۳۷۴ که برابر است با ۱۳۳۴ در قم بود. در اینجا هم تدریس می‌کرد و هم درس می‌خواند. خاطرم هست که ایشان لمعه را تدریس می‌کرد و جمعیت کثیری هم پای درس ایشان بودند. در همان زمان بود که ایشان از دانشکده حقوق لیسانس گرفت. وقتی پدرشان (خدا رحمتش کند) در سال ۱۳۷۳ و یا ۱۳۳۳ فوت کرد، کمی قم بودند و بعداً تصمیم گرفتند برای تکمیل معلومات به نجف بروند. هنگامی که به نجف رفتند، در آنجا با مرحوم آقای سید محمدباقر صدر هم بستگی داشتند و بعد از آنکه همسیره‌شان همسرشان شد، نزدیکی کاملی پیدا کردند و با ایشان مدتی هم درس و هم‌بحث شد.

اصولاً ایشان علاقه زیادی به مسائل فلسفی و عقلی داشت. در قم که بودند، اشارات را به اتفاق مرحوم آقای بهشتی با هم بحث می‌کردند و نیز شرح شیخ هادی و شیخ‌الرئیس را. چندسالی در نجف بودند و در اواخر ۱۳۷۷ (یعنی اواخر ۱۳۳۷ هـ.ش) به قم بازگشتند. به طور خلاصه ایشان از سال ۱۳۲۸ هـ.ش تا همان سال ۱۳۳۷ یا ۳۸ تقریباً ده سال درس خارج خواندند. (سال ۱۳۲۷ سطح را تمام کردند و سال ۱۳۲۸ ایشان وارد درس خارج شدند). بیشتر تحصیلات درس خارج را پیش مرحوم آقای داماد و قسمتی را هم خدمت امام، کتاب زکات خواندند. ایشان، آقای مطهری و آقای منتظری در این جلسه بودند و مرحوم امام در خانه خود کتاب زکات را تدریس می‌کرد.

اما از نظر اجتهاد شکی نبود که ایشان مرد مجتهدی بودند. او مرد با استعدادی بود و علاوه بر آن، بر اثر همین مباحثات علم فقه و اصول به اجتهاد کامل رسیده بود. در نجف هم از درس خارج حضرت آیه‌الله خویی استفاده کرده بود و قسمتی از اسفار را هم نزد مرحوم صدرای بادکوبه‌ای خوانده بود. من از خودش پرسیدم، گفتند با آقای صدر اسفار را مباحثه می‌کردند. بنابراین، اساتید فقه‌شان تا جایی که من یادم هست، یکی آقای داماد است یکی هم امام. البته قدری هم پیش دیگران درس خواندند. اسفار را هم که عرض کردم خدمت آقای طباطبایی می‌خواندند. در آن

جلسات فلسفه دیالکتیک هم بودند و در نجف هم خدمت آقای خوبی تحصیل کردند و باقیمانده اسفار را پیش مرحوم آقای بادکوبه‌ای خواندند.

زمانی که ایشان از نجف به قم بازگشتند، اواخر ریاست مرحوم آقای بروجردی بود و در حوزه، جریان روشنفکری خیلی نضج گرفته بود ولی روشنفکری صحیح. در همه جا صحبت این بود که باید حوزه علمیه مجله‌ای داشته باشد که درحقیقت مسائل حوزه را مطرح سازد. در آن زمان هیچ مجله‌ای که بتواند ناشر افکار روحانیت باشد نبود. فقط نشریه‌ای گاهی منتشر می‌شد به نام ندای حق که خدا رحمتش کند آقای عدنانی یک نفره به تنهایی آن را منتشر می‌کرد. آن هم یک قسمتش مطالب دینی بود و بقیه‌اش هم مطالب داخلی و مقداری هم آگهی. در آن زمان عده‌ای از فضلا تصمیم گرفتند که مجله‌ای را منتشر کنند که نتیجه آن همین مجله مکتب اسلام شد. آقای صدر هم جزء مؤسسين این مجله بود. در حقیقت مؤسسين، عده‌ای از فضلا مثل مرحوم بهشتی، امام موسی صدر، جناب مکارم، جناب میرزاحسین نوری، حقیر، آقای مجدالدین محلاتی، آقای واعظزاده، آقای شیخ علی دوانی و آقای سیدعبدالکریم اردبیلی بودند. بالاخره همگی ما هم فکر و به اصطلاح هم‌هدف بودیم و تصمیم گرفتیم مجله‌ای را منتشر کنیم. البته کم‌کم مجله مورد حمایت مرحوم آیه‌الله بروجردی هم قرار گرفت و ایشان (امام موسی صدر) امتیاز این مجله را تحصیل کرد. اولین باری که مجله امتیازی برای خودش گرفت، نام آن از مکتب اسلام بود. تا سال اول که ایشان در قم بودند و به لبنان نرفته بودند، تمام سرمقاله‌ها به قلم ایشان بود؛ خصوصاً از شماره‌های چهارم تا به آخر. در همان موقع هم یک سری مقاله‌های اقتصادی را در مکتب اسلام به چاپ رساند. سال اول مکتب اسلام تمام می‌شد که ایشان تصمیم گرفتند به لبنان بروند. چون مرحوم آیه‌الله شرف‌الدین در همان سال فوت کرده بود، تصمیم بر رفتن ایشان بود. با اینکه در آن زمان ایشان هنوز عربی را درست تکلم نمی‌کردند، اما چون یک شخصیت علمی بودند، از بیت علم بودند و بیتشان هم بیت مربوط به جبل عامل بود، وقتی وارد بیروت و جبل عامل شدند در اندک زمانی بر همان زبان تسلط پیدا کردند، خصوصاً که آدم متفکری بودند و فکرشان برای مردم لبنان لذت‌بخش‌تر بود تا بیانشان. پس از یکی دو ماه، شیعیان لبنان تقریباً این کلمه را گفته بودند: «رجع شرف‌الدین شاباً». یعنی گویا شرف‌الدین فوت نکرده، بلکه همان شرف‌الدین برگشته است. چیزی که هست، شرف‌الدین پیر بوده و این جوان است.

گاه و بی‌گاه ایشان به قم بازمی‌گشت. خوب با دوستان و رفقا جلساتی داشت و خیلی از مظلومیت شیعه در لبنان سخن می‌گفت. برای ما از ملاقات‌هایی که با سران داشت و نتایج آن می‌گفت و در این فکر بود که برای شیعه و بلکه برای جهان اسلام از بیروت بتواند کاری را صورت بدهد.

دو نکته در زندگی ایشان خیلی جالب بود. اولاً آدم منصفی بود. جلسات زیادی ما داشتیم که در آن مطالب اجتماعی، سیاسی و علمی مطرح می‌شد. اگر مثلاً یک موقع ایشان نظری را می‌گفت و دیگری اشکال می‌کرد و می‌دید اشکالش موجه است، آن را می‌پذیرفت. انصاف و دموکراسی را به تمام معنی داشت و در جایی ندیدیم که ایشان مثلاً بریک نظریه اصرار کند. انصاف در پذیرش مسائل فکری و سیاسی از خصایص ایشان بود. دوم آنکه با کمال عظمت و آن بزرگواری که داشت، بی‌ش عظیم بود با آنکه خود مردی بزرگ و صاحب فکر و قلم بود، تواضع و فروتنی را از دست نداد. با دوستانش که می‌نشست، از نظر خلق، همان خلق نبوی^ص را داشت که در حقیقت این یک خلق میراثی از پدر بزرگوارشان بود. پدر بزرگوارشان هم فرد بسیار متواضع و فروتنی بود. البته او یک مقامات دیگری داشت. آن ایثاری که ما از پدر ایشان دیدیم از هیچ‌کس ندیدیم. ایشان هم یکی از خصایصش همان تواضع و فروتنی بود. دوستان را فراموش نمی‌کرد چه قلماً، چه بیاناً و چه در ملاقات‌های خصوصی. انسان بسیار باهوشی بود. گاه و بی‌گاه هم شعر می‌گفت؛ البته خیلی کم. چیزی که در اینجا می‌خواهم اضافه کنم آنکه یکی دو سال قبل من ایشان را در خواب دیدم. دیدم در همین خیابان ارم ایشان از مسجد محمدیه به طرف کوچه حجتیه می‌آیند. من ایشان را دیدم و گفتم بروم بپرسم آیا شما زنده‌اید یا نه؟ رفتم و دستشان را گرفتم و سلام عرض کردم و گفتم:

من یک چیزی از شما می‌خواهم سؤال کنم. شما زنده هستید یا نه؟

گفت:

من زنده هستم.

این کلمه را به ما گفت و بعد رفت تا به خانه خودشان در کوچه حجتیه برود. من از خواب بیدار شدم و به فال نیک گرفتم که این مرد ان‌شاءالله حی است و خدا ان‌شاءالله شرّ و ظلم ظالم را از ایشان برطرف کند.

نمونه فضل و ایثار

حجة الاسلام والمسلمين احمد اثني عشری

این معنایی که امروزه از دین و روحانیت می‌کنند، با آن مفهوم وسیع و گسترده که بتواند کارساز باشد و مسائل دنیا و آخرت، هر دو را دربرگیرد و سعادت هر دو را تأمین نماید، در گذشته در ذهن خیلی از افراد بود. ولی خوب، تنها توجه بدان کافی نبود. توجه به یک مطلب به‌تنهایی کارساز نیست و نباید آن را بدون تلاش و کوشش مؤثر دانست. ایشان (امام موسی صدر) به این مسئله بسیار توجه داشت و خیلی اصرار می‌کرد که حتماً کاری انجام شود. البته برخی منعش می‌کردند و می‌گفتند که روحانیت نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد به وظیفه‌اش عمل کند، چراکه دست‌های استعماری در کار است و اینها نمی‌گذارند که روحانیت کارش را انجام دهد. ایشان این را قابل عمل می‌دانست و من هم از کسانی بودم که به وی می‌گفتم شما با این نیت و فکری که دارید این کار را خواهی کرد و بالاخره شما انسانی قالب‌شکن هستید. البته بعضی از رفقای ما می‌گفتند که ایشان همان‌طور که رسم پدرانشان بوده، همین رشته را تعقیب می‌کنند و مشغول گفتن درس خارج می‌شود و به فقه و اصول می‌پردازد. نظر من برخلاف آنها بود. اتفاقاً حرف ما درست درآمد. ایشان تحصیلات جدیدش را ادامه می‌داد چراکه فکر می‌کرد برای هدفی که دارد مفید است. البته جو نامساعد فکری ساخته استعمار که آن زمان در همه‌جا حکم‌فرما بود، باعث می‌شد تا ایشان خواندن دروس جدیدش را پنهان کند، ولی خوب ما که از ارادتمندانش بودیم اطلاع داشتیم و از ما پنهان نمی‌داشت. آقای آذری قمی هم این اطلاع را داشت. قطع نظر از اینکه ما هم به درس آقای داماد می‌رفتیم، ایشان یک رابطه ذوق - شعری هم با ما داشت. گاهی اشعاری می‌سرود. به یادم

هست که روزی آمد و روی علاقه‌ای که به امام زمان داشت گفت که من شعری گفته‌ام که دلم می‌خواهد شما آن را کامل کنید و بقیه‌اش را شما بگویید. شعر این‌گونه آغاز می‌شد: ای یاد تو ای تو زندگانی ...

بقیه را من گفتم و این شعر خیلی گرفت. شنیدم که دکتر شریعتی تمام این شعر را در مشهد خوانده بودند. چنان که آقای دوانی نقل می‌کردند، در کتاب مهدی موعود نیز این شعر نقل گردیده است. بله، ایشان از این ذوق‌ها داشتند و گاهی شعرهایی می‌گفتند و می‌آوردند ما می‌دیدیم و استفاده می‌کردیم. آقای صدر در تعقیب هدفش، تحصیلات جدید خود را ادامه می‌داد و همان‌طور که گفتم آن را پنهان می‌کرد. بعد هم به نجف رفته، تحصیلات حوزه‌ای خود را در آنجا ادامه دادند. البته این بعد از آنی بود که تحصیلات جدیدشان را تمام کردند که در این بین زبان انگلیسی ایشان هم خیلی خوب شده بود. بعد از اینکه مرحوم آیه‌الله شرف‌الدین به روضه رضوان مشرف شد، آقای صدر به لبنان رفت. ایشان به اندازه‌ای مورد توجه و تمایل مردم قرار گرفته بود که گفته بودند «جاد سیدشرف‌الدین شاباً». ایشان در آنجا مشغول فعالیت شد. آقای صدر تنها به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی اکتفا نمی‌کرد و معتقد بود که به موازات این فعالیت‌ها باید در کارهای اجتماعی مردم هم وارد شد، مدارس تأسیس کرد و مؤسساتی ایجاد کرد. کارگاه‌های قالی‌بافی برپا کرد و فقرا و بیچارگان را دعوت می‌کرد تا مشغول به کار شوند. حتی در سفری که به قم کرده بود، افرادی را که در نقشه‌کشی خبره بودند به لبنان فرستاد و ... در حال ایشان آنجا مشغول فعالیت بود و ما هم کمابیش از فعالیت‌های ایشان اطلاع داشتیم. گاه‌گاهی دوستان می‌آمدند و خبر می‌دادند. ایشان خودش یکی دوسفر آمد و فعالیت‌هایش را شرح داد. رفقای که به لبنان می‌رفتند (از جمله حضرت آیه‌الله سلطانی) از ایشان خبر می‌آوردند. یک سال که آقای صدر آمدند قم، یکی از شب‌ها تلفن زدند به منزل من که دلم می‌خواهد بیایم و ببینم، گفتم تشریف بیاورید. آمدند و یکی دونفر از رفقای قدیم هم بودند، مثل حاج آقاموسی شبیری زنجانی و حاج آقامهدی روحانی. آن شب خیلی احساس ناراحتی می‌کردند. می‌گفتند من آنجا مورد بغض و کینه یک دسته قرار گرفته‌ام که اذیت می‌کنند و نشاط ندارم. ما هم می‌گفتیم که این‌گونه اهداف، این برنامه‌ها را هم دارد. خودشان هم قبلاً یک بار این مسئله را گفته بودند. یادم هست در مورد نواب صفوی خودشان یک بار گفته بودند که کاری که وی مشغول آن شده، مسلماً جانش را روی آن می‌گذارد. بعد هم خودش جواب می‌داد که خوب کسی که بخواهد به یک مقصدی برسد، باید جان

خودش را روی آن بگذارد و بالاخره ما هم آماده‌ایم. ما هم البته دعا می‌کردیم که ان‌شاءالله موفق می‌شوی و به این حالات نمی‌رسی.

آقای صدر در قم و نجف درس خارج خواندند و خیلی هم فاضل بودند. آخرین استاد ایشان مرحوم آیه‌الله العظمی آقای محقق داماد بود. البته به درس‌های دیگری هم می‌رفتند، مثلاً به درس آیه‌الله بروجردی هم حاضر می‌شدند. از نظر علمی قوی بودند، اشکال می‌کردند و در درس شاگرد مبرزی بودند. از هم‌درسی‌های ایشان، یکی حاج آقاموسی زنجانی بود. فلسفه را با آقای دکتر بهشتی می‌خواندند و اسفار را مباحثه می‌کردند. ایشان در قم و نجف درس خارج خیلی قوی خواندند. در میان مدرسین سطوح هم تا آنجا که ذهنم باقی مانده است یکی از مدرسین ایشان مرحوم حاج آقامرتضی حائری بودند. حدس می‌زنم رسائل را نزد آقای سلطانی می‌خواندند. چون شاگردان رسائل و مکاسبشان زیاد نبودند و من هم پیش ایشان می‌رفتم. آقای سلطانی مبحث استصحاب را می‌گفتند و خیلی خوب هم می‌گفتند. پیش پدر بزرگوارشان هم درس خوانده بودند. درس خارج هم پیش ایشان خوانده بودند. آقای صدر مسلماً مجتهد بودند. اجتهاد را از نظر علمی به دوگونه تعریف کرده‌اند: یکی ملکه استنباط است و دیگری استخراج حکم از دلیل. ایشان قدرت استخراج حکم از دلیل را داشت و ملکه استنباط را نیز دارا بود.

نکته‌ای که من در ایشان تشخیص داده بودم، آن بود که ایشان از نظر عواطف انسانی خیلی خوب بود. حس حسادت در ایشان خیلی ضعیف بود. با ترقی و تعالی دوستانش هیچ مخالفتی نداشت و بلکه خیلی هم کمک می‌کرد و هم منشأ ترقی دیگران می‌شد. علائم بزرگی در ایشان خیلی زیاد بود و در کم کسانی این‌طور پیدا می‌شود. به‌ندرت افرادی یافت می‌شوند که این فضایل را داشته باشند. من مجموعاً فضایی در ایشان دیده بودم که وقتی دقت می‌کردم می‌دیدم جزء جزئی در برخی اشخاص پیدا می‌شود، ولی ایشان مجموعه‌ای از فضایل بود که در کمتر افرادی پیدا می‌شد. در بعضی از مسائل ذوقی و ادبی و مقاله‌نویسی گاه‌گاهی رفقا را برخودش ترجیح می‌داد و در جاهای حساسی که هیچ‌کس این کارها را نمی‌کند، گذشت می‌کرد. از این ایثارها خیلی داشت و من ندیدم کسی غیر از ایشان این کار را بکند. مثلاً بعضی از رفقاییش را در بعضی مجالس از نظر برخی مسائل علمی می‌دیدم که برخودش ترجیح می‌دهد و اظهار تواضع می‌کند و گاهی اظهار می‌کرد که فلان مطلب را بلد نبودم و از فلانی یاد گرفتم یا فلان مطلب را درست نفهمیده بودم، فلانی به من حالی کرد و از این نوع فضائلی که دیگران ندارند و به‌ندرت پیدا

می‌شود. از این‌گونه ایثارها خیلی داشت. مرد بسیار متواضع و صبوری بود. مکرر دیده بودم که برخی اشخاص درگیری‌های بی‌جهتی ایجاد می‌کردند که هرکس جای ایشان بود عصبانی می‌شد، ولی ایشان عصبانی نمی‌شد و واقعاً انسان تعجب می‌کرد که اینجا که جای عصبانیت است، چرا ایشان عصبانی نمی‌شود؟ کمتر در اشخاص دیده‌ام که حقی داشته باشند و به راحتی از آن گذشت کنند.

۷۰/۴/۱۸

چند خاطره

حجة الاسلام والمسلمين حاج سيد عزيز طباطبائي

... من در نجف همسايه آقاي صدر بودم. يعني فاصله منزل ما و منزل ايشان يك خانه بود. در يك كوچه بوديم. آقاي صدر تقريباً بعد از فوت پدرش (سال ۱۳۷۲ هجری قمری) به نجف آمد و چندین سال در آنجا ماند. در سه درسی که من حاضر می شدم، ايشان هم می آمدند. به درس فقه آية الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی می آمدند و همچنين در درس فقه و اصول آية الله العظمی آقاي خويی ايشان ملتزم بودند. درس آقاي خويی را صبح و شب می رفتند و آقاسيد محمدباقر صدر هم همين طور ... درس های ديگر را چون من نمی رفتم، اطلاعی ندارم، به درس آية الله آقاي حکيم می رفت يا نه، اطلاعی ندارم. احتمالاً با آقایان سيد محمدباقر صدر، ابطحي، حاج باقر خوانساری و صافي خوانساری مباحثه می کردند. ايشان يك سال از من بزرگتر بودند. (ايشان متولد سال ۱۳۰۷ بودند و من متولد سال ۱۳۰۸ هستم). از نظر علمي خیلی خوب بودند. هم علم جدیدش خیلی خوب و هم علم قدیمش. بسیار باهوش بود. خوب، در بيت و خانواده آقاي صدر استعدادهای فوق العاده ای بود. عقل و تدبير و سياستش بسیار خوب بود. ايشان مجتهد بود. اخلاق ايشان خیلی جالب بود. خیلی خوش برخورد و بسیار متين و سنگين بود. مرد بامحبتی بود. يادم است که در سال های ۱۳۳۱ که در آن موقع حدوداً بیست و چهارساله بود و در حوزه معالم درس می گفتند، قطار خیلی سخت در دسترس بود. بلیط قطار خیلی به سختی تهیه می شد. من که می خواستم به عراق بروم، باید تا اهواز را با قطار می رفتم. مردم می رفتند در صف می خوابیدند و تهیه بلیط بسیار مشکل بود. در خیابان آستانه به ايشان برخورد کردم و گفتم دو تا بلیط می خواهم برای قطار. فوری کاغذی از جیب

خود درآورد و مطلبی را برای مدیر قطار نوشت. رفتم به سراغ مدیر قطار و کاغذ را به وی دادم. به من گفت:

اوضاع اینجا را که می‌بینی درچه حالی است، ولی کاغذ را کسی نوشته که من نمی‌توانم آن را ردکنم.

در آن سن کم و در آن تاریخ، خیلی فوق‌العادگی داشت. بسیار بااخلاق بود. و از این جهت زبانزد بودند. به لبنان هم که رفتند بسیار محبوب بودند.

و اما خاطرات من از لبنان. من یک سال بعد از رفتن آقای صدر به لبنان، به آنجا رفتم. تابستان بود. ایشان به کیفون برای بیلاق آمده بودند. شاید روز اول بود که من به کیفون رفتم. ایشان هنوز در شهر بودند. ماندم تا مغرب؛ نماز خواندم و بعد ایشان آمد. آقای حاج شیخ محمدجواد منعینه هم همراهشان بود. دیدنی کردیم و شامی خوردیم و من گفتم که همراهان من و پسر من در هتل خوابیده‌اند و باید بروم. فوری به راننده‌اش دستور داد تا وی را بیاورند. بعد از آن مرتب یا ایشان به شهر می‌آمد و یا ما به نزدشان می‌رفتیم و به این ترتیب خدمتشان می‌رسیدیم. خاطره شیرین دیگری که به یادم هست آنکه یک سفر دیگر که بیروت رفتیم، من و آقازاده مرحوم علامه امینی بودیم. رفتیم به صور و منزل آقای صدر. آقاسیدمحمدباقر صدر هم آمده بودند. اول صبح جمعه بود. آقاموسی گفتند که من امروز دعوت هستم در هرمل برای کلنگ‌زدن مسجدی و به آنجا می‌روم. اگر شما هم با من بیاید به شما بد نمی‌گذرد. رفتیم هرمل و هرچه رفتیم جلو دیدیم از استقبال و مردم خبری نیست. بالاخره به منزل آقای شیخ موسی شراره رفتیم که آقای آنجا بود و او هم ظاهراً بی‌اطلاع بودند از آمدن آقای صدر. بعدازناهار، آقای صاحب مسجد را فرستادند آمد و گفت: آقا وعده ما جمعه بعد است. تقویم‌ها را درآوردند و معلوم شد که یک جمعه اشتباه شده است.

سرنوشت امام موسی صدر

حجة الاسلام والمسلمین، دکتر علی اکبر صادقی

... علت آنکه آقای صدر به لیبی رفتند این بود که از ایشان برای شرکت در جشن انقلاب لیبی دعوت شده بود. ایشان باتوجه به اختلافاتشان با قذافی، در رفتن به لیبی تردید داشتند. با یکی دوتن از سران کشورهای مسلمان مشورت کردند. از قراری که بنده اطلاع پیدا کردم، حافظ اسد به ایشان گفته بود که نروند. اما رئیس جمهور وقت الجزایر اظهار داشته بودند که من ترتیبی داده‌ام که مسئله‌ای پیش نیاید و آقای قذافی الآن با همه صداقتش! منتظر شماست. ایشان سرانجام هم با تردید به این سفر رفتند، چرا که شقاوت قذافی برایش روشن بود و کارهای خشن سیاسی او را در لبنان می‌شناخت. البته اختلاف این دوتن صرفاً اختلاف مذهبی نبود. قذافی منکر جاودانگی قرآن بود؛ قرآنی که ما می‌پذیریم. او می‌گفت که قرآن مربوط به زمان خودش است و احکام اسلامی هم مربوط به زمان خودش ... اینها امروزه مشکل ما را حل نمی‌کنند و اکنون من هستم که ولی امر هستم و باید قوانین اسلامی را وضع کنم. در همین خصوص دو، سه کتاب نیز نوشته است یا برایش نوشته‌اند. برای مثال می‌گوید که تمامی آیات قرآن که با کلمه «قل» شروع می‌شود باید حذف شوند، چراکه اینها خطاب به حضرت رسول است و ما مخاطب آن نیستیم. آقای صدر هم در یک جلسه به او گفته بودند که اگر تو بخواهی منکر احکام اسلام و قرآن بشوی به این معنی است که از نظر ولادت هم به مشکل برمی‌خوری! این جمله خیلی به قذافی برخورد کرده بود. بنده معتقد هستم که این‌گونه مسائل همه جنبی است و شاید هم هیچ‌گونه مسئله شخصی یا خصوصی در بین نبوده است. قذافی در واقع دستوری

را اجرا کرده بود. درحقیقت او بهترین کسی بود که می‌توانست این کار را انجام دهد.

من اعتقاد ندارم که آقای صدر شهید شده است. البته روشن نمودن حقیقت امر بسیار مشکل است. آن چیزی که به ذهن من می‌آید آن است که قذافی آقای صدر را که عازم خارج بوده است، از فرودگاه و قبل از اینکه سوار هواپیما بشود، ربوده و به هرجایی که قرار بوده منتقل کرده است. هر بلایی که سر آقای صدر آمده، بعد از این تاریخ است. به اعتقاد من آقای صدر کسی نبودند که به راحتی او را بکشند. کسانی که ایشان را می‌شناسند و می‌دانند که او کسی بود که می‌توانست یک مملکت آشوب‌زده را آرام کند و همچنین یک کشور آرام را به انقلاب بکشاند. مرحوم آقا سید حیدر صدر، پدر آیه الله شهید آقاسید محمدباقر صدر را علما و اهل فن می‌شناسند که در نبوغ شهره آفاق بود. می‌گویند آقای صدر از نظر هوش، استعداد و نبوغ، شباهت خاصی به این عموی بزرگوار خود داشتند و از همین سنخ بودند. کسی را که از نظر علمی آن چنان باشد و از نظر برخورد بدین گونه، به تمام کشورها رفت و آمد و با سران ممالک تماس داشته باشد، به این آسانی از بین نمی‌برند.

یادم می‌آید که در سفر حج سال ۵۵-۵۴ که به مکه رفته بودم، ایشان هم به عنوان مهمان دولت عربستان سعودی تشریف آورده بودند. در زمان ورود به عربستان، در فرودگاه از ایشان استقبال شد و با اسکورت به محل اقامتشان هدایت شدند. در آن سفر کنگره‌ای اسلامی تشکیل شده بود که تمامی سران کشورهای اسلامی در آن شرکت داشتند. بعد از آنکه ملک خالد به عنوان میزبان سخنرانی نمود، علی‌رغم اینکه تمامی سران اسلامی حاضر بودند، دومین سخنران آقای صدر بودند.

به نظر بنده قذافی مأمور بود که ایشان را از صحنه سیاست لبنان خارج نماید، چراکه تا زمانی که ایشان در آن صحنه حضور داشت، اسرائیل نمی‌توانست هرکاری را که دوست دارد عملی سازد. یادمان هست که همان زمان اسرائیل حمله‌ای کرده و برخی نقاط را اشغال نموده بود. آقای صدر بدون اینکه هیچ‌گونه خونی ریخته شود با همین رفت و آمدهای سیاسی مسئله را حل کرد و اسرائیلی‌ها را بیرون کرد. آنها یکی دو سال قبل از ربوده شدن آقای صدر فهمیده بودند که با وجود ایشان نمی‌توانند در لبنان به اهداف خود برسند. در واقع لبنان به سان بچه‌یتیمی بود که بعد از آقای صدر هر بلایی را خواستند بر سرش آوردند.

من معتقدم کسانی که سیاست‌های استعماری دنیا را تنظیم می‌کنند، قطعاً به این مسئله رسیده‌اند که نباید یک شخصیت مؤثر از هر جهت را این‌طور حرام کنند.

سرنوشت امام موسی صدر ۱۳۵

تصویر

تصویر

بالاخره کشتن کاری ندارد، ولی اگر روزی روزگاری مثلاً تصمیم بگیرند لبنان را طور دیگری بکنند، آن کسی که می‌تواند این کار را بکند این آقا است. اگر مثلاً تصمیم بگیرند که شیعیان موفق‌تر باشند کسی که می‌تواند این کار را بکند و تمام این گروه‌ها را دور هم جمع کند، این مرد است. در لبنان نه تنها شیعیان به دنبال ایشان بودند بلکه سایر مسلمانان و حتی مسیحیان نیز مرید ایشان بودند. آقای صدر خیلی محبوب و مورد احترام بود و اگر کسی یک بار در خیابان‌ها و کوچه‌های لبنان قدم می‌زد این امر را درمی‌یافت. به نظر من کسانی که خود را آلوده این مسئله کردند می‌دانستند که آقای صدر چقدر می‌تواند مؤثر باشد. از طرفی مخفی نگه داشتن یک نفر برای آنها کار سختی نیست. من اگر بخواهم کسی را مخفی کنم، حداکثر دو، سه روز تا ۱۰ روز می‌توانم در این کار موفق باشم. ولی این کار برای یک کشور بزرگ و پلیسی مانند کشور قذافی بسیار ساده است. خیلی راحت می‌توانند در بیابان جایی را با چند مأمور بگمارند و از نظر هزینه و خرج هم مشکلی ندارند. بنابراین به نظر می‌آید کسانی که به او این دستور را داده‌اند، راضی نبوده‌اند که ایشان از بین برود. ضمن اینکه در این سالیان گذشته موارد زیادی داشته‌ایم که اشخاصی آمده‌اند و اطلاعاتی آورده‌اند.

آخرین اطلاعی که من شخصاً دارم، مربوط به عید سال ۷۲ است. دوستی دارم که مدت‌های مدیدی است در انگلستان سکونت دارد. او با یکی از اطباء بسیار حاذق ساکن در یکی از کشورهای اروپایی دوستی و مراوده داشت که چندسال پیش او را برای معاینه آقای صدر به لیبی برده بودند. دوست من عید سال ۷۲ با من تماس گرفت و ضمن تبریک عید، خبر داد که یک ماه قبل از عید، آن طبیب را مجدداً برای معاینه و درمان آقای صدر که کسالت مختصری داشت برده بودند. آن طبیب آقای صدر را دیده و معالجه کرده بود و می‌گفت حالش خوب شده و دیگر هیچ ناراحتی نداشت. من از دوستم پرسیدم که تو چند درصد به این مطلب اعتماد داری و آیا احتمال اشتباه نمی‌دهی؟ و او در پاسخ گفت که من در صحت این واقعه تردیدی ندارم و دلیلی ندارد که آن طبیب خلاف گفته باشد.

از طرفی ما فکر می‌کنیم که آن کسانی که مباشر این عمل بوده‌اند، اگر ایشان را از بین برده باشند باید این امر را افشا می‌کردند. برای اینکه در تمامی این سال‌ها ما شاهد بوده‌ایم که لیبی و دارودسته سفارت و سفیر آنها و تمامی اعضایشان دائماً مورد حمله قرار می‌گیرند و در تمام مراسم و مجالس مورد اهانت قرار می‌گیرند. اگر قذافی ایشان را از بین برده بود، به یک صورتی افشا می‌کرد، چرا که بینابین نگاه داشتن قضیه موجب می‌گردد تا لبنانی‌ها امید خود را قطع نکنند و دائماً مشکل ایجاد

کنند. اگر آنها می‌دیدند که مثلاً جسد آقای صدر در فلان ساحل پیدا شده و شهادت او را باور می‌کردند، دیگر مسئله تمام می‌شد. آقای صدر موقعیت بسیار ممتازی داشت و قطعاً به نفع طراحان این قضیه بود که امید مردم از ایشان قطع شود. مرگ یک بار و شیون یک بار! به ایران نگاه نکنید که همه‌ساله ما ساکت نشسته‌ایم! در لبنان برای بازگشت ایشان ساعت‌شماری می‌کنند!

آقای صدر مرد بسیار ممتازی بود. اگر ایشان به اهدافش نزدیک می‌شد، شاید کشورهای اسلامی دیگر این مرز بسته را نداشتند و با یکدیگر متحد می‌شدند. این مرد جاذبه بسیار نیرومندی داشت به طوری که می‌توانست با این جاذبه به راحتی عقاید خود را به دیگران تحمیل نماید. اگر این جاذبه فوق‌العاده را با آن حسن نیت و خلوص و آن دید وسیع سیاسی و جهانی تلفیق کنیم، نتیجه بسیار عجیبی به دست می‌آید. ما به آقای صدر خیلی امید داشتیم. ایشان انسان بسیار روشن و با سعه صدری بودند. معمولاً کسانی که کارهای بزرگی انجام می‌دهند باید هم سعه صدر داشته باشند و کسانی که ضیق قلب دارند نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. آقای صدر شمعی بود که در تاریکی می‌سوخت به همه روشنایی و امید می‌داد. آقای صدر کسی بود که می‌توانست به خصومت‌های میان سران کشورهای اسلامی التیام ببخشد. این مرد این توان را داشت که تمامی دشمنان و متخاصمین را با یکدیگر آشتی دهد و یک همبستگی اسلامی را پدید آورد. کسانی که این کار را کردند، آینده ناخوشایندی برای خود پیش‌بینی می‌کردند و برای همین دست به این عمل زدند.

یکی از بزرگواری‌های آقای صدر مربوط به مرحوم دکتر شریعتی است. من در سال ۵۶ سفری تحقیقاتی به کشور مصر داشتم. از طرف دانشگاه مأمور بودم تا از امکانات دانشگاهی آنجا بازدید به عمل آورم. در بازگشت به ایران به لبنان رفتم و خدمت آقای صدر رسیدم. این قضیه درست بعد از فوت مرحوم شریعتی بود. همان‌طور که می‌دانید جسد ایشان در سوریه با احترام زیاد تشییع و دفن شده بود. این مسئله به محافل ولایی ایران و قم و تهران بسیار برخورد کرده بود که چرا باید آقای صدر در تکریم شخصی که به اصطلاح این انحرافات اخلاقی را نسبت به ولایت داشته است، چنین مراسمی به پا کند. حقیقت آن است که دراصل من برای این، سفرم را به لبنان کشاندم که درمورد این مسئله با آقای صدر مذاکره نمایم. روز تاسوعا و یا عاشورا بود. همراه آقای صدر به مدرسه‌ای از شیعیان رفته بودیم که در آنجا مراسم عزاداری برپا بود. چند نفر سخنرانی کردند. یادم هست که آن روز یاسر عرفات هم آمده بود. به ایشان گفتم که در ایران بسیار از شما گله‌مند هستند و بسیاری از دوستان نزدیکتان هم اعتراض دارند که چرا شما این‌گونه عمل کرده‌اید؟

آقای صدر در جواب گفتند که وقتی مرحوم دکتر شریعتی فوت کرد، هیچ‌کدام از رهبران روحانی اقدامی نکردند و حتی پیام تسلیتی برای پدر پیرشان (مرحوم استاد محمدتقی شریعتی) نیز ارسال نگردید. من دیدم که پیرامون این مرد را جوانان مسلمان و انقلابی و تحصیل‌کرده که با اسلام رابطهٔ جدید برقرار کرده بودند، فراگرفته‌اند و این نوع رفتار برای چنین نیروهای جوانی که درحقیقت با الهام از دکتر شریعتی فعالیت می‌کردند، قابل هضم نیست و نزدیک است که این نیروهای جوان عکس‌العمل‌های ناخوشایندی را نسبت به روحانیت نشان دهند. این وضعیت برای من قابل قبول نبود. ایشان می‌گفتند که من می‌دانستم که در این قضیه فحش خواهم خورد، اما خودم را فدا کردم تا روحانیت زیر سؤال نرود و این بچه‌ها که کم هم نبودند، پایگاه روحانی خود را از دست ندهند.

اندیشه جهانی، وجودی نافع

آیه الله حاج حسینعلی منتظری

زمانی که من به قم آمدم، وقتی بود که تازه رضاخان رفته بود. بعد از شهریور ۲۰ بود. البته یک یا دومه قبل از آن هم آمده بودم، ولی استقرارم بعد از رفتن رضاخان بود. آن موقع آقایانی که در قم شهریه می دادند عبارت بودند از مرحوم آیه الله صدر، مرحوم آیه الله خوانساری و مرحوم آیه الله حجت. در آن زمان من مقداری سطح می خواندم و به درس خارج هم می رفتم؛ در واقع بین سطح و خارج بودم. یادم هست که شبها بعد از نماز مغرب و عشاء به درس مرحوم آیه الله صدر می رفتم که اصول می گفتند. به این واسطه کم کم با آقازاده های ایشان آشنا شدم و با آقای حاج آقارضا صدر که الآن هستند و با آقای حاج آقاموسی صدر دوست شدیم. البته حوزه آن روز خیلی وسیع نبود. مرحوم آیه الله صدر هم شهریه می داد و هم عقل و تدبیرش خوب بود. ایشان بود که به فکر امتحان افتاد. یادم هست که آن وقت در حوزه امتحان معمول نبود و آقای صدر گفتند که امتحان بگیرید. عده ای می خواستند زیربار نروند. بالاخره ایشان گفتند که هرکس امتحان بدهد بر شهریه اش اضافه می کنیم. من به سهم خودم سه تا ۱۵ قران شهریه داشتم. ۱۵ قران آقای خوانساری، ۱۵ قران آقای حجت و ۱۵ قران هم آقای صدر! آن وقت در امتحان ایشان شرکت کردم. ممتحنش هم مرحوم امام و مرحوم آقاسید احمد زنجانی بودند. ما رفتیم امتحان دادیم و ۶ قران به شهریه ما اضافه شد و شد ۲۱ قران. امتحان را مرحوم آیه الله صدر گذاشته بود و آقایان دیگر همراهی نکردند. ایشان می گفتند بالاخره آنهایی که امتیاز دارند امتحان بدهند تا برحسب نمره شان شهریه آنها را اضافه کنیم. مرحوم آیه الله صدر مرد

دست و دل بازی بود. سخاوتمند بود. عقل و تدبیرش خوب بود. ایشان منبر بسیار خوبی هم داشت. من منبرشان را دیده بودم.

در همان وقت‌ها که من بین سطح و خارج بودم، درس مطول می‌گفتم و آقای حاج آقاموسی صدر به درس مطول من می‌آمدند. من ۷ یا ۸ شاگرد داشتم که یکی هم ایشان بود. درس را خیلی خوب می‌فهمید. بعد درس قوانین گذاشتم که برای ۴ الی ۱۰ نفر درس می‌گفتم و باز ایشان می‌آمدند. ما از همان وقت ایشان را به اینکه خیلی فرد با استعداد، پرکار، زحمتکش، باهوش و متعددی است شناختیم. کم‌کم با هم رفیق شده بودیم. حتی ایشان چندبار به نجف‌آباد آمدند و در خانه ما مهمان بودند. ماشاءالله قدشان هم بلند بود. یادم هست که روزی که با هم در محله بهایی‌های نجف‌آباد می‌رفتیم، یک بچه‌بهایی گفت:

چقدر این آخوندها قد می‌کشند!

ایشان مقداری پیش من مطول و مقداری هم قوانین خواند، ولی از آن افرادی بود که پرکار بود و زود هم به خارج رسید. حالا دیگر درس خارج چه کسی می‌رفت یادم نیست، ولی من همین اندازه می‌دانم که به حدی رسید که قوه استنباط داشت. گاهی اوقات که مسائلی مطرح می‌شد اظهار نظر می‌کرد و خوب بود. اهل استنباط بود و مسائل اسلامی را درک می‌کرد. ایشان در هر مسئله‌ای هم که فکر می‌کرد، جهانی فکر می‌کرد. مسائل جهان را می‌دانست. موضوع زمان و مکان در استنباط خیلی مؤثر است و ایشان از آنهایی بود که در هر مسئله‌ای، شرایط زمانی و مکانی را در نظر می‌گرفت.

آقای حاج اقا موسی مرد مدیر و مدبری بود. من همیشه تأسف می‌خورم که اگر الآن و در شرایط فعلی حضور داشتند خیلی وجود نافی بودند. برای اینکه هم عقل و تدبیرش خوب بود، هم علوم اسلامی خوب بود و هم مردم‌داریش خوب بود. شناختش خوب بود، جهانی هم فکر می‌کرد. بعضی‌ها هستند که سیاست‌مدارند ولی خط خاصی دارند و وسعت نظر ندارند. ایشان وسعت نظر خیلی عجیبی داشت و به خاطر همین اصل هم در لبنان وجودش مؤثر شد. در حقیقت قبل از آمدن ایشان، شیعیان لبنان با این که زیاد بودند ولی مقهور طبقات دیگر بودند و تنها کسی که توانست به مردم شیعه لبنان شخصیت بدهد و آنها را متشکل و هماهنگ سازد و کاری کند که دولت ناچار شود تا مجلس و نمایندگانشان را به رسمیت بشناسد، ایشان بود. در لبنان مسیحی‌ها و مارونی‌ها زیاد هستند و آقای صدر توانست کاری بکند که درگیری نباشد. با اهل سنت هم درگیر نباشد و هماهنگی حفظ گردد. چنین

کسی باید خیلی وسعت نظر داشته باشد و اهل گذشت باشد. اگر چنین فردی بخواهد تند باشد کاری از پیش نمی برد.

این اخلاق تقریباً همان اخلاق پیامبر ص است. پیامبر ص در عین حال که رهبر اسلام بود، خیلی اهل عفو و اغماض بود. مثلاً این خلق و خوی را در پیامبر ص وقتی که آمد و مکه را فتح کرد می بینیم. با اینکه مردم مکه، آن همه علیه پیامبر ص جنگ به راه انداخته بودند، ولی به محض اینکه ایشان مکه را فتح کرد، خانه ابوسفیان را که در رأس دشمنان بود، خانه امن قرار داد. بعد از آن سخنرانی کرد و فرمود:

شما خیال می کنید که من با شما چه خواهم کرد؟

گفتند:

تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی.

فرمود:

همه تان آزاد هستید.

در جنگ حوازن (بعد از فتح مکه) با آنکه مالک بن عون رئیس حوازن گفته بود که اهل مکه نتوانستند با محمد ص در بیفتند، پس ما چه کنیم، ۳۰ هزار نیرو علیه پیامبر اکرم ص جمع کرد. وقتی آثار شکست در آنها پیدا شد و خودش به طائف گریخت، پیامبر ص فرمودند که مالک کجاست. گفتند:

فرار کرد.

فرمود:

به او بگویید بیاید. اگر بیاید و اسلام اختیار کند، هم زن و بچه اش را تحویل می دهیم و هم مالش را. صد شتر نیز به او می دهیم.

او هم آمد و تسلیم پیامبر ص شد؛ اسلام آورد و بعدها از سرداران لشکر اسلام در جنگ شمام شد. این وسعت نظر پیامبر اکرم ص را می رساند که حتی نسبت به دشمنان، اهل عفو و اغماض بودند.

حال ما از حاج آقا موسی و سرنوشتش خبر نداریم. ان شاء الله زنده باشد. من بارها تأسف خورده‌ام. ایشان از وجودهایی بود که خیلی با عقل و تدبیر عمل می کرد. مدبر بود و در عین حال به حدی که بتواند در مسائل اهل نظر باشد و اهل استنباط باشد

رسیده بود و وجود نافی بود. عرض کردم که در لبنان با آن عقل و تدبیرش توانست به شیعه‌ها شخصیت بدهد. الآن هم که شیعیان لبنان حیثیتی و تشکیلاتی دارند، می‌توان گفت که به خاطر زحمات ایشان و عقل و تدبیر اوست.

از آنجا که ایشان در لبنان بودند، خیلی با هم رفت و آمد نداشتیم. تا اینکه یک بار به ایران آمدند و به دیدن شاه رفتند و بعد از آن به خانه ما هم آمده بودند، ایشان در این ملاقات راجع به ما هم صحبت کرده بود. چون آن وقت ما را تحت فشار گذاشته بودند. البته الآن یادم نیست که با شاه صحبت کرده بود و یا با علم. به نظرم می‌آید که با علم صحبت کرده بود. البته این صحبت‌ها مؤثر نبود. اینها افراد را می‌پذیرفتند و می‌خواستند از حیثیت کسانی مثل حاج آقا موسی استفاده کنند و در عین حال امتیاز هم ندهند. یک بار دیگر هم به یادم است که ایشان آمده بودند ایران. مثل اینکه همان زمانی بود که امام از زندان آزاد شده بود. آمد و جلسه ای داشتیم و کارهایی را که کرده بود تشریح نمود. در آن جلسه ۷ تا ۸ نفر بودیم. ایشان می‌گفت که وقتی آنجا رفته است وضع چگونه بود. مرحوم شرف‌الدین تازه از دنیا رفته بود ...

آقازاده‌های مرحوم آیه‌الله صدر دو نوع طرز فکر داشتند. آقای حاج آقا رضا صدر هرچه عقیده اش بود صریحاً می‌گفت. آقای حاج آقا موسی صدر صبر و تحملش بیشتر بود و سیاسی برخورد می‌کرد؛ با دیپلماسی برخورد می‌کرد. ما تأسف می‌خوریم که در جامعه اسلامی مان از وجود ایشان محروم شدیم. حاج آقا موسی واقعاً برای جامعه اسلامی مفید بودند. اگر حیات دارند ان‌شاءالله خدا حفظشان کند، اگر هم از دنیا رفته باشند خداوند درجاتشان را عالی بکند.

متأسفانه در این انقلاب از این ضایعات زیاد داشتیم. خیلی بزرگان را از دست دادیم: مرحوم مطهری، مرحوم بهشتی، علماء، بزرگان و ... وجودهای نافی بودند که رفتند و بنای دنیا بر همین بوده است. ائمه ما در رأس بودند، ولی متأسفانه شهید شدند و به زندان افتادند.

در عالم همیشه جنگ حق و باطل بوده است. اهل حق آدم‌هایی متعبد بودند و خیلی از کارها را نمی‌خواستند بکنند، ولی به عکس اهل باطل دست به همه کاری می‌زنند، در نتیجه اهل حق غالباً به‌ظاهر شکست خورده‌اند. عالم، عالم امتحان است. خدا ان‌شاءالله عاقبت همه ما را به خیر بکند.

شایسته مرجعیت

آیةالله سید محمدعلی ابطحی

اولاً من تأسف می خورم که روزگار از چنین وجود پر برکتی استفاده نمی کند و مردم از برکات وجودی وی محروم هستند و نیز از اینکه هم من به فراغ وی مبتلا هستم و هم مردم از استفاده کردن از وی محروم هستند. و اگر به خاطر علاقه شدید من به ایشان نبود، حاضر به هیچ نوع صحبت و مصاحبه و غیره نبودم. فقط به جهت حق برادری ای که ایشان بر من دارند و عقد اخوتی که با هم داشتیم و اینکه بتوانم ذره ای از حق ایشان به خودم را ادا کرده باشم، این صحبت را پذیرفتم.

راجع به بیت ایشان، در واقع من کوچکتر از آن هستم که بخواهم راجع به بیت مرحوم آیةالله العظمی حاج سید صدرالدین صدر صحبت کنم. بیت مرحوم صدر عزیزترین بیوت علویین و هاشمیین و موسویین هستند؛ از اولاد موسی بن جعفر. من چه بگویم درباره اینها و درباره حالاتی که دیگران گفته اند و خودمان هم می دانیم؟ ورثو صداریه من صداریه و وزارت من وزارت. اجداد اینها تا حضرت موسی بن جعفر همه شخصیت های برجسته علمی و اخلاقی شیعه بودند. البته نام عده ای از اعلام این بیت را آقایان شنیده اند، مثل مرحوم آقا سید اسماعیل صدر که از مفاخر شیعه بوده و در کربلا هم مرجع تقلید عام بعد از مرحوم میرزای بزرگ شدند. مرحوم آقا سید اسماعیل صدر، مرحوم آقا سید حسن صدر صاحب تأسیس الشیعه و مرحوم آقا سید صدرالدین. اینها چند برادر بودند که کوچکترین آنها، مرحوم آقای خوبی می فرمود که مرحوم آقا سید حیدر بود، پدر آقا سید محمدباقر صدر. از موجودین، بزرگ خاندان صدر آقای حاج آقا رضا صدر که از مفاخر حوزه است، بهتر از همه می توانند درباره خصوصیات این بیت و آباء و اجداد خود صحبت

نمایند. یکی دیگر، آقا سید محمد صدر هست که زمانی در عراق رئیس الوزرا بودند و من سفری را که ایشان به ایران آمده بودند یادم هست. گویا زمانی یک تشری هم به محمدرضا رفته بود. وقتی که رضاخان، محمدرضا را برای تحصیل فرستاده بود، سر راه آمده بود به عراق و وارد بغداد شده بود. طبیعی است که برای خاطر رعایت مسائل سیاسی به حرم بیاید (حرم کاظمین). روی آن بی ادبی و بی دین بودنش با چکمه وارد ایوان مطهر حضرت کاظم^ع شده بود. آقا سید محمد صدر که رئیس الوزرای عراق بود با صدایی بلند خطاب کرده بودند که مؤدب باش، کفشت را بکن! که به محمدرضا خیلی برخورد کرده بود و تلفنی با رضا شاه صحبت کرده بود و او هم به پسرش گفته بود که می خواستی بفهمی در حضور چه کسی هستی! در هر صورت آقا سید محمد هم از شخصیت های مهم بود. شرح حال این ها را و خصوصاً شرح حال علمای معاصرشان را می توان در کتاب اعیان الشیعه آقا سید محسن جبل عاملی یافت. مرحوم آقا سید حسن صدر هم نوشته، مرحوم حاج شیخ عباس قمی نوشته، مرحوم حاج آقا بزرگ صاحب الذریعه و استادمان در کتاب خودشان شرح حال علمای معاصر این بیت را مفصلاً نوشته اند. این ها چهره های درخشان عالم علم و کمالات بودند. کسانی نبودند که حالاتشان مخفی بماند. بیتشان طبعاً چیزهایی می دانند که ماها نشنیده ایم. من قضایایی هم شنیده ام از مرحوم آقا سید اسماعیل صدر، لکن در مقابل بیت چیزی نیست و از آنها شاید بهتر بشود استفاده کرد.

اما راجع به مرحوم آیه الله العظمی آقا سید صدرالدین صدر، ایشان از کسانی بودند که در کنار مرحوم آیه الله آقای حائری بزرگ، مؤسس این حوزه مبارکه قم بودند. وقتی که مرحوم آقای حائری از دنیا رفتند، رضا شاه تصمیم داشت این حوزه را از بین ببرد. این قصه را مرحوم آقای صدر خودشان برای من نقل فرمودند. مرحوم آقای صدر برای من فرمودند که رضا خان دستور داد که امتحانی در حوزه گرفته شود از تمام طبقات. امتحانی شدید و به طوری که کسی سالم نماند و نتیجتاً به انحلال حوزه بینجامد. می فرمود:

چنان رعبی بر حوزه مستولی شده بود که آقایان خیلی به زحمت افتاده بودند. دستور هم داده بود که تمام امتحانات با رئیس معارف وقت باشد. او هم برای توهین به حوزه، در آن روز موعود که همه در مدرسه فیضیه حاضر شده بودند، در مراسم شرکت نکرده بود.

مرحوم آقای صدر می فرمودند:

آن روز از اول جلسه تا آخر جلسه مرحوم آقا سید احمد خوانساری (که باید سؤال می کرد) یک سؤال از طلبه ها نکرد.

ایشان این را نه به عنوان مدح خودشان بلکه به مناسبت اینکه می‌خواستند تعریفی از مرحوم آیة‌الله‌العظمی سید احمد خوانساری بکنند فرمودند. ایشان فرمودند:

ما به آقای خوانساری گفتیم حالا یک نیم‌چه سؤالی خیلی ابتدایی از یکی از این طلبه‌ها بکنید که نگویند این امتحان یک امتحان صوری بوده است. فرمود، می‌ترسم. طلبه‌ها همه مرعوب شده‌اند. می‌ترسم سؤالی بکنم و طلبه را رعب گرفته باشد و نتواند جواب بدهد و ضرر به حوزه بخورد.

این را در مقام تعریف ایمان مرحوم خوانساری می‌فرمودند. وزیر معارف هم به عنوان اهانت نیامد و آقای صدر می‌فرمودند:

وقتی آن فرد نیامد، گفتم: شروع کنید! شروع کنید!

امتحان را شروع کردیم. آن روز مثلاً همه را امتحان کردیم. فردایش که آن فرد آمده بود برای گرفتن امتحان، به او گفتیم که امتحان را گرفتیم و تمام شد. مرد عجیبی بود مرحوم آقای صدر. در ایام ورود مرحوم آقای بروجردی به قم، حداکثر وفاداری و حمایت از علم و حمایت از حوزه و حمایت از طلبه را به تکریم آقای بروجردی، آقای صدر انجام داد. محلی که در صحن محل نماز آقای بروجردی بود، در گذشته محل نماز مرحوم آیة‌الله‌العظمی آقای حائری بود و آقای صدر که بعد از مرحوم آقای حائری جانشین ایشان بودند در اینجا نماز می‌خواندند. ایشان حتی این محل نماز را واگذار به آقای بروجردی کردند.

اول مرتبه‌ای که من خدمت مرحوم آقای صدر رسیدم، سال دوم یا سوم — نمی‌دانم؛ الآن دقیقاً در خاطر من نیست — بعد از ورود مرحوم آقای بروجردی به قم بود. آقای صدر تابستان تشریف آورده بودند به اصفهان. در اینجا اولین برخورد من بود با آقای آقا سید موسی صدر. آقای صدر تشریف آوردند اصفهان با پسرهایشان: حاج آقارضا صدر، علی آقا صدر و حاج آقاموسی. از دامادهایشان هم، آن وقت آقای حاج آقا محمدباقر طباطبایی معروف به سلطانی تشریف آورده بودند که از بستگان آقای بروجردی هستند و آن وقت از مدرسین عالی‌رتبه سطح کفایه و مکاسب و فرایند بودند و حوزه درسشان از حوزه‌های درسی پرجمعیت قم بود. و در آن وقت، بر مرحوم آیة‌الله‌خادمی که ایشان هم صدری بودند وارد شدند. آقای خادمی صدری بودند و مرحوم آقا سید اسماعیل صدر (اخوی مرحوم شهید سید محمدباقر صدر) گله می‌کرد تا این اواخر که چرا ایشان به خودشان لقب خادم الشریعه دادند و لقب صدری را از خودشان دور کردند. در هر صورت ایشان هم صدری بودند. بر مرحوم

آیه‌الله خادمی وارد شدند و مردم اصفهان، علما و طبقات مردم کاملاً از ایشان استقبال کردند. مردم علاقه زیادی به آقای صدر نشان دادند. علما از ایشان برای تدریس در مدرسه صدر بازار اصفهان، مرکز حوزه علمیه اصفهان (همین جایی که در ایامی که از نجف برگشته بودم هم نماز می‌خواندم و هم درس می‌گفتم و همین تابستان گذشته هم بودم) دعوت کردند. آقای صدر تشریف آوردند و علما هم از درس ایشان استقبال کردند. و این حوزه کهنسال عجیب بازار اصفهان را که بر اثر فشارهای رضاخان فرسودگی برایش حاصل شده بود، مرحوم آقای صدر با درسشان و آن جمعیتی که از طبقات علما و پیرمردها (اکثر علما به جز چند نفر به درس ایشان حاضر شده بودند و جمعیت انبوه و خیلی آبرومند بود) شرکت می‌کردند، دوباره زنده کردند. ایشان موضوع صحبت و بحثشان در این ایام در ولایت بود و مخصوصاً یادم هست بحث ولایت فقیه را هم فرمودند. مرحوم آقای صدر را مردم و علما برای نماز خواندن دعوت کردند. برای اینکه همه بتوانند از ایشان استفاده کنند، ماه رمضان در مدرسه ملا عبدالله که بزرگ‌ترین مدرسه قدیمی اصفهان در بازار است، روی نهر آب را پوشاندند، در حجره‌ها هم که متصل بود، فرش انداخته بودند و چراغانی کرده بودند و انبوه جمعیت نمازگزاران به آقای صدر اقتدا می‌کردند. بعد هر چند روزی در یکی از مساجد دعوتشان می‌کردند. در مسجد شاه عباس که در میدان معروف نقش جهان واقع است نماز خواندند. در مسجد شیخ لطف‌الله که باز در همان میدان است، چند وقت نماز خواندند و البته عنایت ایشان این بود، زیرا مسجد شیخ لطف‌الله بسته بود و ممنوع بود که در آنجا نماز بخوانند. ایشان در مسجد شاه عباس که نماز خواندند، قدرتی برای روحانیت پدید آمد و به همین مناسبت ایشان اظهار تمایل کرد که در مسجد شیخ هم نماز بخواند. به همین مناسبت هم در را باز کردند و از آن وقت به بعد دیگر در آنجا باز شد. در مسجد دارالشفاء، در مسجد جامع، در مسجد سیّد، در این مساجد بزرگ اصفهان، ایشان به نوبت، هر چند شب یک بار نماز را برگزار می‌کردند. شب آخر و قبل از بازگشت ایشان به حوزه قم، در مسجد جامع شهر اصفهان تمام طبقات مردم برای تودیع ایشان جمع شده بودند. ایشان هم برای خداحافظی با مردم آمده بودند و بنا شد برای مردم صحبت کند. به منبر تشریف بردند و برای مردم صحبت کردند. البته از طرف آقای بروجردی هم آمده بودند به دیدن ایشان و دعوت از ایشان که زودتر تشریف بیاورند به قم و ...

بعد وقتی که ما آمدیم به قم، علاقه من به ایشان زیاد شد. موجبات انس چند چیز بود. یکی اینکه مرحوم آقای صدر در مراجعی که نماز جماعت می‌خواندند، قرائت

فوق العاده زیبایی داشت. به جهت اینکه ایشان متولد عراق بود و معمولاً ایرانیانی که در عراق متولد می‌گردند زیباتر از خود عرب‌ها نماز می‌خوانند. آقای صدر قرائت فوق‌العاده جذابی داشت. جذابیت قرائت ایشان باعث شد که ما هر شب به نمازشان می‌رفتیم. البته چون جلوی مسجد ایشان که سابقاً مسجد موزه بود، نماز جماعت بود و دیگر راه ورود نبود، گاهی از اوقات موفق نمی‌شدیم و مرحوم آقای بروجردی نمازشان دیرتر شروع می‌شد و می‌رفتم نماز آقای بروجردی. اما تا می‌توانستیم به نماز مرحوم آقای صدر می‌رفتیم. بعد از نظر اینکه منزل ایشان نزدیک مدرسه آقای حجت بود و ما وارد بر مدرسه آقای حجت بودیم. البته آن زمان مدرسه آقای حجت ساخته نشده بود و یک عمارت قدیمی بود و خریده بودند که بسازند. در هر حال این نزدیکی باعث می‌شد که ما زیاد خدمت ایشان مشرف شویم.

نکته دیگر در سؤال کردن فقه و اصول و مباحث بود. با اینکه این سنگین است برای محصل و هکذا برای استاد که کسی که به درس استادی نمی‌رود بیاید و سؤال‌های درس خود را از این استاد بنماید، ولی آن‌قدر ایشان در مکارم اخلاقی عجیب بود که ما هر روز وقتی ایشان می‌رفتند برای درس و من هم می‌خواستم بروم برای درس، می‌رفتم و در راه از ایشان سؤالات خودم را می‌کردم و در راه بازگشتن، شب هم همین‌طور. گویا من کسی بودم که به هفت تا درس ایشان حاضر می‌شدم و نزدیک‌ترین فرد به ایشان بودم، این‌گونه برخورد می‌کردند. این از مکارم ایشان بود. اما من به درس ایشان چند روزی بیشتر نرفتم. علتش هم آن بود که من از نظر سنم در وضعی نبودم به درس ایشان بروم. آن وقتی که اصفهان بودم و ایشان تشریف آوردند، ۱۴، ۱۵ سالم بیشتر نبود. اگرچه من کفایه و مکاسب و منظومه حاج ملای سبزواری را می‌خواندم، اما خوب سن من اقتضاء نمی‌کرد که از ایشان استفاده بکنم. به قم که آمدم، به درس آقای بروجردی رفتیم. آقای بروجردی هم اصول می‌گفتند و هم فقه. در درس آقای بروجردی (فقه و اصول) و در درس مرحوم آقای حجت (فقه و اصول) حاضر می‌شدیم. این چهار تا درس فقه و اصول بود برای من. در فلسفه هم به درس اسفار پیش مرحوم آقا شیخ مهدی مازندرانی می‌رفتیم. لذا دیگر از درس ایشان نمی‌توانستم استفاده بکنم. اما مع ذلک کثیراً با ایشان بودم، یعنی می‌توانم بگویم روزی دوبار با ایشان بودم و از محاسن اخلاقی ایشان چه بگویم؟ خدا رحمت کند ایشان را. چه حقی بر حوزه دارند. ایشان در راه که می‌آمدیم با اینکه بیمار بودند و هیکل ایشان درشت بود، سنگین بود، وضع قلبی مناسب نبود، وقتی می‌رفتیم و سلام می‌کردیم می‌ایستاد. سؤال می‌کردیم جواب می‌داد و آنچه می‌کردیم که اجازه دهند همان‌طور که تشریف می‌برند ما دنبال ایشان برویم، از بس

متواضع بود با طلبه‌ها و طلبه پرور بود، می‌ایستاد. هنگامی که صحبت می‌کردیم می‌ایستاد و آنچه استجازه می‌کردیم که آقایان بگذارید بیاییم دنبالتان تا دم صحن و بعد برمی‌گردیم ایشان اجازه نمی‌داد. ایشان تنها می‌آمد و می‌رفت صحن، تنها! با این عظمتی که داشت!

بله. ما خاطرات زیادی با مرحوم آقای صدر داریم. با اینکه من کجا و ایشان با آن عظمت کجا. ایشان در همه ابعاد به حوزه کمک می‌کرد و پناه حوزه بود. ما بچه طلبه‌ها هر سؤالی که می‌کردیم، عین پدری که با بچه‌اش حرف می‌زند، با ما صحبت می‌کرد. برای همه مراجع پناه بود، حتی در مسائل مهم سیاسی و اضطرابات سیاسی آن ایام که خوش ندارم در مورد آنها صحبت کنم. پناه مراجع ایشان بود و آقای بروجردی کاری هم که می‌خواست انجام بدهد با مشورت ایشان انجام می‌داد. من یادم هست که در اوضاع هیجانی آن روز ایران، یک موقع آقای بروجردی در وشنوه بودند و ما هم در خدمتشان بودیم. مرحوم آقای صدر در کرمجگون (یکی از روستاهای اطراف قم) بودند. آقای بروجردی در آن شب آقازاده خود و برخی از خواص خود را برای مشورت نزد مرحوم آقای صدر فرستادند. بله آقای صدر پناه بود حتی برای آقای بروجردی! در مواقعی که شاه می‌خواست با آقای بروجردی ملاقات کند، آقای صدر و آقای بروجردی با هم بودند. برای آقای بروجردی خیلی پناه بود و ابعاد حوزه را توجه داشت.

من یادم هست که مرحوم سردار کابلی، صاحب تحفة‌الادله که معروف است که سهم بزرگی در خدمت به شیعه دارد، در کرمانشاه بود و کسی هم ایشان را نمی‌شناخت. مرحوم آقای صدر روزی که خدمت ایشان بودیم از وی تجلیل می‌کرد و طرحی ارائه داد برای اینکه مرحوم سردار کابلی را به قم بیاورند — چون وی از آمدن به قم استنکاف می‌کرد. — ایشان طرحی داد برای اینکه مرحوم سردار کابلی را به حوزه بیاورند و مرحوم آقای بروجردی هم دعوت کردند از ایشان. مرحوم علامه طباطبایی از تبریز که آمدند، شاید چند روزی بود که هنوز درس شروع نشده بود. اولین کسانی که دعوت کردیم از ایشان که آقا درس را شروع بفرمایید، بنده و آقای اخوی بودیم و ایشان درس اسفار را شروع کردند. در دوره اول دو سه نفر بیشتر نبودیم. بعد در درس شفاء هم چهار، پنج نفر بیشتر نبودیم. البته در دوره دوم جمعیتی بودند که آقا موسی صدر هم در آن دوره بود. مرحوم آقای طباطبایی در تبریز تفسیری نوشته بودند تحت عنوان تفسیر قرآن به قرآن که دو جلد بود. ما با ایشان تماس گرفتیم و فهمیدیم که ایشان چنین تفسیری دارند. من خدمت مرحوم

آقای صدر عرض کردم که ایشان چنین تفسیری نوشته است. ایشان فرمودند بگیری و بیاورید من بینم. من تفسیر را از آقای طباطبایی گرفتم و به ایشان دادم. چند روزی پهلوی ایشان بود و ایشان آقای طباطبایی را خیلی تشویق کردند به اینکه این کتاب را چاپ نکنند، منتهی با بسط و توصیه به اینکه درس را شروع کنند و قدری مسائل گسترده‌تر بحث شود و ایشان هم همین کار را کردند که حالا هم در مجلدات کثیره بحث‌های طولی شده است. الغرض، آقای طباطبایی را ایشان سر کار آورد. کما اینکه ایشان در تشویق، خیلی حق به گردن آقای طباطبایی و تفسیر ایشان دارند. در هر صورت آقای صدر خیلی مشوق بود برای تمام طبقات علما، طلاب و مردم. معمولاً علماء بزرگ رسم ندارند که به حجره بچه طلبه‌ها بروند، اما ایشان در یک روز عید به مدرسه آقای حجت و به حجره ما آمدند. یادم هست که اولین دفعه‌ای که این شعر را شنیدم از مرحوم آقا سید صدرالدین بود. ایام عید بود و در حجره را طبعاً بسته بودیم. فرمودند که در را باز کنید:

گفت پیغمبر به اصحاب کبار تن میوشانید از باد بهار

قضایای زیادی دارم بین خودم و مرحوم آقای صدر. آخرین فردی که در شب رحلتشان، ایشان را ملاقات کرد من بودم. شبی در ماه ربیع الثانی بود، نمی‌دانم شب یکشنبه بود یا ... یادم نیست. به منزل ایشان رفتم. آقا چون کسالت داشتند، مدتی درس نبود. خدمتکارشان آمد و گفت: «آقا می‌فرمایند تشریف بیاورید به اندرون». رفتم به اتاق اندرونی، اتاقی که ایشان در آن استراحت می‌کردند (پهلوی آن اتاق بیرونی). آقا خوابیده بود. سؤال کردم:

آقا کسی اینجا نیست؟

فرمودند:

آقارضا اینجا بود و الآن رفت منزل.

علی‌آقا هم تهران بود و آقاموسی صدر هم برای کاری به تهران رفته بود. مثل اینکه آقای صدر آن شب دلشان می‌خواست که من بنشینم. با اینکه شب تحصیلی بود و من کار داشتم، اما دیدم که ایشان میل دارند بنشینم و نشستم. فرمودند:

فردا صبح بنا هست که درس را مجدداً شروع کنیم.

اگرچه فرمودند دیروز عامری (وزیر بهداشتی وقت) آمده بود و از ما دعوت کرده که برویم تهران و در بیمارستان قلب بستری شویم تا معاینه‌ای از ما بکنند. منتها فرموده بودند میل ندارم.

عرض کردم:

چرا آقا؟

فرمودند:

به سه جهت. اول آنکه آن ایام در بیمارستان‌ها زن‌ها محجبه نبودند.

کادر بیمارستان‌ها، مخصوصاً بیمارستان قلب تهران خیلی زننده بود برای روحانیت؛ خیلی خیلی زننده بود. قبلاً که آقای صدر را در آنجا بستری کرده بودند، آن بخشی که ایشان بستری شدند تمام کارمندها و دکترها را غیر زن گذاشته بودند و این یک قدری برای بیمارستان سنگین بود. آنها می‌خواستند ادب کنند و مرحوم آقای صدر می‌فرمودند این تحمیلی است از من برای بیمارستان. از طرف دیگر ملاقات‌ها در بیمارستان محدود است به ساعات خاص و ایام خاص. آنجا حتی شاه هم می‌آید و این برای بیمارستان سنگین است و من نمی‌خواهم برای خاطر من بیمارستان به زحمت بیافتد. سپس فرمودند:

ماها وقتی می‌رویم تهران، سیاسیون می‌خواهند از ما استفاده سیاسی کنند. در شرایط بیماری و بی‌حالی ما می‌خواهند از ما استفاده سیاسی کنند.

خوب آن ایام هم بین شاه و دولت خیلی اختلاف بود. ایشان فرمودند:

چه بکنیم در چنین شرایطی؟

و بعد تعبیر بسیار عجیبی از آقا سید صدرالدین شنیدم که فرمودند:

ما (یا فرمودند من، الآن یادم نیست) باید دست آقای خوانساری (آقای سید احمد خوانساری که در تهران بودند) را ببوسیم که در این مدت که در تهران توقف دارند، یاری به آنها ندادند.

از مطلب سومی که فرمودند میل ندارم، معلوم می‌گردد که جنبه‌های عاطفی ایشان آن شب خیلی غلیان کرده بود و ایشان چیزی را حس کرده بود. فرمودند که امروز

دخترم با بچه‌اش آمده بود اینجا و من بچه‌اش را بلند کردم ببوسم. فلانی (خانواده‌شان) گفتند:

آقا شما با این وضع قلبتان، مناسب نیست بچه را بلند کنید.

فرمودند:

چه کنم؟ مادرش به بوسیدن این بچه خشنود می‌شود و می‌خواهم خشنود باشد.

این جنبه‌های عاطفی در آقای صدر فوق‌العاده قوی بود. انسان پیر که می‌شود، مشاغل عمویش زیاد می‌شود و قوای فکریش قوی می‌شود و جنبه‌های عاطفیش معمولاً ضعیف می‌گردد. و من آقای صدر را در این شرایط فوق‌العاده می‌دیدم. این قصه را که عرض کردم، یادگاری است از بزرگواری این مرد. ساعت ۴ یا ۴/۵ بعد از غروب بود که من اجازه گرفتم و مرخص شدم. ایشان هم بعد دعوت حق را لبیک گفتند. نماز را خواندند. حالشان بد شده بود و خانواده‌شان پهلوی ایشان بودند. اول اذان نمازشان را خوانده بودند و تمام کرده بودند. خداوند به حق فاطمه زهرا^س روحشان را با اجداد طاهرشان محشور کند و درجاتشان را عالی‌تر نماید که حق بزرگی به گردن حوزه دارند.

و اما آقا موسی صدر. آقا موسی صدر را اول بار در اصفهان دیدم. به قم که آمدیم، در اثر اشتراک در درس ارتباطان طبعاً بیشتر شد. آقا موسی آن وقت در درس آقای بروجردی شرکت می‌کردند و با هم بودیم. درس پدرشان را من غیر از یک روز شرکت نکردم، اما ایشان شرکت می‌کردند. ما آن وقت جوان بودیم و قدرت داشتیم از این آقایانی که آن وقت جوان بودند و دوره اول تدریستان بود و آدم را بیشتر به کار می‌کشیدند استفاده کنیم. در یک درس دیگر هم با هم شرکت می‌کردیم و آن درس مرحوم آقای محقق داماد، داماد مرحوم آقای حائری بود. اعلام آن وقت این سه نفر بودند: مرحوم آقای محقق داماد بحثشان در اصول و مقید که تمام شد، وارد بحث بعد که شدند دیگر کتاب نیاوردند. نحوه خارج شدن درسشان این‌گونه بود. آقای خمینی (ره) تا بحث اجتهاد همین‌طور درسشان ادامه یافت و از آن زمان به بعد دیگر وارد خارج شدند و شب هم داخل همین مقبره‌ای که بغل وضوخانه است درس را می‌گفتند. آقای گلپایگانی (ره) تا آخر اجتهاد و تقلید را گفتند و دوره بعد را شروع کردند و درس خارج را بردند به مدرسه فیضیه. در درس مرحوم محقق داماد، آقا موسی صدر هم تشریف داشتند و با هم بودیم و قهراً صحبت و بحث می‌شد اما نه چندان. علتش فاصله طبقاتی بین من و آقاموسی صدر بود. آقاموسی صدر پسر

مرجع بزرگ شیعه بودند که شاه به دیدنشان می‌آمد و من یک بچه‌طلبه جوان بودم که یک موهم در صورت نداشتم و البته درس خارج می‌رفتم. من از شهرستان اصفهان هم آمده بودم و وضع ایشان با وضع من برابر نبود. کما اینکه مرحوم آقای بروجردی در همان ایام که دو، سه ماه بود که من آمده بودم، گویا از من خیلی خوشش آمده بود. آقای سلطانی حفظه‌الله را امر کرده بودند که بیاید حجره ما و از من بخواهند که یک بحثی با آقا سید محمدحسن قرار بدهم و حالا هم ایشان موجودند و گاهی ذکر می‌کنند. من استنکاف کردم و گفتم من کجا و پسر آقای بروجردی کجا؟ آنها آقازاده هستند و من یک طلبه ساده و این برای من سنگین است. فاصله آن روز من و آقا موسی صدر فقط از این جهت بود. اما ایشان را دوست می‌داشتم. ایشان در این درس‌ها شرکت می‌کردند. به درس پدرشان حاضر می‌شدند، به درس آقای بروجردی حاضر می‌شدند و به درس آقای محقق داماد هم می‌رفتند. اما در درس آقایان دیگر ندیدمش. مگر یک روز که در بحث حاشیه عروه آقای گلپایگانی بود. من بودم، اخوی بودند، شاید آقای حاج آقا لطف‌الله صافی هم بودند و آقا موسی هم بود. ایشان آن روز کسالت داشتند و مریض بودند ولی بحث برقرار بود. آقای صدر بزرگ، آقا موسی را به عنوان احوال‌پرسی فرستادند. ایشان وقتی آمدند درس بود. اما معمولاً درس آقایان دیگر نمی‌رفتند. شاید یک دو، سه روزی هم با هم به درس مرحوم آقا سید زین‌العابدین کاشانی رفتیم. ایشان از علمای بزرگ و از شاگردان مرحوم آخوند بود که با مرحوم آقا سید صدر الدین بحث داشتند. یعنی بعد از درس آقای صدر، آقا زین‌العابدین یک مباحثه‌ای خودشان با آقای صدر داشتند. هم‌طبقه بودند و درس خارج داشتند. من مقدرای به درس خارج مرحوم آقا سید زین‌العابدین می‌رفتم و در این درس آقا موسی هم چون با هم دوست بودیم چند روزی آمد. بیش از این ظاهراً در درس دیگری شرکت نکردند، حداقل آنکه من اطلاعی ندارم.

آقا موسی تدریس هم می‌کرد. ایشان مدتی شرح لمعه می‌گفت و طلبه‌ها خیلی می‌رفتند به درسش، زیرا بیانش بسیار شیرین بود. در هر صورت آقازاده بودند و رجال مملکت با آنها رفت و آمد داشتند و دید و بازدید و ... ایشان کم کم به هوس افتاده بود که در دانشگاه هم شرکت کند و کرد و چند لیسانس هم به صورت محرمانه تهیه کرده بودند و خوب من میل نداشتم و سلیقه‌ام غیر از این بود و روحاً فاصله داشتم. البته دوست بودیم، منتها تا این حد. تا اینکه ماه ربیع بود و مرحوم آقای صدر فوت شدند. آقای صدر که فوت شدند، از خدمات آقای بروجردی که علم‌پرور و محصل‌پرور بود و بیوت و کسانی را که مکارم داشتند تکریم می‌کردند،

یکی آن بود که عرض می‌کنم. آقاموسی صدر را به اندرون آقای بروجردی خواستند و وقت بازدید بود. آقای بروجردی پرسیدند که خوب آقای صدر که فوت شدند. تو می‌خواهی چه بکنی؟ خوب ایشان این مسائلی را که من اطلاع داشتم از دانشگاه رفتن ایشان و ... کما و بیش و بیشتر از اینها اطلاع داشتند. البته آقای صدر در کلاس‌ها شرکت نمی‌کردند و فقط برای امتحانات می‌رفتند چراکه معلومات و استعدادشان قوی بود. با وجود این، در این مسیر، رفتن یعنی کنار کشیدن از حوزه، آقای بروجردی ایشان را دریافت. با لحن جدیشان از آقاموسی خواستند که شما بیایید و بروید نجف. بروید نجف و در آنجا بمانید. آقاموسی هم ذاتاً فوق‌العاده با ادب بود و به منزله اینکه امر است و اجابت آن ضروری است، تسلیم شد و آماده شد. این جریان را خود ایشان برای من تعریف کردند.

چنین شد که زمینه روابط ما بیشتر شد. چون ایشان از دوستان دانشگاهی و رجال و شخصیت‌ها جدا شد و طلبه‌ای ساده شد و ما هم که طلبه بودیم، دو تایی با هم رفیق‌تر شدیم. یعنی موانع مرتفع شد. می‌توانم بگویم اینکه من موفق شدم به نجف بروم، به برکت آن بود که آقای بروجردی از ایشان دعوت کردند که به نجف بروند. چون آن وقت رفتن به عراق ممنوع بود — به خاطر روابط دولت‌ها و ... — و من حس می‌کردم که اکنون که اراده آقای بروجردی تعلق گرفته که آقای صدر به عراق بروند، طبعاً مسائل گذرنامه و مسائل سیاسی به حسب اراده ایشان حل خواهد شد. من هم آن وقت شوخی کردم و گفتم معروف است که شتر که نمی‌تواند از دربرود داخل، اول پوزش را لای شکاف در می‌کند و بعد یواش یواش وارد می‌گردد. حالا که در برای آقای صدر باز می‌شود، ممکن است برای من هم باز بشود. قاعدتاً برای من میسور نبود که به عراق بروم. علتش هم آن بود که آقای بروجردی به من علاقه زیاد نشان می‌داد و ایشان بعضی از کارهای علمیش را به من واگذار کرده بود که شأن خودم نیست که بیان کنم، لذا ایشان حاضر نمی‌شد که من به عراق بروم. حالا که آقاموسی تسهیلی برایشان فراهم شده بود، من هم به هوس افتادم که بروم. چه کنم؟ دیدم که رابطه‌ای ندارم الا با آقای حاج شیخ مرتضی حائری که خیلی با هم دوست بودیم و ایشان سمت پدری بر من داشتند. به ایشان عرض کردم که میل دارم به عراق بروم. و ایشان توصیه مرا به مرحوم آیه‌الله کاشانی کردند. اگرچه آن زمان بعد از حادثه‌ای بود که برای آقای کاشانی پیشامد کرده بود. بنا شد که ایشان تلفنی به آقای کاشانی بزنند و من هم آقای کاشانی را ملاقات کنم. آقای کاشانی هم در آن سفر خیلی از من تجلیل کردند و ... خدا رحمتش کند. روحانی دوست‌داشتنی‌ای بود. چیزهایی از ایشان به یاد دارم که الآن از صحبت اصلیمان باز می‌مانم. در آن

زمان دو گذرنامه دانشجویی به مقصد عراق صادر شد که یکی مال آقا موسی بود و یکی هم مال من. در هر صورت رفتیم به عراق. وقتی به عراق رسیدیم، هنوز سال مرحوم آقای صدر بزرگ نشده بود. سال اول ایشان را آقا موسی صدر در مسجد هندی نجف گرفتند و من هم بودم. مجلس مفصلی بود.

آنجا که بودیم دیگر موانع برطرف شده بود. بنده هنوز مجرد بودم و خیلی با هم نزدیک شدیم. درس هایی که ایشان شرکت کرد، بدین ترتیب بود. باید بگویم که سلیقه مرا دوست می داشت. آقای موسی صدر به فلسفه میل داشت. ایشان دوره دوم درس فلسفه مرحوم آقای طباطبایی را درک کرده بود. وقتی که به نجف رفتیم. چنین قضیه ای اتفاق افتاد. من وظیفه خودم دانستم که در مورد ایشان صحبت کنم، چون مکارم ایشان فوق العاده بود. شما توجه بکنید که چه می گویم! من و آقاموسی با هم هم درس هستیم، ایشان سنشان از من بزرگ تر است، آقازاده و از بیت مرجعیت هستند. ایشان به قدری متواضع بود که وقتی آمدیم عراق، از من خواستند و گفتند که ما ۵ نفر هستیم، درس اسفار برای ما بگوئید. آقا سید محمدباقر صدر بود، آقا موسی صدر بود و چند نفر از آقایانی که الآن در زندان بغداد گرفتار هستند (خداوند ان شاء الله نجاتشان بدهد). گفتم جد من صاحب مکالم المکارم به پدرم وصیت کرده بود که اگر فلسفه خواندید، درس ندهید. من به حسب وصیت ایشان یک صفحه کتاب هم فلسفه درس نگفتم. البته همه را خواندم: شوارح خواندم، اشارات خواندم، منظومه حاجی را حفظم. من بچه بودم و در اصفهان شعرهای ملا هادی سبزواری را حفظ می کردم از بس که علاقه داشتم. جلیدن اسفار را خواندم و از شفاء هم طبیعیات آن را خواندم و هم الهیاتش را. من شرح و حاشیه بر این شفا نوشتم. آقاموسی صدر اصرار کردند که یک بحثی بگذاریم، با اینکه در بحث های دیگر هم با هم شرکت می کردیم. درس هایی که من پسندیدم و رفتم درس مرحوم آقای حکیم بود، درس مرحوم آقا سید عبدالهادی بود که تا درس گفتند رفتم و البته بعد هم فوت شدند و نیز درس آقای خویی. آقا موسی هم همه این درس ها را می آمدند. چند وقتی هم به درس آقا سید محمود شاهرودی رفتیم. البته آقاموسی از نظر خویشاوندی به درس مرحوم آقا سید مرتضی آل یاسین هم می رفتند. آقا سید مرتضی آل یاسین از علمای بزرگ نجف بودند و دایی مادر آقا سید اسماعیل و آقا سید محمدباقر صدر. ایشان یک درس خانگی داشتند و آقایان صدری ها همگی در این درس حاضر می شدند و آقاموسی هم می رفتند. من البته نمی رفتم. شاید چند روزی به درس آقای اصطهباناتی از علمای بزرگ نجف هم رفتیم که فقیه پخته ای بود. گمان نمی کنم که ایشان به درس کس دیگری رفته باشند، گمان نمی کنم.

ایشان وقتی که دیدند من از درس فلسفه استنکاف می‌کنم، فرمودند که پس اقلاً یک مبحث بین الاثینی با هم داشته باشیم و من باز صبر کردم. یک ماه طول کشید و بعد گفتم که باشد. بحثی گذاشتیم با ایشان. وقتی که قبول کردم، گفتم:

آقا موسی می‌دانید که چرا من استنکاف می‌کردم از اینکه با هم بحث داشته باشیم؟

گفت:

چرا؟

گفتم:

الحمد لله رب العالمین، حالا از ایران نجات پیدا کردید. شما آنجا آفازاده بودید. درست است که درس می‌خوانید و درس می‌گفتید، اما آفازاده بودید. یعنی آفازادگی کنار درستان بود. این آدم را از علم بازمی‌دارد و حالا که پیشنهاد بحث کردید، من می‌خواستم مطالعه کنم. خواستم ببینم که شما هنوز هم آفازاده‌اید و یا دیگر فقط آقا هستید.

در درس‌ها به اشکالات ایشان توجه می‌کردم و می‌دیدم که مطالعه می‌کنند. در درس آقای خویی، و در درس آقای حکیم اشکال می‌کردند و به‌راستی مطالعه می‌کردند. در درس میرزا عبدالهادی هم اشکال می‌کرد و می‌دیدم مطالعه می‌کند. به همین جهت قبول کردم. گاه به گاه برخی بحث‌های مشکل اصولی را با هم مباحثه می‌کردیم. اما آنکه اساس بود، بحث فقهی بود. ایشان مباحث را می‌نوشت و خط زیبایی هم داشت. درس و بحث را خیلی تمیز می‌نوشت. حتی یک روز نوشته‌های خود را به مدرسه آورد و دیدم با تعبیر سنگینی نظریه من را نوشته و این از مکارم اخلاقی ایشان بود. این نه از من است که از اوست. از اوست نه از من.

ایشان تابستانی آمده بودند ایران. مرحوم آقای خمینی به ایشان گفته بودند: ماندی نجف! مگر درس‌های نجف شما را اشباع می‌کند؟ آقاموسی به من گفت که به ایشان گفتم درس‌های نجف مرا اشباع نکرد، لکن بحث با آقای ابطحی مرا اشباع کرد و آقای خمینی هم پسندیده بود. و این هم باز از مکارم ایشان است و نه از من. خواسته‌اند ذره‌پروری بکنند. بحث‌هایی در مبحث صلاة جماعت، و بحث خلاء که از مباحث مشکل فقه است با هم داشتیم و ... رساله‌ای در کُر ایشان نوشت و رساله‌ای هم من نوشتم. حتی در بحثی یک رساله حقوق را با هم بحث داشتیم. در بحث زیاد با هم مأنوس شده بودیم. ایشان به قدری متواضع بود که من دلم

می سوزد. حجره ما در مدرسه صدر که قدیمی ترین مدرسه نجف بود خراب و سیاه بود. طاق درش به اندازه اینکه افراد عادی بتوانند وارد بشوند نبود، یعنی کمتر از ۲ متر بود. اتاق سیاه بود چون سابقاً شاخه های خرما را می سوزاندند. اتاق ما مار داشت، سوسک و عقرب داشت. آقاموسی هر روز می آمدند و آن قدر پیشانی مبارک ایشان به بالای در خورده بود که دلم می سوخت. هر وقت نزدیک حجره می شد، صدایش را می شنیدم که این شعر را می خواند:

تنها تویی با این همه تنهایی ام تنها تو می خواهی مرا با این همه رسوایی ام.

این شعر را می گفت و وارد اتاق می شد. خیلی متواضع بود. مکارم اخلاقی او فوق العاده بود. آنچه ایشان بحث کرد با هم بودیم. فقط بحث آقا سید مرتضی آل یاسین بود که ایشان تنها می رفت. همه جا با هم بودیم. بحث های متفرقه هم با ایشان زیاد داشتیم. آن وقتی که خانواده اش به ایران می آمد، من با ایشان هم منزل بودم و همه جا با هم بودیم. نجف بسیار در روحیه ایشان تأثیر کرده بود. دید ایشان در قم با دید ایشان در نجف متفاوت است. در قم آقازاده بودند و در نجف خیلی تغییر کرده بودند. آیا برایتان از حالات معنوی که در ایشان اثر کرده بود بگویم؟ برایتان از سحرخیزی ایشان بگویم؟ ایشان امور شرعی خود را بدون مشورت با من انجام نمی داد تا وقتی که مفقود شد. روحیه اش خیلی تغییر کرده بود. آقاموسی در نجف که بودیم حرم داشت، اما نه حرم آقازادگان، بلکه حرم داشت. بالاتر بگویم! معمول علمای محتاط و مقدس چنین بود که پیاده به کربلا و زیارت حرم امام حسین بروند. روش آنها این بود که پیاده به کربلا مشرف شوند و زیارت مخصوصه بخوانند، مثل اول رجب، نیمه شعبان و روز عرفه. این روزها پیاده مشرف می شدند برای عظمت و درک ثواب. خوب ما هم مشرف شدیم. آقاموسی هم در اثر اینکه خیلی با هم رفیق شده بودیم و استعداد ذاتیش از نظر علم و اخلاق و فهم و معنویت در نجف بروز پیدا کرده بود (و فقط استعداد نبود بلکه به فعلیت رسیده بود)، او هم در مقام چنین سفری بر آمده بود. ایشان آمد و گفت دلم می خواهد مرا هم ببری به کربلا. موافقت کردیم و بنا شد حاج آقا تقی دایی ایشان هم با ما بیایند. مرحوم خلخالی هم ۵ نفر از آقایان را که همه از شخصیت های معروف نجف بودند، برداشته بودند و بنا شد برای نیمه شعبان با هم پیاده به کربلا مشرف شویم. به قدری این سفر شیرین بود که حد ندارد. من دلم می سوزد که آقاموسی از دست رفت! و از این سرمایه استفاده نشد! در سفر همه چیز از او دیدم! البته تا قبل از سفر، شبانه روز با هم بودیم. اما سفر و خستگی، چیزهای دیگری را نشان می دهد. یک چیز جالب

برایتان عرض می‌کنم. بنا شد در راه خسته که می‌شدیم مشاعره کنیم. البته من سبکم این‌گونه نبود که با کسی بروم، خودم تنها می‌رفتم. چون زیارت عاشورا می‌خواندم ... لذا بنا شد که رفقا مزاحم ما نباشند و ما زیارت عاشورای خودمان را بخوانیم و بقیه وقت را برای اینکه خسته نشویم با هم حرف بزنیم. بنا شد مشاعره کنیم. من از اول هم مرد شعر نبودم. گفتم من اصلاً اهل شعر نیستم ولی در حدیث کار کرده‌ام. من شاهدهایی را که شما می‌خواهید برایتان از حدیث می‌آورم. در میان کسانی که با ایشان همراهی کردند، او از همه اقوی بود. من که اصلاً داخل نبودم و اهل شعر نبودم که بخوادم مشاعره کنم. اما آقا موسی! از همه اقوی بود! از همه چند نفری که بودیم، از مشاعره قوی‌تر بود! اگر به ظریف‌گویی بود، در تمام نکات، ظرایف کلام را متوجه می‌شد، آن هم زودتر از همه! اکثراً ظرایف کلام یک خراشی دارد. رک می‌گویند و رک وقتی می‌گیرد که دل کسی بسوزد و تا نسوخته، کسی نمی‌خندد. ولی اگر ظریفی گفته می‌شد مگر ممکن بود آقاموسی بگذارد که دل کسی بسوزد! اصلاً نمی‌گذاشت! اینقدر در مکارم اخلاق جلو بود که اصلاً حد نداشت! اصلاً عصبانی شدن با آقاموسی مفهوم نداشت! هر ناسزایی هم که گفته می‌شد از آن می‌گذاشت! معرکه بود! در مکارم اخلاق واقعاً معرکه بود.

این سفر پیاده بسیار جالب بود. من عادت‌م این بود که شب‌های جمعه به کربلا مشرف می‌شدم. مدرسه هندی نزدیک حرم امام حسین بود و شاید کمی مخروبه بود. البته جای پیرمردها بود. من معمولاً چنین جاهایی می‌رفتم. آقاموسی صدرها که نمی‌آمدند آنجا! حاج آقا تقی قمی‌ها که نمی‌آمدند آنجا! به من گفتند کجا برویم! گفتم من می‌روم مدرسه هندی و این‌ها هم آمدند آنجا! اینها اخلاق است و قیمت دارد. اینها مکارم اخلاق است. آقاموسی صدر با آن موقعیتی که در کربلا می‌شناختندش آمدند به مدرسه و شب‌ها در آنجا با هم بودیم. در این سفر که با آقایان بودیم، آقا موسی به قدری زیبا برخورد می‌کرد که حد ندارد. خدا می‌داند که چه مکارمی در این سفر از او ظاهر شد.

و اما آقاموسی از نظر فهم و استعداد: من غصه‌ام برای همین است. کسی خوش فهم است، اما ممکن است اعوجاج فکری یا اعوجاج سلیقه داشته باشد. روزی از آقای طباطبایی در مورد دو نفر از علما پرسیدم که این‌ها در نظر شما چگونه‌اند؟ فرمود این فهم است و آن ذکی! خوب، فرق فهم و ذکی چیست؟ اینها ظرافت لغت است. آقاموسی هم فهم بود و هم ذکی بود. آقاموسی هم استعداد خوب، هم فهم خوب، هم سلیقه خوب و هم مکارم اخلاق خوب داشت. می‌گویند: «لا علم لمن لا حلم له» و می‌گویند: «لا علماً لمن لا صبر له». گاهی از اوقات یک سری خصوصیات

اخلاقی بد می‌تواند ارزش علم انسان را ببرد. آقاموسی از نظر قوای فکری و ابعادی که می‌شود انسان را با آن تمجید کرد، عالی بود. این ابعاد در ایشان کاملاً ظاهر بود: ذوق، سلیقه، فهم، انصاف و... بسیار منصف بود. من به شما عرض می‌کنم: آیا می‌شود دو نفر معاصر نظر همدیگر را در نوشته‌های فقهی خود نقل بنمایند آن هم با تعبیری که الآن من صحیح نیست که بگویم؟

و اما از نظر مایه تحصیلی: ایشان مقداری در قم درس خوانده بود. ایشان به درس خارج حاضر می‌شد، درس مرحوم آقای بروجردی، درس مرحوم آقای والدشان، درس مرحوم آقای محقق داماد، و چند روزی هم می‌رفتیم درس آقا زین العابدین کاشانی که بحث اجزاء هم بود. آقاموسی همه این درس‌ها را می‌آمدند و می‌نوشتند. وقتی هم که رفتیم نجف، ایشان کار می‌کرد، مطالعه می‌کرد، می‌نوشت، در درس حرف می‌زد و اشکال می‌کرد و از نظر قوه و ملکه اجتهاد، من او را مجتهد می‌دانستم. بله، به مرحله اجتهاد رسیده بود. و زیبایی او این بود که سلیقه مستقیم داشت. ممکن است ذهن آدم نقاد باشد اما مستقیم نباشد. سلیقه او بسیار عالی بود. خیلی عالی بود. من او را سرمایه‌ای برای شیعه می‌دانستم. من در این مدت که با آقاموسی برخورد داشتم و بحث‌های علمی را با هم بودیم، دریافتم که ایشان خیلی فهیم، ذکی، مستقیم و عمیق است. پایه ریزی در مطلبش خیلی خوب بود و مجموعه‌ای از فضایل علمی بود. و از نظر قدرت اجتهاد، بی شک من او را در آن وقت مجتهد می‌دانستم؛ البته وقتی که در نجف بود.

و اما چه شد که آقاموسی از نجف رفت؟ مسائلی است که من در عرایضم بدان‌ها اشاره کردم و البته عوامل خارجی هم بود. آقاموسی در نجف که بود آتیه سنگینی داشت. آقاموسی صدر برای زعامت تشیع در جهان اسلام زمینه داشت. او زمینه مرجعیت عالیّه تشیع را در تمام جهان داشت. آقاموسی این‌گونه بود. و اما عواملی که باعث شد ایشان از نجف به بیرون روند.

یک، ایشان جنبه‌های مختلف داشت. دروس جدید خوانده بود، لیسانس دانشگاه را داشت، زبان فرانسه می‌دانست، مقداری انگلیسی هم می‌دانست، متجددین دانشگاهی با ایشان ارتباط داشتند و این روابط به کلی قطع نشده بود. زمانی که احتیاجی به یک شخص جامع برای اروپا وجود داشت، انگشت می‌گذاشتند روی آقاموسی. زمانی از مرحوم آقای بروجردی برای ایتالیا عالمی خواسته بودند که غنی باشد و احتیاجی به مسائل دیگر نداشته باشد، آقای بروجردی آقاموسی را نامزد کرده بودند. درست همان طوری که مرحوم آقامهدی حائری، فرزند حاج شیخ را به آمریکا فرستادند. نامه آقای بروجردی را که آوردند، من بودم. بنده سلیقه‌ام این بود

که آقاموسی باید در محور حوزه باشد. ممکن است عده‌ای بگویند که این سلیقه خشکی است، اما من سلیقه‌ام این گونه بود. آقاموسی مجمع بود و من رأی آقاموسی را زدم و شاید آقای بروجردی هم فهمید و از دست من گله پیدا کرد. اما در هر صورت من رأی آقاموسی را زدم و نگذاشتم برود. آخر ایتالیا یک شخص متعارف را می‌خواهد. کسی که می‌تواند لوای تشیع را بگیرد نباید برود ایتالیا ماندگار بشود.

اما اینکه ایشان این سفر را کرد، من با این سفر هم مخالفم. الآن هم مخالفم و آن وقت هم مخالف بودم. همیشه مخالف بودم. نظرم این‌طور بود، چرا؟ به واسطه اهمیت ایشان. آقا معقول نیست یک استاد دانشگاه را که در مرکز دانشگاه به او احتیاج داریم و نظیر نداشته باشد، بفرستیم در دبیرستان تدریس کند؟ البته خوشحال می‌شدند که دبیرستان فلان مثلاً صدوق برود و درس بدهد، ولی آیا این صحیح است؟ آقا موسی در جای خودش باید قرار می‌گرفت و به خودش هم گفتم. درست است که طلبه زیاد است، محصل زیاد است. با فهم و با استعداد هم وجود دارد، اما مجموعه فضایل ما لازم داریم. آقا اینها چه است؟ این مکارم و این محاسن اخلاقی! گاهی ممکن است من آخوند معلومات زیادی داشته باشم ولی وقتی امضاء کنم، امضایم خنده‌آور باشد. ولی نگاه به خط آقا موسی بکنید اشک می‌ریزید! دلت می‌سوزد برای آقا موسی! صحبت می‌کرد، به این شیرینی! اینها حرف است آقا! چنین آدمی نباید برود ایتالیا!

اما اینکه رفت به لبنان، به واسطه نبودن من بود. آقاموسی صدر برای بار دوم به لبنان رفت، بعد از فوت مرحوم شرف‌الدین. مرحوم آقا شرف‌الدین بزرگ‌ترین شخصیت شیعه در بحث‌های ولایی بودند که در صور لبنان اقامت داشتند. مرحوم آقا شرف‌الدین این اواخر پیر شده و وزنه بزرگ شیعه بودند. وقتی که فوت شدند، جنازه‌شان را آوردند به نجف و ما در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتیم. آقاموسی صدر هم بودند. آن وقت شیخ احمد انطاکی هم که نمی‌دانم زنده است یا نه، در تشییع جنازه شرکت کرده بود. آن وقتی که شیخ محمود شلتوت کاندیدا شده بود برای ریاست الازهر، شیخ احمد انطاکی هم کاندیدا بود. هر دو نفر کاندیدای ریاست الازهر بودند. احمد انطاکی از نظر علمی و جامعیتش اقوی از محمود شلتوت بود. لکن محمود در اثر اینکه از خاندان وزرای مصر بود، برنده شد. شیخ احمد شیعه شد. آقای بروجردی خیلی از اینها تجلیل کرد و آقای خوبی قصه‌ای برای من در مدح آقای بروجردی از شیخ احمد انطاکی نقل کرد. شیخ احمد انطاکی هم در تشییع جنازه مرحوم آقا شرف‌الدین شرکت کرد و اعلامیه بزرگی هم داد با این مضمون که

مرحوم شرف‌الدین از محاسن بزرگ روزگار بود و اینکه من و بیت من فائز شدیم، به واسطهٔ نوشته‌های مرحوم شرف‌الدین بود.

بچه‌های آقا شرف‌الدین در نجف ملاقاتی با آقاموسی کردند که من هم بودم. در ملاقاتی که آنها با آقاموسی کردند، به قول ما تعارف شوخی خود را کردند که آقاموسی را به لبنان ببرند. خوب، اینها صحبت‌هایی بود که هنوز مایه نداشت ولی بعد آنها اقدامی اساسی کرده بودند و رفته بودند قم و خدمت آقای بروجردی و بالاخره به ایشان اظهار داشتند که فعلاً برای آنکه بیت مرحوم شرف‌الدین و صور لبنان محفوظ بماند، تنها کسی که به نظرشان می‌آید آقاموسی صدر است. آقاموسی صدر هم که در نجف بود، ایشان در اثر اینکه بیتشان هم عرب زبان بودند و دائماً با آنها در تماس بودند به زبان عربی مسلط شده بودند. بنابراین به نظر می‌رسید که آقاموسی بهترین کسی است که می‌شد به لبنان فرستاد. بنابراین ایشان برای این کار نامزد شد. تابستان آن سال من به ایران آمده بودم. آقای بروجردی نامه‌ای نوشتند برای آقای صدر و بالاخره ایشان را اعزام کردند به صور لبنان و به جای آقای شرف‌الدین. این در اثر نبود من بود. و الا من به هر قیمتی نمی‌گذاشتم برود. همان طور که من رأی ایشان را از رفتن به ایتالیا زدم. البته نه اینکه من مخالف با فعالیت کسی باشم، من می‌گویم پرچمدار وجود ندارد باید لواء را نگه داشت. دور و بر پرچم خالی است. آقاموسی در نبود ما رفتند.

من سیاسی نیستم، اما باید اشاره بکنم که ایشان در لبنان چه موقعیتی داشت. ایشان از نظر دینی و مذهبی موقعیت بسیار بالایی داشت. عجیب بود. برخی از مسافرینی که از لبنان می‌آمدند و می‌گفتند که مردم می‌گویند: «رجع سید عبدالحسین شرف‌الدین شاباً». یعنی جوان برگشته این مرد کهنسال اسلام. یعنی همان مکارم اخلاقی که مردم از مرحوم شرف‌الدین در آن سن ۹۰ سالگی دیده بودند، در آقاموسی صدر می‌دیدند و همان فعالیت‌ها را در همه ابعاد و جوانب و درس گفتن‌ها و... ایشان معهدی داشت که درس می‌گفت، درس طلبگی. درس می‌گفت برای اینکه بچه‌های شیعه سنی نشوند و مسیحی نشوند. خودش می‌رفت و برای بچه‌ها نماز جماعت می‌خواند. لذا مردم آقاموسی را می‌پرستیدند. خیلی به ایشان علاقه داشتند. این هم زمینهٔ دوم اینکه آقاموسی به لبنان رفت.

زمینهٔ سوم آن چیزی است که ماها می‌ترسیم که شاید مقصر باشیم یعنی که حوزه مقصر است، جهان مقصر است، تشیع مقصر است و تجار مقصرند. خدا می‌داند، شاید علما هم مقصر باشند. امثال آقاموسی صدر نباید با هزینهٔ عمومی اداره بشوند. هزینهٔ عمومی یعنی چه؟ زمان آقای بروجردی شهریهٔ طلبه سطح خوانِ مجرد ۱۵

تومان و متأهل ۳۰ تومان بود. شهریه درس خارج، از اول خارج تا آخر خارج، برای مجرد ۲۳ تومان بود که من می‌گرفتم. برای متأهل قدری بیشتر بود. پسر آقای گلپایگانی همین مقدار را می‌گرفت. مرحوم آقامصطفی خمینی هم به دفتر شهریه می‌آمد و به حرف خ که می‌رسید، سرش را بلند می‌کرد و شهریه آقای خمینی را می‌گرفت، ۴۵ تومان. این یک شهریه بود. من به عنوان اکل میته از وجوهات استفاده می‌کردم، داشتم یا نداشتم، می‌خواستم یا نمی‌خواستم. آقای سلطانی آمدند و دیدند که من زمستان بدون کرسی، بدون بخاری، بدون فرش، بدون یک تخت شکسته و بدون یک عبا کلفت در اتاق خیس، زمستان پر برف را گذراندم. هیچ وقت هم گله نکردم. ممکن است من این کار را بکنم، اما اینکه زندگی نمی‌شود. البته حوزه هم نباید شهریه را بالا برد. این هم صحیح نیست، چرا؟ زیرا وقتی رفت بالا، هرچه پاسبان بازنشسته است می‌آید. هر بقالی که دکانش نگرفته است می‌آید. این هم صحیح نیست. پس باید چه کرد؟ آقای بروجردی کاری می‌کرد که در نجف نمی‌کردند. آقای بروجردی همین شهریه را می‌داد. پسر آقای گلپایگانی هم می‌آمد در صف می‌ایستاد. در همین مدرسه فیضیه، کنار کتابخانه طلبه‌ها می‌ایستادند، از اراک بودند، از آبادان بودند و... اما آیا منزل آقای خمینی، منزل آقای گلپایگانی و منزل آقای محقق داماد با همین ۴۵ تومان اداره می‌شد و آیا این صحیح است؟ این‌ها یا باید علمایی باشند که خودشان درآمدی دارند، ملکی در شهرستانی داشته باشند و یا مردم حقوق شرعی به آنها بدهند و کمکشان بکنند. در صورتی که چنین نباشد، باید مرجع بیدار باشد. آقای بروجردی بیدار بود. من آقای بروجردی را دوست می‌داشتم، استاد بزرگ ما بود. من این را بعد از فوت ایشان فهمیدم. آقای بروجردی اول ماه که می‌شد به مرحوم حاج محمدحسین اعلم دستور می‌داد که عبا بپوشد و به پول آن وقت که شهریه این‌ها ۴۵ تومان بود هزار تومان برای آقای خمینی، هزار تومان برای آقای گلپایگانی و هزار تومان برای محقق می‌فرستاد؛ خیلی آبرومندانه.

آقاموسی موقعی که به نجف آمد چه کرد؟ من نمی‌خواهم از وضع طلبگی انتقاد کنم. من دلم می‌سوزد که چرا امثال آقاموسی‌ها از دست ما رفتند! آقاموسی موقعی که وارد نجف شد هیچ شهریه‌ای نبود. هیچ شهریه‌ای نبود! بعداً شهریه را گذاشتند. در این وضع آقاموسی صدر وارد نجف می‌شود. اسرار ایشان پیش من بود. اسرار سیاسی نه، اسرار آخوندی ایشان پیش من بود. جهازیه زنش را هم آورده بود. آقاموسی در سطحی بالا از مناعت بود، الله اکبر! جواد، کریم، سخی، بزرگ، آقا! رجال مملکت و علما وقتی مشرف می‌شدند به نجف، خدمت آقاموسی هم می‌رسیدند. آیا می‌شد از آقاموسی دیدن نکنند؟ آن وقت می‌دانید آقاموسی چه

می‌کرد؟ نمی‌دانید که چه مشکلات اخلاقی برای ایشان پیش می‌آمد! خیلی صدمه خورد! این بود که تن داد به ترک حوزه. آقاموسی یک وقت که نتوانستیم از راه قرض هم پول تهیه کنیم، فرش جهازیه خانمش را گذاشت در بانک رهنی. یک حاج محمدعلی لاری بود در نجف که فرش فروش مقدسی بود و حالا فوت شده است. او به من علاقه داشت و مقوم بانک رهنی نجف بود. من او را دیدم و آن وقت قالی‌های ایشان را گذاشتند در رهن! ببینید، من می‌خواهم بگویم آقاموسی‌ها حق دارند! حضرت موسی بن جعفر چند دختر داشت که هیچ‌کدام شوهر نکردند. وقتی می‌خواستند نماز بخوانند چادرهایشان را عوض می‌کردند. نمی‌خواهم از دختران موسی بن جعفر سخن بگویم. می‌خواهم بگویم که شیعه این صدمه‌ها را خورده است. بی‌خود با شیعه بازی نکنند. نمی‌دانید آقاموسی، این کوه فضیلت چه می‌کرد؟ من می‌دانم.

آقای خویی یک بار برای من یک قصه‌ای گفت. گفت که من آقایم مصارفم را می‌داد و هیچ وقت من ذلت و معنی بی‌پولی را نفهمیدم. می‌گفت فقط یک وقت تلخی بی‌پولی را فهمیدم و آن زمانی بود که مرحوم محقق بزرگ، استاد بزرگ، نمونه بزرگ، مرحوم آقا سید محمدحسین اصفهانی به من گفتند می‌توانی بروی و برای من ۲، ۳ دینار قرض کنی؟! اینها مشکل است. غصه من این است که چرا وضعیت آقا موسی باید طوری باشد که من در نجف برایش قرض بکنم. تجار مقصرند که فکر نمی‌کنند. جواب خدا را چگونه می‌خواهند بدهند؟ آن قرض دو سال تمدید شد و آخرش هم آن را فروختند. اینها مصیبت است برای شیعه! چرا باید یک چنین بزرگوارهایی به این روز بیفتند؟ مردم مقصرند. تجار مقصرند. مرجع باید به فکر باشد. مرجع باید فکر بکند که اینها سرمایه هستند. باید بدانند که آتیه حوزه با چه کسانی است. چه کسانی می‌توانند حوزه نجف را اداره کنند. آقا موسی نباید این جور می‌شد. آقاموسی مهمان داشت و علما به دیدنش می‌آمدند. حالا بگذارید از مهمان‌هایش بگویم. یادم هست که یک سال مرحوم انگجی آخوند با عده‌ای از وکلای مجلس آمدند. من و آقاموسی برادر بودیم. نه فقط عقد اخوت خوانده بودیم، بلکه واقعاً برادر بودیم. مهمان‌ها نهار بودند و شام بودند. از من می‌پرسید چه بگیرم و به او می‌گفتم که این کار را بکن و آن کار را بکن! خوب آقاموسی با یک چنین مهمان‌هایی و با آن درآمد آخوندی چه بکند؟ می‌تواند مهمان نکند؟ آقای حائری آمدند، حاج آقا روح‌الله خرم‌آبادی آمدند و... بمیرد آن کسی که توانست ببیند که آقاموسی این‌گونه زندگی می‌کند! مرحوم سرتیپ حسینعلی رزم‌آرا که قبله‌نما را درست کرده بود با همراهانش آمدند. آنها اول به اروپا رفته بودند و از آنجا که

برگشتند آمدند نجف و وارد شدند بر آقاموسی صدر، چرا؟ برای اینکه یکی از همراهانشان دکتر شیخ، جان آقای صدر، مرحوم آقا صدرالدین (آقای صدر بزرگ) بود. دکتر شیخ خیلی به ایشان علاقه‌مند بود و خودش هم مذهبی بود. — سرتیپ حسینعلی رزم آرا هم از مذهبی‌های قدیمی بود — کاری هم به برادرش نداریم. آنها وارد منزل آقاموسی صدر شدند. شما فکر می‌کنید که آقاموسی می‌بایست چه بکند؟ آیا می‌توانست بگوید: «آقا بروید بیرون! توجه کنید که من چه می‌گویم. آبروی آقاموسی، آبروی تشیع است». این باری سنگین شد بر دوش این مرد بزرگ و در نهایت تن داد به ترک حوزه ...

خوب، آقاموسی یک دوره در نجف اقامت داشت و نهایتاً به لبنان رفت. در لبنان ظاهر شد. مکارم اخلاق او سرمایه‌ای بود برای شیعه و مسلمین، من بحث سیاسی نمی‌کنم. آقاموسی در لبنان اصبح سید شرف‌الدین شاباً! ... آقاموسی صدر کاری کرد که مسیحی‌ها شیفته او بودند. بالاتر بگویم، اینها (مسیحی‌ها) برای عقد، آقاموسی را می‌بردند تا به جهت تبرک عقد مسلمانی بخواند. آنها مراسم دینی خودشان را انجام می‌دادند و برای تبرک آقاموسی را می‌بردند. ببینید، فهم بسیار عالی، استعداد، معلومات، اطلاعات، اخلاق، مکارم اخلاق و همه اینها در ایشان بود. وجود او حجت بود در صفحات لبنان، بعد هم وقتی رفت آفریقا، خدا می‌داند که این دشمنان خدا چه کردند؟ آنها زود فهمیدند! قرآن می‌فرماید:

ام یحسدون الناس علی ما اتاهم من فضله فقد اتینا آل ابراهیم ... (سوره النساء، آیه ۵۴)

آقاموسی آل ابراهیم بود. آفریقایی که هیچ پناهی برایش نیست، آقاموسی برود و ... می‌دانید در لبنان چه خبری شده بود! حقیقتاً آقاموسی سیفی بود برای اسلام.

همه اینها را گفتیم و آقاموسی برای آنجا خوب بود. اما اینها برای آقاموسی کم بود. آنها از آقاموسی استفاده کردند، درست است. اما الآن اگر یک استاد بزرگ مثلاً پروفیسور نبوی را بیاورند به دبیرستان‌های قم، خوب مسلم است خیلی خوب می‌شود. برای دبیرستان خیلی خوب می‌شود که پروفیسور معصومی را بیاورند درس بدهد. اما آیا این جنایت نیست؟ آیا این جنایت نیست که پروفیسور صحرايي را مثلاً بیاوریم در دانشگاه آزاد قم درس بدهند؟ آیا این صحیح است؟ با آقاموسی چنین کردند. این حرف من است. آقاموسی حدش بالاتر از این حرف‌ها بود. یعنی من این را باید عرض کنم:

عالی‌ترین منصب تشیع و مرجعیت عالی جهان تشیع را ایشان شایسته بود و حیف که نگذاشتند.

آقاموسی به قدری عزیز شده بود که سطح آخوند را در لبنان بالا برده بود. بودن آقاموسی آبرو بود برای اسلام و تشیع و روحانیت و انسان. بسیار بسیار وجود با برکتی بود. اما اینها در مقام شایستگی‌هایی که آقاموسی داشت ناچیز بود. دلم می‌سوزد که این سرمایه از دست جهان تشیع رفت. من غصه‌ام نه فقط از شخص ایشان است، نه فقط از آن است که ایشان از دست لبنان رفت؛ آقا مسئله جهان تشیع است. چشم آقای خمینی و نورش به آقاموسی صدر بود. اگر قرار بود یک نفر را سمبل روحانیت بکنند، می‌گفتند آقاموسی صدر است. آقاموسی رفیع بود، خیلی عظمت داشت. قاطع و منصف بود. نمی‌دانم چطور بگویم، خیلی منصف بود. وقتی می‌فهمید مسئله‌ای حق است، با حق محاجه نمی‌کرد. انتقاد یک طلبه ساده را اگر حق بود می‌پذیرفت و این است که قیمت دارد. من این را می‌گویم. مراجع باید فکر کنند. جهان تشیع باید فکر کند. وضعیت امروز، موسی صدر را می‌خواهد. نمی‌دانید چه چیزی بود! آن وقت که بچه بودیم در حوزه می‌گفتیم که هیچ‌کس شانس ندارد مثل آقای حاج شیخ عبدالکریم که دو تا پسر خود آقامهدی و آقامرتضی را دارد و یا مثل آقای صدر که حاج آقارضا و آقاموسی را دارد. البته آقاموسی چیز دیگری بود. خدا به حق فاطمه زهرا^س دشمنانش را نابود کند.

امام خمینی و ناپدید شدن امام موسی صدر

حجة الاسلام والمسلمین اسماعیل فردوسی پور

دانشمند عالی قدر و روحانی نامی حجة الاسلام والمسلمین آقای سید موسی صدر فرزند کوچک مرحوم آية الله حاج سید صدرالدین صدر از مراجع تقلید حوزه علمیه قم است.

آقا سید موسی صدر از فضیله مشهور حوزه علمیه قم و اولین روحانی بود که در لباس روحانی، از دانشگاه تهران لیسانس حقوق در رشته اقتصاد گرفت. او مدتی هم به نجف اشرف رفت و به تکمیل معلومات خویش پرداخت، سپس به قم بازگشت و به تدریس همت گماشت.

دیری نپایید که به واسطه فقدان مرحوم علامه فقید شیعه، سید عبدالحسین شرف الدین عاملی که از مجتهدین و فقهای به نام شیعه در لبنان بود، آقای سید موسی صدر، عموزاده مرحوم سید شرف الدین را با اصرار به لبنان بردند تا در جای آن فقید علم و دین عهده دار اداره هفتصد هزار شیعه لبنانی و مؤسسات دینی و مذهبی و علمی عام المنفعه او شود.

بدین گونه آقای صدر که از چهره های مشهور حوزه علمیه قم بود و همه آینده درخشانی را برایش پیش بینی می کردند، از حوزه قم و ایران به لبنان منتقل شد، و در اندک زمانی در سایه لیاقت و کاردانی و علم و فضل و قلم و بیان جالب خود توانست شیعیان لبنان را تحت مراقبت و نظم و انضباط درآورد، و به وضع دینی و اجتماعی و سیاسی آنها سر و سامان دهد. آقای صدر چون روحانی بود، در لبنان و ممالک عربی به «امام موسی صدر» مشهور شد. در جنگ های داخلی لبنان نقش

مهمی در آشتی دادن گروه‌ها و جلوگیری از خونریزی و مبارزه با تجاوزات اسرائیل به عهده داشت. او مدافع بزرگی برای سازمان الفتح به ریاست یاسر عرفات بوده و تمام امکانات مادی و معنوی و انسانی خود و شیعیان لبنان را در راه دفاع از حقوق مشروع فلسطینی‌ها قرار داده بود.

با یک دنیا تأسف و تأثر، در گرماگرم درگیری‌های لبنان، امام موسی صدر به دعوت سرهنگ قذافی رئیس جمهور لیبی سفری به آن کشور کرد، و از تاریخ ۵۷/۶/۳ برابر ۲۱ ماه رمضان ۹۸ وی و دو نفر همراه او ناپدید شدند.

دولت لیبی ادعا کرد که آنها از لیبی به ایتالیا رفته‌اند و در آنجا گم شده‌اند! ولی بستگان آقای صدر یقین دارند که امام موسی صدر از آن موقع تاکنون در لیبی زندانی می‌باشد.

ناپدید شدن امام موسی صدر حوزه‌های علمیه شیعه را بار دیگر در ایران و عراق تکان داد.

تلگراف امام خمینی به یاسر عرفات راجع به ناپدید شدن امام موسی صدر

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای یاسر عرفات رئیس اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین
از سلامت جناب حجّة الاسلام آقای سید موسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان هیچ‌گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است، از جناب عالی تقاضا دارم که هرچه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده، و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.

توفیق جناب عالی را در اهداف اسلامی خواستارم.^۱

روح الله الموسوی الخمينی

۱۰ شوال ۹۸

پاسخ یاسر عرفات

مرجع عالی‌قدر دینی، آقای سید روح الله موسوی الخمينی - نجف
تلگراف شما را راجع به برادر حضرت حجّة الاسلام سید موسی صدر رئیس مجلس
اعلای اسلامی شیعی امروز دریافت داشتم. اتخاذ مواضع دینی مهم ایشان نسبت به ما

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۲.

و برادرانمان در لبنان معظم له را نزد ما موقعیتی ارجمند بخشیده است. از این روی همه امکانات و تلاش‌هایمان را در این زمینه به کار گرفته و خواهیم گرفت. در خصوص این موضوع، نمایندگان و فرستادگان چندی را به نقاط گوناگون گسیل داشتیم و لحظه به لحظه آن جناب را در جریان اخباری که به دست آورم خواهیم گذاشت. با آرزوی توفیق نسبت به آنچه خواست و خوشنودی خداست و با چشمداشت به دعاهای پربرکت و مستمر شما، برای موفقیت.

یاسر عرفات

رئیس کل کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین

۱۰ شوال ۹۸

تلگراف امام به حافظ اسد

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آقای حافظ اسد

رئیس جمهوری سوریه و رئیس کنگره جبهه صمود و رفض

پس از اهدای سلام، این‌جانب از غیبت جناب حجّة الاسلام آقای سید موسی صدر نگران و متأثرم. از جناب عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهای که در قضیه فلسطین اجتماع کرده‌اند، در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر گرفتار رژیم هستیم که با اتکا به پشتیبانی آمریکا ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته‌جمعی و سلب همه آزادی‌ها، می‌سوزاند.

ما از شما سران دولت‌های اسلامی برای رهایی ملت بی‌پناه ایران کمک می‌خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه دژخیمان شاه خرد شده‌اند، و حکومت نظامی در اکثر شهرهای مهم ایران برپاست، ملت را به جان آورده است.

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) نقل می‌شود که فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»

همه افراد و از جمله شما سران دولت‌های اسلامی که قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را دارید، مسئول هستید.^۱

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی

۲۰ شوال ۹۸*

۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۰.

* نقل از کتاب: همگام با خورشید - خاطرات، صص ۳۷۰-۳۶۶. چاپ تهران، ۱۳۷۲.

امام موسی صدر در ایران و لبنان

حجّة الاسلام والمسلمین علی دوانی

امام موسی صدر نواده مرحوم سید صدرالدین صدر است. سید صدرالدین صدر از فقها و علمای بزرگ متوفی به سال ۱۲۶۴ هـ ق است که از شاگردان برازنده علامه بحرالعلوم و داماد مرحوم فقیه بزرگ شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء بود. البته خاندان صدر از دختر شیخ جعفر نیستند، بلکه از همسر دیگر وی اند. ایشان بعد آمدن به اصفهان و مدتی در آن شهر ماندند. پسر ایشان آقا سید اسماعیل صدر که جد امام موسی صدر است، در سال ۱۲۵۴ هـ ق در اصفهان متولد شد. بعد ایشان از اصفهان برگشتند به نجف اشرف و در همان سال (۱۲۶۴ هـ ق) از دنیا رفتند. مرحوم آقا سید اسماعیل صدر نیز از فقهاء و مراجع تقلید و فردی بزرگ و از لحاظ فقهی در سطح عالی بودند. پدر و پسر هر دو شاعر زبردستی بودند و حتی در مورد مرحوم سید صدرالدین می گویند که وقتی علامه بحرالعلوم شعری می گفت به نظر ایشان می رساند، چون ایشان عرب نژاد بود و بهتر از بحرالعلوم با مفاهیم شعری آشنایی داشت و بحرالعلوم با اصلاح و تصحیح آقا سید صدرالدین شعرهایش را ضبط می کرد.

آقا سید صدرالدین صدر، پسر آقای اسماعیل صدر و پدر امام موسی صدر نیز شاعر توانایی در زبان عربی بود. اشعار ایشان معروف است. بنابراین آقا سید موسی صدر، پسر آقا سید صدرالدین صدر دوم، یکی از مراجع تقلید عصر ما (متوفی به سال ۱۳۷۳ هـ ق) هستند. آیه الله صدر، پدر امام موسی صدر، پسر آقا سید اسماعیل صدر است و آقا سید اسماعیل صدر (که به سال ۱۳۳۸ هـ ق در کاظمین از دنیا رفت) پسر آقا سید صدرالدین اول است و همه این خاندان به آن سید صدرالدین

اول بازمی‌گردد. از عموزادگان این خاندان، مرحوم سید حسن صدر کاظمی است که مؤلف کتاب‌های *تأسیس الشیعه و تکملة امل الامل* است. او از علمای برجسته در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و تراجم و تقریباً کلیه علوم دینی است. مرحوم سید حسن صدر دایی پدر امام موسی صدر نیز است، یعنی آقا سید صدرالدین خواهرزاده سید حسن صدر هستند. یکی دیگر از رجال خاندانشان سید محمد صدر بود که با حفظ لباس روحانی، سال‌ها رئیس مجلس عراق بودند. یعنی بعد از زمانی که عراق از اشغال انگلیس آزاد گردید، علمای شیعه گفتند که ما قدرت سیاسی را به غیر واگذار نکنیم. مرحوم آیه‌الله شهرستانی با حفظ لباس روحانیت وزیر فرهنگ شدند و مرحوم آقا سید محمد صدر رئیس مجلس سنا گردید و تا این اواخر هم بود. این امر برای ما بسیار جالب بود که در قدرت سیاسی عراق یک روحانی معمم با آن قامت بلند و ریش سفید دارای چنان موقعیتی باشد. این هم از عموزادگان این آقایان است. آخرین افراد معروف این خاندان، مرحوم شهید آقا سید محمدباقر صدر و خواهر مظلومه شهیده‌اش بودند. این دورنمایی است از خاندان امام موسی صدر.

مرحوم آیه‌الله آقا سید صدر الدین، پدر امام موسی صدر، از آیات ثلاث قم بودند. مرحوم آیه‌الله حائری (مؤسس حوزه علمیه یا احیاکننده حوزه علمیه قم) در اوج قدرت رضاخان پهلوی در سال ۱۳۱۵ هـ.ق مرحوم شدند. ۳ نفر از شاگردان به‌نام ایشان که هرکدام مجتهد و صاحب نظر و فتوا بودند با هم کنار آمدند که حوزه ایشان را اداره کنند و نگذارند که متلاشی شود. یکی مرحوم آیه‌الله سید محمد حجّت بود، یکی مرحوم آیه‌الله سید محمدتقی خوانساری بود و دیگری مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین صدر. این وضع بود تا اینکه آیه‌الله بروجردی در سال ۱۳۲۴ ش به قم آمدند. این آقایان به مدت ۷ الی ۹ سال حوزه را تا آنجا که می‌توانستند حفظ کردند. البته حوزه پررونقی نبود، ولی نگذاشتند به طور کلی متلاشی شود. به همین علت هم به آیات ثلاث یعنی مراجع سه‌گانه معروف هستند و کارها را با هم تقسیم کرده بودند. نان حوزه را مرحوم آیه‌الله حجّت می‌داد. بعضی کارهای دیگر راجع به دروس حوزه و کارهای حوزه واگذار به آیه‌الله خوانساری شده بود. امور امتحانات و ادارات طلاب نیز به مرحوم آیه‌الله صدر واگذار شده بود. آقای صدر قامتی بلند داشتند، سفیدرو و خیلی باهیب بودند. مخصوصاً وقتی عصبانی می‌شدند، هیبت دیگری داشتند. از بلندی و پیری، مختصری خمیده شده بودند. در صحن بزرگ حضرت معصومه^س، یعنی در صحنی که به طرف گذر خان می‌رود، سمت چپ محل نماز ایشان بود. با ورود آیه‌الله بروجردی، ایشان ایثار می‌کنند و جای نمازشان را به

آیه‌الله بروجردی می‌دهند. معروف است که می‌گفتند جا دادن همان و از دست رفتن آیه‌الله صدر همان. بعضی‌ها می‌گویند: تعارف آمد و نیامد دارد. مرحوم آیه‌الله حجت به همان اسم و رسم باقی ماند و تا آخر نان حوزه را می‌داد و نماز را هم در مسجد بالاسر و در مدرسه حجّتیّه که بعدها خودشان ساختند اقامه می‌کرد. مرحوم آیه‌الله خوانساری نمازشان در مدرسه فیضیه بود، ولی آیه‌الله صدر جایشان در صحن را که خیلی چشمگیر بود به آیه‌الله بروجردی دادند. ایشان مرد پاکی بود و در این وادی‌ها هم نبودند. ولی وقتی رفتند در خانه، مردم هم ایشان را کمتر دیدند و کم‌کم اسم و رسمشان تحت‌الشعاع آیه‌الله بروجردی قرار گرفت که بعضی‌ها می‌گفتند ایشان با تعارف خودشان خود را از بین بردند. خیلی مرد پاکی بود. به قداست نفس و پاکی و نظر بلند بسیار معروف بودند.

بنده دو بار خدمت ایشان رسیدم. یک بار هم احضارم کردند و کاری داشتند که جنبه خانوادگی داشت. مرحوم پدر عیالم آیه‌الله آقا احمد آل آقا از سلالة وحید بهبهانی را خوب می‌شناختند و به همین خاطر مطالبی را گفتند. یک بار هم نامه‌ای برای یک بیمار (همشیره خانم)، توسط امام موسی از آقا گرفتم برای آقای دکتر شیخ متخصص قلب. دکتر شیخ پیش آیه‌الله صدر می‌آمد زیرا ایشان بیماری قلبی هم داشت. گاهی اوقات از تهران می‌آمدند. حتی تابستان‌ها که مرحوم آیه‌الله صدر می‌رفت به یکی از نقاط بیلاقی قم به نام روستای کرمجگان، دکتر شیخ می‌آمد قم و می‌رفت همان جا و نظر می‌داد. افسوس که آن موقع فتوکپی یا زیراکس نبود و یا کم بود و من نتوانستم از این نامه‌ها کپی بردارم.

این را هم اضافه کنم که شعر مرحوم آیه‌الله صدر در زبان عربی معروف بود. شعری که روی مرقد حاج شیخ عبدالکریم حائری است که می‌گویند از شعرهای بسیار عالی است — «عبدالکریم آیه‌الله قضا ...» — ، متعلق به مرحوم آیه‌الله صدر است که برای استادشان گفته بودند. شعر دیگری برای تخریب بقیع گفتند که آن هم از اشعار خیلی جالب است که در روزنامه‌ها و مجلات آن روز چاپ شده بود. مرحوم آیه‌الله صدر در سال ۱۴۷۳ هـ ق از دنیا رفتند. اتفاقاً بنده قصیده‌ای برای ایشان گفتم که در کتاب گنجینه دانشمندان چاپ شده است. من آن وقت طلبه نوجوانی بودم و در مسجد بالاسر کنار منبر ایستادم و شعر را خواندم. اسم آقارضا و آقاموسی را هم در شعر برده‌ام و داماد بزرگ مرحوم آقای صدر، آیه‌الله سلطانی، خیلی تحسین کردند و گفتند شعر خیلی خوبی بود.

همسر مرحوم آیه‌الله صدر، دختر مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین قمی بودند. ایشان یک زن بیشتر نداشت. امام موسی صدر و برادرانشان نوادهٔ دختری مرحوم آیه‌الله قمی هستند و بدین ترتیب امام موسی صدر از طرف پدر و مادر مرجع‌زاده هستند، هم پدرش از مراجع بود و هم پدر مادرش. بسیاری از افراد خاندان پدری و مادریشان هم از مراجع و بزرگان بوده‌اند و بدین ترتیب از طرف پدر و مادر، خانوادهٔ اصیل، نجیب و هر دو سید بودند.

آشنایی بنده با امام موسی صدر از سال ۱۳۲۸ ش بود. در اردیبهشت این سال، بنده بعد از ازدواج در نیاوند، به قم آمدم و در آنجا ماندگار شدم. یکی از فضلالی شاخص و نامی حوزه، حاج آقاموسی صدر و برادر بزرگشان آیه‌الله حاج آقارضا صدر بودند. یادم هست که بعضی از رفقای اهل علم که شاگرد امام موسی صدر بودند، نزد ایشان مطول می‌خواندند و بعضی‌ها شرح لمعه. خیلی از درس ایشان تعریف می‌کردند و می‌گفتند خیلی مسلط و خوش‌بیان است. عجیب این است که همان موقع شاگردان می‌گفتند که آقای صدر لابه‌لای درس از دگرگونی اوضاع زمانه صحبت می‌کند و می‌گوید اکتفا نکنید به این دروس حوزه، ما وظیفهٔ دیگری هم داریم. باید آشنا به اوضاع روز باشیم و زبان مردم را بدانیم و این احتیاج به یک مجموعه مطالعات و تحصیلات جدید دارد. این حرف‌ها در آن روز تازگی داشت و امام موسی صدر اینها را در خلال درسشان می‌گفتند که شاگردانشان را روشن بار بیاورند و اکتفا به دروس حوزه و محدودهٔ حوزه نکنند.

بعد شنیدیم که ایشان برای یک دورهٔ موقت رفتند به نجف اشرف و چند سالی آنجا بودند. البته من دقیقاً نمی‌دانم که چه سالی رفتند. فقط یادم هست که ایشان در سال ۱۳۳۷ که مجلهٔ مکتب اسلام را تأسیس کردیم، هنوز در نجف بودند. پس آغاز آشنایی ما با ایشان بدین ترتیب بود و اطلاع داشتیم که ایشان از مدرسان حوزه هستند و از فضلالی نامی. مخصوصاً چهره و قامت ایشان چشمگیر بود. قامت رسایی داشتند و سفیدرو بودند، همانند لبنانی‌ها که وقتی به لبنان رفتم، دیدم نمی‌شود تشخیص داد که ایشان از ایران آمده است. عیناً مثل خود آنهاست. چشمانشان هم به رنگ میشی بود. بسیار خوش‌سخن بودند. بنده چند نفر را دیده‌ام که حنجره‌شان خیلی گرم است. این واقعاً نعمت خداداد است و دیگر اکتسابی نیست. یکی آقای فلسفی است که ایشان وقتی صحبت می‌کنند آدم دلش می‌خواهد گوش بدهد. طنین آهنگشان خیلی گرم است. دیگری همین امام موسی صدر و نیز برادرشان حاج آقا رضا صدر است. من تعجب می‌کردم اگر آقاموسی ۴ ساعت حرف می‌زد کسی احساس خستگی نمی‌کرد و البته یک بار هم لکنت نداشت. پشت سر هم گرم و نرم

سخن می گفت. آدم وقتی به آن آهنگ گوش می داد و چهره را هم می دید، طوری مجذوب می شد که واقعاً برای هر تازه‌واردی تازگی داشت و یکی از اسرار کثرت رفقای امام موسی صدر همین چهره جالبشان و حجب و حیایی بود که داشت. این لحن گرم توأم با آقایی و آفازادگی که کاملاً محسوس بود، بازمانده یک خاندان اصیل است. آفازادگی در برخورد ایشان کاملاً چشمگیر بود.

شاید کسی از ایشان رنجشی پیدا نکرد. لطیفه‌ای نمی گفت که دیگران برنجند. لطیفی می گفت که الآن عرض می کنم. لطایفش خیلی جالب بود ولی نه طوری که گزنده و زننده باشد. بعضی‌ها خطاب به طرف مقابل چیزهایی می گویند که وی را بین رفقایش اسباب ریشخند می نماید. بر عکس ایشان لطیفه‌ای هم که می گفت تقریباً بازگشت به خودش می کرد. مثلاً برای نمونه، یک روز به جلسه مکتب اسلام دیر آمد. گفتیم:

آقای آقاموسی، الآن ده دقیقه یا ربع ساعت است که دیر آمدی. ما مقید بودیم که در جلسات مکتب/اسلام از اول پایه را محکم کنیم و جلسه سر وقت تشکیل شود.

ایشان تا وارد شد گفت:

آقا مگر ما اُرسیم؟

گفتیم:

این یعنی چه؟

گفت:

این یک داستانی دارد.

ایشان تعریف کردند که وقتی روس‌ها در جنگ جهانی اول آمدند و بخش‌هایی از شمال ایران در نواحی خراسان را گرفتند، آن موقع پدر ایشان در خراسان بودند. روس‌ها مثل بقیه فرنگی‌ها خیلی منضبط بودند و از جمله وقتی جلسه می کردند، سر دقیقه جلسه رسمی می شد و یک نفر هم تأخیر نداشت. در همان موقع عده‌ای از بازاری‌ها و تجار و رجال هم برای یک سری از کارهای عام‌المنفعه جلساتی داشتند. آنها هم قرار گذاشته بودند به موقع بیایند تا جلسات به موقع رسمی بشود. روزی یکی از آنها نیم ساعت دیر آمده بود. آن موقع خراسانی‌ها به روس می گفتند اُرس. آقاموسی گفت:

تا او دیر آمد، اعضای جلسه مثل شما که به من اعتراض کردید. به او اعتراض کردند که چه خبره؟ چرا نیم ساعت تأخیر کردی؟! او هم عصبانی شد و گفت: «چه شده؟ حالا مگر من اُرُسم (یعنی مگر من روس هستم) که به موقع بیایم؟ روس است که مقید است به موقع بیاید».

این لطیفه در جلسات مکتب اسلام (حتی تا حالا) جزو لطایف آقاموسی برای ما به یادگار مانده است. الآن هم اگر تأخیری بشود، من می‌گویم به قول امام موسی صدر، مگر من اُرُسم! در هر صورت همین لطیفه‌اش و این جوابی که به ما داد به کسی برخورد نکرد و به خودش برگشت و از این قبیل لطایف. آشنایی بیشتر ما با امام صدر با عضویت ایشان در مجلهٔ مکتب اسلام شکل گرفت. این مجله جریانی دارد که بنده تقریباً به تفصیل در چاپ دوم زندگانی آیه‌الله بروجردی که همین چند ماه گذشته منتشر شده، نوشته‌ام. اجمالاً این است که عامل اصلی تأسیس مجلهٔ مکتب اسلام در حقیقت همین آقای مهندس نعمت‌زاده وزیر صنایع فعلی است. جریان این بود که پدر ایشان مرحوم حاج فرج نعمت‌زاده از تجار محترم تهران با عده‌ای از تجار دیگر که همهٔ آذربایجانی بودند یک سفر آمدند قم پیش یکی از آقایان مجتهدین، آقای شریعتمداری. ایشان هم آذربایجانی بود و آن موقع در میان مجتهدین بعد از آیه‌الله بروجردی اسم و رسم داشت. ایشان رساله داشت و چون از تبریز آمده بود، عده‌ای از مردم آذربایجان به ایشان رجوع کرده بودند. روزی ایشان بنده را خواست. من آن موقع در روزنامه ندای حق مقاله می‌نوشتیم و شاید قدیمی‌ترین طلبه‌ای بودم که مقاله می‌نوشتیم. آقای شریعتمداری گفتند:

آقای دوانی یکی از رفقای ما که آذربایجانی است به نام حاج فرج نعمت‌زاده آمده و پسر ایشان هم در آلمان تحصیل می‌کند. این آقای مهندس برای پدرش نوشته که آقا ما در اینجا با بعضی از خارجی‌ها بحث‌های دینی داریم (در مورد عظمت اسلام و...) می‌گویند یک کتابی ترجمه بکنید که اصول و فروع اسلام را داشته باشد و ما بدانیم اسلام چه می‌گوید. پسر ایشان به پدر خود گفته بود، از پول من و سهمی که پیش شما دارم ۱۲ هزار تومان بدهید به یکی از فضیلتی جوان حوزهٔ قم که کتابی در این زمینه بنویسد تا من بتوانم با ترجمهٔ آن در اینجا تبلیغ کنم.

اتفاقاً هیچ‌کس آن روز آماده نبود. یعنی کسی سابقه نویسندگی نداشت. همان موقع گفتیم واقعاً مایه رسوایی است که یک مهندس و دانشجو از ما کتاب بخواهد و ما نتوانیم جواب بدهیم. گفتیم:

آقا فکری بکنیم و تکانی به حوزه بدهیم.

یک روز دیگر آقای نعمت‌زاده و مرحوم حاج اتفاق آمدند و به آقای شریعتمداری گفتند:

آقا اگر شما مجله‌ای را تأسیس بکنید، ما تجار تهران پول چند شماره‌اش را می‌دهیم.

ایشان هم به ما گفتند:

آقا مجله از لحاظ پولی تأمین شده. هیئت نویسندگان و تحریریه را تعیین کنید.

ما هم رفقا را جمع کردیم. یعنی خود بنده. این را آقایان می‌دانند و بارها گفته‌اند که بانی مکتب/سلام در حقیقت فلانی بود. رفتم و به آقایان مکارم، سبحانی، جزایری، موسوی اردبیلی، آقا مجدالدین محلاتی و واعظ‌زاده که همگی از فضلالی نامی آن موقع بودند، مطلب را گفتم. خود بنده از لحاظ سن و معلومات از همه اینها پایین‌تر بودم. اسم‌نویسی کردیم و همین نفرات تعیین شدند. آقامجدالدین محلاتی از فضلالی نامی و پسر آیه‌الله محلاتی و اتفاقاً از دوستان صمیمی آقاموسوی صدر بودند. آن موقع می‌گفتند که لیسانس حقوق دارد و این جالب بود. امام موسی صدر هم اولین روحانی بود که «لیسانس حقوق در رشته اقتصاد» (به قول آیه‌الله حاج آقارضا صدر) گرفت. البته این تعبیری است که آن موقع بود و حالا نیست: «لیسانس حقوق در رشته اقتصاد». آقای محلاتی مثل اینکه بعد از آقای صدر لیسانس خود را گرفتند. آقای سید عبدالکریم موسوی اردبیلی تازه از نجف آمده بود و از شاگردان خوب و فاضل آیه‌الله داماد بود. آقای محمد واعظ‌زاده هم که الآن رئیس مجمع تقریب بین المذاهب الاسلامیه است، از فضلالی خوب و مورد توجه مرحوم آیه‌الله بروجردی بودند. آقای سید مرتضی جزایری هم که الآن در تهران هستند، از فضلالی خوب آن موقع بودند، ایشان خیلی هم پرتحرک بودند. این آقایان به اتفاق آقایان میرزا حسین نوری، مکارم، سبحانی و بنده که جمعاً ۹ نفر بودیم هیئت تحریریه را تشکیل دادیم. هیئت مالی هم ۹ نفر بودند. بنا شد که هیئت مالی هفته‌ای یک بار بیایند تا درباره نحوه اداره مجله بحث کنیم. اعضای هیئت مالی عبارت بودند از: آقایان حاج فرج نعمت‌زاده، مرحوم حاج مجید اتفاق، حاج مهدی ابریشمچی، حاج کریم انصاری، حاج ابوالفضل احمدی، حاج سروش و آقای عالی‌نسب. آقای عالی‌نسب الآن مشاور اقتصادی دولت هستند و در ضمن صاحب کارخانه‌های عالی‌نسب نیز می‌باشند.

ما صورت رفقا را دادیم، بعد هم گفتیم که آقاموسی صدر هم باید در هیئت ما باشند. آن موقع آقای صدر هنوز در نجف بودند. با همین آقای حاج آقارضا صدر صحبت کردیم که گفتند به آقاموسی نامه بنویسید. آقا از فضلالی نامی بود و ما می‌خواستیم که افراد پرشور و صاحب اطلاعات و جهان‌بینی روشن در هیئت باشند. خوب، آقاموسی از خوبان و از بهترین‌ها بودند، چرا ایشان نباشد؟ نامه‌ای نوشتیم به آقای صدر در نجف و ایشان قبول کردند و گفتند چند ماه دیگر می‌آیم ایران و من هستم. ما هم جای ایشان را نگه داشتیم. در شماره‌های اول و دوم مجلهٔ آقای صدر مقاله نداشت. بعد از آن بود که خودشان را رساندند. ما از موقعی که تصمیم به انتشار مقاله گرفتیم تا یک سال یا یک سال و نیم مقاله می‌نوشتیم و هفته‌ای یک دفعه جمع می‌شدیم در خانه‌های یکدیگر و مقالات را اصلاح و تصحیح می‌کردیم تا برای ۳-۴ شماره مقالاتمان آماده باشد. وقتی آقایان تهران شنیدند که آقای صدر از نجف آمدند، برای دیدن ایشان به قم آمدند. در واقع اولین جلسه‌ای که امام موسی صدر آمد، آقایان تهران هم آمدند. جلسه خوبی بود. مخصوصاً یادم هست که با اینکه تمام اعضای جلسه اهل حرف و سخن و هنر بودند و کسی در حرف نمی‌ماند، ولی امام موسی صدر میدان را از همه گرفت. او وقتی صحبت می‌کرد دیگران همه پر می‌انداختند. این جلسه در منزل آقای محلاتی در صفائیه بود. نوبت مقالهٔ امام موسی صدر بود که باید خوانده می‌شد و مورد بحث قرار می‌گرفت، درست یادم هست که آقای صدر با آن بیان و قیافه و هیکل جذاب که همه یک‌جا جمع بود، داشت مقاله‌اش را می‌خواند. حرف‌های چند اقتصاددان معروف را نقل می‌کرد و حرف‌های روسو و امثال آنها را. هر سؤالی که می‌کردیم، خیلی قشنگ جواب می‌داد. درست یادم هست که این آقایان تهران حیرت‌زده به ایشان نگاه می‌کردند. یک‌دفعه حاج موسی ابریشمچی رو کرد به آقای عالی‌نسب و به ترکی یک چیزی گفت که هر دو خندیدند. آقای صدر گفتند:

آقا نشد، ما ترکی بلد نیستیم و غیبت ما را کردید. باید بگویید که به هم چه گفتید.

همه خندیدند. ایشان گفتند:

باید بگویید و الا من مقاله‌ام را نمی‌خوانم.

در اینجا باید اضافه کنم که آقای عالی‌نسب از اقتصاددان‌ها است و تنها تاجر نیست بلکه خیلی هم اهل مطالعه است. آقای ابریشمچی گفت:

آقای عالی‌نسب می‌گوید:

آقایان همه چیز را بردند. ما بودیم و یک سری اطلاعات اقتصادی، اما آقای صدر به قدری دقیق می‌خواند که ما دیگر جلوی ایشان جرئت نمی‌کنیم حرف بزنیم، ماشاءالله ایشان در این رشته نوظهور هم استاد هستند.

در هر صورت آن روز آنها خیلی تحت تأثیر واقع شدند، هم از طرز بیان آقاموسی، و هم از مقاله ایشان که عمیق بود. این اولین مقاله آقای صدر در مکتب اسلام بود. آنها به قدری تحت تأثیر واقع شدند که هفته بعد ۱۰ طاقه فاستونی اعلا که آن موقع نمونه‌اش کم بود، برایمان فرستادند. آقایان تجار تهران خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بودند. یعنی آمدن آقای صدر، علی‌رغم اینکه رفقا همه اهل فضل و کمال بودند، بسیار مؤثر بود. ایشان جنبه آقا زادگی داشت، خوش قیافه و خوش سخن بود و معلوماتش هم تازگی داشت. مدتی بعد آقایان تهران گفتند:

خوب است که شما یک زبان خارجی هم فرا بگیرید.

حاج آقاموسی صدر گفتند:

من فرانسه می‌دانم و احتیاجی ندارم. یک زبان خارجی کافی است.

بقیه آقایان تقسیم شدند. بنده، آقای واعظزاده، آقای سبحانی و آقای موسوی اردبیلی یک گروه و آقای مکارم، آقای نوری، آقای جزایری و آقای محلاتی هم یک گروه شدند. قرار شد هزینه را آقایان تهران تأمین کنند. آقای محسن بینا را که آن موقع دبیر انگلیسی دبیرستان‌های قم بود و اخیراً غزلیات امام را شرح کردند و مردی بسیار متدین و خوبی بود، پیدا کردیم و برای ما هفته‌ای دو شب برنامه درس انگلیسی گذاشتند.

متأسفانه غالباً هر انجمنی که تشکیل می‌شود، بعد از مدتی همان‌طور که در همه جا مرسوم است، انشعاب حاصل می‌کند و متفرق می‌شود؛ مخصوصاً در بین ما مسلمان‌ها و بالخصوص در میان ما روحانیون که کار دسته‌جمعی نشده است. ما تعهد کرده بودیم که کسی سرمقاله را با امضا ننویسد. سرمقاله اول را یکی از آقایان نوشت و گویا امضا داشت. اعتراض شد که این معنایش این است که شما عضو ارشد ما هستید! در حالی که ما می‌خواهیم یک کار دسته‌جمعی بکنیم و ارشدیت و تفاخر و این حرف‌ها در کار نباشد. قراردادی آنجا گذراندیم که همه امضا کردیم در مورد اینکه سرمقاله نوبتی باشد و اگر کسی در نوبتش حاضر نشد، به دیگری بدهد. یکی

دو بار این تخلف رخ داد که باعث رنجش شد. یادم هست که امام موسی صدر می گفت:

آقای دوانی محلل ماست!

ما این را می دیدیم و می گفتیم یک مقدار کوتاه بیا تا بلکه این دو گروه را به هم نزدیک کنیم. هنوز هم این خاطره تلخ برای من باقی مانده است.

تیراژ مجله را اول از ۳ هزار تا شروع کردیم، کم کم شد ۴ هزار تا، ۵ هزار تا، ۱۰ هزار تا، ۲۰ هزار تا و سپس رسید به ۱۲۰ هزار نسخه در ماه. یعنی بزرگترین تیراژ مجله در دنیای اسلام. مجله مکتب/اسلام سه دوره را گذراند. دوره اول که هر ۹ نفر هیئت تحریریه و مؤسس بودند. دوره دوم زمانی بود که ما ۴ نفر ماندیم و ۵ نفر رفتند. یعنی آقایان صدر، محلاتی، جزایری، نوری، سید عبدالکریم موسوی و واعظزاده رفتند و ما ۴ نفر ماندیم. چون تعداد افراد کم بود، آقای مکارم عده ای از افراد درس عقاید و مذاهب را دعوت به کار کرد. این ها به عنوان هیئت فرعی آمدند و عبارت بودند از: آقایان سید هادی خسروشاهی، عمید زنجانی، علی حجتی کرمانی، زین العابدین قربانی و حسین حقانی. بعد هم آقای نوری از هیئت اصلی رفت و ما سه نفر ماندیم، یعنی من و آقای مکارم و آقای سبحانی. دیدیم نفرات کم هستند و عده ای دیگر را هم دعوت به کار کردیم، چون اغلب ما منبری بودیم و در محرم و صفر به آبادان و خرمشهر و ... می رفتیم و دفتر خالی می ماند. تیراژ مجله به قدری بالا رفته بود که وقتی منتشر می شد اداره پست قم وضع غیرعادی پیدا می کرد.

در کویت یک دفعه مجله/الزهر را دیدم که نشریه ای خیلی سطحی بود با کاغذ کاهی و جلوه ای هم نداشت. تیراژ آن ۱۲ هزار شماره بود، در حالی که تیراژ این مجله به ۱۲۰ هزار شماره رسید. این کجا و آن کجا.

مجله یک بار توقیف شد. این در زمان مرحوم آیه الله بروجردی بود. یک مقاله راجع به بانوان نوشتیم و حمله ای شدید به مجله زن روز کردیم. دستور دادند که مجله تا اطلاع ثانوی توقیف است. آقای تربتی را که از وعظ معروف قم بود پیش آقای بروجردی فرستادیم تا خبر دهد. آقای بروجردی خیلی ناراحت شدند و فرمودند که زنگ بزنند به فرماندار قم. ایشان سخت اعتراض می کنند که به چه حقی این مجله که مربوط به من و حوزه است توقیف شده است؟ فرماندار دست و پایش را گم کرد و پیغام داد که منتشر کنید. گفتیم خیر، کتباً اعلام کردید توقیف است و تا کتباً اعلام نکنید، منتشر نمی کنیم! دستگاه متوجه شد که مجله پشتوانه دارد و آن وقت بهانه آوردند که این مجله باید امتیاز داشته باشد و بدون امتیاز قانونی نیست.

گفتند یکی از آقایان را معرفی کنید تا امتیاز بگیرد. حق این است که اغلب حاضر نبودند امتیاز را به نام خود بگیرند چون آن موقع امتیاز گرفتن با درس حوزه جور در نمی‌آمد! جو این‌گونه بود که صاحب امتیاز را با صاحب امتیاز یک روزنامه یکی می‌گرفتند. از طرفی امتیاز گرفتن ۳ شرط داشت. اول اینکه حداقل ۳۰ سال سن داشته باشد، دوم اینکه سابقه نویسندگی داشته باشد و سوم اینکه لیسانسیا اجازه اجتهاد داشته باشد. خیلی از رفقا که حاضر نبودند گفتند آقای دوانی امتیاز بگیرد. من آن موقع ۲۷ یا ۲۸ سالم بود و شرط اول را نداشتم. آقای محلاتی و بقیه هم تقریباً حاضر نبودند. بنا شد یکی دیگر از آقایان امتیاز را بگیرد. برداشتیم و یک آیین‌نامه‌ای تنظیم کردیم که فلان آقا امتیاز مجله را از طرف جمعیت و به نمایندگی از طرف آن بگیرد و کلیه حقوق شرعی و قانونی مال جمعیت است تا یک وقت ادعای مالکیت مجله نشود و... بعد از این قضیه اتفاقاتی افتاد. برخی از آقایان خیلی اعتراض کردند و من این را باید در اینجا عرض کنم که آقایان اغلب با عصبانیت و تندی صحبت می‌کردند، اما امام موسی صدر همیشه با نرمش برخورد می‌کرد. با همان آقا زادگی می‌گفت:

آقای محترم، نشد. این کار درستی نبود.

خیلی با نرمش مخصوصی می‌گفت که رفقا از هم پراکنده می‌شوند و ... نمی‌دانم چه شد یک‌دفعه دیدیم که روزنامه کیهان یک آگهی استعفا چاپ کرد که ما چند نفر قطع ارتباط و عضویت خودمان را از مجله مکتب اسلام اعلان می‌کنیم: سید موسی صدر، مجدالدین محلاتی، سید مرتضی جزایری، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمد واعظزاده. در آن موقع ریاست عالی مجله با آقای شریعتمداری بود. این را هم عرض بکنم که ما همان موقع سراغ امام خمینی و آیه‌الله گلپایگانی و دیگر آقایان هم رفتیم. حتی درست یادم هست که آقای سبحانی به امام گفتند:

آقا، شیخ شلتوت در مجله رساله الاسلام مقاله می‌نویسد و رئیس دنیای تسنن است. جناب عالی هم اهل قلم و فکر هستید، مقاله بدهید.

امام خمینی لبخندی زد و ایشان گفت:

آقا لبخند ندارد، خوب وقتی شیخ شلتوت مقاله می‌نویسد چه اشکالی دارد؟

امام گفته بودند حالا شما بنویسید تا ببینم چه می‌شود. امام کلاً به تحولات حوزه ظنین بودند. امام خمینی می‌خواستند حوزه را اصلاح کنند و اطرافیان آقای

بروجردی ذهن ایشان را مشوش می‌کردند که کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است! آقای خمینی طوری زده شده بود که هر پیشنهادی راجع به اصلاحات حوزه می‌کردیم کوتاه می‌آمدند و خاطره تلخی داشتند. خود بنده رفتم و به ایشان گفتم:

آقا این تجار تهران همه آذربایجانی‌اند و مقلد آقای بروجردی هستند. ولی آقای شریعتمداری آذربایجانی است و این‌ها با ایشان مربوط هستند. بالاخره کسی باید بالای سر ما باشد تا اگر یک وقت توقیفمان کردند یا پول کم شد کاری بکند. شما بیایید و دو نفری اداره کنید و یا با آقای گلپایگانی سه نفره.

البته آقای گلپایگانی اهل این چیزها نبودند و در یک وادی دیگر بودند. کسی دیگر هم نبود. آقای داماد و عمدتاً این سه نفر بودند. آقای شریعتمداری آدم قوی نبود، متزلزل بود و اراده قوی نداشت ولی روشن بودند. کارها را دنبال و اقدام می‌کردند. در هر صورت این ۵ نفر رفقا رفتند و ما غافلگیر شدیم. ما می‌دانستیم که این آقایان چند جلسه است که نمی‌آیند، ولی از اینکه می‌خواهند آگهی کنند خبر نداشتیم. موضوعی که در اینجا خوب است اشاره شود نحوه ربط دادن مجله با مرحوم آیه‌الله بروجردی است. چون آن موقع اطرافیان آقای بروجردی کاری کرده بودند که امام خمینی به خانه خود رفتند، شهید مطهری هم از حوزه بیرون آمدند و ما می‌ترسیدیم که نکند راجع به مکتب / اسلام چیزی بگویند و مخالفت کنند. آقا میرزا حسن نوری برادر آقا میرزا حسین نوری در بیت آقای بروجردی بود. ایشان خط خوبی داشت و کاتب امور علمی آیه‌الله بروجردی بود. وقتی آقای بروجردی در مورد رجالشان و بعضی از کتاب‌ها می‌خواستند تجدید نظر کنند، آقای نوری را می‌خواستند و می‌گفتند این مطلب را در حاشیه بیاور. ایشان را خواستیم که عامل ما باشند در بیت و ما این مجله را توسط ایشان به آقای بروجردی بدهیم. ایشان گفتند: نه من می‌برم و نه کسی بیاورد. هرکس بیاورد اعضای بیت برایش حرف درمی‌آورند.

برخی از اطرافیان آقای بروجردی آدم‌های ناراحتی بودند و از هول اینکه نکند یک وقت مانع برایشان پیدا شود و کنار بروند برای همه می‌زدند. برخی از آنها اهل معلومات و سواد هم نبودند. فقط یکی از آنها نسبتاً سوادش خوب بود؛ مرحوم فاضل قفقازی پدر آیه‌الله فاضل فعلی که استاد ما هم بود. او آدم نیکونفسی بود و با سواد هم بود. آقای نوری گفت:

با پست بفرستید و هیچ خطری ندارد که پست بیاورد. من هم آنجا مراقب هستم.

شماره اول که رفت، آقای نوری گفت:

آقا به دقت همه مقالات را خواند.

چون آقا عاشق کتاب بود و با همه کارش از مطالعه خسته نمی شد. گفت:

آقا خواند و هیچ نگفت ولی خوشحال بود.

شماره دوم را که فرستادیم، آقای نوری گفت که آقا بهتر از اولی می خواند و یک بار هم به من گفتند:

آقای نوری، آمیرزا حسین شما هم جزو این آقایان هست؟

و من گفتم:

بله آقا. ایشان این خبر را داد که خوشحال باشید و زمینه مساعد است.

همین طور گوش به زنگ بودیم که ببینیم نفیاً و اثباتاً از خانه آقای بروجردی چه چیزی می رسد، که یک روز مرحوم آقا محمدحسن پسر آقای بروجردی آمدند و گفتند:

آقای دوانی آقا شما را خواسته اند.

گفتم:

خیر است.

گفت:

بله

و لبخندی زدند، و گفت:

راجع به مکتب اسلام است. رفقا را خبر کردم.

خدا می داند با چه وضعی رفقا آمدند. آن موقع دفتر مجله چندین سال در خیابان ارم بالای آن موقوفات صحن بود که وصل به صحن بزرگ حضرت معصومه^س بود. طبقه بالا سه اتاق اجاره کرده بودیم و یادم هست که گویا هوا سرد بود و بخاری هم نبود. امام موسی صدر و آقایان دیگر جمع شدند و گفتند:

آقای دوانی ما همین جا نشستیم. منتظریم برگردید تا ببینیم چه خبری می‌آورد. اگر آقا تأیید بکند می‌رویم جلو. اگر نه، همه بند و بساط را جمع می‌کنیم و می‌رویم دنبال کار خودمان.

بنده رفتم خدمت آیه‌الله بروجردی. آقا مفصل بحث کردند. لبخندی زدند و مجله مکتب اسلام هم روی کرسی ایشان بود. فرمودند:

خود من می‌خواستم مجله‌ای در حوزه باشد، ولی سن و سالم به جایی رسیده که می‌ترسم دستور بدهم و درست انجام نگیرد، با سر و صدا شروع بشود و با سر و صدا بخوابد و بعد به حوزه و روحانیت لطمه بخورد. حالا که شما آقایان این کار را کردید و خیلی هم خوب از کار درآوردید، مورد تأیید من است. شما این مفاخر اسلام را خوب می‌نویسید، آقای ناصر مکارم هم خوب می‌نویسد، آقای حسین نوری هم خوب می‌نویسد ولی دو تا آقازاده توی شما هست که مثل اینکه برای خودشان می‌نویسند!

اسم نبردند و گفتند:

تجربه نشان داده که آقا زاده‌ها کمتر اهل کارند! و اغلب خدماتی که به اسلام شده از سوی کسانی بوده که مثل شما خودساخته و دلسوز و فداکار بوده‌اند.

۲ هزار تومان هم از زیر تشکشان درآوردند و به من دادند که به رفقا بدهیم. وقتی برگشتم، دیدم رفقا نشسته‌اند. از دور که پیدا شدم، امام موسی صدر گفت:

آقای دوانی، شیر است یا خط؟

گفتم:

شیر و چه شیری. جریان را نقل کردم.

و گفتم:

آقا فرموده اگر وضع همین‌طور پیش برود، من پشت سرتان هستم. این مجله مربوط به حوزه است و کسی حق اعتراض ندارد.

وقتی گفتم:

آقا فرمودند دو تا آقازاده توی شما هست، امام موسی صدر اهل تعارف نبود و گفتند:

یکی از آنها من هستم.

گفتند:

آقا راست می‌گویید، آقازاده‌ها دنبال آقازادگیشان هستند، کی می‌آیند به اسلام خدمت کنند، یکی از آنها من هستم.

آقای آقاموسی صدر در همان موقع که آن اطلاعیه استعفا صادر شد (گویا در زمان آیه‌الله بروجردی بود) گفتند که می‌خواهند به لبنان بروند. گفتیم:

چرا؟

گفتند:

شما که ما را در مکتب /سلام نپذیرفتید.

بعد به صورت جدی گفتند:

نه، خانواده ما بعد از مرحوم آقای شرف‌الدین کسی را آنجا ندارد و ایشان کارهایی کرده‌اند، مدرسه جعفریه‌ای دارد، نادای امام صادقی دارد و این تشکیلات بی‌سرپرست است و اصرار کرده‌اند که من بروم آنجا.

بنده به نوبه خودم گفتم:

آقاموسی حیف است. شما یک فرد شناخته‌شده ایرانی هستید و در اینجا امید آینده هستید.

آن موقع در حوزه هم خیلی صدا کرد که آقای آقاموسی می‌خواهند بروند به لبنان. درست یادم هست که در جلو مقبره پدرخانم در همین صحن بزرگ بودیم (همین جایی که گفتم پدر ایشان نماز می‌خواند) من و یکی از آقایان مکتب /سلام ایستاده بودیم که از دور آقای صدر پیدا شد. آمد و گفت:

خوب دیگر وقت خداحافظی فرا رسیده است و باید با همدیگر خداحافظی بکنیم.

با همان لبخند و آقازادگیش بدون هیچ‌گونه اظهارنظری که کوتاهی کردید و فلان. خطاب به همراه من گفت:

آقای فلانی جان من بیا و یکی از آن خنده‌های آخر کاری بکن.

آن آقا یک خنده مخصوصی داشت. آقای صدر گفت:

فلانی یکی از خنده‌ها را بکن.

من هم خیلی گفتم:

فلانی یک، دو تا خنده بکن.

ولی آن آقا خنده‌اش نیامد! خداحافظی کرد و رفت. آقای صدر آن وقت گفتند:

آقای دوانی اجازه بدهید صورت شما را ببوسم.

گفت:

اگر مثل شما در مکتب اسلام بود ما نمی‌رفتیم.

از هم جدا شدیم و ایشان رفت. من خیلی متأسف بودم که آقا زاده‌ایی به آن خوبی و با آن شخصیت از قم رفت. ایشان رفت به لبنان. بعد از آن یکی، دو بار آمد ایران. یک بار آمد و در دارالتبلیغ سخنرانی کرد. آن موقع سر و صدای مختصری علیه دارالتبلیغ پیچیده بود، البته نه زیاد. ایشان درد دل می‌کرد و می‌گفت:

آقا توی قم یک شخصیتی که می‌آید وارد حوزه شود، شما او را می‌آورید به مدرسه فیضیه که از کنار در آن بوی تعفن می‌آید. آخر این چه وضعی است؟ این مهمان‌خانه قرار بود سینما شود، حالا خریدند و این همه طلبه آنجا می‌آید، آقای مطهری هم آنجا درس می‌دهد، آقا مرتضی آقازاده حاج شیخ هم می‌آیند و می‌روند. من عمداً می‌آیم آنجا سخنرانی می‌کنم تا بلکه مقداری از این سر و صداها بخوابد.

اتفاقاً سخنرانی ایشان هم خیلی جالب بود و من سخنرانی ایشان و نیز سخنرانی آقای صدر بلاغی را از نوار پیاده کردم. سخنرانی خیلی جالبی بود و در حدود ۱۰ الی ۲۰ صفحه است. آقای صدر در همین سفر تعریف می‌کردند که وقتی می‌خواستم به لبنان بروم، نزد آیه‌الله بروجردی رفتم و با ایشان خداحافظی کردم. به ایشان گفتم که آقا من به نمایندگی شما آنجا هستم، مرا رها نکنید. آقا هم خوشحال شده بود. گفته بودند که آقا من آنجا تنها هستم. طلبه‌ای هستم ایرانی و از قم به آنجا رفته‌ام، شما پشت سر من باشید. بعداً هم مثل اینکه نامه می‌نوشتند و بعضی موضوعات را مطرح می‌کردند. این نامه‌ها الآن در خانه آقای بروجردی است. حتماً امام موسی صدر از لبنان نامه‌هایی نوشته و جوابش را هم آقا نوشته‌اند.

در سال ۱۳۴۷ ش من سفری به لبنان کردم. به اتفاق یکی از دوستانم که مرحوم شده (پسر آیه‌الله بهبهانی، آقای مجتهدزاده) بودیم. به دوستم گفتم که گذشته از زیارت حضرت زینب^س در سوریه، از آنجا که من شرح حال علما را می‌نویسم، باید به لبنان بروم تا علاوه بر دیدن امام موسی صدر، از قبور بسیاری از علمای شیعه در

لبنان از قبیل صاحب معالم، صاحب مدارک، شهید اول و شهید ثانی بازدید نمایم و اینها هم باید با راهنمایی آقای صدر باشد. اول به بیروت رفتیم. سراغ امام موسی صدر را گرفتیم، گفتند رفته‌اند صور. روز جمعه‌ای بود و تازه قرار بود مجلس اعلای شیعه تأسیس شود. به صور به خانه ایشان رفتیم. ساختمانی چهار طبقه بود که ایشان یک طبقه‌اش را اجاره کرده بودند. از امام صدر پرسیدیم، کسی که ظاهراً پیشخدمت ایشان بود گفت:

آقا در مسجد هستند؛ موقع نماز است.

نمی‌دانم نماز جمعه می‌خوانند یا نماز ظهر. مسجد ایشان، مسجد شهید ثانی بود؛ همان مسجدی که شهید ثانی نماز می‌خواند. به آن، مسجد شیخ زید می‌گفتند — اگر تا به حال در اثر بمباران اسرائیل خراب نشده باشد. رفتیم و دیدیم که ایشان پشتش به طرف ماست و رو به محراب نشسته است. همه رفته بودند و تنها یک نفر پیش ایشان نشسته بود. آهسته رفتیم و از پشت سر دستم را روی شانه‌اش گذاشتم و گفتم:

خیال کردید که اگر از مکتب /سلام رفتید، آقای آقاموسی! ما شما را رها می‌کنیم!

ایشان چرخیدند و گفتند:

به، آقای دوانی،

بلند شدند و گفتند:

آقا ما گرگ باران دیده هستیم و از مهمان نمی‌ترسیم.

بعد از روپوسی رو کردند به رفیقشان و گفتند:

الشیخ علی دوانی من زملائی فی مجله مکتب /سلام!

با او خداحافظی کرد و دست ما را گرفت و آمدیم به سمت خانه. دیدم سخنرانی کرده و نوارش هم در دستش است.

دو روز پیش ایشان بودیم. تعریف می‌کرد که بر اثر حملات اخیر اسرائیل، بهای زمین‌های اینجا کاهش یافته است. اسرائیلی‌ها در کلاس‌های آموزشی خود روی جنوب لبنان مطالعه می‌کنند که اگر روزی لبنان را گرفتند، از آب‌های لیتانی چگونه استفاده کنند. گفتند که می‌خواهیم مجلس اعلی را درست کنیم. وقتی من آمدم به اینجا پست‌ترین کارها متعلق به شیعه‌ها بود: واکس زدن کفش‌ها، رفتگری، پیشخدمتی

رستوران‌ها، رختشویی و ... علت هم این است که حکومت عثمانی اکثراً به دیگران میدان می‌داد و وقتی که فرانسه در پایان جنگ جهانی اول قیم سوریه و لبنان شد، مسیحی‌ها را انداختند جلو. سنی‌ها در درجه دوم واقع شدند و شیعه‌ها نادیده گرفته شدند. الآن هم که لبنان مستقل شده، باز هم ممالک عربی روی بقیه حساب می‌کنند و قانون اساسی هم قانونی است که فرانسه گذارده است. فرانسه در زمان قیمومیت خود قانون را چنین وضع کرد که رئیس‌جمهور، وزیر خارجه، وزیر دفاع و رئیس بانک مرکزی مسیحی، نخست‌وزیر سنی و رئیس مجلس و یکی، دو تا وزارتخانه از شیعه‌ها باشد و این در حالی بود که شیعه‌ها اکثریت داشتند. با ماشین که می‌رفتیم، کنیسه‌ها و دیرهای فراوانی در دامنه کوه، بالای کوه، و کنار جاده می‌دیدیم.

گفتم:

آقاموسی شیعه‌ها و سنی‌ها با هم درگیر نمی‌شوند؟

گفت:

تا حالا که این‌طور نشده و ما سعی می‌کنیم با این‌ها کنار بیاییم و بسازیم.

گفت:

امشب با هم می‌رویم بیت شباب المسلم، یعنی خانه جوانان مسلمان.

ایشان قرار بود که بعد از ظهر بروند بیت بنات مسلمه یعنی خانه دوشیزگان مسلمان و آنجا سخنرانی کنند. گفت به قدری این سخنرانی‌ها در بین جوان‌ها اثر کرده که دخترها و خانم‌های مسیحی می‌آیند و می‌گویند این معنویتی که شما از اسلام می‌گویید ما در کلیساها از کشیش‌ها نمی‌شنویم. خانم‌های سنی هم می‌آیند که تا حال نمی‌آمدند و اگر می‌شد می‌گفتم که شما چون نویسنده هستید بیایید، ولی چون معمول نیست کسی را ببرم، معذور هستم. قرار شد آفاکاظم برادرزاده ایشان و پسر حاج آقارضا صدر که الآن مهندس است و آن زمان در دانشگاه بیروت تحصیل می‌کرد، در این فاصله ما را به دیدن آثار قدیمی و تاریخی اطراف شهر ببرد. در راه که می‌رفتیم. در نزدیکی بیت فتات، می‌دیدیم که خانم‌های لبنان به صورت خیلی امروزی می‌آیند، با کت و دامن و همه هم بی‌حجاب. ماشین آقای صدر را که می‌دیدند می‌گفتند: «سید آمد» و همه حالت احترام به خود می‌گرفتند. در آنجا دیدم که یک روحانی شیعه آمده و اینها را به سوی خود جلب کرده است و این خیلی فتح بزرگی بود. اولاً ایشان غیر عرب و ایرانی بود، ثانیاً شیعه بود. حس کردم که در

میان مردم خوب جا باز کرده است و همان موقع احساس خطر کردم که با وجود این همه کشیش و امکانات و این همه نفوذ سنی‌ها، آقاموسی آمده و رکورد همه این‌ها را شکسته است! و این می‌تواند روزی کار دستش دهد. حس کردم که خانم‌ها جلب شده‌اند. خوب ایشان خوش‌بین و خوش‌قیافه هم بود. این خیلی مؤثر است. مرحوم امام خمینی هم کسی نبود که اگر مرد و زنی از کنارش رد شوند به این قیافه نگاه نکنند. ایشان آن موقع که کمی جوان بودند، محاسن و شاربشان را می‌گرفتند. ناخن‌هایشان همیشه تمیز بود و عمامه‌شان نه بزرگ و نه کوچک. راه که می‌رفتند عبایشان را پهن نمی‌کردند، بلکه به دست می‌گرفتند. امام موسی صدر هم همین‌طور رشید و پاکیزه بودند. حرف‌های او هم حرف‌های امروزی بود. تحصیل‌کرده امروز بود. مثلاً یک کشیش چه می‌خواهد بگوید؟ ایشان می‌گفت که گاهی اوقات راجع به جایگاه حضرت مریم و حضرت مسیح در قرآن صحبت می‌کنم و می‌بینم که این‌ها اشک در چشمشان جمع می‌شود. قرآن ولادت حضرت مسیح را به قدری زیبا بیان می‌کند که واقعاً هر مسلمانی بخواند منقلب می‌شود.

در هر حال ایشان برای سخنرانی به خانه دوشیزگان مسلمان رفتند و ما هم با کاظم آقا رفتیم. غروب به خانه جوانان مسلمان آمدیم. یک ساختمان ۳ طبقه بود. پشت بام طبقه اول، حیاط طبقه دوم بود و همین‌طور طبقات سوم و چهارم. این ساختمان در کنار دریای مدیترانه قرار گرفته بود و همه‌جا منظره دریا بود. زمین والیبالی هم برایشان درست کرده بود و امکانات شنا هم داشتند. آقای صدر گفت:

این موقع روز، دانشجویان خودمان (شیعه) و سنی‌ها و مسیحی‌ها که از خارج شهر می‌آیند، اغلب سری به ما می‌زنند، من هم با زبان خودشان با آنها صحبت می‌کنم.

گفت که ما ۷ الی ۸ نوع غذا درست می‌کنیم تا هر طبعی و هر میلی غذای خودش را ببیند. ارزان هم هست و هر غذایی ۱۵ ریال شما تمام می‌شود. گفت به آشپز گفتم که مهمانی نویسنده دارم. از همه نوع غذا یک نمونه بیاور. اتفاقاً آوردند و خیلی جالب بود. نخودها را می‌کوبیدند و سرخ می‌کردند، بادمجان را با چیزی مخلوط می‌کردند و... مواد سالم و ساده‌ای که هرکسی می‌توانست با پول کمی غذا صرف کند. گفت:

این جوان‌ها می‌آیند اینجا شنا می‌کنند، والیبال بازی می‌کنند، تنیس بازی می‌کنند و ... بعد هم می‌آیند شام می‌خورند و من برایشان صحبت می‌کنم و در آخر خیلی با نشاط برمی‌گردند به خانه. هرکس برای برادرش تعریف می‌کند، برای پسرعمویش تعریف می‌کند و همین‌طور بیشتر می‌شوند.

آقای صدر محلی را درست کرده بود به نام نادى الامام الصادق یا باشگاه امام صادق که مردم در مواقع تفریح در آنجا جمع می شدند، قهوه و چای می خوردند، قلیان می کشیدند و مذاکره و مشاوره می کردند. به اتفاق ایشان به آنجا رفتیم. بسیاری از شخصیت های ادبی و سیاسی لبنان آمده بودند. ایشان افراد را به من معرفی کرد. برخی از شعرا، سیاسیون، کارمندان و حتی غیرلبنانی ها مثل پاکستانی ها و ... حضور داشتند. خود ایشان در بالای مجلس نشسته بود و به سبک ایران، قلیان گرفته بود و می کشید و با همان لهجه قشنگ لبنانی با آنها صحبت می کرد. خیلی مجلس باحالی بود. حس کردم که شیعه و سنی همه احترام ایشان را خوب نگه می دارند. یکی دیگر از مؤسسات ایشان الكلية الجعفریه ای بود که توسط مرحوم شرف الدین تأسیس شده و زیر نظر ایشان اداره می شد. روز آخر آقای صدر برای ما ماشینی گرفت. من گفتم:

آقای صدر من می خواهم همه لبنان را ببینم.

ایشان گفتند:

الآن که در صور هستید، خوب است بروید نبطیه و جزین، شهر شهید اول را ببینید.

ایشان گفتند که الآن همه اهالی جزین مسیحی هستند و یک مسلمان در این شهر نیست.

ما رفتیم و از شهر بازدید کردیم. این شهر در دامنه کوه بود. آقای صدر گفتند که زمانی تا ۳۰۰ محدث و عالم شیعه در این شهر زندگی می کردند و الآن همه مسیحی هستند، حتی یک سنی هم ندارند. رفتیم به جباع، شهر شهید ثانی و آنجا را هم دیدیم. قبرهای صاحب معالم و مدارک در آنجا قرار دارد. کنار یکی از این قبور کلیسایی بود و سنگ قبر که قدمتی حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال داشت در حال از بین رفتن بود. من خیلی متقلب شدم. من در آخر این سفر و به هنگام خداحافظی با امام موسی صدر یک خودنویس پارکر به ایشان دادم و گفتم:

اینجا هدایای زیادی به شما می دهند، ولی چون ما یک رفاقت صمیمی با هم داشتیم، خواهش می کنم این پیشتان باشد تا هر وقت درمی آورید به یاد ما باشید.

ایشان هم گفتند:

چشم و قبول کردند.

یادم هست در یکی از شب ها از ایشان پرسیدم:

آقاموسی در مورد جمال عبدالناصر چه عقیده‌ای دارید؟

ایشان گفتند که او یک عمر به مردم دروغ گفته باز هم دروغ می‌گوید و مردم را می‌خرد و ضدشبیعه است و میانه‌ای هم با ما ندارد. آن موقع جمال عبدالناصر به قدری محبوب بود که ما جرئت نمی‌کردیم این مطالب را در ایران به گوش بعضی از طلاب برسانیم. ایشان گفتند که شیعه نباید از او انتظار داشته باشد. من همین مطلب را از مرحوم نواب صفوی هم شنیدم. مرحوم نواب وقتی از آنجا آمد، تازه کودتا شده بود. ایشان گفت که ژنرال نجیب، رئیس جمهور یک مرد مذهبی است ولی جمال عبدالناصر آدم زیرکی است که روحیه مذهبی ندارد.

امام موسی صدر می‌گفت که آقای دوانی ما اینجا دو گرفتاری داریم. وقتی می‌آییم ایران بعضی از مخالفین ما در لبنان می‌گویند فلانی جاسوس شاه است. و وقتی هم اینجا هستیم، ایرانی‌ها می‌گویند فلانی وابسته به جناح اهل تسنن و جمال عبدالناصر است! تکلیف ما چیست؟ نه اینها چشم دیدن ما را دارند و نه آنها. در ایران هم واقعاً طوری تبلیغ شده بود که ایشان عامل دستگاه است یا کسی است که در خط امام خمینی نیست! در حالی که سفارت ایران در لبنان به شدت مواظب آقاموسی بود و کوچک‌ترین تحرک ایشان را گزارش می‌داد. سفیر شخصی بود به نام قدر. فردی بسیار ملعون و موذی بود. خیلی امام موسی صدر را اذیت می‌کرد. ظاهراً اسنادی هم پیدا شده است که قدر گزارش‌های نادرست به دولت وقت می‌داده است.

از طرفی آقاموسی رویه‌اش طوری بود که می‌خواست رابطه‌اش را با امام خمینی حفظ کند. رابطه‌اش را با آقای بروجردی و ایران نگاه دارد و در عین حال خیلی هم از ایران دم نزند که سنی‌ها بگویند ایشان و شیعیان لبنان پایگاه ایران در آن کشور هستند. ما مسائل لبنان و شیعیان آنجا را در محافل و سخنرانی‌های خود مطرح می‌کردیم و فعالیت و کارهای آقای صدر را عنوان می‌کردیم. ولی گاهی اوقات می‌دیدیم که در بعضی از محافل انعکاس خوبی ندارد. درست یادم هست که وضع به گونه‌ای بود که — الان گفتن ندارد — برای ایشان حرف درآورده بودند. یکی از سخنرانی‌های ما که در «کانون بحث و انتقادات جهان اسلام» اصفهان انجام گرفت، خیلی جالب درآمد و به صورت جزوه خوبی آن را تنظیم کردیم. این جزوه پیش من بود تا آخرین باری که آقای صدر به ایران آمد. خانه همین حاج آقارضا صدر بودند، در طرف‌های میدان امام حسین، ما به دیدن ایشان رفتیم و مردم همه دسته‌دسته می‌آمدند. روزی که آمدند بازدید من، گفتم:

آقاموسی مطالب لبنان را من به صورت یک جزوه درآورده‌ام و خیلی جاها تعریف کرده‌ام.

جزوه را نشان دادم. ایشان تحسین کردند و گفتند:

این را بدهید من ببرم. شما می‌توانید پیدا کنید.

از خانهٔ ما زنگ زدند به سفارت لبنان و با رئیس‌جمهوری اسبق لبنان صحبت کردند و در ضمن صحبت‌هایشان گفتند:

انا فی انتظارک.

ظاهراً عصر می‌خواستند برگردند. همین را اگر کسی می‌شنید، می‌گفت آقاموسی با رئیس‌جمهوری مسیحی صحبت می‌کند! حالا هرچه بگویی ایشان رئیس‌طایفهٔ شیعه است، متوجه نمی‌شوند. بعضی وقت‌ها حرف‌هایی زده می‌شد که ایشان را رنج می‌داد. می‌گفت:

آقای دوانی ببینید، این‌ها (مسیحیان) زمانی اصلاً به شیعه محل نمی‌گذاشتند. ما کاری کردیم که الآن شیعه و مسیحی در یک ردیف‌اند. رئیس‌جمهوری یک نفر است و نمایندهٔ شیعیان هم یک نفر است. این دو با هم مذاکره می‌کنند. کسانی که اصلاً محل به شیعه نمی‌گذاشتند حالا مجبورند نظریات شیعه را تأمین کنند.

ما دیگر با ایشان ارتباط نداشتیم تا اینکه آقای سید هادی خسروشاهی که در قم بودند از سفر حج آمدند و نامه‌ای از امام موسی صدر برای من با خود آوردند. بعد از این نامه گویا چیزی طول نکشید که ایشان ناپدید شدند. ایشان این نامه را در هتل معروف مکه برای من نوشتند. بعضی از کلمات این نامه اشاره به سخنانی بوده که من در منابر راجع به ایشان می‌گفتم و به ایشان خبر می‌دادند. یادم هست که یک وقتی آقای شیخی از همکاران ایشان آمده بود به مسجد شفا که الآن آیه‌الله آقا رضی شیرازی در آنجا نماز می‌خوانند. همان موقع بود که در مورد ایشان حرف‌های زیادی گفته شده بود. آن آقا تا مرا دید گفت:

آقاموسی در ایران روی شما بیش از همه حساب می‌کند.

گفت که شنیده که شما در مجالس و منابر یاد ایشان و فعالیت‌های ایشان را می‌کنید. گفتم:

وظیفه است.

و لذا به ایشان خبر داده بودند که فلانی حق رفاقت را خوب نگه داشته است. کلمات این نامه هم اشاره به همان مجالس و منابر است. این آخرین ارتباط ما بود که با کمال تأسف شنیدیم که ایشان به لیبی رفته و چنان که می‌گویند، گویا قذافی ایشان و دو تا از رفقایشان را به شهادت رسانده است.

شخصیت امام موسی صدر، گذشته از اصالت و نجابت خانوادگی، به گونه‌ای بود که واقعاً کسی که او را می‌دید، لازم نبود بپرسد ایشان کیست، می‌فهمید بزرگ‌زاده است. آقایی به تمام معنا در حرکات و قیافه و حرف زدن و حتی خندیدن و لطیفه گفتن ایشان موج می‌زد. از سطح مطلب و دید و نگاه ایشان عظمت می‌بارید. از لحاظ علمی خوب و قوی بودند، زبان خارجی بلد بودند، عربی هم خوب صحبت می‌کردند و پیشوای خوبی بودند که اگر می‌ماندند به نظر بنده الآن وضع شیعیان خیلی بهتر از اینها بود. ایشان از نظر توانایی و قدرت سازندگی که بتواند افراد را جذب کند عالی بود. افراد دیگری هم مانند شهید بهشتی و ... بودند که از این نظر خوب بودند، ولی آنها این گرمی و نرمی آقای موسی صدر را نداشتند.

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

مدافع تشیع

آیةالله شیخ حسن سعید*

خدا را شکر بعد از انتظار شدید، امشب توفیق پیدا کردم که سخنی چند درباره دوست عزیزم، حضرت امام موسی صدر بگویم. بهترین سخن‌ها، سخنی است که انسان به یاد دوستی صمیمی می‌گوید و خاطراتی را که در طول عمر از او دارد به یاد می‌آورد. حقاً باید بگویم که ذکر خاطرات برای من، موجب برطرف شدن هزاران غم و اندوه است زیرا من به او بسیار علاقمند بودم و با او از کوچکی تا روزی که پنهان شد و از دیده‌ها غایب گردید، آشنایی نزدیک داشتم.

ما در سال ۱۳۴۲هـ.ق، در خدمت پدرم به قم رفتیم. پدر من مرحوم آیةالله آقای حاج میرزا عبدالله تهرانی بود. بعد از گذشت چند سالی (که حالا تحقیقاً نمی‌دانم چند سال گذشت) مرحوم آیةالله صدر که در مشهد اقامت داشتند، به دعوت مرحوم آیةالله العظمی حائری مؤسس حوزه به قم آمدند و در این شهر اقامت گزیدند. خانه ما به خانه ایشان نزدیک بود. سن من هم با سن برادر حاج آقاموسی، یعنی آیةالله حاج آقارضا صدر اقتضاء داشت. ایشان هم‌اکنون در قم بوده و از مدرسین معروف و از کسانی هستند که انتظارات زیادی فقهاً و اصولاً و حکمتاً از ایشان برده می‌شود. من تمام و یا غالب مقدمات را با حاج آقاموسی و آیةالله حاج آقا سید مهدی روحانی مباحثه می‌کردم. یادم هست که مغنی را نزد مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نحوی می‌خواندیم. ایشان خیلی معروف بود. او به آیةالله روحانی می‌گفت که من برای چند

* آیةالله شیخ حسن سعید که از علمای بزرگ تهران بود در ۱۸ شعبان ۱۴۱۶ هـ.ق دیماه ۱۳۷۴- در تهران به رحمت حق پیوست و در قم، به خاک سپرده شد. رحمه‌الله علیه

پشت شما باید مغنی بگویم؟ پیرمرد با حال و هوایی بود. خداوند همه‌شان را غریق رحمت کند. از آنجا آشنایی ما شروع شد. آمد و شد به خانه مرحوم آیه‌الله صدر برای من خیلی سهل بود. ما به منزل او می‌رفتیم و ایشان به منزل ما می‌آمد. باید اعتراف کنم که آیه‌الله‌العظمی صدر مثل پسر و فرزند خودش نسبت به من اظهار علاقه می‌کرد. برای اینکه بدانید من در این گفتارم مبالغه نمی‌کنم حکایتی را می‌گویم. وقتی من از نجف برگشتم، یک روز به خدمت مرحوم آیه‌الله‌العظمی صدر رفتم. ایشان من را مانند فرزند خودش شدیداً به سینه خود فشار داد و شاید این جمله را گفت که من از تو بوی حاج میرزا عبدالله را می‌شنوم و امیدوارم که تقوی و حلم و فضیلت نجف تو را پیش ببرد و بتوانی خدماتی را انجام دهی. ارتباطمان خیلی زیاد بود.

بعد از فوت مرحوم آیه‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم، من با پدرم به تهران آمدم. ایشان در مسجد جامع بازار اقامه نماز می‌کردند که من هم ایشان را همراهی می‌کردم. مقداری دانشکده را دیدم، بقیه سطح را هم اینجا خواندم تا اینکه در سال ۱۳۷۰ هـ.ق به نجف رفتم و در آنجا مشغول درس شدم. بنده به درس مرحوم آیه‌الله‌العظمی رفتم و از همان شب اول هم به درس مرحوم آیه‌الله‌العظمی خوبی حاضر شدم. البته روزها هم به درس مرحوم آیه‌الله حاج شیخ حسین حلی (قدس سره الشریف) می‌رفتم. چند سالی نگذشت که حاج آقاموسی صدر به نجف آمد. ایشان که آمد — بدون مبالغه می‌گویم — گلی شکفته شد در بوستان نجف. نمی‌دانم شما نجف را دیده‌اید یا نه، و در چه موقعیتی دیده‌اید. من نجف را در مرحله‌ای دیدم که هر کجا که می‌رفتی، مجلس فاتحه، مجلس عروسی، مجلس دید و بازدید، حرم، صحن، روضه و هر جای دیگر که می‌رفتی مجلس درس بود. یک فرعی مطرح می‌شد و آن فرع را هر دو طرف می‌شنیدند و ۱۰ نفر یا ۵ نفر بحث می‌کردند و از آن نتیجه می‌گرفتند. طلبه‌ها در آنجا تنها به جلسات درس اکتفا نمی‌کردند. تمام جلسات و تمام محافل، درس بود. به حرم که می‌رفتی، درس بود. برکتی که نجف داشت اصلاً سابقه ندارد. مقبره‌ای آنجا هست که اجداد ما در آن دفن هستند و مقبره آل صدر هم در همان جاست. پدرم نقل می‌فرمودند که من یک شب آمدم رد بشوم، مرحوم آیه‌الله‌العظمی حاج سید اسماعیل صدر (پدربزرگ حاج آقاموسی که از اکابر علمای مرجع تقلید بود) اینجا کنار این مقبره نشسته بود و من را صدا زد: «میرزا عبدالله، میرزا عبدالله بیا.» ایشان می‌فرمودند که مرحوم حاج آقا سید اسماعیل صدر به مناسبت اینکه با پدر

من ارتباط داشت به من هم محبت می کرد. پدرم گفتند که من پهلوی ایشان نشستم و در همین حین مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی آمد. آیه الله عراقی یکی از فحول مراجع نجف بود. ایشان هم آمد و پهلوی ما نشست. سه نفر شدیم. آقای صدر بدون معطلی یک فرعی را از من پرسیدند. من حالا بیچه بودم و شاگرد اینها محسوب می شدم. شروع کردند چند کلمه ای صحبت کردم. دو تایی آنها شروع کردن به جان همدیگر افتادن! و شاید یک ساعت یا بیشتر مباحثه کردند. مباحثه که تمام شد، بلند شدیم و رفتیم. مرحوم حاج آقا سید اسماعیل صدر به پدر من فرموده بودند:

بیا و اینجا بنشین، اینجا هم مقبره جد من است و هم مقبره جد توست.

من هم به آقاموسی همین را گفتم و رفتیم به اتفاق یکدیگر، تمام زیلوهای مقبره را جمع کردیم تا بلکه آثار قبر مرحوم صدر و مرحوم حاج میرزا مسیح (پدر بزرگ من) را پیدا کنیم، ولی متأسفانه چون تمام سنگها را برداشته بودند، موفق نشدیم و آثاری پیدا نکردیم. ولی در هر صورت آنجا مرکز ما شده بود.

حاج آقاموسی صدر در این افق و موقعیت به نجف آمد و در آنجا طلوع کرد. اما چرا گل کرد؟ با آنکه آن وقت شاید نجف در حدود هزار و چند صد طلبه داشت. من الآن که نجف نیستم باور کنید که گریه ام می گیرد. آقای صدر که آمدند آنجا، برخوردشان با اشخاص، اخلاق و احساساتشان نسبت به اشخاص و رفتارشان با طلاب، اخلاق و احساسی بود که خواهی نخواهی افراد را جذب می کرد. حاج آقاموسی موقعیت ممتازی داشت. آقازاده، آیه الله زاده و مرجع زاده بود. خودش، هم دروس جدید و قدیم را خوانده بود و حتی یکی از روزنامه ها این شرح را نوشته بود. ایشان در مجالس گل کرده بود. خصوصیتی که آقای صدر داشت این بود که به خود نمی بالید و خود را نمی گرفت. تواضع، او را در مرحله خیلی بالایی قرار داده بود. با رجال، با علما و مراجع که صحبت می کرد، چه صحبت علمی و چه صحبت غیر علمی، با کمال ادب سخن می گفت. هیچ گاه به کسی آزار نمی رسانید. در مجالس و محافل و برای هیچ کس ناراحتی ایجاد نمی کرد. بسیار خوش صحبت بود. حافظه قوی داشت. مطالعات عرضی ایشان هم زیاد بود. از حوزه قم آمده بود، دانشگاه را هم دیده بود و وضعیت آنجا طوری بود که خیلی مورد استقبال قرار گرفت.

در نجف خیلی با هم مأنوس بودیم، خیلی زیاد. اصلاً من با فامیل صدر در آنجا خیلی ارتباط داشتم. مرحوم آیه الله سید محمدباقر صدر، بعداً داماد ایشان شد و خانواده، آل یاسین که بزرگان قوم بودند، دایی های ایشان بودند. خانواده آل یاسین

مردمان بسیار باشخصیتی بودند. غالبشان از مراجع تقلید و ائمه، جماعات بوده و در نجف موقعیت خیلی حساسی داشتند. خانواده صدر و خانواده آل یاسین با هم بودند. آقا سید محمد صدر هم که یک وقت رئیس مجلس عراق بود، از این خاندان بود. این‌ها همه دست به دست هم داده بود و ایشان را پرورانده بود. آقاموسی در نجف به درس آقای خویی می‌آمد و من نمی‌دانم که درس را می‌نوشت یا نه. چون معمول نجف این بود که هر درسی را که می‌رفتند می‌نوشتند. ما با هم هم‌درس بودیم بحث‌هایی هم داشتیم، اما نه بحث مرتب که هر شب باشد. ایشان در نجف کارهایش را کرد و به قدری که خود می‌خواست استفاده نمود.

این وضع ادامه داشت تا زمانی که مرحوم سیدشرف‌الدین فوت کرد. مرحوم آقا سید شرف‌الدین یکی از مفاخر شیعه بود و من باید بگویم که ایشان با اخلاق و قلم فضایل خود، شیعه را برای همیشه زنده نگه داشته است. بستگان آقا سید شرف‌الدین که جنازه را به نجف آوردند، دنبال کسی می‌گشتند که جای خالی آن مرحوم را پر نماید. آنها خیلی اصرار داشتند که کسی به لبنان بیاید که اخلاقیات او باشد و رفتارش رفتار او. آنجا گفتگو بسیار شد که چه کسی به جای مرحوم آقای سید شرف‌الدین برود و در نهایت بنا شد آقای موسی صدر برود. یادم نمی‌آید که در آن موقع احدی را دیده باشم که با این امر مخالفت کند. آقای حکیم و آقایان دیگر همه استقبال کردند، همه و همه استقبال کردند. این به آن جهت بود که حاج آقا موسی صدر هم خوش استعداد بود، هم خوش‌برخورد بود، هم خوش‌حافظه بود، هم خوش‌قیافه و جذاب بود و مهم‌تر از همه اینکه می‌توانست مردم را اداره کند. به جوان‌ها نمی‌شود گفت: «بروید و بمیرید!» باید با اخلاق و باادب رفتار کرد و خلاصه راه جلب قلوب مردم را بلد بود. از من پرسید ایشان چرا در نظر گرفته شد، می‌گویم که او خیلی عشق به ولایت داشت. عشق و علاقه داشت به ائمه معصومین^ع و مدافع تشیع بود و در این مسیر کارهایی هم می‌کرد. خیلی پرشور و حال بود و همین‌گونه به حرم می‌رفت.

ایشان مدتی بعد از درگذشت مرحوم شرف‌الدین به لبنان رفت. من هم شاید بلافاصله و یا بعد از مدتی آمدم به ایران. پدرم اصرار کرد که من به جای او به مسجد بروم. به مسجد چهل‌ستون یک صورت تازه‌ای دادم. آن را تعمیر کردم و سنگ‌فرش نمودم. بعد روی فکر خودم گفتم که باید روحانیت صورت بهتری داشته باشد و جوان‌ها را بیاوریم سر کار. مدرسه‌ای در کنار همان مسجد درست کردم به نام مدرسه چهل‌ستون و کتابخانه‌ای هم درست کردم به نام کتابخانه، چهل‌ستون. پس شروع کردم به تربیت طلاب. معاشرت و مکاتبات ما با آقای حاج آقاموسی صدر ادامه یافت و زیادتر شد.

مدافع تشیع ۱۹۷

تصویر

الآن یادم نیست که چند سال بعد بود. در سعودی کتابی منتشر شد به نام *التاریخ* که چهار دکتر آن را نوشته بودند و در آنجا به بحث شیعه که رسیدند، آن را مأخوذ از یهود! و یک دین جعلی معرفی نمودند و هرچه افترا بود به آن زدند. این را آورده بودند ایران و من خیلی اطراف آن فعالیت کردم. خدا بیامزد، پسرعمویی داشتم به نام حاج آقا مصطفی مسجد جامعی که او هم کمک می‌کرد. به دولت حملات زیادی می‌کردیم و مقالات زیادی نوشتیم. شروع کردم به اینکه از طرف مدرسه به شیوخ الازهر و هرجایی که عاقل می‌رسید نامه نوشتم و شکایت کردم. کتابی نوشتم که شیعه چه می‌گوید و از این کارها. ولی متأسفانه نه دولت کمک کرد و نه دیگران کمکی کردند. البته این باعث شد تا من یک روحیه، خیلی قوی پیدا کنم و تحریک شوم. این وضع ادامه داشت تا اینکه در الازهر کتابی نوشتند که به اصطلاح یکی از کتاب‌های درسی آنها بود. در این کتاب هم عین آن جملاتی که در کتاب *التاریخ* آمده بود، تکرار شده بود. این کتاب را می‌بایست به شاگردان مدرسه الازهر درس بدهند. من هم شروع کردم به داد و بیداد و نوشتن به شیخ الازهر — البته به‌طور علمی — که آخر الازهر مال فاطمه زهرا^۳ است و فاطمیون اینجا را درست کردند. چرا این طور و ...؟ آنها هم جواب ندادند. آقای سبحانی به مصر می‌رفتند. من به ایشان عرض کردم که شما از این شیخ الازهر مطالبه جواب کنید. ایشان هم بزرگی کردند و رفتند و گفتند من را فلانی فرستاده است. و قبلاً هم این نامه‌ها را برای شما فرستاده گفتند: بله رسیده است و وعده‌هایی دادند که البته عمل نکردند!

چیزی نگذشت (شاید یک سال کمتر و یا بیشتر) که بنا شد من به مکه بروم. کسی پیدا شد که من با نیابت از او بروم مکه. متأسفانه دولت مرا ممنوع اعلام کرد. ما تا پای طیاره رفتیم، ولی نگذاشتند که بروم. خیلی متأثر شدم. مدتی گذشت. برادری دارم که از من بزرگ‌تر است. ایشان اطلاع یافته بود که دارند دست به یکی می‌کنند تا ما را اذیت بکنند. به من گفت:

اگر می‌خواهی بروی، بیا برو خارج و از آنجا ویزای سعودی بگیر.

گفتم:

کجا بروم؟ من جایی را بلد نیستم.

گفت:

من یک آشنا دارم در یک شرکت هواپیمایی.

رفت و تلفن کرد و گفت که برای مصر جا دارد. ما بلند شدیم و به همراه خانواده به مصر رفتیم. شب اول در هتلی سر کردم و روز بعد به هتل دیگری منتقل شدیم. من به هنگام عصر و یا شب بود که دیدم تلویزیون دارد عکس امام موسی صدر را نشان می دهد که در حال خطابه خواندن است. با یک حال عجیبی همان جا توی سالن انتظار ایستادم و گوش دادم. دیدم دارد از شیخ الازهر تعریف می کند. گفتم:

این محل کجاست؟

گفتند:

ایشان آمده است اینجا، زیرا سمیناری تشکیل شده و شیخ الازهر از ایشان دعوت کرده اند و الآن هم در همان سمینار دارند سخنرانی می کنند.

من یک رفیقی در مصر داشتم به نام سید طالب رفاعی که آدرسش را بلد بودم و با هم مکاتبه داشتیم. صبح رفتم منزل او، بچه اش گفت که سید طالب با حاج آقا موسی به خارج شهر رفته اند تا در یک مهمانی شرکت نمایند و عصر برمی گردند. محل اقامت حاج آقاموسی هتل شرایتون بود. برگشتم به هتل خودم و بعد از مدتی به هتل شرایتون تلفن زدم و با حاج آقاموسی صحبت کردم. ایشان گفت:

من متأسفانه الآن نمی توانم به دیدن شما بیایم. چطور شد حالا آمدی؟ چطور شده؟

گفتم:

والله من نمی دانم شما چه می فرمایید و شوخی هائی به ایشان کردم.

ایشان گفت:

می توانی یک کاری بکنی؟

گفتم:

چه کار؟

گفت:

یک تاکسی بگیر و فوراً بیا اینجا.

من یک تاکسی گرفتم و رفتم هتل شرایتون. در آنجا به صورت رسمی از ایشان پذیرایی می‌کردند. یک جناح خاصی را معین کرده بودند که محافظ داشت و عده‌ای بودند که از ما تحقیقات به عمل آوردند! بالاخره رفتم به خدمت ایشان. اتاقی که وارد شدم، اتاق پذیرایی ایشان بود، چون چندتا اتاق بود که به ایشان تعلق داشت. خود آقای صدر ظاهراً تازه از حمام در آمده بود محافظش هم فارسی بلد نبود. من آنچه عقده داشتم از دل ریختم بیرون و ایشان فقط می‌خندید و می‌گفت:

تو چطور با این حال آمدی پهلوی من و چه شده؟ من چه کردم؟

من برایش چیزهایی را که به نظرم می‌رسید گفتم و البته بعضی موارد را قبول می‌کرد و برخی را قبول نمی‌کرد. بعد گفتم:

همه اینها پیش‌کش است، جناب‌عالی را من دیشب در تلویزیون دیدم که از این شیخ عبدالحلیم داری تعریف می‌کنی.

این را که گفتم خیلی حالش تغییر کرد. گفت:

آقای سعید شما هم تحت تأثیر حرف‌های دیگران قرار گرفته‌اید؟

کتاب را به او نشان دادم و گفتم:

این کتاب چاپ مصر است و بنده آن را چاپ نکردم.

کتاب را که به ایشان دادم، دیدم سرش همین‌طور افتاد. باور کنید که یک حالی به او دست داد که من ترسیدم طوری بشود. خیلی متأثر شد، خیلی متأثر شد! مدتی به سکوت گذشت. بعد از مدتی گفت:

آقای سعید شما خیلی مرد خوبی هستید و ما هم با یکدیگر خیلی رفیق بودیم. شما خیلی احساس دارید.

خلاصه یک چیزهایی گفت که بماند. گفت:

می‌شود یک کاری بکنی و امشب خودت را بشکنی.

گفتم:

چه کار کنم.

گفت:

با من بیا. هر جا می‌روم شما هم بیا.

گفتم:

از طرف من مانعی نیست، ولی برای شیعه بد نباشد؟!!

گفت:

نه من هم شیعه هستم!

ما را با یک تشریفاتی بردند برای مهمانی. یک اتومبیل جلو، یک اتومبیل عقب و رفتیم به مهمانی وزارت خارجه مصر. از آسانسور که رفتیم بالا، ایشان اصرار کرد که شما برو جلو.

گفتم:

نه من را که نمی‌شناسند.

سالن خیلی بزرگی بود. وسط سالن که رسیدیم، یک دفعه برگشت و گفت:

آقای سعید به خدا قسم که تو برای خدا قدم بر می‌داری، به خدا حق می‌گویی.

من همچنان در فکر بودم که ایشان چه دیده و چه می‌خواهد بکنند؟ آقاموسی شروع کرد و تا مدتی همین‌طور تعریف می‌کرد که معلوم می‌شود تو برای رضای خدا قدم برداشتی و از این جور صحبت‌ها. این مجلس به احترام آقاموسی برگزار شده بود و سفیر مصر در لبنان، یکی دیگر از سفرای مصر و شیخ ازهر در آن شرکت داشتند. بعد از اینکه همه نشستند، حاج آقا موسی شروع کرد به معرفی کردن من، نه این‌گونه که در ایران معمول است! کارهای مرا، تحصیلات مرا، اخلاق مرا، فامیل مرا و به اصطلاح یک منبری برای ما رفت که در تمام عمرم چنین چیزی را ندیده بودم. من تمام وقت خجالت می‌کشیدم و ساکت بودم. بعد از اینکه ایشان قدری تعریف کرد، من دو، سه کلمه‌ای تشکر کردم که ایشان روی بزرگی خودشان، روی شخصیت و اخلاق خودشان این بیانات را فرمودند و خودشان را نمایش دادند و نه من را. بعد من ساکت شدم و آقاموسی مجلس را به دست گرفت. قصه می‌گفت برای این‌ها و جوری شد که همه این‌ها کان علی رؤسهم الطیر، هیچ‌کدام حرف نمی‌زدند، تمام وجود گوش بودند. حاج آقاموسی خیلی خوش‌منطق و خوش‌لهجه بود. من به فارسی به ایشان گفتم:

آقاسید، تو من را آورده‌ای اینجا که برای این‌ها قصه بگویی؟

گفت:

هیچ حرف نزن‌ها!

گفتم:

چشم.

در این اثنا گفتند:

آقا بفرماید شام.

رفتیم شام. ایشان گفت:

شما برو جلو.

گفتم:

نه من نمی‌روم.

گفت:

پس من یک خواهشی از تو دارم، اجازه بده شیخ‌ازهر را بفرستیم جلو، چون پیرمرد است و عالم این بلد است.

شیخ‌ازهر را تعارف کرد و او هم جلو رفت. ۵ نفری سر میز نشستیم و ایشان گفت:

من باید خدمت آقای سعید باشم و از ایشان پذیرایی کنم. برای من مقداری غذا کشید. غذا را خوردیم و باز بلند شدیم و آمدیم سر جای اول و چای خوردیم.

آنگاه ایشان رو کردند به این آقایان و گفتند:

من این‌همه از رفیق خودم تعریف کردم و گفتم که از ایران آمده، علی‌رغم اینکه این‌همه گرفتار است و مردم چقدر به ایشان محتاج هستند و ... شما یک کلمه نپرسیدید که ایشان برای چه به مصر آمده است؟

شروع کرد و گفت:

مدافع تشیع ۲۰۳

ایشان برای دیدن شیخ ازهر، شیخ عبدالحلیم، آمدند. شیخ یک دفعه از خواب بیدار شد. غالباً تسبیح داشت و می گفتند درویش است و ذوق عرفانی دارد. مُرد، خدا بیامرزدش. شیخ عبدالحلیم گفت: «هان چی بود؟» قضیه را گفتم که آمدم گله‌ای از شما بکنم. حالا عربی حرف زدن من جالب است. قشنگ حرف می‌زنم ولی جیغ می‌کشم!

گفتم:

راجع به کتاب *التاریخ من به شما نامه نوشتم*.

گفت:

رسید.

گفتم:

چرا جواب ندادید؟

آقای صدر فوراً گفت:

من خواهش کردم از شما که راجع به آن موضوع صحبت نکنید چون این‌ها گرفتار او! هستند و...، مسأله خودشان را مطرح کنید.

آنگاه من گفتم:

در مورد خود حضرت عالی چطور شد؟

شیخ گفت:

چه کار کردیم؟

گفتم:

اینکه فلان کتاب را تدریس می‌کنید، آیا درست است؟

ایشان گفت که گمان نمی‌کنم. من گفتم:

این کتاب را بنده چاپ نکردم.

در اینجا آن دو سفیری که بودند شروع کردند به حمله کردن و حمله عجیبی به این شیخ کردند که حالا موقعیت ندارد و ما باید با هم وحدت داشته باشیم. بعد از

مدتی حاج آقا موسی دید که مجلس خیلی حالت بدی به خود گرفته، به همین علت گفت: آقای سعید ممکن است من از شما خواهش کنم که بحث را موقتاً تمام کنیم و فردا که می‌آیم برای خداحافظی با شیخ، در خدمت شما باشیم و این قضیه را در دفتر ایشان حل و فصل نماییم؟

آقاموسی می‌خواست مجلس را برهم بزند، چون مجلس خیلی متشنجی شده بود، خصوصاً وقتی که آن دو سفیر شروع کردند. مجلس پایان یافت و بعد هم بلند شدیم آمدیم. آقاموسی مرا دم هتل خودم رساند و خودش هم رفت هتل و گفت:

از آقای سعید خواهش می‌کنم که صبح اول وقت بیاید آنجا، من نمی‌توانم بیایم اینجا.

گفتم:

چشم.

صبح فردا ساعت ۸ بود که ما رفتیم خدمت آقاموسی و با هم باز با همان تشریفات آمدیم به الازهر. از همان ابتدای ورود از ایشان استقبال کردند. عده‌ای در دو طرف ایستاده بودند. به دفتر که وارد شدیم، شیخ نشست. من هم کنار آقاموسی نشستم. شیخ زنگی زد و رئیس دفتر که وارد شدیم، شیخ نشست. من هم کنار آقاموسی نشستم. شیخ زنگی زد و رئیس دفترش را خواست و گفت که برود و کتاب را بیاورد. بعد از آنکه کتاب را آوردند گفت:

ما سال دیگر نمی‌گذاریم که این قسمت چاپ بشود، روی این قسمت در کتاب‌های موجود هم خط می‌کشیم و از این حرف‌ها.

حاج آقا موسی خیلی خوشحال شد و به من گفت:

رفیق بردی!

گفتم:

من شما را سیاستمدار عالم می‌دانستم، معلوم شد که اشتباه کردم.

گفت:

چطور؟

گفتم:

اینها به تمام شیعه و تشیع اهانت کردند. چاپ کرده و به مدارس دادند و در تمام دنیا منتشر شده است، آنگاه این آقا شیخ می گوید که بد شد، حالا دیگر فلان کار را می کنیم! ما چه می دانیم که این ها این کار را می کنند یا نمی کنند! ما دیگر کجا این شیخ را گیر آوریم؟

آقاموسی خندید و گفت:

واقعاً سیاستمداری!

رو کرد به شیخ و گفت:

می دانید که این رفیق ما چه می گوید؟

آنگاه خیلی بهتر از من مطلب را توجیه نمود. آقاموسی معتقد بود که شیخ احتیاجش به او می افتد و به همین علت به قول خود عمل می کند. شیخ گفت:

شرحی بنویسید، من جوابش را می نویسم و بعد هم سال دیگر اینها را اصلاح می کنیم.

من یکی از شرح هایی را که در تهران نوشته بودم در آوردم و به شیخ دادم. او شرح را خواند و گفت:

اگر صدتای دیگر از این مطالب هم بنویسید من پاسخ نمی دهم.

آقاموسی هم گفت:

بله این شرح تند است. اجازه بفرمایید یک قدری اصلاحش کنیم.

شیخ گفت:

ایشان (یعنی من) روز سه شنبه بیاید اینجا و شرح را بیاورد.

آن روز یکشنبه بود و آقاموسی می خواست همان وقت پرواز کند به بیروت. به همین ترتیب عمل کردیم. در هر صورت من می بایست تا سه شنبه بمانم، زیرا سه شنبه با عبدالفتاح مقصود وعده ملاقات داشتم تا از او مقاله ای بگیرم در رد مطالبی که راجع به مسلمان بودن ابوطالب نوشته بودند. بعد از آنکه از الازهر بیرون آمدم، آقاموسی گفت بیا با هم برویم فرودگاه و آنجا را تماشا کنیم. بعد هم شما را می آورند و می رسانند هتل. رفتیم فرودگاه. در راه به ایشان گفتم که آقاسید، معلوم

نیست ما را سه‌شنبه راه بدهند شما هم که دارید می‌روید؟ ایشان گفت که نه شیخ با من کار دارد و ناچار است شما را بپذیرد. یک مقدار با هم صحبت کردیم و ایشان گفت:

خواهشی که از شما دارم این است که بعد از اینجا بیایید به لبنان. با هم می‌رویم حج و کاری که در مصر کردیم در آنجا هم می‌کنیم.

گفت که اگر تذکرات را اینجا ویزا نکردند، من آنجا برایت ویزا می‌گیرم. آقاموسی پرواز کرد به لبنان. ما صبح سه‌شنبه رفتیم راهمان ندادند و گفتند که ایشان آماده نیستند. آقای سید طالب رفاعی که با هم بودیم پیشنهاد کرد که برویم الازهر را تماشا کنیم. رفتیم و از کلاس‌ها بازدید کردیم و کمی بحث آخوندی هم با علمای آنجا کردیم. آقای رفاعی گفت: «معاون این شیخ با من رفیق است بیا برویم پهلوی او.» معاون شیخ خیلی از ما تجلیل و احترام کرد و بعد هم گفت که در مورد امروز حق به جانب شیخ است برای اینکه امر فوق‌العاده‌ای حادث شده و ایشان درگیر بود و نمی‌توانست شما را بپذیرد. الآن بفرمائید برویم خدمت ایشان. آمد جلو و بدون استجازه ما را داخل اتاق شیخ کرد. در آنجا صحبت‌های مفصلی ما کردیم و بعد هم کاغذی که جدیداً نوشته بودیم خدمت شیخ عبدالحلیم دادند. ایشان هم قلم به دست گرفت و یک نامه‌ای نوشت خطاب به من و آن را داد تا من بخوانم و پرسید:

آیا این جواب خوب است؟

من گفتم:

بله خوب است و بیش از این را شما نخواهید نوشت. ولی این نامه باید مهر و امضا بشود تا برای من سندیت داشته باشد.

همین کار انجام شد و تا به حال شاید بیش از یک میلیون نسخه از این نامه تکثیر و چاپ شده باشد.

ما برگشتیم. با این چیزی که پیدا کرده بودم، دیگر سراز پا نمی‌شناختم. می‌خواستم زود بیایم. ویزای سعودی هم به دلیل فشارهای ایران نتوانستیم تهیه کنیم و آمدیم به لبنان. شب را در هتلی به سر آوردم و صبح رفتم خدمت حاج آقا موسی. ایشان با نهایت محبت و آغوش باز از بالا آمد پایین و خیلی زیاد اظهار خوش‌وقتی نمود. گفت:

خوب نامه‌ها را چه کار کردی؟

و برایش قضایا را گفتم. گفت:

این‌ها هنوز تو را نشناخته‌اند و خیال می‌کردند می‌توانند از دست تو در بروند.

گفت:

حالا چه کار کنیم؟

گفتم:

این نامه را بدهید در روزنامه‌ها چاپ کنند. یادم هست در روزنامه‌ای به نام *الحیات نامه* را چاپ کردند.

آقاموسی همان وقت گذرنامه من را گرفت و گفت: شما کارهایتان را بکنید، هر وقت بنا شد برویم با هم می‌آییم و می‌رویم. من ظاهراً ۶ یا ۷ روز (بیشتر و یا کمتر) در لبنان در هتل بودم. البته گاهی هم ایشان را می‌دیدم، یا ایشان می‌آمدند و یا من می‌رفتم به دیدن ایشان. با آقای شیخ مهدی شمس‌الدین هم در همان‌جا آشنا شدم. در آن روزها عده زیادی آمده بودند به لبنان که ویزا به آنها نداده بودند و بیشتر آنها در سوریه بودند که آنها هم در انتظار ویزای سعودی بودند. به آقاموسی پیشنهاد کردم:

حالا که خدا به شما موقعیتی عطا کرده، بیا برویم، حافظ اسد را ببین و برای همه این‌ها ویزای سعودی بگیر!

ایشان گفت:

بد حرفی نیست.

و خیلی استقبال کرد؛ چون با حافظ اسد خیلی رفیق بود. خیلی استقبال کرد و گفت:

بیا برویم.

باز ۳ تا ماشین راه انداختیم و آمدیم به دمشق. ایشان در دمشق خانه‌ای داشت که نمی‌دانم ملکی بود و یا اجاره‌ای. به آنجا رفتیم و از ما پذیرایی کردند. فوراً تلفن کردند به حافظ اسد و رئیس‌دفترش یک ساعتی را معین کرد برای ملاقات. شب با هم رفتیم زینبیه. ایشان ایستاد و خطابه‌ای خواند خیلی جانانه، و مردم هم خیلی برای او صلوات فرستادند، خیلی استقبال شایانی از او کردند و ایشان هم آن شب

٢٠٨ یادنامة امام موسى صدر

تصوير

گریه‌ای از مردم گرفت. آقاموسی جوان بود، رشید بود، خوش‌قیافه بود و با حرارت هم صحبت می‌کرد و افراد مجذوب او می‌شدند. شب رفتیم پیش حافظ اسد، اما متأسفانه ایشان عذر آورد و گفت:

ما با دولت ایران ملاحظاتی داریم و الآن برخلاف میل دولت ایران نمی‌توانیم عمل کنیم.

این بود که برگشتیم به لبنان. روز هفتم یا هشتم اقامت ما در لبنان بود که فردایش اول ماه ذی‌الحجه بود. ایشان آمدند و من در هتل نبودم. نامه‌ای نوشتند و گذاشتند با این مضمون که من متأسفانه هرچه کردم تا الآن نتوانستم برای شما ویزا تهیه کنم. فعلاً می‌روم به سعودی و آنجا منتظر هستم. کارها را انجام می‌دهیم و به شما در عراق و یا ایران نتیجه را می‌نویسم. من آمدم و خیلی متأثر شدم. از آنجا رفتیم به لندن و در آنجا خداوند متعال کارها را درست کرد و ما توانستیم خود را به جده برسانیم و در آنجا ویزا بگیریم. ظاهراً روز هفتم یا هشتم اقامت ما در سعودی بود که من به هنگام صبح رفتم به دارالضیافه سلطنتی در مکه تا از آقاموسی دیدن کنم. ما وارد شدیم. حالت آقاموسی در آن لحظه‌ای که من را دید واقعاً دیدنی بود. از آن بالا آمد پایین و کاملاً حیرت‌زده شده بود که من هستم یا نیستم؟ دست‌هایش را باز کرده بود و پرسید:

آقا تو را چه کسی به اینجا آورد!

گفتم:

خدا!

گفت:

واقع می‌گویی؟ ویزا چه شد؟

گفتم:

ویزا را هم خدا داد.

به او گفتم:

خدا را یاد کن.

آن وقت ماجرا را برایش تعریف کردم. او گفت:

این برای من یک درس است. این‌گونه آمدن شما برای من عبرت است، انشاءالله در اینجا هم مشغول می‌شویم.

ما دیگر ایشان را زیارت نکردیم و دنبال کارهای خودمان بودیم تا شنیدیم که آمدند مدینه. در مدینه مجدداً خدمت ایشان رفتیم. هتل تمیز و محترمی بود، البته نه مثل مکه. در آنجا به من گفت که در حال مذاکره با ملک و وزارت خارجه هستیم. شما بروید ایران و من جواب را برایتان می‌نویسم.

ما آمدیم عراق و بعد هم آمدیم ایران. به ایران که آمدم، ایشان برایم نوشت که توسط یکی از بستگانش برایم فرستاد و فتوکپی این نامه هم در سطح وسیعی پخش گردیده است. مدتی گذشت و من از رفیق عزیزمان خبری نداشتم. ناگهان معلوم شد که ایشان در اثر حمایتی که از زهرای اطهر^س نموده‌اند و دفاعی که از بزرگ بانوی عترت در نزد یکی از جبابره انجام دادند، سرنوشتی پیدا کردند که باعث افتخار خود و فامیل خود شدند. آنچه از ناحیه یک فرد ضعیفی مثل من میسور بود، توسل به این و آن بود. در حد قدرت و توان کوشش نمودم. من الآن خصوصیات آن ایام را به طور دقیق به خاطر ندارم تا یک‌یک آنها را شرح دهم، ولی یک قسمتی که خوب به خاطر دارم آن است که جناب آقای شمس‌الدین نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان که به وسیله آقای صدر با ایشان آشنا شده بودم، به تهران آمده بودند و در منزل حضرت آیه‌الله آشتیانی (قدس سره الشریف) اقامت داشتند. من هم چند بار از ایشان دیدن کردم. یک روز آیه‌الله سبط به من تلفن کردند که آقای آشتیانی با شما کار ضروری دارند و خیلی سریع می‌خواهند با شما ملاقات کنند. من هم با سوابقی که با مرحوم آیه‌الله آشتیانی داشتم فوری به آنجا رفتم. ایشان گفتند که روزنامه‌ها خبری را از قول آیه‌الله طالقانی نقل کرده‌اند که آیه‌الله صدر را شهید کرده‌اند و دیگر اثری از او نیست و این موجب شده است که لبنان به هم ریخته و تشنجی در آنجا پیدا گردد. جناب آقای شمس‌الدین که اینجا تشریف دارند و میهمان ما هستند بسیار اصرار دارند که این قضیه تکذیب شود و لبنان آرام گردد، و چون شما شخصاً با آقای طالقانی ارتباط دارید و در زندان و بعد از آزادی ایشان او را ملاقات کرده‌اید، ما فکر کردیم که به وسیله شما با ایشان صحبت کنیم. من به ایشان عرض کردم:

آن روزی که ما با آقای طالقانی ارتباط داشتیم این مقام برای ایشان نبود و من الآن نمی‌دانم اصلاً به چه وسیله‌ای می‌توانم با ایشان تماس برقرار کنم؟

گفتم:

به نظر من بهترین وسیله این است که من با جناب آقای مطهری که دوست صمیمی من بود و بسیار به من علاقه داشت تماس بگیرم.

با ایشان تماس گرفتیم و گفتند:

شما بنشینید در این منزل که هستید من تا ۵ دقیقه دیگر می‌گویم که ایشان با شما تماس بگیرند.

بعد از گذشت چند دقیقه، خود آقای طالقانی زنگ زدند. گفتند:

شما چرا به من نگفتید؟

گفتم:

شما را که ما نمی‌توانیم پیدا کنیم. گفت: نه این‌طور فکر نفرمائید. حالا قضیه چیست؟

گفتم:

قضیه این است و من باید بیایم خدمت شما تا راجع به امام موسی صدر با شما صحبت کنم.

ایشان گفتند:

فردا صبح اول وقت من منتظر هستم تا با هم ناشتایی بخوریم، در همان منزل خیابان عین‌الدوله.

آقای آشتیانی گفتند:

من هم می‌آیم

و قرار شد که آقایان شمس‌الدین و سبط هم بیایند. شاید حدود نیم‌ساعت و یا یک ساعت بعد از آفتاب بود، آقای دکتر چمران و اخویشان هم بودند، رفتیم آنجا. سفره را انداخته بودند ناشتایی را خوردیم. آقای طالقانی خیلی گرم و نرم با همان روحیات طلبگی سابق بودند و اصلاً خبری نبود. دیدم حق با ایشان است. خیلی ساده یک سفره انداختند وسط اتاق و یک مقداری نان و پنیر آوردند و خوردیم. تا من شروع کردم که قضیه از چه قرار است، ایشان گفتند که خیلی خوب شد. الآن دو نفر از لیبی آمده‌اند و به اینجا می‌آیند که مرا ملاقات کنند و می‌خواهند سفارت در اینجا باز کنند. چه بهتر اینکه الآن این‌ها بیایند و من به آنها بگویم که آقایان و علمای

تهران آیه الله صدر را از من می‌خواهند. آقای شمس‌الدین فرمودند که من در این جلسه حاضر نخواهم شد، برای اینکه در لبنان ممکن است این ملاقات چنین انعکاس یابد که من آمده‌ام با اینها ساخت و پاخت کنم و حال آنکه اینان دشمنان ما هستند. آقای طالقانی فرمودند که ما برای شما یک جایی معین می‌کنیم. بروید و استراحت بکنید. بگذارید ما از این فرصت استفاده کنیم.

مجلس باقی ماند بین آقای طالقانی، آقای آشتیانی، آقای سبط، آقای چمران، برادرشان و من. شهید دکتر چمران به عنوان مترجم نشسته بود و برادر ایشان سبط صوت گذاشته بود و سبط می‌کرد. در این اثنا آقای طالقانی امر فرمودند و آن دو نفر آمدند. من بعدها این دو نفر را در مدرسه فیضیه در حضور آیه الله خمینی دیدم و آنها هم چپ‌چپ به من نگاه می‌کردند! وقتی وارد شدند خوش و بش کردیم. یکی از آنها یک ضبط صوت کوچک جلوی من گذاشت. آقای طالقانی شروع کردند و شرح مبسوطی راجع به علما و شخصیت‌ها ارائه کردند، از آقای آشتیانی تعریف کردند، از آقای سبط تعریف کردند از بنده هم تعریف کردند و اینکه این‌ها موقعیتشان چه هست و چه محبوبیتی در میان مردم دارند و خلاصه خیلی اظهار محبت کردند.

در این اثنا بعضی‌های دیگر هم آمدند. برخی از وزرا آمدند که آقای طالقانی را ملاقات کنند که به دعوت ایشان در جلسه نشستند. ما شروع کردیم با این آقایان صحبت کردن. آقای آشتیانی هیچ صحبتی نمی‌کرد. آقای سبط هم یک جمله کوتاهی در اواسط فرمودند. من به این آقایان عرض کردم که شما به میهمانی دعوت کردید عزیز ما را، کسی که در میان خاندان صدر مثل خورشید می‌درخشید، تحصیل کرده نجف بود و شرح مبسوطی در مورد شخصیت امام موسی صدر و شخصیت خانواده‌اش و محبوبیتی که در ایران و بین شیعیان جهان دارد و ... دادم و گفتم:

آیا سزاوار است که شما یک چنین شخصیتی را مهمان بکنید و ببرید و بعد در مقابل بگویید ما نمی‌دانیم چطور شد؟ و کجا رفت؟

آنها در جواب گفتند:

اولاً ما برای این کار نیامده‌ایم! که جواب‌گوی سؤالات شما باشیم. ما آمده ایم که کار سیاسی دیگری انجام بدهیم و شما ما را در قفس اتهام قرار دادید. این عین جمله آنهاست: «در قفس اتهام قرار داده‌اید!»

یکی از آنها گفت:

خیلی متأسفم که مدرکی در دست ندارم، ولی این قدر می دانم که ایشان آمدند لیبی و با نهایت احترام از ایشان پذیرایی شد و بعد هم با همراهان خود با یک طیاره ایتالیایی حرکت کردند به مقصد ایتالیا و از آن به بعد را اطلاعی نداریم. بعد خودشان گفتند که یک دسته هستند که دنبال همین شخصیت ها می گردند! شخصیت ها را می دزدند و از این حرف ها و خلاصه آقای صدر را آنها ربوده اند.

گفتم:

خوب اگر این دسته عرضشان این بوده، باید اعلام کنند و این عظمت آنهاست که ما این قدرت را داریم که یک نفر شخصیت تراز اول را که رئیس طایفه لبنان است و در دنیای اسلام اسم و رسم دارد و خود و پدرانش در میان شیعه موقعیت بزرگی دارند، بدین گونه برابیم.

در اینجا من یک قدری تندتر صحبت کردم و حتی آنها متوسل شدند به اینکه امام خمینی (ره) از این جریان واقف هستند! گفتم:

چطور می توانیم سفارت شما را بپذیریم و حال اینکه بزرگترین شخصیت ما الآن در معرض خطر قرار گرفته است؟ چه کسی می تواند شما را بپذیرد؟

صدای من یک مقدار بلند شد. شاید همین موقع بود که آقای سبط یک جمله ای فرمودند و الآن عین جمله ایشان یادم نیست. آقای طالقانی به من فرمودند:

آقا چرا حالا داد می زنی سرشان؟

گفتم:

والله کاری که این ها کردند دل انسان را می سوزاند. چطور می شود کسی شخصیتی مثل امام موسی صدر را از دست بدهد و آن وقت ساکت بنشیند؟

آقای طالقانی گفتند:

خواهش می کنم که چون آقایان دیگر نیز آمدند شما هم بزرگی کنید و یک مقدار نرمتر صحبت بکنید.

بالاخره آخر کار هم آقای طالقانی واسطه شدند و گفتند:

بهتر است این آقایان بروند لیبی و پرونده های مربوطه را بردارند بیاورند اینجا، زیرا این ها الآن برای این کار نیامده اند و اطلاعات دقیقی ندارند.

در ضمن آقای طالقانی گفتند:

من نگفتم که آقای صدر از بین رفته است، گفتم شبهه این است و مثلاً ظن به این داریم و به من این طوری گفته‌اند و در هر حال از گردن خودشان ساقط کردند این مسئله را. ایشان گفتند که روزنامه‌ها قدری تند نوشته‌اند.

به هنگام رفتن در داخل کریدور، شهید چمران مرا گرفت و آنقدر بوسید و آنقدر اشک ریخت که من حالم منقلب شد و نزدیک بود بیفتم. گفت:

ای کاش نظیر شما چند نفری بودند و از این زاده زهراس و از این مرد خدمت‌گذار دفاع و حمایت می‌کردند و کار بدین‌جا نمی‌رسید.

این بود اجمالی از خاطرات من در مورد امام موسی صدر که مدافع حق و تشیع بود و اکنون نامه‌ای را که ایشان نوشته‌اند، به شما می‌دهم تا در آخر گفتگو بیاورید. خداوند شما را حفظ کند و به حضرت آقای خسروشاهی هم اجر و پاداش بدهد که با اقدام خود، از تشیع و حق این اولاد زهراس دفاع می‌کند. والسلام

آبان ۱۳۷۲

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر مکرم، دوست محترم، دانشمند مجاهد و گل بی‌خار جهان، چراغ محفل گرفتاران و مرهم دل‌های پریشان، آیه‌الله آقای حاج حسن سعید تهرانی دامت برکاته. به لطف خدا و عنایت حضرت بقیة‌الله و با ادعیه مخلصانه دوستان در ملاقات‌های پی‌درپی که از ملک خالد پادشاه عربستان سعودی و ولی عهدشان امیر فهد و برادرشان امیرعبدالله در جدّه انجام شد، موضوع کتاب *التاریخ و مجلة الدعوة* و پاره‌ای کتاب‌ها و خطابه‌هایی که در کشور عربستان سعودی صادر شده و تهمت‌ها و حمله‌های ظالمانه‌ای که به مقام تشیع و مذهب اهل بیت عصمت و طهارت می‌شود، مطرح گردید. به عرضشان رسانیدم که شیعیان جهان امیدوارند همان‌طور که کعبه مکرمه قبله همه مسلمانان جهان و مدینه مطهره مزار و مقصد همه است، همین‌طور دولتی که خود را خدمت‌گذار این دو حرم مقدس می‌داند، خود را نیز علاقه‌مند و حافظ شأن و کرامت همه بشناسد. چرا باید گروهی عظیم از مسلمانان بی‌جهت مورد حمله‌های ظالمانه قرار گیرند. و حجّی که برای توسیع و تقویت برادری مسلمانان جهان و آشنایی و محبت و همکاری میان آنان است، به صورت روابط تیره، خصمانه، پرشک و تردید و حتی کینه‌دار درآید. مسلمانان بی‌اطلاع، مردم دور از محیط زندگی مشترک اسلامی که از هزاران کیلومتر به مکه می‌آیند و این کتاب‌ها را می‌خوانند و با سادگی و اطمینان به کشوری که

مرکز قبله اسلام است مطالب آن را باور می‌کنند و سپس در کنار خود شیعیان را می‌بینند: یا آنها را دشمن، منافق، توطئه‌چی، اغیاری که در میان جمع آنها راه یافته می‌شناسند یا نویسندگان و کشوری که اجازه انتشار این کتاب‌ها را می‌دهد ناصواب و مفرق جمع می‌دانند و یا در تردید کشده‌ای به سر می‌برند؟

و در هر حال محیط صفا و صمیمیت آنها تیره و یکی از فواید بزرگ و اساسی حج را از دست می‌دهند. به‌علاوه که از فایده همکاری و آشنایی آنها محروم خواهند شد.

به‌راستی همه این رهبران سعودی با منتهی درجه احساسات متأثر و افسرده شدند و اظهار تأسف و معذرت‌خواهی کردند و از نویسندگان و مسببان امر بیزاری جسته و آنها را به ضیق افق و یا جهل و یا سوءنیت متهم کردند! و سپس دستور صریح شفاهی و فوری به واسطه وزیر دربار صادر کردند تا از طبع مجدد کتاب جز با تصحیح، جلوگیری شود و نسخه‌های موجود تصحیح گردد و اعلام شود که این تعبیرات و فتنه‌انگیزی‌ها تکرار نشود و پس از مراجعه وزیر معارف امر خطی را نیز صادر کرده و برای ما نسخه آن را می‌فرستند.

ملک خالد مدتی از شیعیان عرب و قبایل آنان صحبت کرد و افزود که جوانان شیعه از نظر استقامت و منحرف نشدن بهتر هستند. در بین جوانان متأسفانه بعضی کمونیست شده‌اند و در بین شیعیان کمتر چنین امری اتفاق می‌افتد.

امیر فهد می‌گفت این اشتباهات خطرناک و نابخشودنی است. چرا باید فرق گذاشت و وحدت جهان اسلام را جریحه‌دار کرد؟ من خود در مملکت سعودی سعی می‌کنم پست‌های خوب و حساس به شیعیان بدهیم تا احساس وابستگی و وطن‌دوستی بکنند! امیرعبدالله نیز با منتهی درجه محبت وعده داد قضیه را تعقیب و تصحیح کند و افزود از آقایان علمای ایران معذرت بخواهید و به آنها قول بدهید و لازم است بدانند که ما از این کتاب‌ها بیزار هستیم و تقصیر ما نیست و نویسندگان همه‌شان سعودی نیستند.

سپس مطالب نوشته شد و به دفتر ملک و ولی عهد سپرده شد و نسخه آن هم به امیرعبدالله داده و وزیر دربار خود نیز با علاقه فراوان وعده اجرای آن را داد.

ملک و برادرانش و همه رهبران، مکرر انتظار دارند که روابطی بین علمای بزرگ ایران و مراجع تقلید شیعه و بین علمای کشور سعودی برقرار گردد. رفت و آمد، دید و بازدید، صحبت و مباحثه‌های توضیحی و دوستانه و همه کارهای مفید برای گرمی روابط به عمل آید من نیز به‌قدر امکانات این کار را شروع کرده و ادامه خواهم داد.

برادر عزیز، ما همه زائل و رفتنی هستیم، ولی مجله تشیع و مقام روحانیت و رمز جهان ولایت را با اتباع آن و حفظ خدمت‌گزاران آن می‌توان حفظ کرد.

شما خوب می‌دانید چه کسانی و چه دستگاه‌هایی سعی می‌کنند هر روز قصه‌ای، تهمتی، ناروایی درآورند و هدف‌های سیاسی خود را بی‌دلیل با ضربه به ما تأمین کنند. امیدوارم دوستان ایران و به‌خصوص برادرانی که از کودکی و از دوران مدرسه و تحصیل مرا می‌شناسند و افکار و تربیت و سلوک و روش ما را خوب می‌دانند، روشنگری کنند نگذارند مغرضین به هدف خود برسند.

در هر صورت برای من که غرق طوفان بلا هستم و جان و مال و فرزندان و وجود معنوی و سازمان‌ها و زمین و تاریخ خود را در خطر عظیم حس می‌کنم و جز لطف خدا راه نجاتی نمی‌بینم، دردهای جدیدی دارد که شاعر عرب می‌گوید: «تکسرت العضال علی العضال» ولی نوازش عزیزان چون سعید مهربان خود بی نهایت دلپذیر و تسلیت‌آور است.

شما را به خدا می‌سپارم و عرض ارادت خدمت شما و خانم از طرف خانواده عرض می‌کنم و به برادران آقایان سعید و مسجد جامعی و تهرانی عرض سلام و التماس دعا دارم.

ارادتمند، برادرت موسی صدر

مدافع تشیع ۲۱۷

تصویر تامه

۲۱۸ یادنامهٔ امام موسی صدر

تصویر نامه

محبوب مردم لبنان

آیةالله حاج شیخ مهدی حائری تهرانی

من از سال ۱۳۲۷ هجری شمسی وارد حوزه علمیه قم شدم. این زمانی بود که حضرت آیةالله العظمی آقای بروجردی تشریف آورده بودند و در درس ایشان شرکت می‌کردیم. روابط من با حضرت امام موسی صدر از همان ایام شروع شد. مرحوم پدر من با مرحوم والد معظّم ایشان حضرت آقای صدر بزرگ که در قم بودند، روابط خیلی صمیمی داشتند. به همین مناسبت من با بیت ایشان رفت و آمد داشتم و با جناب آقای آقاموسی صدر روابط خیلی نزدیکی پیدا کردم و یک از دوستان نزدیک من و از کسانی که با بنده در قم بسیار حشر و نشر داشت ایشان بود. هم سن ما یکی بود و هم درس‌هایی که می‌رفتیم.

آقای موسی صدر همان زمانی که بنده در حوزه بودم، در بین دوستانمان خیلی سرشناس بودند و خیلی مورد توجه دوستان و آقایان قرار داشتند. ما بعضی مجالس علمی داشتیم که در آن حاج آقا موسی صدر، حاج آقا موسی زنجانی، آقای سید مهدی روحانی، آقای احمدی میانجی و بنده شرکت می‌کردیم. آن زمان آقایان همه از طلاب فاضل حوزه بودند. روزهای پنج‌شنبه جلسه‌ای خصوصی با هم داشتیم که در آن تفسیر قرآن گفته می‌شد. هرکس مطالعاتی می‌کرد و مطالب همه، پیرامون تفسیر قرآن بود. در این جلسات حاج آقای اثنی‌عشری هم شرکت داشتند.

تحصیلات ایشان تا آنجا که به خاطر من مانده است، درس‌هایی بود که با هم شرکت داشتیم. یکی درس خارج مرحوم آیةالله داماد بود، یکی درس مرحوم آیةالله العظمی آقای بروجردی بود و دیگر هم درس فقه خصوصی بود که بنده بودم و حاج آقا مرتضی جزایری، حاج آقاموسی زنجانی و حاج آقا موسی صدر (این سه

نفر را محققاً خاطریم هست و شاید دو نفر دیگر هم بودند) که نزد آیه‌الله‌العظمی آقای شریعتمداری قرار داده بودیم و درس خصوصی ایشان بود. درس دیگری که با ایشان داشتیم، درس مرحوم آیه‌الله آقای علامه طباطبایی بود که شب‌های پنج‌شنبه برگزار می‌شد و فلسفه گفته می‌شد. ایشان مقالاتی تهیه می‌کردند و ماهم کتاب‌های کمونیست‌ها را مطالعه می‌کردیم که ایشان در جواب مطالب آنها این مقالات را تهیه می‌کرد که بعدها مشروح آن تحت عنوان روش رئالیسم با پاورقی‌ها و توضیحات آیه‌الله مطهری چاپ شد. در جلسات شب‌های پنج‌شنبه آقای مطهری، حاج آقاموسی زنجانی، مرحوم شهید بهشتی، حاج آقاموسی صدر، استاد جعفر سبحانی، آقای محمد صادقی و پنج، شش نفر دیگر بودیم. در این جلسات یک دوره فلسفه گفته شد.

به یادم هست که حاج آقاموسی صدر به تهران هم می‌آمدند و در دانشکدهٔ حقوق، در رشتهٔ اقتصاد لیسانس گرفتند و تحصیلات جدیدشان را هم تا این مرحله اطلاع دارم که رسید. از نظر تحصیلات فقهی، ایشان از افراد برجسته‌ای بودند که در همان موقع در بین همهٔ دوستان مشار با لبنان بودند. ایشان در درس مرحوم آیه‌الله آقای داماد، در میان دوستان، ارشد بودند. ایشان در آن زمان صاحب‌نظر و در حد اجتهاد بودند و رفقای ما خیلی برای ایشان ارزش علمی قائل بودند.

و اما از جهت خصوصیات اخلاقی، من می‌توانم بگویم که ایشان یک فردی نمونه بود، چه در اخلاق اسلامی و چه در اخلاق اجتماعی. برخوردهای ایشان به گونه‌ای بود که علاوه بر طلاب حوزه‌های علمیه، دانشجویان، دبیران، تحصیلکرده‌های دانشگاهی، پزشکان و کسانی که در آن روز موقعیتی داشتند دورشان جمع می‌شدند و مجذوب ایشان می‌گشتند. ما به‌وسیلهٔ ایشان با خیلی از پزشکان و دبیران مربوط بودیم. گاهی اوقات جلساتی با آن قشر داشتند که بعضاً من هم در آنها شرکت می‌کردم. یکی از خصوصیات ایشان این بود که قلم و توانایی در نویسندگی داشتند. به یاد دارم که اولین مجلهٔ اسلامی که در تهران منتشر شد، متعلق به جامعهٔ تعلیمات اسلامی بود و مرحوم حاج آقای ایروانی که ابوالزوجه بنده هستند، آمدند به قم و از علامه طباطبائی خواستند که مجله تحت نظر ایشان اداره شود. علامه طباطبائی هم استاد آقاموسی و بنده بودند و فرمودند که این مجله تحت نظر آقاموسی صدر باشد و خود بنده. به همین خاطر مقالاتی را ایشان و بنده توأم با هم تهیه می‌کردیم و در آن مجلهٔ جامعهٔ تعلیمات اسلامی درج می‌شد.

ایشان قبل از رفتن به لبنان ابتدائاً به نجف اشرف مشرف شدند و بعد از آن به دنبال دعوتی که شد، به لبنان تشریف بردند. در لبنان هم بنده با ایشان تماس داشتم. حتی در مراجعت از سفری که به لندن رفته بودم به واسطهٔ علاقه‌ای که به ایشان

داشتم به لبنان رفتم و مهمان ایشان بودم. ایشان آن موقع رئیس مجلس اعلیٰ اسلامی شیعه بودند، در ساختمان خیلی مجلل و باشکوهی مستقر بودند و بنده را هم در همان جا پذیرایی کردند. همین که اطلاع یافتند که بنده آمده‌ام و در هتلی اقامت دارم، ماشین خود را فرستادند و من را به منزل خودشان منتقل کردند و مهمان ایشان بودم. موقعیت ایشان در آنجا طوری بود که گویی رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ است. مردم از تمامی اقشار و شخصیت‌هایی طراز اول لبنان و عرب مرتباً به آنجا رفت و آمد داشتند.

یادم هست در مدتی که لبنان بودم، چند مصاحبه توسط لوموند فرانسه با ایشان انجام گرفت و از شوروی هم برای دیدن ایشان آمده بودند. موقعیت فوق‌العاده‌ای داشتند. من گاهی که از محل اقامت ایشان خارج می‌شدم واقعاً تعجب می‌کردم. راننده‌های تاکسی همین که می‌فهمیدند من مهمان ایشان هستم، از من پول نمی‌گرفتند؛ مردم لبنان خیلی مهربان هستند و خیلی محبت می‌کردند، با اینکه من در آنجا ناشناس بودم. و این در واقع با احترام امام موسی‌صدر بود. موقعی که می‌خواستم به تهران بیایم، ماشین ایشان مرا به فرودگاه برد و این ماشین را اسکورت کردند. به مناسبت اینکه بنده مهمان ایشان بودم، خیلی با تشریفات مرا به فرودگاه بردند و با تشریفات زیادی ما را راهی ایران کردند. موقعیت و محبوبیت ایشان در لندن طوری بود که همه مردم نسبت به ایشان اظهار علاقه و دوستی می‌کردند، چه مردم عادی و چه مقامات دولتی.

به نظر من موفقیت ایشان در لبنان به چند جهت بود. ایشان واقعاً از هر جهت آراستگی داشتند. از جهت بیان، بسیار شیوا، شیرین و با فصاحت و بلاغت سخن می‌گفتند و هرکسی با ایشان مواجه می‌شد، در صحبت مجذوبشان می‌کردند.

دوم آنکه در بیانشان خیلی با مهر و محبت و صمیمیت بودند. انسان احساس نوعی صمیمیت می‌کرد. ایشان به گونه‌ای با افراد صحبت می‌کرد که همه فکر می‌کردند نزدیک‌ترین فرد به آقای صدر هستند. از طرفی مقامات علمی ایشان به گونه‌ای بود که همواره مطالب تازه‌ای می‌گفتند و این تازگی‌های مطالب علمی ایشان، انسان را مجذوب می‌کرد. این مطالب را به دیگران نگفته بودند و در اجتماع نبود و ایشان این مطالب جدید را ابداع می‌کردند. از همه گذشته، ایشان با خلوص نیت در صدد خدمت به جامعه بودند.

ایشان از همان اول ورود به لبنان تصمیم داشتند تأسیساتی را در آنجا به وجود آورند و این کار را کردند: تأسیسات دارالایتام، مدارس، دانشگاه، کارگاه‌ها و ... قبلاً در لبنان توسط قدرت‌های حاکم به شیعه خیلی بی‌احترامی می‌شد. کارهای کوچک و پست همه برعهده شیعه بود. ایشان اولین کاری که کرد آن بود که گفت به هیچ وجه

نباید در لبنان فقیری باشد. صندوقی درست کردند و گفتند که اعانه فقر از صندوق است و به هیچ وجه کسی حق تکدی ندارد. آن وقت برای آنها کار ایجاد کردند. کارگاه‌هایی تأسیس کردند تا در آنها کار کنند و مزد بگیرند و دیگر نیازی به تکدی نداشته باشند. ایشان شیعیان لبنان را آبرومند کردند و شخصیت دادند. شیعیان دانشگاه نداشتند، ایشان دانشکده‌ای تأسیس کردند. دبیرستان دختران نبود، ایشان دبیرستان دخترانه ساختند. در مجالس مختلف سخنرانی می‌کردند و حتی در کلیساها هم برای مردم مسیحی سخن می‌گفتند. من خود در یکی از سخنرانی‌های ایشان در کلیسا حضور داشتم و به یاد دارم که مسیحیان آن قدر نسبت به ایشان اظهار علاقه می‌کردند که گویی یکی از روحانیون ارشد خودشان برای سخنرانی به آنجا آمده است. آقای صدر با حضرت آیت‌الله خمینی امام راحل، رابطه بسیار نزدیکی داشتند و مرحوم امام راحل به ایشان خیلی علاقه مند بودند، چون هم در قم خصوصیات ایشان را می‌دانستند و هم در لبنان. ایشان قبل از انقلاب سفری به ایران داشتند و سخنرانی‌هایی کردند از جمله در دارالتبلیغ آقای شریعتمداری که بسیار سخنرانی جاذبی بود و همه طلبه‌ها در آن شرکت کرده بودند. بعد به اصفهان و شیراز رفتند. سخنرانی‌های آن سفر ایشان هم تازگی‌هایی داشت.

امام موسی صدر بسیار علاقه‌مند بودند که به جامعه خدمت بکنند و حوایج مؤمنین را برآورند. شاید هیچ‌گاه دیده نشد که کسی به ایشان مراجعه بکند و بدون آنکه حاجتش برآورده شده باشد از محضر ایشان برود. ایشان به هر نحو بود، برای مشکلات مردم کارگشایی می‌کرد و نسبت به مردم خدوم و متواضع بود. خودشان را واقعاً خدمت‌گزار می‌دانستند. هیچ روح تکبر و خودخواهی و خودپسندی در ایشان نبود و به عکس روح تواضع و کوچکی و فروتنی در ایشان مشاهده می‌شد. می‌توانم بگویم همان نمونه‌ای بود که ولکم فی رسول الله اسوه حسنه می‌گویند. ایشان واقعاً سیره پیامبر اکرم را داشت.

در اینجا باید اضافه کنم که ایشان به واسطه موقعیت خاص خود با سران کشورها تماس نزدیک داشتند. مثلاً با رئیس‌جمهور آن زمان مصر، جمال عبدالناصر رابطه و مذاکره داشتند و در سوریه هم با حافظ اسد ارتباط داشتند. همین روابط ایشان موجب شد تا زمین‌هایی که برای حضرت رقیه خریداری شده بود و نمی‌دادند، به وسیله ایشان و توسط حافظ اسد گرفته شود و بقعه و بارگاهی که اجازه ساختن آن را نداده بودند، به وسیله ایشان ساخته شود که امروزه همه زوار شاهد آن هستند و البته اگر موقعیت خاص ایشان نبود، این کار به این آسانی انجام نمی‌پذیرفت ...

قدرت نفوذ در مردم ...

آیةالله حاج سید مهدی روحانی

پدر آقاموسی صدر، مرحوم آقاسید صدرالدین، از علمایی بودند که بعد از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم، متکفل اداره امورحوزه علمیه قم شدند (ایشان بودند، آقای حاجت بودند و مرحوم آقاسید محمدتقی). مرحوم آقای صدر مردی بسیار مورد احترام بودند. ایشان شهرت داشتند که خلق بسیار خوبی دارند. ما هم که خدمتشان ایشان می‌رسیدیم، می‌دیدیم که واقعاً همین‌طور است. هرکس که به خدمتشان می‌رسید، درک می‌کرد که ایشان و خاندانشان بزرگی و شرافت خاصی دارند.

داستان حشر و نشر ما با آقاموسی صدر به این ترتیب شروع شد که مدتی بعد از آنکه ایشان وارد به اصطلاح زی طلبگی شدند و مشغول به درس گشتند، یک روز به سراغ من آمدند و گفتند بیا با هم مباحثه کنیم. مباحثه‌رسانلی را با هم شروع کردیم. تا مدتی من و ایشان با هم تنها بودیم. بعد حاج آقاموسی زنجانی هم به ما ملحق شدند و سه نفر شدیم. این درس و بحث ما تا زمانی که آقاموسی در قم بودند ادامه داشت. فهم آقای صدر، از فهم‌های خیلی خوب و و سریع‌الانتقال بود. و مطالب را خیلی زود درک می‌کرد. شاید در میان رفقا، کسی بهتر از ایشان نبود، البته به جز مرحوم بهشتی و تاحدی هم آقای حاج آقاموسی زنجانی، که هر دو مثل ایشان بودند. مطالب را خوب و زود درک می‌کرد و از نظر علمی بسیار مورد توجه اساتید خود بود. در آن زمانی که مرحوم آقای داماد درس اصول خود را شروع کردند، یکی از شاگردان خوب ایشان آقای صدر بودند. عده‌ای که شاید بتوان گفت در آن وقت از بهترین درس‌خوان‌ها و محصلین و فضلالی حقیقی حوزه بودند، در درس مرحوم آقای داماد شرکت می‌کردند. از آن جمله می‌توان مرحوم آقای بهشتی، آقاموسی صدر، حاج آقاموسی زنجانی، آقای آذری قمی، آقای مکارم، آقای کوکبی را

نام برد که این‌جانب هم در خدمتشان بودم. حوزه درس بسیار کامل و گرم و خوبی بود. در این حوزه، مرحوم آقای دکتر بهشتی و آقای صدر هر دو فوق‌العاده بودند. هر دو خوب بودند. مباحثات ما با آقاموسی صدر کم و بیش همین‌طور ادامه داشت. ایشان در عین اینکه درس‌های حوزه را ادامه می‌دادند، در دانشگاه هم شرکت کردند و لیسانس خود را گرفتند. بعد از مدتی به نجف اشرف مشرف شدند و چند سالی آنجا بودند.

همان‌طور که همه می‌دانند، ایشان از نظر خلق، از نظر عقل و درایت و از نظر خانوادگی و برازندگی، خود امیدی بودند برای آینده روحانیت و حوزه. مرحوم آقای شرف‌الدین در اواخر حیاتشان، زمانی که آقاموسی صدر سفری به لبنان کرده بودند، ایشان را وارد کرد — و با اصرار و ترغیب و تحریص شدید از ایشان خواست — که در لبنان بماند. البته از نظر ایشان (مرحوم شرف‌الدین) بسیار صائب بود که مثل آقای صدر را انتخاب کرد برای نیابت خود. آقای صدر وضع شیعه را بسیار عوض کرد. شیعه در لبنان پیش از آمدن امام موسی صدر وضع بسیار دلخراشی داشت. تمام کارهای پست و سطح پایین مال شیعه بود. در لبنان آن زمان، همهٔ اقوام و طوایف هویت و شخصیتی داشتند و هر کدام نمایندگانی در سطح حکومت داشتند. در حالی که شیعه این‌گونه نبود. ایشان در تمامی این زمینه‌ها اقدام کرد و به شیعه شخصیت و هویت داد. آقای صدر وضع شیعه را در لبنان کاملاً تغییر داد و به آنان در سطح جامعه مقام بالایی داد. وضعیت شیعه را بسیار ترقی داد. همهٔ این موفقیت‌ها که بعد از ناپدید شدن ایشان در لبنان به وجود آمد، نتیجه آن زمان ایشان است. امام موسی صدر قدرت نفوذ عجیبی در مردم داشت. یکی از بستگان ایشان از جمله چیزهایی که در شرح حالشان می‌گفت آن بود که شاید امام صدر در سفر آخر خود بیش از حد روی این توان خویش تکیه کرده بود. آقای صدر با هر سیاست‌مداری که می‌نشست، خواسته خود را بر آن کم و بیش تحمیل می‌کرد. به نحوی صحبت می‌کرد، مقدمه‌چینی می‌کرد و به گونه‌ای به قول خودمان عقل همه را می‌دزدید که آن چیزی را که می‌خواست برایش انجام می‌دادند. چنین قدرتی داشت. بدین دلیل هم گرفتار قذافی شد که اعتقاد داشت اگر با او روبه رو شود، می‌تواند وی را قانع کند. البته قذافی پیش از آنکه ملاقاتی صورت بگیرد — بنابر قول مشهور — دستور داده بود تا همهٔ توطئه اجرا شود.

امام موسی صدر انسانی فهیم و دانشمند و مطلع بود. او انصافاً امید آینده بود. اما نگذاشتند که ایشان در صحنه بماند. خیلی‌ها معتقدند که آمریکا ایشان را مزاحم اسرائیل می‌دید و به این سرنوشت دچارش کرد. ایشان از رفقای خاص ما بود. من

بعد از رفتن ایشان به لبنان، ملاقاتی با وی نداشتم مگر در سفرهایی که به ایران می‌آمد. یک سفر هم به حج مشرف شدیم و خبر شدیم که ایشان هم در سفر حج و البته مهمان ملک خالد هستند. آقای آمد و به من گفت:

فلانی بیا و آقاموسی را ببین، او (امام موسی صدر) می‌گوید من مکه آمده‌ام و آقای روحانی هم اینجاست و من اگر او را نبینم اصلاً اعمالم درست نیست.

خلاصه رفتم و ایشان را ملاقات کردیم. بعد با هم آمدیم حرم خانه خدا و نشستیم و گفتگوی مفصلی آنجا کردیم. از آن سال تا به حال من دیگر ایشان را زیارت نکرده‌ام.

انصافاً که فقدان ایشان در این انقلاب و در اوضاع فعلی ایران و شیعه، یک ضایعه است. اگر ایشان می‌بود، شاید خیلی از مطالب عوض می‌شد و پیش آمدهای دیگری رخ می‌داد و وضع بهتر از این می‌شد، چه برای لبنان و چه برای ایران.

فضائلی بزرگ ...

آیةالله شیخ علی احمدی میانجی

مرحوم آقای صدر (رضوان الله تعال علیه)، مرحوم آقای سید محمدتقی خوانساری و مرحوم آقای حجّت به آیات ثلاث معروف بودند. این سه، بعد از مرحوم آقای حائری حوزه قم را اداره می کردند. مرحوم آقای صدر معروف بود به حسن خلق و آقای و بزرگواری. ایشان به سیاستمداری هم معروف بودند. ما آن موقع هنوز بچه بودیم و گاهی در نماز آقای صدر شرکت می کردیم. وقتی که آقای بروجردی در اوایل ۱۳۶۴ق وارد قم شد، آقای صدر محل نماز خود را که در صحن بود به ایشان دادند. خودشان آن وقت رفتند و در مسجد موزه که معروف است و الآن آیینه کاری شده، اقامه نماز کردند. آقای صدر بعدها کم کم از جریان کل حوزه کنار کشیدند و خانه نشین شدند. ایشان مرد بسیار بزرگواری بودند.

اما آقای حاج آقا موسی صدر (واقعاً نمی دانیم که بگوییم حفظه الله تعالی یا رضوان الله تعالی علیه؟). ما اول ایشان را تنها از دور زیارت می کردیم. ایشان و حاج آقاموسی زنجانی و حاج آقامهدی روحانی با یکدیگر هم درس و هم بحث بودند. بعدها ما با ایشان نزدیک تر شدیم و گاهی در مباحثات با هم بودیم. آقای صدر چه آن زمان و چه بعدها که به لبنان رفتند، در اخلاق از افراد کم نظیر بودند. جهات اخلاقی کم نظیری در ایشان وجود داشت که یکی از آنها تواضع ایشان بود. ایشان انسان بسیار متواضعی بود. حتی آن وقتی که به اوج مرتبه ریاست رسیده بود، همان تواضع را حفظ کرده بود. در آخرین سفری که به قم آمده بودند، در جلسه ای که به دیدنش رفتیم، دیدم که تقریباً همان حالت طلبگی قبل از ریاست را حفظ کرده اند. این ریاستها در ایشان هیچ تأثیری نکرده بود. به نظر من این یکی از فضایل بزرگ یک

انسان است که وقتی که در دنیا قدری عظمت پیدا کرد، خودش را گم نکند و تغییر نکند. در روایت داریم که اگر رفیق تو به قدرت و ریاست رسید و یک دهم آن محبت سابق خود را حفظ کرد، قدرش را بدانی. ایشان آن گونه که ما دیدیم، این طور بود. تواضع ایشان فوق العاده بود. او در آخر همان جلسه فرمود:

کسی هست یک آبگوشتی به ما بدهد تا بنشینیم در یک جلسه کمی گپ بزنیم؟

بعد آیه الله زنجانی گفته بودند من آماده هستم و این جلسه در منزل ایشان برقرار گردید. در برخوردهایی هم که با بنده داشتند نوعاً همین طور بود. موضوعی که من خیلی مهم می دانم و بر آن تأکید دارم، آن است که بعد از اینکه به حسب ظاهر به اوج ریاست رسید، هیچ خلقتش عوض نشد. حتی کسانی که از ایران به لبنان می رفتند و ایشان را زیارت می کردند، همین را می گفتند. یکی از دوستان ما می گفت که ما رفتیم آنجا و در مجلس اعلای شیعیان خدمتشان رسیدیم. ایشان تا ما را دید، با آنکه مهمانانی از کشیش ها و اسقف ها داشت، آمد پیش من و به قدری با محبت و عطوفت برخورد کرد که مرا شرمند کرد. این اخلاق ایشان بود.

از نظر فضل، به نظر بنده ایشان جزء ردیف های اول حوزه بود. حتی یکی از دوستان ما که با ایشان هم درس بود می گفت که در درس یک اشکالی به ذهن من می رسید و دنبال جمله مناسبی می گشتم که آن را بیان کنم، می دیدیم که آقای صدر دارند همان اشکال را بیان می کنند. هم قلم ایشان خوب بود و هم خط ایشان. خوب، خداوند هم کمالات را جمع کرده بود در ایشان، قیافه خوبی داشتند و اخلاقشان هم خیلی خوب بود. ایشان از جمله استعدادهای بالا در حوزه بودند. واقعاً ایشان استعداد فوق العاده ای داشت و بدین معنا رفتن ایشان ضایعه ای برای حوزه بود. ایشان از شاگردان مرحوم آقای داماد بود. جناب حاج آقاموسی زنجانی، حاج آقامهدی روحانی، آقای آذری قمی و آقای آقایی هم از شاگردان مرحوم داماد و هم درس آقای صدر بودند.

بعد از فوت مرحوم آقای شرف الدین، ایشان را به لبنان بردند و بر حسب آنچه ما شنیدیم، لبنانی ها گفته بودند که خداوند مرحوم آقای شرف الدین را برای ما جوان کرده و برگردانده است. ایشان با خدمتی که به شیعیان لبنان کرد، آنها را عظمت داد. آن حالت استضعاف و ذلت را از آنها دور نمود. پیش از این مسافرت آخری که کردند و طی آن نا پدید شدند، بعضی ها به ایشان گفته بودند که به این سفر نروید. اما آقای صدر اطمینان داشتند که وقتی با آن بنده خدا روبه رو می شوند تا چشمشان به چشم او بیفتد او را عوض خواهند کرد. این مسئله ناپدید شدن ایشان واقعاً یکی

از ضایعات بزرگی است که بر شیعه وارد شد، نه فقط شیعیان لبنان بلکه کل شیعه. در آخر هم معلوم نشد که سرنوشت ایشان چه شد؟ در لبنان حتی مسیحی‌ها و غیرمسلمان‌ها به ایشان علاقه و محبت داشتند.

آقای حاج آقا موسی صدر یکی از مؤسسين مجله مکتب اسلام بود. چند نفر بودند که این مجله را تأسیس کردند: آقای موسی اردبیلی، آقای مکارم، آقای سبحانی، آقای محلاتی، حاج آقا موسی صدر وعده‌ای دیگر. آقای صدر با آن اخلاق و تواضعی که داشت، حتی از من هم مقاله‌ای گرفت. ایشان مقاله‌ای را که من نوشتم از من گرفت، آن هم با یک سعه صدر خاصی. البته مقاله ما هم مقاله خاصی نبود، اما به هر حال ایشان آن را درست و اصلاح کرده بود.

ایشان اگر تا به حال می‌بودند، حتماً آثار وجودیشان برای اسلام و مسلمین بسیار زیاد می‌بود. بعد از اینکه مفقود شدند، خدمت امام رضوان الله تعالی علیه صحبتی شده بود. آقای حاج سید مهدی روحانی اصرار می‌کرد به ایشان که شما این قضیه را دنبال کنید. ایشان فرمودند که من مسئله را دنبال می‌کنم. در نظر من است که یک چنین عبارتی را هم فرمودند که «ایشان مثل پسر من است» و چنین اظهار علاقه‌ای به آقای صدر می‌کردند.

حاج آقا موسی صدر تدبیرشان، مدیریتشان، تدبیرشان و سیاستشان خیلی فوق‌العاده بود. ایشان لبنان را اداره می‌کرد. برخورد آقای صدر با کسانی که مخالف ایشان بودند، برخوردی با کمال آقایی و مهربانی بود. در مقابل بدی‌های مخالفین خوبی می‌کرد. برخورد ایشان این‌گونه بود. پدر ایشان هم همین‌طور بود. از ایشان هم واقعاً کسی غیر از خوبی چیز دیگری ندید.

امام صدر، فراتر از زمان

حجة الاسلام حاج سیدباقر خسروشاهی

در ابتدا این نکته را باید بگویم که امام موسی صدر یک شخصیت فراتر از زمان ما بود. بعضی از افراد هستند که ما به وضوح می بینیم که می بایست در زمان مرحوم شیخ مفید به دنیا می آمدند. یعنی یک شخصیت ما قبل این زمانی دارند. برای اینکه خصوصیات و شرایط زمان خود را درک نمی کنند. امام موسی صدر بر عکس این افراد، یک شخصیت ماورای این زمان بود. یعنی مثلاً باید ۳۰۰ - ۴۰۰ سال دیگر به دنیا می آمد. ایشان در افق خیلی بالایی سیر می کرد. فکرشان ماورای این زمان بود. ایشان از مؤسسين مکتب اسلام و از افراد درجه یک آن بودند. مقالاتی که آن سالها در مکتب اسلام می نوشتند، راجع به اقتصاد اسلامی بود. آن زمانها اصلاً این مفاهیم مطرح نبود، البته الآن عادی است. مطالبی را که مطرح می کرد مثلاً درباره اقتصاد اسلامی بود. معلوم می شد که ایشان با آن دید تیزی که داشتند، فهمیده بودند که باید این مطالب را مطرح کرد. ما شبیه این مسئله را در مرحوم سید محمد باقر صدر می بینیم که اقتصادنا و فلسفتنا را در آن وقت نوشته اند. اینها نبوغ خاصی داشتند و آن را در این مسیرها به کار انداختند.

امام موسی صدر حافظه ای بسیار قوی داشت. خودش می گفت:

من لمعه را که درس می گفتم، مطالعه نمی کردم.

ما می فهمیم اینکه کسی لمعه بگوید و اصلاً مطالعه نکند چه معنایی دارد. ما شنیده بودیم که مرحوم شهید صدوقی رسائل می گفت و مطالعه نمی کرد، منتها شهید صدوقی در سنین بالا چنین بود. اما امام موسی صدر در همان اوایل جوانی لمعه را بدین

شکل می‌گفت. این در قم خیلی مهم بود. باز تعریف می‌کرد که ما در مسجد سلماسی به درس امام می‌رفتیم و امام بحث اجاره را مطرح می‌کردند. می‌گفت:

من باز خیلی مطالعه نمی‌کردم و تکیه به حافظهٔ خود داشتم.

در همین مورد خاطرهٔ شیرینی دارم که برایتان نقل می‌کنم. در بیروت که بودم، شبی در محلی مهمان بودیم. آقای سلطانی، حاج آقا مهدی صدر، شهید چمران در خدمت امام موسی صدر بودیم. آقای صدر با آقای سلطانی روی یک تاب نشسته بودند. هوا خیلی لطیف بود. ایشان شروع کردند به شعر خواندن. ۲۵ تا ۳۰ بیت شعر خواندند. من روی علاقه جوانیم به دقت گوش می‌کردم. ایشان که دیدند من خوب گوش می‌کنم، پرسیدند:

می‌دانی من اینها را کجا یاد گرفتم؟ در مدرسه حجّیه، در زمان طلبگی ایستاده بودم که درویشی آمد و اینها را خواند و من ایستادم و گوش کردم و حفظ شدم.

خوش‌فهمی ایشان زبانزد عام و خاص بود. حضرت آقای زنجانی در مصاحبه خود بر این مسئله تکیه کرده بودند و واقعاً هم همین‌طور بود. افراد در فهم مطلب مختلف هستند. ممکن است از نظر حافظه خوب باشند، ولی مطلب را خوب درک نکنند. ولی ایشان مطلب را می‌قاپید. قبل از اینکه آدم جمله را تمام کند، ایشان متوجه شده بود.

امام موسی صدر خوب درس خواند. به تصدیق اکثر دوستانش در درس‌ها بر همسالان خود تفوق داشت. البته ظاهراً اهل کار زیاد نبودند. در حوزه مشهور است که ترک‌ها پرکار هستند ولی استعدادشان در حد نسبی زیاد نیست، بلکه تلاش زیادی دارند. در حوزه اکثر اساتید ما ترک هستند و این به خاطر همان پرکاری آنهاست. می‌گویند که یزدی‌ها و اصفهانی‌ها خوش‌استعداد هستند. گویا امام موسی صدر آن مقدار که خداوند حافظه و استعداد به وی عطا کرده بود، اهل کار نبود. با وجود این، نسبت به اقران خودشان تفوق داشتند. ایشان از شاگردان خوب مرحوم داماد و مرحوم امام بودند. آقاموسی جزء مبرزین آن روز حوزه بودند و نسبت به هم ردیف‌های خود خوش‌فهم‌تر بودند. ایشان، مرحوم بهشتی و حاج آقاموسی زنجانی هم مباحثه بودند. من این را شنیده‌ام که حاج آقاموسی زنجانی و آقای صدر جشنی برای عمامه‌گذاری می‌گیرند (گویا در منزل آقای صدر). آن وقت عمامهٔ حاج آقاموسی صدر را مرحوم آقا سید احمد زنجانی می‌گذارد و عمامهٔ حاج آقاموسی زنجانی را مرحوم آقای صدر بزرگ. امام موسی صدر قطعاً ملکه اجتهاد داشتند و

دوستانشان هم ایشان را مجتهد می‌دانند. کسی که این استعداد را داشته باشد که بتواند لمعه را در اوایل جوانیش درس بگوید، حتماً ملکه اجتهاد را خواهد داشت. ایشان هرچه خوانده بود در ذهنش بود. به یادم هست که طلبه‌های سیاه‌پوست آمده بودند خدمتشان و عربی صحبت می‌کردند. ما در علوم نحو مسئله‌ای به نام تمیز عدد داریم، مثلاً ۱۲ تمیز خاصی دارد، ۹ تمیز خاصی دارد. این‌ها اشتباه گفتند. امام موسی صدر گفت که در جوامع المقدمات این‌گونه نوشته نشده است. همه مطالب در ذهنشان بود.

خصوصیتی جالب که در امام موسی صدر وجود داشت، آن بود که در عین اینکه روشنفکر اسلامی به تمام معنا بود و ماورای این زمان بود، متعبد هم بود صحبت‌هایی که ایشان در دارالتبلیغ آن زمان داشتند برای طلبه‌های جوانی مثل ما خیلی جالب بود. ایشان حرف‌هایی می‌زدند که ما تا آن زمان نشنیده بودیم، ولی در عین حال با این روشنفکری و با این روش کار و فکری که داشت، انسان متعبدی بود. ما خیال می‌کنیم که هر کس کمی روشنفکر باشد، باید از این مفاهیم سنتی اسلامی دست بردارد. ولی ایشان این‌گونه نبودند. مثلاً ایشان دائم‌الوضو بودند. در سفری که به تهران تشریف آوردند، ما می‌دیدیم که ایشان معمولاً در غیر وقت نماز وضوء می‌گیرند. شنیدم که ایشان اهل نماز شب هم بودند و این خیلی جالب است که ایشان توانسته این نکات را با هم جمع کند. در مدت اقامت در ایران، من خیلی خدمتشان بودم. در لبنان نیز خدمتشان بودم. هیچ وقت نشنیدم که غیبتی از افراد کرده باشند. گاهی افراد سطح بالا غیبت را برای خود جایز می‌دادند! ولی ایشان اهل غیبت و تهمت نبودند. می‌دیدم که با ملاحظه صحبت می‌کند و این حالت در انسان‌های روشنفکر واقعاً کم‌نظیر است.

در مورد روشنفکری ایشان به یادم دارم که می‌گفتند از نظر شرعی می‌توانیم از یک مسیحی خرید کنیم، حتی از یک بقال مسیحی می‌توانیم ماست بخریم. ایشان خودش نقل می‌کرد که در بیروت یک بستنی فروش مسیحی بود و همسایه‌ای داشت که او هم بستنی فروش اما شیعه بود. بستنی فروش شیعه برای آنکه کار و کاسبیش بگیرد، شایع کرده بود که این همسایه ما چون مسیحی است، خرید کردن از وی حرام و جنسش نجس است! حاج آقاموسی می‌گفت به او پیغام دادم که اگر دست از این حرف‌ها برداری خودم می‌روم و در دکان آن بستنی‌فروش مسیحی می‌نشینم و بستنی می‌خورم. طبیعی است که چنین طرز تفکری شجاعت می‌خواهد. امام موسی صدر از ریاکاری بسیار دور بود. ایشان حریت خاصی داشت. مثلاً زمانی که پذیرفتن

خانم‌های بی‌حجاب در بین آقایان! قبحی تلقی می‌شد، ایشان در لبنان آنها را به حضور می‌پذیرفت. هدف او برای اشاعه فرهنگ اسلامی و تشیع در لبنان ایجاب می‌کرد که ایشان در آن مجالس حضور یابد. خانم‌های بی‌حجاب به مجلس‌اعلای شیعه در سالن پایین مراجعه می‌کردند. یادم هست که قبل از انقلاب که به لبنان رفتیم، خانم‌های بی‌حجاب انگشت‌شمار بودند. الآن این به جهت انقلاب است که حجاب در همه‌جا دیده می‌شود. این حجابی که در لبنان و مصر و الجزایر می‌بینید، به خاطر آثار انقلاب است. در هر حال در امام موسی صدر تلفیقی وجود داشت بین روشنفکری اسلامی با معنای مثبتش و احترام گذاشتن به سنت‌های اسلامی که باید هر فرد مسلمانی مراعات نماید.

البته ناگفته نماند که امام موسی صدر به لحاظ سطح فکر بالای خود دچار مشکلاتی نیز می‌شدند. روحانیون کشش این فکر را نداشتند و به همین جهت هم با ایشان مخالفت می‌کردند. مخالفت آنها با امام موسی صدر روی این جهات بود، نه به جهت اینکه ایشان خصوصیات اخلاقی ناپسندی داشته باشند. برای یک آخوند سنتی پذیرفتن این مطلب مشکل بود که ایشان زن‌های بی‌حجاب را به حضور بپذیرد. اینکه برخی از روحانیون لبنان با ایشان مخالفت می‌کردند علتش نداشتن همین کشش فکری بود. در نتیجه کارها و افکار آقای صدر را درک نمی‌کردند. ولی جالب اینجاست که امام موسی صدر هیچ عکس‌العملی در برابر آنها نشان نمی‌داد. در برابر مخالفین خود عکس‌العمل منفی نشان نمی‌داد. اصلاً آن آقایان و آن روحیهٔ خاصش اجازه نمی‌داد که در مقابل این افراد عکس‌العملی داشته باشند.

از خصوصیات اخلاقی ایشان، آن طور که من شنیده‌ام، اخلاق خیلی خوب و مثبت ایشان در داخل خانه بود. من از آقای صدرالدین آقازاده بزرگ ایشان شنیدم که پدرش را با دکتر مصدق و دکتر شریعتی مقایسه می‌کرد و می‌گفت:

پدرم برای من هم یک پدر بود، هم روحانی بود و هم رهبر سیاسی.

یعنی در داخل خانه یک مثنی عادی و متعارف و معقولی داشت و این برای ما جالب بود که یک روحانی مثل ایشان بتواند این مطالب را در خود داشته باشد.

ایشان محبوبیت زیادی بین دوستانش و در بین مردم داشت. من محبوبیت بین دوستانش را در ایران به چشم دیدم. موقعی که به ایران تشریف آورده بودند، دوستان قدیمی ایشان از هر صنفی (شخصیت‌ها، آقایان و روحانیون) به دیدنش می‌آمدند. دوستانش خیلی عاشقش بودند. آن لطافت گفتاری که ایشان داشت، واقعاً بی‌نظیر بود. اصلاً گویا خداوند متعال در سینه این خاندان حقد و حسد و خود

بزرگ‌بینی و صفات شیطانی را خلق نکرده است. اکثر خانواده صدر این‌گونه هستند و امام موسی صدر مظهر همه آنها بود. به قدری لطیف و عاقل بود که واقعاً باعث شگفتی می‌شد. من در خدمتشان بودم که دوستانشان می‌آمدند. به یادم هست که حاج آقا مهدی روحانی، آقای احمدی میانجی، حاج آقاموسی زنجانی بودند و آقای اثنی‌عشری حضور داشتند. این آقای اثنی‌عشری بسیار شیرین است، اگر مثلاً ۱۰ نفر اهل ذوق داشته باشیم، ذوق همه این‌ها در وجود آقای اثنی‌عشری جمع شده است. ایشان عاشق آقا موسی صدر بود. آقای آقایی که در قم محضر دارند و قبلاً دبیر بودند نیز حضور داشتند. ایشان از دوستان قدیم امام موسی صدر است و آقای صدر با ایشان بسیار شوخی می‌کرد. امام موسی صدر خیلی مورد محبت دوستانش بود. من شنیدم که آقای مستجابی بعد از مفقود شدن آقای صدر رفته بودند به هند تا بلکه بتوانند از طریق آنها از ایشان اطلاعی به دست آورند. امام موسی صدر هم نسبت به دوستانش خیلی محبت داشتند و در مواقع نیاز آنها، تا آنجا که از دستش بر می‌آمد مضایقه نداشت، چه در لبنان و چه در ایران. این روی همان صفات باطنی است که خداوند متعال در این طایفه خلق کرده است. من با افراد زیادی برخورد دارم. از دور همه خوب هستند و ما از نظر شرعی موظف به همین ظاهر هستیم، ولی وقتی آدم نزدیک می‌شود می‌بیند که خصوصیات دیگر در آنها هست. ولی گویا خداوند متعال این صفات را در این خانواده خلق نکرده است.

آقای سبحانی می‌گفتند که ما خدمت مرحوم آقای صدر بزرگ (مرحوم آقا صدرالدین) می‌رسیدیم. ایشان مثل پیامبران بود. یعنی گویا انسان به خدمت پیامبر می‌رسید، آن‌قدر تأثیر اخلاقی داشت. امام موسی صدر هم چنین شخصیتی بود. از طرفی ایشان محبوبیت زیادی در بین مردم داشت. ما در صور خدمت ایشان بودیم. روزی با دو ماشین از صور به بیروت می‌آمدیم. در ماشین اول امام موسی صدر، آقای سلطانی و حاج آقا مهدی صدر (شوهرخواهر ایشان) نشسته بودند. در ماشین دوم که ماشین محافظین ایشان بود، شهید دکتر چمران، من، راننده و دو محافظ مسلح ایشان نشسته بودیم. شهر صیدا در میانه راه صور به بیروت قرار دارد. آنجا مجلس فاتحه‌ای برای یکی از شیعیان منعقد شده بود و آن مجلس را در یکی از خیابان‌های فرعی صیدا گرفته بودند. ما به آنجا رفتیم و نشستیم تا فاتحه‌ای بخوانیم. موقعی که روی صندلی نشستیم اتفاقاً من کنار امام موسی صدر قرار گرفتم و طرف دیگر ایشان هم آقای سلطانی نشسته بودند. ۵ تا ۶ دقیقه نگذشت که دیدم پنجره‌های آپارتمان‌ها باز شد و بچه‌ها و زن‌ها و مردها عکس امام موسی صدر را درآوردند و تکان دادند و ابراز احساسات کردند. محبوبیت ایشان بسیار زیاد بود. وقتی که از مجلس فاتحه

خارج شدیم، ایشان شنیدند که اسرائیل حمله کرده و تعدادی از قایق‌های اهل صیدا را از بین برده است. با همان ماشین به ساحل دریا رفتیم. وقتی که ایشان از ماشین پیاده شدند و مردم متوجه شدند که امام موسی صدر آمده است، شروع به تیراندازی هوایی کردند. تیراندازی بسیار شدیدی که ما تا آن روز ندیده بودیم. آنها احساسات خود را بدین شکل ابراز می‌کردند. حاج آقاموسی برایشان سخنرانی کرد و یادم هست که صبح روز بعد روزنامه‌ها این ملاقات را منعکس کرده بودند و این جمله ایشان را تیترو صفحه اول کرده بودند که: «من در پیشاپیش شما صید می‌کنم.» یعنی به عنوان رهبر شما این اقدامات خصمانه را رفع خواهم کرد.

محبوبیت ایشان در میان لبنانی‌ها به گونه‌ای بود که حتی در کلیساها سخنرانی می‌کردند. ایشان تعریف می‌کرد که یک بار یک کشیش مسیحی از ایشان برای سخنرانی در کلیسا دعوت کرد. ایشان گفت که با کشیش درباره اینکه راجع به چه موضوعی صحبت کنم، گفت و گو کردیم. در ضمن کلماتمان عبارت «لقاءالله» رد و بدل شد. من گفتم:

همین خوب است و من درباره لقاءالله صحبت می‌کنم،

می‌گفتند:

بعداً که به آنجا رفتم سخنرانی من به قدری در کلیسا گرفت که همه حاضران مدت‌های مدیدی ابراز احساسات می‌کردند.

عکس جالبی هم از ایشان در حال سخنرانی گرفته بودند که در محراب کلیسا قرار داشتند و بالای سرشان تصویر حضرت مسیح بود.

ایشان واقعاً خیلی محبوب بود. امام موسی صدر حقیقتاً فردی بود که مورد نظر الله بود. خداوند نعمت‌های خود را تقسیم می‌کند. بعضی زیبا می‌شوند، بعضی رشید می‌شوند و بعضی خوش حافظه می‌شوند. ولی معمولاً نعمت‌ها در یک جا جمع نمی‌شود. ولی ایشان اکثر این نعمت‌ها را داشت. خیلی زیبا و خوش قیافه بود. رشید بود، استعداد خوبی داشت، خوش فهم بود، حافظه قوی داشت و سخنور بود. بعضی گویندگان، سخنران هستند ولی نمی‌دانند چه بگویند. امام موسی صدر این را می‌دانست، زیرا عقل قوی داشت. می‌دانست که در چه زمانی صحبت کند و با اشخاص چگونه برخورد کند. به همین علت و به خاطر عقل زیادی که داشت جلب توجه می‌کرد. ایشان خلوص نیت داشت. گویا خداوند در سینه این خاندان اخلاق‌های بد را نیافریده بود. خداوند مرحوم حاج آقا حسین قمی را رحمت کند.

این‌ها نوه حاج آقا حسین قمی هستند و از ایشان عبادت کردن را به ارث برده‌اند. حاج آقا حسین قمی مظهر عبادت بود. اکثر خانم‌های این خاندان و بعضی از آقایانشان را که من دیدم، اهل عبادت هستند. این خیلی مهم است. از مرحوم آقاسید صدرالدین صدر نیز اخلاق انبیا را به ارث برده‌اند امام موسی صدر واقعاً مظهر این همه اخلاق بود. اگر این خصوصیات اخلاقی در یک نفر جمع شود، فردی لایق و مورد نظر خداوند خواهد بود و امام موسی صدر این‌گونه بود. اگر در هر قرن و دورانی یک شخصیت و عبد صالحی ظهور می‌کند، امام موسی صدر یقیناً یکی از آنها بود. فرزندانش عاشق او بودند، خانواده‌اش عاشق او بودند و حالا هم عاشقش هستند.

امام موسی صدر متعادل فکر می‌کرد و اهل افراط و تفریط نبود. ایشان یک ذره اهل ریا نبود. لباس شیک می‌پوشید و به عنوان یک شخصیت شیعه زندگی متعادلی داشت. من به خانه ایشان در بیروت رفته بودم و زندگی ایشان را از نزدیک دیده بودم. ایشان خانه مستقلی نداشت و در ساختمان مجلس اعلای شیعیان زندگی می‌کرد. طبقه اول ساختمان محل مجلس بود، یعنی ادارات مربوط به مجلس در آنجا قرار داشت و عده‌ای از معتمدین کارهای اداری را انجام می‌دادند. در طبقه بالا خودشان زندگی می‌کردند. زندگی ایشان نسبت به آن روزهای ایران یک زندگی اشرافی می‌نمود، ولی نسبت به زندگی خود لبنانی‌ها، زندگی متوسطی بود. به یادم هست که در یک اتاقی سماور گذاشته بودند. از خودشان پرسیدم:

حاج آقا این چه اتاقی است؟

گفتند:

اینجا اتاق نشیمن ماست.

یک سماور بود، یک پستی بود و یک پتو انداخته بودند. من و مرحوم دکتر چمران شب همان‌جا خوابیدیم. امام موسی صدر گفت که این اتاق دم‌دستی ماست. یک زندگی عادی بود و نسبت به خود مردم لبنان، البته نمی‌توانم بگویم که پایین بود، خیر. معمولاً مردان بزرگ زندگی متوسطی دارند. امام هم که در قم بودند زندگی متوسطی داشتند. نمی‌دانم شهید بهشتی یا شهید مطهری بودند که می‌گفتند ما در خانه‌مان مبل داشتیم و در اول انقلاب بچه‌ها آمدند و مبل‌ها را جمع کردند گوشه اتاق و نشستند روی زمین. زندگی آقای صدر هم برای خود لبنانی‌ها متعارف بود، اگرچه ممکن است برای ماها در ایران سطح بالا باشد.

خدمتی که امام موسی صدر به مردم شیعه لبنان کرد واقعاً خدمت الهی بود. آن زمانی که ایشان وارد لبنان شده بودند اکثر شیعه‌های لبنان در زیر خط صفر بودند. اکثر فقرای بیروت شیعه بودند. ایشان مجلس اعلا را تشکیل داد و مدارس حرفه‌ای تأسیس کرد. فردی را از کاشان آورده بودند به نام سیدجعفر که به بچه‌های یتیم شیعه قالی‌بافی یاد می‌داد. سید جعفر به پسرها آموزش می‌داد و همسرش هم به خانم‌ها و دختران. امام موسی صدر خیلی خوشحال بود از اینکه این بچه‌ها و خانواده‌ها احیاء می‌شوند و یک ممرّ معاشی برای خود به دست می‌آورند.

از کارهایی که ایشان کرده بود، تأسیس مدرسه صنعتی شهر صور بود. تقریباً یک شبانه‌روز در همان مدرسه در خدمت ایشان بودیم. شهید چمران مدیریت آن را بر عهده داشت. دکتر چمران آنجا اتاقی داشت و زندگی بسیار عارفانه‌ای را می‌گذراند. زمانی که در صور بودیم، علمای زیادی خدمت ایشان رسیدند. آقای صدر غیر از جنبه سیاسی و حکومتی، جنبه آخوندی هم داشتند. آنجا وجوهات می‌گرفتند. از طرف آقای حکیم هم وکالت داشتند و بنابراین مرکز وجوهات بودند.

امام موسی صدر یک شخصیت وفادار به امام خمینی بود و هدف‌های امام را داشت. زمانی که در لبنان بودم، همیشه از امام تعریف می‌کردند و شخصیت امام را می‌ستودند. می‌گفتند من به درس امام می‌رفتم و این علامت آن بود که ایشان امام را قبول دارند. مطلبی که در اینجا باید بدان اشاره کرد آن است که ظهور شخصیت امام بعد از آمدن ایشان به ایران بود. اصل ظهور امام آن زمان بود که ایشان به ایران تشریف آوردند و حکومت تشکیل دادند. زمانی که آقای صدر وارد لبنان شد، محیط لبنان غیر از محیط ایران بود. آن اوایل درخشش حضرت امام، تمام لبنان مقلد مرحوم آیه‌الله حکیم بود. حضرت امام به عنوان یک مرجع سرشناس هنوز مشهور نشده بودند. قهراً امام موسی صدر هم نمی‌توانست که آقای حکیم را در آنجا نادیده بگیرد. سمت و مرجعیتی که آقای حکیم در آنجا داشت و نفوذ کلمه ایشان در میان مردم طوری نبود که حاج آقاموسی بتواند آن را نادیده بگیرد. بدین جهت خیلی جالب بود که یکی از دوستان نزدیک نقل می‌کردند که حاج آقاموسی اول کار فقط عکس آقای حکیم را در سالن مجلس اعلا زده بودند. بعد از مدتی که آقای خوبی مشهور شدند، عکس ایشان هم اضافه شد و در آخر هم عکس امام را زدند.

بعضی از برادران عزیز حزب‌اللهی لبنان روی آن شور و عشقی که دارند، بعضی وقت‌ها پا را فراتر می‌نهند و آنچه را که نباید بگویند اظهار می‌دارند. ما اگر از امام موسی صدر این انتظار را داشته باشیم که مثل یک فرد ساده بیاید در انقلاب ایران شرکت بکند، خوب این انتظار نابه‌جایی است. برای اینکه ایشان فرد صاحب‌فکری

بود، اهل نظر بود، استقلال فکری داشت و نمی‌توانست در تمام جزئیات از ایران و یا اطرافیان حضرت امام پیروی نماید. آقاموسی فکر مستقل داشت و برای خودش دارای نظریاتی بود. من این را یقین دارم که حاج آقاموسی از ته دل موافق انقلاب بود، چون خودش می‌خواست در لبنان همین را پیاده نماید. چطور می‌توانست مخالف باشد؟ ایشان در لبنان دارای موقعیت خاصی بود و به جهت مقامی که در آنجا داشت میبایست خود تصمیم بگیرد. اگر ما این انتظار را داشته باشیم که ایشان تمام جزئیات حرکت خودش را بخواهد از ایران بگیرد، این انتظار نابجاست.

ما شهید مطهری، شهید بهشتی و جناب آقای خامنه‌ای را هم می‌بینیم که استقلال فکری داشتند. امام موسی صدر در لبنان رهبر و امام بود. اصلاً تعبیر «امام» را اولین بار ما درباره‌ی ایشان شنیدیم. در بین روحانیون قم مرسوم نبود به کسی امام بگویند. ایشان شخصیت داشت، استقلال فکری داشت و می‌بایست در بعضی جاها تنها حرکت کند و تنها تصمیم بگیرد. امام موسی صدر، زمان انقلاب نبودند. اگر امام موسی صدر در لبنان بود یا لبنان یک لبنان دیگری می‌شد و پایگاه بزرگ اسلامی می‌شد و یا اینکه حضرت امام حاج آقاموسی صدر را به ایران می‌آوردند. چون ایشان با آن حدت ذهنی که داشتند می‌توانستند خیلی کمک امام باشند، ضمن اینکه تجربه خوبی در امر حکومت و مسائل جهانی داشتند. اگر امام موسی صدر می‌بود، خیلی نیروی خوبی برای انقلاب به‌شمار می‌رفت و می‌توانست انقلاب را کمک کند، چه در ایران و چه در لبنان. واقعاً اگر بود، لبنان مثل امروز نبود. یک لبنان قوی، یک لبنان منسجم و یک لبنان مرکز اسلام و ضد اسرائیل پدید می‌آمد.

از ایشان پرسیدم:

آقا شما حرکت امل و حركة المحرومين را برای چه درست کردید؟

ایشان جواب داد:

ما دیدیم تمام فرقه‌های لبنان در حال مسلح شدن هستند و شیعه در اقلیت ضعیفی از جهت نیروی نظامی قرار دارد. از طرفی ما در مقابل اسرائیل هستیم و اسرائیل دارد تجهیز می‌شود، پس ما باید جوان‌های خود را آماده کنیم.

در لبنان که بودم حادثه بسیار تلخی اتفاق افتاد که ایشان را خیلی ناراحت کرد. حدود ۳۰ - ۴۰ نفر از بچه‌ها شهید یا زخمی شدند. استادشان مشغول یاد دادن نحوه خنثی‌سازی بمب و مواد منفجره بود که ناگهان احساس می‌کند یکی از بمب‌ها در حال انفجار است. این فرد به قدری از خود گذشته بوده که خود را روی مواد

منفجره می اندازد که تنها خودش شهید شود. می گفتند سرچند نفر از بچه‌ها از تنشان جدا شده بود. این اتفاق تلخ را همان زمان علیه امام موسی صدر علم کردند که تو چه کار می کنی و چرا بچه‌های مردم را تلف می کنی و از بین می بری؟ ایشان از این قضیه خیلی ناراحت بود، ولی می گفت که هدف ما بالاتر است. ایشان دید خاصی نسبت به اسرائیل داشتند، همان طور که امام هم داشتند. حزب الهی که هم‌اکنون در لبنان فعال است، ثمره فکر و فعالیت‌های ایشان است.

مسئله‌ای که عده‌ای مطرح می کنند، ملاقات ایشان با شاه است. امام موسی صدر با شخصیت و موقعیتی که در لبنان داشت، می‌بایست با رؤسای کشورها ملاقات کند. درست همین طور که امروز آقای هاشمی به عنوان رئیس‌جمهور با رؤسای کشورها ملاقات می کند و چه بسا که آن رئیس‌جمهور در کشور خودش منفور هم باشد، ولی این ارتباط دولت‌ها و ارتباط شخصیت‌ها ایجاد می کند که آنها با هم ملاقات کنند و این ربطی به انقلاب ایران و قیام ایران نداشت. ایشان به عنوان یک شخصیت به ایران آمده بود و می‌بایست با شخصیت‌های آن روز ایران دیدار کند. البته نظام آن روز ایران با ایشان خوب نبود. من خود شنیدم که وقتی رادیو خبر ملاقات ایشان را اعلام می کرد، هیچ لقبی از قبیل حجة الاسلام و آية الله به ایشان نداد. خانمی اخبار می گفت. او گفت که امروز آقای سید موسی صدر با حضرت اعلی حضرت همایونی! ملاقات کردند. یعنی چنین تعبیر توهین آمیزی را به کار بردند. ایشان به هر کشوری که می رفتند معمولاً با رؤسا و پادشاهان و رئیس‌جمهورها ملاقات می کردند. این به جهت آن شخصیتی بود که امام موسی صدر در لبنان داشت. حتی به یادم هست که ایشان می گفت:

من خیلی دلم می‌خواهد به ترکیه بروم ولی چون تا حالا دعوت رسمی از من نشده نمی‌خواهم عادی بروم. منتظرم که دعوت رسمی بشود.

بنابراین ملاقات ایشان با شاه یک ملاقات عادی بود، ملاقاتی شبیه به آنچه با تمام رؤسای کشورها انجام می داد. خیلی مختصر به یادم هست که نحوه ملاقات خود را با شاه بیان می کردند. ایشان یک بار قبلاً ملاقات خودشان با عبدالناصر را شرح داده بودند. عبدالناصر نیم‌ساعت به ایشان وقت داده بود. رسم آن است که با خاتمه وقت ملاقات، فردی که بزرگ‌تر است و مقام بیشتری دارد اول بلند می‌شود، آقای صدر می گفتند:

بعد از اتمام وقت.

من دیدم که عبدالناصر اصلاً تکانی نخورد. من گفتم جناب رئیس وقت ما تمام است. گفت: اشکالی ندارد و این ملاقات ۲ ساعت طول کشید. عبدالناصر آن قدر مجذوب حرف‌های امام موسی صدر شده بود که افرادی که می‌آمدند، همه را رد می‌کرد. امام موسی صدر این ملاقات را مقایسه می‌کرد با ملاقات با شاه و می‌گفت هنگامی که وقت تمام شد، شاه خودش بلند شد، یعنی با حالتی بی‌اعتنا و توهین‌آمیز رفتار کرد. امام موسی صدر هر جا که می‌رفت، جذابیت خاص خودش را داشت، ولی نظام قدیم ایران خیلی خریدار نبودند و پذیرفتن ایشان تنها به خاطر شخصیت ممتاز ایشان در لبنان بود.

برخلاف ایران، در همه کشورهای مورد استقبال رؤسای کشورها بودند. من چند عکس از ایشان دارم که با ملک خالد (پادشاه سابق سعودی)، ملک حسین و عبدالناصر گرفته بودند. امام موسی صدر شخصیت جذابی داشت. گمان نمی‌کنم شخصی ایشان را ملاقات می‌کرد و جذب شخصیت ایشان نمی‌شد. ایشان از نظر علمی در سطح بالایی بود و حافظه خوبی داشت. زمانی که علم با تقوی و آن شخصیت خانوادگی جمع بشود، ایجاد جذابیت می‌کند. کسی که بتواند آن درس‌هایی را که خوانده، معلوماتی را که دارد با ایمان جمع کند و بداند که چگونه آنها را به کار برد و در بین مردم اشاعه دهد، قطعاً محبوبیت پیدا می‌کند.

امام موسی صدر از شاگردان خوب امام بود و وفاداریش را تا به آخر نسبت به امام حفظ کرد. امام هم متقابلاً به ایشان علاقه‌مند بودند. قضیه گروگان‌ها را حتماً شنیده‌اید. فردی از بزرگان لبنان، زمانی که گروگان‌های آمریکایی در تهران بودند، از طرف آمریکایی‌ها به ایران آمد و به خدمت حضرت امام رسید. در این ملاقات امام نهایت محبت خود را نسبت به امام موسی صدر نشان داد. آنهایی که می‌گویند امام برای امام موسی صدر کاری نکرد، خیلی بی‌انصافی می‌کنند. امام در آن مقامی که قرار داشتند خیلی محبت‌ها نسبت به ایشان کردند. خانواده ایشان را به حضور پذیرفتند و محبت کردند. آن موقع که جلود به ایران آمد، از او خواستند که نسبت به امام موسی صدر اقدام کنند، قذافی می‌خواست به ایران بیاید، امام خمینی فرمودند که اگر همراه امام موسی صدر بیاید؛ اشکالی ندارد، ولی به‌تنهایی نیاید. در هر صورت، آن عالم لبنانی که آمد، امام گفت به یک شرط حاضر تمام گروگان‌ها را تحویل شما دهم و ببرید و آن این است که آمریکایی‌ها امام موسی صدر را به ما تحویل دهند. این پیشنهاد بزرگی بود و محبت بزرگی بود که امام نسبت به ایشان داشتند، چون شخصیت امام موسی صدر را می‌شناختند. البته آمریکایی‌ها صلاح ندانستند یا دسترسی به ایشان نداشتند و این کار را نکردند و آن عالم لبنانی برگشت.

در مورد سرنوشت امام موسی صدر، هیچ دلیلی بر یکی از دو طرف، یعنی شهادت و یا حیات وجود ندارد. مرحوم حاج شیخ محمد منتظری با لیبی ارتباط زیادی داشت گویا آنها تفهیم کرده بودند که ایشان از بین رفته است. آقای جلود که به ایران آمد، شب را در خانه آقای منتظری بود. آنها ارتباط تنگاتنگی با مرحوم حاج شیخ محمد منتظری داشتند و من معتقدم که تا حدودی تلقینات آنها موجب شده که آن مرحوم باور کردند. در هر حال نه دلیلی بر حیات ایشان داریم و نه بر ضد آن!

زمستان ۱۳۷۲

سرآمدان حوزه

حجّة الاسلام والمسلمين حاج سيد مهدی آقایی

از نظر خانوادگی، مرحوم آقا سید صدرالدین صدر (پدر آقاموسی صدر)، مرحوم آقا سید اسماعیل صدر و تمام اجداد آنها همه از علمای درجه یک و از آیات عظام بودند. مرحوم آیه الله صدر از نظر مقام علمی، بسیار بالا بود. ایشان در ابتدا ساکن مصر بودند و در حوزه علمیه آنجا تدریس می کردند. در همان جا ازدواج کردند و دختر مرحوم آیه الله قمی را گرفتند. زمانی که مرحوم آیه الله حائری حوزه علمیه قم را تأسیس کرده بودند، ایشان سفری به قم نمودند و مرحوم آیه الله حائری با اصرار ایشان را وادار کردند که در قم بمانند.

بعد از فوت مرحوم آیه الله العظمی حائری، مرحوم آیه الله صدر، مرحوم آیه الله حجّت و مرحوم آیه الله سید محمدتقی خوانساری به اتفاق زمام امور حوزه علمیه قم را برعهده گرفتند. در آن دوران خفقان شدید رضاشاهی، اینها — مخصوصاً مرحوم آیه الله صدر — توانستند با سیاستی که داشتند، حوزه علمیه قم را حفظ نمایند. این آقایان آیات ثلاث هر سه خیلی خوب بودند و بین آنها هیچ اختلافی نبود. می گفتند که مرحوم آقای خوانساری از نظر بحث بسیار قوی است، از نظر استعداد و هوش بسیار قوی است، اما از نظر حافظه قوی نیست. من خاطره ای از مرحوم آقای خوانساری دارم. شبی مسئله ای را از ایشان سؤال کردم. فرمودند:

فرداشب بیا.

فرداشب رفتم و گفتم:

آقا چه شد؟

فرمودند:

راجع به چی؟

گفتم:

راجع به فلان مسئله.

فرمودند:

هان! هان! فراموش کرده بودم.

بار دوم و سوم هم باز رفتم. گفتند:

راجع به چی؟

و بعد فرمودند:

بیخشید فراموش کردم.

یعنی از نظر حافظه چنین بود، ولی از نظر استعداد بسیار قوی بود. مرحوم آقای حجّت را می‌گویند که عکس ایشان بود. حافظهٔ ایشان بسیار قوی بود. تمام روایات را می‌دانستند کجاست، کتاب کدام و کدام صفحه و شماره چند! البته از نظر استعداد هم خوب بودند، ولی از نظر حافظه بیشتر معروف بودند. مرحوم آقای صدر هم از هر دو نظر خوب بودند، چه از جهت حافظه و چه از جهت استعداد. هر سه این آقایان خوب بودند. منتهی مرحوم آیه‌الله صدر از نظر جذب مردم و مردم‌داری از همه آقایان جلوتر بودند.

در حال این آیات بودند تا زمانی که فضلالی حوزهٔ علمیه و همین‌طور خود این آقایان، مرحوم آقای بروجردی را به قم آوردند. آیات ثلاث خودشان هم به آمدن آقای بروجردی راضی بودند که تقریباً شاخصی باشد برای حوزهٔ علمیهٔ قم. البته گاهی اوقات برخی از اطرافیان یک سری مسائلی را پیش می‌آوردند که تبدیل به نقاری می‌شد، البته آن هم فقط در میان اطرافیان و نه در میان خود این آقایان. آقای بروجردی برای معالجه آمده بودند به تهران و به حضرت عبدالعظیم؛ و فضلا تصمیم گرفتند که ایشان را بعد از اینکه بهبودی یافتند به قم بیاورند و نگذارند که به بروجرد برگردد. همین کار را هم کردند. در رأس این فضلا امام خمینی، آقامرترضی

حائری (فرزند مرحوم آقای حائری)، آقای گلپایگانی و مرحوم آقای داماد بودند. این‌ها همه تصمیم گرفتند که آقای بروجردی را به قم بیاورند و همین‌طور هم شد. آیات ثلاث همه‌شان گذشت داشتند. مرحوم آقای صدر آن‌قدر گذشت داشت که به مجرد آمدن آقای بروجردی به قم، محل اقامه نمازشان را در اختیار ایشان قرار دادند. آقای صدر در صحن مطهر نماز می‌خواندند و این محل نماز خود را در اختیار آقای بروجردی قرار دادند. حتی می‌خواستند در درس آقای بروجردی شرکت نمایند ولی آقای بروجردی رضایت ندادند. بعد از آمدن آقای بروجردی، زمان زیادی نکشید که این آقایان آیات ثلاث با فاصله نزدیکی از دنیا رفتند. ظاهراً حدود سال ۷۲ قمری بود که مرحوم آیه‌الله صدر رحلت فرمودند.

با حاج آقاموسی صدر خیلی نزدیک بودیم. دوران درسی‌مان از اول با هم بود تا زمان درس مرحوم آقای داماد. به درس فقه و اصول آقای داماد با هم می‌رفتیم. بعد از فوت مرحوم آیه‌الله صدر، ایشان تصمیم گرفت که به نجف برود و همین کار را هم کرد. چندسالی نجف بودند و بعد در آنجا برنامه‌هایی بود که ایشان دیگر نخواستند بمانند و به قم برگشتند. در قم بودند تا اینکه سفری به لبنان می‌کنند. این سفر اول ایشان به لبنان بود. یا در همان موقع و یا کمی بعد مرحوم آقای شرف‌الدین که تقریباً زعامت شیعیان آنجا در دست ایشان بود فوت می‌کنند. بعد از آنکه حاج آقاموسی برمی‌گردند، ظاهراً از آنجا دعوت می‌شود — به وسیله آقای حاج آقارضای صدر از خودشان یا به وسیله خودشان از یک نفر دیگر — که بعد از مرحوم آقای شرف‌الدین یک نفر به آنجا برود و حوزه آنجا را اداره کند. در اینجا حاج آقارضا صدر که اخوی آقاموسی هستند پیشنهاد می‌کنند که حاج آقاموسی برود. بعداً که ایشان به لبنان می‌روند برنامه‌هایش خیلی مورد استقبال قرار می‌گیرد و داستان آن بسیار مفصل است.

آقاموسی صدر از نظر علمی بسیار با استعداد بود. از خود من که بگذریم، اصولاً شاگردان مرحوم آقای داماد در حوزه علمیه قم واقعاً سر آمد بودند. حاج آقاموسی صدر، حاج آقاموسی زنجانی، مرحوم شهید دکتر بهشتی، آقای ناصر مکارم، حاج آقاجلال طاهری (امام‌جمعه اصفهان) و افراد دیگر. این‌ها از شاگردان مرحوم آقای داماد بودند. در میان این‌ها از نظر سرعت انتقال، استعداد و حافظه، آقاموسی صدر برجستگی داشت. کمتر کسی هست که هم از نظر حافظه خوب باشد و هم از نظر استعداد ذهنی. این دو خصیصه در یک نفر خیلی کمتر جمع می‌شود و این دو ویژگی هر دو در آقاموسی صدر بوده و هست. انشاءالله که ایشان هستند و باقی هستند و ما هم انشاءالله به زیارت ایشان موفق می‌شویم.

درس ما از اول با همدیگر شروع شد. حدود قبل از سال ۱۳۲۲ یا ۲۳ بود. من مباحثاتمان را در سال‌های ۲۶ و ۲۷ خوب به یاد دارم. من حجره‌ای در بخش فوقانی مدرسه فیضیه داشتم. من و حاج آقاموسی صدر و حاج آقاموسی زنجانی با هم مباحثه می‌کردیم. مباحثه ما هم طوری بود که سروصدای ما و مخصوصاً من آن قدر بلند می‌شد که عده زیادی از این دادویداد ما ناراحت می‌شدند. مقدمات را با هم خواندیم و شرح لمعه را پیش مرحوم حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی خواندیم. یادم هست که رسائل را مقداری نزد آقای سلطانی خواندیم و مطول را پیش آقای علوی (داماد مرحوم آقای گلپایگانی). درس خارج را هم عمدتاً نزد مرحوم آقای داماد بودیم. ایشان مکاسبی را شروع کردند که ابتدائاً سطح بود. این درس را با همدیگر می‌رفتیم تا اینکه تمام شد و درس خارج را شروع کردند. ابتدا طهارت را شروع کردند که با همدیگر می‌رفتیم، بعد هم اصول بود که با همدیگر می‌رفتیم و تا وقتی که ایشان قم بود، با همدیگر بودیم. درس عمده ما نزد مرحوم آقای داماد بود. البته مقداری هم — اگرچه خیلی کم — با آقای آقامجدالدین محلاتی در زمانی که تازه آیه‌الله شریعتمداری آمده بودند، پیش ایشان می‌رفتیم. من بودم، حاج آقاموسی صدر بود، آقامجد محلاتی بود و حاج آقامرتضی جزائری. ما چهار نفر مدتی در منزل آقای شریعتمداری، در بحث ایشان حاضر شدیم ... آقاموسی صدر تا زمانی که قم بودند به درس خارج مرحوم آقای داماد می‌آمدند. البته به درس آقای بروجردی هم تا بودند می‌آمدند، هم درس فقه ایشان و هم درس اصول.

حاج آقاموسی صدر مسلماً مجتهد بودند. من الآن نمی‌خواهم ایشان را با دیگران مقایسه بکنم. ایشان در میان تمام کسانی که الآن شاید رساله داشته باشند سرآمد بود. البته مرحوم شهید بهشتی هم همین طور بود. هر دو مثل هم بودند. آنها سرعت انتقالشان خیلی خوب بود. در درس آقای داماد تقریباً صحبت‌کننده و اشکال‌کننده به مطالبی که ایشان عنوان می‌کرد، مرحوم آقای بهشتی بود و حاج آقاموسی صدر. البته دیگران هم بودند، ولی بیشتر این دو تن فعال بودند. من واقعاً نمی‌توانم بگویم که کدامشان بهتر بودند. هر دو آنها خوب بودند و هر دو هم یکدیگر را قبول داشتند. البته آن می‌گفت: «تو بهتر از منی» و دیگری می‌گفت: «تو بهتر از منی». ولی من می‌گویم هر دو آنها خوب بودند. آنها از نظر استعداد و سرعت انتقال خیلی خیلی خوب بودند، اگرچه از نظر مطالعات بیرون ممکن است به دلیل اشتغالاتی که داشتند، مطالعات دیگران قدری بیشتر بوده باشد چراکه فراغت داشتند و این‌ها نداشتند. ولی سرعت انتقال و حافظه و استعداد هیچ‌کدام آنها به پای آقای صدر یا آقای بهشتی نمی‌رسید. اینها خیلی جلوتر از ما بودند. یادم هست که برخورد

مختصری هم بین آقای صدر و مرحوم آقای داماد در خصوص برخی مطالب غیردرسی مثل قضیه فدائیان اسلام و یا شمس قنات آبادی و ... شده بود که الآن بیشتر از این نمی‌توانم در این مورد صحبت بکنم. در هر صورت ایشان مسلماً مجتهد بودند.

آقای صدر در کنار دروس حوزه، درس دانشگاهش را هم تمام کرد و معلومات غیرحوزه‌ای خود را تکمیل نمود، کما اینکه شهید بهشتی هم همین کار را کرد. به یاد دارم همان موقعی که ایشان به لبنان رفت و در زمانی که اوضاع و احوال اینجا سخت دگرگون شده بود، صحبت از این بود که هرطور هست حاج آقاموسی را به ایران بیاورند، چون آینده خیلی خوبی دارد و می‌تواند خدمت کند.

حاج آقاموسی صدر بسیار بسیار مرد جذابی بود که با هرکس که می‌نشست، از نظر اخلاقی او را مجذوب می‌کرد. واقعاً این‌طور بود. بسیار خلیق بود. از نظر خانوادگی قدری شرح دادم که پدران و اجدادش چگونه بودند. ایشان واقعاً از هر جهت ممتاز بود. از نظر مادری، مرحوم آیه‌الله قمی، — کسی که آن همه مبارزه و مجاهدت داشت — جد مادری آقاموسی بود. از نظر خانواده عیالش هم همین‌طور بود. او هم نوه مرحوم آقای حاج میرزاخلیل و دختر آقای شیخ عزیزالله خلیلی بود. مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل از پایه‌گذاران نهضت مشروطیت بودند که خیلی عظمت داشتند و هم‌تراز کسانی چون مرحوم سید محمدکاظم یزدی بودند.

آقاموسی در لبنان که بود از نظر سیاسی خیلی ترقی کرد. ایشان در مسائل سیاسی خیلی وارد بودند. می‌خواستند ایشان را به جای آقای شرف‌الدین بگذارند، در حالی که ایشان بهتر از مرحوم شرف‌الدین هم شد. یعنی آن قدر در آنجا به اصطلاح خودمان مرید پیدا کرد و مردم مجذوب او شدند که واقعاً همین الآن وقتی نام او را می‌برند، همه اشک شوق از چشمشان جاری می‌شود. چنین محبوبیتی داشت. ایشان آن قدر بالا رفت تا یک چنین برنامه‌ای را برایش به وجود آوردند و ما هم امیدواریم که انشاءالله ایشان باقی باشد و چشم ما هم به دیدار ایشان انشاءالله روشن بشود.

ما تقریباً جنبه برادری با هم داشتیم و خیلی رفاقت‌مان نزدیک بود. من روزی ایشان را به منزل دعوت کردم. آن موقع هنوز عیال نداشتیم. ایشان بود و برادرش علی‌آقای صدر که البته در سلک روحانیت نیستند و یکی دوفرد دیگر از رفقا هم بودند. یادم هست که آن روز برای ناهار پلوی کشمش و خرما درست کرده بودم. این غذا خیلی در نظر ایشان مطبوع واقع شده بود. از آن وقت به بعد هر موقع می‌رسید می‌گفت:

یاالله آقامهدی! باید پلوی کشمش و خرما را برای ما راه بیندازی!

ایشان از لبنان هم که آمد ایران، دو، سه بار به منزل ما آمد که یک مرتبه هم مرحوم آقای عبادی داماد ایشان، حضرت آیه الله سلطانی، جناب آقای صادقی — آقای علی اکبر صادقی داماد دیگر ایشان و فرزند مرحوم آیه الله صادقی — حضور داشتند.

خاطره ای دارم که مربوط به عمامه گذاشتن خودم می شود. آن روز در منزلمان آقایان را دعوت کردیم. مرحوم آیه الله صدر بود، مرحوم آیه الله خوانساری بود، مرحوم آقای حجّت البته نبودند، امام خمینی بود، مرحوم آیه الله سیداحمد زنجانی پدر حاج آقاموسی زنجانی بود. این ها همه بودند و عمامه را مرحوم آیه الله صدر بر سر من گذاشت. خاطره دیگری که دارم آن است که حاج آقاموسی برای من جهت گرفتن همسر اقدام کرد. ایشان رفتند خواستگاری و در مجلسی هم که برای عقد گرفته بودیم، مرحوم آیه الله صدر، مرحوم آیه الله خوانساری و مرحوم آیه الله زنجانی بودند و صیغه عقد ازدواج ما را آیه الله صدر و آیه الله خوانساری خواندند. این اقدام را هم حاج آقاموسی صدر برای من کردند و این همسر را هم از ایشان داریم.

اسوه فضیلت، حقیقت مجسم

حجة الاسلام والمسلمین حاج سید مرتضی مستجابی

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
خود نگنجد قسمت یک روزه‌ای

نوشته و کلام و گفتار همه و همه محدود است و گنجایش بی‌نهایت‌ها را ندارد. این خود احساس من است در برابر آن اسوه فضیلت و مردمی و مجموعه کمالات اخلاقی و مطلق‌های امام موسی صدر. او به‌راستی حقیقت مجسم بود. از این حقیر خواسته‌اند چند جمله‌ای درباره‌ی رادتم نسبت به فیلسوف متفکر و فقیه عالی‌قدر و مبارز نستوه، آیه‌الله حاج آقاموسی صدر، بنویسیم. معظم‌له آن پایه بزرگ و بزرگوار در ابعاد مختلف بود که خامه ناتوان من با این واژه‌های محدود، قدرت تفسیر شخصیت ممتاز ایشان را ندارد. فقط برای اطاعت او جسارت می‌کنم. معظم‌له متولد ۱۳۰۷ بود و فارغ‌التحصیل حوزه علمیه قم و نجف و فوق‌لیسانس اقتصاد از دانشگاه تهران داشت. بدیهی است آنچه باید گفته شود از حرکت و روش آن فرد، تاکنون به کرات نوشته و گفته شده است. به‌ناچار خلاصه‌ای از آن بحر مواج در سینه این اوراق قلمی می‌کنم.

این جانب به‌طوری که گفته‌اند، از بنی‌عمام امام موسی صدر هستم و به حکم تفاوت و شهری که فرزندان مرحوم آیه‌الله‌العظمی آقاسید سماعیل صدر طاب ثراه در نبوغ و کمال داشته و دارند، از همان اوان کودکی شایق به دیدار عموزاده‌هایم بودم. لذا در هفده‌سالگی از اصفهان برای زیارت حضرت معصومه علیها‌سلام و همچنین دیداری از بیت مرحوم آیه‌الله‌العظمی آقا سید صدرالدین صدر (رحمة‌الله علیه) که

یکی از فرزندان آن بیت دانشمند فرزانه، متفکر عالی قدر امام موسی صدر بود، به قم روانه شدم. اولین برخورد معارفه که توسط آیه الله العظمی صدر بود، عملی شد. معظم له صدا زدند:

موسی! بیا پسرعمویت از اصفهان آمده، او را دیدار کن.

رابطه معنوی و ارتباط روحانی من با امام موسی صدر از همان اول حرکت به قم شروع شد. به طوری که گفته اند و خود هم آگاه نیستم، معظم له پس از طی دبستان و دبیرستان و طی مراحل سطح دروس فقه و اصول، در قم نخست در محضر برادر ارجمند خود، مخدوم معظم، آیه الله علامه محقق، حاج آقا رضا صدر و همچنین پدر عالی مقام خود حاضر می شد و سپس در درس مرحوم آیه الله العظمی بروجردی چند سالی شرکت کرده و با شهید آیه الله دکتر بهشتی و امثال آن مباحثه می کرد. سپس به نجف اشرف مشرف گردید و با مرحوم شهید آیه الله العظمی حاج سید محمدباقر صدر و دیگر فضلاء معاصر فعالیت درسی خود را شروع کرد.

پس از مدتی که به زیارت اعتاب مقدسه مشرف شدم و قصد اقامت برای تحصیل نداشتم، در اولین برخورد با امام موسی، ایشان را در بین فضلا و دانشمندان و محققین در موقعیت عالی یافتم و متوجه شدم که معظم له از حد طلبه ای ساده به یک شخصیت علمی ممتاز، شناخته شده، ترقی یافته است. یعنی آن طفل یک شبه ره صدساله پیموده و در اولین برخورد چنان مجذوب عواطف سرشار و محبت های معظم له شدم که به مصداق شعر حافظ:

چشم مسافر که بر جمال تو افتد قصد رحیلش بدل شود به اقامت

قصد اقامت در نجف اشرف برای تحصیل نمودم.

چون قبلاً هم زمانی نه چندان دور، در نجف به تحصیل اشتغال داشتم، رفقای قدیمی هم مرا تشویق به ماندن در نجف نمودند. لذا روزها و شبها، ضمن برخورداری ها از جو علمی و تحصیلی نجف، از دیدار و مصاحبت امام موسی برخوردار بودم. شیفتگی معظم له برای پیمودن مدارج علمی و آثار نبوغ و اشتغال زیاد تحقیقاتی او از همان روزهای اول چشم گیر و جالب توجه بود. در آن روزها علاقه ایشان به تحقیق و مطالعه و محاوره مشهود بود و دیدار نخستین او، به هر برخوردکننده ای می فهماند که با مردی کاوشگر و دانش دوست روبه روست. ایشان از بحث های آیات عظام نجف اشرف، مثل مرحوم آیه الله العظمی سید محسن حکیم و

آیه‌الله‌العظمی آقای خویی استفاده نموده و با مرحوم آیه‌الله شهید حاج سید محمدباقر صدر و دیگر فضلالی معاصر نجف فعالیت علمی داشت.

همچنین سالی برای دیدار آیه‌الله سید شرف‌الدین که از مفاخر علمی شیعه و از عموزادگان ایشان بود، به جنوب لبنان رفت. مرحوم آیه‌الله شرف‌الدین با توجه به موفقیت علمی و اخلاقی و لیاقت همه‌جانبه‌ای که در ایشان مشاهده کرد، درخواست نمود در لبنان بماند و زعامت امور شیعه و مخصوصاً امور علمی آن را به عهده گیرد. این دعوت پذیرفته شد و پس از فوت مرحوم سید شرف‌الدین (رحمة‌الله علیه) بنا به درخواست مردم آن دیار و قراری که قبلاً تعهد نموده بود به جنوب لبنان رفت و کارهای آن مرحوم را ادامه داد و به فعالیت هرچه دامنه‌دارتر و گسترده‌تر در جهت تقویت شیعه و رشد علمی و اجتماعی شیعیان پرداخت و در نتیجه شیعه لبنان را که سخت در چنگال نفوذ دیگر ادیان سیاسی منطقه بودند و با فشار و سطح هرچه نازل‌تر زندگی می‌کردند نیرو بخشید و پای جوانان آن دیار را به دانشگاه‌ها و نیز خارج کشور، برای طی نمودن مراحل علمی و نیز اشغال پست‌های حساس و سرنوشت‌ساز دولتی باز کرد. در نتیجه شیعه توانست پس از مدت کوتاهی در برابر آن‌همه دشمنان و مخالفان خارجی و داخلی، خودی نشان دهد و از مراکز اداری و حکومتی لبنان به سهم خود بهره‌برداری نماید. آری موسی بدون عصا، شیعیان لبنان را که سخت تحت نفوذ سیاسی و سلطه دیگر ادیان غیرالهی آن منطقه محو و نابود شده بودند، به حقایقی دیگر نوید داد.

امام موسی صدر مدرسه جبل عامل را به نام محرومان و مستضعفان شیعه برپا نمود که در آنجا دروس فنی و مهندسی و طراحی را با در اختیار داشتن مدیر و استادان مجربی همچون شهید دکتر چمران (رحمة‌الله علیه) به محصلان می‌آموختند و شاگردانش از نظر فنی و عملی افرادی ممتاز بودند.

از دیگر کارهای سرنوشت‌ساز امام صدر، تشکیل مجلس اعلای شیعه بود. به‌راستی که این مجلس یکی از مراکز سرنوشت‌ساز برای عالم تشیع و لبنان گردید. این مجلس از داخل و خارج لبنان مورد مراجعه قرار گرفت و حتی علمای بزرگ سنی و دروژی و مسیحی — چنان که خود به کرات ناظر آن بودم — در کمال تواضع برای حل مشکلات سیاسی و ... خود به حضور امام موسی می‌رسیدند و از او استمداد می‌کردند و همکاری‌ها را می‌طلبیدند. آن مرد جهانی هم با آغوش باز یکایک آنها را استقبال و بدرقه می‌کرد و حاجات آنها را با سفارش‌هایی احیاناً به مجلس یا وزارتخانه‌ها برآورده می‌ساخت و اگر احتیاج مالی داشتند، به اندازه مقدور آنها را

سرمست محبت خود می‌کرد. این بود که همه گروه‌ها او را همچون پدری باارزش دوست می‌داشتند و برایش احترامی خاص قائل بودند.

امام موسی صدر شیعه لبنان را سربلند ساخت و در دنیای تشیع و کشورهای اسلامی مطرح ساخت. همچنین در کنار مبارزات سیاسی، خدمات او در حدی است که همه آنها را نمی‌توان برشمرد. ناگزیر، نام چند مجموعه فعال را می‌برم. یکی از خدمات امام موسی صدر، تأسیس دارالایتام بیروت بود که ساختمانی است شش طبقه و در کنار دریا که صدها آواره و یتیم و بی‌خانمان جنگی و ... را سکونت می‌دهد و حوایج آنها را تأمین می‌نماید. همچنین بیمارستان بزرگ و مجهزی برپا داشت که برای حفظ جان و درمان بیماران شیعه و ... شبانه روز فعالیت دارد. ساختمان‌های دیگری نیز اعم از دبستان، دبیرستان و دانشگاه در صور برپاست که همگی زیر نظر مستقیم امام موسی صدر اداره می‌شد و هنوز هم تا آنجا که خبر می‌رسد، مشغول به کارند. فعالیت‌های اجتماعی و انسانی امام موسی صدر به قدری زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد.

حقیر برای یافتن ردپایی از محبوب گرامی خود به هر جا سفر کردم و از هر کس که ادعایی داشت، ملاقات و استفسار کردم و با زحمتی طاقت‌فرسا که با روانم آشنا نبود، شب و روز در جستجوی گم‌شده خود می‌گشتم و از همه آنها جواب می‌شنیدم که امام موسی زنده است و در خارج زندانی است. تا آنکه برای دیداری از مردم هند، رهسپار آن دیار شدم. پس از جستجوی زیاد، مردی که به زبان اردو حرف می‌زد و سخن مرا می‌فهمید، من را به دیدار با مردی دعوت کرد که ادعا داشت پیشگوست. صبح زود مرا از دریا به جنگلی راهنمایی کرد. آن جنگل خیلی وحشتناک بود، ولی چون مقصودی در پیش بود، با هر پیش‌آمدی می‌جنگیدم، تا آنکه به مردی برخورد کردم عریان و تنها! در برابر او به زانو درآمدم، زیرا بسیار پرهیبت بود. به چشم‌های او تنها یک بار توانستم نگاه کنم. همان نگاه اول او، آن قدر پرقدرت بود که نتوانستم دومرتبه او را نگاه کنم. بدون آنکه من یا همراه من چیزی بر زبان آوریم، چوبی به دست گرفت و روی زمین خط کشید و گفت:

سال دیگر خبر او می‌رسد.

باز من در ذهنم فکر کردم که بپرسم امام زنده است؟ بلافاصله گفت:

سر او هم برهنه است.

دیگر چیزی نگفت. من تاریخ آن را در نظر داشتم تا روزی که از آمریکا، مردی که به آن کشور پناهنده شده بود، در مصاحبه‌ای گفت:

امام موسی در باغی بیرون شهر محبوس است.

من تحقیق کردم، درست یک سال از گفته آن مرد هندی گذشته بود. این بود جریان جستجوی من. خداوند انشاءالله او را به خاندانش برگرداند و دل مسلمین را شاد فرماید.

و اما مرحوم آیه‌الله‌العظمی سید اسماعیل بن سید صدرالدین عاملی اصفهانی (متولد ۱۲۵۸ در اصفهان و متوفی در ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۳۸ قمری در کاظمین) در اصفهان از شاگردان شیخ محمدباقر نجفی بود. معظم‌له در سال ۱۲۷۱ به نجف اشرف رفته و به درس مرحوم شیخ راضی بن محمد آل‌خضر نجفی (متوفای ۱۲۹۰هـ) و بیحس مرحوم شیخ مهدی بن علی بن کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۸۹ هـ) و سپس درس مرحوم شیرازی بزرگ حاضر می‌شود. در سال ۱۳۱۴ به کربلا مهاجرت نمود و در زمره مراجع تقلید قرار گرفت.

ایشان چهار پسر داشت که همه از علمای بزرگ و شخصیت‌های علمی بودند. از جمله آنها، مرحوم آیه‌الله‌العظمی سیدصدرالدین صدر (متولد ۱۲۹۹ در کاظمین و متوفای ۱۳۷۳ در قم) پدر امام موسی صدر است. معظم‌له مراحل عالی علمی را نزد مرحوم میرزای نایینی و آخوند خراسانی و دیگر علما و مشاهیر معاصر خود طی نمود. سپس به ایران آمده و به مدت ۱۰ سال در مشهد مقدس اقامت نمود و به تدریس و ارشاد و اصلاح مشکلات مردم مشغول گردید. در سال ۱۳۴۴ به نجف اشرف بازگشت و به کارهای علمی و مباحثه و مجادله می‌پرداختند و به مجلس مباحثه مرحوم نایینی می‌رفتند. در سال ۱۳۴۹ به ایران مراجعت کرده و در قم اقامت گزید. ایشان با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در گسترش حوزه علمیه قم همکاری نمود. آنگاه مجدداً بنا به درخواست علما و فضلا و مردم مشهد، به آن شهر سفر کرد و در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت نمود و به تدریس اشتغال داشت. سپس مرحوم آیه‌الله حائری به خاطر احساس نیاز به وجود ایشان، تقاضا کردند که به قم بازگردند. آیه‌الله صدر در بازگشت به قم، به تدریس و اقامه جماعت در صحن و مسجد مجاور حرم حضرت معصومه علیها‌السلام و گشایش مشکلات مردم کمر همت بست و به امور دینی پرداخت که تفصیل آن در دیگر مصادر رجال مسطور است.

به طور اجمال و در چند جمله، باید روحیات امام موسی صدر را در زمینهٔ خانوادگی خلاصه کنیم. او یک انسان به تمام معنی است و از عواطف سرشار انسانی بهره‌مند است. به علم و حکمتش از طرق مختلف می‌توان پی برد، ولی هیچ‌کس نمی‌تواند از ابعاد برجستهٔ علمی حدس بزند که او تا چه حد انسان دوست و شیفته عواطف معنوی و شخصیت انسانی بود. این جانب از بادهٔ مهرش بیشتر سرمست شده است تا از محامد دیگرش. به همین دلیل می‌خواهم بگویم که او یک انسان فوق‌العاده بود. او تجلی‌گاه یک عارف بزرگ الهی بود. او فدای عشق و عواطف مردمی گردید. او مفقود شد تا زجر و شکنجه را از دیگران بردارد و چگونه زیستن را به فرزندانش بیاموزد.

دستم لرزان و خامه‌ام ناتمام، خدای بزرگ را شاکرم و در عین حال از گروهی مردم نادان و حق‌ناشناس افسرده و به گوشه‌ای پژمرده و در بحر حیرت که مستغرقم که چه بنویسم و سخن از کجا آغاز کنم و چه بنگارم که زبان قلم نشکند و نامه‌ام را شعله نگیرد. بگذارم و بگذرم. پریشانیم را از پریشان گفتاریم بیابید. والسلام.

اینک قطعه شعری به نام «مهتاب» را که خود امام موسی با خط خود در تاریخ ۴۴/۸/۷ در دفترم یادداشت کرده، به رسم دسته‌گلی تقدیم می‌دارم. این غزل در بحر خفیف و دارای دو توشیح متناسب در دو مصرع است. امید است مرا ببخشید، زیرا هرگز نمی‌توانم ناراحتی‌های روحی خود را (که حتماً مثنوی هفتاد من کاغذ شود) به زبان قلم در سینه این نامه یادداشت کنم.

مهتاب

ماه بر دوش شام گسترده
وز نسیم شبانه افسرده
سر خود مرغ حق فرو برده
از خیال زمانه بسپرده
صحبت غم به جانم آورده
دامن از اشک چشم پر کرده
روح باز از غمش نیاززده
زنده می‌دارد این تن مرده
نور بر شام هجر بسپرده
تا که برهانت این سراپرده

پرده ای از پرند سیم‌اندود
روشن و دلکش و خیال‌انگیز
واندر اعماق آشیانه خویش
یاد بیداری و تلاش و سخن
خواب بگریخته ز دیده من
لیک با رنج جانگداز فراق
یاد مهر حیات‌بخش مَهَم
لوله حاوی او چراغ است
یارب از جور دهر برهانش
نیمی از شام هجر بگذشته

موسی صدر

اصفهان، ۴۴/۸/۷

خاطراتی از لبنان و امام صدر

آیةالله حاج شیخ محمد واعظزاده خراسانی

از دفتر دانشمند آگاه و متتبع، حجّة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید هادی خسروشاهی (وفقه الله تعالی لما یحب و یرضی) مکرراً با من تماس گرفتند تا خاطرات خود را از فقید اسلام، دوست قدیمی خود، امام موسی صدر جهت نشر در شماره ویژه مجله شان (تاریخ فرهنگ معاصر) بنویسیم. اتفاقاً این تقاضا مواجه شد با تراکم کار این جانب و هم عدم دسترسی به یادداشت‌های خود راجع به امام موسی صدر که سال‌ها قبل انتشار یافته بود.

این یادداشت‌ها تحت عنوان «بازدید از چند کشور اسلامی و عربی» در بیش از بیست سال پیش از این، در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشکده مشهد (فردوسی)، که در آن هنگام توسط من اداره می‌شد، به‌طور مسلسل از شماره ۸ تا ۲۱ از تاریخ تابستان ۱۳۵۲ تا زمستان ۱۳۵۵ انتشار می‌یافت، و در میان استادان و دانشمندان، خوانندگان و طالبان فراوان داشت و گاهی کسانی از قبیل گوینده و دانشمند فقید مرحوم راشد، کتباً تقدیر می‌کردند.

این نوشته‌ها، خاطرات سفر علمی یک‌ساله من بود طی سال ۵۲ - ۱۳۵۱ به چند کشور اسلامی که به ترتیب عبارت بودند از: ترکیه، لبنان، سوریه، مصر، عربستان، الجزایر، مراکش (مغرب)، به اضافه چند شهر از اسپانیا (اندلس سابق). من در این نوشته‌ها سعی داشتم راجع به علما و دانشمندان و مساجد و مدارس و دانشگاه‌ها و نیز اوضاع سیاسی و اجتماعی برخی از این کشورها مطالبی را یادداشت نمایم. اما متأسفانه این یادداشت‌ها به پایان نرسید و تنها شامل گزارش سه کشور ترکیه، لبنان، سوریه و بخشی از خاطرات مصر بود.

باری، در این سفر، که چند روز در آغاز و حدود پنجاه روز از روی اضطرار (به لحاظ درگیری ارتش لبنان با فلسطینی‌ها) در پایان، در لبنان توقف کردم، دو نوبت با امام موسی صدر که در اوج قدرت و شهرت بود در محل «المجلس الاعلی الاسلامی الشیعی» (شورای عالی اسلامی شیعیان) ملاقات کردم که شرح آن مفصل است. در خلال این مدت و هم از منابع دیگر راجع به ایشان اطلاعات فراوانی به دست آوردم که نه فرصت نوشتن آنها را دارم و نه برخی از آن اطلاعات را که توسط مخالفان خط مشی ایشان به من منتقل شده بود، سزاوار نوشتن می‌دانم.

اما آنچه در خاطرات سفر راجع به ایشان نوشتم خود نیز داستانی دارد. قصه این بود که من در خاطرات لبنان که نسبتاً مفصل بود، طبق معمول راجع به دانشمندان لبنان از جمله مرحوم آیه‌الله سید شرف‌الدین عاملی و مرحوم علامه شیخ محمد جواد مغنیه (که در آن هنگام در حال حیات بود و من با او ملاقات‌های مکرری در آن سفر داشتم) و پس از وی راجع به امام موسی صدر که ایشان هم حیات داشتند مطالبی نوشتم. اما پس از چاپ مقاله و قبل از تجلید و انتشار مجله، ناگهان در روزنامه اطلاعات (شاید در سال ۵۲، ۵۳) مطلبی علیه امام موسی نوشته شده بود که حاکی از خشم دولت ایران نسبت به وی پس از یک دوران طولانی رابطه حسنه بود. با مشورت با رئیس دانشکده، قرار شد آن بخش از مقاله را بردارم و آن صفحات خالی را با مطلب دیگری پر کنم، که من ناچار شدم آن قسمت را با بحث بیشتر از آثار مرحوم مغنیه، به خصوص درباره تفسیر الکاشف که تازه چند جلد منتشر شده بود، جبران کنم. اما بعداً معلوم شد مسئول چاپ که تا حدی انقلابی بود، برخی از شماره‌ها را به همان کیفیت سابق جلد کرده که از هر دو نوع به دست من رسید و آنچه ذیلاً در اینجا از نظر خوانندگان می‌گذرد شامل حذف شده است که به امام موسی صدر اختصاص دارد.

اما پیش از آن لازم می‌دانم سابقه خانوادگی خود را با مرحوم امام موسی صدر و بخشی از روابط دوستانه و همکاری و خاطرات خود را از ایشان بنویسم، شاید خالی از فایده نباشد.

اما رابطه خانوادگی از این قرار است که والد ایشان مرحوم آیه‌الله صدر، داماد مرحوم آیه‌الله‌العظمی حاج آقا حسین قمی (رضوان‌الله تعالی علیه) بود و قبل از قم سال‌ها در مشهد اقامت داشتند و یکی از علمای مبرز و سرشناس و مورد اعتماد مردم، و دارای اعتبار و احترام نزد رجال دولت بودند. فرزندان ایشان هم غالباً در

همان مشهد متولد شده‌اند، اما در اواخر عمر مرحوم آیه‌الله حائری به قم آمدند و به تقاضای آن مرجع عالی‌قدر جهت تصدی اداره حوزه در قم رحل اقامت افکندند.

از سویی یکی از فرزندان آیه‌الله قمی، مرحوم آیه‌الله حاج آقامهدی قمی که در کربلا مقیم بودند و اخیراً چند سال به واسطه اغتشاشات عراق، در شهر حلب مانده بودند، داماد پدر من مرحوم حاج شیخ مهدی واعظ خراسانی بود و من از دوران کودکی به خانه آیه‌الله جهت دیدن خواهرم رفت و آمد داشتم، و گرچه سنم در حدی نبود که با مرحوم آیه‌الله صدر تماس داشته باشم، اما بارها از خواهرم نام ایشان را طی صحبت‌های خانوادگی می‌شنیدم. درهرحال، مرحوم صدر با پدرم بسیار صمیمی بود و هنگامی که من در سن چهارده‌سالگی با پدرم (در سال ۱۳۱۸) در سر راه سفر به عتبات، به قم رفتم، مرحوم صدر ما را در منزل خود پذیرایی فرمود و من برای اولین بار به دیدار ایشان نائل گردیدم. اما به خاطر ندارم کسی از فرزندان ایشان را در آن سفر دیده باشم، تا اینکه پس از سه سال و اندی در تابستان سال ۱۳۲۰، در پی وقایع شهریور بیست، از سفر عتبات برگشتیم و در قم باز هم مرحوم آیه‌الله صدر ما را در منزل خود پذیرایی فرمود و در این سفر بود که در حضور ایشان فرزند بزرگ ایشان حضرت آیه‌الله حاج آقا رضا صدر را درحالی که بسیار جوان و تازه موی بر گونه‌اش دمیده بود دیدم. داستانی هم از آن دیدار به خاطر دارم که می‌نویسم، زیرا داستان‌های عادی علمای ربانی هم درس است و شنیدنی:

مرحوم صدر نامه‌ای را املاء می‌فرمود و حاج آقا رضا می‌نوشت. هنگام ناهار، یکی از اصحاب ایشان مرحوم شیخ رجبعلی نیشابوری حاضر بود و مرحوم صدر او را به ناهار تعارف فرمود، و این جمله را با لهجه عربی بر زبان آورد: «غذاء الاثین یکفی الثلاث» و چون ما سه، چهار تن بودیم، حاج آقارضا گفت:

بنابراین «غذاءالثلاث یکفی الاربعة»

آیه‌الله با لهجه عربی فرمودند:

این «قیاس» است و کلمه قیاس بسیار فصیح ادا شد. خوب حالا قضاوت میان این پدر و پسر عالی‌قدر را به عهده علما و فقها و می‌گذارم و می‌گذرم.

باری در رفت و آمد به منزل مرحوم صدر، یک بار جوان بلند بالای سربرهنه‌ای با پالتوی بلند را در مغازه سرکوجه دیدم که آقای آقاموسی بود و پس از چند سال معمم شد در مشهد او را مکرراً می‌دیدم و با او آشنا شدم. اما اولین ملاقات برخورد

علنی من با ایشان در سال ۱۳۲۷ که برای زیارت به قم رفته بودم در مدرسه دارالشفاء حجره مرحوم سید سعید نیشابوری بود که عده‌ای از فضلا در آنجا گرد آمده بودند و بحث میان من و آقاموسی در یک مسئله علمی که به خاطر من مانده، در گرفت و شاید بیش از دوساعت طول کشید.

بعد از انتقال من از مشهد به قم در سال بعد (۱۳۲۸) رابطه میان ما بسیار مستحکم شد، به خصوص از هنگامی که من در درس فقه مرحوم صدر در مدرسه فیضیه (خیارات مکاسب) شرکت می‌کردم و هر روز طبعاً با آقاموسی و آقارضا برخورد می‌کردیم. داستان‌هایی هم از آن درس با آقاموسی دارم که یکی را نقل می‌کنم. آقاموسی در اثنای درس به پدر ایراد گرفت و یک بار در صحبت خود گفت: فرض می‌کنیم پدر و پسری را که یکی از آن دو دیوانه شده‌اند ... هنوز حرفش تمام نشده بود که مرحوم صدر فرمود:

آقا اشتباه نشود، پسر دیوانه شده است نه پدر!

حضار خندیدند و آقاموسی هم حرف خود را ناتمام گذاشت.

باری آقاموسی در آن هنگام و تا سال ۱۳۳۸ که به لبنان مهاجرت فرمود یکی از فضلاء مبرز، با استعداد، خوش‌بین و خوش‌اندام و رفته‌رفته یکی از مدرسان سطح (رسائل) به‌شمار می‌رفت و برای او آینده‌ای بسیار روشن به نظر می‌آمد و در همان اثنای تحصیل در قم، از دانشکده حقوق دانشگاه تهران به اخذ لیسانس موفق گردید و زبان فرانسه را هم فرا گرفت.

در این اثنا، چند سال به نجف رفت و از محضر اساتید بزرگ نجف هم بهره برد. اما در قم، علاوه بر درس‌های فقه و اصول آیه‌الله بروجردی و درس فقه پدر خود، ملازم درس‌های مرحوم آیه‌الله داماد بود و از درس‌های فلسفه مرحوم علامه طباطبایی هم بهره می‌برد.

غیر از برخوردها و روابط معمولی روزمره، در دو مجمع علمی دیگر هم من با ایشان اشتراک داشتم:

اول: جلسات سیار شب‌های پنجشنبه علامه طباطبایی (رضوان‌الله تعالی علیه) بود که مقالات فلسفی خود را می‌خواند و بعداً با حواشی و شرح مرحوم شهید مطهری به نام اصول فلسفه و روش رأیسم به چاپ رسید. در این جلسات که متناوباً در منزل‌ها تشکیل می‌گردید، حدود ۱۵ نفر شرکت داشتند، از جمله (با حذف عنوان) آقایان مطهری، منتظری، بهشتی، جزایری، قدوسی، محلاتی، شریانی، نجف‌آبادی و چند تن دیگر از جمله این جانب.

در این جلسات، بر سر مباحث علامه، بین حاضران و گاهی بین آنان و استاد بسیار بحث در می‌گرفت. یکی از مباحثان، امام موسی صدر بود که با بیانی شیرین و رسا سخن خود را ادا می‌کرد.

دوم: هیئت تحریریه مجلهٔ مکتب/اسلام که شامل ۱۰ تن بود: (با حذف عناوین) آقایان موسوی اردبیلی، مکارم شیرازی، مرتضی جزایری، مجدالدین محلاتی، میرزاحسین نوری، علی دوانی، جعفر سبحانی، آقاموسی صدر، این‌جانب و یک نفر دیگر. بیش از یک سال، ابتدا افراد مقاله می‌نوشتند و در جلسات می‌خواندند و پس از این تمرین، نشر مجله آغاز شد و هرکدام از نامبردگان، موضوعی را انتخاب کرده بود و مقالات مسلسل در همان موضوع می‌نوشت. از جمله آقاموسی «اقتصاد در مکتب اسلام»، این‌جانب «فتوحات مسلمین» و دیگران موضوعات دیگر را به عهده داشتند که در شماره‌های سال اول و کمی از سال دوم مجله منتشر می‌گردید.

قبل از انتشار مجله، از دو موضوع مهم صحبت می‌شد: یکی نام مجله و دیگری صاحب‌امتیاز آن. راجع به نام مجله هرکسی چیزی می‌گفت و من نام‌هایی را نوشتم. از جمله «مکتب اسلام» و هنوز آن یادداشت در میان کاغذهای من موجود است. بالاخره مجله با نام درس‌هایی از مکتب اسلام انتشار یافت (یعنی با افزودن «درس‌هایی از»). علت این اضافه دو چیز بود:

اول اینکه هنوز مجله امتیاز نداشت و نامی انتخاب شد که می‌توانست نام جزوه‌هایی باشد نه نام مجله.

دوم مربوط می‌شود به امتیاز، به شرح زیر:

راجع به صاحب‌امتیاز صحبت‌هایی می‌شد و کسانی هم نامزد می‌شدند، ولی تصمیم قطعی گرفته نشد تا اینکه اطلاع یافتیم یکی از آقایان اقدام کرده و به نام خود پیشنهاد گرفتن امتیاز داده است. این، آغاز اختلاف میان اعضای هیئت تحریریه بود. این امر بیش از یک سال ادامه یافت. شش نفر، از جمله آقاموسی صدر در یک سو و سه، چهار نفر هم در طرف دیگر، تا بالاخره، آن شش نفر با نشر اعلامیه‌ای در روزنامه کیهان از هیئت تحریریه استعفا دادند و مقالات آنان هم متوقف گردید و تبعات این عمل زیاد بود که مجال نقل آنها نیست.

البته قبل از اینکه آن امتیاز گرفته شود، طرف‌های دیگر به آقاموسی صدر پیشنهاد کردند تا برای خودش امتیاز بگیرد و ایشان خیلی زود امتیاز مجله را به نام «مکتب اسلام» گرفت و امتیاز دیگر پس از مدت‌ها، به نام درس‌هایی از مکتب اسلام صادر شد و مجله به همین نام انتشار می‌یافت که هنوز ادامه دارد.

پس از این حادثه، حقیقتاً برای آنان که استعفا داده بودند یک حالت ناامیدی از اصلاح حوزه پیش آمد، زیرا تقریباً بیشتر آمال خود را در این مجله متمرکز کرده بودند که شاید به حوزهٔ علمیه تکانی بدهد و از این راه حوزه سروسامانی دنیاپسند پیدا کند، اما با چنین وضعیتی مواجه گردید. خوشبختانه آن شش نفر خیلی زود هر کدام در شهرهای خودشان دارای سمت‌های علمی - فرهنگی شدند و از راه دیگر به خدمات اسلامی خود ادامه دادند. از جمله در همان کشاکش، از لبنان آقاموسی صدر را به شرحی که در خاطرات نوشته‌ام دعوت کردند که برای تصدی امور مذهبی به جای مانده و بلا تکلیف از آیه‌الله سید شرف‌الدین که خاندان صدر با خاندان آن مرحوم در نیاکان خود پیوند تنگاتنگ داشتند، به لبنان برود، و رفت که سرنوشت او را اجمالاً در خاطرات نوشته‌ام و همه می‌دانند.

به خاطر دارم که یک روز پیش از رفتن به لبنان، در کوچهٔ آقازادهٔ قم با هم به طرف خیابان ارم می‌آمدیم. به من گفت اگر این پیش‌آمد (یعنی دعوت به لبنان) هم اتفاق نیفتاده بود، من قم را ترک می‌کردم و عقب کار دیگری می‌رفتم. باری «الخير فی ماوقع». دست روزگار آن عالم روشن‌بین و مدیر و عاقل را برای رهبری جامعه شیعه لبنان پرورش داده بود و دیدیم تا هنگامی که مفقود نشده بود، منشأ چه خدماتی شد. تازه هنوز اول کارش بود و انتظار می‌رفت که شخصیت والاتری پیدا کند و منشأ خدمات مهم‌تری بشود که چنان حادثهٔ ناگواری اتفاق افتاد و هنوز هم کسی از سرنوشت آن مرد استثنائی خبر درستی ندارد. اگر زنده است خداوند او را نجات دهد و برای اسلام برگرداند و گرنه، خداوند او را در کنف رحمت خود قرار دهد.

من در مورد سفرهای ایشان بعد از هجرت به لبنان به اطراف جهان، از جمله دو سفر به ایران و تماس‌هایی که در ایران با اولیای امور و با شاه داشت و نیز دیدارهای او با شخصیت‌های سیاسی جهان از جمله با عبدالناصر و انورسادات و حافظ اسد و رؤسای جمهور لبنان و در شوروی با سران کرم‌لین و نیز با سران آفریقا و شیوخ خلیج فارس و تماس‌هایش با شاه عربستان مطالب زیادی به‌طور جسته و گریخته شنیده و خوانده‌ام. اما عجالتاً از نوشتن آنها معذور هستم و شاید یادداشت‌های مرحوم دکتر چمران که چاپ شده، در این خصوص کافی و وافی باشد. اینک خاطرات دیگر من درباره امام موسی صدر که در مجله دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به چاپ رسیده است:

سید موسی صدر، رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان^۱

وی فرزند مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین صدر، یکی از مراجع تقلید و زعمای اخیر حوزه علمیه قم است. تحصیلات خود را در قم و نجف و نیز در رشته اقتصاد در دانشکده حقوق تهران به پایان رسانید و در قم، خود حوزه تدریس در سطوح عالی داشت، و از جمله مؤسسين مجله مکتب اسلام و نویسندگان آن بود. در حدود چهارده سال پیش از این، به دعوت فرزندان سید شرف‌الدین برای اداره تأسیسات و کارهای خیر آن مرحوم رهسپار لبنان شد، و با سابقه و رابطه فامیلی و آشنایی به زبان عربی و با معلومات کافی که داشت، برای ایفای این وظیفه کاملاً آماده بود.

مرحوم سید صدرالدین صدر که این‌جانب چندی افتخار شاگردی او را دارم از بنی‌اعمام سید حسن صدر و دارای همان خصال و مشخصات بود و به گفته امین‌الریحانی، قیافه او یادآور سیمای پیغمبران بود. اتفاقاً بنده هر وقت در خانه محقر و بی‌آلایش او به خدمتش می‌رسیدم، از مشاهده اخلاق و اطوار و وضع زندگی او، حضرت رسول اکرم در نظرم مجسم می‌شد. در بین علما و دانشمندانی که تاکنون دیده‌ام کسی را به انصاف، وسعت نظر، صراحت لهجه، ادب و روشن‌بینی و خیرخواهی او برای جهان اسلام به خاطر ندارم.

در همان موقع، در قم مکرر صحبت می‌شد که آقاموسی بسیاری از خصال و روحیات پدر را واجد است و برای کاری که انتخاب شده شایسته می‌باشد. وی پس از ورود به لبنان، در شهر صور، موطن سیدشرف‌الدین با کمک فرزندان و مریدان سید، به کارهای دینی و سرپرستی شیعیان مشغول شد، و در اندک مدتی با شخصیت‌های شیعه و غیرشیعه و رجال لبنان از هر طبقه و طایفه آشنا گردید، رفته‌رفته دایره فعالیت او از شهر صور به بیروت و دیگر شهرها و از کارهای مذهبی به میدان سیاست و فعالیت‌های اجتماعی کشیده شد و دامنه فعالیتش گسترش یافت.

طایفه شیعه به موازات طوایف دیگر تا آن هنگام مجلسی از خود نداشت و علمای شیعه لبنان عملاً از این حق سیاسی و قانونی خود نتوانسته و یا نخواستند استفاده کنند. آقای صدر، با شهرت و نفوذ روزافزونی که در سطح بالا بین رجال سیاسی و روحانی پیدا کرده بود و با طرح دوستی با رئیس‌جمهور وقت فؤاد شهاب، و تماس با بسیاری از پیشوایان مسیحی لبنان — که موافقت آنان در این کار مهم شرط بود — موفق شد پنج سال قبل، با مساعدت و همکاری برخی از علما و رجال شیعه، مجلسی به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» در طراز «المجلس الاسلامی

۱. این خاطرات در حیات امام موسی صدر نوشته شده است.

الاعلی) اهل سنت، تأسیس کند که طبعاً خود او به ریاست این مجلس برگزیده شد و تاکنون که دوره دوم آن است، ریاست مجلس همچنان به عهده اوست.

اما شخصیت و شهرت و موقعیت او هم اکنون مافوق این سمت است. وی به عنوان «امام الشیعة» در بیشتر کشورهای عربی شناخته می‌شود و به اکثر این کشورها و کشورهای آفریقایی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس بنا به دعوت رؤسا و سراسر آن کشورها مسافرت کرده و می‌کند و طی این سفرها با اقلیت‌های شیعه آن مناطق آشنا می‌شود و اعانه جمع می‌کند.

سفرهایی به آمریکا و اروپا و اتحاد جماهیر شوروی کرده است. در واتیکان با پاپ ملاقات نموده و در شوروی، جهت ساختمان بیمارستانی در جنوب لبنان، قرارداد بسته است.

در چند کنگره اسلامی سالیانه از قبیل «رابطة العالم الاسلامی» مکه، «مجمع البحوث الاسلامیة» قاهره و کنگره «الفکر الاسلامی» الجزایر مرتباً به عنوان امام الشیعه شرکت می‌کند و با سیما و قیافه جالب و قامت بلند و هوش و کفایت ذاتی خود، در همه جا مورد توجه و احترام است.

سال گذشته قبل از ورود من به قاهره، در کنگره «مجمع البحوث الاسلامیة» الازهر شرکت کرده بود و بعداً که من با شیخ ازهر وقت آقای دکتر محمد الفخام که رئیس آن کنگره بود ملاقات کردم و صحبت از آقای صدر به میان آمد، شیخ، ضمن اظهار رضایت و اعجاب از کفایت و لیاقت وی، این آیه قرآن را قرائت کرد: «وزاده بسطة فی العلم والجسم». و در مجموعه مقالات همین کنگره مربوط به دوره‌های قبل از آن، سخنرانی آقای صدر زیر عنوان «انسانیه الاسلام» را خواندم که جالب بود.

آقای صدر، در اغلب قضایا و حوادث مهم لبنان دخالت مستقیم دارد. بیانه‌ها، مصاحبه‌ها، اخبار و گزارش کارهای او با عکس و تفصیلات غالباً در جراید بیروت مشاهده می‌شود.

هنگام اقامت من در بیروت که مصادف با اغتشاش داخلی و نبرد بین ارتش لبنان و فدائیان فلسطینی بود، مرتباً نام و عکس وی در جمع سران طوایف دینی لبنان در روزنامه‌ها منعکس می‌شد و به نظر می‌رسید که وی در آن جمع، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند، و گاهی عکس او همراه رئیس جمهور و یاسر عرفات رهبر فلسطینی‌ها و دیگر رهبران دیده می‌شد. در همان موقع برای عادی کردن روابط لبنان و سوریه که بر اثر همین حوادث تیره شده بود و سوری‌ها مرزهای خود را به روی لبنان بسته

بودند، آقای صدر به سوریه سفر کرد و بنابه بیانیه‌ای که به همین مناسبت صادر کرد، ظاهراً نتیجه‌ای از این سفر عاید نشده بود.

آقای صدر، در صورت تشکیلاتی از مدرسه و مؤسسه خیریه دارد که دنباله کارهای سید شرف‌الدین است و فعلاً درصدد تأسیس دانشگاهی است و امتیاز آن را هم تحصیل کرده، اما با فقدان وسایل و نبودن اساتید مورد لزوم به این زودی امید سروسامان گرفتن آن نمی‌رود. ضمناً نمایندگان و مبلغینی هم به دهات و روستاها می‌فرستد که بیشتر از طلاب قم و ایرانی هستند و ظاهراً بعضی از علمای لبنان به لحاظ اختلاف مسلک و سلیقه، غالباً از این تشکیلات کنار هستند.

باری از آنچه گفته شد شما می‌توانید حدس بزنید که طبعاً صف‌آرایی و اختلاف و گفتگو در این مورد زیاد است و برای اطلاع بیشتر باید مرتباً به اخبار «مجلس الاعلی» در مجله العرفان رجوع کرد و یا مدتی در لبنان توقف نمود.

مجلس الاعلی شیعیان هم چه در داخل خود و چه در بین حامیان آن، به جناح‌های مختلف انشعاب یافته، به طوری که یکی از نمایندگان مجلس در اعلامیه خود متذکر گردیده بود، از مسیر خود منحرف شده است! فکر می‌کنم پیش آمدن چنین وضعی در هر تشکیلاتی طبیعی است، مگر اینکه لطف الهی و اخلاص و حسن‌نیت اداره‌کنندگان آن، مانع از دسته‌بندی شود.

هم‌اکنون مجلس در حازمیّه، یکی از محلات اعیان‌نشین بیروت، در ساختمانی مجلل قرار دارد. طبقه اول ساختمان مشتمل بر تالار وسیع پذیرایی است. این تالار جای پذیرایی عمومی و تشکیل کنفرانس‌ها و تجمع نمایندگان است. طبقه فوقانی آن، محل سکونت رئیس مجلس و ملاقات‌های خصوصی است.

این جانب دوبار به دیدن آقای صدر رفتم. در یک نوبت که شب جمعه بود در تالار عمومی طبق معمول هر هفته مجلس سخنرانی برقرار بود و آقای صدر، در موضوع دعا و اثر آن سخن می‌گفت در حالی که دور تالار عده‌ای مستمع و از جمله تعدادی زن با لباس بلند و روسری بر صندلی‌ها نشسته بودند. بار دوم، در اطاق پذیرایی خصوصی که به جز بنده، دو سه نفر ایرانی و دو مرد جوان آنجا بودند و آقای صدر آن دو نفر را دو تن از وزیران لبنان معرفی کرد.

در آنجا صحبت از این بود که می‌خواهند مجله‌ای از طرف مجلس به نام *التغذیر* نشر دهند و از من مقاله می‌خواستند که البته با گرفتاری‌های سفر برای من مقدور نبود.

سال گذشته در ایام حج آقای صدر را در مدینه طیبه ملاقات کردم که مهمان ملک فیصل بود و در هتل تیسیر از او پذیرایی می‌کردند و شبی هم به اتفاق وی

به‌طور خصوصی پس از اینکه در روزه رسول اکرم را بستند، مشرف شدم و در آنجا عده‌ای از شخصیت‌های کشورهای اسلامی از جمله هیئت‌الازهر به سرپرستی شیخ عبدالعزیز عیسی معاون ازهر که بعداً به مقام وزارت ازهر ارتقا یافت و برادرزادهٔ امام «بُهره» با هیئتی از اتباع هندی وی، مشرف بودند و من توانستم در آن شب زیارت راحتی بکنم.

«مجلس الاعلی» به طوری که قبلاً اشاره کردم، یک مؤسسهٔ رسمی است و از طرف دولت، حقوق و مزایای کارمندان آن تأمین می‌شود و آقای صدر از زندگی خوبی برخوردار است و در مسافرت‌ها چه در لبنان و چه در سایر کشورها از طرف نمایندگان و سفرای لبنان به‌طور رسمی مورد استقبال و مشایعت قرار می‌گیرد.

در مجلس، چند تن روحانی دیگر هم عضویت دارند. بودجهٔ مؤسسات خیریه و مبلغین، از وجوه بریه و اعاناتی که طی مسافرت‌های آقای صدر جمع‌آوری می‌شود تأمین می‌گردد.

در بیروت، چند کتاب‌فروشی مهم توسط شیعیان تأسیس شده، مانند کتاب‌فروشی‌های الارز، اعلمی، الغدیر، بحرالعلوم و جزآن و دربین شیعه نویسندگان دیگری مانند شیخ محمد مهدی شمس‌الدین از خاندان شهید اول، سیدهاشم معروف‌الحسینی، سیداحمد لواسانی، آقای آل‌یاسین و آقای دکتر صادقی و جز آنان هستند که مرتباً آثاری از خود نشر می‌دهند.

خاطراتی از امام موسی صدر

آیةالله حاج شیخ مجدالدین محلاتی

نوشتن خاطرات فی حد نفسه، اگر زیاد از آنها گذشته باشد، بسیار سخت است و احیاناً در فراموشی رفته است. ولی چون امام موسی صدر حق بزرگی در منطقه لبنان بر شیعه دارد و اخیراً از سوی دوستان محترم، تصمیم بر تجدید نام و احیای گذشته گرفته شده است، لازم است آنچه به خاطر مانده به قلم درآید.

حقیر در اوایل تشرّفم به قم برای تحصیل، با ایشان آشنا شدم و با سوابق خانوادگی پدران و اجدادم چون مورد عنایت و محبت مرحوم آیةالله العظمی صدر قرار گرفتم، آشنایی با امام موسی صدر به رفاقت تبدیل شد.

ایشان شبها پس از درس، کراً به حجره حقیر در مدرسه مرحوم آیةالله حجّت می آمد و غالباً با مرحوم دکتر بهشتی که حجره ایشان مقابل حجره من بود، مدت ها به بحث می نشستیم. از همه جا سخن به میان می آمد و نتیجه ای می گرفتیم و گاهی همراه آیةالله شیخ عبدالحسین جلیلی به بیت الشرف مرحوم آیةالله صدر، در اطاق آقاموسی مهمان می شدیم.

آقای صدر تا کلاس نهم را در دبیرستان تمام نموده و به لباس اهل علم درآمده و به سرعت مشغول دروس دینی بودند و پیشرفتی عجیب هم داشت. مرحوم پدرم، آیةالله محلاتی (رضوان الله تعالی علیه) که چند روزی به قم آمده بودند و هر روز فضلالی جوان به خدمت ایشان می آمدند، با آقاموسی بحث های علمی داشتند و می فرمودند جوانی است بسیار خوش استعداد و مثل سایر فامیل صدر قدرت درک مطلب را زیاد دارد و احیاناً نقد هم می نماید، اما بسیار فاضلانه. به هر حال، البته از شاگردان مکتب و درس مرحوم آیةالله داماد بودند که در آن موقع شاگردان مرحوم

داماد مشار با لبنان بودند و همه از فضلالی نامی حوزه محسوب می‌شدند. در خلال ترک مدرسه (کلاس نهم) تا سه سال اشتغال به درس طلبگی، دیپلم ادبی را گرفت و در کنکور دانشکده حقوق دانشکده تهران شرکت کرد و قبول شد و چون دوره حقوق در آن موقع (۱۳۳۳) سه سال بود و حضور در کلاس اجباری نبود و خوشبختانه ایام امتحان مصادف با ماه مبارک رمضان که حوزه تعطیل بود می‌شد، توانست امتحانات حقوق را بدهد و مرا تشویق به شرکت در رشته حقوق کرد. حقیر نیز در سال ۱۳۳۴ در حقوق شرکت نمودم و درست یک سال بعد از لیسانس آقاموسی، من لیسانس را گرفتم.

کم‌کم از خانواده محترمی بانویی را عقد و سپس عروسی کرد و به نجف اشرف هجرت نمود. در این موقع، مرحوم آیه‌الله صدر (سید صدرالدین) از دنیا رحلت فرموده و وضع زندگی آقاموسی چندان رضایت‌بخش نبود. به هر حال با هر سختی ساخت و به نجف هجرت کرد و در محضر مرحوم آیه‌الله حکیم و آیه‌الله خوبی (رضوان‌الله علیهما) شرکت نمود. سپس در سال ۱۳۳۸ به لبنان دعوت شده، در شهر صور لبنان اقامت نمود.

دو سال گذشت، حقیر به حج مشرف شدم و از آنجا به لبنان رفتم و خدمت آقاموسی رسیدم. ناگفته نماند که در خلال دو سال توقف در لبنان، سفری به ایران آمده و در شیراز هم به دعوت حقیر به مدت یک هفته اقامت گزید. سه شب در مسجد حضرت ولی عصر (عج) به منبر رفته و تأسیس جمعیت «البرّ و الاحسان» را تذکر داد و از آنجا خیریه اسلامی شیراز راه افتاد. البته اول ساواک شیراز مانع از منبررفتن ایشان شد و گفت چرا اجازه نگرفته است، ولی بعد ممانعت نکردند و ایشان سه شب بحث‌های جالبی را از اوضاع لبنان و شیعیان بیان نمودند. جمعیت فوق‌العاده بود. در آن موقع فرزندان ایشان کوچک و همراه خانمشان در شیراز بودند.

سال بعد حقیر به لبنان رفتم و در خدمت به ساختمان بزرگی مربوط به خیریه «البرّ و الاحسان» که در آنجا همگی فنون را به ایتمام می‌آموختند و بسیار جالب بود و ابتکاری در لبنان محسوب شده بود. و گاهی هم به کلیسایی رفته، در اطاقی با روحانی مسیحی نشسته، بحث می‌کردیم. به خاطر دارم که یکی از کشیش‌های مسیحی می‌گفت: اگر ما مطلبی را در مثلاً ۶ روز بحث کنیم و نظر مردم را جلب نماییم، آقاموسی در شش ساعت همه مطلب را خراب کرده و از نو بنیادی می‌نهد. آقاموسی تازه شروع به سخنرانی در بعضی کلیساها نموده بود و به یاد دارم که مقالات مفصلی در باب هنر اسلام نوشته بود که متن یکی از مهم‌ترین سخنرانی‌های

خاطراتی از امام موسی صدر ۲۶۹

تصویر

تصویر

ایشان بود و پس از سال‌ها، دانشمند محترم آقای حجّتی کرمانی آن را به فارسی ترجمه کردند. متن عربی آن نزد حقیر است. در این مقالات همهٔ نظریات اسلام را در هنرهای مختلف به خوبی بیان نموده بود. نام مقاله را به خاطر ندارم، شاید بعضی از دوستان بدانند. احتمال می‌دهم که نام آن «الاسلام فی القرن العشرين» بوده است. به هر حال، دوستی ما ادامه داشت تا آقاموسی تأسیس مجلس شیعی اعلاّی لبنان را در سر پروراند. ایشان مشغول تهیه مقدمات بود و مخالفت‌ها به‌خصوص از سوی بعضی روحانیون شروع شده بود، ولی چنان نشاطی در کار داشت که به هیچ چیز جز هدف فکر نمی‌کرد.

به مسافرت‌هایی در دهات و قراء و قصبات پرداخت. از فقرای محله‌های مورد بازدید تفقّد می‌نمود و در مدتی کوتاه چنان جلب توجه طبقات مردم را نمود که به او نام امام موسی را دادند. به خاطر دارم که در یکی از سفرها در بیروت، در خانهٔ دوستی با یکی از روحانیون هجرت کرده از ده به شهر بحثی داشت. آقاموسی از او پرسید که پس از هجرت از ده به بیروت، چند بار به دیدار دوستان سابق خود در همان ده که مولدت بوده و مردم به تو محبت داشتند رفته‌ای و سرکشی کرده‌ای و احوال پرسیده‌ای. گفت شاید در سال یک یا دو مرتبه بیشتر موفق نشدم. آقاموسی گفت:

من در یک سال بیش از نود دفعه به آنجا سرکشی نمودم. در میدان آن ده سخنرانی کردم و از مردم تفقّد نمودم. اگر می‌بینی که محبت مردم زیاد است، عکس‌العمل همان سرکشی و محبت‌هاست.

به هر حال پس از مبارزات زیاد و کشمکش‌های سیاسی که مجالی نیست بازگو شود، موفق شد مجلس اعلاّی شیعی لبنان را که یک پایگاه پرقدردت شیعه در لبنان بود، تأسیس نماید که تا آقاموسی بود، ریاست مجلس به عهدهٔ ایشان بود و در ساختمانی ۵ طبقه در بیروت سکونت داشت. طبقهٔ آخر منزل و طبقه چهارم دفتر و سوم مجلس بود و مدتی قبل از فقدان ایشان، من هم در همان عمارت مهمان ایشان بودم (اردیبهشت ۱۳۴۶).

روزی در دفتر کارش، سفیر آمریکا به دیدارشان آمده بود. وی روی میز آقاموسی یک کاسهٔ چدنی که باقیماندهٔ یک بمب بود، گذاشته بود. سفیر گفت:

این هدیه پسرعموهای شماست.

آقاموسی جواب داد:

از طرف شما هدیه آورده‌اند.

در آن روزگار گرفتاری‌ها زیاد بود. به یاد دارم که شبی با یک مخبر فرانسوی مصاحبه داشت. شیعه تازه قدرت گرفته بود و آقاموسی در رأس بود. خبرنگار پرسید:

اگر در این گیرودار فاتح شدید، لبنان را چگونه می‌خواهید؟

ایشان جواب داد:

«لبنان کماکان»- همان‌گونه که بود.

در این باره مطلبی است مفصل که اسرائیل می‌خواست با اختلاف‌اندازی در لبنان، تز همزیستی مسالمت‌آمیز را به هم بزنند. ولی آقاموسی گفت:

همان‌گونه که مسیحیت و مسلمان‌ها با همه فرقه‌های خود در کنار هم زندگی داشتند، لبنان باید چنین باقی بماند.

خوانندگانی که مایل‌اند به میزان فعالیت و زحمات آقاموسی صدر پی ببرند، به کتابی که مرحوم چمران (رحمة الله علیه) نوشته بود مراجعه نمایند. ایشان همه خصوصیات را نوشته است. متأسفانه من کتاب را داشتم ولی یکی از منسوبین گرفت و دیگر پس نداد. الآن کتاب را فاقدم و بسیار متأثر، زیرا مرحوم چمران مفصل نوشته بود.

مرحوم چمران به شیراز و به دیدار حقیر آمد ایشان مدتی به یاد آقاموسی می‌گریست و امید داشت که باز برگردد.

مجلس اعلای شیعه که تأسیس یافت، قدرت شیعه در لبنان شکل گرفت. امام موسی همیشه در جمع سران عرب - که احیاناً تلویزیون‌های آنجا نشان می‌داد - سرآمد همه بود و جداً مورد علاقه و احترام سران دولت‌ها. غالب سال‌ها با دعوت ملک فیصل (عربستان سعودی) به حج مشرف می‌شد و حقیر در دو سفر حج مفصل ایشان را ملاقات نمودم.

در دمشق دفتر کاری درست کرده بود و کتابخانه کوچکی هم داشت و غالب ایرانی‌های فراری از ایران را در آنجا نگهداری می‌نمود.

در اردیبهشت ماه سالی که در تابستان آن امام موسی مفقود گردید به مدت یک هفته در بیروت مهمان ایشان بودم. سپس هنگام خداحافظی پرسید:

آیا باز هم من شما را ملاقات می‌کنم؟

آن سؤال در آن وقت عادی بود، ولی گذشت زمان و حوادث ناگوار، آن پرسش را رنگ دیگری داد.

فقدان ایشان ضایعه جبران‌ناپذیری برای عالم تشیع بود. اما آنچه حقیقت داشت، این است که امام موسی صدر در انقلاب ایران و برنامه‌های اولیه انقلاب نقش مؤثری داشته و به‌خصوص با مرحوم دکتر بهشتی ارتباط خاصی در تحقق اهداف منجرشدن به انقلاب داشت. و چون مجال این بحث کم است و باید گذاشت تا وقت دیگر، به همین جا خاتمه می‌دهیم.

خداوند مَنان ما را به راه راست هدایت فرماید و عقل و فکر و کارهای ما را راهنمایی فرماید و از غرور که متاع زندگی دنیاست، مصون و محفوظ بدارد. در ظهور حضرت بقیه‌الله الاعظم تعجیل فرماید و از اعمال ناپسند و غفلت ما در کارها که بسیار محسوس است، گذشت فرماید و مورد عفو قرار دهد و ما را به آنچه رضای حق است موفق دارد. بحق محمد و آله الطاهرين.
والسلام علیکم.

شیراز، ۷۳/۵/۵

مفخر دنیای اسلام

عالمی مستقل و سیاست‌مداری آزاداندیش

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود خلیلی

امام موسی صدر خصوصیات و ویژگی‌های روحی زیادی داشتند. انصافاً صحبت کردن در مورد تمامی آنها کار مشکلی است و وقت زیادی می‌طلبد. من در این فرصت سه تا از مهم‌ترین خصوصیات ایشان را انتخاب می‌کنم و قدری درباره آنها صحبت خواهم کرد.

یکی از خصوصیات بارز آقای صدر که شاید سبب اصلی موفقیت‌های ایشان در کارها بود، صبر و بردباری و شکیبایی ایشان بود. انصافاً در حل مشکلات تحمل داشتند. وقتی که ایشان وارد لبنان می‌شوند، می‌بینند که شیعیان نیازهای فراوانی دارند و نسبت به طوایف دیگر، عقب مانده‌اند. این در حالی بود که شیعیان از حیث عدد از همه طوایف جلوتر بودند و اکثریت داشتند. حتی اهل سنت که داری ۴ مذهب هستند نیز معتقد بودند که شمار شیعیان از همه بیشتر است. تمامی طوایف برای خود تشکیلات رسمی داشتند، غیر از شیعیان! طایفه دروزی که اقلیتی هستند (و خود را اقلیت اسلامی می‌دانند) و اهل تسنن هرکدام یک تشکیلات رسمی دارند که معروف به بیت الطائفه است. آقای صدر در زمان ورود به لبنان، وضع اسفبار شیعیان را می‌بینند، شیعیانی که تاریخی بزرگ در لبنان دارند. تاریخ جیل عامل تاریخی است طویل. حتی بعضی معتقدند که تاریخ تشیع در لبنان، به زمان ابوذر غفاری باز می‌گردد. جنوب بعلبک که منطقه بقاع نامیده می‌شود، محل سکونت شیعیان می‌باشد. در تمامی بحران‌های تاریخی لبنان، چه در دوره حکومت عثمانی و چه بعد از آن در

زمان استعمار فرانسوی‌ها، و چه در دوران آزادی و استقلال، شیعیان و شخصیت‌های سیاسی آنها، بازاری‌هایشان و جوان‌هایشان نقش مهمی داشتند. ولی متأسفانه زمانی که دوران استفاده از آزادی کشور فرا رسید، حقوق شیعیان تقریباً پایمال گردید. آقای صدر دیدند که راهی برای مطالبه این حقوق نیست، مگر آنکه شیعیان نیز مانند دیگر طوایف، یک کيان رسمی داشته باشند تا بشود از مجرای تشکیلات رسمی، حقوق آنها را مطالبه نمود. به همین جهت به فکر افتادند تا مجلس اعلاي اسلامی شیعه را تأسیس کنند. در این راه کوشش‌های فراوانی کردند. اکثریت علمای لبنان را راضی و قانع کردند. با سیاسیون شیعه، شخصیت‌های شیعه، تجار شیعه، فرهنگیان شیعه صحبت کردند و اکثریت آنها را همراه ساختند. حتی گزارش مفصلی به مرحوم آية الله حکیم (رض) مرجع شیعیان جهان در آن وقت ارائه کردند و ایشان هم قانع شدند و بدین نتیجه رسیدند که باید چنین مجلسی ایجاد شود. لذا مشروعیت مجلس هم به فتوای مرجع تقلید است که الآن عین دست‌خط مرحوم آقای حکیم با توقیع و امضای ایشان — که تأسیس چنین مجلسی برای مطالبه حقوق طایفه شیعه ضرورت دارد — موجود است و در مجموعه اسناد و مدارک مجلس حفظ می‌گردد. بعد از فوت آقای حکیم (رض) از طرف آية الله خوئی (قدس سره) نیز همین تأیید و تقویت و اعتراف به ضرورت وجود این مجلس به عمل آمد.

طبیعی است که آقای صدر در راه تأسیس مجلس به مشکلاتی برخورد کردند. لبنان کشوری آزاد بود که هرکس فکری داشت. فضای سیاسی بسیار پیچیده‌ای بر آن حاکم بود. مسیحی‌ها و حتی بعضی از طوایف اسلامی موافق نبودند که چنین مجلسی تأسیس بشود، زیرا می‌دانستند که از طریق آن بسیاری از حقوق از دست رفته شیعیان احیا خواهد شد و قهراً مشکلاتی ایجاد خواهد شد. آقای صدر با صبر و بردباری و حکمتی که داشتند، این مشکلات را حل کردند، شداید را تحمل کردند و الحمدلله به نتیجه رسیدند. برخی از علمای شیعه با تأسیس مجلس موافق نبودند. آنها نوعاً ضرورت چنین مجلسی را احساس نمی‌کردند و یا فکر نمی‌کردند که این اقدامات به نتیجه‌ای برسد. به همین جهت با آن مخالفت می‌کردند. ولی بعضی از همان‌هایی که مخالف بودند، بعد از آن که دیدند مجلس تأسیس شد و وسیله خدمت خوبی است، همکاری با آن را شروع کردند. مثلاً آقای شیخ محمدمهدی شمس‌الدین، آقای شیخ عبدالامیر قبلان و مرحوم شیخ سلیمان یحسوفی که مفتی بعلبک بود، از علمای برجسته لبنان بودند که با مجلس همکاری می‌کردند. مرحوم سید عبدالرئوف فضل‌الله، پدر آقای سید محمدحسین فضل‌الله، مرحوم شیخ حسین معظوف و ... نیز جزو تأییدکنندگان مجلس بودند. مرحوم سید عبدالرئوف و مرحوم

شیخ حسین معطوف آن زمان تقریباً جزو سالخوردگان علمای محترم لبنان بودند و مشارکت مستقیم در مجلس نداشتند. ولی نه تنها از منتقدین نبودند، بلکه تصریح می‌کردند که چنین مجلسی ضرورت دارد. لیکن ما شرایط اقدام به چنین کاری را نداریم و آقای صدر واجد شرایط هستند و خیلی خوب است که اقدام کنند. آنها بعد از اینکه مجلس تأسیس گردید عملاً هم با آن در ارتباط بودند و با آقای صدر روابط حسنه‌ای داشتند. چه آقای سید رئوف فضل‌الله، چه آقای شیخ حسین معطوف و چه آقای شیخ محمدتقی فقیه که از علمای بزرگ لبنان هستند و الآن هم در قید حیات‌اند. در ضمن، برخی از نزدیکان این آقایان هم با مجلس همکاری رسمی داشتند.

پرسش: رابطه آقای سید محمدحسین فضل‌الله با مجلس چگونه بود؟

پاسخ: ایشان هم ارتباط داشتند. اما در ابتدای تأسیس مجلس هنوز در زمره علمای لبنان نبودند. شاید هنوز در نجف اشرف مشغول درس و بحث بودند. ایشان ظاهراً بعد از تأسیس مجلس آمدند و مقیم لبنان شدند. آقای سیدمحمدحسین فضل‌الله هم با آقای صدر ارتباط داشتند. رفت و آمد و دید و بازدید بود. ابتدا آقای سیدمحمدحسین در یک منطقه شیعه‌نشین به نام برج حمود و نبعه ساکن بودند. آنجا مسجد و مدرسه‌ای تأسیس کردند و با آقای صدر در رابطه بودند و همکاری هم داشتند. در مجلس و اجتماعات آن شرکت می‌کردند ولی رسماً جزء علمای مجلس نبودند. بعد از آنکه مجلس تأسیس گردید، ۱۲ نفر از علمای برجسته لبنان به عنوان عضو هیئت شرعی انتخاب شدند. آقای سیدمحمدحسین عضو رسمی مجلس نبودند، ولی ارتباط داشتند. مثلاً آقای شیخ محمد مهدی شمس‌الدین عضو رسمی بودند. آقایان شیخ سلیمان یحقوقی، شیخ عبدالامیر قبلان و سید محمدعلی امین از اعضای رسمی بودند. همه آزاد بودند که اگر بخواهند عضو مجلس بشوند. عضویت در مجلس صرفاً به جهت دخالت در کارهای اداری مجلس بود والا بقیه از جمله آقای فضل‌الله همکاری آزاد داشتند و روابط ایشان هم خیلی حسنه بود.

پرسش: موضع مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه نسبت به آقای صدر و مجلس چگونه بود؟

پاسخ: مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه در ابتدا که آقای صدر به لبنان وارد شدند خیلی با ایشان رفیق بودند. آقای صدر جلسات مباحثه‌ای با مرحوم سید هاشم معروف داشتند که عده‌ای از فضلا من جمله مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه در آن شرکت می‌کردند. این روابط حسنه تا زمانی که آقای صدر در صور بودند، ادامه داشت. در

دوران تأسیس مجلس اعلای شیعه بود که موضع ایشان تغییر یافت و یادم هست که مرحوم مغنیه بیانیه‌ای دادند که الآن این قسمتش را یادم هست که نوشته بودند: «یرید صدر ان یکون صدراً لهذا المجلس» (یعنی صدر می‌خواهد صدرنشین این مجلس شود)! مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه روش مخصوصی داشتند. ایشان نسبت به حضور ایرانی‌ها در لبنان سخت حساس و مخالف بودند. شاید اطلاع داشته باشید که ایشان متأسفانه زمانی نیز بیانیه‌ای دادند که در بعضی از روزنامه‌های لبنان چاپ شد و در آن با لحن نامناسبی عنوان کردند که تمام آخوندهای ایرانی که به لبنان آمده‌اند و در جبل عامل ساکن شده‌اند به نحوی ارتباطات سیاسی با ایران دارند. ایشان برداشت غیرصحیحی از امور داشتند. همان موقع برخی از علمای ایران که در لبنان بودند، عین آن روزنامه را برای آیة‌الله خویی فرستادند و ظاهراً بعداً ایشان اظهار ندامت کرده بودند.

مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه الآن از دنیا رفته است. خداوند غریق رحمت و رضوانشان کند. از راه تألیفاتشان خدمات زیادی به شیعیان کردند. ولیکن حالتی مخصوص به خود داشتند، خیلی سریع داوری می‌کردند. صبر و تحمل و شکیبایی نداشتند. واقعاً چه قدر فرق بود بین ایشان و امثال ایشان با آقای صدر. عجیب است! مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه یک عمر، چه در دوران تأسیس مجلس و چه بعد از آن، به هر مناسبتی آقای صدر را مورد حمله قرار می‌دادند، در حالی که این مرد بزرگ (امام موسی صدر) چه درباره‌ی ایشان و چه درباره‌ی هیچ فرد دیگری، عکس‌العملی از خود نشان ندادند!

شاید هیچ‌کسی از آقای صدر نسبت به هیچ‌یک از علما و حتی غیرعلما، مثل سران سیاسی طوایف دیگر لبنان که همواره در کارهای ایشان سنگ‌اندازی و مشکل‌تراشی می‌کردند، موردی از گله و شکایت سراغ نداشته باشد! هیچ‌وقت دیده نشد که آقای صدر از مخالفین خودشان گله و انتقادی بکنند، حتی در مورد آن مسائل مورد اختلاف! ایشان تمامی انتقادات و گله‌ها را می‌شنیدند، از طریق روزنامه‌ها می‌خواندند و همه را تحمل می‌کردند. آقای صدر معتقد بودند که انسان باید با کار و آثار وجودی که همه بتوانند آن را لمس کنند، جواب انتقادات را بدهد. ایشان اعتقاد داشتند که پاسخ انتقاد را با حرف و بحث و روزنامه و بیانیه و مصاحبه نباید داد. ایشان در عمل نشان دادند که تمامی انتقادات را باید با عمل جواب داد. شما شاید نتوانید از میان منتقدین و مخالفین ایشان کسی را پیدا کنید که ادعا کرده باشد که آقای صدر در فلان مجلس سخنرانی و یا فلان جریده، بلکه حتی در یک جلسه خصوصی، از آنها گله‌ای کرده باشد. ایشان هیچ‌گاه از مخالفین خود گله نکرد

که شما در فلان موقع نسبت به ما این گونه گفتید و یا عمل کردید. آقای صدر معتقد بود که تمامی این انتقادات و اعتراضات و کارشکنی‌ها را باید با عمل و کار مثبت جواب داد. ایشان اعتقاد داشتند که مشکلات شیعیان بیشتر از آن است که بخواهیم به این حرف‌ها بپردازیم و کارهای اصلی را بر زمین بگذاریم.

یادم نمی‌رود که در یکی از سال‌ها عازم سفر حج بودم و بخشی از راه را با یکی از علما (مرحوم حاج آقا حسن شیرازی) همراه بودیم. در فرودگاه بیروت به هم برخوردیم. اتفاقاً یکی از شخصیت‌های سیاسی شیعی معروف لبنان که حتی روابط قوم و خویشی هم با آقای صدر دارند، به مناسبتی به فرودگاه آمده بود. مدت‌ها بود که او در اثر یک سری قضایای شخصی و مالی و اجتماعی در زمره مخالفین آقای صدر جای گرفته بود و مخالفت‌هایی را این طرف و آن طرف ابراز می‌داشت. مرحوم حاج آقا حسن شیرازی وقتی که او را دید، این جمله را بر زبان آورد:

این آقا (یعنی آقای صدر) دشمنانش را پیر کرد!

یعنی که این آقایان مخالفت‌هایشان را کردند، اقداماتشان را انجام دادند و به نتیجه نرسیدند و پیر شدند، در حالی که آقای صدر همه این بی‌مهری‌ها و دشمنی‌ها را با صبر و تحمل و متانت و بزرگواری خاص خود تحمل نمودند.

بله، آقای صدر با تلاش و کوشش بسیار و با صبر و شکیبایی فراوان مجلس اعلای اسلامی شیعی را تأسیس نمودند. این مجلس برکات بسیار زیادی داشت که شاید هنوز هم عده‌ای ندانند. اجازه بدهید خاطره‌ای را برایتان بگویم تا مسئله کاملاً روشن شود. مجلس شیعیان برای طایفه شیعه واقعاً برکات زیادی داشت. مرحوم آقای بروجردی (رض) که از دنیا رفتند، علمای بزرگی در لبنان زندگی می‌کردند. گفته می‌شود که به مناسبت فوت مرحوم آقای بروجردی در سرتاسر لبنان تنها دو مجلس فاتحه برگزار گردید. یکی از آنها در الکلیه العاملیه یا دانشکده جبل عامل بود و دیگری در حسینیه جمعیت البرّ والاحسان در شهر صور. بعداً خواهم گفت که آقای صدر عمده کارهایشان را از طریق همین جمعیت انجام می‌دادند. تنها همین دو مجلس برای مرحوم آقای بروجردی گرفته شد و شاید خیلی‌ها، حتی از خود طایفه شیعه، اصلاً نفهمیدند که آقای بروجردی چه کسی بود؟ چه موقعیتی داشت و مرجعشان چه شخصیتی بود! اما مرحوم آقای حکیم (ره) که از دنیا رفتند، زمانی بود که مجلس تأسیس شده بود و آقای صدر هم رئیس این مجلس بودند. اولاً به مجرد انتشار خبر ارتحال ایشان، بیانیه‌ای از طرف مجلس منتشر گردید که در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون لبنان منعکس شد و آقای صدر در آن، به عالم اسلام و علما و

طایفه شیعه تسلیم گفتند. در لبنان به مدت سه روز عزای عمومی اعلان گردید و رادیو مرتب مشغول تلاوت قرآن و اعلان مجالس فاتحه بود. در محل مجلس اعلای شیعه ۳ روز مراسم ختم برگزار گردید. نمایندگان تمامی طوایف لبنان برای تعزیت طایفه شیعه و شرکت در مجلس فاتحه حاضر شدند. رئیس جمهور آمد و نخست وزیر آمد. می دانید که در لبنان رئیس جمهور مسیحی مارونی و نخست وزیر سنی است. همه وزرا و نمایندگان پارلمان لبنان شرکت کردند. یعنی یک مجلس فاتحه رسمی و ملی و خیلی آبرومندانه به مدت ۳ روز (پیش از ظهر و بعد از ظهر) برگزار گردید. چنان شد که آقای شیخ حسن خالد مفتی برادران اهل تسنن لبنان هر سه روز را آمدند و از اول وقت تا آخر وقت در کنار امام موسی صدر قرار گرفتند و از واردین استقبال می نمودند.

من تصور می کنم که این قصه و این مقایسه به اندازه کافی گویای این جهت است که بعد از تأسیس مجلس اعلای شیعه، کیان و عظمت و معنویات طایفه شیعه تا چه حد بالا رفت. زمانی که شخصیتی همانند آقای بروجردی از دنیا رفتند، تنها دو مجلس فاتحه برگزار گردید که شرکت کنندگان منحصر بود به یک عده از علما و افرادی که ایشان را می شناختند. در حالی که بعد از فوت مرحوم آقای حکیم، تمامی لبنان عزادار گردید و تمامی طوایف برای تسلیم طایفه شیعه آمدند.

بگذریم و به بحث اصلیمان بازگردیم که خصوصیات آقای صدر بود. یکی دیگر از ویژگی های بارز امام موسی صدر، حکمت و قدرت تعقل ایشان بود. ایشان به تمام معنی در کارهایشان حکیمانه عمل می کردند. حکمت ایشان در کارها به گونه ای بود که هر امتیاز را که می خواستند برای طایفه شیعه به دست می آوردند. به طوری که نه تنها طوایف دیگر آزرده خاطر نمی شدند، بلکه دل آنها را نیز به دست می آورد. در اینجا چند خاطره دارم که برای مثال می آورم. می دانید که تا قبل از تأسیس مجلس اعلای شیعه، تمامی شعارها و مراسم مذهبی و اسلامی رادیو و تلویزیون لبنان مربوط به برادران اهل تسنن بود. مثلاً اذانی که همه روزه چندبار از رادیو پخش می شد، اذان برادران اهل تسنن بود. آقای صدر تلاششان بر این بود که از یک سو فرهنگ پاک شیعه را — آن طور که هست — در سطح جامعه مطرح کنند و از سوی دیگر مراقب بودند تا جنبه های وحدت و برادری میان دو طایفه شیعه و سنی هرچه بیشتر تقویت گردد. مطلبی را که می خواهم بازگو کنم، تمامی علمای معاصر لبنان به خاطر دارند. بعد از آنکه مجلس اعلای شیعه تأسیس گردید، آقای صدر پیشنهاد جالبی را به آقای شیخ حسن خالد مفتی برادران اهل تسنن لبنان ارائه کردند. پیشنهاد ایشان این بود که حالا که مجلس شیعه تأسیس شده است، بیاید و قبل از اولین ماه

رمضان جمع شویم و تمام مصادری را که در دست داریم روی هم بریزیم و یک اذان موحد اسلامی را استنباط کنیم و همین اذان موحد اسلامی را اذان رسمی رادیو تلویزیون لبنان قرار دهیم.

از اینجا می‌توان فهمید که ایشان چه قدر در کارها حکمت داشتند. کاری را که می‌خواستند انجام دهند — کاری که می‌دانستند در جامعه حساسیت‌هایی را برمی‌انگیزد و ممکن است طایفه شیعه را به نحوی متهم گرداند — به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کردند و به گونه‌ای با حکمت عمل می‌کردند که عملی می‌شد و آن حق به شیعه تقدیم می‌گردید بدون آنکه هیچ نوع حساسیت و اعتراضی را به همراه داشته باشد.

آقای شیخ حسن خالد دیدند که در موقعیت سختی قرار گرفته‌اند و آقای صدر می‌تواند با توجه به مصادر و منابع اسلامی، اذان شیعه را به کرسی نشانند. آقای صدر در نامه خودشان به آقای حسن خالد نوشته بودند که من در کنفراسی که در مصر داشتم، این مطلب را پیشنهاد کردم که علمای اسلام بنشینند و باهم بررسی کنند و یک اذان اسلامی موحد را استنباط کنند. مدارک این کار تماماً موجود است و این اذان می‌تواند اذان رسمی تمامی مسلمانان بشود. آقای صدر سپس در بخشی از نامه خود اشاره می‌کنند که البته می‌دانید که این مسئله برای من در درون طایفه‌ام حساسیت ایجاد خواهد کرد که اکتفا کنیم به حی علی خیرالعمل و شهادت ثالثه را حذف کنیم. لیکن من این حساسیت را درون طایفه‌ام تحمل می‌کنم تا بلکه بتوانیم یک اذان اسلامی موحد را که معتقدم مصلحت بیشتری دارد، به وجود آوریم. لازم به ذکر نیست که ایشان مطمئن بودند که جواب مثبتی نخواهند شنید و به همین دلیل هم در بخش دیگری از نامه خود پیشنهاد کردند که اگر شرایط فعلی به شما اجازه چنین کاری را نمی‌دهد، پس اجازه دهید تا ما هم بتوانیم در آن روزهایی که برنامه‌های رادیو و تلویزیون در دست ماست، اذان خودمان را پخش نماییم! آقای شیخ حسن خالد هم بعد از مدتی جواب دادند که من شخصاً نمی‌توانم در این موضوع تصمیم بگیرم و این مسئله احتیاج به این دارد که تشکیلات ما در کشورهای اسلامی دیگر آن را بررسی کنند.

بدین شکل بود که آقای صدر توانستند اذان و سایر شعارهای مذهبی شیعه را وارد رادیو و تلویزیون لبنان بکنند. در همان سال برنامه‌های سحر و فجر ماه مبارک رمضان به شیعیان واگذار گردید و آقای صدر خودشان در سحرها تفسیر قرآن می‌گفتند. بعد از برنامه تفسیر هم یک قطعه نمایشی تاریخی از زندگانی شخصیت‌های تاریخ اسلام و شیعه ارائه می‌گردید. بعد از آن اذان شیعیان پخش می‌گردید (اذان کامل شیعی با حی علی خیرالعمل و اشهد ان امیرالمؤمنین علیا

ولی الله). جمعه‌ها هم به صورت متوالی بین شیعیان و برادران اهل تسنن تقسیم شده بود. آن روزی که نوبت شیعیان بود، اعلام می‌شد که مثلاً امروز شخص آقای صدر و یا جانشینان ایشان مثل آقای شیخ عبدالامیر قبلان یا آقای شیخ محمدمهدی شمس‌الدین در فلان مسجد نماز جمعه را برگزار می‌کنند. تمامی مراسم مستقیماً از رادیو پخش می‌شد. قهراً اکثر جمعه‌ها مصادف می‌شد با مناسبت‌های معصومین و بالتبع خطیب جمعه رعایت مناسبت‌ها را می‌کرد. واقعاً می‌توان گفت که خطبه‌های جمعه شیعه، مناسبت‌های شیعه را حفظ و احیا می‌کرد. به یاد دارم که در یکی از سال‌ها، روز جمعه مقارن با ایام عید سعید غدیر بود. آقای صدر آن روز را جشن مفصلی گرفتند و حتی علمای اهل سنت را هم دعوت کردند. تمامی مراسم آن روز مستقیماً از رادیو پخش گردید. یکی از علمای بزرگ، معروف و با فضل اهل سنت به نام شیخ عبدالله علانلی صاحب کتاب معروف الامام حسین که به فارسی هم ترجمه شده، جزء سخنرانان آن روز بودند. آن عالم سنی مذهب گفتند که این حدیث قطعی است که حضرت رسول(ص) در روز عید غدیر علی بن ابیطالب را بلند کردند و این جمله را درباره او فرمودند:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه و من كنت انا نبيه فهذا علي امير.

این سخن، بر زبان یک عالم بزرگ اهل سنت، در روز عید غدیر و در آن جشنی که آقای صدر برپا کرده بودند جاری گردید و از رادیو لبنان به‌طور زنده پخش شد. روزنامه‌ها هم به همین مناسبت مطالبی را نوشتند و مراسم جشن مجلس اعلای شیعه را به‌طور گسترده منعکس نمودند.

اینها نتیجه حکمت آقای صدر است و در عین حال نمونه‌هایی از برکات مجلس اعلای شیعه بود. قبل از تأسیس مجلس، چه بسا مناسبت‌هایی چون روز غدیر در قرای جبل عامل و یا بعلبک گرامی داشته می‌شد، ولی حتی خود شیعیان آن سامان به‌طور محدودی مطلع می‌شدند و بسیاری اصلاً نمی‌دانستند که غدیر یعنی چه! بعد از تأسیس مجلس، وضع به‌طور کلی دگرگون شد و فرهنگ شیعه از مظلومیت و بوتۀ فراموشی در آمد و در سطح جامعه و از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه‌های گروهی با قدرت مطرح گردید. آن موقع بود که شیعیان آن سامان احساس کردند که هویتی دارند، کیانی دارند و فرهنگ و تاریخ و معنویاتی دارند که می‌توانند بدان افتخار کنند. آن موقع بود که احساس کردند امت قرآن و نهج‌البلاغه هستند و دلیلی ندارد که این قدر محروم و عقب‌مانده باقی بمانند. این پیروزی‌ها باعث گردید تا شیعیان لبنان بیدار شوند و خود را باور کنند. تمامی شیعیان چنین احساسی داشتند.

همین برکات مجلس بود که برخی از علما را که در ابتدا مخالف تأسیس مجلس بودند، از طرفداران مجلس کرد.

خاطره دیگری که می‌خواهم در مورد برخوردهای حکیمانه آقای صدر بیان نمایم، مربوط به ضیافت‌های افطار ریاست جمهوری لبنان در ماه رمضان است. در لبنان رسم است که رئیس‌جمهور همه ساله یک شب در ماه رمضان ضیافت افطاری ترتیب داده و رئیس‌مجلس شیعه، مفتی جمهوری و برخی از شخصیت‌های هر دو طایفه را دعوت می‌نماید. آقای صدر رئیس‌مجلس شیعه بود و شیخ حسن خالد هم مفتی اهل سنت. می‌دانید که آقایان اهل سنت به مجرد غروب افطار می‌کنند. ولی شیعیان صبر می‌کنند تا چند دقیقه‌ای از غروب بگذرد و سپس افطار می‌کنند. هر سال مراسم افطار پیش می‌آمد و هیچ‌گاه حساسیت و کدورتی پیش نیامد. این به دلیل حکمت آقای صدر بود. ایشان که اذان می‌گفتند یک استکان چای یا آب‌جوش به دست می‌گرفتند و شروع می‌کردند به دعاخواندن. با آن متانت و آرامش خاص خودشان آن‌قدر این دعا را ادامه می‌دادند تا موقع افطار فرا برسد. به قدری این لحظات، شیرین‌سپری می‌شد که هیچ حساسیتی پیش نمی‌آمد. هم به دقت افطار می‌کردند و هم هیچ حساسیتی پیش نمی‌آمد.

حقیقت آن است که آقای صدر با حکمت و لطافت برخوردشان دل همه مسلمانان را به دست آورده بودند. در قضیه ربوده شدن ایشان، آقای شیخ حسن خالد با مجلس شیعه تماس گرفته و گفته بودند در هر اقدامی که برای آقای صدر انجام می‌گیرد و هر بیانیه‌ای که صادر می‌شود، لازم نیست با من تماس بگیرید، اسم و امضای من را هم زیر آن بگذارید. ایشان گفته بودند که من با تمامی اقدامات به طور مطلق موافق هستم و می‌خواهم در همه آنها سهمی باشم و واقعاً همین‌طور هم بود. با اینکه وسایل تبلیغاتی درست در اختیار اهل سنت بود و آقای صدر سهم شیعه را گرفت، اذان شیعه، تمامی مراسم شیعه، عید غدیر، خطبه‌های نماز جمعه و ... را وارد رسانه‌های گروهی لبنان نمود، در عین حال روابطش با این آقایان و تفاهمشان به گونه‌ای بود که آنها در غیاب ایشان چنین رفتار می‌کردند.

یکی دیگر از خصوصیات بارز آقای صدر، استقلال فکری و جرئت و شهامت ایشان بود. در تمامی زمینه‌ها این‌گونه بودند، چه در مسائل علمی و فقهی و چه در مسائل سیاسی و اجتماعی. متأسفانه برخی از علمای شیعه که جنبه‌های مقدس‌مآبی! یا محافظه‌کاری داشتند، تاب تحمل افکار ایشان را نداشتند و به وی اعتراض می‌کردند. در برابر محافظه‌کاری دیگران، ایشان جرئت و شهامت داشت و به هر آنچه درست و به‌جا تشخیص می‌داد عمل می‌کرد.

مثلاً در مورد مسئله طهارت اهل کتاب، ایشان پیش از اینکه مرحوم آیه الله حکیم اعلام کنند، عملاً به آن معتقد بودند و عمل هم می کردند. آقای صدر بر این مسئله مصر بودند و اعتقاد داشتند که طبق موازین شرعی، دلیلی بر نجاست ذاتی آنها نداریم و به این فتوای خود عمل هم می کردند. داستان آن دو بستنی فروش مسیحی و مسلمان معروف است و همه می دانند. البته آقای صدر هیچ گاه آن بستنی را نخوردند و کار به آنجا نرسید، چراکه بستنی فروش مسلمان دست از اذیت و آزار بستنی فروش مسیحی برداشت و پیام آقای صدر مؤثر واقع شد. ولی اگر کار به آنجا می رسید، آقای صدر حتماً این کار را می کردند و خیلی هم با صراحت. بعدها آیه الله حکیم هم صریحاً بر مسئله طهارت اهل کتاب فتوی دادند. پسرعموی آقای صدر، مرحوم آیه الله شهید محمدباقر صدر هم وقتی به مرحله افتاء رسیدند و در درسشان به این بحث برخوردند، رسماً فتوی دادند که دلیلی بر نجاست اهل کتاب نیست.

نمونه ای دیگر، سخنرانی های آقای صدر در لبنان بود. ایشان سخنرانی های بسیار زیادی در لبنان داشتند که جوانان و تحصیل کرده ها در آن شرکت می کردند. گاهی اوقات در میان مستمعین، زنان بدون حجاب هم حاضر می شدند. دشمنان آقای صدر از این مسئله بهره برداری می کردند و یک بار تصویری از یکی از این مجالس را که زن بی حجابی در آن نشسته بود، برای آقای حکیم فرستادند. روابط بین آقای صدر و آقای حکیم خیلی خوب بود. هر وقت آقای صدر به نجف اشرف مشرف می شدند، خدمت آقای حکیم هم می رسیدند و آقای حکیم هم مرتب ایشان را تأیید می کرد. در یکی از سفرها، آقای حکیم قضیه را از آقای صدر سؤال کرده بودند. آقای صدر هم جواب داده بودند که این سخنرانی به دعوت مسیحیان در یکی از مراکز آنها صورت گرفت. آنها دعوت کرده بودند تا درباره فلان موضوع اسلامی برایشان صحبت بکنم و من هم فقط مسئول سخنرانی خودم هستم. این زن هم یکی از دانشمندان مسیحی و یکی از فرهنگی های معروف آنهاست که برای شنیدن سخنرانی در آن مجلس حاضر شده و اگر حاضر نمی شد، هیچ گاه این مسائل در مورد اسلام به گوشش نمی خورد. اگر بخواهیم مسائل اسلامی و راه حل های اسلام راجع به مسائل و مشکلات بشریت به گوش دیگران برسد، راهش همین است و غیر از این راهی نیست. آقای حکیم (ره) هم گفته بودند که این کار هیچ اشکالی ندارد و راهی جز این وجود ندارد.

آقای صدر در مسائل سیاسی هم آزاداندیش بودند. نمونه بسیار روشن آن جنگ داخلی لبنان بود. آقای صدر در این مورد معتقد بودند که جنگ و جدل به مصلحت

لبنان، مسلمانان و شیعه نیست. ایشان معتقد بودند که پیشرفت شیعه و مصلحت آن در حفظ آرامش و منطق است. ایشان می‌گفتند که ما منطق داریم. ما امت قرآن و نهج‌البلاغه هستیم. کسی که منطق دارد به این نوع حرکت‌ها دست نمی‌زند و به همین خاطر ایشان مخالف جنگ لبنان بودند، از اول می‌گفتند که ما باید برای صلح کوشش کنیم. اگر جنگ، امروز متوقف شود بهتر از فرداست. به همین جهت نیز با برخی از سران کشورهای اسلامی اختلاف نظر داشتند. آنها به خاطر مقاصد خودشان می‌خواستند جنگ را ادامه دهند؛ مانند قذافی رئیس‌جمهور لیبی. او طرفدار جنگ و آشوب بود و خودش هم می‌گفت: من پول دارم و به شما می‌دهم تا جنگ و آشوب برپا کنید. آقای صدر هم می‌گفتند:

خیر! اینجا کشور ماست و ما باید در سایه امنیت و منطق به پیش برویم.

در سال‌های آخر حضور آقای صدر در لبنان، برادران اهل سنت هم معترف بودند که طایفه شیعه از نظر منطق و فرهنگ در حال پیشی گرفتن از تمامی طوایف دیگر لبنان است. در طول جنگ، شیعیان بیشتر از تمامی طوایف دیگر خسارت دیدند؛ چه خسارت مادی و چه خسارت معنوی.

پرسش: موقعیت علمی آقای صدر در لبنان چگونه بود؟

پاسخ: ایشان مسلماً وقتی وارد لبنان شدند مجتهد بودند. تمامی کسانی که ایشان را می‌شناسند به این امر معترف‌اند. آقای صدر مرد بسیار با ذکاوت و خوش‌استعدادی بودند. ایشان زمانی که در قم بودند از مدرسین سطح بودند. یادم هست وقتی یکی از علمای ایران به لبنان آمده بودند. ایشان از علمای گیلان‌اند و هم‌اکنون در قید حیات‌اند. صحبت از آقای صدر شد و ایشان گفتند که بله من در قم خدمت آقای صدر قوانین می‌خواندم و این در زمانی بود که آقای صدر در عنفوان جوانی بودند. می‌دانید که آقای صدر در سال اول مکتب/اسلام مقالات ارزنده‌ای درباره اقتصاد اسلامی نوشته‌اند. آن زمان اصلاً چنین مفاهیمی در حوزه‌ها مطرح نبود. بعداً مقالات ایشان را جمع‌آوری کردند و با عنوان اقتصاد در مکتب اسلام منتشر نمودند. اکنون که آن مقالات را مطالعه می‌کنم می‌فهمم آخوندی که در آن عصر، یعنی ۴۵ سال پیش در این سطح بحث‌های اقتصادی را مطرح نموده، اقتصاد سوسیالیستی را با اقتصاد سرمایه‌داری و هر دو آنها را با اقتصاد اسلامی مقایسه کرده است، حتماً باید نابغه‌ای بوده باشد.

بد نیست که در اینجا خاطره‌ای را نقل کنم. واعظ بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس اسلامی می‌گفتند که بعد از آنکه مرحوم آیه‌الله‌العظمی صدر، پدر بزرگوار امام موسی صدر، فوت شدند، من به فکر آقای موسی صدر افتادم. من ایشان را خیلی خوب می‌شناختم. خیلی با ذکاوت و با استعداد بودند. احساس می‌کردم که ایشان اگر در ایران بمانند، بعد از فوت پدرشان برایشان گرفتاری‌هایی پیدا می‌شود که به درس و بحث ایشان لطمه می‌زند و این در حالی است که من می‌دیدم ایشان آینده خیلی روشنی دارند، ایشان گفتند که من از آقای موسی صدر خواستم که شما حتماً بروید به نجف و حیف است که در ایران بمانید. با آن آینده‌ای که من برای شما می‌بینم، می‌ترسم که در ایران مشکلاتی برایتان پیش بیاید و خلاصه جامعه آینده اسلام از شما محروم گردد. آقای صدر گفته بودند که من مشکلاتی دارم. اولاً عائله‌ام راضی نیستند و ثانیاً تعلقی به مادرم دارم و فراق ایشان برایم سخت است. خداوند آقای اسلامی را رحمت کند. می‌گفتند: آقای صدر آن‌چنان این مطلب را قرص می‌گفتند که همان‌جا در من تأثیر کرد و ناخودآگاه به ایشان گفتم که اگر به خاطر مادرتان بخواهید از نجف صرف‌نظر نمایید، خداوند مادرتان را از شما خواهد گرفت. اگر مشکلات مادی دارید، من امکاناتی دارم و شخصاً متعهد زندگی شما می‌شوم. به نجف بروید و در آنجا تحصیلات خود را ادامه دهید. من عائله شما را هم راضی می‌کنم. در هر صورت آقای صدر در نهایت، تصمیم خود را می‌گیرند و والده ایشان هم موافقت می‌کنند و به نجف اشرف منتقل می‌گردند.

آقای صدر در حدود ۴ الی ۵ سال در نجف اشرف بودند. تمامی این مدت را به درس آیه‌الله خویی ملتزم بودند. ایشان به یک دوره کامل درس آیه‌الله خویی حاضر شده بودند که آن را نیز نوشته بودند و این نوشته‌ها را تا آخر داشتند. به درس فقه آیه‌الله خویی هم می‌رفتند، اگرچه به درس فقه برخی از آقایان دیگر نیز مثل مرحوم حاج شیخ حسین حلی (ره) حاضر می‌شدند. یکی از علما و مدرسین حوزه علمیه قم که از شاگردان مبرز آقای خویی بودند، خاطره‌ای را در مورد روزهای اول حضور آقای صدر در درس آقای خویی تعریف کردند. ایشان می‌گفتند که روزی بعد از خاتمه درس آقای خویی، آقای صدر به آقای خویی اشکال کردند، اشکال در مورد مبحث عام و خاص بود و آقای خویی به فکر فرو رفتند تا جواب اشکال را بدهند. ایشان می‌گفتند که بعد از چند لحظه من جوابی دادم و آقای خویی این جواب را پذیرفتند. در واقع این نشانه ذکاوت آقای صدر بود که در همان ابتدای آمدنشان اشکالاتی را مطرح کنند که آقای خویی ناگزیر از فکر و تأمل باشد.

آقای صدر در مدتی که در نجف بودند علاوه بر دروسی که حاضر می‌شدند، مباحثات مختلفی را برای تکمیل قواعد فقهی و اصولی خود داشتند. برای مثال مرحوم آیه‌الله شهید صدر با ایشان روابط نزدیکی داشتند و در مدتی که با هم در نجف بودند، مباحثه‌های منظم و نامنظم زیادی با یکدیگر می‌کردند.

تمامی افرادی که آقای صدر را می‌شناسند، معترفند که ایشان وقتی از نجف خارج شدند، یقیناً مجتهد بودند. تمامی آنهایی که با ایشان آشنا بودند و یا در درس آیه‌الله خویی با ایشان هم‌دوره بودند همین عقیده را دارند. آیه‌الله خویی هم در مورد ایشان چنین نظری داشتند و به علم و فضل و ذکاوتشان معترف بودند. امام موسی صدر استعداد و ذکاوت فوق‌العاده‌ای داشت. چنین فردی وقتی یک دوره کامل خارج اصول ببیند، مباحث فقهی را هم ببیند و در کنار درس، مباحثات فقهی و اصولی هم داشته باشد، با آن نمودج فکری و ذکاوت فوق‌العاده‌ای قطعاً به مرحله اجتهاد خواهد رسید. آقای صدر دقیقاً چنین بودند. هم آقای خویی و هم مرحوم شهید صدر و هم بقیه افرادی که با ایشان آشنا بودند همین عقیده را نسبت به ایشان داشتند. مرحوم شهید صدر که اجتهادشان بر همه روشن است شاید کمتر از ایشان به درس حاضر شدند. ولی در اثر ذکاوت فوق‌العاده‌ای که داشتند به آن مقام شامخ رسیدند. آقاموسی صدر هم همان استعداد و ذکاوت فوق‌العاده را داشتند. این را همه در مورد ایشان قبول دارند.

پرسش: آیا آقای صدر در لبنان هم درس و بحث داشتند؟

پاسخ: بله، ایشان ابتدائاً درس و بحث داشتند. مرحوم سید هاشم معروف از علمای با فضل و کمال لبنان و مؤلف مشهوری بودند که کتاب‌های «تاریخ الفقه الجعفری» و «دراسات فی الکافی الکیینی» متعلق به ایشان است. من در صور از ایشان شنیدم که می‌گفتند:

آقای صدر در ابتدای ورود به لبنان، در صور ساکن شدند. در اولین جلسه‌ای که به هم رسیدیم، یکی از مباحث مشکل اصول را از ایشان پرسیدم.

آقاسید هاشم معروف، تحصیل کرده نجف اشرف بودند و علمای لبنان همه به فضل ایشان اعتراف داشتند. ایشان تا آخر مدرس سطوح عالی مکاسب و کفایه بودند و از دیرزمانی برای خودشان مقام اجتهاد قائل بودند. دعوی ایشان هم مورد قبول علمایی که ایشان را می‌شناختند بود و همه ایشان را به اهلیت می‌شناختند. ایشان می‌گفتند که آقای صدر شروع کردند به شکافتن مسئله و تمام شقوق آن را بیان

کردند. درست مانند کسی که تازه از این بحث گذشته باشد، تمام شقوق و حدود مسئله را بیان کردند. ایشان می‌گفتند که من در همان‌جا از ایشان درخواست کردم تا مباحثه‌ای با هم داشته باشیم. آقای صدر هم قبول کردند و تا وقتی که در صورت بودند، این مباحثه را با هم داشتیم. در این مباحثه آقاسید هاشم، آقای صدر و عده‌ای دیگر از فضلا از جمله مرحوم حاج شیخ محمدجواد مغینه حضور داشتند. این مباحثات ادامه داشت تا اینکه کار آقای صدر توسعه پیدا کرد، با بیروت مرتبط شد و گرفتاری‌های شیعیان دیگر نمی‌گذاشت که آن التزام و نظم سابق را حفظ نماید.

آقای صدر به حوزه‌های علمیه خیلی اهمیت می‌دادند. به همین جهت هم اولین کار ایشان این بود که در خود صور، حوزه کوچکی را تأسیس کردند به نام معهدالدراسات الاسلامیه. شاید این اسم هم مانند خیلی از اسامی و اصطلاحاتی باشد که ایشان ابداع کردند و دیگران بعداً به کار بردند. شاید الآن در قم و یا جاهای دیگر به مؤسساتی که چنین نامی دارند برخورد کنیم. درمیان علمای شیعه چنین تسمیه‌ای (یعنی کالج علوم اسلامی) وجود نداشت. این ابتکار از آقای صدر بود. بله، این حوزه کوچک را تأسیس کردند و خودشان هم مدتی در آنجا تدریس داشتند. به یاد دارم که مدتی مکاسب تدریس می‌کردند. ایشان تا وقتی که در صور بودند و فرصت می‌یافتند، برنامه‌های منظم علمی داشتند. اما وقتی که به بیروت منتقل شدند، دیگر خیلی فرصت نداشتند.

پرسش: حاج‌آقا، رابطه آقای صدر با حضرت امام، زمانی که امام در نجف تشریف داشتند، چگونه بود؟

پاسخ: رابطه آقای صدر با حضرت امام همیشه قوی بود. همیشه روابط حسنه‌ای با یکدیگر داشتند. آقای صدر مورد تأیید امام بودند. البته یک بار در این اواخر که امام در نجف مشرف بودند، به وسیله یکی از علما پیامی شفاهی برای آقای صدر داده بودند. ظاهراً مقداری ذهن ایشان را مشوّب کرده بودند، خصوصاً در رابطه با فلسطینی‌ها. آن روحانی بزرگوار آمد و گله‌های حضرت امام را که در نتیجه برخی گزارش‌های نادرست بود، منتقل نمود. آقای صدر هم فوراً در جواب نامه‌ای نوشتند. آن نامه تقریباً با این جملات شروع شده بود:

... خیلی خوشحال هستم از اینکه گله کرده‌اید، ای کاش گله کنید و گله‌تان به ما برسد و ما بفهمیم که این قدر لطف دارید و آن وقت ما هم در دلمان باز شود و ...

همان‌طور که عرض کردم ایشان در جواب گله‌ها طوری برخورد می‌کردند که در نهایت مسئله را به نفع خودشان تغییر می‌دادند. خیلی تشکر کردند که حضرت امام گله فرمودند و گفتند که خیلی خوشحالیم که همین اندازه مورد لطف شما قرار گرفته‌ایم که از ما گله کردید و به ما فرصت و مجالی دادید تا ما هم دلمان را باز کنیم و اظهار اخلاص بکنیم. بعد هم تک‌تک گله‌ها را جواب داده بودند. از جمله اشاره کرده بودند به اینکه مخلصین شما که از کشور خودشان آواره هستند و حتی بعضی‌هایشان در عراق هم مشکلاتی دارند، به اینجا آمده‌اند. از آنها پرسید که وقتی به اینجا آمدند در چه وضعی قرار گرفتند. ما فعلاً پناه مخلصین شما از اقطار عالم قرار گرفته‌ایم. جراید کثیرالانتشار در اختیارشان است تا آراء و افکار شما را به آن طرزى که خودتان و خودشان مصلحت می‌دانند منتشر نمایند و فعلاً در کمال امنیت هستند.

بعد از این قضیه باز روابط آقای صدر با مرحوم امام حسنه بود و عده‌ای از دانشجویان، از جمله آقای صادق طباطبایی تقریباً بین آقای صدر و نجف اشرف (یعنی حضرت امام و شهید صدر) واسطه بودند. این اواخر هر سه این بزرگان، یعنی حضرت امام، شهید صدر و امام موسی صدر در جریان کارهای یکدیگر بودند و روابط نزدیکی داشتند. می‌دانید که به محض انتشار خبر ربوده‌شدن آقای صدر، حضرت امام تلگرافی به یاسر عرفات زدند و از ایشان خواستند که فوراً اقدام کند، به لیبی سفر نموده، از وضع ایشان خبری به دست آورد. یاسر عرفات هم طبق امر ایشان همین کار را کرد و به لیبی سفر نمود، اگرچه نتیجه اقدامات ایشان منتشر نگردید. همان‌طور که می‌دانید، حضرت امام در برخی از مناسبت‌ها، مثلاً ملاقات با علما و شیعیان لبنان یا ...، اسم آقای صدر را می‌آوردند و حتی به یادم هست که در یکی از صحبت‌هایشان فرمودند که خوشحالی ما آن وقت تمام می‌شود که آقای صدر بیایند و یا اینکه فرمودند انشاءالله آقای صدر بیایند و با هم در قدس نماز بخوانیم. به اعتقاد من طرز صحبت کردن امام در مورد آقای صدر نمایانگر آن بود که شخصاً به حیات ایشان معتقد هستند.

پرسش: چه شد که بعد از فوت مرحوم آقای حکیم (ره)، آقای صدر آقای خوبی (ره) را به عنوان مرجع تقلید تراز اول معرفی کردند؟

پاسخ: بعد از گذشت چند روز از مراسم بزرگداشت مرحوم آیه‌الله حکیم، تعداد زیادی از علمای لبنان، مردم را به آقای خوبی ارجاع دادند. به عنوان مثال هنوز چند روزی نگذشته بود که آقایان سید محمدحسین فضل‌الله و شیخ محمدمهدی

شمس‌الدین بیانیه مشترکی دادند که هر دو زیر آن را امضا کرده بودند و در آن مرحوم آقای خویی را به عنوان مرجع تقلید معرفی کرده بودند.

پرسش: یعنی قبل از اینکه آقای صدر نظرشان را اعلان کنند؟

پاسخ: بله، آقای صدر هنوز هیچ صحبتی نفرموده بودند. در این فاصله هم تعداد کثیری از شیعیان تماس می‌گرفتند و می‌خواستند تا آقای صدر نظرشان را درباره مرجعیت اعلان نماید. آقای صدر هم یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دادند و در آن به طور مفصل تمامی مراجع آن روز شیعه را اسم بردند و شرح حال آنها را بیان کردند. متن آن مصاحبه الآن موجود است و چه بسا در ایران هم بعضی‌ها آن را داشته باشند. ایشان در آن مصاحبه، مراجع آن روز قم و نجف را، تاریخچه زندگی این بزرگان را و همین‌طور موقعیت آن روز آنها را بیان کردند. ایشان در صحبتشان به آن صورت اشاره‌ای به اعلمیت نداشتند. خیلی مفصل راجع به مرحوم امام صحبت کردند. به نهضت ایشان اشاره کردند و اینکه عمده روشنفکران و دانشجویان که الآن در خارج از ایران هستند از پیروان ایشان‌اند. به آیه‌الله خویی که می‌رسند، می‌گویند ایشان از علمای معروف هستند و امتیازی که دارند آن است که شاگردان زیاد ایشان در اطراف عالم منتشر هستند و از جمله شاگردان ایشان شخص رئیس‌مجلس است و می‌گویم که افتخار شاگردی ایشان را دارم. ایشان بعد از اینکه همه علما را معرفی نمودند، در آخر مصاحبه خود می‌گویند که طبق مشورتی که با علمای لبنان شده، در این شرایط آیه‌الله خویی را به عنوان مرجع تراز اول معرفی می‌نماییم. یکی از جهات عمده‌ای که آقای صدر مراعات می‌کردند آن بود که لبنان با وضع خاصی که دارد، تحمل اختلاف مرجع و تعدد مراجع را ندارد و معتقد بودند فعلاً که نظر اکثر علمای لبنان بر تأیید آقای خویی قرار گرفته، مصلحت این است که ایشان را تأیید کنیم. ایشان روی این جهت خیلی تکیه داشتند.

پرسش: چه شد که شهید چمران به لبنان آمدند و در آنجا ماندگار شدند؟

پاسخ: شهید چمران از همان اول هم که در ایران بود، جزو دانشجویان خوب و مسلمان بود. ایشان از شاگردان آقای مهندس بازرگان بودند و معلوم بود که در همان موقع هم آقای بازرگان بر برخی از شاگردانشان من جمله شهید دکتر چمران تأثیر فکری و روحی و ایمانی قوی دارند. ایشان یک استاد مسلمان و معتقد بودند و به همین جهت هم رابطه‌شان با برخی از شاگردان، صرفاً یک رابطه استاد و شاگردی نبود، بلکه یک ارتباط روحی و فکری و اسلامی بود. شهید چمران به آمریکا هم که

می‌روند ارتباطات خود را با دانشجویان مسلمان و سازمان‌های اسلامی تقویت می‌نمایند. مثلاً با گروهی از دوستانشان مدتی به مصر می‌روند، در آنجا تعلیمات نظامی می‌بینند و با جمال عبدالناصر و یا شخصیت‌های اسلامی آنجا ارتباط برقرار می‌کنند. آقای صدر از طریق برخی از رفقاییشان از جمله آقای دکتر صادق طباطبایی شنیده بودند که چنین فردی در آمریکا هست و از نظر صفا و اخلاص و شور و شوق دینی در حدی است که به رغم موقعیت بسیار خوب فعلیش، بعید نیست که اگر از او خواسته شود تا به لبنان بیاید، چنین کند. آقای صدر مؤسسه‌ای را در حومه صور ایجاد کرده بودند به نام مؤسسه صنعتی جبل عامل. اولین مدیر آنجا یکی از مهندسین شیعه بود به نام عبدی فرحات که یک سالی آنجا را اداره می‌کرد. این مدیر خیلی موردپسند آقای صدر نبود. آقای صدر می‌خواستند که مدیر این مؤسسه آموزشی شیعه‌ای باشد تحصیل کرده، با روحیه فرهنگی و التزام دینی مناسب. بعد از آن مدیر دیگری تعیین کردند و در عمل دیدند که او هم واجد شرایط نیست. در اینجا بود که از مرحوم دکتر چمران دعوت کردند که سفری به لبنان کنند. چنان‌که عرض کردم، آقای صدر در کارهایشان حکیمانه عمل می‌کردند. ایشان ابتدا از آقای چمران خواستند که بیاید و اوضاع را مطالعه کند و اگر احساس تکلیف و وظیفه کرد، در آنجا بماند. آقای چمران هم مطالعه وسیعی را در وضع شیعیان لبنان و ظلم و حرمان آنها به عمل آوردند و به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند. بعد مشاهده کردند که آقای صدر دست تنهاست و احتیاج به کمک‌های مخلصانه دارد. اینجا بود که تصمیم گرفتند در لبنان بمانند و در روستاهای جبل عامل، بعلبک و جاهای دیگر، آقای صدر را یاری دهند.

ایشان به عنوان مدیر مؤسسه مشغول به کار شدند. در همان‌جا یک آپارتمان کوچکی گرفتند و همسر و فرزندان خود را در آن اسکان دادند. شاید باور نکنید، ولی هرکسی که برای بار اول به مؤسسه وارد می‌شد تصور می‌کرد که ایشان یکی از کارکنان عادی آنجا هستند. نه لباسشان لباس ریاست بود و نه برخورد ایشان برخورد ریاستی. حتی در کوچک‌ترین کارهایی که باید کارگران انجام دهند، مشارکت می‌کردند و کار را انجام می‌دادند.

شاید باز هم باور نکنید، ولی در بعضی از کارهای مؤسسه که احیاناً خطرات جنبی و جانی دربر داشت، به جای بچه‌های مؤسسه از فرزندان خودشان استفاده می‌کردند. مثلاً فرزندش را می‌فرستاد زیر یک کانال، جایی که واقعاً خطر وجود داشت و اگر کسی آن وقت وارد مؤسسه می‌شد، اصلاً تصور نمی‌کرد که ایشان رئیس آن مؤسسه باشد و آن بچه هم فرزند ایشان. کار به جایی رسید که همسرشان گفتند ما دیگر

نمی‌توانیم در اینجا بمانیم و خسته شدیم. خانم ایشان آمریکایی بود. شهید چمران هم گفته بودند که شما آزادید، هرطور می‌خواهید تصمیم بگیرید، ولی من احساس وظیفه می‌کنم که اینجا بمانم و به شیعیان خدمت کنم. خانواده ایشان نتوانستند در آنجا بماند و به آمریکا بازگشتند و شهید چمران هم به خاطر اسلام از آنها صرف‌نظر نمود. بعد از شهادت دکتر چمران که ما به لبنان رفتیم، شیعیان آنجا جمع شده بودند و می‌گفتند که ایران به آن اندازه که ما در برابر شهادت ایشان احساس خسارت می‌کنیم، خسارت نکرد.

رابطه شهید دکتر چمران با آقای صدر، رابطه عاشق و معشوق بود. آقای چمران طوری آقای صدر را درک کرده بود که عاشق ایشان بود. ایشان معتقد بود که باید تا به آخر حول محور وجودی آقای صدر بچرخد و این وظیفه شرعی اوست. آقای چمران موقعیت آقای صدر را این‌گونه تشخیص داده بود و معتقد بود که باید تا آخر عمر در خدمت ایشان باشد. البته آقای صدر هم در مقابل همین حالت را داشتند. می‌دانید که اخیراً حساسیت‌های زیادی بین دولت وقت ایران و آقای صدر پیش آمده بود. سفیر ایران در لبنان (منصور قدر) آقای صدر را تحت فشار گذاشته بود که آقای چمران چنین است و سوابقش چنان است و باید به ایران تحویل داده شوند و ... آقای صدر هم لبخند می‌زدند و می‌گفتند اگر به خاطر آقای چمران تمامی این روابط تیره بشود و تیره‌تر از تیره شود و به هر جا هم که برسد می‌ارزد.

بعضی از مصلحت‌اندیشان استدلال می‌کردند که تیره شدن روابط بین آقای صدر و سفارت و دولت ایران صحیح نیست و مصلحت شیعیان در این نیست که این روابط تیره شود. آنها گفته بودند که آقای صدر تمام رفقای آقای خمینی را که به لبنان می‌روند پناه می‌دهد و در رأس آنها آقای چمران است که همکار آقای صدر است و این کارها روابط با ایران را تیره می‌کند. وقتی این صحبت‌ها به گوش آقای صدر رسیده بود، گفته بودند که ما این رویه را ذره‌ای تغییر نمی‌دهیم و ما در خدمت این آقایان که به لبنان می‌آیند هستیم. ایشان تأکید داشتند که تیره شدن روابط ما با ایران و جاهای دیگر، در مقابل رفاقت با آقای چمران و همکاری با ایشان ناچیز است و به اعتراض‌ها اهمیت ندادند، به طوری که آنها مأیوس شدند و می‌دانید که بعد از آن دیگر روابط خیلی تیره‌تر شد. به یادم هست که در همان ایام یکی از روزنامه‌های لبنان به نام «المحرر مقاله‌ای نوشت که عنوان آن چنین بود: «الصدر يطلق النار علی الحکم الایرانی» (یعنی صدر بر روی دولت ایران آتش گشوده است).

پرسش: با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشته‌اید، آیا خاطره دیگری به یاد دارید؟

پاسخ: حقیقت آن است که صحبت کردن درباره امام موسی صدر وقت زیادی می‌طلبد و در این فرصت کوتاه مطالب زیادی نمی‌توان مطرح نمود. نکته‌ای که در آخر می‌خواهم بدان اشاره کنم، راجع به اخلاص ایشان در کارها بود. ایشان هیچ‌گاه کارهایشان را طوری انجام نمی‌دادند که دیگران بفهمند اینها مربوط و یا متعلق به آقای صدر است. هیچ‌وقت کارهایشان را شخصی وانمود نمی‌کردند. هر کاری که انجام می‌دادند به نام مجلس اعلای شیعه و یا به نام جمعیت برّ و احسان بود. البته هرکس که آقای صدر را می‌شناخت و یا از نزدیک خدمت ایشان می‌رسید و کارها و خدمتشان را می‌دید، می‌فهمید که این کارها همه قائم به شخص ایشان و همه از آثار وجودی ایشان است. همه می‌فهمیدند که این کارها و خدمات، کارهای شخص ایشان است. لیکن ایشان حاضر نبودند که کارها به نام خودشان باشد.

مثلاً تمامی خدماتی را که در منطقه جنوب لبنان و خصوصاً صور انجام دادند، چه پیش از تأسیس مجلس و چه بعد از آن، همگی به نام جمعیت برّ و احسان بود، تأسیس دارالایتام، تأسیس مؤسسه صنعتی جبل عامل، تأسیس معهدالدراسات الاسلامیه و ... تماماً به نام جمعیت برّ و احسان بود. خود اعضای جمعیت برّ و احسان هم می‌گفتند که ما عضو جمعیت هستیم ولیکن تمام خدمات مربوط به شخص ایشان است. آقای صدر قبل از تأسیس مجلس سفری به آفریقا رفته بودند که چند ماه به طول کشید. ایشان از تمام کشورهای آفریقایی که شیعیان لبنان به آنجا مهاجرت کرده بودند بازدید نمودند. در همه این کشورها ملاقات‌هایی با سران و مسئولین و مردم داشتند و در طول سفر سخنرانی‌های متعددی کردند. آقای صدر همواره در سخنرانی‌هایشان موفق بودند. در هر مجلس و سمینار و کنفرانسی که شرکت می‌کردند، موفقیتشان بسیار عالی و بارز بود. به یاد دارم که در کنفرانسی در الجزایر شرکت کردند و سخنرانی نمودند. روزنامه *المجاهد* که جریان کنفرانس را منعکس می‌کرد، نوشته بود یکی از بهترین مقاله‌ها و سخنرانی‌های عرضه شده، مقاله و سخنرانی امام موسی صدر بود.

نامه‌ها و گزارش‌هایی که در حین سفر آقای صدر به آفریقا و یا بعد از آن به لبنان می‌رسید حاوی نکات جالبی بود. اهالی شیعه آنجا نوشته بودند که واقعاً آمدن آقای صدر برای ما مایه افتخار و سربلندی بود. ما نمی‌دانستیم که طایفه شیعه چنین شخصیتی را دارد. ثروتمندان شیعه‌ای که ساکن آنجا بودند، می‌خواستند کمک‌های مالی در اختیار آقای صدر بگذارند. ایشان هم شماره حساب جمعیت برّ و احسان را در اختیار آنها گذارده بود و آنها را راهنمایی کرده بود که کمک‌های خود را به این حساب واریز نمایند. آنها گفته بودند که این کمک‌ها و اینکه در خدمت شما هستیم

فقط به خاطر شخص شماسست و ما غیر از شما کس دیگری را نمی‌شناسیم. با وجود این آقای صدر حسابی به نام جمعیت بر و احسان باز کرده بودند و از آنها خواسته بودند کمک‌های خود را به این حساب بریزند. رئیس جمعیت بر و احسان هم فردی بود به نام آقای شیخ محمد عقیل. ایشان یکی از صلحای لبنان است. این مرد بسیار بزرگ از تربیت‌شدگان مکتب مرحوم شرف‌الدین و از معتمدین ایشان است. با اینکه معمم نیست ولی در غیاب آقای صدر و نماینده ایشان آقای سید محمدعلی امین، گاه به نماز می‌ایستادند و همه به ایشان اقتدا می‌کردند. خود آقای صدر و بقیه علما هم پشت سر ایشان نماز می‌خواندند.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات من، امیدوارم که روزی برسد که همه حقایق مربوط به امام موسی صدر بیان شود تا حقیقت بر همگان روشن گردد. انشاءالله.

قم، بهار ۱۳۷۳

امام موسی صدر، عبد صالح خدا

حجة الاسلام والمسلمین شیخ عبدالحسین ایمانی

سخن گفتن در حق انسان کامل از کمال و اهلش لایق است و قلم به دست گرفتن و شمردن صفات نیک و خصلت‌های مخلصین و اهل ایمان لازم است اولاً معنی قلم را بداند و خود را با صفات فاضله حمیده نبیله کامله آراسته و مزین نموده باشد، این ثانیاً است. چنان‌که در قواعد علم منطق آمده است، معرف باید از اجلی از معرف اجلی باشد ولی در اینجا مجازاً و تطفلاً قلم به دست گرفته و این صفحات را پر می‌کنیم. این شرایط برای سخن گفتن از انسان عادی است که معنی انسانیت را داشته است، تا چه رسد سخن گفتن از انسانی که خود از سلاله و عترت پاک مهبط وحی و معدن رحمت و خزان علم باشد. در این صورت حتماً و لازماً است معرف از این پاکان باشد، هرچند اهل قلم و سخن و کمالات دیگر دارا باشد. و الا باید پناه برد به کلام وحی که در اینجا برای ادای حق مطلب واجب است از آیه‌های محکم الهی درباره این‌گونه شخصیت‌ها استفاده نمود. چون الامام موسی الصدر مصداق آیه شریفه الهی است که می‌فرماید:

يا ايهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یأتی اللہ بقوم یحبہم و یحبونہ اذلة علی المؤمنین
أعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللہ و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ
واسع علیم.

و واقعاً امام موسی صدر از کسانی بود که مورد لطف و محبت خداوند متعال قرار گرفته بود. او در برابر مؤمنان چنان ذلیل و خاضع و خاشع بود که یادم نمی‌رود، بعد از آن تحصّتی که در مسجد عاملیه بیروت انجام داد، تشریف آوردند به منطقه بعلبک

و در آنجا متوجه شدند که در حین تحصن، درگیری بین اهل منطقه عرسال (مسلمان نشین) و منطقه قاع (مسیحی نشین) صورت گرفته و یک نفر از اهل منطقه عرسال به شهادت رسیده است. این منطقه از بعلبک پنجاه کیلومتر فاصله دارد و ایشان تصمیم گرفت به منطقه برود برای تسلیت. بعضی ها خواستند مانع شوند به بهانه اینکه وقت نیست و جاده خاکی است و دور است و اهل سنت هستند. ولی ایشان مصمم بود برود و همراه ایشان رفتیم. جاده منطقه عرسال پر گرد و خاک و کوچه ها تنگ و مشقت آور بود، تا رسیدیم به منزل محقر و کوچه پدر شهید. از اتومبیل پیاده شدیم، همراه مردم که با ما بودند. همه گردوغبار به سروصورتمان گرفته بود، حتی خود ایشان. اما با یک تبسم و لبخند مخصوص، تمام خستگی ها را از جان گرفت و با یک «خسته نباشید» به همه، وارد منزل کوچک پدر شهید شدیم، با یک فاتحه خواندن و تسلیت گفتن و خداحافظی.

او نسبت به کل مردم این گونه بود. چه نسبت به رزمندگان اسلام که در حین آموزش نظامی بودند، و چه نسبت به شاگردان محروم و فقیر و مستضعف و یتیم جنوب لبنان که در مدرسه جبل عامل برج شمالی منطقه صور درس می خواندند، برخورد پیامبرگونه داشت و از یک یک شاگردان جویای حال می شد. و چون این مرد بزرگ از سلاله پاک پیامبر اکرم ص است که ساسة العباد می باشند، وقتی باخبر شد که عشایر منطقه بعلبک می خواهند به زنان و کودکان بی دفاع روستای دیرالأحمر مسیحی نشین حمله ور شوند، بی درنگ توسط رادیوی رسمی دولت لبنان (در حالی که در تحصن بودند) از همان مسجد پیامی به عشایر شیعه منطقه بعلبک فرستادند و گفتند که هر که از شما به این روستای بی دفاع حمله کند، به منبر و محراب و مسجد و زن و فرزند من حمله کرده است و با این پیام توانستند جلوی فاجعه بزرگی را بگیرند. سیاست ایشان در کشوری که مذهب گرایی حاکم بر آن است این گونه بود و با این سیاست ها بود که میسر گردید، کلمه حق شهادت به ولایت امیر مؤمنان علی ع که در اذان شیعه است، از رادیوی رسمی لبنان پخش شود.

این مرد محبوب خدا با صفات نیکی که داشت در قبال مؤمنان ذلیل و متواضع بود، اما در برابر کافران و منافقان مانند شیر ژبان مقتدر و عزیز و توانا. فراموش نمی کنم که در آن اجتماع بزرگ یونسکوی لبنان در حینی که یاسر عرفات ... از یأس و ناامیدی درباره آزادی قدس شریف سخن می گفت، امام موسی صدر خطاب به او گفت:

اعلم یا اباعمار ان شرف القدس یأبی ان يتحرر إلا علی أیدی المؤمنین

یا در آن سخنرانی که گفت:

با صهیونیست‌ها و غاصبان قدس شریف تا آخر می‌جنگیم و با چنگ و دندان با اسرائیل
غاصب بجنگید!

بله برادر عزیز، زندگی مردان الهی حماسه و جهاد و خون‌فشانی در راه اعتلای
کلمه لاله‌الاله و محمد رسول‌الله^ص است که از مکتب علی ولی‌الله گرفته شده باشد.
امام عزیز و راحل فرمودند: خط شرح شهادت، خط آل‌محمد است و امام موسی
صدر از سلاله پاک و شاگردان این مکتب و خاندان است.

همه اینها از فضل خداست که یؤتیه من یشاء والله واسع علیم است. ایشان به
فضل الهی از اجتهاد علمی حوزوی برخوردار بودند که آثارش در حوزه‌های علمی
قم و نجف اشرف مانده است، وقتی که بعضی از علمای لبنان درباره فضل ایشان
اشکال و تفوه کرده بودند، بعضی دیگر از شهید سعید آیه‌الله سید محمدباقر
صدر(ره) نظرخواهی نموده‌اند که آیا ایشان از فضل علمی برخوردارند یا خیر؟ آن
شهید سعید جواب فرموده بودند:

وقتی که ایشان در نجف اشرف بودند مجتهد مسلم بودند، حالا دیگر واضح است و
آنچه را که عیان است نیاز به بیان نیست. این مسئله چنان در محافل علمای لبنان که
آگاهی نداشتند پیچید که صم بکم شدند.

والسلام علیکم ورحمة‌الله.

جامع علم و سیاست

آیةالله دکتر محمد صادقی

پرسش: آشنایی شما با آقای صدر به چه زمانی برمی‌گردد و روابطتان با ایشان در چه حدی بود؟

پاسخ: در سال ۱۳۲۰ هـ.ش که ما وارد حوزه علمیه قم شدیم، افراد هم‌سن ما خیلی کم بودند. رضاخان تازه رفته بود و آن تشکیلات را تازه برچیده بودند. به همین دلیل افراد روحانی هم بسیار کم بودند. به مدرسه فیضیه که وارد شدم، اولین جوان هم‌سن و سالی که با آن برخورد کردم آقای صدر بودند (یعنی ۵۳ سال پیش). مادام که ایشان در قم تشریف داشتند، ما هم دوره درسی بودیم. در درس‌های مرحوم علامه طباطبایی (رض) (هم درس‌های عمومی ایشان و هم درس‌های خصوصی ایشان) با هم شرکت می‌کردیم. البته در درس‌های تفسیر ایشان شرکت نمی‌کردند، در درس فلسفه شرکت می‌کردند و در مجالس خصوصی که در آن کتاب روش رئالیسم را مرقوم می‌فرمودند شرکت داشتند. ایشان بعداً به نجف رفتند. نجف رفتن من بعد از ایشان بود، یعنی در سال‌های ۴۲-۴۳، بعد از آن هنگامه‌ای که در مسجد اعظم علیه شاه برپا شد. من از تهران آمده بودم و برای اولین بار علیه شاه افشاگری کردم و ...

آقای صدر از درس‌های حوزه‌ای که فارغ شدند، قطعاً مجتهد بودند. من دو نفر را در حوزه قم دیدم که نبوغ داشتند و ممتاز بودند، یکی آقای صدر بود و دیگری مرحوم آقای بهشتی. آقای صدر ترجیح دادند که به خارج از کشور بروند و یک تشکیلات اسلامی را در آنجا پی‌ریزی کنند. تصمیم داشتند که در خارج از کشور مخصوصاً لبنان، مسلمانان و شیعیان را از مظلومیت تاریخی خود نجات بدهند. این نظر ایشان بود و انصافاً هم یک فداکاری بود. و الا ایشان اگر مثل مرحوم آیةالله سید محمدباقر صدر در حوزه می‌ماندند قطعاً گل می‌کردند. به نظر من آقاموسی صدر از

برادر بزرگوارشان که تازه فوت کرده‌اند قوی‌تر بودند، یعنی استعدادشان بیشتر بود. با اینکه مرحوم حاج آقارضا صدر خیلی قوی بود. آقای صدر از نظر نبوغ علمی و فهم خیلی ممتاز بودند. ایشان فرد نابغه و ممتازی بودند که نظیرشان یا پیدا نمی‌شود و یا اینکه به‌سختی یافت می‌گردد.

پرسش: آقای صدر از نظر روحی و اخلاقی چه خصوصیتی داشتند؟

پاسخ: برخورد آقای صدر یک برخورد اسلامی صحیح بود. از نظر اخلاقی و علمی و سیاسی، به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که حتی یهود و نصاری را هم به خودشان جلب می‌کردند. یادم هست اوایلی که ایشان می‌خواستند مجلس اعلاهی اسلامی شیعه را تشکیل بدهند، به‌صورت رفت و آمد زیادی داشتند. در آنجا به یک بستنی‌فروشی مسیحی رفتند و از او بستنی گرفته و خوردند. چرا این کار را کردند؟ برای اینکه مردم ببینند ایشان از یک بستنی‌فروش مسیحی بستنی می‌گیرد و مسیحی پاک است. رأی ایشان طهارت اهل کتاب بود و رأی من هم چنین است. مثلاً ایشان در مجالس نصاری سخنرانی می‌کردند. به‌گونه‌ای هم صحبت نمی‌کردند که آنها فرار کنند. برعکس آنها را جذب می‌کردند. هم از قرآن می‌خواندند، هم از انجیل می‌خواندند و هم از تورات. چون برخورد ایشان یک برخورد جامع و برخورد اخلاقی صحیح بود. یعنی همان روش رسول‌الله^ص را تا اندازه‌ای طی می‌کردند. بدگویی علیه ایشان وجود نداشت، چه در میان یهود و نصاری، چه در میان دروزیان و علویان، و چه در میان کمونیست‌ها و ... به‌همین جهت هم توانستند مجلس اعلاهی شیعه را تشکیل بدهند و به آن مقام عالی برسند. البته ایشان نظریات بالاتری هم داشتند که دشمنان نگذاشتند ایشان آنها را در لبنان عملی سازد.

پرسش: در فعالیت‌هایی که آقای صدر در لبنان داشتند، روحانیت شیعه تا چه حد با ایشان همگام بودند؟

پاسخ: اوایل بعضی از روحانیون شیعه لبنان با ایشان مخالفت می‌کردند. چون دلشان می‌خواست که خودشان صاحب مقام بشوند و نه ایشان. آقای صدر آن‌قدر به این روحانیون شیعه محبت و ملاحظت کرد که اندازه‌ای ندارد. حتی برای اینکه آنها حسادت نکرده و مزاحمت ایجاد نکنند و... در ظاهر با روحانیون شیعه ایرانی موافقتی نمی‌کردند. مثلاً اجازه نمی‌دادند که یک روحانی ایرانی در فلان شهر و یا ده امام جماعت شود. تا آنجا که بعضی از دوستان ایرانی به من متوسل می‌شدند که ما چه کنیم، ما که در به‌در هستیم و نه ایران داریم و نه اینجا. من هم براساس آشنایی

خودم آنها را به بعضی از شهرها و یا روستاها برای امامت جمعه و جماعت می فرستادم. ولی اگر آقای صدر می فهمیدند ظاهراً به نفع آنها فعالیت نمی کردند، با آنکه قدرت ایشان خیلی بالا بود. البته اگر تنها به ظاهر قضیه نگاه شود، ممکن است حتی قضاوتی منفی مطرح گردد. در حالی که مسئله این طور نبود. نظر ایشان این بود که حسد روحانیون لبنان را که خیلی عجیب بود تا حدی تقلیل دهد، تا اینکه بتواند زیربنای مجلس اعلای شیعه لبنان را درست نماید. به هر حال من با ایشان رفیق بودم و رفیق هستم و دعا می کنم که اگر تشریف دارند برگردند. ولی خوب، نقطه های روشن ایشان خیلی بیشتر از نقطه های تاریک ایشان بود.

پرسش: چه شد که ایشان حوزه را رها نمودند و لبنان را برای فعالیت انتخاب کردند؟
پاسخ: علل اصلی دو چیز بود. یکی آنکه مرحوم سید شرف الدین صاحب المراجعات از دنیا رفتند و لازم بود که کسی جای ایشان باشد. واقعاً سید عبدالحسین شرف الدین مقام بسیار ممتازی در طرفداری از عقاید شیعی و به طور کلی اسلامی دارد. خوب جای ایشان خالی بود و علمای لبنان هم هرگز نمی توانستند جای ایشان را بگیرند. از طرفی هم از میان کسانی که آن زمان در قم بودند، کسی که می توانست برود و برازندگی داشت و اصلش هم لبنانی بود، آقای صدر بودند که رفتند و جای سید شرف الدین را هم گرفتند. متنها به صورت مضاعف جای ایشان را گرفتند. چون سید شرف الدین مکانت علمی ممتازی داشت. اما آقای صدر هم مکانت علمی و هم مکانت سیاسی را پر نمودند. جنبه سیاسی ایشان البته می چربید. چون از نظر علمی ایشان دیگر درس و بحثی نداشتند و نمی توانستند هم داشته باشند. وضع طوری بود که نمی شد. خوب این ها وظایف دیگری را انجام می دادند. البته این نکته را بگویم که از نظر علمی هر وقت بحث می شد، ایشان کاملاً به مباحث مسلط بودند. مثلاً به یادم هست که درباره نماز مسافر جزوه ای نوشته بودم که در لبنان پخش شد به نام (متی نقصر من الصلوة) و نظرم این بود که بحث ۴ فرسخ و ۸ فرسخ درست نیست. ایشان که جزوه را دیده بودند، فرمودند:

یک موقعی بیا با هم بحث کنیم.

به محل مجلس اعلا رفتیم — نه محل سابق، بلکه محل جدید — و ایشان فرمودند:

شما اگر نظرت این هست، خوب من هم نظرم این هست، ولی نمی شود با این آزادی گفت!

دیدم نه، ایشان ماشاءالله خودش اهل ذوق و اهل فهم هست و دریافت این مسائل را هم دارد، لیکن ملاحظه می‌کند. گفتم ولی من ملاحظه نمی‌کنم و تقیّه ندارم. همچنین به یاد دارم که به نوفل لوشاتو که رفتیم تا حضرت امام را زیارت کنیم، آقای بهشتی گفتند که این مسئله نماز مسافر شما خیلی جنجالبرانگیز بوده است، من هم عقیده‌ام این است ولی به این آسانی نمی‌شود گفت. بله، آقای صدر آدم روشنی بود، ولی با توجه به وضعیت آنجا مجبور بودند تحفظاتی داشته باشند.

پرسش: برنامه درازمدت آقای صدر در لبنان چه بود؟ آیا می‌خواستند یک حکومت اسلامی ایجاد کنند یا آنکه برنامه دیگری داشتند؟

پاسخ: بله همین‌طور است. ایشان با توجه به مظلومیت‌هایی که مسلمان‌ها و شیعیان در لبنان داشتند، خود دست به کار شد و مجلس اعلای شیعه را به وجود آورد. ولی برنامه‌اش این نبود که در این نقطه توقف کند. ایشان می‌خواست از مجلس استفاده نماید و به اهداف بالا و بالاتر دست بیابد. ایشان در این سال‌های آخر یک بار اعلام کرد که مردم در صور جمع شوند زیرا ایشان صحبتی دارند. صدها هزار نفر در صور جمع شدند و ایشان سخنرانی کردند. دولت حتی راه‌ها را بست و ... که در نهایت وضعیت به حالت معارضه رسید. نظر ایشان این بود که در درازمدت — و نه کوتاه‌مدت — خودش و یا کسی که صلاحیت دارد، حکومت اسلامی تشکیل بدهد. یادم هست در تابستان‌ها به جباع شهید ثانی می‌رفتیم که هوای خنکی داشت. در یکی از سخنرانی‌هایم گفتم: ولیسقط فرنجیه و لیحل امام موسی صدر (یعنی فرنجیه باید ساقط شود و امام موسی صدر باید رئیس‌جمهور بشود). فرنجیه آن زمان رئیس‌جمهور لبنان بود. این را که گفتم، مردم خیلی ابراز احساسات کردند و کف زدند ... بعد آقای چمران که خیلی با هم رفیق بودیم به منزل ما تشریف آوردند و فرمودند که امام از این حرفی که شما زدید راضی نیست. گفتم راضی نباشد. خدا باید راضی باشد، منظور من آقای صدر نبود، منظور من این است که این آدم‌های خبیث باید بروند و حکومت دست یک نفر مسلمان برانزنده باشد و در لبنان برانزنده‌تر از ایشان از نظر سیاسی کسی را نداریم، حالا راضی باشند یا نباشند. مگر ما تابع فرمایش ایشان هستیم؟

البته این یکی از انتقادات ما به ایشان بود. مثلاً وقتی که جنگ شروع شد، آقای صدر خیلی علاقه نداشتند که صریحاً در آن دخالت بکنند. حتی به بعلبک رفتند و آنجا را ساکت کردند که ما خیلی ناراحت شده بودیم که ایشان چرا چنین می‌کند. خوب اگر بخواهیم حمل بر صحبت کنیم، ایشان می‌خواست با تأمل و احتیاط بیشتر

و با قدرت کارهایی را انجام دهد. این اختلافی بود که ما با آقای صدر داشتیم. ایشان می‌خواست آن‌قدر با طرح و برنامه جریان را انجام بدهد که به نظر ما به‌طور کلی کار از دست می‌رفت و ما با این طولانی‌کردن‌ها موافقت نمی‌کردیم.

پرسش: رابطه آقای صدر با حضرت امام و انقلاب به‌طور کلی چگونه بود؟

پاسخ: رابطه ایشان با امام چند نوع بود. در اوایل با شاه از نظر صوری اختلاف چندانی نداشتند حتی به ایران آمدند و با شاه ملاقات کردند. ما در دانشکده فنی صور بودیم که آقای چمران هم رئیس آنجا بودند. جریانی پیش آمد که ایشان فرمودند:

من از حالا دارم انقلابی می‌شوم، چون جناب حضرت امام خمینی چنین کردند و چنان کردند و محبت کردند و ...

از آن وقت ایشان شروع کردند و یک مجموعه کارهای انقلابی انجام دادند. والا از اول ایشان انقلابی نبودند. البته ضدانقلاب هم نبودند، فقط به‌خاطر مصلحت‌های لبنان و شیعه تظاهر به همکاری با انقلاب نداشت. یکی از اختلافات ما با ایشان همین بود که ما ضدشاه بودیم. البته ایشان هیچ‌گاه مخالفت علنی با ما نمی‌کرد. مثلاً در ماجرای دستگیری آقای جلال‌الدین فارسی و آقای نفری، به‌عکس آن چیزی که گفته شده بود اقدام کردند، درست است که ایشان گاهی در ظاهر با مبارزین ایرانی توافقی نداشت، ولی باطناً توافق داشت. از جمله ادله من این است که به آقای صدر گفتم که آقا ممکن است این‌ها را از بین ببرند. خیلی صحبت کردیم. ایشان هم تأملی کردند و فرمودند که من فلانی را که معاون ایشان بود وکیل می‌کنم تا برای این دو نفر کاری بکند و مشکل آنها را حل کند. همین کار را هم کردند و این دو نفر آمدند بیرون. این از خدمات آقای صدر بود. به ایشان نمی‌شد گفت مخالف انقلاب. بله از نظر ظاهری خیلی فعالیت نداشت، ولی در باطن موافق بودند و در این مراحل اخیر هم گفتند که من از حالا دارم انقلابی می‌شوم.

پرسش: روحانیون شیعه لبنان از قبیل آقایان سید محمدحسین فضل‌الله و شیخ محمد مهدی

شمس‌الدین در آن موقع نسبت به انقلاب ایران چه موضعی داشتند؟

پاسخ: بعضی‌ها نوعاً با کارهای شاه موافق بودند. و بعضی اصلاً آنها با ما مخالف بودند. مخالفتشان هم با ما علنی بود. آقای صدر هیچ مخالفت علنی با ما نداشتند. ولی این‌ها با ما علناً مخالفت می‌کردند. و طوری علناً مخالفت می‌کردند که گفتنی نیست.

اینها مطالبی است که نمی‌شود گفت. در بعضی از جریان‌ها احتمال دارد که آقای صدر هم از جانب روحانیت لبنان در محذور بوده باشد.

پرسش: با توجه به شناختی که شما از آقای صدر دارید، به نظر شما اگر ایشان می‌ماندند و ربه‌یافته نمی‌شدند، همگام با انقلاب می‌بودند و یا اینکه موضع دیگری می‌داشتند؟

پاسخ: همان‌طور که اشاره کردم ایشان در ملاقاتی که در دانشکده فنی صورت داشتیم، فرمودند: من دارم از حالا به بعد انقلابی می‌شوم. از آن به بعد هم واقعاً این‌طور بود. اگر ایشان مانده بودند شایسته نبود که در لبنان بمانند. لبنان جای کوچکی بود. شایسته بود که بیایند ایران و حتی معاون درجه اول مرحوم امام باشند. ایشان از نظر سیاسی از تمامی اقران خود قوی‌تر بودند، حتی از مرحوم آقای بهشتی. بعد از امام هم شایستگی رهبری داشتند. در این مورد من هیچ شکی ندارم. درست است که اشخاص هم نقاط تاریک دارند و هم نقاط روشن، ولی باید حساب کرد که نقاط روشن زیادتر است و یا نقاط تاریک. آقای صدر نقاط روشنشان خیلی بیشتر بود. هیچ‌کسی معصوم نیست. به نظر من اگر در کل عالم اسلام بگردیم و دنبال کسی باشیم که از نظر علمی و سیاسی جامعیت داشته باشد و کار کرده باشد، نمی‌توانیم مثل آقای صدر را پیدا کنیم. ایشان به نظر من از آقای بهشتی در مسائل سیاسی مقدم بودند و همگام با مرحوم امام هم بودند و می‌شدند و به نظر من اصلاً به ایران می‌آمدند.

من نمی‌دانم که چه دست‌هایی بود که ایشان را از صحنه خارج کردند، ولی اگر ایشان تشریف می‌آوردند ایران، واقعاً این‌طور بودند که فرد دوم بودند، یعنی بعد از امام دیگر دومی غیر از ایشان نبود. از نظر سیاسی بر آقای بهشتی مقدم بودند، ولی از نظر علمی خیر. از نظر علمی هر دو مثل هم بودند.

مدافع مبارزین ایرانی ...

گفتگویی با آقای نفری

آقای جلال‌الدین فارسی در کتاب خاطرات خود، مطالبی، دربارهٔ دستگیری خود و آقای نفری در رابطه با امام موسی صدر مطرح ساخته و حق آن بود که از دیدگاه‌های آقای نفری هم آگاه شویم ... قبل از بررسی کامل کتاب آقای فارسی، دیدگاه‌های آقای نفری را نقل می‌کنیم:

... در شرایط آن روز لبنان، گروه‌های سیاسی و احزاب مختلفی وجود داشتند و فعالیت می‌کردند. این گروه‌ها موقعیتی را به وجود آورده بودند که فردی مانند آقای صدر به هیچ وجه نمی‌توانست گرایش‌های حزبی و احزاب سیاسی را پذیرا باشد. اگر بخواهیم در مورد شخصیت آقای صدر واقع‌بینانه قضاوت کنیم، می‌توانیم ایشان را به دریایی تشبیه کنیم که جزر و مدّ و امواج کوتاه و بلند دارد. دریا زمانی که جزر تمام می‌شود و آب بالا می‌آید، یک دسته امواج کوتاه و بلند را به ساحل می‌فرستد. این امواج خواهی نخواهی نمی‌توانند با قدرت دریا تقابلی داشته باشند. این دریا است که امواج را پس می‌زند و به تدریج بالا می‌آید. شرایط لبنان هم واقعاً همین‌طور بود. این احزاب و گروه‌های سیاسی، قدرت مقابله را نداشتند. آنها تقابل و ضدیت داشتند و با آقای صدر درگیر هم می‌شدند. آنها تلاش می‌کردند تا به نوعی به ایشان آسیب برسانند و ایشان را متهم کنند. با وجود این آن قدرت را نداشتند که با ایشان رقابت و مبارزه اساسی کنند.

پرسش: لطفاً توضیح بفرمایید که چه احزاب و گروه‌های سیاسی مورد نظرتان هستند؟

پاسخ: احزاب و گروه‌های سیاسی که مورد نظر ماست در درجه اول احزاب چپ‌گرای سیاسی لبنان بودند که با ایران هم مربوط بودند. احزاب چپ‌گرای لبنان، آن زمان با احزاب و گروه‌های سیاسی ایران بی‌ارتباط نبودند. این‌ها همان زمان هم به اشکال مختلف با گروهک‌هایی مثل منافقین در ارتباط بودند. در هر صورت گاهی اوقات جو بدبینانه‌ای ایجاد می‌شد. مثلاً گفته می‌شد که آقای صدر چرا مستقیماً خود را با تک‌تک این گروه‌ها (گروه‌هایی که آن موقع با رژیم ایران در مبارزه بودند) و یا حتی افرادی که آن زمان با این گروه‌ها در ارتباط بودند هماهنگ نمی‌کند. شکافتن این مسئله شاید وقت زیادی را بطلبد. اما شخصیت آقای صدر واقعاً بالاتر از این بود که بخواهند خودشان را با این گروه‌ها و یا افراد وفق دهند و یا همگام سازند. به همین علت خیلی راحت ایشان را متهم می‌کردند که سازشکارند و با رژیم ایران هماهنگ‌اند و نسبت به مبارزین ایرانی برخورد سردی دارند در حالی که واقعیت امر اصلاً این‌گونه نبود.

پرسش: شما قطعاً در مورد رابطه امام موسی صدر با انقلاب و مبارزین ایرانی اطلاعات زیادی دارید. ممکن است مقداری این مسئله را باز نمایید؟

پاسخ: من ناچارم برخی از خاطرات و برخوردهای شخصی خودم را بیان کنم. در خصوص گرفتاری اول من، افراد زیادی بودند — از جمله همین شخص (جلال‌الدین فارسی) که با هم چند روزی در زندان بودیم — که نهایت تلاش را می‌کردند و یا در ذهنشان این‌گونه نقش بسته بود که وانمود کنند، آقای صدر پشت مسئله است. ایشان اصرار داشت که اصلاً آقای صدر باعث دستگیری ما هستند و این مشکلی که برای ما ایجاد شده، به واسطه ایشان بوده است. آقای صدر به نوعی رژیم لبنان را تأیید می‌کنند تا ما را تحت فشار قرار دهند و بگیرند و تحویل ایران بدهند. ما همان موقع در زندان با ایشان (جلال‌الدین فارسی) درگیری داشتیم. یعنی اگر الآن هم شرایطی پیش بیاید تا ما با هم بنشینیم و صحبت کنیم، می‌گوییم که ما همان موقع هم درگیری داشتیم و این صحبت‌هایی که شما می‌کنید اصلاً منصفانه نیست، یعنی ما به عنوان مسلمان حق نداریم که شخصیت یک مسلمان دیگر را، آن هم چنین شخصیتی را، این‌گونه متهم کنیم و یا حتی به آن ضربه بزنیم.

پرسش: چه شد که آقای فارسی و دوستانشان به چنین ذهنیتی رسیدند؟

پاسخ: بگذریم. اینها یک سری مسائل خصلتی است. ممکن است یک سری مسائل خصلتی در بین بوده باشد.

پرسش: منظور ما از این سؤال آن است که آیا آقای صدر در برخوردهای خودشان با مسائل نهضت و مبارزین ایرانی، سردی‌هایی را نشان داده بودند که آقایان به چنین ذهنیتی رسیدند؟

پاسخ: این سؤال شما باز برمی‌گردد به شرایط آن روز لبنان. تا شرایط آن روز را در نظر نگیریم اصلاً نمی‌شود به این نوع سؤال‌ها جواب داد. شرایط آن روز لبنان به گونه‌ای بود که اکثریت افراد روحانی طرفدار امام نبودند. آنها با نجف ارتباط داشتند (با مرحوم آیه‌الله حکیم و با مرحوم آیه‌الله خویی) و به مرحوم حضرت امام حتی هیچ گرایشی نداشتند. آقای صدر در آن شرایط لبنان ناچار بودند که هوای آیه‌الله حکیم و آیه‌الله خویی را داشته باشند و با روحانیت لبنان رابطه‌اش را حفظ کنند و در عین حال با مسائل ایران و حضرت امام هم ارتباط داشتند. افرادی که دور و بر امام بودند. مریدان امام بودند و مرتب نزد آقای صدر می‌آمدند. منتها جمع کردن بین این جناح‌ها و این گرایش‌ها و افراد مختلف کار ساده‌ای نبود. ایشان نمی‌توانست روحانیت لبنان و مسائل آنجا را رها کند و علناً بیاید از چهار تا فرد فراری مبارز علیه ایران حمایت کند. این کار ساده‌ای نبود و همین مقدار حمایتی که ایشان می‌کرد واقعاً جای قدردانی داشت که در آن شرایط باز هم زیر بال افراد را می‌گرفتند و کمک می‌کردند. ما نمی‌توانستیم انتظار داشته باشیم که ایشان بیایند مسائل خاص لبنان را رها کنند و فقط جانب ما را بگیرند. اما در عین حال ایشان حمایت هم می‌کردند. نمونه‌اش حضور مرحوم چمران در موسسه صور بود و یا تأییدی که ایشان از ما به عمل آورد. بالاخره همه ماها زیر چتر آقای صدر بودیم و همین دلیل روشنی است بر اینکه ایشان هوای ما را هم داشتند.

پرسش: لطفاً درباره‌ی ماجرای دستگیری خودتان و آقای فارسی صحبت بفرمایید. نقش امام موسی صدر از ابتدا تا انتهای ماجرا چه بود؟

پاسخ: آقای صدر نهایت کوشش را کردند تا ما را در بیروت نگه دارند. حتی آقای شیخ محمد یعقوب را که همراه ایشان ناپدید شدند، پیش دادستان لبنان (که آن روز ظاهراً آنتوان دحداح بود فرستادند) تا وساطت کند. دادستان لبنان گفته بود که ما شدیداً تحت فشار هستیم. سلام ما را به آقای صدر برسانید و بگویید که ما از ایشان خواهش می‌کنیم که اجازه دهند — و مصلحت این است که چند صبحی این‌ها را از لبنان خارج کنیم. چراکه تحت فشار هستیم و اگر آنها را الآن نگه داریم مشکلات سیاسی پیدا می‌کنیم و از این حرف‌ها. آنها با خواهش و تمنا از آقای صدر اجازه خواسته بودند. حالا اینجا اگر کسی بخواهد بدبینانه قضاوت کند، ممکن است بگوید

که اینها با هم تباری کرده‌اند، دادستان اجازه گرفته و آقای صدر هم گفته‌اند باشد! در حالی که من واقعاً خودم شاهد بودم که آقای شیخ محمد یعقوب به دادستانی و زندان رفت و آمد داشت و حتی به ما این ندا را داد که سفارت ایران شدیداً به رژیم لبنان فشار آورده که شما را تحویل ایران دهد و مصلحت این است که چند روزی از لبنان خارج شوید تا سر و صداها بخوابد. ما را با هوایمان به ترکیه فرستادند و در آنجا کاملاً مشخص بود که هیچ مسئله‌ای ما را تهدید نمی‌کند و بعد هم برگشتیم به سوریه و...

پرسش: آیا بعد از بازگشت به سوریه، بلافاصله وارد لبنان شدید یا اینکه مدتی را با آقای فارسی در سوریه به سر بردید؟

پاسخ: آقای فارسی می‌گفتند که آقای صدر تباری! کرده‌اند و ما را فرستاده‌اند به اینجا، ایشان می‌خواستند ما را تحویل ایران دهند و نتوانسته‌اند و موفق نشده‌اند و از این قبیل حرف‌ها. من گفتم که این‌طور نیست و میانمان شکر آب شد. از آنجا از هم جدا شدیم. من پاسپورت دیگری — که البته یک پاسپورت جعلی بود — تهیه کردم. ویزایی تهیه کردم و لای گذرنامه خودم گذاشتم و وارد لبنان شدم. اینکه موفق شدم وارد لبنان بشوم، تقصیر مأمورین مرزی بود که در پاسپورت دقت نکرده‌اند. به محض اینکه وارد بیروت شدم به آقای صدر اطلاع دادم که من آمدم. ایشان از طریق مرحوم چمران پیغام دادند که حالا که وارد شدی در نقطه‌ای مخفی باش. محلی را در نظر گرفتند و ما هم رفتیم به آنجا و مدتی در آنجا بودیم.

پرسش: اینکه نوشته‌اند امام موسی صدر تحت فشار آقای دکتر صادقی ناچار شدند مسائل شما را پیگیری کنند تا چه حد واقعیت دارد؟

پاسخ: اصلاً این‌طور نبود. اولاً طبیعی است، که در چنین مواردی همه دوستان و خویشان و آشنایان از نظر عاطفی نگران باشند و بگویند یک کاری بکنید تا ایشان بیاید. والا هیچ فشاری نبوده که کسی بگوید فشار آورده‌اند و ایشان را بازگردانند. بله، آقای دکتر صادقی خیلی دوست داشتند که این مسائل حل شود و من برگردم. این یک مسئله عاطفی بود و نباید رنگ سیاسی به آن داد. اصلاً و به هیچ وجه فشاری در بین نبوده است.

اصولاً شخصیت آقای صدر بالاتر از آن بود که کسی به ایشان فشار آورد. در مجموع این مسئله به نفع ما و آقای فارسی تمام شد که سالم رفتیم و سالم هم برگشتیم. سفارت ایران فشار آورده بود که اینجا مرکز فعالیت شده است. خوب ما

اعلامیه‌های امام را چاپ و پخش می‌کردیم و روی ایشان هم حساسیت‌هایی بود. این مسائل باعث شده بود تا ایران به رژیم لبنان فشارهایی را اعمال کند. اینکه در چنین جریانی ما و مسائل را به امام موسی صدر نسبت دهیم، خیلی غیرمنصفانه است.

پرسش: آقای فارسی به عنوان یک خبر موثق از شما نقل کرده‌اند که گفته بودید: «اگر امام موسی صدر ترتیب مراجعت ما را به لبنان ندهد، من مجلس اعلای شیعه را برسر ایشان خراب می‌کنم». آیا شما چنین تعبیری داشته‌اید؟

پاسخ: این مسئله مربوط به دستگیری دوم من بوده است و اصلاً هیچ ارتباطی به دستگیری اول من یا آقای فارسی ندارد. در بازداشت دوم من که باز به فشار سفارت ایران و منصور قدر بوده است، وضعیت بسیار وخیم‌تری داشتم. آقای صدر به کامیل شمعون وزیر دادگستری وقت لبنان پیغام داده بود که دست از سر فلانی بردارید و الا من دستور می‌دهم تا شیعیان ما خاک دادگستری را به توپره بکشاند (تعبیری با این مضمون به کار برده بودند). این مسئله مربوط به بازداشت دوم من بوده و نه آن بازداشت اول که با جلال‌الدین فارسی بودیم و هیچ ارتباطی هم با ایشان نداشت.

پرسش: یعنی چنین تعبیری را شما نداشته‌اید و در حقیقت این تعبیر آقای صدر علیه کامیل شمعون بوده است؟!

پاسخ: بله!

پرسش: آیا آقای صدر از فعالیت‌های شما علیه رژیم طاغوت اطلاع داشتند و احیاناً حمایت می‌کردند؟

پاسخ: بدون شک، کاملاً اطلاع داشتند. این واقعاً خیلی عجیب و باعث تأسف است که ما الآن ناچار باشیم استدلال کنیم که آقای صدر از مسائل ایران اطلاع داشتند و حمایت می‌کردند. این خیلی سنگین است که به مرحله‌ای برسیم که لازم باشد توضیح دهیم که آقای صدر از انقلاب اسلامی ایران حمایت می‌کرد. یعنی همین مقدار حمایت در شرایط آن روز لبنان، که همه احزاب چپ و راست و مارونی‌ها علیه آقای صدر توطئه می‌کردند واقعاً جای تشکر و قدردانی داشت. اینکه حالا بخواهیم حمایت‌های ایشان را تیره و تار نشان دهیم و نقش ایشان را نادیده بگیریم و یا کمرنگ کنیم، مسلمانی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

پرسش: شما قبلاً روحانی بودید و چندین سال هم در خدمت حضرت امام(ره) درس خوانده‌اید. آیا ممکن است درباره رابطه امام و آقای صدر توضیح دهید و اینکه آیا امام به فعالیت‌های آقای صدر با نظر مساعد می‌نگریستند؟

پاسخ: من در فاصله سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ مرتب بین لبنان و سوریه و نجف رفت و آمد داشتم و اول سال ۵۶ بود که به ایران آمدم و بازداشت شدم. من چندین بار شخصاً خدمت امام رسیده بودم و یک بار آن کاملاً به یادم هست که حضرت امام راجع به آقای صدر سؤال فرمودند. خیلی با خوش‌بینی راجع به کارهای ایشان سؤال کردند. علاقه‌مندی ما در آن موقع نسبت به امام درست مثل حالا بود. خودمان را به عنوان فرزندان کوچک امام می‌دانستیم و ملزم بودیم که از نظریات امام پیروی بکنیم و نظر امام نسبت به افراد در رفتار ما کاملاً مؤثر بود. یعنی ما واقعاً مقلد ایشان بودیم و پیروی می‌کردیم و اگر احساس می‌کردیم که امام نسبت به کسی سرد است، به هیچ وجه دنبال وی نمی‌رفتیم. حتی یادم هست موردی پیش آمد که ما می‌خواستیم به اتفاق مرحوم محمد منتظری به لیبی برویم. به امام تلگراف زدیم و از ایشان سؤال کردیم که بنا داریم به لیبی برویم و اگر صلاح نیست، به شکلی نظرتان را اعلان بفرمایید تا ما نرویم. ایشان هم مخالفت فرمودند و ما به خاطر مخالفت ایشان نرفتیم.

در هر صورت غرض این است که خود من آن زمان این قدر ملزم بودم که اگر امام یک نظر منفی نسبت به امام موسی صدر یا هرکسی دیگری می‌داشت از او فاصله بگیریم. در مورد آقای صدر من کاملاً عکس این مسئله را احساس کردم. من در نجف از ایشان سؤال کردم و ایشان نظر کاملاً مساعدی داشتند. حتی یک بار به ایشان عرض کردم که من خدمت آقای صدر هم می‌خواهم بروم و ایشان فرمودند:

بروید و نظر ایشان را هم جویا بشوید، حرکتی که ایشان دارد برای شیعیان آنجا انجام می‌دهد حرکت کوچکی نیست.

نظر امام نسبت به آقای صدر کاملاً مثبت و مساعد بود و اینکه یک سری مسائل بعدی باعث شده تا سؤال و جواب‌ها به چنین جاهایی برسد به نظر من بسیار تأسف آور است. واقعاً جای تأسف است که به جای تقدیر واقعی از امام موسی صدر، حال در صدد برآیم تا ابرهای تیره‌ای را پس بزنیم.

پرسش: در مورد قضیه دستگیری اولتان که با آقای فارسی بودید، اگر آقای صدر حضور نمی‌داشتند آیا تصور می‌کنید که وضعیت بدتری پیدا می‌کردید؟

پاسخ: بدون شک! بدون شک! در آنجا غیر از ایشان کسی از ما حمایت نمی‌کرد. اصلاً نام و حضور آقای صدر و رابطه ما با ایشان باعث شده بود تا دادستان خیلی با احتیاط و ملاحظه عمل نماید. زمانی که ما را گرفتند، شرایط لبنان به گونه‌ای بود که همین‌طور چشم بسته و دست بسته نمی‌توانستند ما را تحویل دهند و به هر دلیلی سعی می‌کردند با خود ما هم کنار بیایند. به آقای فارسی گفته بودند جایی را تعیین کنید که شما را بفرستیم، و الا به ایران می‌فرستیمتان. ایشان هم نوشته بودند ما جایی را تعیین می‌کنیم و از لبنان می‌رویم. بعد کاغذ را جلوی من گذاشتند که شما هم باید جایی را تعیین کنید و از لبنان خارج شوید من هم در یک جمله نوشتم که در مورد این جانب، امام موسی صدر که مسئول کل شیعیان اینجاست، تصمیم‌گیرنده هستند و من بدون نظر ایشان هیچ مطلبی را نمی‌توانم اظهار کنم. همین مسئله اصلاً تصمیمات دادستانی لبنان را دگرگون کرد، آنها مانند که چه بکنند؟ شاید آن موقع هنوز نمی‌دانستند که ما تا این اندازه با آقای صدر در ارتباط هستیم. بعد از آن بود که شیخ محمد یعقوب آمد و دیگر نتوانستند چیزی را هم بر ما تحمیل کنند. یعنی همین‌که نام امام موسی صدر را من آوردم و گفتم که بدون نظر ایشان نمی‌توانم تصمیم بگیرم، رفتارشان به طور کامل عوض شد. حتی بلیط آورده بودند، حالا نمی‌دانم برای نقطه نامعلومی بود و یا برای ایران. ولی به هر صورت مسئله کلاً عوض گردید و آن برنامه را کنار گذاشتند و تصمیمات بعدی را گرفتند. حضور آقای صدر در کنار ما کاملاً محسوس بود و تصمیم انتقال ما به ترکیه بعد از آن گرفته شد.

پرسش: آقای فارسی یکی از گزارش‌های ساواک را در کتاب خود آورده‌اند که در آن نوشته شده است: «سید موسی صدر رئیس سازمان امنیت لبنان را از فعالیت‌های سید حسن شیرازی علیه ایران و تبلیغات وی علیه این کشور که به تحریک عراق صورت می‌گیرد مطلع ساخته است.» تفسیر ایشان هم این بود که چنین اقداماتی در قالب رقابت برخی از علما در صحنه سیاسی طایفه شیعه لبنان صورت پذیرفته است! نظر شما به عنوان یک فرد مطلع در این مورد چیست؟

پاسخ: قبلاً هم گفتم، این مثل آن است که آدم دریایی را که موج‌های کوچک به سمت ساحل می‌فرستند بخواهد با آن موج‌های کوچک مقایسه نماید. اصلاً این کارها در شأن ایشان و در شأن شخصیت ایشان نیست، این واقعاً خیلی جرئت می‌خواهد تا آدم چنین شخصیتی را در حد یک گزارشگر پایین بیاورد! خیلی جرئت می‌خواهد! اگر واقعاً بخواهیم چنین نسبتی به شخصیتی در حد امام موسی صدر بدهیم، خیلی

دل و جرئت لازم است! آنچه به طور مسلم می‌توان گفت آن است که آقای صدر انسان بسیار برجسته‌ای بود. آقای صدر احیاگر موقعیت شیعه در لبنان بود، و نه فقط لبنان، بلکه تمامی خاورمیانه. هدف اصلی ایشان این بود که حقوق شیعه را در لبنان احیاء کنند و عقیده داشتند که اگر در لبنان موقعیت شیعه احیاء گردد، در سایر نقاط خاورمیانه هم احیاء می‌گردد و خدمتی به جهان تشیع صورت خواهد پذیرفت. این هدف و خواسته آقای صدر در لبنان بود و در این راه هم قدم بر می‌داشتند و انصافاً هم از هیچ تلاش و فداکاری دریغ نکردند. از جان و دل فداکاری کردند و واقعاً اخلاصی را که آقای صدر از خود نشان می‌دادند برای هیچ آدم منصفی قابل انکار نیست. نوشتن تاریخ و یک‌جانبه قضاوت کردن بسیار ساده است.

خیلی راحت می‌توان یک‌طرفه مسائل را نوشت و بعد هم چاپ کرد. اما اینکه منصفانه قضاوت شود و اینکه انسان به فکر نسل‌های بعدی باشد که می‌خواهند با این کتاب‌ها چهره‌های گذشته را بشناسند، کار را مشکل می‌کند. واقعاً شرایط آن زمان لبنان خیلی پیچیده بود. بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی علیه آقای صدر حرکت می‌کردند. همین روحانیت لبنان از طرفداران نجف بودند و اصلاً به طور کلی از شاگردان مراجع نجف بودند. این‌ها به هیچ وجه گرایش نسبت به حضرت امام و فعالیت‌های ایشان نداشتند. اینکه من می‌گویم گرایش نداشتند خیلی با حسن نیت می‌گویم و به مخالفت‌ها هیچ اشاره‌ای نمی‌کنیم. یکی از همین آقایان انقلابی کنونی لبنان دستور داده بودند تا مرا از مسجدی که در آن اعلامیه‌های امام را پخش می‌کردم بیرون کنند. همین آقا که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران خود را به تشکیلات رهبری ایران نزدیک کرد، چنین وضعیتی داشت. در آن موقعیت، آقای صدر چاره‌ای نداشت جز اینکه آقای خوئی را به عنوان مرجع تقلید معرفی کند. با آن حساسیت‌هایی که آن موقع شاگردان لبنانی آیت‌الله خوئی نسبت به حضرت امام داشتند، باز هم آقای صدر مرحوم امام را به عنوان مرجع تقلید مرتبه دوم معرفی نمودند. در صورت جلسه‌ای هم که در مجلس اعلائی شیعه تنظیم شده بود، بعد از مرحوم آیت‌الله خوئی، حضرت امام را به عنوان مرجع تقلید شیعه معرفی کرده بودند. حتی همین عمل هم باعث شد تا خیلی‌ها با آقای صدر مخالفت کنند. شرایط لبنان واقعاً وضعیتی پیچیده‌ای داشت. مرحوم شهید چمران مرتب این مسائل را برای ما تعریف می‌کرد. مثلاً تعریف می‌کرد که آقای شیخ مرتب خود را با سفارت ایران هماهنگ می‌کنند و این‌ها با سفیر نشست و برخاست دارند و ...

پرسش: یعنی به دور از چشم آقای صدر؟

پاسخ: بله، به دور از نظر آقای صدر. به یادم هست که یک بار در این ماجراها، منصور قدر آمده بود و از آقای صدر ملاقات خواسته بود و ایشان هم موافقت نکرده بودند. بعد در جلسه‌ای که در داخل مجلس منعقد شده بود، سفیر ایران آمده بود و آقای صدر به او بی‌اعتنایی کردند و خیلی سرد برخورد کردند. در خصوص مواضع روحانیت لبنان در مقابل حضرت امام، باز برادر آقای سید محمدحسین فضل‌الله را به یاد می‌آورم (آقای سید محمدجواد فضل‌الله). ایشان که دیگر در مخالفت با امام واقعاً غوغا بودند خیلی با امام و مواضع ایشان مخالف بودند. البته بعداً مرحوم شدند.

پرسش: از نظر اخلاقی، برخورد آقای صدر با مخالفین و منتقدین خود چگونه بود؟
پاسخ: آقای صدر از نظر اخلاقی در سطح خیلی بالایی قرار داشتند. در برابر همه مخالفین خود بزرگووارانه برخورد می‌کردند. ایشان آن زمان در موقعیتی قرار داشتند که مثلاً در رابطه با همین آقای فارسی، کافی بود کم‌ترین اشاره‌ای بکنند تا ایشان را به ایران بفرستند. تنها کافی بود که آقای صدر بگویند این مسئله به من مربوط نیست. در آن صورت رژیم لبنان به نحو دیگری عمل می‌نمود. آقای صدر در برخورد با افراد بسیار بزرگ‌منشی می‌کردند. مرحوم چمران هم همین‌طور بودند. برخورد آقای فارسی نسبت به مرحوم چمران و دیگران خیلی توهین‌آمیز بود. ایشان خیلی بد برخورد می‌کردند. ولی خود شهید چمران مردی فوق‌العاده و منزه بود و با سعه صدر برخورد می‌کرد. مخالفین آقای صدر کم نبودند و به سه، چهار تا ایرانی خلاصه نمی‌شدند. در میان خود لبنانی‌ها مخالفین زیادی وجود داشتند. همین آقای فرحات که معاون آقای صدر بودند، از مخالفین درجه یک ایشان به شمار می‌رفتند.

پرسش: پس چطور ایشان آقای فرحات را در این سمت نگه داشتند؟
پاسخ: آقای صدر با سعه صدر برخورد می‌کردند و می‌گفتند که لبنان مال همه لبنانی‌هاست. و آنها باید در اداره امور مربوط به خودشان سهمی داشته باشند. برخورد آقای صدر با مخالفین خود، یک برخورد بسیار اخلاقی و بزرگ‌منشانه بود و همه را راضی می‌کرد. ایشان به هیچ وجه با کسی برخورد منفی و تند نداشتند. اگر کسی چند صباحی را با آقای صدر سپری کرده باشد، نمی‌تواند نسبت به ایشان احساس تواضع نکند، مگر آنکه خودش صاحب ایده‌ای دیگر باشد.

امام موسی صدر واقعاً شخصیت وارسته‌ای بودند. مردم مسیحی لبنان امام موسی صدر را از رهبران مذهبی خودشان مقدس‌تر و قابل احترام‌تر می‌دانستند. من خودم

دیده بودم که چگونه به ایشان به دیده احترام و تقدیس نگاه می‌کردند. ایشان تأثیر عجیبی در توده‌های مردم، چه مسیحی، چه سنی و یا شیعه برجای گذاشته بود. آقای صدر از نظر رفتاری فوق‌العاده بودند. همه ایشان را دوست داشتند. در حد بسیار بالایی که شاید درست نباشد بگویم پرستش، ولی واقعاً ایشان را تقدیس می‌کردند. من خیلی برخورد کرده بودم با مسیحیان لبنان که با چنین دیدی به امام موسی صدر می‌نگریستند. آن وقت ایشان سلامت نفسی داشت که خیلی عجیب بود. حرف‌هایی که در این حد در مورد ایشان زده شده است حقیقتاً ناشی از کمبودها و یا خیلی بچه‌گانه است. اینکه بعد از ۱۶ سال که از انقلاب می‌گذرد چنین حرف‌هایی مطرح بشود و آقای صدر را در حد یک گزارشگر ساواک پایین بیاورند، واقعاً خیلی شرم‌آور است. اگر کسی مخالف ایشان هم باشد نباید این حرف‌ها را بزند. این خیلی مشمئزکننده است. قلم واقعاً قداستی دارد. فردی که خود را نویسنده می‌داند باید بداند که چه چیزی می‌نویسد.

انصاف درباره امام موسی صدر

حجة الاسلام والمسلمین شیخ علی کورانی

نظر مخالفین و موافقین آقای صدر

دوستان از من طلب نمودند که نظریات و خاطراتم را در مورد آقای سید موسی صدر بیان نمایم. اگر از دنیا رفته است خداوند رحمتش کند و اگر زنده است از خداوند عزوجل مسئلت داریم که او را آزاد کرده و سالم به خانواده و کشورش باز گرداند، انشاءالله. در مورد شخصیت سید، آراء و نظریات مختلفی وجود دارد. گروهی از مردم در عشق و محبت به وی دچار افراط شده‌اند و گروهی دیگر در نفی و انکار وی راه تفریط پیموده‌اند. اگر بخواهیم منطقی باشیم، مناسب است که چکیده‌ای از دیدگاه‌های هر دو طرف را بدانیم.

اگر بخواهیم عقاید و دلایل مخالفین را به اجمال برشمارم باید بگوییم:

سید موسی ویژگی‌های شخصیتی و فکری فوق‌العاده‌ای داشت که اینک حضور وی در لبنان نیز فواید و منافع غیر عادی را به دنبال داشت. در این میان اشکالاتی نیز وجود داشته است. عده‌ای بر این اعتقادند که این اشکالات بیش از فواید و منافع آن بوده است، در حالی که شاید بتوان گفت عکس آن صادق است. کسانی که سید را به عنوان یک روحانی و عالم دینی برمی‌شمارند می‌گویند که وی با حکومت‌ها رابطه داشت، چه حکومت ایران، چه حکومت لبنان، چه گروه‌های مسیحی، چه سازمان‌های عربی دست راستی و ... آنها می‌گویند وی مسئله عالم دینی و وضع شیعه در لبنان را سیاسی کرد*

* ما متن بیانات را نقل می‌کنیم ... دقت بفرمائید که چه نکاتی را مخالفین به‌عنوان نقص! مطرح می‌سازند ... سیاسی کردن شیعه و علما در لبنان؟! آیا این را می‌توان جزء اشکالات شمرد؟ انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن، پاسخ علمی این اشکالات را داده است ... «تاریخ و فرهنگ معاصر»

٣١٤ يادنامهٔ امام موسى صدر

تصوير

تصوير

انصاف دربارۀ امام موسى صدر ۳۱۵

تصوير

تصوير

و مثلاً به گونه‌ای حرکت نمود که دیگران بگویند وی در خط راست حرکت می‌کند و نه خط چپ. این، خلاصه سخن مخالفین است.

و اما سخن موافقین. آنها می‌گویند:

سید موسی بعد از درگذشت مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین (رض) وارد لبنان شد و خلأ روحانیت، مرجعیت و تشکیلات مربوط به شیعه را پر نمود. وی با تشکیل مجلس اعلاهی اسلامی شیعه برای شیعیان امتیازاتی گرفت، زیرا در آن زمان طوایف دیگر نیز برای خود مجلس و شورایی داشتند. وی شخصاً ریاست مجلس را برعهده گرفت. او مسائل و مشکلات شیعه را می‌شناخت. او وجود شیعه، علمای شیعه و تشیع را به دیگران معرفی کرد و هنگامی که خود را مطرح می‌نمود، در واقع طایفه خود را مطرح می‌ساخت.

این نکات، نکات مثبت مهمی هستند. در حقیقت وضعیت شیعه به واسطه شخصیت سید موسی شکل جدیدی به خود گرفت. وجود شیعه به عنوان یک مرکز ثقل در لبنان مطرح گردید در حالی که در گذشته چنین نبود. شیعیان این مسیر جدید را پیمودند و خصوصاً در جریان جنگ اخیر و اشغال جنوب توسط اسرائیل، این حرکت ادامه یافت: عملیات قهرمانانه و شهادت‌طلبانه در برابر دشمن اسرائیلی، مبارزه و جهاد و ...

طبیعی است که وضعیت فعلی، نتیجه فعالیت‌های گذشته باشد. فعالیت‌هایی در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی صورت گرفتند و هیچ‌گونه تردیدی نیست که سید موسی یکی از کسانی است که تأثیری غیر عادی بر وضعیت شیعه در لبنان گذاشت تا آنکه این وضع عوض گردید و به جایی رسید که هم اکنون مشاهده می‌کنیم. بنابراین شایسته است بگوییم که حسنات و منافع حضور وی در لبنان خیلی بیشتر بوده است.

اما گاهی موافقین سید موسی به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی می‌خواهند او را به عنوان یک معصوم جلوه دهند! از طرف دیگر منتقدین هم گاهی کار را به جایی رساندند که شیخ محمد جواد مغنیه (ره) رساند. و حتی کتابی علیه ایشان تألیف نمود! به اعتقاد من باید راه وسط را اختیار کرد. نه باید بگوییم که وی از آسمان فرود آمد و معصوم بود، و نه اینکه مانند بعضی‌ها افراط کنیم و وی را حتی «خارجی» بدانیم. از طرفی کسانی که وی را ضد تشیع می‌دانستند و یا وی را وابسته به سازمان‌های خارجی عنوان می‌کردند، بهتر است که این ادعاها را دور بریزند، آنها چه دلیلی و مدرکی برای این اتهامات دارند؟ البته اعتقاد وی این بود که باید با حکومت‌های

مختلف ارتباط داشت، یعنی درست برخلاف روش متعارف اکثر علما که مبنای آنها دوری جستن از رابطه با دولت‌ها بود، در حالی که مبنای وی برقراری رابطه با حکومت‌ها بود. این اجتهاد وی در مورد رابطه بود. اگر نتیجه اجتهاد کسی برقراری رابطه باشد، نمی‌توان وی را وابسته دانست. به اعتقاد وی گروه‌ها و سازمان‌های مختلفی وجود داشتند که می‌بایست با آنها رابطه برقرار نمود واز آنها استفاده نمود. و متأسفانه خود وی قربانی تناقضات و اختلافات بین این سازمان‌های عربی شد. حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاد و شاید احتمالاً شهادت او، نتیجه این تناقضاتی بود که وی تصور می‌کرد شاید بتواند از آنها در جهت اهدافش استفاده نماید.^۱ بنابراین به طور خلاصه باید گفت که وی وجود مفیدی بود و دوران حضور وی در لبنان اثر مهمی بر تاریخ شیعیان آن سامان برجای گذاشت، اثری که در تاریخ شیعه لبنان و بلکه تاریخ علمای شیعه قطعاً ثبت گردیده است.

خصوصیات روحی و علمی

برخوردهای دیپلماتیک و سیاسی ایشان بسیار خوب و هوشیارانه بود. اوضاع و مسائل سیاسی اطراف خود را می‌شناخت و دقیقاً می‌دانست چه می‌خواهد. با گروه‌های مختلفی کار می‌کرد و با گروه‌های سیاسی گوناگونی تماس داشت: اروپایی‌ها، ملی‌گرایان عرب، ملی‌گرایان لبنان، راستی‌ها، چپی‌ها، مسیحیان، دروزی‌ها، شیعیان، سوری‌ها، مصری‌ها، سعودی‌ها و ... آنها آشنائی داشت و دقیقاً می‌دانست که آنها چه می‌خواهند. منش سیاسی، دیپلماتیک و اخلاقی سید موسی منش معروف و شناخته‌شده‌ای بود. وی هوش و ذکاوتی غیرعادی داشت. چیزی که تعجب مرا برانگیخت آن بود که، با آنکه بسیار کم پیش می‌آمد که بگوید فلانی از من باهوش‌تر است، من روزی از وی در مورد شهید دکتر بهشتی پرسیدم و وی بسیار او را مدح کرد و گفت:

او استاد من است و من هیچ‌کس را در ایران بر خودم مقلد نمی‌شمارم، مگر آقای بهشتی؛

و به طور فوق‌العاده و غیرعادی از ایشان تعریف نمود. از نظر علمی در سطح خیلی خوبی قرار داشت. او از کسانی بود که قابلیت علمی فوق‌العاده‌ای دارند. اذهانی مانند سید موسی در صورتی که منحصراً به فقه و علم

۱. آیا شهید سید محمدباقر صدر هم قربانی این امر شد؟ یا اینکه هر دو فاجعه از توطئه امپریالیسم و صهیونیسم با همکاری ارتجاع عرب به ظاهر پیشرو! و مترقی! ناشی می‌شود؟! ... «تاریخ و فرهنگ معاصر»

اسلامی مشغول می‌شدند بر بسیاری از فقها و مراجع معروف برتری و غلبه پیدا می‌کردند. لیکن او از پرداختن به فقه فاصله گرفته بود. یعنی درس خارج را تمام کرده بود و اگر می‌خواست در مسئله‌ای اجتهاد نماید مشکلی نداشت، منتها به دنبال این عناوین نبود. والدۀ او بعد از وفات مرحوم آقای حکیم در مورد تقلید از وی سؤال کرده بود و او پسرعموی خود شهید صدر را معرفی کرده بود. والدۀ او پرسیده بودند: «از شما می‌توانم تقلید بکنم» و او گفته بود: «نه! نه!» گاهی که در جلسه‌ای مسائل علمی مطرح می‌شد کم می‌شد که اظهار نظر نماید، اما وقتی سخن می‌گفت بسیار خوب سخن می‌گفت. او مجتهد بسیار بزرگی بود. امروز برخی از شرایط اجتهاد در ایران تخفیف یافته‌اند و بدین معنا آقاموسی از بزرگ‌ترین مجتهدین است. استعداد او غیرعادی بود و احاطه‌اش به مسائل، به حدیث، به فقه و به اصول زیاد بود. استعداد او بسیار عالی بود.

روابط او با امام و انقلاب اسلامی ایران

البته غیب را خداوند عزوجل می‌داند. اما آنچه را که ما از این دوران اخیر درک کردیم، ظاهراً در ابتدا با حرکت مرحوم امام کاملاً همراه نبود و حتی برخی وی را از مخالفین حرکت امام برمی‌شمردند. من از مجموعه جریانات و مکاتباتی که بین او و امام گذشت این‌گونه می‌فهمم و معتقد هستم که شاید تا این اواخر هم خیلی با حرکات موافق نبود. اما بعد از اینکه دید یک موج مردمی همراه امام است، موضع خود را تغییر داد.

من معتقد هستم که احتمالاً ساواک شاه هم در آنچه بر او گذشت دست داشته است. او به طرفداری امام برخاسته بود. در مراسم مرحوم شریعتی سخنرانی کرد و از آن مرحوم تجلیل نمود و مرحوم امام را تأیید کرد. این مطلبی مهم است. سید موسی از کسانی بود که بر اوضاع سیاسی اشراف داشتند و آن را می‌فهمیدند. از کلماتی که در روزنامه‌ها گفت آن بود که سال‌ها همه امکانات در اختیار شاه بوده، درحالی که هیچ قدمی برای ایران برنداشته است. این مهم است. این سخن همه شاگردان امام بود.

در دوران اخیر، وی مرحوم امام را تأیید می‌کرد، یعنی با شاه مقابله می‌کرد و اگر حضور می‌داشت قطعاً این خط را ادامه می‌داد. و اگر این مسیر را ادامه می‌داد، یکی از نزدیک‌ترین نزدیکان مرحوم امام می‌بود، یعنی اصلاً بهشتی دیگری می‌بود، و به نظر من بیشتر اوقات خود را در ایران می‌گذرانید. اگر او تا به امروز باقی مانده بود،

انصاف دربارۀ امام موسى صدر ۳۱۹

تصوير نامه ۱

۳۲۰ یادنامهٔ امام موسی صدر

تصویر نامه ۲

انصاف دربارۀ امام موسى صدر ۳۲۱

تصوير نامه ۳

حداقل در مقام آقای رفسنجانی بود، حداقل! برای اینکه لیاقت‌ها و فهم و درک او از مسائل این را اقتضا می‌کرد و در قلب مردم ایران جایگاه خاصی را می‌یافت و یکی از بزرگ‌ترین یاران امام و حواریون او می‌بود. این اعتقاد من است. وی در این دوران آخر به این مسائل توجه نمود و شروع کرد به اینکه طرح‌های امام را عملی سازد. او در این اواخر فعالیت‌های خود را به نفع حرکت امام شروع کرده بود و من گمان می‌کنم که ساواک در جریان ناپدید شدن او دست داشته است. اگر او می‌بود تحول مهمی به نفع حرکت امام محسوب می‌شد، او اگر باقی مانده بود ایران به می‌آمد و شاید در ایران می‌ماند و بهشتی دیگری می‌بود، یک بهشتی دیگر و یکی از محورهای مهم انقلاب، یک رهبر مردمی و بهشتی دیگری بود و بلکه بیشتر از او در صحنه‌های اجرایی، انقلاب و قلب مرحوم امام منزلت پیدا می‌کرد. البته او به شدت از آقای بهشتی تقدیر و ستایش می‌کرد.

صبر زیاد

خداوند رحمتش کند، وقتی با او تند می‌شدم مرا تحمل می‌کرد. موقعی که بنابر اعتقادم با او بحث‌های تند می‌کردم مرا تحمل می‌کرد. اخلاق بسیار خوبی داشت. این مسائل را به دل نمی‌گرفت. یادم هست فقط یک بار که آقا سید محمد بحر العلوم همراه وی بود و به منزل ما در کویت آمده بودند، بنابر اعتقادم و به صراحت با وی وارد بحث سیاسی شدم. مطالب تندی را گفتم و وقتی برای آوردن استکان چای رفتم، آقای سید محمد بحر العلوم به من گفت که آقاموسی می‌گوید بیش از این دیگر نمی‌توانم تحمل نمایم و من گفتم بسیار خوب بحث را تمام می‌کنم. به هر حال حتی اگر کاسه صبرش لبریز می‌شد، در اغلب موارد تحمل می‌کرد.

مصلح اجتماعی

آیةالله شیخ محمد واعظزاده خراسانی

اشاره

در ملاقاتی که در محل مجمع دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه با استاد محترم آیةالله جناب آقای واعظزاده خراسانی داشتیم، ایشان ابتدا سابقه روابط دوستانه خود را با امام موسی صدر به صورت فشرده و فهرست وار برشمردند و سپس فرمودند که مطالب مفصلی را در سال ۳-۱۳۵۲ در خصوص امام موسی صدر به رشته تحریر درآورده‌اند. این مطالب در قالب سفرنامه‌ای بود که بعد از مسافرت یک‌ساله به کشورهای عربی از جمله لبنان، تهیه گردید. البته این نوشته در آن زمان به دلیل مخالفت مدیریت دانشگاه مشهد چاپ نگردید. استاد وعده دادند که بخش‌هایی از نوشته مذکور را به همراه مطالب جدیدتر جهت استفاده در این ویژه‌نامه، در اختیار ما قرار دهند. همکار ما ضمن تشکر از محبت‌های استاد، خواهش نموده بود که چون توفیق این ملاقات نصیب گردیده، بخشی از خاطرات خود را با امام موسی صدر بیان نمایند.

مطالبی که در زیر خواهد آمد، حاصل گفتگویی کوتاه با استاد واعظزاده در مورد امام موسی صدر است. بخش اول این مطالب به قلم خود ایشان به رشته نگارش درآمده که قبلاً از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

تاریخ و فرهنگ معاصر

پرسش: استاد خواهشمندیم برخی از خاطرات خود را با امام موسی صدر برایمان تعریف فرمایید:

پاسخ: یکی از خاطرات من، مربوط به سفری است که به قاهره داشتم. در قاهره نزد دکتر محمد الفحام رئیس آن وقت دانشگاه ازهر رفته بودیم. در آنجا به مناسبتی صحبت از امام موسی صدر شد. هر سال که مجمع البحوث الاسلامیه ازهر کنگره داشت امام موسی صدر را دعوت می‌کردند و ایشان هم شرکت می‌نمود. تعبیر آقای فحام در مورد آقای صدر این بود که «و زاده بسطة فی العلم و الجسم» (یعنی خداوند به ایشان هم بسط علمی داده و هم بسط جسمی). معلومات آقای صدر آن‌ها را جلب کرده بود، با اینکه ایشان تا آخر هم که عربی صحبت می‌کرد، لهجه‌شان لهجهٔ ایرانی بود و تغییری نیافته بود. موقعیت آقای صدر چنین بود. نکتهٔ دیگر نقش ایشان در خود لبنان است. اینکه ایشان چه کرد تا موقعیت شیعه را اینگونه ارتقا داد خیلی قابل بحث است. من در آن مقاله‌ای که نوشتم و نگذاشتند منتشر شود، مقداری این مسئله را باز کرده‌ام. این مقاله در سال ۵۳ - ۵۲ نوشته شده است. من یک سفر علمی یک‌ساله کردم و بعد برگشتم و خاطراتم را نوشتم و قبلاً آن را به شما داده‌ام.

آقای صدر خیلی صبور و بردبار بود. اصلاً کاملاً روشن بود که با دیگران فرق دارد. خیلی تحمل می‌کرد، خوش اخلاق بود، خوش‌برخورد بود، خیلی منصف بود، حقایق را زود می‌پذیرفت، مطالب را خوب بیان می‌کرد و خیلی هم هوشیار و زیرک بود. حالا من یک نمونه را مثال می‌زنم. ایشان با مصر و عبدالناصر رابطهٔ نداشت. یکی از بزرگان و دانشمندان شیعه در لبنان، آقای حسن الامین نویسنده دایرةالمعارف شیعی، برای من نقل می‌کرد - و البته او هم دربارهٔ هوشیاری و زیرکی آقای صدر اعجاب داشت - که ایشان می‌خواست با عبدالناصر آشنا شود. خوب این کار که ابتدا به ساکن نمی‌شود. خبردار شد که در لبنان یک روزنامه‌نویس پیر و قدیمی هست که مسیحی است و حالا بازنشسته شده و از رفقای قدیمی حسنین هیکل است. حسنین هیکل هم عقل منفصل عبدالناصر بود. پس با او رفیق شد و او را برداشت و به مصر برد. این پیرمرد هم رفت و او را به حسنین هیکل معرفی کرد. حسنین هیکل هم آن‌گونه که مدّ نظر آقای صدر بود؛ ایشان را با عبدالناصر آشنا کرد. خوب این مقدمهٔ آشنایی بود. بعد از این ایشان دیگر نیاز به واسطهٔ نداشت. عبدالناصر یک‌باره در مقابل یک هیکل زیبا و

تصویر

قشنگ و رشیدتر از خودش و خوش بیان و عالم قرار گرفت. فوری جلب شد. بعداً انور سادات هم به همین شکل جلب شده بود. در قاهره کسی که با ایشان خیلی خصوصیت داشت برای من تعریف کرد که انور سادات چنان به ایشان جلب شده بود که قبل از جنگ اخیرش و در زمانی که خود را آماده می‌کرد، وقتی که آقای صدر آمد، از ایشان خواهش کرد که در کنار کانال سوئز برای لشکریان مصری صحبت کند. امام موسی رفت و برای ارتشیان صحبت کرد و روحیه آن‌ها را حسابی علیه اسرائیل تقویت نمود.

خوب این کارها از هرکس بر نمی‌آید. حال فرض کنید بنده وسایل را هم جور کنم، ولی وقتی مرا دید که نمی‌توانم او را جلب کنم، نمی‌شود. باید همه لوازم در او باشد که وقتی که به طرف رسید بتواند خود را نشان دهد و بیشتر از آنچه هست بتواند خود را نشان دهد، و ایشان این قدرت را داشت. به نظر من حقیقتاً ما نظیر ایشان را نداریم و نظیر آن شرایط را نداریم و خسارت بسیار بزرگی را ما متحمل شدیم. البته من نمی‌دانم اگر ایشان می‌ماند و یا آزاد بود که بعد از انقلاب باشد، روابطش با ایران و انقلاب چگونه بود؟ این را نمی‌دانم و الآن نمی‌توانم داوری کنم، چون ایشان در عین حال آن‌طور آدم انقلابی نبود. آدمی بود که مسائل مختلف را در نظر می‌گرفت و مناسبات را در نظر داشت و من

ایشان را آدمی نمی‌دیدم که با آمریکا به این داغی دریفتد، شاید این کار را نمی‌کرد برای اینکه ایشان با مسیحیان لبنان رفیق بود و آنها هم برای ایشان احترام قائل بودند، از آنها کار می‌کشید و آنها هم از ایشان کار می‌کشیدند. آن جو به ایشان اجازه نمی‌داد که آن‌طور قیافه انقلابی بگیرد و به غرب هجوم نماید. سفرهایی به غرب کرد، سفری به شوروی کرد که در کاخ کرملین از ایشان پذیرایی شد و همین‌ها هم مقداری شاه ایران را خوش نیامده بود، چرا که خیال می‌کرد ایشان باید در مشیت او باشد! در حالی که ایشان چنین نبود. آقای صدر آدمی بود که سعی می‌کرد همیشه کارها را با مسالمت انجام دهد، کار را صحیح انجام دهد ولی با مسالمت. تند نبود و هجوم نمی‌کرد، برای اینکه می‌دانست که احتیاج دارد به اینها و باید که از اینها استفاده کند. تیمور بختیار وقتی از ایران فرار کرده بود، مدت‌ها در لبنان بود. شاه ایران از رئیس‌جمهور لبنان خواسته بود که او را تحویل دهد. برای من در لبنان نقل شد که رئیس‌جمهور از امام موسی پرسیده بود که ما بختیار را تحویل بدهیم یا نه؟ و امام موسی هم گفته بود که تحویلش ندهید. خیلی ماهرانه کار می‌کرد. من هیچ وقت اعجاب خودم را نسبت به موضع ایشان پنهان نمی‌کنم. شاید گاهی ایشان اقداماتی می‌کرد که یک آدم انقلابی نپسندد، ولی مآلاً می‌دید که امام موسی برخلاف رفتار نکرده است و بالاخره به جایی که حقیقتش بود منتهی شده است.

پرسش: میزان تحصیلات حوزوی آقای صدر تا چه حد بود؟

پاسخ: ایشان خیلی با استعداد بودند و درس‌های حوزه را خوب خوانده بودند. من در سال ۳۹ به مشهد آمدم و ایشان آن وقت در قم درس رسائل می‌گفت و شاگردان زیادی داشت که همه تعریف می‌کردند. مدتی هم به نجف رفته بودند که نمی‌دانم چند سال طول کشید و بعداً به قم برگشتند، البته قبل از رفتن به نجف در قم تحصیل می‌کردند. نظر من این است که در حدی که یک مجتهد باید درس بخواند، ایشان درس خوانده و در جلسات حاضر شده و مطالعاتش هم خوب بود. البته خودش کمی ناراحت بود که گرفتار کارهای مختلف شده است و نمی‌تواند درست مطالعه کند و درست بنویسد. به من فرمود که می‌خواهم کارها را مقداری کمتر کنم و بنشینم و مشغول تألیف بشوم. ایشان اگر مشغول تألیف می‌شد خیلی موفق می‌بود. در هر حال ایشان از هیچ یک از آقایانی که با ایشان هم‌دوره بودند کمتر نبود، منتها وقتی که به لبنان رفت دیگر نمی‌توانست به آن صورت اشتغال علمی داشته باشد. ایشان برای پرداختن به

کارهای علمی، باید در حوزه می ماند و شروع می کرد به تدریس و تحقیق. اگر چنین می شد و در حوزه می ماند از خیلی ها برجسته تر می شد. ایشان صاحب نظر بود، چیز فهم بود و قطعاً مجتهد بود. استعداد اجتهاد مطلق را داشت و به اندازه لازم هم درس خوانده بود.

پرسش: چه شد که امام موسی صدر و دوستانشان از مکتب اسلام جدا شدند؟

پاسخ: اصل مکتب اسلام را آقای شریعتمداری تأسیس کرده بودند. ایشان یک عده مرید تبریزی ساکن تهران داشت که آدم های روشنی بودند و پول می دادند و گاهی هم می آمدند و ما آنها را می دیدیم. آقای شریعتمداری یک گروه نه نفری یا ده نفری را انتخاب کردند که یکی از آنها بنده بودم، آقای موسوی اردبیلی، آقای مجدالدین محلاتی، امام موسی صدر، آقای سبحانی، آقای دوانی، آقای میرزا حسین نوری، آقای مکارم و آقای سید مرتضی جزایری هم بودند. ما اول یک سالی را مقاله می نوشتیم و می خواندیم، گاهی هم خود ایشان حضور پیدا می کردند و بعد قرار شد که مجله منتشر بشود و مقالات کمی زیر و رو شد و هر کس رشته ای را به عهده گرفت. من رشته فتوحات مسلمین را به عهده گرفتم، امام موسی صدر اقتصاد اسلامی را می نوشت که خیلی هم دقیق بود. بعد کم کم صحبت این شد که مجله امتیاز لازم دارد و هنوز صحبتش مطرح بود که یک وقت ما خبردار شدیم یکی از دوستان به اسم خودش تقاضای امتیاز کرده است، بدون اینکه در جلسه توافقی شده باشد. خوب، قهراً بعضی از فضلا که حالا اسم نمی برم گفتند که این درست نیست و آمدند و امام موسی را در حقیقت مطرح کردند و امام موسی امتیاز دیگری را تقاضا کرد. آن شخصی که آن زمان مسئول بود و حالا نمی دانم زنده است یا نه، مرتضی مدرسی چهاردهی بود که با امام موسی رفیق بود و کار آن یکی را متوقف کرد و امتیاز ایشان را داد. بعد کم کم معلوم شد که خود آقای شریعتمداری تمایلش این است که فقط زیر نظر خودش باشد و دوستان هم هرچه که تلاش کردند، ایشان زیر بار نرفت. ما هم یک مرتبه تصمیم گرفتیم و شش نفر در کیهان استعفا دادیم. این شش نفر عبارت بودند از: آقای موسی صدر، آقای موسوی اردبیلی، بنده، آقای مرتضی جزایری و آقای مجدالدین محلاتی. ما اعلان کردیم که از این به بعد جزو هیئت تحریریه مکتب اسلام نیستیم. خوب، البته طبیعی است که بگومگوهای زیادی شد. ما کنار رفتیم و خوب آنها هم مجله را اداره کردند. آنها مقاومت کردند ولی مکتب اسلام بعد از آن دیگر آن وجهه قبلی را نداشت، ولی خوب کار خودش را ادامه داد. ما که

جدا شدیم، دوست عزیزمان آقای خسروشاهی در یکی از روزنامه‌ها که الآن نمی‌دانم کدام بود، پرچم اسلام بود و یا ...، مقاله‌ای نوشتند و جدا شدن ما را توجیه کردند. ما هم به چند جهت تحمل کردیم. اولاً ما دیگر ول کرده بودیم و به مشهد رفته بودیم و دیگر مهم نبود که ایشان چیزی بنویسد یا ننویسد. بعد هم می‌گفتیم که ایشان یک سید بزرگواری است که نشاطی دارد و برای اسلام فعالیت می‌کند خوش‌سیما است و روحی باصفا دارد و همه اینها با هم باعث شد که ما سکوت کردیم و گفتیم که عیب ندارد. البته من نسبت به آقای خسروشاهی الآن هم همین نوع تحسین و اعجاب را دارم و لطف ایشان همیشه بوده و خواهد بود و حق ایشان هم باید ادا شود.

پرسش: استاد، اگر در یک جمله بخواهید شخصیت امام موسی صدر را ترسیم نمایید، چه خواهید گفت؟

پاسخ: من عقیده‌ام این است که آیه‌الله امام موسی صدر، که البته آن وقت آقا موسی صدر نامیده می‌شد، یکی از روحانیون کم‌نظیر بود و شاید هم از بعضی جهات بی‌نظیر. و اگر می‌ماندند و به همان صورت موفقیت می‌داشتند، یک شخصیت برجستهٔ انقلابی می‌شدند. البته نه یک شخصیت انقلابی برجسته، بلکه یک مصلح اجتماعی اسلامی می‌شدند. البته نه یک شخصیت انقلابی برجسته، بلکه یک مصلح اجتماعی اسلامی می‌شد و شاید آثار علمی او خیلی زیاد می‌بود و در هر زمینه‌ای که چیز می‌نوشت حرف تازه داشت و ابتکار تازه داشت. به نظر من این‌گونه می‌آید.

امام موسی صدر، مجدّدی در عالم فقه

آیة الله شیخ محمد ابراهیم جنّاتی

پرسش: به نظر حضرت عالی، ویژگی های بارزی که در امام موسی صدر وجود داشت چه چیزهایی بودند؟

پاسخ: من در این وقت محدود، می توانم نظریات خود را در مورد امام موسی صدر حفظه الله، در دو محور بیان نمایم. محور اول مربوط به بُعد علمی و اجتهادی ایشان و محور دوم مربوط به بعد اخلاقی و اجتماعی ایشان. اما در بعد اول، تردیدی نیست که او یکی از صاحب نظران و اندیشمندان و عالمان بزرگ جهان اسلام بود. ایشان در بیشتر علوم تخصص و تبحر داشتند و در نتیجه جامعیتی که داشتند. از مفاخر جهان اسلام به شمار می آمدند. همه محققان و دانشوران و پژوهشگران به روشنی این ویژگی را در ایشان می دیدند که امام موسی، عالمی است نواندیش و نوپرداز. من به عنوان نمونه، نظریه او را در طهارت ذاتی اهل کتاب، که هنوز در عصر ما کسی قایل نبود، مثال می زنم. ایشان پیش از آنکه موحوم آیة الله العظمی آقای حکیم بر طهارت ذاتی اهل کتاب فتوی صادر کند، قائل به طهارت ذاتی کفار اهل کتاب شد. همین مسئله نمایانگر این است که ایشان دارای قوه استنباط و اجتهاد از ادله و عناصر استنباطی بوده است. او مطابق این نظریه خود نیز عمل کرد. روزی به دلیلی به یک بستنی فروشی مسیحی می رود و از بستنی او می خورد. این عمل ایشان از یک سو موجب خوشحالی مردم، اعم از مسیحی و شیعه و سنی و دروزی شد. مردم در آن محل اجتماع کرده بودند و بعد از اینکه امام صدر از آنجا خارج شد، مردم شعارهای بسیار جالبی در تأیید وی سر دادند و شدیداً ابراز احساسات کردند. ولی از

سوی دیگر، برخی از افرادی که با ایشان از روی حسد و عناد دشمنی داشتند، این نظریه و کار او را نقطه ضعف تلقی نموده، از آن به عنوان حربه و وسیله‌ای علیه او استفاده کردند. تبلیغات زیادی علیه ایشان در میان مردم انجام گرفت و این وضع ادامه یافت تا آنکه مرحوم آیه‌الله العظمی آقای حکیم، در همان ایام بعد از مراجعت از سفری که به لندن کرده بود، فتوی بر طهارت ذاتی اهل کتاب را صادر کرد. موقعی که این فتوی پخش شد و به گوش مردم لبنان رسید، مقام و شخصیت امام موسی در لبنان چند برابر شد و اهل حسد و بی‌سوادها و مقدس‌مآب‌های بی‌مایه کاملاً از صحنه خارج شدند. البته علیه مرحوم آقای حکیم هم در نجف اشرف، برخی از مقدس‌مآب‌ها و فقیه‌نمایان قیام کرده بودند و می‌گفتند که این چه فتوایی است که از او صادر شده است. بنده هم در همان زمان نظریه امام موسی و آقای حکیم را بر اساس مبانی و عناصر استنباطی مورد بررسی قرار دادم و دیدم که از نگاه فقه اجتهادی به گونه‌ای واضح و روشن می‌توان طهارت ذاتی اهل کتاب را ثابت کرد. مطالبی را در این زمینه نوشتم و آنها را در ضمن مجموعه‌ای قرار دادم و به عنوان طهارت‌الکتابی فی فتوی السید الحکیم در همان زمان چاپ و منتشر کردم. این نوشته تا به حال چندین بار در عراق و لبنان تجدید چاپ شده است.

اما بعد اخلاقی و اجتماعی امام موسی که محور دوم صحبت‌های من است. ایشان در این زمینه‌ها هم دارای ویژگی‌های بسیاری بود که به‌جاست برخی از آنها را ارائه دهم.

اولاً: برای اندیشه‌ها و افکار همه‌عالمان و پیروان ادیان مذاهب اسلامی احترام قائل بود.

ثانیاً: مسائل نظری و دینی را در نشست‌هایی که با پیروان ادیان و مذاهب داشت، در جوئی سالم و آرام و صمیمی و به دور از جمودات و تعصبات فکری و عوامل ذهنی و خارجی طرح می‌کرد.

ثالثاً: از حسن نیت، دید وسیع، بردباری و رعایت ادب در مقام مخاطب برخوردار بود که من بارها این خصیصه را هم در نجف اشرف و هم در لبنان از ایشان مشاهده کردم.

رابعاً: در مقام نقد آراء و افکار برخی از عالمان ادیان و مذاهب اسلامی در مجالس بحث، تا دلیل قاطعی نداشت آن را مطرح نمی‌کرد.

خامساً: از آراء و نظریات اهل ادیان و آشنایی با نقاط و ضعف آنها آگاه بود.

سادساً: بر این اعتقاد بود که همه پیروان ادیان و همه پیروان مذاهب باید در لبنان به گونه‌ای متساوی از مزایا برخوردار باشند.

سابعاً: سعی و کوشش در مطرح کردن مسائل مشترک بین ادیان و مذاهب اسلامی و مطرح نکردن مسائل اخلاقی داشت که طرح آنها باعث ایجاد حساسیت می‌گردد.

ثامناً: در جلسات پیروان ادیان و مذاهب برای سخنرانی شرکت می‌کرد و خصوصاً در جلساتی که به عنوان ترحیم کسی تلقی می‌شد، اعم از اینکه متوفی مسیحی، دروزی، سنی، شیعی یا غیر اینها بود. حضور می‌یافت.

سخنرانی او دارای شرایط لازم بود، از قبیل شناخت مخاطبین، اقتضای حال، مطالب مفید برای همگان، جملات روان و کلمات آشنا و نزدیک به فهم.

این ویژگی‌ها بود که وی را قادر ساخت در لبنان، به زیباترین وجه، همه پیروان ادیان و همه پیروان مذاهب و مسلک‌های گوناگونی را که در لبنان زندگی می‌کنند مجذوب و شیفته خویش کند. بزرگان ادیان از بلاد دور و نزدیک به دیدار او شتافتند. نشست‌های او در مجلس شیعی اعلی همواره کانون گفتگوهای جالب و مفیدی هم در زمینه ادیان و هم در زمینه مذاهب اسلامی بوده است و من چندین بار خود در مجلس شیعی اعلی شاهد این جلسات بودم. مسیحیان و شیعیان و اهل سنت و دروزی‌های لبنان واقعاً امام موسی را از جان و دل دوست می‌داشتند. من در آن زمان برای تغییر آب و هوا حدود یک ماهی به لبنان رفته بودم و در قماطیه منزل داشتم. در قماطیه و کیفون و بیروت و عرمصالیم و نبطیه که دوستانی داشتم، با مردم رفت و آمد می‌کردم. دیدم که در حد فوق تصور مردم به ایشان اظهار علاقه می‌کردند. شبی که ایشان به قماطیه تشریف آوردند، دیدم که مردم مسیحی و مسلمان و غیره از شادی سراز پا نمی‌شناختند، خلاصه همه بر این اعتقاد بودند که وجود او در لبنان، که مرکز پیروان ادیان و مذاهب مختلف است، یک امر ضروری است. آنها بر این اعتقاد بودند که نظیر امام موسی صدر را ندیده‌اند و نخواهند دید.

پرسش: به نظر شما راز این همه موفقیت و محبوبیت امام موسی صدر در میان مردم چه بود؟

پاسخ: به اعتقاد من، شیوه تبلیغی ایشان واقعاً کم‌نظیر بود. شیوه‌های تبلیغی نیز درست همانند شیوه‌های اجتهاد در طول اعصار تکامل پیدا کرده‌اند. ما نمی‌توانیم شیوه‌های ۱۳۰۰ سال قبل را امروز در تبلیغاتمان به کار ببریم. شیوه‌های تبلیغاتی

تغییر کرده‌اند و امروز حتی روش تبلیغی صدا و سیما نیز هنوز ناقص است. بعضی از آقایان دوست دارند که همین روش تبلیغی که اینجا در مسجد صفائیه قم استفاده می‌شود، در لبنان نیز مورد استفاده قرار بگیرد! خوب، این نمی‌شود! مخاطبین اینجا و آنجا که یکی نیستند! امام موسی مخاطبین خود را می‌شناخت و می‌دانست که با مخاطب خود باید با چه شیوه‌ای صحبت کند. روش تبلیغ ایشان متناسب با زمان و مکان بود. می‌دانست که چگونه صحبت کند که در روزی خوشش بیاید، مسیحی خوشش بیاید، مثلاً یهودی خوشش بیاید، مسلمان‌ها خوششان بیاید و ... تبلیغ شیوه خاص می‌خواهد. ما نمی‌توانیم همان شیوه‌ای را که اینجا و در قم به کار می‌بریم، در آنجا نیز تجویز کنیم. امام موسی تمام تبلیغاتشان و تمام برخوردهایشان و تمام اجتماعاتشان مطابق با شرایط زمان و مکان بود. و به همین علت هم طبیعی بود که پیشرفت کند. اصلاً امام موسی برق‌آسا پیشرفت می‌کرد و به جلو می‌رفت. کار به جایی رسید که یک وقت شارل حلو، رئیس‌جمهور وقت لبنان در ماشین امام موسی را برایشان باز می‌کرد. یک چنین مقام و شخصیتی پیدا کرده بودند. این قدر محبوب بود. مردم همه فدایی ایشان بودند.

شیوه‌های تبلیغاتی ایشان، برخوردهایشان با مردم، اخلاقیات ایشان همه را جذب کرده بود.

بینید من خودم در حوزه‌ها بزرگ شده‌ام، من الآن ۶۰ سال است که در حوزه‌ها هستم. ۲۵ سال تمام در نجف بودم. من از نزدیک‌ترین افراد به مراجع — مرحوم امام، مرحوم شاهرودی، مرحوم آقاسید عبدالهادی شیرازی، مرحوم آقای حکیم و ... — بودم. درس‌های همهٔ این آقایان را رفته‌ام و همه‌اش با این‌ها بودم و به تمام خصوصیات این آقایان آشنایی دارم. آخوند و ملا و عالم زیاد دیده‌ام، متدین زیاد دیده‌ام، در روحانیت انسان‌های اخلاقی و اجتماعی زیاد دیده‌ام. ولی کسی که واجد همه این شرایط یک‌جا باشد را کم دیده‌ام. مثلاً یکی خیلی ملاست اما اخلاقش خوب نیست. یکی اخلاقش خوب است اما اجتماعاتش ناقص است و سوءتصرف دارد.

الآن مشاهده می‌کنید که بعضی‌ها با سوءتصرفاتشان خود را از بین می‌برند. یک تصرف بی‌جایی می‌کنند و به خود ضربه می‌زنند. بنابراین کسی که هم عالم و دانشمند باشد، هم اخلاقی باشد، هم اجتماعاتش خوب باشد، هم متدین باشد و هم شیوه‌های زندگی‌اش در همه ابعاد و جهات متناسب با شرایط زمان و مکان باشد، چنین افرادی را واقعاً خیلی کم داریم و امام موسی یکی از این افراد بود.

یعنی خصوصیات اصلی امام موسی همین بود و به همین علت هم این‌طور در میان مردم محبوبیت پیدا کرد. والا اگر ایشان این خصوصیت را نمی‌داشت ممکن نبود به این موفقیت برسد. خوب مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه هم یک شخصیت علمی بود. پدر شیخ جعفر صادق (خواهرزاده مرحوم مغنیه) یک شخصیت علمی بود. اصلاً آل صادق همه از شخصیت‌های لبنان بودند. امام موسی در زمان این‌ها به لبنان می‌رود و همه این‌ها مغلوب ایشان می‌شوند و تحت الشعاع قرار می‌گیرند. یعنی اعمال ایشان و کارهای ایشان به گونه‌ای مردم را شیفته کرده بود که همه چهره‌ها و شخصیت‌های دیگر تحت الشعاع قرار می‌گیرند و بعضی اصلاً به طور کامل کان لم یکن می‌شوند. همین مسئله باعث شده بود تا عده‌ای از ایشان ناراحت شوند. خوب بلندپروازی نداشت، زندگی زاهدانه‌ای داشت و نقطه ضعفی از نظر مادی از ایشان دیده نشد. برخوردهای ایشان چنان بود که در دل مردم جای گرفت و مردم احساس کردند که این فرد به دردشان می‌خورد. مردم هر س‌ری که داشتند، ایشان را امین به خود می‌دانستند. کسانی که اسراری داشتند با ایشان در میان می‌گذاشتند. مردم می‌دیدند که ایشان از مردم است و مردم هم از ایشان‌اند.

در سخنرانی‌هایی که برای مردم می‌کرد به قدری ابراز محبت و احساسات می‌کردند که اصلاً معرکه بود. سنی‌ها در مورد ایشان می‌گفتند: کانه سیدنا عمر!، شیعه‌ها می‌گفتند: کانه سیدنا علی! و مسیحی‌ها می‌گفتند: کانه سیدنا مسیح! واقعاً هم همین‌طور بود. سنی‌ها همان‌گونه که به عمر علاقه دارند به امام موسی نیز علاقه داشتند. شیعه‌ها همان‌قدر که به حضرت علی علاقه داشتند به امام موسی نیز علاقه داشتند. مسیحی‌ها همان‌گونه که به حضرت مسیح علاقه داشتند به امام موسی نیز علاقه داشتند. امام موسی هیچ بدخواهی در میان توده مردم نداشت. خلاصه شیوه عمل و شیوه برخورد و روش تبلیغ ایشان، همه جدید بود و متناسب با شرایط زمان و مکان بود. مردم همه ایشان را در حد اعلی دوست می‌داشتند.

پرسش: به نظر شما، اگر آقای صدر از حوزه خارج و وارد دنیای سیاست نمی‌شدند، می‌توانستند در حوزه و عرصه‌های فکر و اندیشه نیز به همین شکل گل کنند؟

پاسخ: آقاموسی زمانی که به تحصیلات حوزوی اشتغال داشت، سرآمد همه دوستان و هم‌دوره‌ای‌هایش بود. ایشان در نجف که بود از همه جلوتر بود و در قم هم شنیدم که از همه جلوتر بود. امام موسی از فضایی بسیار خوب نجف

اشرف بود و خیلی هم معروف بود. ایشان از فضایی مشار با لبنان بود و خصوصاً معروف بود به این که افکار جدید دارد. البته همه این‌ها مربوط به زمان تحصیل ایشان بود و متأسفانه وقتی فراغت از تحصیل پیدا کرد و نوبت آن رسید که دیگر افکارش در حوزه مطرح شود، حوزه را رها کرد و رفت به لبنان. من در این مسئله هیچ شکی ندارم که اگر ایشان الآن می‌بود از همه جلوتر بود. یعنی با آن مواهبی که خداوند به او داده بود (آن استعداد و ذوق و پشتکار و این امتیازاتی که داشت) اگر الآن بود، واقعاً می‌توان گفت که در حوزه‌ها نظیر نمی‌داشت.

رهبری ممتاز

حجة الاسلام والمسلمين على حجتى کرمانى

سؤال: حاج آقا، اگر امکان دارد، قدری در مورد چگونگی آشنایی خود با امام موسی صدر برایمان صحبت بفرمایید و اینکه چگونه شد که با بیت مرحوم آية الله صدر متصل شدید؟

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم. آن طوری که یادم می آید، اولین برخورد و ملاقات من با امام موسی صدر، رهبر مفقود شده شیعیان لبنان، در همان سالی بود که مرحوم آية الله العظمی آقای سید صدرالدین صدر مرجع عالی قدر تقلید، دار فانی را وداع گفتند. آن سال، اولین سال ورود من به قم بود. آن روز در مراسم تشییع جنازه ایشان شرکت کردم و اولین باری که امام موسی صدر را ملاقات کردم و ایشان را به عنوان فرزند مرحوم آية الله العظمی آقای صدر شناختم، همان روز بود. ایشان در مراسم تشییع و تدفین پدرش شرکت کرده بود و جالب این بود که مرحوم شهید بهشتی همیشه همراه ایشان بود و دستش را می گرفت و هوای ایشان را در آن مراسم داشت و همان وقت من صمیمت بین این دو نفر را استنباط کردم. امام موسی در هنگام فوت پدرشان در قم حضور نداشتند، به تهران رفته بودند که دکتری را بیاورند که خبر فوت پدرشان را می شنوند و با عجله به قم برمی گردند. زمانی به قم رسیدند که مراسم تشییع جنازه تقریباً تمام شده بود. پیکر مرحوم آية الله صدر را آورده بودند به مسجد بالا سر و می خواستند دفن کنند که امام موسی صدر وارد شد و خوب پیداست که چه شوری افتاد و گریه های ایشان تمام مردم را سر قبر متوجه و متأثر کرد. این اولین برخورد من با ایشان بود.

بله، امام موسی سال‌ها در قم بودند، قوانین تدریس می‌کردند، مکاسب تدریس می‌کردند و شاگردان زیادی داشتند. بعد از بازگشت ایشان از نجف اشرف، وقتی که مجله مکتب اسلام با همکاری تعدادی از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم تشکیل شد، امام موسی هم یکی از اعضاء برجسته هیئت تحریریه مجله بودند. ایشان متجاوز از یک سال با مجله همکاری داشتند و ما در آن موقع بیشتر خدمتشان می‌رسیدیم. آثاری در مجله مکتب اسلام درباره اقتصاد اسلامی منتشر کردند که من بعدها همان مقالات را با اجازه خود ایشان، جمع‌آوری کردم و با مقدمه و پاورقی‌های فراوانی تحت عنوان «اقتصاد در مکتب اسلام» به چاپ رساندم که تاکنون شاید متجاوز از دوازده بار تجدید چاپ شده است. ایشان قبل از پیوستن به مجله مکتب اسلام و در حقیقت بعد از فوت پدر بزرگوارشان، چند سالی را در نجف اشرف بودند. در آنجا در درس‌های مراجع و خصوصاً مرجع فقیه شیعه حضرت آیه‌الله العظمی آقای خویی شرکت کردند و در این چند سالی که در نجف اشرف بودند خیلی به درس و بحثشان عنایت داشتند و شب و روز مشغول بودند، بعداً، بعد از فوت مرحوم آقای شرف‌الدین، ایشان با عنایت آیه‌الله بروجردی به لبنان اعزام شدند و رهبری شیعیان آنجا را در دست گرفتند. اما ارتباط من با خانواده مرحوم آیه‌الله صدر که بعداً به وصلت با این خانواده منجر شد، به هیچ برنامه قبلی مسبوق نبود. این قضا و قدر و جزء تقدیرات الهی بود و غیر از این نمی‌توان اسمی برای آن بگذارم. البته ما در آن اوانی که به قم آمدیم، در جلسات شب‌های پنج‌شنبه مرحوم آیه‌الله آقای حاج آقارضا صدر که درس اخلاق می‌گفتند شرکت می‌کردیم و ارادت من به مرحوم آیه‌الله حاج آقارضا صدر بعد از فوت مرحوم پدرشان روز به روز زیادتر می‌شد. تا اینکه در یکی از سال‌ها من تصمیم بر ازدواج گرفتم. گمان می‌کنم سال ۴۳ بود. مسأله را با آیه‌الله آقای فاضل لنکرانی که به من خیلی لطف داشته‌اند، و همچنین با آیه‌الله آقای حاج آقاموسی زنجانی که ایشان هم به من خیلی لطف داشتند، در میان گذاشتم. این بزرگواران صبیبه مرحوم آیه‌الله صدر را پیشنهاد کردند و خودشان هم واسطه شدند و رفتند و صحبت کردند. در سال ۱۳۴۴ بود که من داماد این خانواده شدم، یعنی صبیبه بزرگ مرحوم آیه‌الله آقای حاج آقارضا صدر را به عقد و ازدواج خود درآوردم.

سؤال: آیا مرحوم آیه‌الله بروجردی هم در جریان عزیمت آقای صدر به لبنان قرار داشتند؟

آن طوری که شنیدم، بعد از فوت مرحوم شرف‌الدین، گویا خاندان شرف‌الدین و مخصوصاً آقای آقا سید جعفر شرف‌الدین که فرزند ارشد و متنفذ ایشان بود و از شخصیت‌های برجسته اجتماعی و سیاسی لبنان به شمار می‌آمد، درصدد یافتن جانشینی برای مرحوم آقای شرف‌الدین بودند. گویا خاندان شرف‌الدین از طریق مرحوم آیه‌الله العظمی آقای بروجردی، آقای حاج آقارضا صدر را پیشنهاد کرده بودند، یعنی فرزند بزرگ مرحوم آیه‌الله صدر را — می‌دانید که مرحوم آیه‌الله صدر و مرحوم شرف‌الدین پسرعمو هستند، از بنی اعمام یکدیگر هستند — وقتی که مسأله با مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی مطرح می‌شود و مرحوم حاج آقارضا صدر نمی‌پذیرند و اخوی خود آقاموسی را پیشنهاد می‌کنند و خلاصه با دعوت خاندان شرف‌الدین و عنایت آیه‌الله بروجردی و امر ایشان، آقای حاج آقاموسی صدر تصمیم می‌گیرند که بروند به لبنان. ایشان اول در صور اقامت می‌گزینند و مرکز فعالیتشان در صور بود و بعد از چند سال به بیروت منتقل می‌گردند، مجلس اعلاهی اسلامی شیعه را تشکیل می‌دهند.

سؤال: آیا خود حضرت‌عالی در درس‌های آقای صدر شرکت می‌جستید؟

خیر، من موفق نشدم که به درس ایشان بروم، ولی برادرم آقای حاج شیخ محمدجواد حجّتی، چند صباحی کتاب لمعه و قوانین را پیش ایشان تلمذ می‌کردند. یادم هست که آن زمان خیلی از بیان و شیوایی ایشان و اینکه چگونه مطلب را با یک بیان بسیار شیوایی می‌توانند به شاگردانشان منتقل نمایند، تعریف می‌کردند.

سؤال: تحصیلات حوزوی آقای صدر تا چه حدی بود؟ آیا ایشان نهایتاً به درجه اجتهاد رسیدند؟

بله، ایشان مجتهد بودند، ایشان از هم‌دوره‌های آیه‌الله مکارم شیرازی بودند که الآن جزو مراجع تقلید از هم‌دوره‌های آیه‌الله حاج آقاموسی زنجانی بودند که الآن جزو مراجع تقلید هستند، من یادم می‌آید که، بعد از درس مرحوم آیه‌الله آقای داماد، یک گروه از شاگردان برجسته ایشان یک مباحثه مشترک با هم داشتند، که حاج آقاموسی صدر بود، حاج آقاموسی زنجانی بود، مرحوم بهشتی بود، آقای مکارم شیرازی بود که می‌نشستند و با هم مباحثه می‌کردند. من یادم می‌آید که یک جلسه‌ای با آقای مکارم صحبت می‌کردم و ایشان از تفکر امام موسی صدر و استنباط‌های خیلی ظریف ایشان تعریف می‌کردند. می‌دانید که آقای مکارم از

خوش فکرها و از استعدادهای فوق العاده حوزه هستند. ایشان از استعداد فوق العاده امام موسی صدر بسیار تعریف می کردند و می گفتند که در مباحثاتی که با ایشان داشتم، من گاهی از ظرافت اندیشه ایشان در استنباط فروع فقهی بهره برداری می کردم. در هر صورت امام موسی صدر مجتهد بودند.

سؤال: درس و بحث امام موسی در لبنان به چه شکلی بود؟ آیا در آنجا هم برنامه مباحثه و یا تدریس داشتند؟

گمان نمی کنم، چون در لبنان زمینه این کار نبود. درس هایی که ایشان در حوزه خوانده بودند، در لبنان هیچ کارایی نداشت، و اگر نبود آن مطالعات گسترده ایشان در مسائل سیاسی و در مسائل اجتماعی، فقه و اصول و فلسفه آن طور در لبنان به درد ایشان نمی خورد. البته می دانید که درس خواندن در هر رشته ای که باشد، به انسان یک بنیه علمی می دهد. این بنیه علمی باعث می شود که انسان یک وزانت! و یک متانتی به دست می آورد که در هر رشته ای که بخواهد مشغول به فعالیت شود، کارایی دارد و به دردش می خورد. امام موسی صدر از آن کسانی بود که دارای یک بنیه علمی بسیار قوی بود. علاوه بر زحماتی که در راه تحصیل علم کشیده بود، از استعداد فوق العاده طبیعی هم برخوردار بود و همین بنیه علمی و استعداد و هوش سرشار توانست از ایشان یک شخصیت متین و وزین را بسازد، به طوری که در لبنان جای خودش را باز کرد و تمامی افراد جامعه را تحت تأثیر قرار داد.

سؤال: حضرت عالی در چه زمانی به مجله مکتب اسلام پیوستید؟ آیا در زمان آقای صدر بود و یا بعد از آن بود؟

امام موسی صدر، همان طوری که که از مقالاتشان هم پیداست، بیشتر از یک سال با مجله مکتب اسلام همکاری نداشتند. بعد از اینکه امام موسی صدر، آقای آقامجدالدین محلاتی، آقای آقاسید مرتضی جزایری، آقای موسوی اردبیلی و تعدادی دیگر از دوستان از مجله جدا شدند، گویا در سال دوم و یا سوم مجله، که الآن درست یادم نیست، من و یک عده از دوستان هم سن و سال و هم دوره و هم فکر، برای همکاری با مجله مکتب اسلام دعوت شدیم. برای ثبت در تاریخ باید عرض کنم که، این گروهی که بعداً ملحق شدند به مجله مکتب اسلام، اوائل هم به عنوان هیئت تحریریه فرعی، سال ها انجام وظیفه می کردند و بعداً هیئت تحریریه اصلی شدند، غیر از من عبارت بودند از آقایان: سید هادی خسروشاهی،

عباسعلی عمید زنجانی، زین العابدین قربانی، محمد مجتهد شبستری، حسین حقانی زنجانی. ما به مجله مکتب اسلام دعوت شدیم و همانطوری که عرض کردم، اول به عنوان هیئت فرعی مجله مشغول به کار شدیم و بعد از چند سال، جزو هیئت تحریریه اصلی درآمدیم و بدان شکل با این مجله همکاری داشتیم. البته من یک سخنرانی تحت عنوان «الاسلام و ثقافة القرن العشرين» از امام موسی صدر را ترجمه کردم که ایشان در الندوه اللبنانیه ایراد کرده بودند، اول به صورت سلسله مقالاتی در طی دوازده یا سیزده شماره مجله مکتب اسلام منتشر شد و بعداً مجموعه اینها را جمع آوری کردم و تحت عنوان «اسلام و فرهنگ قرن بیستم» به صورت یک کتاب با پاورقی‌های مشروحی چاپ نمودم که الآن چاپ دوازدهم هم شاید منتشر شده باشد.

سؤال: اگر امکان دارد قدری در مورد ویژگی‌های روحی و اخلاقی امام موسی صدر برایمان صحبت بفرمایید.

من بعد از اینکه با خاندان شریف و عریق و اصیل آیه الله صدر وصلت کردم، خوب قهراً آمد و رفتم و نشست و برخاستم با امام موسی صدر زیادتر شد، یعنی از نزدیک توانستم با ایشان باشم. البته بودن ایشان در کشور لبنان و بودن ما در کشور ایران، تعداد این معاشرت‌ها و نشست و برخاست‌ها را کمتر می‌کرد، ولی کیفیت این ارتباط کمیت آن را جبران می‌کرد. ایشان در این سال‌هایی که لبنان بودند، شاید چهار دفعه و یا پنج دفعه به ایران و عمدتاً قم آمدند تا از مادر و اقوامشان دیدار نمایند. خوشبختانه خود ایشان اظهار تمایل می‌کردند که من در خدمتشان باشم و من هم روی این کار وقت می‌گذاشتم که با ایشان باشم. در اثر این معاشرت‌ها و نشست و برخاست‌ها که خیلی هم زیاد بود و گاهی یک هفته طول می‌کشید و گاهی ده روز طول می‌کشید و یا کمتر و بیشتر، من به خصوصیات اخلاقی ایشان و آن بعد شخصیت اصیل ایشان بیش از پیش پی‌بردم. اولاً، از نظر اصالت در یک سطح فوق‌العاده بالایی قرار داشت. یعنی آقازادگی و آن اصالت خانوادگی از سر و روی ایشان می‌بارید. آن عزت نفس و آن بزرگی خیلی عجیب بود. در عین حالی که عظیم بود و شخصیتش هر انسانی را تحت تأثیر قرار می‌داد، بسیار آدم متواضعی بود. فوق‌العاده در مقابل فضل، در مقابل علم و در مقابل فضیلت سر تعظیم فرو می‌آورد. کافی بود که بدانند یک نفر یک فضیلتی در او هست و یک فضلی دارد، واقعاً در مقابل فضیلت و در مقابل فضل کوچکی که می‌کرد و متواضع بود و کرنش می‌کرد. بسیار مرد خلیقی بود،

خوش اخلاق بود، در صحبت هایش، در اطوارش، در نشست و برخاست هایش و در معاشرت هایش یک ذره گزندگی نداشت. بسیار ملایم بود، بیان خیلی نرمی داشت. شخصیت ها را در نظر می گرفت، با هرکسی مطابق شخصیت خودش و مطابق با مقامش صحبت می کرد. نسبت به بزرگان، مخصوصاً مراجع و مخصوصاً کسانی که در سطح اساتید ایشان بودند و احیاناً ایشان پیش آنها درس خوانده بود، خیلی متواضع و حق شناس بود. یادم هست که در یکی از سفرها که ایشان از لبنان برگشتند، در منزل آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری فعلی ایران، جلسه ای تشکیل شد و قرار بود که ایشان بیایند و سؤالاتی مطرح بشود و ایشان جواب بدهند و فعالیت ها و کوشش های خودشان را در زمینه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی لبنان تشریح نمایند. ما هم از بسیاری از اساتید و فضلاء حوزه دعوت کرده بودیم تا در این جلسه شرکت نمایند. یکی از کسانی که در این جلسه شرکت کرده بود، آیه الله آقای حاج شیخ حسین علی منتظری بود. امام موسی صدر وقتی وارد شد، با افراد جلسه که نوعاً از اساتید و بزرگان و موجهین حوزه بودند معانقه و مصافحه نمود. وقتی که در مقابل آیه الله منتظری قرار گرفت، خم شد تا دست ایشان را بوسید و یادآوری کرد که من پیش شما درس خوانده ام و از شما استفاده کرده ام و شما حق بزرگی به گردن من دارید. من هیچ گاه این منظره را یادم نمی رود، آن قد بلند و آن قد رشید، خوب آقای منتظری هم نسبت به ایشان کوتاه بودند، چطوری ایشان خم شد و دست استادش را بوسید و نسبت به استادش حق شناسی کرد. وقتی که آن منظره یادم می آید واقعاً بدنم می لرزد و یاد این کلام امیرالمؤمنین می افتم که حضرت فرمود:

کونوا دعاة الناس بغير السننکم،

یعنی مردم را به وسیله عملتان، به وسیله رفتارتان به خیرات و به فضیلت ها و به نیکوئی ها دعوت بکنید.

امام موسی صدر از آن افرادی بود که صرف نظر از فضیلت ها و علمش، بیانش و قلمش، اطوار و اعمال و معاشرت هایش هم می توانست به عنوان یک تربیت مکتب اسلام الگو باشد.

سؤال: برخورد امام موسی صدر با مخالفین و دشمنانشان به چه شکلی بود؟
تا آنجا که من به یاد دارم و در جریان مخالفین ایشان هم بودم، خصوصاً مخالفت هایی که به واسطه سفر اخیرشان به ایران انجام گرفت، بسیار با گذشت

و بردبار بودند. ایشان در سفر اخیرشان یک ملاقاتی داشتند و همین ملاقات هم باعث برانگیخته شدن مخالفت‌هایی شد، در صورتی که انصافش این است که این ملاقات با مقدماتی انجام گرفت. مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید بهشتی خودشان مستقیماً در جریان این ملاقات بودند. یک عده‌ای را رژیم سابق محکوم به اعدام کرده بود، من یادم هست و خودم حضور داشتم به نظرم آقای خسروشاهی هم بودند که مرحوم شهید مطهری به یکی از مراجع آن زمان گفت که آقا، آقای آقاموسی صدر چند روز دیگر وارد ایران می‌شود، آیا نمی‌خواهید ایشان را پیش یکی از مقامات بفرستید که این بچه‌های مردم را نکشند؟ که آن مرجع در پاسخ به شهید مطهری گفت:

اجازه بدهید ایشان بیاید و ببینیم چه کار می‌شود کرد.

باز یادم هست که در منزل شهید بهشتی بودیم، تعدادی از دوستان هم بودند، الآن کسی که می‌تواند شاهد باشد آقای عبدالمجید معادینخواه هست که آن شب حضور داشتند، و مرحوم شهید بهشتی به امام موسی صدر اصرار می‌کردند که شما در این زمینه یک ملاقاتی با شاه بکنید بلکه بتوانید جلوی ریختن خون این بچه‌ها را بگیرید. ایشان به امام موسی صدر اصرار می‌کردند که این ملاقات انجام بگیرد. متأسفانه بعد از اینکه این ملاقات انجام شد، هیچ‌کس حاضر نشد که بگوید، بابا! این ملاقات با این مقدمات بوده است. من در جریان بودم، امام موسی صدر در منزل برادر بزرگوارشان مرحوم حاج آقارضا صدر جلوس داشتند، افراد زیادی از روحانی و غیرروحانی، سیاسی و غیرسیاسی به ملاقات ایشان می‌آمدند، و من جمله یک روز عباس مسعودی آمد. آن روزی که عباس مسعودی آمد، وقتی که وی می‌خواست خداحافظی کند و از در بیرون رود، دم در از امام موسی صدر پرسید که شما در این سفر خیال ملاقات دارید یا نه؟ امام موسی هم در جواب گفتند که فعلاً هیچ قصد ملاقاتی نداریم تا بعد ببینیم چه می‌شود. این را من خودم شنیدم چون با آقای صدر تا دم در آمده بودم. یعنی ایشان اصلاً تصمیمی به ملاقات نداشت و صریحاً هم گفت که نه فعلاً چنین تصمیمی را ندارم تا بعد ببینم چه می‌شود. بعداً همین مقدمات دست به دست هم داد و ایشان را وادار کرد که این ملاقات را انجام دهد. در هر صورت صحبت از مخالفین بود. خوب من در جریان ملاقات و مخالفت‌هایی که بعد از آن شد قرار داشتم. سر و صداهای زیادی بلند شد. بعد از آن، وقتی که من برای اولین بار در بیرونی منزل مرحوم آیت‌الله العظمی آقای صدر، پدر بزرگوارشان،

خدمتشان رسیدم و در حدود این مخالفت‌ها صحبت کردم، ایشان لبخندی زدند و گفتند مسأله‌ای نیست، خدا خودش می‌داند که ما از روی چه قصدی این ملاقات را انجام دادیم و امیدواریم که خداوند به ما اجر دهد. خیلی با بزرگواری از کنار قضیه رد شدند.

موارد دیگری را هم سراغ دارم که وقتی که مخالفت‌ها، چه در لبنان و چه در ایران، با ایشان در میان گذاشته می‌شد، خیلی با بزرگواری از کنار آن‌ها رد می‌شدند. مثلاً وقتی که در مورد مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه، نویسنده بزرگ و محقق بزرگوار، صحبت می‌شد که ایشان دارای این افکار هستند و این اشکالات را به شما دارند؟! ایشان با بزرگواری از آن مرحوم نام می‌بردند و یادم هست که وقتی از آن مرحوم نام می‌بردند، یک ذره لحن ایشان نشانه‌ای از اهانت و یا تحقیر نداشت و با عظمت و احترام از او نام می‌بردند، متنها پاسخ می‌دادند که من در چنین شرایطی هستم، چنان مسائلی وجود دارد و آقایان مثل اینکه از اوضاع ما اطلاعی ندارند و نمی‌دانند که ما در چه شرایطی هستیم و چه صلاح هست چه صلاح نیست. ایشان هیچ وقت از دست چنین افرادی نرنجید و هیچ‌گاه در مقابل آن‌ها موضع‌گیری نکرد و هیچ وقت اهل این نبود که شمشیر را از رو ببندد، بلکه همواره با بزرگواری از کنار این‌گونه مسائل می‌گذشت.

سؤال: رابطه امام موسی صدر با حضرت امام و سایر پیش‌کسوتان انقلاب به چه شکلی بود؟

مسئلاً رابطه داشتند، خوب می‌دانید که ایشان نسبت به امام خیلی احترام می‌گذاشت، شاگرد امام بود و همیشه هم عنوان می‌کرد که من شاگرد امام هستم و با امام ارتباط هم داشتند. با دیگران از جمله مرحوم شهید بهشتی هم ارتباط داشتند. البته از نظر تفکر من یادم هست که یکی از حرف‌هایی که ایشان به من زد این بود که آقایان فراموش نکنند که من الآن یک لبنانی هستم و موضع‌گیری‌ها و کارهایم باید طوری باشد که مصالح شیعیان لبنان را در حله اول در نظر بگیرد و من باید در موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و برخوردهایی که دارم به عنوان یک مسئول شیعیان لبنان به گونه‌ای عمل نمایم که با مصالح شیعیان لبنان منطبق باشد. البته من به هیچ‌وجه برای ایشان مقام عصمت را قائل نیستم و نمی‌خواهم بگویم که تفکر ایشان در رابطه با انقلابیون مسلمان ایران صددرصد صحیح بوده، ولی این را می‌توانم عرض کنم که امام موسی صدر شخصیتی بود مؤمن و مسئول و دردمند و از انحطاط جامعه اسلامی به

طور کلی، و از انحطاط و محرومیت تاریخی شیعیان لبنان به طور خاص، فوق‌العاده رنج می‌برد. اگر منصفانه بخواهیم، متجاوز از صد سال قبل، یک زنجیره‌ای را برای مصلحان جامعه اسلامی که در راه احیای تفکر اسلامی بودند، ترسیم بکنیم و اولین آنها سید جمال‌الدین اسدآبادی باشد، بعداً شیخ محمد عبده، سید محمد رشیدرضا، کواکبی، حسن‌البناء، کاشف‌العطاء، مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین و همین‌طور بیاییم تا امام خمینی و شهید مطهری و دکتر شریعتی و بعضی از مصلحان دردمند دیگری که جزو مصلحان معاصر به شمار می‌آیند، انصافش این است که باید امام موسی صدر را در این زنجیره و به عنوان یکی از مصلحان جامعه اسلامی که در راه احیای اسلام و اندیشه اسلامی گام‌های زیادی را برداشته، تلقی نماییم و اگر ایشان را از این زنجیره و از این سلسله خارج نماییم به ایشان لطمه‌ای نزدیم، بلکه به نسل اسلامی جامعه امروز لطمه زدیم.

سؤال: آیا حضرت عالی در لبنان هم خدمت امام موسی صدر رسیده‌اید؟

بله، البته خوب بود که بیش از این‌ها من به لبنان سفر می‌کردم خصوصاً که من از نظر فکری مشترکات زیادی با امام موسی صدر داشتم و ایشان هم خیلی مایل بودند، ولی متأسفانه من جز یک سفر موفق نشدم که به لبنان بروم، آن هم به صورت خیلی کوتاه، چون بیمار بودم و آقای شبستری در آلمان منتظر من بودند. امام موسی صدر فوری برای من بلیط گرفتند و خواهرزاده خودشان آقای دکتر صادق طباطبایی را با من فرستادند به آلمان، و خلاصه من نتوانستم آن‌طوری که می‌خواستم از فعالیت‌ها و آثار ایشان بازدید نمایم، مخصوصاً دلم می‌خواست صور بروم و آثار مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین را ببینم، مدارس امام موسی صدر را ببینم، کارهای مرحوم شهید چمران را ببینم. بله، متأسفانه این تنها سفر من به لبنان بود و بعد از آن دیگر نشد که به آنجا سفر کنم.

سؤال: ظاهراً حضرت عالی از کسانی بودید که در آخرین روزها، امام موسی صدر را ملاقات نمودید، آیا خاطره‌ای از آن روزها به یاد دارید؟

بله، امام موسی صدر با خانواده خود به فرانسه آمده بودند. من هم با خانواده‌ام در انگلیس بودم. به اتفاق اهل بیت و با کشتی حرکت کردیم و به پاریس رفتیم. حدود یک هفته شبانه‌روز در کنار امام موسی صدر بودم.

سؤال: ببخشید، این دقیقاً در چه زمانی بود؟

دقیقاً در ماه رمضان سال ۱۳۵۷ بود که در بهمن آن سال هم انقلاب شد.

سؤال: ظاهراً امام موسی صدر هم در اواخر همان ماه رمضان بود که گرفتار شدند؟

بله درست است. من از آن یک هفته‌ای که به طور شبانه روز با ایشان بودم خاطرات جالبی دارم. ایشان نه اینکه کثیرالسفر بودند و یا شغله فی‌السفر بود، به هر حال در سفر روزه می‌گرفتند. از طرفی من چون مسافر بودم روزه نمی‌گرفتم. یک روز صبح، در منزل دوستشان در پاریس که آنجا مستقر بودیم، ایشان بلند شدند و گفتند که من برای شما صبحانه تهیه می‌کنم. من گفتم که آقا این کار را نکنید، من خجالت می‌کشم و از این حرف‌ها، ایشان هم گفتند که شما بنشینید، شما مریض هستید و باید استراحت کنید، من ترتیب کار را می‌دهم. اتفاقاً آن روز آقای دکتر حبیبی هم حضور داشتند. صبحانه را تهیه کردند و خودشان چای ریختند و خلاصه خیلی به من لطف فرمودند، یعنی با اینکه خودشان روزه بودند صبحانه برای من تهیه کردند. در همان ایام هم بود که ایشان مقاله‌ای را در روزنامه لوموند به چاپ رساندند که بعداً خیلی سر و صدا ایجاد کرد. عنوان

مقاله «نداء الانبياء» که بسیار مقاله تاریخی بود و درباره انقلاب اسلامی ایران نوشته شده بود و اینکه شاه رفتنی است. ایشان در آن هفته‌ای که در پاریس بودند، با اینکه روزه هم بودند، فعالیت‌های زیادی داشتند. با روزنامه‌های زیادی ملاقات داشتند، با تعدادی از شخصیت‌های فرانسوی ملاقات داشتند، خلاصه صبح می‌رفتند و عصری بعد از ساعت چهار بر می‌گشتند و استراحت می‌کردند. بعد از تمام شدن این یک هفته ما با ایشان خداحافظی کردیم و با خانواده عازم آلمان شدیم. ایشان قبل از رفتن ما فرمودند که من یک ملاقاتی با بومدین دارم و می‌روم به الجزایر. عید فطر هم مراسمی در مجلس اعلای شیعه داریم که در آن شرکت می‌کنم، اگر خانواده شما به ایران رفتند و توانستید در این مراسم شرکت نمایید، خیلی خوب خواهد بود. من هم گفتم که انشاءالله سعی خودم را خواهم کرد و خداحافظی کردیم. ما به آلمان رفتیم و ایشان هم الجزایر رفتند. یعنی یک روز بعد از رفتن ما، ایشان هم پرواز کردند به سمت الجزایر. من یکی، دو روز در آلمان بودم و بعد از آن مجدداً به اتفاق خانواده به انگلیس رفتم. خانواده در انگلیس بلیط داشتند و از آنجا پرواز کردند و آمدند به ایران. ورود ایشان به ایران با شهریور خونین میدان شهدا مصادف بود. همین مسأله هم باعث شد تا من در لندن یک جزوه‌ای را منتشر کردم با عنوان «آغاز جنبش محرم و پایان جنبش محرم» که الآن هم این جزوه هست. یک روز بعد از عید فطر بود، که من در هتل فرزین در لندن نشسته بودم که تلفن زنگ زد و دیدم همسرم از تهران هست و می‌گوید که از رادیوهای خارجی شنیده شده که عموجان ناپدید شده‌اند و سؤال می‌کرد که من آیا اطلاعی دارم یا خیر؟ خوب من برای اولین بار بود که این خبر را می‌شنیدم. من بلافاصله زنگ زدم به پاریس. با یکی از ایرانی‌های مطلع و مقیم پاریس، آقای صادق قطب‌زاده، صحبت کردم و از ایشان پرس‌وجو نمودم. ایشان همان وقت عنوان نمود که هر بلایی سر امام موسی صدر آمده باشد به دست قذافی بوده است و بعد هم یک مقداری بد و بی‌راه به قذافی گفت و آخرش هم گفت که خدا انشاءالله عاقبت آقای صدر را به خیر کند.

در هر صورت این اولین بار بود که ما از مفقود شدن امام موسی صدر اطلاع پیدا کردیم. بعداً، شاید در حدود یک ماه بعد، یک جزوه‌ای از سوی شهید چمران منتشر گردید. اگر یادتان باشد، مفقود شدن امام موسی صدر تقریباً با ورود امام خمینی به پاریس مصادف بود. من هم از انگلستان به پاریس رفتم و در آنجا با حضرت امام ملاقات کردم و در جریان بودیم تا اینکه مصاحبه مفصلی را با مجله الحوادث چاپ لندن کردم که در آن مصاحبه، بر اساس اطلاعاتی که

مرحوم شهید چمران به من داده بود، اظهار کردم که مفقود شدن امام موسی صدر به دست قذافی بوده است و اینکه اگر ایشان الآن زندان هست و یا اینکه به شهادت رسیده باشد، در هر دو حالت به دست قذافی بوده است. البته بعدها همین مطالب را با اسناد و دلائل بیشتری در کتاب «لبنان به روایت امام موسی صدر و شهید چمران» آوردم، یعنی اینکه امام موسی وارد لیبی شده و از آنجا هم به هیچ وجه من الوجوهی خارج نشده است. اینکه ادعا کردند که ایشان به سمت ایتالیا پرواز کرده‌اند، همه‌اش دروغ است و اسناد و مدارک غیرقابل تردیدی وجود دارد که امام موسی صدر وارد لیبی شده‌اند و خارج هم نشده‌اند و هر بلایی که سرشان آمده باشد، در سرزمین لیبی و تحت حکومت قذافی بوده است.

سؤال: آیا حضرت عالی اطلاعات جدیدی هم در مورد وضعیت امام موسی صدر و احتمال حیات و یا شهادت ایشان دارید؟

من هیچ‌گونه اطلاعات دیگری ندارم، غیر از اینکه چند سال قبل، شاید حدود چهار سال قبل، مرحوم آیه‌الله حاج آقا رضا صدر یک روزی به من گفتند که یک نفر از پاریس تلفن کرده که یک فیلم ویدئویی هست که به‌زودی برایتان می‌فرستم. طرف بعد از چند روز آن فیلم را فرستاده بود. مرحوم آقای حاج آقارضا صدر، به اتفاق مرحوم نجاتی، به یک منزلی رفته بودند و این فیلم را به نمایش گذاشته بودند. خود آقای حاج آقارضا به من گفتند که بله، حاج آقاموسی بوده، منتهی فیلم‌بردار از پشت فیلم‌برداری کرده بود و گویا حاج آقاموسی توجه داشته و به ایشان گفته بودند که می‌خواهیم فیلم‌برداری بکنیم. امام موسی صدر هم لباس رسمی پوشیده بودند و از پله‌ها پایین می‌آیند و به آن طرف ساختمان می‌روند، گاهی هم نگاهی به اطراف خود می‌کردند. آقای حاج آقارضا می‌گفتند که من نیم‌رخ آقاموسی را دیدم و تردیدی ندارم که آن فرد خود آقاموسی بود. کل فیلم شاید در حدود پنج دقیقه بیشتر نبود و حاج آقاموسی از این طرف ساختمان به سمت آن طرف ساختمان حرکت کردند، محاسن ایشان کاملاً سفید شده بود و معلوم بود که ضعیف شده‌اند. البته من نمی‌دانم که این فیلم چه بوده و در چه زمان برداشته شده است، ولی خداوند مرحوم آیه‌الله آقای حاج آقارضا صدر را رحمت کند. در همین روزهای آخر عمرشان هم بر این اعتقاد خود راسخ و پابرجا بودند که برادرم موسی صدر حی و یرزق و فی سجن القذافی، یعنی برادرم موسی صدر زنده است و دارد زندگی می‌کند و در

زندان قذافی هم هست. ایشان تا همین اواخر عمرشان هم بر این اعتقاد راسخ و پابرجا بودند، حالا بر اساس چه منابعی ایشان این اعتقاد را پیدا کرده بودند، آیا آن عواطف برادری هم در این اعتقاد ایشان اثر داشته یا نه، و یا اینکه به یک سری اسناد و مدارکی که ما از آنها بی اطلاع بودیم استناد داشته؟ این را من نمی دانم.

سؤال: حاج آقا، اگر امکان دارد، قدری پیرامون ارتباط شهید چمران و امام موسی صدر برایمان صحبت بفرمایید.

آن طوری که من اطلاع دارم، شهید چمران با اینکه در آمریکا در دانشگاه مشغول تدریس بود و همسری در آنجا انتخاب کرده بود و فرزند هم داشت، یک دفعه متنبه می شود که من تمام نیرویم در استخدام جامعه آمریکاست و من باید بروم به یک کشور اسلامی و در آنجا منتشاً اثر بشوم. از نظر سیاسی وضع چمران آن زمان طوری بود که به ایران نمی توانست بیاید. با دوستانش در اروپا مشورت می کند و آن ها لبنان و امام موسی صدر را به ایشان پیشنهاد می کنند. چمران به صورت انقلابی، یک دفعه همه چیز خود را در آمریکا رها می کند، به لبنان می رود و به امام موسی صدر می پیوندد. جالب این است و من در مقاله ای در مورد شهید چمران هم نوشتم، من وقتی به درجه اصالت سطح بالای امام موسی صدر پی بردم که به درجه ارادت سطح بالا و در سطح عشق شهید چمران نسبت به امام موسی صدر واقف شدم. چمران را من از دوران مسجد هدایت می شناختم، مسجد هدایت، در واقع ستاد مرکزی احرار بود ... اغلب دانشجویان و اساتید ضد رژیم در پای درس تفسیر آیه الله طالقانی در این مسجد گرد می آمدند. از حوزه علمی قم هم من و برادرمان آقای سید هادی خسروشاهی از اصحاب دائمی آن مسجد بودیم ... شاید یکی دو نفر دیگر هم گهگاهی از قم به آنجا می آمدند، اما اصحاب دائمی نبودند ... به هر حال در آن دوران، شهید چمران تازه وارد دانشگاه تهران شده بود. از شاگردان مرحوم مهندس بازرگان بود. آدم باشعوری بود، انسان فکوری بود، آدم شناس بود و کسی نبود که در مدت حدود یک دهه با کسی شب و روز کار کند و آخر هم او را نشناسد و او آدم غیراصیلی باشد و چمران هم بیاید و خودش را در اختیار یک آدم غیراصیل قرار دهد. شهید چمران واقعاً می تواند یک نمونه ای باشد از رابطه مرید با مراد نسبت به امام موسی صدر.

به هر حال شهید چمران علی‌رغم اینکه بعضی‌ها بیمارگونه و از روی حسد در مقابل ایشان موضع‌گیری داشتند، منشأ آثار خیلی خوبی در لبنان شد، مخصوصاً در آن مدرسه فنی که امام موسی صدر تأسیس کرده بود، ایشان توانست خیلی کارها انجام بدهد. واقعاً مرد دل‌سوخته و انسان مخلصی بود و من گمانم این است که بعضی از افراد که با امام موسی صدر مخالف بودند و از هیچ تهمت و دروغی نسبت به ایشان با درجه بی‌تقوایی هرچه تمام‌تر فروگذاری نمی‌کردند، علت مخالفتشان این بود که امام موسی صدر به مرحوم شهید چمران خیلی عنایت داشتند و به آنها اهمیت نمی‌داده و آنها هم می‌خواستند که جای چمران باشند. چون امام موسی صدر با چمران همکاری می‌کرد و با آنها همکاری نمی‌کرد، آنها بنای مخالفت خود را گذاشتند و تا آنجا پیش رفتند که وقیح‌ترین نسبت‌ها و دروغ‌ترین نسبت‌ها را به ایشان متوجه کردند.

در اینجا یادم نمی‌رود، برادر عزیزم آقای سید محمود دعائی که الآن رئیس یکی از گسترده‌ترین تشکیلات مطبوعاتی کشور یعنی مؤسسه اطلاعات هستند، در دفتر خودشان این مطلب را در مورد یک نفر — که همان طوری که عرض کردم نسبت‌های ناروایی را به امام موسی صدر می‌داد و متأسفانه هنوز هم دست‌بردار نیست — عنوان کردند. برای این شخص رسوایی پدید آمده بود که همه هم می‌دانند این رسوایی چه بود، آقای آقاسید محمود دعائی به من گفت که به عقیده من، این رسوایی که برای این شخص به وجود آمده، معلول و اثر وضعی آن همه تهمت‌هایی است که ایشان نسبت به امام موسی صدر روا می‌داشت. آقای دعائی تعریف می‌کرد که این فرد واقعاً خیلی نسبت به امام موسی صدر جسارت و اهانت کرد و اعتقاد داشتند که این رسوایی نتیجه آن همه تهمت‌ها و دروغ‌هایی است که نسبت به امام موسی صدر روا داشته است.

به هر حال شهید چمران مرد بسیار شریفی بود. با امام موسی صدر صمیمانه همکاری می‌کرد، به امام موسی صدر واقعاً ارادت داشت و ایشان را یک مرد فوق‌العاده درست و اصیلی می‌دانست. یک‌دفعه بعد از مفقود شدن امام موسی صدر در اهواز ایشان را ملاقات کردم. شب در خدمتشان بودیم و شهید چمران از امام موسی صدر صحبت کرد و خیلی از این وضع و گرفتاری ایشان رنج می‌برد. من از ایشان سؤال کردم که حالا وضع مجلس اعلای شیعه به کجا می‌رسد و آیا معاونین آقای صدر می‌توانند کارها را ادامه دهند؟ ایشان هم در جواب گفتند که خیر! این حرف‌ها کدام است، هیچ‌کس امام موسی صدر نمی‌شود. ایشان گفتند که تصور بکن که الآن امام خمینی را در ایران بردارند و

مثلاً فلانی جای امام خمینی بیاید! چقدر فاصله است؟ امام موسی صدر هم یک رهبر ممتازی بود و واقعاً منحصر به فرد. هیچ کس دیگر هم نمی تواند جای ایشان را بگیرد. بله، مرحوم شهید چمران از خلأ وجودی امام موسی صدر خیلی رنج می برد.

سؤال: برخی از دوستان عقیده دارند که حتی اگر آقای صدر زنده هم باشند، بعد از این همه سال جدایی، دیگر کارآیی سابق را ندارند. در این مورد حضرت عالی چه نظری دارید؟

خیر، نظر من درست برعکس است. ایشان آدم کم استعدادی نبود که با این چند سال جدایی و فاصله نتواند مسائل جامعه را درک و پی گیری نماید. ایشان از کسانی بود که مسائل روز را می توانستند بقیابند. کافی بود که ایشان فقط یک هفته مسائل داخلی و خارجی را ارزیابی کند تا کاملاً درک نماید که الآن چه جوی بر دنیا و بر جوامع اسلامی حاکم است. برعکس من معتقدم که ایشان با این غیبت دو دهه ای که از ملتش و از مسلمانانها و از جامعه اسلامی داشته، اگر برگردد، با یک شخصیت ممتاز دیگری و با یک محبوبیت چندین برابر، برمی گردد و با این پشتوانه محبوبیت ایشان خواهد توانست نقش عظیم تری را ایفاء نماید. البته همه این صحبت ها بر فرض حیات ایشان است و ما امیدواریم که بلکه انشاء الله همین طور باشد.

تهران، آبان ماه ۱۳۷۴

شخصیتی بزرگوار

آیه‌الله حاج سید هادی خسروشاهی

در باره امام موسی صدر من باید بگویم که بیشتر با والد ایشان آیه‌الله صدر که بعدها از مراجع معروف و سه‌گانه قم شدند، مأنوس بودم. این انس و آشنایی، در زمان اقامت و تحصیل من در مشهد مقدس به وجود آمد. خیلی خدمت ایشان می‌رسیدم. خوب در آن دوران آقای حاج رضا صدر و آقای آقاموسی، کوچک بودند ولی ذکاوت و باهوشی هر دو آشکار بود. بعدها هم با حاج آقا رضا صدر، بالاخص در تهران مأنوس شدیم و رفت و آمد بیشتری داشتیم، به‌ویژه که فرزندم آقای سید باقر، داماد ایشان شد و خیلی رفاقت ما بیشتر گردید.

اول در مورد حاج آقا رضا بگویم که واقعاً مرد جلیل‌القدر و عالم وارسته‌ای بود و به نظر من، هم در قم و هم در تهران مجهول‌القدر بود. مرحوم آیه‌الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی از علمای معروف تبریز به خود من گفتند که آقای رضا صدر در ایران نظیر ندارد. قول آقای مجتهدی در رجال‌شناسی معاصر حجت است. ولی خوب طبق معمول، قدر افراد بزرگ نوعاً در حال حیات شناخته نمی‌شود.

اما با امام موسی صدر من بیشتر در عراق و لبنان مأنوس شدم. یک بار به لبنان رفته بودم، شنیدم که ایشان به ریاست مجلس شیعیان انتخاب شده است. رفتیم به دیدار ایشان — آقای شیخ نصرالله خلخالی هم با من آمد. رفتیم و تبریک گفتیم. مجلس باشکوه و با عظمتی بود و ایشان بدون تشریفات و با همان روش «طلبه‌گی» خیلی احترام کرد و خیلی از ما پذیرایی نمود و بعد هم ما را به نهار دعوت کرد، البته در مورد اهداف خود برای شیعیان و بعد همه مسلمانان

تصویر

لبنان، مطالبی گفت و معلوم شد که آینده‌نگر است و خوب اوضاع را بررسی می‌کند.

یک بار هم من به نجف مشرف شده بودم. به زیارت آیه‌الله آقای خوئی رفتم. آقای آقاموسی هم تشریف داشتند. به ملاقات ایشان آمده بودند و بعد با هم نهار منزل آقای خوئی بودیم. آیه‌الله خوئی هم به ایشان خیلی احترام می‌گذاشتند و این نشان می‌داد که معتقدند که شخصیت ویژه‌ای دارند.

بعد در نجف رسم بود که وقتی مهمانی وارد می‌شد، آقایان بزرگان دعوتی برای نهار یا شام می‌کردند، اتفاقاً در آن سال، به منزل هر یک از آقایان مراجع و علما که دعوت شدم، دیدم که آقای آقاموسی صدر هم تشریف دارند ... خوب این موقعیت ایشان را در بین علمای بزرگ نجف نشان می‌داد.

البته در این دیدارها، نوعاً زیاد مباحث علمی مطرح نمی‌شود. اما در یکی، دو مورد که بحثی پیش آمد، آقای صدر معلوم بود که آمادگی ذهنی لازم را دارد.

البته خوب گرفتاری ایشان در لبنان زیاد بود و با آن بازار شلوغ سیاست، طبعاً ایشان کمتر به فقه و مسائل علمی می‌توانست برسد، و اگر به این علم

شخصیتی بزرگوار ۳۵۳

می پرداخت، به نظر من یکی از بزرگان فقه شیعه می شد. البته در عالم سیاست در دنیای عرب بالاخص لبنان ایشان نفوذ زیادی داشتند. در لبنان خیلی به مردم خدمت می کردند و واقعاً مردم مسلمان را اعم از شیعه و سنی احیا کردند و به علت همین نفوذ و موقعیت بود که دشمنان اسلام و شیعه ایشان را ربودند.

متأسفانه الآن حالم مساعد نیست و گرنه خاطرات بیشتری که در سفرهای متعدد از ایشان داشتم، به یاد می آمد و نقل می کردم. اما الآن به قول مرحوم آقاضیاء که در اواخر عمر، هر وقت برای درس می آمد، مطلبی را عنوان می کرد و چیزی نمی گذشت که می فرمود:

دیگر خسته شدم ... الآن من هم واقعاً خسته شدم!

گفتگو در تهران، ۲۵ آبان ۱۳۷۴

عقل مدبر هوادار وحدت مسلمین

آیةالله سید رضی شیرازی

سؤال: حضرت عالی راجع به سابقه علمی امام موسی صدر خاطره خاصی دارید؟

پاسخ: من درست به خاطر دارم که در سال ۱۳۶۵ هـ.ق، یعنی متجاوز از نیم قرن پیش، مرحوم آیةالله العظمی، شیخ الفقهاء، شیخ محمدکاظم شیرازی، به قصد زیارت آستان قدس رضوی به ایران آمدند. و در قم به منزل مرحوم آیةالله فیض وارد شدند. دید و بازدید علماء و فضلا زیاد بود ولی به علت مناسبات خانوادگی معظم له با مرحوم آقای سید اسماعیل صدر — جد آقاموسی — آقای آقاموسی صدر، دیدار بیشتری داشتند و در واقع می توان گفت اغلب روزها به دیدار شیخ می آمدند.

مرحوم شیخ محمدکاظم مرد بخائی بود و هیچ وقت دیده نشده بود که مجلس ایشان خالی از بحث علمی باشد و در واقع روش ایشان در این امر، پرورش روح جستجوگر طلاب بود، و از همین باب بود که هر وقت آقاموسی می آمدند، شیخ او را به صحبت علمی می کشیدند ... البته آقاموسی در آن زمان گویا تازه در درس خارج آقایان قم حاضر می شدند ... من احساس می کردم که مرحوم شیخ در این بحث و برخوردها با آقاموسی، خیلی مبتهج و مسرور می شود از درک علمی این طلبه جوان. و بالاخره مرحوم شیخ ذوق و فهم و شعور علمی ایشان را مورد تحسین قرار می دادند و آتیه درخشانی برای ایشان پیش بینی می کردند.

این یک خاطره بود از آن سفر، که این‌جانب هم در قم بودم و مربوط به پنجاه سال پیش است.

خاطره دیگری هم دارم از سفری که ما از طرف آیه‌الله بروجردی به مؤتمر قدس رفتیم. مؤتمر در عمان بود. من بودم و آقای نجفی شهرستانی و دکتر محمود شهابی که در واقع هر سه نفر از طرف آقای بروجردی بودیم. پس از ده روز که در اردن به سر بردیم، به لبنان رفتیم، که آقاموسی تازه توانسته بود مجلس اعلای شیعیان را تأسیس کند. در آن سفر موقعیت خاص آقای صدر بر ما روشن گردید که طبق گفته لبنانی‌ها، شرف‌الدین جوان آمده بود — خرج الینا شرف‌الدین شاباً — و در همان سفر ما تابلوهایی دیدیم که بر در و دیوار آویزان بود و در آنها نوشته شده بود: الامام بحق، موسی‌الصدر.

ما ۱۲ روز در لبنان ماندیم. یکی، دو مرتبه هم به صور رفتیم. شخصیت آقاموسی در آنجا بسیار محبوب و برای عموم، رهبری ایشان محرز بود.

سؤال: از دوران تحصیل ایشان در نجف خاطره‌ای ندارید؟

من در دورانی که ایشان به نجف رفتند، در نجف نبودم ولی می‌دانم که در درس مرحوم آیه‌الله خوئی شرکت می‌کردند و در آن مجلس حرف می‌زدند و گفتگو می‌کردند و البته در آن زمان این روش، خیلی معمول نبود، یعنی مستشکلین درس ایشان زیاد نبودند و مرحوم آقای خوئی نوعاً اگر کسی حرفی برای گفتن نداشت، اجازه نمی‌دادند که وقت دیگران را بگیرد.

سؤال: نظر خود حضرت‌عالی، به‌طور کلی درباره امام موسی صدر چیست؟

به نظر این‌جانب در میان اعقاب مرحوم آقاسید اسماعیل صدر، آقاسید حسن مؤلف کتاب *تأسيس الشيعة العلوم الاسلام*، نابغه‌ای بود، ولی آقای آقاموسی عقل مدبّر بود، مدیر بود، حسن بیان داشت. حسن ظاهر و باطن داشت. و با عقل و تدبیر و حسن سیاست، توانسته بود وحدت مسلمانان شیعه و سنی را تحقق ببخشد، و استقلال شیعه را پس از قرون متمادی، به دست آورد و به آنها عزت ببخشد.

در یک کلمه آقای آقاموسی صدر، فرد فوق‌العاده و جامع‌الاطراف بود و در میان اقران خود بی‌نظیر یا کم‌نظیر بود.

امام موسی صدر از طلّیعه‌داران انقلاب

آیة‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

سؤال: حضرت آیة‌الله ممکن است که کمی از چگونگی آشنایی خودتان با امام صدر و چگونگی شخصیت ایشان، بیان بفرمائید؟

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحیم.

از تشریف‌فرمایی شما برادران و خواهران تشکر می‌کنم. خیلی خوشحال هستم، از اینکه لطف کردید و به اینجا تشریف آوردید. راجع به برادر عزیزمان، امام موسی صدر، مطالب زیادی دارم. آشنایی من با ایشان به سال ۱۳۲۲ هـ.ش می‌رسد. اوائل ۲۲ و اواخر ۲۱ بود که من وارد قم شدم. در همان روزها بود که من ایشان را دیدم و کم‌کم با هم مأنوس شدیم. انس ما با هم خیلی زیاد بود. مدت زیادی با هم، هم مباحثه بودیم، مباحثه فقه و مباحثه اصول. ایشان امتیازات خاصی داشت که سبب گردید تا ما همواره از غیبت ایشان از قم و نجف متأثر باشیم. البته حضور ایشان در لبنان منافع و فوائد زیادی داشت، اما ما از نبودن ایشان در قم و نجف همواره احساس غبن می‌کردیم. ایشان یک وجود بسیار ارزشمندی بود که امیدوار بودیم یک روزی به مقامات بسیار بالاتری برسد و جهان اسلام و تشیع و حتی بشریت از وجود ایشان استفاده ببرد، در ابعاد مختلف چه علمی، چه سیاسی چه دینی، چه فکری، چه سایر ابعاد. در هر صورت علی‌رغم این آرزو، و خواست ما، تقدیر چنین بوده که ایشان در قم و یا نجف نماند و به لبنان برود. البته همان مقداری که در قم و نجف بود، برکات وجود ایشان هنوز هم باقی است و خاطرات و آثار ایشان هنوز هم زنده است. کسانی که پیش ایشان درس خواندند و تلمذ کردند، کسانی که با ایشان رفیق و مأنوس بودند و از حسن اخلاق و معاشرت ایشان بهره‌مند بودند، هنوز این خاطرات را در ذهن و فکر خود نگه داشته‌اند. ما امام موسی صدر را همواره در

میان جمع خودمان حس می‌کنیم و از ایشان استفاده می‌بریم، گو اینکه در ظاهر به دنبال ایشان می‌گردیم و او را نمی‌یابیم. خبر درستی هم از ایشان نداریم و هر چه هم زیادتر تلاش می‌کنیم، کمتر نتیجه می‌گیریم!

سؤال: آیا خاطرات خاصی از ایشان دارید؟

اما خاطرات من در مورد امام موسی صدر. یکی فکر ایشان بود. ایشان دارای نبوغ فکری بود. نبوغ فکری در حد بسیار بالا، فکر علمی، فکر سیاسی، فکر معاشرتی، فکر اخلاقی، همین‌طور سایر ابعاد. ایشان یک نبوغ فکری داشت. مسائلی را که دیگران خیلی طول می‌کشید تا درک کنند، ایشان به آسانی درک می‌کرد و به کار می‌بست. نبوغ فکری امام موسی صدر بی‌نظیر بود، نه کم‌نظیر. این از نظر نبوغ فکری، ایشان یک متفکر واقعی و به تمام معنی بود. از طرفی ایشان یک انسان مصلح بود. در هر کجا بود، مشکلات را خیلی خوب درک می‌کرد. عیوب و نقص‌ها را می‌دید، و کمر همت می‌بست تا این عیب‌ها و نقص‌ها را بردارد و کوشش می‌نمود تا امور را اصلاح نماید، چه در سطوح کوچک و چه در سطوح بزرگ، چه در سطح یک کشور، چه در سطح یک حوزه یا یک گروه کوچک، اینها برای ایشان فرقی نداشت. آدمی بود متفکر و مصلح. یکی از فضایل بسیار کم‌نظیر ایشان حسن اخلاق و حسن معاشرت‌شان بود، هم با دوستان و رفقای خود، هم با غیر دوستان. هرکسی که ایشان را می‌دید در همان جلسه اول شیفته فضایل اخلاقی ایشان می‌شد. مردی بود متعهد، متعهد در برابر خدا، متعهد در برابر وجدان خود، متعهد در برابر مردم، متعهد در برابر قانون. بسیار وظیفه‌شناس و مسئول بود. ایشان را من ندیدم — دیگران هم ندیدند — که کوچک‌ترین عیبی، ایرادی و نقصی در حرکات و سکناتش وجود داشته باشد. هر انسانی بالاخره یک نقص و عیبی دارد. اگر نقاط قوت دارد نقاط ضعف هم دارد. اگر نقاط کمال دارد، یک نواقصی را هم به همراه دارد. این طبیعت انسان است. مگر یک سری افراد استثنایی که طوری هستند که یا نقص ندارند و یا اگر هم دارند آنقدر کم و نادر است که به چشم نمی‌آید، یا فضائل و کمالات آنها آنقدر زیاد است که نقص آنها را می‌پوشاند و نمی‌گذارد که به چشم بیاید. امام موسی صدر جزو این افراد استثنایی بود. ایشان یک ملت بود، نه تنها یک انسان. ایشان یک جمعیت بود. و این حالات و این خصائص و این فضائل، هم در آن وقتی که در قم بودند در ایشان وجود داشت و هم آن وقتی که در لبنان بودند، البته در آنجا روز به روز زیادتر می‌شد، کم که نمی‌شد، ضعیف

که نمی شد هیچ، روز به روز بیشتر می شد. ایشان این طور نبود که در یک صحنه و جهت خود را نشان دهد و در یک صحنه دیگر جور دیگری به نظر بیاید. وقتی که ایشان در لبنان بود، یک سالی را به مکه مشرف شدند. من هم از ایران به مکه رفته بودم. در جدّه متوجه شدم که ایشان هم آنجا هستند. میل داشتم ایشان را ببینم، چون مدتی بود که همدیگر را ندیده بودیم. ایشان ما را به هتلی که در آنجا بود دعوت نمود. ایشان مهمان دولت سعودی بود. من به هتل ایشان رفتم. ایشان جمعی را پذیرایی می کرد که از الجزایر بودند، از مصر بودند، از مراکش بودند و از نقاط دیگر. وقتی که آنها رفتند من یک مقداری نشستم و بعد هنگامی که خواستم بروم، ایشان تمایل نشان دادند که من بمانم. گفتند که این مجلس، یک مجلس رسمی بود و من می خواهم با هم دو نفری باشیم. یکی دو روزی با هم بودیم. من دیدم که این همان آقاموسی خودمان است که در قم و در دوران طلبگی می شناختیم، هیچ فرقی نکرده بود، جز اینکه این فضایی که داشت پخته تر و کامل تر شده بود. ایشان در یک دوره یک طلبه بود، در یک دوره آقا بود، یک وقت فاضل و مجتهد بود، در یک دوره رئیس یک جمعیت و طائفه ای در یک کشور شد، بعداً نفر اول در همان کشور شد، در تمامی این دوران ها و حالات، ایشان مهربانیش، انصافش، درکش، تعهدش، وظیفه شناسیش، ارزش گذاشتن به ارزش های انسانی، تعهدش در مقابل دین، تمامی این اوصاف و خصائص را در حد کمال دارا بود. یادم هست که در همان سفر حج در حین طواف پای ایشان لغزید و افتادند و دستشان کمی صدمه دید. من به ایشان گفتم چطور شد، چرا صدمه دیدید؟ ایشان هم با همان لحن شوخ خودشان گفتند که شما فقها این طور گفته اید، شما گفته اید که نباید به سازران پای گذاشت، اگر من به هنگام طواف پایم را روی سازران می گذاشتم نمی افتادم، شماها این جور فتوی داده اید! آن شوخ طبعی، آن ملاحظت و آن لطافت که در ایشان وجود داشت تا آخر هم با ایشان بود.

من هیچ سراغ ندارم، که یک موقعی که به یاد ایشان باشم و متأثر نگردم؟! گاهی تأثر بسیار شدید به من دست می دهد، مثل اینکه همین امروز از دست ما رفته است، واقعاً خیانت بزرگی را مرتکب شدند، این چه خیانتی بود؟! چه کسی این خیانت را مرتکب گردید؟ البته ما مظنون هستیم که چه کسی بود، اما چرا؟ یک وقتی انسان، انسانی دیگر را هجمه می کند، حمله ای می کند در حالی که دلیل و مدرکی هم بر این کار دارد. این خائن ملعون ازل و ابد، هیچ بهانه ای نمی تواند برای ربودن چنین شخصیتی ارائه کند، جز اینکه بگوید من طبیعت یک

حیوان درنده و سبع را دارم و من به فضیلت و عدالت و انسانیت حساسیت دارم و هر کجا که اینها را ببینم و در هر کس که اینها را مشاهده کنم، تا او را ندرم و به او خیانت نکنم، نمی توانم راحت باشم. من فکر می کنم که غیر از این، انگیزه دیگری نمی تواند موجب این فاجعه باشد.

سؤال: اگر مقدورتان هست کمی هم از روابط ایشان با انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی قدس سره نقل بفرمائید، چون بعضی ها کوشش دارند که این جنبه را کم رنگ جلوه دهند؟

و اما روابط ایشان با امام و انقلاب اسلامی ایران. من فقط همین را بگویم، که امام نسبت به ایشان به حدی رابطه عاطفی داشت، که تا همین اواخر نپذیرفت آنهایی که به ربودن ایشان متهم هستند، به ایران بیایند و امام را ملاقات کنند. امام فرمودند من اینها را به خانه ام راه نمی دهم. البته ایران می آیند، بیایند، با دیگران می خواهند تماس بگیرند، بگیرند، ولی اینجا نیایند. آن هم می خواست که به ایران بیاید و به ملاقات امام برود. امام فرمودند نمی شود. امام روی این مسئله خیلی حساس و متحفظ بود. در یک صحبتی امام به خود من فرمودند:

جریان آقا موسی صدر هنوز حل نشده است و هنوز ما خبری از ایشان نداریم، او هنوز جواب درستی به ما نداده است، چطور می شود که من اینها را بپذیرم.

امام، امام موسی را مثل فرزند خود، و شاید بیشتر از فرزند خود، دوست می داشتند و البته نسبت هم با ایشان داشتند.

اما رابطه امام موسی صدر با شخصیت های دیگر انقلاب. شخصیت دوم ما در این انقلاب، دوم یا سوم — مرحوم بهشتی بود. مرحوم بهشتی کسی بود که از آلمان برخاست و آمد به لبنان تا امام موسی صدر را ببیند و از حالات ایشان و وضع ایشان خبردار شود و از افکار ایشان استفاده نماید و در کارهایش با او مشورت نماید. این دو نزدیک ترین افراد به هم بودند. خیلی با هم نزدیک بودند. از نظر فکری هم دارای فکر واحدی بودند. از نظر اصلاح و مسائل سیاسی هم هم فکر بودند. منتها امام موسی صدر در لبنان مشغول بود، و مرحوم دکتر بهشتی هم در آلمان و ایران، ولی همیشه بین آنها روابط دوستی و هم فکری و علاقه و همکاری برقرار بود.

بنده در سال ۱۳۴۰ بیماری تیروئید گرفتم و مریض شدم. از قم به اردبیل رفتم. با فاصله کمی نامه امام موسی صدر به من رسید. این نامه را مدت ها داشتم و

شاید هنوز هم داشته باشم. ایشان در نامه نوشته بودند که من شنیده‌ام که شما از قم به اردبیل رفته‌اید. اولاً چرا رفتید؟ فصل مشبعی را راجع به این موضوع صحبت کرده بود که به نظر من اشتباه کرده‌اید. البته ایشان نمی‌دانست که من مریض شده‌ام و دکتر این هجرت را به من توصیه کرده بود. من تحت اجبار به این سفر رفته بودم. ایشان نوشته بودند که اولاً شما چرا رفتید؟ و ثانیاً حالا که رفته‌اید، چرا به اردبیل رفته‌اید! و شوخی کرده بود که در میان انبیاء بهتر از جرجیس پیدا نکردید؟ شما جای دیگری نداشتید که به اردبیل رفتید! اما حالا که رفتید و انتخاب خودتان را کردید، به محض اینکه نامه من رسید حرکت کنید به سمت لبنان. ما به همکاری شما و به مشورت و دوستی شما به شدت نیاز داریم، باید به اینجا بیایید و برای این کار از راه ترکیه استفاده کنید، راهش را هم نشان داده بود و گفته بودند که بیایید من منتظر شما هستم. من وضعم ایجاب نمی‌کرد که به لبنان بروم. دیدم که در نامه‌ام هم نمی‌توانم ایشان را قانع بسازم. جواب نامه ایشان را نوشتم اما در رابطه با این مسأله که کل نامه ایشان را به خود اختصاص داده بود چیزی ننوشتم. بعداً ایشان نامه دومش را به من نوشت، که چه شد؟ شما بالاخره نگفتید و دوباره حرف‌های خود را تکرار کرده بود. من هم مجدداً جواب نوشتم و اجمالاً در آخر نامه عنوان کردم که واقع مسأله این است که من یک سری محازیری دارم که به واسطه آنها نمی‌توانم بیایم، انشاءالله همدیگر رامی‌بینیم و صحبت می‌کنیم.

من دو بار به لبنان سفر کردم. در یک سفر خدمت ایشان رسیدم و در سفر دیگر ایشان تشریف نداشتند. یک بار هم در مکه ایشان را دیدم. بعد هم که به ایران آمدند و مرحوم بهشتی هم در ایران بود. این قبل از پیروزی انقلاب بود و هنوز شاه طاغوت در ایران بود. در آن سفر ایران هم با هم بودیم. این افرادی که الآن هستند، آقایانی که الآن هستند و مسئولیتی دارند در انقلاب، اینها هم تا آنجا که من اطلاع دارم، علاقه کامل به امام موسی صدر داشتند و الآن هم دارند. آقاموسی صدر در دل همه جای دارد. این انقلاب، آن سرمایه اولیه‌اش، از چند نفر تجاوز نمی‌کرد. حضرت امام بود و یک گروهی که دور ایشان بودند و یا با ایشان هم‌فکر بودند، شاید این عده به ۲۰ نفر هم نمی‌رسیدند. اصل اولیه انقلاب، فکر انقلاب، فرهنگ انقلاب، ارزش‌های انقلاب، سنگ اول انقلاب به دست اینها گذاشته شد و امام موسی صدر در میان اینها در آن صف اول بود، نه در صف‌های بعدی. چون انقلاب یک‌شبه به ثمر نرسید، قبلاً هم اقداماتی بود، همان سال ۱۳۲۲ که من به قم آمدم این نطفه انقلاب در حال بسته شدن بود. همین ۱۰ الی ۲۰

نفر بودند که دور هم می‌چرخیدند، فکر می‌کردند و برای آینده نقشه می‌کشیدند و امام موسی صدر جزو مؤثرترین این افراد بود. نکته دیگری که خوب است به آن اشاره نمایم، در مورد آیه‌الله‌العظمی آقای بروجردی می‌باشد. ایشان علاقه مفراطی به آقاموسی صدر داشتند. اصلاً همه کس این جور بودند، اساتید، مراجع، انقلابیون، همه به ایشان حسن نظر داشتند با ایشان رابطه داشتند. اگر امام موسی صدر امروز در دسترس بود، خیلی برای اسلام مفید بود و خیلی به درد می‌خورد. چون شرایط امروز دنیا غیر از زمان‌های دیگر می‌باشد. اگر امام موسی صدر امروز می‌بود، توقعات بسیار زیادی از ایشان می‌رفت و امیدهای زیادی به ایشان بسته می‌شد.^۱

۱. این گفتگو توسط استاد سید حسین شرف‌الدین که از لبنان آمده بودند، در آذرماه ۷۴، در قم انجام گرفته که پس از پیاده کردن، از نوار به علت اهمیت آن، و برای تکمیل گفتگوی پیشین با آیه‌الله موسوی اردبیلی، به نقل آن قبل از نشر در لبنان، می‌پردازیم، «تاریخ و فرهنگ معاصر»

نقش امام موسی صدر در لبنان و انقلاب ایران

دکتر ابراهیم یزدی

* سؤال: آقای دکتر! می‌توانید کمی از آشنایی مقدماتی‌تان با امام موسی صدر تعریف کنید؟ ... و اینکه چگونه این آشنایی استمرار یافت و چطور به مرحله همکاری در سطوح گوناگون رسید؟

دکتر یزدی: بسم الله الرحمن الرحيم. مع التحيات و التشكرات! آشنایی من با امام موسی صدر از دورانی بود که من دانشجوی بودم در دانشگاه تهران، و آقای صدر هم به موازات تحصیل در حوزه علمیه، دروس جدید را در دانشکده حقوق تهران می‌گذراند. در آن زمان، ایران دوران پرهیجانی را می‌گذراند. دوران ملی شدن صنعت نفت در ایران بود. دوران مبارزات ملت ایران بر علیه استعمار پیر انگلیس بود. مبارزات سیاسی همه‌جا حاکم بود و دانشگاه‌های ما بسیار زنده و پراشتهاب بودند. همچنین دورانی بود که حرکت اسلامی هنوز در آن مراحل اولیه خود بود. در دانشگاه به عنوان نمونه، قدرت اول را کمونیست‌ها داشتند. بعد هم به یک نسبتی بهایی‌ها قدرت داشتند. که مورد پشتیبانی رژیم شاه بودند. بنابراین مسلمان‌ها یک اقلیتی بودند و دانشجویانی که تعهد اسلامی داشته باشند و بخواهند فعالیتی بکنند کم بودند. در آن دوران، انجمن اسلامی دانشجویان تأسیس شده بود که ما در آن انجمن فعال بودیم، انجمن مجله‌ای برای خودش داشت به نام «فروغ علم» که بعدها شد «گنج شایگان» و علاوه بر این در تمام دانشگاه ما یکی، دو تا استاد داشتیم که اینها سرمشق ما دانشجویان جوان بودند، مثل مرحوم مهندس بازرگان، مثل آقای دکتر سجابی که خداوند انشاءالله

حفظشان کند. اینها استادان مسلمان و متعهدی بودند که ما دانشجویان چشممان به اینها بود. در دانشکده فنی، آقای مهندس بازرگان آن زمان رئیس دانشکده بودند و یک اتاقی را درست کرده بودند به اندازه همین اطاق ما و به نام نمازخانه که ما می‌رفتیم و در آنجا نماز می‌خواندیم. به دلیل جوّ ضد دینی که در دانشگاه درست شده بود، مسلمان‌های علاقمند به امور دینی سعی می‌کردند عقاید خود را ابراز نکنند و می‌ترسیدند! بنابراین تأسیس این مسجد و فعالیت‌های انجمن اسلامی این سد را شکست.

در خارج از دانشگاه هم و در بین قشرهای غیردانشجو، فعالیت اسلامی خیلی کم بود. آقای دکتر شهاب‌پور بود که انجمن تبلیغات اسلامی خودش را داشت و مجلاتی منتشر می‌کرد. اما هنوز در حوزه علمیه قم، چیزی که جلب توجه طبقه جوان را بکند، نبود. آشنایی انجمن‌های دانشجویان با کسانی مثل امام موسی صدر و مرحوم دکتر بهشتی برای دانشجویان خیلی خوب بود، برای اینکه می‌دیدند طلاب و روحانیون جوانی آمده‌اند توی دانشگاه و با دانشجویان حاضرند حرف بزنند! و یا دانشجویان با آنها محاوره داشته باشند. آشنایی ما از اینجا شروع شد. البته در مرحله بعد، در قم عده‌ای دور هم جمع شدند از این مدرسین و روحانیون جوان، مثل آقای صدر و مثل دیگران، و اینها مجله «مکتب اسلام» را دایر کردند. آقای صدر یکی از اعضای هیئت تحریریه مجله مکتب اسلام بود و مقالاتی هم می‌نوشت که اگر الان به آن مجلات مراجعه بفرمائید، مقالات آقای صدر را می‌بینید. خوب طبیعی است که در آن دوره، روحانیونی که می‌آمدند به طرف دانشگاه و یا دانشگاهی‌هایی که می‌آمدند به طرف روحانیون، چون جوّ سیاسی جوّ ملی بود و قضیه مبارزات ملی بر علیه انگلستان مطرح بود، این روحانیون جوان هم مدافع طرفداری از نهضت ملی را داشتند. و در وقایع آن زمان و سی‌ام تیر و قیام دوم بر علیه شاه، فعال بودند. به هر حال آشنایی ما با آقای صدر از محیط دانشگاه بود و مراوداتی که ما به عنوان دانشجویان و جوانان مسلمان با برخی از روحانیون جوان حوزه علمیه قم پیدا کردیم. این مراودات در واقع از آنجا شروع شد.

بعداً کودتای ۲۸ مرداد که پیش آمد و آن فشارهای سیاسی و اجتماعی، ما دیگر از ایشان هم بی‌خبر شدیم تا اینکه یک وقت خبر پیدا کردیم که ایشان به دعوت مردم لبنان، به لبنان رفته‌اند. مطلع شدیم که ایشان به لبنان رفتند و در آنجا مستقر شده‌اند، اما اطلاعی نداشتیم که چه کار می‌کنند؟ تا اینکه در سال ۱۹۶۳ میلادی - ۱۳۴۲ شمسی بنده به لبنان رفتم. ما یک برنامه‌هایی در مصر داشتیم و آموزش

جنگ‌های چریکی داشتیم، پایگاهی داشتیم با تعلیمات و اینها. ما این پایگاه را می‌خواستیم به لبنان منتقل کنیم و به همین علت من به لبنان آمدم. طبیعی بود که اولین جایی که بروم شهر صور بود و خدمت آقای صدر. آن موقع آقای صدر هنوز به بیروت نیامده بودند و منزل و محل اقامت ایشان و فعالیت ایشان در خود صور بود. ما به آنجا رفتیم و بعد هم خانم و بچه‌ها آمدند ما با خانواده ایشان دوست و صمیمی شدند و رفت و آمد بیشتر به وجود آمد.

این دوران تازه‌ای از روابط ما و فعالیت‌های ما و همکاری‌های ما با هم بود. من در اینجا با یک عالم جوان پرکار پرانرژی روبه‌رو شدم که به کلی با روحانیون دیگری که دیده بودم و آشنا بودم فرق داشت. بسیاری از روحانیون ما در آن دوره، از اوضاع زمانشان بی‌اطلاع بودند، عالم به زمان خود نبودند، اما آقای صدر را من دیدم که کاملاً عالم به زمانش هست و زمان خودش را می‌فهمید. این یک مطلب. دوم اینکه سعه صدر و ذهن باز ایشان خیلی چشمگیر بود. خیلی از روحانیون ما در گذشته — و بعضاً در حال حاضر — باریکاندیش هستند، وسعت دید ندارند یا فقط به شیعه فکر می‌کنند و یا فقط به اجتهاد فکر می‌کنند. اما آقای صدر در عین حال که یک عالم وارد و مسلط بود، سعه صدر هم داشت. در همان سفر اولی که رفتم یک روز ایشان به من گفتند برویم به روستاهای جنوب! با هم به جنوب رفتیم. من دیدم که ایشان به همان دهی که مسیحیان هستند می‌رفت و با مسیحیان همان‌طور با لطف و مرحمت برخورد می‌کرد که با شیعیان. و این برای یک عالم ربانی آن هم در لبنان خیلی مهم بود. این اولین باری بود که من ایشان را در لبنان دیدم و ایشان بعد از تجدید خاطرات، برنامه‌هایش را توضیح داد که می‌خواهد چه کار بکند؟ گفتند که تمام مناطق شیعه‌نشین لبنان را با آن فولکس واگنی که داشتند، همه را رفته‌اند و دیده‌اند. دقیق از نزدیک با هریک از این دهات آشنا بود. این برای یک رهبر خیلی مهم است. استنباط و فکرش از این دهات ذهنی نبود. از مسایل و مشکلات شیعیان لبنان یک درک عینی داشت، اطلاعات دست اول عینی داشت. ما با هم خیلی صحبت کردیم. ایشان برای من توضیح داد و خود من هم مطالعه کردم که شیعیان لبنان از نظر جمعیت بالاترین هستند، ولی از نظر موقعیت اقتصادی درجه سوم! از نظر قدرت سیاسی درجه سوم. این زمانی بود که حتی شیعیان لبنان سازمانی نداشتند که مثلاً یتیمان و آوارگان شیعه را خودشان نگهداری کنند. من مدارس مختلف را در لبنان دیدم، علاوه بر تشکیلاتی که مسیحیان داشتند، برادران اهل تسنن برای خودشان سازمان داشتند و مسائل

اجتماعی خودشان را خود اداره می‌کردند. اما شیعیان هیچ چیزی نداشتند به طوری که ایتم شیعه را به کلیساها می‌دادند و این یک مشکلاتی ایجاد کرده بود. آقای صدر برنامه‌هایش را برای من توضیح دادند و گفتند که می‌خواهند مجلس اعلاهی شیعه را درست بکنند، مدارس فنی می‌خواهند درست بکنند، می‌خواهند مراکز پزشکی درست بکنند، ما هم گفتیم که بسیار خوب است و اگر کاری از دست ما برمی‌آید در خدمت حاضر هستیم. اولین طرحی که ایشان دادند، مدرسه فنی جبل عامل بود. با هم رفتیم و ساختمان در دست احداث آن را دیدیم. ایشان گفتند که من یک مهندس می‌خواهم که هم مسلمان باشد و هم این فداکاری را داشته باشد که بیاید اینجا و در کنار این اردوگاه‌های فلسطینی در این خاک و غبار بتواند دوام بیاورد. من آقای چمران رحمة الله علیه را در نظر داشتم. آقای دکتر چمران با ما به مصر آمده بود ولی بعد برگشته بود به آمریکا. به آقای صدر پیشنهاد کردیم و خود ایشان هم از طریق تهران و از طریق دوستان و آقای مهندس بازرگان استفسار کرده بود و آنها هم تأیید کرده بودند و گفته بودند که اگر آقای چمران بیایند، خیلی مفید است و فرد خوبی است. این بود که من برگشتم به آمریکا، با مرحوم دکتر چمران صحبت کردم و ایشان آماده بودند. مرحوم دکتر چمران هم آمد به لبنان، و در جنوب لبنان در آن مدرسه مستقر شد. خود استقرار مرحوم دکتر چمران در جنوب لبنان سبب شد تا من سالی دو بار به لبنان بیایم و هر بار هم که می‌آمدم، طبیعی بود که با آقای صدر و دوستان بنشینم و صحبت بکنیم و تبادل فکری داشته باشیم. ایشان مجلس اعلاهی شیعه را برای من توضیح داد که این است و چه کار داریم می‌کنیم. لایحه‌اش را به مجلس فرستاده بودند تا اینکه در آنجا تصویب شد و ایشان هم به بیروت آمدند. بعداً که ما می‌آمدیم، دیگر به بیروت می‌رفتیم. در آن منطقه حازمیه و آنجا خدمت ایشان می‌رسیدیم. در مورد مدرسه هم مسائلی بود که گاه به گاه که ما می‌رفتیم، ایشان مشورت می‌کرد.

* فعالیت‌های دیگر ایشان پس از تأسیس مجلس و مدرسه فنی، چگونه بود؟

در مرحله دوم ایشان می‌خواستند بیمارستانی را دایر بکنند. راجع به آن با من مفصل صحبت کردند. یک زمینی را نزدیک فرودگاه گرفته بودند که مرا بردند و آن زمین را نشان دادند. بعد پرسیدند که اگر ما اینجا را درست بکنیم آیا من خودم آمادگی دارم که بیایم آنجا یا نه؟ گفتم من قطعاً می‌آیم. برای اینکه آنجا درست شود، هم روس‌ها حاضر بودند به ایشان وام بدهند هم در ایران خود شاه

خیلی دنبال آن بود که وامی بدهد تا آنجا را بسازند. اما ایشان تردید داشت. با هم در این زمینه مشورت می کردیم. آیا تا چه اندازه ایشان می توانند از این امکانات دولت ایران استفاده بکنند؟ یکی از مسائلی که ایشان روی آن خیلی حساس بود و هر وقت ما می رفتیم در مورد آن مشورت می کردند همین رابطه با دولت ایران بود. البته ایشان دیدش و سیاستش در برخورد با حکومت ایران به گونه ای بود که بعضی از دوستان جوان تند و تیز ما آن را نمی پسندیدند، ولی ما ایشان را قبول داشتیم و درست می گفتند. مثال می زنم. وقتی در ایران عده ای از علماء را گرفتند و فشار بود، خوب ایشان از طریق بعضی از مقامات خاورمیانه فشار آورد که شاه دست بردارد و مؤثر هم بود. ایشان از یک طرف به انقلاب ایران عمیقاً اعتقاد داشت و متعهد بود. اما در عین حال یک دیپلمات بسیار برجسته ای بود. تشخیص می داد که برای رسیدن به برخی از اهداف گاهی اوقات باید برخی از عملیات دیپلماتیک هم صورت بگیرد. بعضی از دوستان جوان ما نمی فهمیدند در حالی که کار مهم و حساس بود.

مسأله دیگری که خیلی ایشان را ناراحت می کرد، روابط با فلسطینی ها بود. به تعبیری که خود ایشان در یکی از جلسات گفتند، شیعیان لبنان محروم در وطن هستند، در حالی که فلسطینی ها محروم از وطن هستند. رابطه شیعیان جنوب لبنان با فلسطینی ها، یک مسأله بسیار حساس و ظریف بود و ایشان در این مورد مشورت می کرد و صحبت می کردیم که چگونه در بین این رقابت های دولت های عربی با هم، با توجه به اینکه گروه های فلسطینی هم با همدیگر رقابت دارند و هر کدام ساز خودشان را می زنند، رهبری شیعیان باید عمل کند که هم بتواند منافع درازمدت شیعیان لبنان را حفظ کند و هم بتواند از حقوق فلسطینی ها دفاع نماید؟! تا اینکه قرار شد در جنوب لبنان، شیعیان خودشان از زمین خود دفاع کنند، بنابراین اول حركة المحرومین درست شد که طیف گسترده ای را از مسلمانان و مسیحی در برمی گرفت. ایشان با ما صحبت کردند و منشور را به ما نشان دادند و این سعه صدر را داشتند که اگر بخواهند مسلمان ها به طور عام و شیعیان به طور خاص در لبنان جایگاه پیدا کنند، نه تنها می بایستی رهبری شیعه، مدافع و سخنگوی شیعه باشد، بلکه باید مدافع همه محرومین لبنان باشد. این منجر به آن میثاقی شد که همه در صورت جمع شدند و آن سوگند را خوردند. این نقطه عطفی بود. برادران لبنانی همه اطلاع دارند که تمامی روحانیون سرشناس مسیحی لبنان از این حرکت ایشان استقبال کردند، و این برای شیعه و برای مسلمان ها یک توفیق بزرگی بود. به صحبت این بود که شیعیان باید در مقابل

قوای مهاجم اسرائیلی از سرزمین خود دفاع بکنند. نباید دفاع از سرزمین‌های خود را به عهده فلسطینی‌ها و یا دولت لبنان بگذارند. در مرحله بعد افواج مقاومت لبنانی و یا «امل» تأسیس شد و هر موقع که به لبنان می‌رفتیم — در کلاس‌هایی که در خود مدرسه تشکیل می‌شد، یعنی کلاس‌های آموزش کادرهای حرکة المحرومین و امل و خود مرحوم دکتر چمران درس می‌داد — برای من هم کلاس‌هایی را گذاشته بودند که آنجا درس می‌دادم.

* در مراحل بعدی، به ویژه پس از آغاز جنگ داخلی لبنان، روابط شما چگونه بود؟
روابط ما با امام موسی صدر، بعد از شروع جنگ داخلی لبنان وارد مرحله تازه‌ای شد. هنگامی که جنگ شد، به درخواست ایشان ما به لبنان آمدیم، در همان حازمیه، و به اتفاق برخی از دوستان به محله شیخ رفتیم که محله‌ای شیعه‌نشین بود، همه آن را در اثر بمباران خراب کرده بودند. در آن سفر دو سه مطلب عنوان شد. یک دفاع از این ظلم مضاعفی که به شیعیان جنوب می‌شد، دفاع به صورت تبلیغ اهداف آنها، که شیعیان لبنان به دنبال سلطه طائفی نیستند و بلکه دنبال حق مساوی با بقیه شهروندان لبنانی هستند. دوم کمک‌های بهداشتی و پزشکی - مالی به شیعیان لبنان بود. ایشان یک شهرکی در جنوب بیروت درست کرده بودند و از ما درخواست طبیب کردند. گفتند که ما اینجا طبیب نداریم و گرفتار هستیم و طبیب مسلمان و متعهد نیاز داریم. ما هم با یک عده از پزشکان ایرانی مسلمان، متعهد صحبت کردیم، از جمله آقای دکتر جلیل ضربایی، که به بیروت آمد و با اسم مستعار دکتر حسن وفا. دکتر وفا در واقع همان دکتر ضربایی بود که بنا به دلایل امنیتی ما اسم واقع او را آنجا مطرح نکردیم ولی آقای صدر اسم واقعی او را می‌دانستند. ایشان از پزشکان بسیار خوب ما بود و از قدیمی‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان و عضو نهضت آزادی ایران. بنابراین به درخواست ما ایشان آمدند و اصلاً خانواده و همه چیز را از آمریکا برداشتند و آوردند و در بیروت مستقر شدند. مدتی در آنجا بودند تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ایران.

نوع دیگر همکاری به روابطی برمی‌گردد که شیعیان لبنان آرام آرام با انقلاب اسلامی ایران پیدا کردند. در واقعه ۱۵ خرداد، علماء لبنان از حرکت علماء ایران دفاع کردند، نامه‌هایی نوشتند و به رژیم اعتراض کردند. خوب اینها همه با همت و پشتکار شخص آقای صدر بود. بعد از اینکه مرحوم امام از ترکیه به نجف منتقل شدند، روزنامه‌هایی در لبنان شروع کردند و برخی مطالب را در مورد انقلاب ایران نوشتند که مطلوب نبود. آن موقع من در لبنان بودم. با کمک آقای

تصویر

صدر ما با برخی از روزنامه‌ها آشنا شدیم، با بعضی از محافل عربی آشنا شدیم و برای آنها توضیح دادیم که وضعیت انقلاب اسلامی ایران چگونه است و آنها حق ندارند همان حرف‌هایی را که شاه در مورد مسلمانان می‌زند، همان حرف‌ها را بزنند. این خودش سبب شد تا ما ارتباطاتی با جنبش فلسطین پیدا کردیم. ارتباطاتی با مبارزین لبنانی اعم از شیعه و سنی پیدا کردیم. به این ترتیب توانستیم تا دیدگاه‌های اسلامی در مورد ایران منعکس نمائیم.

نکته دیگری که ایشان نقش داشتند، بهبود مناسبات بین علماء برجسته و مراجع در نجف بود. در نجف بین بعضی از علماء برجسته ما، اطرافیان یک سری کدورت‌هایی را ایجاد کرده بودند. ایشان در ایجاد تفاهم بین امام خمینی و مرحوم آیه‌الله‌العظمی سید محمدباقر صدر نقش مؤثر داشتند. در سفرهایی که من به بیروت می‌آمدم و از آنجا به نجف می‌رفتم، ایشان مکاتباتی با مرحوم سید محمدباقر صدر داشت که من نامه‌ها را می‌بردم و در همین چهارچوب جلساتی را با شهید صدر داشتیم، برای اینکه جلوی برخی از تحریکات اطرافیان دو طرف را بگیریم والحمدالله ... موفق هم بود.

* آخرین دیدار شما با ایشان کی بود؟

آخرین باری که بنده در حازمیه ایشان را دیدم، شاید چند ماه قبل از پیروزی انقلاب بود. ایشان برای کنفرانسی می‌خواستند به اتفاق مرحوم دکتر چمران به الجزایر بروند. مجموعاً در میان کشورهای عربی، روابط ایشان با الجزایری‌ها خیلی خوب بود. ایشان در این امر خیلی موفق بود که از فشار الجزایر بر مسلمان‌های آنجا بکاهد. مقامات الجزایری برای ایشان احترام بسیار فوق‌العاده‌ای قائل بودند. با سوریه هم روابطشان بسیار نزدیک بود. به همین دلیل هم هنگامی که در مسأله دکتر شریعتی در لندن آن حادثه پیش‌آمد کرد، دولت ایران می‌خواست جنازه را به ایران بیاورد، ما و دوستان دکتر شریعتی در اروپا و آمریکا تلاش کردیم تا جنازه مرحوم شریعتی را تحویل ایران ندهند. وقتی جنازه را تحویل گرفتیم، مهم‌ترین سؤال این بود که خوب جنازه را کجا ببریم و در کجا دفن کنیم؟ دو نظر بود، یکی اینکه ببریم به عراق و یکی اینکه ببریم به سوریه. مرحوم شریعتی یک عشق و علاقه مخصوص به حضرت زینب سلام‌الله علیها داشتند. بنابراین، این یک ملاحظه بود. ملاحظه دیگر این بود که ما به دولت عراق اعتماد نداشتیم و می‌ترسیدیم که اگر جنازه را به بغداد ببریم، دولت عراق آن را تحویل ایران بدهد. نکات دیگری هم بود که نهایتاً تصمیم گرفتیم جنازه را به دمشق و به زینبیه ببریم. خوب امام موسی صدر در اینجا برای ما نقش کلیدی داشتند. به محض اینکه من از لندن با ایشان صحبت کردم، ایشان گفتند که تمام کارها را انجام می‌دهند و انجام هم دادند، به طوری که وقتی ما وارد فرودگاه دمشق شدیم، دولت سوریه تمام مساعدت‌ها را انجام داد. با شرکت هواپیمایی خودشان جنازه را بردیم و بعد هم محلی را در زینبیه در اختیار گذاشتند و جنازه در آنجا دفن شد و خیلی‌ها برای تشییع آمدند. نقش امام موسی صدر در مراسم دفن دکتر شریعتی در دمشق، و بعد هم نقش ایشان در مراسم اربعین آن مرحوم در بیروت، خیلی مؤثر بود. اینها در واقع بخشی از این ارتباطات ما بود، در سطوح مختلف همکاری داشتیم. ایشان با علماء مختلف در داخل ایران هم ارتباط داشتند و به آنها کمک می‌کردند. کمک‌هایی که ایشان از طریق روابطشان با دولت عربستان به شیعیان آنجا ارائه نمودند، هم موارد دیگری به شمار می‌روند. در واقع امام موسی صدر خودشان را به لبنان و شیعیان آنجا محدود نکرده بودند. خودشان را موظف می‌دانستند که از حقوق و منافع همه مسلمان‌ها و به طریق اولی شیعیان، در هر کجا دفاع بکنند. ایشان در بهبود وضع شیعیان عربستان سعودی و حجاز نقش تعیین‌کننده داشت، هر وقت به بیروت

می‌رفتیم ایشان برای ما تعریف می‌کرد، ایشان خیلی فعال بود و این فعالیت‌ها مؤثر هم بود.

در مورد سفر آخرشان، به لیبی، هنگامی که ما از قصد ایشان مطلع شدیم نگران شدیم. آقای دکتر چمران را من یادم هست که زنگ زد و گفت که بله، جریان از این قرار است؟ خوب ما طبیعی است مخالفت کردیم و گفتیم که اقلماً همه‌تان با هم نروید، برای اینکه اگر توطئه باشد همه نباید از بین بروند. ما اصلاً مخالف این سفر بودیم، ولی خوب ایشان قانع شده بودند که رفتنشان به لیبی مفید است و شاید بتواند بعضی از مشکلات را حل بکند و این حوادث اتفاق افتاد. زمانی که خبر ناپدید شدن ایشان در لیبی را به من اطلاع دادند، ما در جلوی کاخ سفید آمریکا نزدیک هزار نفر از دانشجویان را آورده بودیم که به کشتار مردم در ۱۷ شهریور اعتراض بکنیم. در آنجا بود که یکی از دوستان آمد و این خبر را به من داد. آقای دکتر صادق طباطبایی که آن موقع در بوخوم آلمان بود این اطلاع را داده بودند و گفته بودند که شما اقداماتی بکنید.

* در مورد روابط امام موسی صدر با رهبری انقلاب اسلامی و اصولاً اینکه آیا ایشان نقشی در انقلاب اسلامی ایران داشتند یا نه؟ توضیحی بفرمائید؟

در مسأله روابط ایشان با نهضت امام خمینی، از همان زمان ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و دستگیری امام خمینی و بعد تبعید ایشان، آقای صدر در لبنان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین تجمعات شیعیان در خارج از ایران و به عنوان یک رهبر برجسته شیعه، در دفاع از امام خمینی و انقلاب ایران و تلاش برای کمک به انقلاب ایران نقش داشتند. در بسیج علمای لبنان برای حمایت از جنبش داخلی ایران و امضاهایی که جمع‌آوری شده بود، ایشان یک حضور فعال داشت. ایشان خودشان مستقیماً در این اعتراضات شرکت داشتند. در فشار به دولت ترکیه برای پایان دادن به تبعید امام خمینی در ترکیه و بورس، ایشان نقش عمده و مؤثری داشتند. بنابراین در این انقلاب هم ایشان از روز اول، هم از جهت فکری موافق آن بودند و هم حمایت کردند و به آن معتقد بودند. در مراحل بعدی هم این کمک‌ها ادامه داشت. به عنوان نمونه، در اولین مصاحبه‌ای که امام خمینی با روزنامه لوموند انجام دادند، کسی که در برنامه‌ریزی آن مصاحبه نقش داشت، شخص امام موسی صدر بود. برای اینکه لوسین جورج، خبرنگار روزنامه لوموند در بیروت، کسی بود که با یک خانم شیعه لبنانی ازدواج کرده بود و بعد مسلمان شده بود و در خدمت آقای صدر، اسلام آورده بود. در عین حال خبرنگار لوموند

هم بود. آقای صدر قرار گذاشتند که لوسین جورج به عنوان یک شهروند ساده لبنانی بی سروصدا با آقای قطب‌زاده به عراق بروند و در نجف با آقای خمینی مصاحبه را انجام بدهند، بدون اینکه دولت عراق متوجه بشود. آن مصاحبه زمانی انجام گرفت که آقای خمینی هنوز در نجف بودند. این اولین باری بود که یک روزنامه معتبر و معروف غربی مصاحبه‌ای از یک رهبری مثل امام خمینی چاپ می‌کرد و بدون سانسور، عیناً چاپ کرد. این یک تأثیر بسیار گسترده‌ای برای انقلاب اسلامی ایران داشت و آقای صدر در این مسأله نقش عمده را داشتند.

علاوه بر این افراد زیادی از ایران به لبنان می‌آمدند تا آموزش نظامی ببینند. هنگامی که ما برنامه‌های خودمان را از قاهره به لبنان منتقل کردیم، خوب می‌دانستیم که با پلیس لبنان مشکل خواهیم داشت. آن موقع معروف بود و می‌گفتند که ۷۵ درصد پلیس لبنان برای خارجی‌ها کار می‌کند، ۲۵ درصد باقی مانده آن هم برای لبنان کار نمی‌کنند! امیدوارم پلیس لبنان از این حرف من ناراحت نشود. معلوم بود که اگر یک گروهی بخواهد در لبنان کاری انجام دهد، بدون برخورداری از حمایت افراد ذی‌نفوذ امکان ندارد. این شخص امام موسی صدر بود که این امکانات را به گروه‌های ایرانی می‌داد تا در جنوب لبنان بتوانند حضور داشته باشند و فعالیت کنند. حمایت‌های متعددی را ایشان انجام دادند. مواردی بود که کسانی را پلیس لبنان بازداشت کرد و تا فرودگاه هم بردند که به ایران تحویل دهند، اما دخالت شخص امام موسی صدر سبب نجات اینها شد. بنابراین ایشان در مبارزات مردم ایران هم حضور داشتند، هم سهم داشتند و هم به گردن انقلاب ایران حق دارند.

اما در مورد روابط با نهضت آزادی باید بگویم که، ایشان از نزدیکان مرحوم آیه‌الله طالقانی بودند و هم مرحوم مهندس بازرگان و آقای دکتر سبحانی. هر وقت به ایران می‌آمدند با این بزرگواران دیدار داشتند. از هر امکانی، در ایجاد رابطه با اینها استفاده می‌کردند. بنابراین آقای صدر با افکار و اندیشه‌های حرکت اسلامی روشنفکران ایران آشنایی نزدیک داشتند و به آن اعتقاد داشتند. از جنبش احیاء دینی یا جنبش نوگرایی که آقای مهندس بازرگان یکی از پایه‌گذاران آن در ایران بودند، آقای صدر حمایت می‌کردند. علاوه بر این، در خارج از کشور، بعد از سال‌های ۱۹۶۴ که رهبران نهضت آزادی را در داخل گرفتند و زندان انداختند و محاکمه کردند، وقتی نهضت آزادی در خارج از کشور سازمان داده شد،

مرحوم دکتر چمران بود، مرحوم شریعتی بود، صادق قطب‌زاده بود، من بودم و دیگران. ولی وقتی دکتر شریعتی به ایران بازگشت، هسته مرکزی در خارج از کشور سه نفر بودیم: دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من. هر سه ما روابط بسیار نزدیکی با امام موسی صدر داشتیم، و هر سه مسائل انقلاب ایران و در مورد مسائل دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا، در مورد روابط انقلاب ایران با جنبش فلسطین، در مورد روابط انقلاب ایران با جنبش شیعیان لبنان و در مورد تمامی این مسائل در آن جلسات چهار نفری بحث و گفتگو می‌کردیم. بعدها هم که آقای دکتر ضربابی، یا دکتر حسن وفا در لبنان، به آن جا آمد، ایشان هم در جلسات ما حضور پیدا می‌کرد. بنابراین یک رابطه بسیار نزدیکی بین نهضت و شخص ایشان برقرار بود، هم در سطح نظرخواهی، هم در سطح برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری، هم در سطح حمایت ایشان از فعالیت‌های نهضت در جنوب لبنان. همه فعالیت‌های ما در جنوب لبنان با اطلاع و با تصویب و با حمایت ایشان بود و الا ما نمی‌توانستیم برنامه‌های آموزش نظامی خودمان را در آن منطقه به اجرا بگذاریم. تا آنجایی که من اطلاع دارم، رابطه بسیار نزدیکی بین ایشان و شخص امام خمینی وجود داشت. در جریان درگذشت مرحوم آقاسید مصطفی خمینی، هنگامی که آقای حاج‌سید احمد خمینی به نجف آمد، اولین سفر به خارج از نجف ایشان به لبنان بود. در جلسه‌ای که ایشان با امام موسی صدر داشت، هم مرحوم دکتر چمران حضور داشت و هم من. آنجا راجع به اینکه انقلاب اسلامی چگونه باید عالم‌گیر شود؟ و چگونه باید توسعه پیدا کند؟ و ما چگونه می‌توانیم اهداف اصلی آن را به پیش ببریم؟ به بحث و گفتگو نشستیم و با هم یک توافق‌هایی را انجام دادیم.

یک بخشی از این مسائل مربوط به چگونگی تعمیق روابط آقای صدر و آقای خمینی بود. تا آن موقع هم رابطه بین این دو تن خیلی خوب بود اما با آمدن احمد آقا یک شخصی پیدا شد که بتواند این روابط را بیش از پیش تعمیق ببخشد. شاید تا آن زمان امام خمینی فقط در ایران شناخته شده بودند و در میان شیعیان خارج ایران خیلی شناخته شده نبودند. بعد از اینکه انقلاب اسلامی معروفیت جهانی پیدا کرد، امام خمینی در سطح جهان شناخته شدند. به عنوان نمونه در میان شیعیان کویتی و یا بحرینی، خوب آقای صدر ارتباطات بسیار گسترده‌ای داشتند. در آن جلسه در این مورد نیز صحبت گردید تا ترتیباتی داده شود که شیعیان آن سامان نیز نسبت به این مسائل حساس شوند و آشنا و آگاه شوند. تبلیغات سوء زیادی بر علیه شیعیان لبنان می‌شد. مثلاً همه اطلاع دارند

که در یک برهه زمانی خاص، برخی از کشورهای عربی و گروه‌های وابسته به آنها در لبنان این‌گونه القاء کردند که گویی شیعیان لبنان با فلسطینی‌ها مخالف هستند و تبلیغ می‌کردند که شیعیان لبنان بر علیه آوارگان فلسطینی در جنوب لبنان هستند. این‌طور تلاش می‌شد تا رابطه بین شیعیان لبنان و سوریه به هم بخورد. در این سفر ایشان آقای حاج سیداحمد خمینی و مرحوم دکتر چمران را برداشتند و با خود به جنوب لبنان بردند، در آنجا به مرز جنگ و در واقع به خط مقدم نبرد رفتند، در جایی که جوانان مسلح امل با جوانان فلسطینی در یک سنگر و در کنار هم قرار گرفته بودند و با اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند. این بازدیدها برای خنثی کردن بسیاری از تبلیغات مؤثر بود و عملاً نشان داد که تبلیغات دروغ است و شیعیان لبنان در کنار آوارگان در جنوب ایستاده‌اند، می‌جنگند. بعد از آن دیدار احمدآقا از جنوب، ابرهای شک و تردید ناچیزی که وجود داشتند کاملاً از بین رفتند.

* آیا پیامی و سخنی برای شیعیان و مردم جنوب لبنان دارید؟

شکراً جزیلاً یا سیدی! من کمتر از آن هستم که بخواهم به مردم شجاع و قهرمان جنوب لبنان پیامی بدهم. تنها چیزی که می‌توانم بگویم آن است که همه کسانی که با ظلم و ستم مبارزه می‌کنند و به چنین مبارزه‌ای معتقد هستند، به شجاعت و شهامت برادران مسلمان در جنوب لبنان افتخار می‌کنند. امام موسی صدر، یک شخص نبود، ایشان یک آرمان بود. او یک فکر بود. اگر کسی معتقد به اشخاص باشد، اشخاصی می‌آیند و می‌روند، مثل همه که آمدند و رفتند. مهم این است که اگر کسی معتقد به امام موسی صدر باشد، تمامی کسانی که به او عشق می‌ورزند، باید راه او را ادامه دهند. راه او راه یک اسلام روشن بود. راه او مبارزه بر علیه دشمن متجاوز بود، در عین حال که دارای سعه صدر نیز بود. راه او همکاری با همه کسانی بود که آماده باشند برای یک لبنان مستقل و دموکراتیک مبارزه کنند. دلایل بسیار زیادی داشت که چرا دوستان ما در لبنان به یک حکومت دموکراتیک معتقد هستند. امام موسی صدر در این مورد بسیار تیزبین بود. امام موسی صدر الغاء طائفه‌گری را در لبنان می‌خواست و راه‌حل اساسی مشکل لبنان را ایجاد یک حکومت دموکراتیک و بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های طائفی می‌دانست. من جز دعای خیر برای همه لبنانی‌ها، اعم از مسیحی و شیعه و سنی، سربلندی و عظمت و استقلال و آزادی و صلح و آبادی برای آنها، آرزوی دیگری از خداوند بزرگ ندارم. اگر مردم لبنان و برادران لبنانی ما و خصوصاً مسلمان‌ها به این اهداف برسند، من مطمئن هستم امام موسی

صدر هرکجا که باشد خوشحال خواهد بود. این بزرگ‌ترین هدیه برای آن بزرگوار خواهد بود. توفیق همه را از خداوند می‌خواهم. خیلی ممنون و متشکر. طیبکم‌الله!^۱

تهران، آذرماه ۷۴

۱. این گفتگو نیز توسط آقای شرف‌الدین انجام پذیرفته و نخست در این ویژه‌نامه منتشر می‌گردد ... البته ما از دو سال پیش چندین بار به‌طور حضوری یا تلفنی از آقای دکتر یزدی خواسته بودیم که خاطرات خودشان را درباره امام موسی صدر مرقوم دارند تا در این ویژه‌نامه منتشر گردید ... اما گویا ایشان هم مانند بقیه برادران دچار «خط و خطوط» شده‌اند و به‌جای اجابت خواست دوستان چهل‌ساله! به پاسخ دوستان جدید لبنانی! پرداخته‌اند! ...

البته برای ما مهم آن بود که خاطرات ایشان در این مجموعه چاپ شود و خوشبختانه این امر توسط برادر لبنانی انجام شد و قبل از نشر در لبنان، نخست نصیب علاقمندان ایرانی گردید.

در اینجا بی‌مناسبت نخواهد بود که به‌طور مکتوب و مطبوع! از ایشان بخواهیم که پاسخ سوال ما را درباره کمک مصر عبدالناصر به دوستان نهضت آزادی، که اخیراً به عنوان کمک به امام و انقلاب اسلامی ایران!، از طرف همکاران عبدالناصر مطرح شده است (و ما اسناد آن را باز دو سال قبل به آقای دکتر یزدی تحویل داده‌ایم) مرقوم دارند تا به عنوان یک «توضیح تاریخی» در «تاریخ و فرهنگ معاصر» بیاوریم.

مرد میدان عقل، عمل، اخلاق، ایمان

دکتر سید کاظم صدر

پرسش: شما چه سال‌هایی را در لبنان بودید و چه شد که آنجا را برای تحصیل انتخاب نمودی؟ آیا امام موسی صدر در این زمینه و کلاً در برنامه‌ریزی‌های شما برای آینده نقشی داشتند؟

پاسخ: من از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ هـ.ش (مطابق با ۷۲-۱۹۶۴ میلادی) در لبنان بودم و تحصیلات دانشگاهی لیسانس و فوق‌لیسانس خود را در این مدت تکمیل کردم. در سال ۵۱ برای گذراندن دورهٔ دکترای آمریکا رفتم و پس از تکمیل آن در سال ۱۳۵۵ در بازگشت به ایران باز به لبنان رفتم و مدتی را با امام موسی صدر گذراندم. طبعاً در طی اقامت در آمریکا نیز با ایشان در تماس بودم. علت رفتن به لبنان و تحصیل در آنجا، دعوت عمومی امام موسی صدر بود. هنگامی که تحصیلات ابتدایی خود را تمام کردم، مرحوم پدرم حضرت آیه‌الله حاج سید رضا صدر (قدس سره) با رفتن من به دبیرستان موافقت نکرد، زیرا بیم داشت که این امر موجب بدآموزی و بی‌دینی شود! در واقع او به شدت میل داشت که من طلبه شوم. این خواهش تنها به این جهت نبود که خانوادهٔ ما که با سی و دو پشت (بدون احتساب پدرم) به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر می‌رسد و اغلب آنان از علمای سرشناس عصر خود در جبل عامل (لبنان)، عراق و ایران بوده‌اند و به قولی هیچ خانواده‌ای به اندازه بیت صدر مرجع تقلید به دنیای اسلام تقدیم نکرده است، بلکه خواسته او از این بابت بود که این رشته اصیل‌ترین راه خدمت به دین و اسلام است. پدرم این دیدگاه را تا آخر عمر داشت. برادر کوچکم سید مهدی نیز پس از تحصیلات دانشگاهی در رشته

اقتصاد، به علت علاقه و استعدادش به فلسفه، نزد پدرم شروع به تحصیل کرد و سپس به علت بسته شدن دانشگاه‌ها پس از انقلاب، تحصیلاتش را به کلام و بالاخره به اصول و فقه گسترش داد و الآن چند سالی است که مشغول تحصیل در این رشته است. طبعاً، پدرم پیوسته او را حمایت و تشویق می‌کرد، ولی هیچ‌گاه از او نخواست که معمم شود. به عبارت دیگر، تحصیل و آموزش معارف اسلامی برای او اصالت داشت و نه لباس.

در زمان دانش‌آموزی من (دههٔ ۱۳۴۰) پدرم به تحصیلات دبیرستانی بدبین شده بود و علت آن مشاهده بسیاری از مدرسه‌روها یا دیپلمه‌ها بود که نماز و سایر آداب مذهبی را ترک کرده بودند. به قول خودش نمی‌خواست که با دست او من به راهی بروم که دین خود را از دست بدهم و سر از جهنم در بیاورم.

علت اینکه نرفتن به دبیرستان را با تفضیل بازگو می‌کنم، این است که می‌خواهم از تفکر حاکم در دههٔ چهل و پس از وفات حضرت آیه‌الله‌العظمی بروجردی در قم و شروع اصلاحات ارضی و سایر کارهای شاه و بالاخره موجبات عزیمت امام موسی صدر به لبنان اطلاعاتی داده باشیم. مرحوم پدرم (رضوان‌الله‌علیه) به هیچ وجه یک روحانی سنتی نبود. کتاب‌ها و آثار او، درس‌های اخلاقی او در شب‌های پنج‌شنبه در قم و ارتباطات او مبین این مسئله هستند. تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی را نیز پیوسته مفید و محترم می‌شمارد. خود وی آموزش زبان انگلیسی را شروع کرده بود و تا جایی ادامه داد که به انگلیسی مطلب می‌نوشت (البته به علت اشتغالات بعدی این کار را ادامه نداد). او علاوه بر رشتهٔ اصلیش یعنی فقه و اصول، اهل شعر و ادبیات و استاد فلسفه و معقول نیز بود و در تمام دورانی که فلسفه در حوزهٔ قم مورد بی‌مهری قرار گرفت، به تدریس آن ادامه داد. برای استادان دانشگاهی و متخصصان سایر علوم، احترام و ارزش قائل بود. بدبینی او به نظام مدارس در آن دوره، مربوط به شیوهٔ تربیت در آنها و نیز نحوهٔ برخورد آنها با مسائل اعتقادی و ایدئولوژیک بود. این مسائل با آغاز فعالیت احزاب سیاسی و به خصوص کمونیست‌ها و بالاخص حزب توده شروع شده بود و در آن دوره از مسائل حاد جامعه بود.

علی‌رغم میل پدرم به روحانی شدن، هیچ وقت الزامی برای من پیش نیاورد و چون رغبتی به این کار نداشتم، او هم مرا آزاد گذاشت. در نتیجه شروع به خواندن دروس دبیرستانی، خارج از مدرسه کردم. در عین حال چون دروس حوزوی نظیر ادبیات و منطق را نیز برای تحصیلاتم مفید می‌پنداشتم، آنها را نیز آغاز کردم. درس خواندن من — به خصوص دروس حوزوی که تا طول و لمعه

ادامه یافت — موجب دل‌گرمی و اطمینان پدرم شد و از رفتن به کلاس‌های شبانه دبیرستانی مرا منع نمی‌کرد. حتی با مرحوم دکتر بهشتی صحبت کرد تا من به طور آزاد در دبیرستان «دین و دانش» که ایشان تأسیس کرده بود حضور یابم و دروس سال ششم را بخوانم.

پس از گرفتن دیپلم، عمویم (امام موسی صدر) مرا به لبنان برای ادامه تحصیل دعوت کرد. البته سال‌ها پیش، در همان هنگام ممانعت مرحوم پدرم از رفتن به دبیرستان، یک بار برایم صحبت کرد که این تصمیم را پدرم به خاطر مصلحت‌اندیشی من اتخاذ کرده است و انشاءالله چنین نیز خواهد بود. سفارش‌های دیگری نیز کرد و به خصوص می‌خواست که تصمیم مرحوم پدرم را که علی‌رغم مخالفت همه خانواده اتخاذ شده بود، توجیه کند و برای من مقبول سازد.

پرسش: چه شد که امام موسی صدر لبنان را برای فعالیت انتخاب کردند؟
پاسخ: اجداد ما، چنان‌که می‌دانید، ساکن لبنان و جبل عامل هستند. در آن دوران تمام منطقه شام که شامل لبنان هم می‌شد، تحت حکومت عثمانی‌ها بود که معمولاً والی و یا حاکمی برای هر منطقه تعیین می‌کردند و او با اختیارات مطلق آنجا را اداره می‌کرد. مسیحیان لبنان از دیرباز مورد حمایت اروپایی‌ها و به ویژه فرانسوی‌ها قرار داشتند و همچنین عثمانی‌ها برای آنان آزادی‌ها و ملاحظات ویژه‌ای قائل بودند. اما شیعیان که در منطقه در اقلیت بودند و به اصطلاح «رافضی» خوانده می‌شدند، پیوسته مورد بی‌مهری قرار می‌گرفتند. در زمان یکی از همین حکمرانان به نام احمد جزار، ظلم و ستم به اندازه‌ای نسبت به شیعیان و علمای ایشان شدت یافت که سید صالح شرف‌الدین جد ما پس از ۹ ماه تحمل سیاه‌چال‌های جزار و شهادت فرزند بیست‌ساله‌اش به دست ایادی دژخیم وی، مجبور می‌شود پنهانی لبنان را ترک کرده و به عراق آید و در آنجا ساکن شود. اقامت و گسترش خاندان صدر از همین تاریخ در عراق آغاز می‌گردد. جد من سید صدرالدین صدر تصمیم به مهاجرت به ایران گرفته و در اینجا با صبیبه مرحوم آیه‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی ازدواج می‌کند. او ابتدا در مشهد سکونت می‌کند و سپس به دعوت مرحوم آیه‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم عزیمت می‌نماید و وصی آن عالم ربانی که مؤسس حوزه علمیه قم بود، می‌گردد.

پدرم چند سفر به سوریه و لبنان داشت. در یکی از همین سفرها، مصلح بزرگ مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین از ایشان دعوت می‌کند که به لبنان آمده و جانشین وی گردد. این کار به خاطر اشتغالات پدرم در حوزهٔ علمیّهٔ قم، میسر نشد. لذا عمویم را برای این تصدّی پیشنهاد کرد. این موضوع بالاخره پس از وفات مرحوم شرف‌الدین که از بنی‌اعمام ما هستند، عملی شد.

اما چه شد که امام موسی صدر این دعوت را نپذیرفت؟ شاید این تصمیم مقدار زیادی به شرایط اجتماعی - فرهنگی حاکم بر حوزهٔ قم و نجف و شرایط لبنان بستگی داشت. این شرایط پیوسته مورد توجه امام موسی صدر بود و چه در قم و نجف و چه در لبنان، او به شرایط ماورای محیط خود کاملاً آگاه بود.

قبلاً به مسائل عقیدتی و سیاسی مطرح شده در ایران اشاره کردم. شاید نخستین کسی که به جواب‌گویی این مسائل پرداخت، مرحوم علامه طباطبایی بود که ابتدا جلسات درسی را تشکیل داد و سپس کتاب روش رئالیسم را تألیف نمود. شهید مطهری نیز با توجه به همین نیاز این کتاب را شرح کرد و مابقی عمر خود را صرف همین مسائل اعتقادی نمود. امام موسی شاگرد علامه طباطبایی بودند و بسیار از محضر ایشان بهره بردند. در طول سال‌های اقامتم در لبنان، ایشان پیوسته خاطرات، نظریات و حتی اشعاری را از علامه طباطبایی نقل می‌کردند.

تلاش مرحوم علامه طباطبایی شالوده‌ای شد تا عده‌ای از فضایی آن وقت حوزه که اهمیت مسائل عقیدتی - اجتماعی را حس می‌کردند، گردهم آیند و فعالیت‌های فرهنگی جدیدی را آغاز کنند. به همیاری همین گروه، امام موسی صدر مجلهٔ مکتب اسلام را در قم منتشر ساخت. بعداً مجلهٔ مکتب تشیع نیز منتشر گردید.

خود امام موسی صدر و مرحوم دکتر بهشتی نخستین طلابی از حوزهٔ قم بودند که وارد دانشگاه شدند با این تفاوت که مرحوم بهشتی رشتهٔ معقول و منقول را انتخاب کرد و امام موسی صدر رشتهٔ اقتصاد را. همین تحصیلات زمینه‌ای شد که ایشان مقالاتی در باب معرفی اقتصاد اسلامی در مجلهٔ مکتب اسلام به رشتهٔ تحریر درآوردند. این مقالات سپس به همت دانشمند فرزانه، آقای علی حجّتی کرمانی همراه با توضیحاتی به نام *اقتصاد در مکتب اسلام** منتشر شد. این تلاش امام موسی صدر قبل از انتشار اقتصادنا تألیف مرجع شهید سید محمدباقر صدر و قبل از ارتباط با ایشان بود.

* این کتاب تا به حال ده بار تجدید چاپ شده است.

پس از ورود به دانشگاه، امام موسی صدر در جریان فعالیت‌های سیاسی قرار گرفت و با بسیاری از سیاست‌مداران از نزدیک در ارتباط بود. در عین حال تحصیلات و تدریس حوزوی خود را پیوسته حفظ می‌کرد و در درس خارج مرحوم آیه‌الله آقای محقق داماد شرکت می‌کرد. مآلاً امام موسی صدر تصمیم گرفت که محضر اساتید نجف را نیز درک کند و لذا عازم نجف شد. از حوزه درس مرحوم آیه‌الله العظمی حکیم و خوئی و سایر اساتید استفاده کرد و بالطبع با شهید محمدباقر صدر، یعنی پسرعمویش آشنا گردید. این آشنایی و هم‌فکری به یک همکاری تبدیل گردید که در تمام مدت اقامت ایشان در لبنان ادامه یافت. امام موسی صدر پس از چند سال از نجف بازگشت و در عین آنکه از معارف، اصول و فقه آن حوزه بسیار توشه گرفته بود، اما از وضع فرهنگی و بی‌توجهی به اوضاع اجتماعی در آنجا بسیار ناخرسند بود. از اینکه جز «مرجعیت» زمینه دیگری در نجف فعال نبود بسیار متأثر بود.

اضافه کنم که فعالیت‌های شهید صدر را بسیاری به حساب حوزه نجف نمی‌گذارند، زیرا او نابغه‌ای بود که این نیازها را در عراق حس کرده بود و خود به پاسخ‌گویی برآمده بود. لذا این فعالیت‌ها — البته فعالیت‌های علمی و فرهنگی، نه سیاسی — با او شروع و با وی خاتمه یافت.

آن‌طور که در ذهن من هست تحصیلات امام موسی صدر در نجف پیش از جریان مکتب/سلام بود، یعنی پس از مراجعت از نجف به طور جدی در قم مشغول تدریس شدند. قوانین، رسائل و مکاسب درس می‌دادند و مدت یک سال هم با مکتب/سلام همکاری نمود، آنگاه رهسپار لبنان شدند.

پس از مراجعت از نجف بود که لبنانی‌ها از ایشان دعوت کردند که به آن کشور سفر کنند. با تشویق و اصرار پدرم و با توجه به موقعیت لبنان و موقعیت شیعیان در آنجا و فعالیت‌های عقیدتی و تربیتی که مرحوم سیدعبدالحسین شرف‌الدین آغاز کرده بود و سرانجام وضعیت آن روز حوزه‌های نجف و قم و تقدیمی که در آن اوقات امام موسی صدر برای کارهای فرهنگی قائل بود، عازم لبنان شد. ضمناً پس از یک سفر به آنجا و تحقیق و بررسی، هم نیاز شدید آن منطقه را به این تلاش‌ها از نزدیک مشاهده کرد و هم مستعد بودن محیط را برای آغاز کار فراهم دید.

پرسش: شرایط اجتماعی لبنان به هنگام مسافرت امام موسی صدر به آن کشور چگونه بود؟ ایشان چه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی را در لبنان شروع کردند؟ این فعالیت‌ها چه شباهت‌ها و امتیازاتی با آنچه در ایران صورت گرفته است داشت؟

پاسخ: پس از شکست دولت عثمانی و پیروزی متفقین، بلاد شام به کشورهای اردن، سوریه و لبنان تجزیه شد. لبنان به صورت کشوری متشکل از مسیحیان و مسلمانان با نظامی جمهوری تشکیل شد. اما عملاً به شکل نظامی طایفه‌ای درآمد؛ زیرا هریک از مسیحیان و مسلمانان دارای طوایف مذهبی متفاوتی بودند که برخی از این طوایف به لحاظ جمعیت و برخی دیگر به لحاظ ارتباط با دولت‌های خارجی و موقعیت اقتصادی داخلی بر دیگران ممتاز بودند. و در میان مسیحیان این موقعیت را مارونی‌ها داشتند و به همین جهت رئیس‌جمهور، فرمانده کل نیروهای ارتش و تعداد معینی از وزرای کابینه پیوسته از میان آنان انتخاب می‌شدند. در عین حال، به خاطر ارتباطات تاریخی خود با اروپا و کسب حمایت آنان، در مجموع مسیحیان موقعیت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برتری را نسبت به مسلمانان داشتند.

مثلاً از میان چهار دانشگاه معروف لبنان، دانشگاه آمریکایی بیروت و دانشگاه ژنوئیت‌ها و نیز دانشگاه لبنان توسط ایشان تأسیس شده و اداره می‌گشت. همچنین بسیاری از بیمارستان‌ها و مدارس متوسطه و ابتدایی در تمام لبنان (حتی در شهرهای مسلمان‌نشین) توسط راهبه‌های مسیحی اداره می‌شد. مؤسساتی نظیر بانک مرکزی و گمرک و نیز مؤسسات خصوصی بسیاری مانند بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و حمل و نقل هوایی و دریایی، سازمان‌های توریستی و سیاحتی و بسیاری از کارخانه‌ها متعلق به ایشان بود.

در میان مسلمانان که مرکب از سنّیان، شیعیان و دروزی‌ها بودند، موقعیت سیاسی ممتاز در اختیار اهل سنت بود، زیرا از دوران عثمانی‌ها، تسلط زیادی بر مراکز حکومتی داشتند و پس از استقلال لبنان، به علت ارتباط با کشورهای عربی هم‌جوار (به ویژه مصر و سوریه) این موقعیت سیاسی را حفظ کردند. در مقابل، شیعیان گرچه از نظر تعداد اکثریت را در میان مسلمانان داشتند، اما به علل تاریخی و عقب‌ماندگی اجتماعی و سیاسی، در نظام طایفی لبنان نصیب اندکی برده بودند. ضمناً پارلمان لبنان نیز ترکیبی طایفی داشت، به طوری که از ۹۹ نفر نماینده، همیشه تعداد معینی از طایفه‌های مختلف مسیحی انتخاب می‌شدند که در مجلس اکثریت را پیدا می‌کردند و تعداد معینی نیز از میان سه طایفه مسلمان برگزیده می‌شدند.

این نظام طایفه‌ای موجب شده بود که هر طایفه مذهبی ماهیت یک حزب سیاسی را که از منافع و موجودیت گروه خاصی حمایت می‌نماید پیدا کند. لذا افراد در لبنان همگی با طایفه خود و سازمان‌های مرکزی آن ارتباطی بسیار

گسترده داشتند؛ رابطه‌ای که ضرورتاً به خاطر علائق مذهبی نبود، بلکه به جهت برخورداری از حمایت‌های سیاسی و اقتصادی طایفه بود.

هنگام عزیمت امام موسی صدر به لبنان یک تحول مثبت در میان شیعیان پدیدار شده بود. به علت شرایط لبنان، شیعیان یکی از مناطق رشد و فعالیت خود را در آفریقا یافته بودند. لذا بسیاری از ایشان به آفریقا مهاجرت کردند. برخی پس از یافتن تمکن مالی به لبنان باز می‌گشتند و اندوخته‌های خود را در کشور خود سرمایه‌گذاری می‌کردند و برخی دیگر که در آفریقا می‌ماندند، فرزندان خود را برای تحصیل به لبنان می‌فرستادند. به برکت این امر، برخی از مدارس تحصیلی توسط شیعیان تأسیس شده بود که از میان آنها می‌توان مؤسسه «جعفریه» را که توسط امام سید عبدالحسین شرف‌الدین در صور تأسیس شد و مؤسسه عاملیه را در بیروت نام برد. مزیت دیگر گسترش این مدارس، بهره‌مند شدن جوانان شیعه از تحصیلات مناسب و راه یافتن به دانشگاه‌ها بود، به طوری که شیعیان در لبنان بیشتر از نسبت طایفه‌ای خود دارای افراد تحصیل کرده و متخصص بودند.

اما ضعف بزرگی که شیعیان در نظام طایفه‌ای لبنان با آن روبه‌رو بودند، نداشتن یک سازمان مرکزی رسمی بود؛ سازمان و تشکیلاتی که تقریباً تمام طوایف لبنان دارا بودند. با توجه به ماهیت حزبی و گروهی طوایف، پیداست که پیوسته در تصمیم‌گیری‌های هیئت دولت، پارلمان، وزرا و دوایر، شیعیان صاحب سهم و بهره کمتری می‌شدند و سازمانی که به حمایت از حقوق آنان برخیزد وجود نداشت.

ضعف دیگری که در کل نظام لبنان پدید آمده بود و شیعیان نیز از آن رنج می‌بردند، برقرار شدن نوعی نظام فئودالی یا قبیله‌ای بود که در آن خانواده جای قبیله را گرفته بود. تقسیم منافع و امتیازات بر اساس طوایف این توجیه را نیز ایجاد کرده بود که در میان هر طایفه امتیازات بین خانواده‌های سابقه‌دار و معینی تقسیم شود؛ به طوری که وزرا، نمایندگان مجلس و بقیه صاحب منصبان پیوسته از خانواده‌های معین شناخته‌شده‌ای از هر طایفه انتخاب می‌شدند. این امر موجب رقابت و اختلافات خانوادگی در میان طوایف، از جمله شیعیان گشته بود. در عین حال، نظام طایفه‌ای یاد شده با تمام اشکالاتش یک خصیصه را تقویت کرده بود و آن رابطه میان طوایف مختلف و حشر و نشر آنان با هم بود. شاید علاوه بر ساختار سیاسی، موقعیت جغرافیایی و تجاری لبنان که موجب ارتباط زیاد با خارجیان بود، این امر را تسهیل کرده بود. به همین جهت پیش از شروع

جنگ‌های داخلی لبنان، هر لبنانی از هر طایفه‌ای به راحتی به سایر مناطق رفت و آمد می‌کرد. همین ارتباط موجب ازدواج افراد از طوایف مختلف می‌شد. مثلاً بین شیعیان و سنی‌ها ازدواج زیاد صورت می‌گرفت. گاهی به ندرت بین شیعیان و مسیحیان نیز این موضوع پیش می‌آمد که البته خود منشأ بروز یک مسئله دینی - اجتماعی می‌شد.

مجموعه این شرایط باعث شده بود که شیعیان نه فقط از لحاظ امتیازهای سیاسی و اجتماعی جزء گروه‌های محروم لبنان بشوند، بلکه حتی در امور تربیتی و دینداری خود نیز عقب مانده بوده، شناخت بسیار سطحی از معارف دینی داشته باشند. همین امر سبب شده بود که در تاریخ گذشته لبنان، عده‌ای از شیعیان مسیحی شوند، به طوری که هم‌اکنون یک بیت مسیحی به نام «حسینی» در لبنان وجود دارد. یکی از کشیشان مسیحی، در زمانی که من لبنان بودم، قبلاً فردی شیعه‌مذهب بود. عمویم نقل می‌کرد که در ابتدای ورودش، به منطقه‌ای شیعه‌نشین برای شرکت در مجلس ترحیمی رفته بود و در آنجا دید که میت را می‌خواهند به سبک مسیحیان دفن کنند.

به مسائل فوق باید رقابت‌های سیاسی احزاب راست و چپ را که ناشی از محیط نسبتاً باز و قدرت محدود دولت مرکزی بود، افزود. همچنین مسئله اسرائیل و مبارزه اعراب و فلسطینیان، مسائل سیاسی و ایدئولوژیک فراوانی را فراهم آورده بود که بالطبع هر نظام عقیدتی - سیاسی ملزم بود که پاسخ‌گوی آنها باشد. این شرایط چالش‌های زیادی را برای مسلمانان فراهم ساخته بود و می‌بایست شیعیان رسالت خود را در این معرکه تبیین کرده و سپس به اجرا درآورند.

آنچه ذکر شد شرح مختصری بود از اوضاع لبنان به هنگام هجرت امام صدر به آن دیار. حال به گزارش کوتاهی از اقداماتی که به وسیله ایشان انجام یا هدایت شد، می‌پردازم. این فعالیت‌ها را هم از جنبه زمانی و هم از جهت محدوده مکانی می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

در ابتدای عزیمت ایشان، مرکز فعالیت همان صور، مقر پیشین امام سید عبدالحسین شرف‌الدین بود. آقای صدر نخست به احیای مراسم دینی، سخنرانی و موعظه و تشکیل جلسات با گروه‌های مختلف نظیر جوانان، بانوان و دیگر قشرها پرداختند. اقامه نماز جماعت، سخنرانی روزهای جمعه در صور و روزهای یکشنبه که تعطیل رسمی در لبنان بود در دهات اطراف، برقراری مراسم عزاداری در دهه اول محرم همراه با وعظ و خطابه و اجتماع در شب‌های ماه

رمضان، نمونه‌ای از این مراسم بود. علاوه بر این، به طور جداگانه با گروه‌های جوانان، بانوان و کسبه و تجار جلسات آموزشی هفتگی داشتند. پس از مدتی، تلاش برای ایجاد مدارس و مؤسسات فرهنگی را شروع کردند. از جمله آنان در صور، هنرستان فنی جبل عامل و معهدالدراسات الاسلامیه است که مدرسه‌ای برای تربیت طلاب علوم دینی بود. برگزاری مراسم جشن و سخنرانی به هنگام اعیاد و سوگواری در ایام وفات ائمه اطهار از دیگر اموری بود که در صور صورت می‌گرفت.

فعالیت دیگری را که در صور انجام می‌دادند، رفع اختلافات خانوادگی و نیز برخورد‌های میان خانواده‌های مختلف بود. همچنین به افراد مختلف، هنگامی که با ادارات و مؤسسات دولتی مشکلی پیدا می‌کردند کمک می‌شد. در خلال سال‌های اولیه اقامت ایشان در لبنان که عمدتاً در صور بودند، هر روز صبح‌ها در حسینیه امام صادق به کارهای مردم رسیدگی می‌کردند و عصرها و شب‌ها جلساتی با گروه‌های مختلف داشتند. روزهای یکشنبه نیز به اطراف صور و گاهی به بیروت و سایر شهرها برای ایراد سخنرانی می‌رفتند.

در بسیاری از شهرهای لبنان، طوایف مسلمان و مسیحی با هم سکونت داشتند. در شهر صور نیز اقلیتی مسیحی ساکن بود. در نزدیکی صور، شهر صیدا قرار دارد که عمدتاً اهالی آن سنی بودند. امام موسی صدر از همان ابتدا سعی در ایجاد ارتباط و حسن سلوک با اهل صیدا و سایر طوایف نمود و همکاری‌های آینده ایشان با طایفه‌های دیگر و استقبال آنان از این همکاری دینی و اجتماعی از همین برخورد اولیه امام صدر سرچشمه می‌گرفت. برای مثال در جلسه‌ای که با تجار صور و «جمعیت برّ و احسان» تشکیل می‌دادند، تصمیم گرفتند که به افراد فقیر و مستمند کمک شود و از گدایی کردن آنان در ملاء عام جلوگیری شود. این کمک شامل فقرای مسیحی صور نیز گردید. در صور پزشکی مسیحی مقیم بود که بسیار به بیماران مسلمان رسیدگی و خدمت می‌کرد. امام صدر بسیار نسبت به او محبت و تفقد می‌کردند.

داستان دیگری که نشان‌دهنده حسن رفتار امام با سایر طوایف و به ویژه اقلیت‌هاست، داستان دو بستنی‌فروش مسیحی و مسلمان است که در نزدیکی هم قرار داشتند و صاحب مغازه مسلمان تبلیغاتی علیه رقیب به عنوان مسیحی بودن او می‌کرد و این کار بالا گرفت. امام می‌دانست که اگر اختلاف به این شکل شروع شود، در سطح لبنان که مسیحیان غالب هستند، به ضرر شیعیان تمام می‌شود. پس برای مغازه دار مسلمان پیغام داد که از این تبلیغات خودداری کند

و کیفیت کار خود را بهتر کند. وگرنه تهدید کردند که به مغازه بستنی فروش مسیحی می‌روند و در آنجا بستنی می‌خورند. البته این تهدید هیچ وقت عملی نشد و مغازه‌دار شیعه دست از بدگویی خود کشید؛ اما این قضیه در سطح لبنان منعکس شد و در بیروت و جوامع دیگر بازتاب بسیار مطلوبی داشت.

همچنین از همان آغاز، امام صدر ارتباط با شهر صیدا و اهالی و علمای آنجا را آغاز کرد. این ارتباط منجر به برگزاری مجالس سخنرانی و دعوت‌های عمومی از ایشان گشت. در مرحله سوم فعالیت‌های امام صدر که بسیج نیروهای لبنانی و مقاومت در برابر اسرائیل و مبارزه با آن بود، ثمره این ارتباطات نمایان شد و اهالی صیدا و یکی از علمای سنی آنجا از یاران نزدیک امام بودند و همان عالم یکی از کسانی است که اکنون با شیعیانی که برای یافتن محل اختفای امام موسی صدر فعالیت می‌کنند، همکاری می‌نماید.

مرحله دوم فعالیت‌های امام از زمان تأسیس سازمان مرکزی طایفه شیعه شروع شده و تا آغاز جنگ‌های داخلی لبنان ادامه می‌یابد. در این مرحله امام موسی در سطح لبنان معرفی شده و همه‌جا خواهان صحبت‌های دینی او و طرز تلقی او از ارتباط بین مسائل دینی و اجتماعی بودند. برای لبنانی‌ها که مجموعه‌ای از طوایف مذهبی بودند، ارتباط مذهب و جامعه و راه‌حل‌های دین برای حل مسائل اجتماعی امری بسیار اساسی و اصیل بود. مسیحیان، علی‌رغم پیشرفتگی، به علت پشت کردن غرب به مذهب راه‌حلی نداشتند و نمی‌توانستند پیروان خود را تغذیه روحی کنند. سنی‌ها نیز به علت منتشر شدن افکار ناسیونالیستی و سوسیالیستی در مصر و سوریه و حمایت آنان از این دولت‌ها، فاقد یک ایدئولوژی اسلامی منسجم بودند. لذا، تحلیل‌های دینی امام صدر برای سنیان کاملاً تازگی داشته و به راحتی مورد قبول واقع می‌شد. از سوی مسیحیان نیز این تحلیل‌ها — اگرچه منشأ اسلامی داشت — از آن جهت که هر دو مذهب الهی و موحد و مخالف با مادی‌گری و ایدئولوژی‌های وابسته بودند، مورد استقبال قرار می‌گرفت. امام موسی از حرمتی که حضرت مسیح^ع در میان مسلمانان داشتند و آیاتی که در قرآن راجع به ولادت، زندگانی، مقام و اهمیت و بالاخره عروج ملکوتی آن حضرت آمده، استفاده می‌کردند و برای ایجاد نزدیکی دو طایفه و ارائه سایر آرای اسلامی خود بهره می‌بردند.

این مرحله از زندگانی امام در لبنان، پربارترین و شکوفاترین دوره از نظر ارائه فرهنگ اسلامی و تحلیل‌های دینی است. با توجه به اینکه مخاطبان امام صدر همواره مسلمان نبودند و حتی اگر در جمع مسلمانان نیز مطلبی ارائه می‌شد در

سطح لبنان منتشر می‌گشت و از طرفی رسالت دینی و عالم مذهبی بودن امام ایجاب می‌کرد که آنچه ایراد می‌شد، مطابق با نص صریح قرآن و دستورهای ائمه اطهار باشد، موقعیت حساسی برای ایشان پیش آمده بود که به برکت تحصیلات و ملکه اجتهادی که در حوزه‌های قم و نجف کسب کرده بودند و با موفقیت از عهده ارائه جهان‌بینی اسلامی برآمدند. به ویژه آنکه پیش از آن، ایشان در خصوص مسائل عقیدتی و اجتماعی اسلام پژوهش می‌کردند و در زمینه‌هایی مانند اقتصاد اسلامی قلم می‌زدند.

این دوره هم‌زمان است با اواخر دههٔ چهل و اوایل دههٔ پنجاه در ایران که شهید مطهری و مرحوم دکتر شریعتی و دیگران به ارائهٔ مکتب اسلام پرداختند. با کمال تأسف این سخنرانی‌های امام موسی نه ضبط شده و نه مکتوب شده است.* تنها شمار معدودی از آنها که توسط خود ایشان مکتوب شده باقی مانده است و خوشبختانه توسط آقای حجّتی کرمانی در دست ترجمه است.

در دوره بعد که جنگ داخلی لبنان شروع و مبارزات فلسطینیان و لبنانی‌ها با اسرائیل آغاز گردید، سخنرانی‌ها عمدتاً شامل مسائل سیاسی، حمله به دولت لبنان و تلاش برای ایجاد وحدت میان نیروهای جنگنده با اسرائیل بود. به خاطر محتوای خاص این سخنرانی‌ها، متن آن‌ها در روزنامه‌ها چاپ شده و موجود است. ولی سخنان اولیه ایشان در دست نیست. زیرا امام به خاطر کثرت اشتغالات نمی‌رسید صحبت‌های خود را بنویسد و فقط رؤوس مطالب را یادداشت می‌کرد؛ کسی هم در فکر ضبط آنان نبود و در دسترس نیست. تا آنجا که به خاطر دارم، این سخنرانی‌ها درباره خدانشناسی، انسان‌شناسی، رابطه دین و تمدن جدید، نقش و اهمیت جوانان، زن، خانواده، ارزش جهاد و مبارزه با اسرائیل، اهمیت حفظ وحدت در جامعه لبنان و مسئولیت دولت و ملت، تقبیح نظام طایفه‌گرای لبنان، طرد و تقبیح ارزش‌های مادی و غربی، رابطه دین و علم و عقل*، شیوه‌های برخورد و تبلیغ پیامبر اسلام و از همه بیشتر معرفی موضوعاتی که در قرآن مطرح شده و نشان دادن نحوهٔ معرفی قرآن یا برخورد قرآن با آن موضوعات بود. استفاده امام موسی از قرآن و تسلط او اعجاب بسیاری از علما را برانگیخته بود. میزان استفاده امام موسی صدر از قرآن برای

* جلد اول مجموعه آثار امام موسی صدر ترجمه و تنظیم گردیده و به‌زودی چاپ و انتشار می‌یابد.

* در میان سخنرانی‌های فراوان امام موسی صدر در لبنان تا آنجا که به یاد دارم، یک سخنرانی بسیار محققانه و ابتکاری ایشان، تحت عنوان الاسلام و ثقافة القرآن العشرین انتشار یافت که خوشبختانه با توضیحات و پاورقی-های مشروحی توسط آقای علی حجّتی کرمانی با عنوان اسلام و فرهنگ قرن بیستم به فارسی ترجمه و تاکنون متجاوز از ۱۴ بار تجدید چاپ شده است.

ارائه مطالب و تحلیل مسائل و موضوعات مختلف و انتقاد از تمدن موجود غرب که گروهی از غربی‌ها رسماً خدا را انکار کردند و گروهی دیگر به تعبیر ایشان تنگ‌کردند، بی‌سابقه بود.

خصوصیت مهم دیگر این دوره، تلاش برای تأسیس سازمان مرکزی شیعیان و به تعبیر لبنانی‌ها «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» بود. قبلاً اهمیت وجود یک سازمان مرکزی و رسمی را برای هر طایفه در نظام طایفه‌ای لبنان توضیح دادم. امام موسی صدر چندین بار برای تأسیس این سازمان کوشیده بود. ولی به علت مخالفت سایر طوایف به نتیجه‌ای نرسید. منتهی پیوسته مترصد فرصت بود تا اینکه دشمنان فتنه‌ای چیدند و سوءقصدی به شخصیت والای او نمودند. در پی این حادثه، از تمام نقاط لبنان شیعیان برای تکریم مقام رهبری او و تجدید بیعت و ابراز وفاداری و از خودگذشتگی در راه حفظ دین و دفاع از رهبر و پیشوای خود، به صور هجوم آوردند. روزهای متوالی این شهر به دریایی از موج‌های انسانی خروشان و منقلب تبدیل شده بود. همین موقعیت را امام صدر مغتنم شمرد و هنگام سخنرانی جهت قدردانی از احساسات و هم‌دردی‌های شیعیان، اعلام کرد که تا وقتی ایشان سازمان و پشتیبانی نداشته باشند، پیوسته مورد هجوم دشمنان و بدخواهان قرار خواهند گرفت و اعلان کرد که صبر شیعیان در مقابل این تبعیض بزرگ تمام شده و چنانچه حق داشتن یک سازمان مرکزی برای ایشان به رسمیت شناخته نشود دولت مسئول حوادثی است که پس از این پیش خواهد آمد.

به دنبال این تظاهرات و تهدید امام، مجلس شورای لبنان تشکیل جلسه داد و طرح تأسیس مجلس اسلامی شیعیان لبنان را به تصویب رسانید. پس از تشکیل این مجلس و انجام انتخابات، امام صدر به ریاست آن انتخاب شدند. فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی امام از این پس به کمک تشکیلات مجلس گسترش زیادی یافت و بسیاری از حقوق و مزایای طایفه شیعه که تا آن وقت استیفاء نشده بود، مسترد گشت. با اقدامات همین مجلس، هنگامی که حملات اسرائیل به جنوب لبنان شدت گرفت و موجب تخریب و ویرانی این منطقه گشت، و به دنبال یک اعتصاب عمومی که از طرف مجلس اعلان شد، مجلس شورای لبنان باز طرحی دیگر را برای ایجاد سازمانی جهت بازسازی جنوب لبنان به نام «مجلس جنوب» تصویب کرد. به دنبال آن، مجلس مذکور شروع به کار کرد.

آغاز مرحله سوم فعالیت‌های امام از هنگامی است که مبارزات فلسطینیان علیه اسرائیل شروع شد و اسرائیل برای متوقف کردن حملات چریکی جنوب لبنان را

مورد حمله و هجوم قرار داد. در این تاریخ، تقریباً همه دولت‌های عربی از حملات فلسطینی‌ها از داخل خاک خود به اسرائیل جلوگیری می‌کردند، زیرا مورد هجوم متقابل اسرائیل قرار می‌گرفتند. تنها امکان برای حمله فلسطینی‌ها، خاک لبنان بود. ورود فلسطینی‌ها به لبنان طبق توافق‌های سیاسی و بدون دخالت شیعیان صورت گرفته بود. منتهی میدان حملات فلسطینی‌ها و اسرائیل جنوب لبنان بود که هم‌مرز با اسرائیل است. جنوب، محل سکونت شیعیان است، لذا حملات اسرائیل به لبنان فقط به شیعیان خسارت وارد می‌کرد. این وضعیت، پیوسته احتمال برخورد میان شیعیان و فلسطینیان را پیش می‌آورد. لذا اهمیت رهبری و فعالیت‌های امام در این مرحله، جلوگیری از پیش آمدن چنین حوادثی بود. به برکت رسیدگی و دلجویی دائم امام صدر از شیعیان خسارت دیده و روشن کردن اهمیت دفاع در مقابل اسرائیل و تلاش برای هماهنگی میان گروه‌های فلسطینی و مبارزان مسلمان شیعی، ساکنان شیعه جنوب پیوسته مدافع و حامی فلسطینیان باقی ماندند. حتی هنگام شروع جنگ داخلی لبنان که مسیحیان آن را برای بیرون کردن فلسطینی‌ها برپا کردند، شیعیان به پشتیبانی از فدائیان فلسطینی برآمدند. این دفاع که با همراهی سایر طوایف اسلامی در مناطق مختلف صورت می‌گرفت، آن‌قدر گسترده و پیگیر بود که جنگ به نبرد مسیحیان با مسلمانان تبدیل شد. چندی بعد، ارتش سوریه به دفاع از مسلمانان وارد لبنان شد. لیکن دیری نپایید که اختلاف‌نظر میان گروه‌های مختلف مسلمان و فلسطینی و سوری پیش آمد. جلوگیری از بروز این اختلافات و تلاش برای یک‌پارچه کردن نیروهای مسلمان و حمایت از حملات به اسرائیل ضمن رسیدگی و پناه دادن به شیعیانی که در اثر جنگ آواره می‌شدند و خانه و مختصر هستی خود را از دست می‌دادند، شامل تلاش‌های بسیار سخت و دردناکی می‌شود که مرحله سوم فعالیت‌های امام را پس از تشکیل مجلس شیعه تا هنگام غیبت ایشان شامل می‌شود.

حال اگر به سؤال شما برگردیم و این سه مرحله فعالیت را بخواهیم با آنچه در ایران صورت گرفت مقایسه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که مرحله اول همانند فعالیت‌هایی است که تمام اهل علم کم و بیش در ایران انجام می‌دهند، به ویژه علمایی که در قم ساکن نیستند. مرحله دوم، شباهت به تلاش‌های شهید مطهری برای ارائه فرهنگ و اخلاق اسلامی دارد. مرحله سوم در ایران بی‌مانند است زیرا مبارزات سیاسی در ایران ممنوع بود و رفته‌رفته شکل مخفی و چریکی به خود گرفته بود. رهبری این مبارزات کاملاً جدا از رهبری فعالیت‌های فکری و

ایدئولوژیکی بود، در حالی که امام موسی علاوه بر رهبری فعالیت‌های یادشده، هدایت امور دینی و مذهبی را نیز بر عهده داشت.

پرسش: امام موسی صدر تا چه اندازه‌ای برای علم و تحصیلات عالی جوانان (پسر و دختر) اهمیت قائل بودند؟ توصیه‌های ایشان معمولاً به جوانان لبنانی و غیرلبنانی چه بود؟ برخورد ایشان با جوان‌ها چگونه بود؟ لطفاً از برنامه‌های آموزنده ایشان برای جوان‌ها بگویید. چه شد که جوانان غرب‌زده لبنانی این قدر به راحتی آقای صدر را درک کردند و دور ایشان جمع شدند؟

پاسخ: قبلاً به برخی از اقدامات فرهنگی ایشان اشاره کردم. آقای صدر تقریباً از همان ابتدای ورود، ارتباط با جوانان و احداث مراکز و مؤسسات فرهنگی برای ایشان را آغاز کردند. هنرستان فنی جبل عامل که دارای رشته‌های برق، مکانیک و کشاورزی بود، اولین مؤسسه فرهنگی است که در صور احداث شد و جوانان ضمن آموزش حرفه‌های یادشده، به تحصیل معارف اسلامی نیز پرداختند. پیش از این در مدرسه عاملیه بیروت به تدریس پرداخته بودند. در صور مدرسه‌ای برای علوم حوزوی به نام «معهدالدرسات الاسلامیه» نیز احداث گردید. علاوه بر تدریس به اصطلاح علوم جدید و قدیم در این مدارس، به تشویق امام، باشگاهی در کنار دریا برای جوانان احداث شد که دارای امکانات تفریحی و ورزشی بود. امام گاهی اوقات به این باشگاه می‌رفتند و با جوانان مأنوس بودند.

غیر از این مؤسسات، امام پیوسته جلساتی با جوانان (چه خانم‌ها و چه آقایان) در صور و بیروت داشت. مثلاً در بیروت جلسات دائم یا متناوبی هم با جوانان لبنانی در مجلس شیعیان و هم با جوانان ایرانی در منازل یا نشست‌های انجمن اسلامی داشتند. بخش عمده سخنرانی‌های ایشان در دانشگاه‌ها یا مراکز فرهنگی ایراد می‌شد که خودبه‌خود جایگاه جوانان بود.

یکی از موضوعات سخنرانی ایشان، اصلاً جوانان و قابلیت‌های آنان است. به خاطر هست که این مطلب را فقط از ایشان شنیدم و در آثار هیچ‌یک از اندیشمندان نیافتیم. امام استدلال می‌کرد که جوان روح آزاده و بی‌تعصبی دارد، و از آنجا که هنوز اثری را پدید نیاورده، وابستگی به چیزی ندارد، بلکه آمادگی دارد که از آنچه هست ببرد. پذیرش او برای افکار جدید زیاد است. لذا اکثر حرکتهای اصیل توسط جوانان آغاز می‌شود. پیامبر اکرم ص، به گفته امام صدر، به جوانان خیلی ارج و اهمیت می‌دادند و مسئولیت‌های زیادی را به ایشان واگذار می‌کردند. چند نفر از فرماندهان پیامبر را مانند اسامه بن یزید به عنوان

شاهد ذکر می‌کردند که پیامبر مأموریت‌های بسیار حساسی را به ایشان تفویض فرموده بود.

چنان که نشان دادم، این شناخت از جوانان همراه با عمل و اجرا نیز بود. اضافه بر مؤسسات آموزشی و جلسات فوق، گاهی اوقات از برخی جوانان فلسطینی دعوت می‌کرد تا به منزل ایشان آمده و مدتی میهمانشان باشند.

در سفرهایی که به اروپا داشتند، پیوسته با انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی تماس داشته و به ایراد سخنرانی و ملاقات با ایشان می‌پرداختند. از طریق همین تماس‌ها، با شهید دکتر مصطفی چمران آشنا شده و از ایشان برای سرپرستی هنرستان جبل عامل دعوت کردند. چندی بعد با همکاری همین شهید، سازمان امل را تأسیس نمودند که شامل جوانان مسلمان داوطلب مبارزه علیه اسرائیل بود. پیش از این، حرکت‌المحرومین را تشکیل دادند که سازمانی فرهنگی - اجتماعی مرکب از محرومان لبنانی بود.

یکی از فعالیت‌هایی که در مجلس شیعیان انجام گرفت، تشکیل دوره‌های آموزشی برای آموزگاران دروس دینی بود. همچنین کتاب‌های درسی مورد نیاز نیز تهیه و تألیف شد.

علت استقبال جوانان از افکار، تحلیل‌ها و ایده‌های رهبر شیعیان همان اوضاع تاریخی - اجتماعی لبنان به‌خصوص شرایطی بود که شیعیان در آن به‌سر می‌بردند. شیعیان به دنبال یافتن تشخیص خود بودند و گرچه عقب‌ماندگی اجتماعی آنان اندکی با پیشرفت‌های تحصیلی جبران شده بود، اما خلأ هویت فرهنگی را پر نکرده بود. شیعیان مسلمان بودند، اما به شدت از اسلام خود بی‌خبر باقی مانده بودند. از سوی دیگر، به خاطر محیط باز لبنان و موقعیت خاص تاریخی - جغرافیایی آن، اخبار شرق و غرب و ایدئولوژی‌های مختلف در لبنان پراکنده بود. فعالیت‌های احزاب چپ و راست و درگیری با اسرائیل نیاز به داشتن یک عقیده و مرام اصیل را برای هر جوانی فراهم آورده بود که آزاد از تعلقات گذشته لبنان بود. لذا اندیشه‌ها و برداشت‌های امام صدر از قرآن و مکتب اسلام هنگامی ارائه می‌شد که جوانان به شدت نیازمند آن بودند. برخورد مهربانانه و پر از صبر و حوصله و همراه با لطف و محبت آن رهبر موجب شده بود که هرکس یک بار سخن وی را بشنود و از نزدیک گفتگویی داشته باشد، مجذوب وی شود. طبیعی است که صحبت‌ها و فعالیت‌های امام مواجه با مخالفت گروه‌ها، سازمان‌ها و اصناف مختلف نیز بود. همین تبلیغات که گاه گسترش می‌یافت، موجب تحریک آن دسته از جوانان و اقشاری می‌شد که تا آن وقت

امام را ندیده بودند و برای شناخت او و تشخیص درستی یا نادرستی بدگویی‌ها به دیدار ایشان یا شرکت در سخنرانی‌های او می‌آمدند. همین ارتباط موجب علاقه‌مندی آنان و خنثی شدن تبلیغات می‌گشت.

در مجموع باید بگوییم که مطالعه و تحقیق عمیق امام موسی صدر در مسائل اسلامی و عرضه ماهرانه و هنرمندانه آنها و تشخیص درست مسائل و مشکلات جوانان در آن شرایط و راه‌حل اسلام برای آنها، عامل اصلی استقبال جوانان بود. منتهی برخورد محبت‌آمیز و همراه با صبر و متانت بسیار را باید به آن افزود. نمونه بسیار کوچکی از این برخورد را ذکر می‌کنم. هر وقت که درباره موضوعی با ایشان مشورت می‌کردم، بسیار مرا تشویق و ترغیب به انجام دادن آن می‌کردند، ولی اگر موافق نبودند فقط تشویق نمی‌کردند. عدم تشویق و استقبال به معنی نه گفتن بود.

پرسش: آیا آقای صدر در لبنان هم برنامه‌های علمی و مطالعاتی و حوزه‌ای و غیرحوزه‌ای داشتند؟ مثلاً آیا با هم‌ترازهای خود بحث‌های فقهی و اصولی می‌کردند؟

پاسخ: چنان‌که عرض کردم، در صورت «معهدالدراسات الاسلامیه» را تأسیس کردند که در آن طلاب علوم دینی مشغول به تحصیل بودند و خود ایشان نیز در آن تدریس می‌کردند. ایراد سخنرانی‌های مختلف نیاز به مطالعه دائم و برنامه‌های تحقیقی داشت. لذا هر شب پس از صرف شام تا دیروقت و پس از نیمه‌شب مشغول مطالعه و نوشتن بودند. مسائلی که در لبنان برای شیعیان مطرح بود، عقیدتی و اجتماعی بود و طبعاً بحث‌های رهبر آنان نیز حول و حوش همین مسائل دور می‌زد. حوزه درس خارج فقه در لبنان وجود نداشت و مدارس علوم دینی جز در صورت، در جایی دیگر نبود. ایشان در این مدارس تدریس می‌کردند. هنگامی که شهید سید محمدباقر صدر به لبنان می‌آمدند، به مناسبت، بحث‌هایی میان آنان صورت می‌گرفت.

پرسش: کارهای بزرگی که امام موسی صدر انجام دادند، مستلزم داشتن صبر و بردباری از یک‌سو و شجاعت و توکل به خداوند متعال از سوی دیگر است. لطفاً اگر خاطراتی دارید در مورد این ویژگی‌های اخلاقی، بیان بفرمایید.

پاسخ: در یکی از شب‌های ماه رمضان که نزدیک به لیالی قدر بود، با هم به سوی حسینیه امام صادق، جایی که مجالس برگزار می‌شد می‌رفتیم. در راه مشغول فکر بودند و پس از مدتی گفتند که در بیروت به‌زودی یک سخنرانی

درباره حضرت علیؑ خواهند داشت. از من پرسیدند که راجع به چه صحبت کنم؟ پاسخ برایم آسان نبود، پس از تأمل گفتم:

فداکاری‌های حضرت!

مدتی را باز به سکوت و تفکر گذراندند و یک‌دفعه گفتند:

ایمان حضرت! فداکاری‌ها و شجاعت‌ها نیز جلوه‌ای از ایمان حضرت بوده است.

امام موسی صدر فرزند حضرت علیؑ بود و ایمان را از مکتب او فرا گرفته بود و همین ایمان موجب صبر و بردباری از یک‌سو و شجاعت و جسارت از سوی دیگر بود. ذاتاً مرد شجاعی بود مرد میدان بود و همیشه به استقبال خطرها و بحران‌ها می‌رفت. اطمینان به نفس و درایت او باعث می‌شد که پیوسته پیروزمندانه آنها را از میان بردارد. تصمیم به تأسیس مدرسه فنی جبل عامل هنگامی که هیچ بودجه‌ای در اختیار نبود، تلاش و پیگیری برای مجلس اعلای شیعیان، تشکیل سازمان عقیدتی - نظامی امل، اعلان اعتصاب‌های عمومی و سرتاسری در لبنان هنگامی که این کشور در معرض تاخت و تاز اسرائیل قرار گرفته بود و دولت هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌داد، شرکت در محافل سیاسی مختلف و ایجاد ارتباط و تماس با سران کشورهای عربی و حرکت آزادی‌بخش فلسطین جلوه‌هایی از شجاعت ذاتی و ایمان قلبی آن بزرگوار به خدمات خود بود. در مقابل، در برابر دوستان و خرده‌گیری‌های ایشان، بدگویی‌های برخی از روحانیان و تندروی‌های برخی از شیعیان بسیار صبور و خوددار بود و در سایه همین حلم و پایداری، بسیاری از روحانیان و روشن‌فکران و اعضای احزاب چپ و گروه‌های چریکی را که در مقطعی از زمان جزو منتقدین او بودند، بعداً به جرگه همراهان و هم‌پیمانان خود کشاند.

وضعیت لبنان پس از اولین جنگ اسرائیل علیه اعراب در سال ۱۳۴۶ کاملاً دیگرگون شد و آرامش و ثبات اولیه آن به یک وضعیت بی‌ثبات و پرشتاب تبدیل شد. طایفه شیعه به علل تاریخی که گفته شد و به خاطر هم‌مرز بودن منطقه سکونت آنان با اسرائیل، موقعیت خاصی یافته بود که ایجاب می‌کرد آنها قربانی شوند تا فلسطینیان بتوانند به اسرائیل شیبخون بزنند. دارا بودن مسئولیت دفاع و حمایت از شیعیان از یک طرف و هم‌سنگر بودن با فلسطینیان و وظیفه قلمداد کردن نبرد با دشمنان صهیونیستی اسلام از طرف دیگر، دشواری و سنگینی رهبری امام موسی صدر را نمایان می‌سازد. فقط ایمان به خدا و

شجاعت نفس و صبر و استقامت او بود که توانست در آن دوران پرخطر هم شیعیان را شخصیت بخشد و کیان آنان را حفظ نماید و هم علمدار مبارزه با اسرائیل و هماهنگ کننده نیروهای مبارزه کننده با اسرائیل باشد.

پرسش: معروف است که امام موسی صدر از گذشت و سعه صدر بالایی برخوردار بودند و این خصوصاً در رابطه با دشمنان ایشان مشهود بود. آیا در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

پاسخ: شما می‌توانید تصور کنید که انجام این همه فعالیت فرهنگی، اجتماعی و دینی و آغاز کار از صور در یک مقیاس محدود تا به دست گرفتن رهبری دینی جامعه شیعیان و ایجاد وحدت و یکپارچگی میان مسلمانان، بدون بروز حساسیت‌ها و دشمنی‌های متعدد صورت نمی‌گیرد. این برخوردها شامل اقدام، روحانیان، احزاب مختلف سیاسی اعم از شیعیان و غیره و سیاست‌مداران و به خصوص رهبران سایر طوایف اسلامی و غیراسلامی می‌شد. طبیعتاً، هرچه این نفاق‌ها از افراد نزدیک‌تر یا شیعیان سر می‌زد، دردآورتر و خطرناک‌تر بود. در عین حال، هیچ وقت به یاد ندارم که ایشان عصبانی شده، یا غیبتی از آنان نماید؛ فقط گاهی اظهار تأسف می‌کرد. منتهی در اثر همین حلم و گذشت، بسیاری از کسانی که در مرحله‌ای با فعالیت‌های او مخالفت می‌کردند یا حداقل همکاری نمی‌کردند، در مرحله بعد از دوستان و حمایت‌کنندگان می‌شدند.

برخی از شعایر اسلامی که موجد وحدت در جامعه اسلامی است، ممکن است به علت اختلافات فقهی و طایفه‌ای موجب اختلاف شود. مثلاً به خاطر دارم که پیوسته هنگام فرا رسیدن عید فطر، ایشان با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شدند، زیرا سنی‌ها بنا به فتوای علمای دولت‌های خود همیشه زودتر از شیعیان اعلام عید می‌کردند و در نتیجه یک روز واحد را برخی از مسلمانان عید و برخی دیگر روزه می‌گرفتند. یکی دیگر از آرزوهای امام این بود که اذانی واحد در ایام ماه رمضان از رادیو لبنان پخش شود و زحمات پرمشقت و زیادی را در این راه کشیدند؛ چه از طریق تماس با علمای اهل سنت و چه سیاست‌مداران آنها و متأسفانه این آرزو عملی نشد. در عوض موافقت شد که سحرهای ماه رمضان برنامه شیعیان پخش شود که شامل تفسیر قرآن، دعا و نیایش و اذانی بود که در آن «اشهد ان علیاً ولی الله» گفته می‌شد. این دستاورد، پاداش همان صبر و بردباری‌های زیاد در مقابل طایفه مسلمان سنی بود.

البته تذکر دهم که حساسیت روحانیان و برخی افراد در مرحله دوم فعالیت ایشان بروز کرد و در همان مرحله نیز مؤثر بود. بعد از آن به علت شرایط حاد

سیاسی لبنان، عملاً شیعیان زیر پرچم مجلس اعلای شیعه یک پارچه شدند و به مبارزه با اسرائیل از یک طرف و جبران خسارات ناشی از حملات آن از سوی دیگر پرداختند.

پرسش: اکثر علمای امروز حوزه معترفند که اگر آقای صدر در حوزه می ماندند آینده خیلی خوبی می داشتند و یکی از امیدهای مسلم مرجعیت امروز می بودند. چه شد که ایشان حوزه را رها کردند و به میان مردم رفتند؟ ایشان دنبال چه هدفی بودند؟

پاسخ: یک بار به مناسبتی از مرحوم پدرم شنیدم که یکی از تفاوت های حوزه قم و نجف در این بود که فعالیت برای مرجعیت در قم امری دنیایی تلقی می شد، در حالی که در نجف امری آخرتی فرض می گردید. هنگامی که آقای صدر از نجف برگشتند، به شدت از این موضوع ناراحت بودند که همه در نجف مانده اند تا مرجع شوند. پیداست که ایشان چنین هدفی نداشت و مختصری از فعالیت های ایشان در ایران که نقل کردم نشان دهنده هدف و برنامه ایشان و علت هجرت به لبنان است. منتهی الآن اضافه می کنم که مقام و موقعیتی که ایشان در رهبری فکری و اعتقادی و اجتماعی مردم لبنان یافت و خدمتی که در زنده کردن امت شیعیان علیاً در جبل عامل ارائه کرد و به ایشان شخصیت بخشید و این پایگاه قدیمی شهید اول و ثانی را احیاء کرد و همچنین توفیقی که در انتشار افکار اسلامی در سطح کلیه کشورهای عربی به دست آورد، در حالی که این کشورها در معرض هجوم ایدئولوژی های مادی و مارکسیستی و چپ بودند، به هیچ وجه ارزش و اهمیتی کمتر از مقام مرجعیت ندارد. یک مرجع عالی مقدار کسی است که بتواند به این خدمات نائل آید.

پرسش: دیدگاه امام موسی صدر نسبت به تمدن و فرهنگ غرب و اروپا چگونه بود؟ آیا ایشان به طور مطلق این فرهنگ را رد می کردند؟

پاسخ: دیدگاه ایشان نسبت به فرهنگ غرب در کتاب اسلام و فرهنگ قرن بیستم ترجمه آقای حجّتی کرمانی عرضه شده است. سخن مشهور ایشان این است که اگر مارکسیست ها خدا را رسماً انکار کردند، غربی ها خدا را تنگتر کردند. لبنان طبیعتاً یک کشور غرب زده بود. بقای مسیحیت در لبنان مظهری از نفوذ غرب بود. لذا برخورد امام با چنین فرهنگی بسیار قابل انتظار بود. به قول ایشان در لبنان هیچ بد مطلق یا خوب مطلق وجود ندارد زیرا همه چیز و همه کار صورت می گیرد. اما سختی مقابله با این فرهنگ بود که بسیاری از مسلمانان اسیر آن شده

بودند و دانشگاه‌هایی که خاستگاه غربی داشتند، مولد فرهنگ و تمدن در لبنان بودند. بنابراین برخورد امام با این فرهنگ هرگز قهرآمیز نبود، بلکه از طریق عقل و برهان و تحلیل و احیاناً نصیحت و اندرز صورت می‌گرفت. زمینه‌ای که برای سخنرانی‌های ایشان فراهم شده بود، یکی همان نیاز به بازیابی هویت خودی در لبنان بود و دیگر نحوه تحلیل‌ها و بحث‌های علمی امام. به همین جهت در تمام مجامع علمی که در دانشگاه‌ها، کنفرانس‌های بین‌المللی، مساجد و تکیه‌ها و یا کلیساها و باشگاه‌ها تشکیل می‌شد، ایشان شرکت می‌کردند. البته آن اطمینان به نفس و شجاعتی که قبلاً به آن اشاره کردم، در این‌گونه مشارکت‌ها نیز ظاهر می‌شد که پیوسته از این گردهمایی‌ها در هر جا و هر شرایطی که پیش می‌آمد استقبال می‌کردند.

پرسش: به گفته برخی از بزرگان، محبوبیتی که آقای صدر در بین مردم لبنان داشتند، هیچ روحانی‌ای در میان مردم خود به دست نیاورده است. راز موفقیت ایشان چه بود؟

پاسخ: ایمان و اخلاص و جلوه‌های مختلف آن که لبنانی‌ها پیوسته مشاهده می‌کردند. در سال‌های اولیه اقامت در صور، تمام وقت ایشان صرف مردم و رفع گرفتاری‌های ایشان می‌شد و عادت کرده بودند که وقت و بی‌وقت برای حل مشکل خود به «سید» مراجعه کنند. تلاش ایشان برای ایجاد مدارس، مؤسسات فرهنگی و محافل مذهبی که اشاره شد و استفاده از هر فرصتی برای بهبود وضع شیعیان، باور مردم را به ایمان راسخ ایشان پدید آورده بود. در عین حال، پیوسته امام در میان مردم و با ایشان بود و وقت بسیار کمی را با خانواده خود می‌گذراند. لذا مردم شاهد آنچه امام روز و شب انجام می‌دهد بودند.

منتهی از الطاف خداوند به ایشان، عطای دو موهبت عقل و اخلاق همراه با ایمان بود. در هر مناسبتی با استفاده از هوشیاری و درایت خدادادی، ایمان خود را به ظهور می‌رسانید و با اخلاق فوق‌العاده خود با مردم روبه‌رو می‌شد و آنان را فریفته خود می‌ساخت. امام قادر بود که با همه ارتباط برقرار کند؛ اعم از مرد و زن و پیر و جوان. یکی از نموده‌های ایمان و اخلاق او در مسافرت به آفریقا جلوه کرد. در این سفر که به قصد بررسی وضعیت شیعیان مهاجر در آفریقا صورت گرفته بود، شاید با پنج‌هزار چهره جدید دیدار کرده بود و با صحبت و سخنرانی‌ها و شرح اقداماتش در لبنان، همه را فریفته خود ساخته بود. یادم هست که غالب این افراد را با نام و نام‌خانوادگی و کنیه به یاد داشت و از آنان از طریق دوستانشان سراغ می‌گرفت.

از سوی دیگر، شیعیان لبنان محرومیت و تبعیض دیرپای خود را لمس کرده بودند و تلاش‌ها و مبارزات پیگیر امام را برای رفع این حرمان‌ها و نارسایی‌ها مشاهده می‌کردند. از سوی دیگر، صبر و تحمل امام را در برابر حسودان و مغرضان می‌دیدند. ارتباط نزدیک و مستحکم امام با مراجع تقلید از جمله مرحوم آیه‌الله‌العظمی حکیم و خویی نیز از اعتماد و اطمینان و امیدواری مراجع نسبت به ایشان حکایت می‌کرد.

از اینها گذشته، در طول زندگی مردم با امام، هیچ قصور و کوتاهی از او مشاهده نکردند. در صور ایشان خانه‌ای داشت که دوستان هدیه کرده بودند و همچنین یک قطعه زمین که دوستی دیگر هدیه کرده بود. در اولین گردهمایی که برای کمک به سازمان مقاومت فلسطین با همکاری همین سازمان در لبنان تشکیل شد و شیعیان کمک‌های مالی بسیاری کردند، خود امام نیز همان زمین را به مقاومت فلسطین هدیه کرد. بدیهی است که این تلاش‌ها و فداکاری‌های مستمر موجب محبوبیت می‌شود. علاقه شدید شهید دکتر مصطفی چمران به ایشان از همین زندگی کردن نزدیک و آشنایی با عرفان او (به قول خود آن شهید) و لمس کردن درجه ایمان و اعتقاد و تجلی عملی آن بود. به یاد دارید که شهید چمران تا آخر عمر یادآور خدمات و فداکاری‌های امام صدر بود.

پرسش: مرحوم شهید سید محمدباقر صدر سفرهایی به لبنان داشتند. رابطه ایشان با امام موسی صدر چگونه بود؟ آیا از نظر سیاسی و منش اجتماعی با یکدیگر هماهنگ بودند؟

پاسخ: می‌دانید که این دو بزرگوار پسرعموی هم هستند و آشنایی آنان با هم از نجف شروع شد. این نسبت خانوادگی پس از ازدواج آن شهید با خواهر امام موسی وسعت بیشتری یافت. معمولاً آن شهید اگر اوضاع سیاسی عراق اجازه می‌داد، تابستان‌ها به لبنان می‌آمد و با امام دیدار می‌کرد. طبعاً مشورت‌های فراوانی میان آنان صورت می‌گرفت. از آنجا که هر دو بزرگوار در وطن خود، هم به فعالیت‌های فرهنگی و هم فعالیت‌های سیاسی اشتغال داشتند، هم‌فکری بسیاری بین آنان وجود داشت. اگر فرصتی پیش می‌آمد، آن شهید در مجالس سخنرانی امام شرکت می‌کرد. طبیعی است که جلسات خانوادگی آنان نیز به صحبت پیرامون مسائل روز و موضوعات جدید می‌گذشت.

اقدامات و فعالیت‌های امام مورد ستایش آن شهید بود و چه در لبنان و چه در عراق از آن حمایت می‌کرد. هیچ وقت به خرده‌گیری برخی از اعضای فامیل یا

روحانیان حق نداد. شهید صدر از دوستان نزدیک آیه الله حکیم بود و همان طور که اشاره کردم، ارتباط عمیق و نزدیکی میان آن مرجع و امام برقرار بود. بالطبع این ارتباط را نیز شهید صدر تقویت می کرد.

پرسش: مرحوم شهید بهشتی در سال ۴۹-۴۸ در سفری از آلمان به لبنان آمدند. آیا

شما از آن سفر و ملاقاتها و بحثهای انجام شده خاطراتی دارید؟

پاسخ: شهید بهشتی چندین سفر به لبنان آمدند. ایشان نیز برای مرخصی تابستان به لبنان می آمدند. امام موسی نیز شاید حداقل سالی یک بار سفری به اروپا و آلمان داشتند. سابقه دوستی دیرینه این دو بزرگوار در حوزه قم و جهان بینی مشترک آنان، وجوه اشتراک زیادی را میانشان پدید آورده بود. من از مذاکرات خصوصی آنان اطلاعی ندارم و بعدها نیز از امام چیزی نشنیدم. ولی حدس می زنم که صحبت های ایشان بیشتر پیرامون مسائل ایران بوده باشد تا لبنان. بعد از مراجعت شهید بهشتی به ایران قبل از انقلاب، امام موسی نیز سفری به ایران داشتند و در آن سفر نیز به تکریم و بزرگداشت آن شهید در محافل مختلف می پرداختند.

در همین جا بد نیست که اشاره کنم، اگر شهید صدر و شهید بهشتی برای تعطیلات تابستانی به لبنان می آمدند، امام صدر به ایران می آمد و عشق و علاقه شدیدی به این سفرها داشت. شاید یکی از محرومیت های امام در زندگی اش، ممانعت دولت ایران از همین سفرهای او به ایران باشد. منتهی امام از همین فرصت ها نیز استفاده می کرد و برای معرفی اوضاع لبنان و آشنا کردن علما بهره می گرفت. همچنین سخنرانی های متعددی را نیز به مناسبت در ایران ایراد می کرد که خوشبختانه اکثر آنها چاپ شده است.

پرسش: آیا سخن دیگر نیز دارید؟

پاسخ: مسئله اختفای امام موسی صدر رهبر بزرگوار شیعیان لبنان از مسائلی است که هنوز در پرده ابهام باقی مانده و علی رغم تلاش های زیاد اعضای خانواده ایشان در لبنان و سایر دوستان، چشم یاران امام هنوز در انتظار دیدار اوست.

مسئله اختفای امام شاید تاکنون در حد یک مسئله سیاسی داخلی یا حداکثر دشمنی عربی مطرح می شد. اما فکر می کنم جریان صلح سران اعراب با اسرائیل با فشار آمریکا، پرتو تازه ای به این ماجرا بیندازد. این سران تقریباً همان افرادی

هستند که هنگام ناپدید شدن امام بر سر قدرت بودند و در این جریان یا مستقیماً شریک بودند و یا تماشاگر؛ آن هم تماشاگری که از ماجرا خوشحال باشد نه پیگیر قضیه.

طبیعتاً صلح اعراب و اسرائیل با وجود امام در لبنان و نفوذ او در کشورهای عربی میسر نبود. هنگام گروگان‌گیری در ایران، دولت آمریکا پیغام داده بود که آنان را با امام موسی مبادله کند. اما بعد دنبال این درخواست را نگرفت، زیرا راه دیگری برای آزادی گروگان‌ها پیدا شد! اما بازگشت امام به لبنان با سیاست آمریکا در منطقه سازگار نبود. علی‌رغم تمام فشارهایی که آمریکا بر دولت لیبی در سال‌های اخیر به خاطر هواپیماربایی وارد کرده است، ولی هرگز مسئله ربودن امام موسی را توسط قذافی در رسانه‌های خود مطرح نکرده است؟

متأسفانه باید اذعان کرد که چون وحدت و انسجام نیروهای مردمی در کشورهای عربی صلح اعراب و اسرائیل را به خطر می‌اندازد و امام موسی صدر رمز وحدت و مبارزه علیه اسرائیل بود، آزادی او نیاز به انتظار زیادی دارد.

دیدگاه‌ها ... درباره امام موسی صدر

ابورشاد

مرحوم آیه‌الله آقای حاج سید رضا صدر:^۱

آقاموسی همیشه در خدمت مرحوم پدر بود و نهایت احترام و ادب را در این جهت به کار می‌گرفت. وقتی که پدر می‌خواستند از منزل خارج شوند، فوراً می‌دوید نعلین‌هایشان را جفت می‌کرد و دست به سینه چند قدمی ایشان را بدرقه می‌نمود. هنگامی که برمی‌گشتند و از در حیاط وارد می‌شدند، بی‌درنگ و شتابان هر کاری داشت کنار می‌گذاشت و به پیشواز پدر می‌رفت.

آقاموسی همیشه و در همه مراحل زندگی تا مرحوم والد معظم در قید حیات بودند، بیش از ما به فکر پدر بود و به ایشان عنایت خاصی داشت و لحظه‌ای هم در این مورد سستی نمی‌کرد. این بود که دعای خیر والد بزرگوار نیز همواره پشت سر آقاموسی قرار داشت که: «آقاموسی بزرگ میشی ... آقاموسی بزرگ میشی ...»

آیه‌الله محسن ملایری:^۲

مرحوم آیه‌الله بروجردی نسبت به شاگردان خود اهتمام بلیغ داشتند. به عنوان نمونه، آقاموسی صدر به درس ایشان می‌آمدند و جوان نوری بودند. به مجردی که ایشان اشکال می‌کردند، مرحوم آیه‌الله بروجردی می‌فرمودند:

سکوت کنید تا ببینم آقا چه می‌گویند.

۱. امام موسی صدر، امید محرومان، عبدالرحیم اباذری، صص ۱۸۰-۱۷۹.

۲. مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۸۶.

مجلهٔ نور علم:^۱

مرحوم آیه‌الله حاج سید ابوالقاسم خوبی، بر روی منبر تدریس می‌کرد. در طول مدت درس جابه‌جا نمی‌شد و دستانش را بر استوانه‌های منبر می‌فشرد. از آنجا که شاگردان ایشان بسیار بود و ایراد اشکال تزیین حقوق دیگران بود، در خلال درس اجازه اشکال به همگان نمی‌داد. نقل شده که معظم‌له در دو مورد به خطیب عارف مرحوم حسینعلی راشد و امام موسی صدر — رهبر مفقودشدهٔ شیعیان لبنان در لیبی — اجازه اشکال دادند، خود بعداً فرمودند که به خاطر احترام این دو نفر اجازه دادم که سر درس اشکال خود را مطرح کنند.

آیه‌الله آقای حاج سید موسی شبیری زنجانی:^۲

یک جلسهٔ بحث با سید موسی، خاصیت یک هفته بحث با دیگران را در خود جمع می‌کرد.

حجة الاسلام والمسلمین، آقای حاج شیخ علی دوانی:^۳

شهید مطهری، ضمن اظهار مسرت زیاد، در حاشیه اغلب مقالات اظهارنظرهایی کرده بودند. آن‌طور که به خاطر دارم، مخصوصاً از مقاله «اقتصاد در مکتب اسلام» آقای سیدموسی صدر تعریف کرده بود که این مقاله تازگی دارد و در اوضاع و شرایط کنونی لازم و ضروری است. در آن زمان‌ها این‌گونه مباحث سابقه نداشت.

آیه‌الله آقای حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی:^۴

در زمان مرجعیت حضرت آیت‌الله بروجردی این مسائل (اصلاح حوزه) مطرح بود. مخصوصاً طرحی به وسیله دوستان فاضل جوان در آن زمان، امثال امام موسی صدر و شهید دکتر بهشتی و جمعی از مدرسین بزرگ فعلی برای گام‌های اولیه اصلاح حوزه تهیه شده بود، ولی بر اثر آماده نبودن افکار به فراموشی سپرده شد و مایه سرخوردگی همه دوستان گردید.

۱. دوره چهارم، شماره ۱۱، ص ۶۴.

۲. امام موسی ...، ص ۴۴.

۳. همان، صص ۷۱-۷۰.

۴. همان، ص ۷۸.

حجّة الاسلام حاج شیخ محمود خلیلی:^۱

بارها نویسندگان معروف و شخصیت‌های بارز مسیحی مثل جورج جرداق و شکرالله حدّاد به ایشان گفته بودند این فرهنگ شیعه که شما مطرح می‌کنید، اگر همه مثل شما آن را ارائه می‌دادند، الآن دیگر اثری از مذهب تسنن و دین مسیحیت در این کشور باقی نمی‌ماند. این فرهنگ با این ویژگی‌ها قابل پذیرش برای همه مردم است.

حجّة الاسلام حاج شیخ محمود خلیلی:^۲

امام موسی صدر در تمام سخنرانی‌های خود در لبنان، به زبان عربی فصیح صحبت می‌کرد و در ادای جملات عربی، لهجه خاص و شیرینی را به کار می‌گرفت. از طرفی چون همه گفتارهای وی از ته دل برمی‌خاست، بدین سبب هر شنونده‌ای را به طرز معجزه‌آسایی تحت تأثیر خود قرار می‌داد. به گونه‌ای که حتی مردم عادی لبنان در گفتگوهای خود سعی می‌کردند با لهجه خاص امام موسی صدر جملات را ادا کنند.

آیه الله حاج شیخ یوسف صانعی:^۳

قوانین را نزد آیه الله حاج آقاموسی صدر خواندم. برخی از دوستان، از ایشان تقاضا کردند که مکاسب را تدریس بفرمایند. ایشان قبول فرمودند و در سر درس فرمودند:

از این قضیه‌ای که برای من پیش آمد و برخی از دوستان از من خواسته‌اند که مکاسب بگویم، شدیداً متأثر شدم که وضع به جایی رسیده که به من می‌گویند: مکاسب بگو! مکاسب را باید جناب آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی بگوید، نه من!

گویا آقای صدر، خود مکاسب را نزد آن مرحوم فرا گرفته بودند و تا آنجا که یادم هست، مرحوم شهید حاج آقامصطفی خمینی هم مکاسب را نزد مرحوم جبل عاملی خوانده بودند.

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۶۶.

۳. مجله حوزه، شماره ۴۰، ص ۳۹.

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی:^۱

بله، آقایان حاج شیخ اسماعیل ملایری، حاج سید محمدحسین طهرانی، یوسف صانعی، موسی صدر، شیخ محمدرضا صلواتی، محمدی گیلانی، صادق خلخالی، حسین مظاهری، مهدوی کنی، اخوی ایشان آقای باقری، آقای ستوده و همچنین مرحوم آقامصطفی خمینی (ره) از جمله کسانی بودند که به درس کفایه می‌آمدند. خداوند تأییدشان کند. آقایان خیلی جدی، زحمتکش و مقید بودند. بعضی از ایشان ماه مبارک و تعطیلی‌ها را هم درس می‌خواندند. جدیت و علاقه فراوانی به درس داشتند. گاهی اوقات بعضی از شاگردان در درس می‌گفتند:

کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما!

آیه‌الله حاج سید محمدعلی موحد ابطحی:^۲

در وقت بحث، وقتی من نظر یا اشکالی به کلام استاد داشتم و مطرح می‌کردم، فردای آن روز می‌دیدم که آقاموسی آن مطلب را در کنار نوشته‌هایش جای داده و به اسم خود من نیز ثبت کرده است. و این اوج فروتنی و بزرگواری ایشان را می‌رساند که این قدر برای دوست و هم‌بحث خود احترام و ارزش قائل بود.

آیه‌الله حاج سید محمدعلی موحد ابطحی:^۳

... درست است که آقاموسی جوان بود، ولی در زمرهٔ عالیهٔ (بزرگان) روحانیت قرار داشت و از نظر مکارم اخلاقی مشابهش را تا حالا ندیده‌ام. من آنچه را که لازم است، در او دیده‌ام. حتی در این اواخر آن قدر در تعبدیات کار کرده و جلو رفته بود که نظیر نداشت. او در عین حال که یک فرد روشن‌فکر اجتماعی بود، دارای روح متعبد و بالایی بود. در خصوصیات آداب و زیارت حرم امیرالمؤمنین طوری برخورد می‌کرد که پیدا بود عاشق این معانی است. روزی که ایشان همراه ما با پای پیاده از نجف به کربلا برای زیارت می‌رفت، در این سفر حضوری عاشقانه داشت. در وقت دعا و زیارت عاشورا از همه باحال‌تر بود، وقت گریه، چشم‌هایش از شدت گریه سرخ می‌شد. در موقع ذکر مصیبت و شعرخوانی، نوبت که به او می‌رسید، با حال جانکاهی در مصیبت اهل بیت شعرهای فارسی و عربی فصیح می‌خواند ...

۱. مجلهٔ حوزه، شماره ۱۵، ص ۳۱.

۲. امام موسی ... همان، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۷۸.

آیة‌الله حاج سید محمدعلی موحد ابطحی:^۱

من با آقای خمینی (ره) خیلی مأنوس بودم، هم آن‌وقتی که در قم تشریف داشتند و هم زمانی که در نجف بودند. علاوه بر شرکت در درس و بحث ایشان، در قم (به طور خصوصی) رفت و آمد خانوادگی با هم داشتیم. یک روز در نجف در خدمتشان بودم، صحبت از مسائل ایران و مبارزات ایشان با شاه و رژیم به میان آمد. من گفتم:

خوب حالا اگر در این مبارزه انشاءالله موفق شدید و این دستگاه طاغوت را سرنگون کردید، آیا کسی را دارید که در رأس امور کشور بگذارید؟ و آن هم بتواند از عهده همه این مسائل به خوبی برآید؟

دیدم ایشان نظر به آقاموسی دارند و فرمودند:

آقاموسی رفیق شما.

بعد گفتم:

آقاموسی دیگر لبنانی شده است و لبنانی‌ها وی را رها نمی‌کنند.

فرمود:

اینها سهل است درست می‌شود.

شهید آیة‌الله دکتر بهشتی:^۲

اولین دوستان من که در حوزه خیلی با هم مأنوس و هم‌بحث بودیم، آقای حاج سید موسی شبیری زنجان‌ی که از مدرّسین برجسته قم هستند، آقای حاج سید مهدی روحانی، آقای آذری قمی، آقای مکارم شیرازی و امام موسی صدر بودند. اینها دوستانی بودند که پیش از همه با آنها بحث داشتیم.

آیة‌الله دکتر بهشتی:^۳

بیش از ۵ سال در آلمان بودم، در طی این ۵ سال سفری به حج مشرف شدم، سفری به ترکیه، سوریه و لبنان آمدم تا از فعالیت‌های اسلامی آنجا بازدید نموده

۱. همان، ص، ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲. سید فرید قاسمی، یادنامه شهید مظلوم آیة‌الله دکتر سید محمدحسین بهشتی، ص ۲۶.

۳. همان منبع، ص ۲۴.

و با دوستان تجدید عهد نمایم، مخصوصاً برادر عزیزمان امام موسی صدر، که امیدوارم هر جا هست، مورد رحمت خداوند باشد و انشاءالله به آغوش جامعه‌مان بازگردد.

شهید آیه‌الله دکتر بهشتی:^۱

مسئله امام موسی صدر برای من مسئله‌ای بسیار مهم است، چه از نظر دینی، چه از نظر سیاسی و چه از نظر دوستی شخصی و آن را دنبال خواهیم کرد.

آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد واعظزاده خراسانی:^۲

شنیدم روزی فدائیان اسلام، به طور دسته‌جمعی خدمت ایشان (مرحوم آیه‌الله صدر بزرگ ره) رفته بودند. آن مرحوم با ملاطفت زیاد، آنان را نصیحت کرده و گفته بود:

تندروی نکنید، ملایم رفتار کنید.

بعد خود ایشان در جلسه‌ای، در حالی که می‌خندیدند، می‌گفت:

فدائیان اسلام پیش من آمدند. آنان را نصیحت کردم.

مرحوم صدر، از حرکت فدائیان اسلام خوشش می‌آمد. فرزندانش، مخصوصاً آقا موسی صدر، با فدائیان اسلام ارتباط داشتند.

آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد واعظزاده خراسانی:^۳

در همان سال‌های اول ورود من به مشهد بود که هیئتی از علمای لبنان، به دعوت دولت ایران، به مشهد آمده بودند. در بین اینان، مرحوم عارف زین، مؤسس مجله *العرفان* (که در صیدا منتشر می‌شد) هم بود. به لحاظ اینکه استاد دانشگاه بودم، وقتی که شخصیت‌هایی به دعوت دولت یا آستان قدس به ایران می‌آمدند، از من هم دعوت به عمل می‌آمد که حضور داشته باشم. دو روز از آمدن مهمانان می‌گذشت که عارف زین، به خاطر مریضی و کهولت سن، رخت

۱. واحد فرهنگی بنیاد شهید، *بهشتی/اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ*، ج ۳، ص ۱۰۹۸.

۲. مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۲۹.

۳. مجله حوزه، شماره ۴۶، ص ۶۱.

از جهان بریست. مرحوم حاج میرزا احمد آقازاده، که سوابق ایشان را می‌دانست، از ایشان مفصلاً تجلیل کرد و او را در صحن مطهر امام^ع دفن کردند. دو سه سال که از این ماجرا گذشت، آقای امام موسی صدر به مشهد آمد. ایشان می‌گفت:

آمدن عارف زین به مشهد و فوت او، داستان عجیبی دارد.

وقتی که دولت ایران از این گروه دعوت به عمل آورد، من به عارف زین که چهره مبارزی بود، گفتم:

این دعوت از طرف سازمان امنیت ایران است و شایسته شخصیت مبارزی مانند شما نیست که به آن پاسخ مثبت بدهید.

گفت:

به من الهام شده که در مشهد می‌میرم و در همان‌جا هم دفن می‌شوم؛ از این روی، باید بروم. کاری به این حرف‌ها ندارم!

شهید دکتر مصطفی چمران:^۱

... به اتفاق امام موسی صدر برای دیدار از خانواده این شهید رهسپار خانه آنها شدیم ...، خانه محقر و کوچکی داشت. مردم نیز در اطراف آن جمع شده بودند. امام موسی صدر در کنار اتاق بر زمین نشست. پیرزن سر تا پا سیاه پوشیده و جلوی او نشسته و هیچ نمی‌گفت. یک‌باره شروع به سخن کرد، با حالتی عصبانی و صدایی لرزان ... و با آن حالت عصبانیت فریاد برآورد که ای امام موسی! تو چرا اردوگاه برای زنان تأسیس نکرده‌ای، تا من بتوانم در آن اردوگاه آیین جنگاوری بیاموزم و به افتخار شهادت نایل شوم؟!

شهید دکتر مصطفی چمران:^۲

در شهر بعلبک از خانواده‌ای دو جوان به شهادت رسیده بود. هنگامی که به دیدار آنان رفتیم، پدر می‌گفت:

ای امام موسی ناراحت مباش، من دو فرزند خودم را تقدیم تو کرده‌ام، سه پسر دیگر نیز باقی مانده‌اند و بعد با زخم و خودم پنج نفر می‌شویم که آماده شهادتیم.

۱. امام موسی ... همان، ص ۱۷۵.

۲. همان، صص ۱۷۶-۱۷۵.

شهید دکتر مصطفی چمران:^۱

[امام صدر] تنها کسی است که از اول معرکه تا به امروز یک حرف زده و بر یک راه مستقیم رفته است، بر خلاف دیگران که هر روز حرف خود را عوض کرده‌اند (حتی فتح). او شعارهایش و پیش‌بینی‌هایش به حقیقت پیوسته است. تنها و تنها کسی است که از دولتی خارجی پول نگرفته، و از کسی نوکری و حرف‌شنوی نداشته، بلکه فقط و فقط به خاطر مصلحت مردم و ایده خود اقدام کرده است.

می‌دانم که ممکن است عده‌ای به من ایراد بگیرند که چرا این همه از صدر حرف می‌زنم و حتی بگویند من عاطفی هستم! در حالی که این‌طور نیست. با آنچه من دیده‌ام و با وجود خود حس کرده‌ام و با مقایسه با دیگران، حتی یاسر عرفات و با وجود زدن این همه تهمت‌های ناجوان‌مردانه به او (امام موسی صدر) و این همه فداکاری‌ها و ثبات ایمان او به راهش، دریغ است که من سکوت کنم و حرف حق را نزنم — فقط از ترس اینکه ممکن است کسی مرا عاطفی بنامد.

در یک جمله بگویم:

در پاکی، فداکاری، ایمان و شخصیت ... بین صدر و این مدعیان رهبری که من می‌شناسم، از آسمان تا زمین فاصله است.

مرحوم آیه‌الله حاج سید محمود طالقانی (ره):^۲

فقدان امام موسی صدر کمبود بزرگی برای شیعیان جهان محسوب می‌شود، زیرا در این شرایط امام موسی صدر می‌توانست در انعکاس انقلاب اسلامی ایران در کشورهای عربی سهم بزرگی داشته باشد. ما هر قدرتی که داریم برای پیدا کردن امام موسی صدر به کار می‌اندازیم. من امام موسی صدر را می‌شناسم، با او دوست صمیمی هستم و از مبارزات او آگاهی کامل دارم.

مرحوم مهندس مهدی بازرگان در پیامی به مردم لبنان:^۳

فراموش نمی‌شود آن روز که امام موسی صدر رهبر هوشمند و دلسوز شما در پایان جنگ داخلی که مسیحیان فالانتر بر شما تحمیل کرده بودند لب به سخن

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. روزنامه کیهان، مورخ ۵۷/۱۲/۸.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۶/۹.

گشود، چگونه سیل محبت هم کشیان ایرانی شما به سوی جنگ‌زدگان شیعه جاری شد و ... از خداوند متعال عظمت و بهروزی شما شیعیان لبنان را خواستارم و آرزو می‌کنم که سرنوشت امام موسی صدر رهبر کوشا و مجاهد خستگی‌ناپذیر شما روشن گردد. آن کسی که همچون پلی میان ملت و مردم لبنان واسطهٔ اتصال بود. از پروردگار یکتا مسئلت می‌کنم که به سلامت نزد ملتش بازگردد و کارهای ناتمام خود را در بازسازی جامعهٔ شیعیان لبنان از سر گیرد.

آیه‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی^۱:

در سال ۱۳۳۰ که حملات و تبلیغات مادیگری و نویسندگان غیرمتعهد در ایران افزایش یافته بود، و هیچ نوع مقالهٔ دینی و نشریهٔ علمی در ایران که پاسخگوی احتیاجات روز باشد وجود نداشت، استاد فقید در همان سال انجمنی متشکل از فضیلابی آن روز حوزه به وجود آورد و از آنان نویسندگی و تنظیم مقالات در موضوعات را درخواست نمود. تا آنجا که به خاطر هست، اعضای این انجمن را شخصیت‌هایی مانند اساتید محترم مرحوم استاد شهید مطهری، امام موسی صدر، شهید قدوسی، ابراهیم امینی، مهدی حائری تهرانی و ... تشکیل می‌دادند. نگارنده نیز افتخار شرکت در آن جلسه را داشت. برای اینکه مقالات پخته‌تر و منظم‌تر نوشته شود، طرح موضوعات توسط خود استاد فقید انجام گرفت و قرار شد هر دو نفر از اعضای انجمن با همکاری یکدیگر مقالاتی بنویسند. به خاطر دارم، مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید قدوس با همکاری یکدیگر دربارهٔ زندگانی اجتماعی مورچگان و پرندگان مقالاتی را تنظیم کردند.

امام موسی صدر با همکاری یکی از اعضای جلسه، پیرامون صبر و استقامت از نظر قرآن، که آن روز دستاویز گروهک‌های چپی بود، مقالاتی را تنظیم نمودند که قسمتی از آنها در نشریهٔ «جامعهٔ تعلیمات اسلامی» آن روز، به چاپ رسید و از اینجا نقطهٔ عطفی در زندگی فضیلابی حوزه و آشنایی با قلم و مطبوعات فارسی پدید آمد ...

۱. نقل از یادنامهٔ استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی، انتشارات شفق، قم ۱۳۶۱، صص ۶۶-۶۸.

امام موسی صدر مصلح بزرگ معاصر

سید هادی خسروشاهی

— مدیر مرکز البحوث الاسلامیة - قم —

پرسش: در صورت امکان بفرمائید که اولین آشنایی شما با امام موسی صدر چگونه بود و به چه سالی مربوط می‌شود؟

پاسخ: در مورد آشناییم با امام موسی صدر، باید عرض کنم که من در اواخر سال ۱۳۳۲ به قم آمدم و در این شهر مستقر شدم. البته قبل از این تاریخ هم چندین بار آمده بودم، منتهی نه به عنوان تحصیل و اقامت، بلکه در هنگام مراجعت از مشهد و برای زیارت و دیدار دوستان در قم. اما در سال ۱۳۳۲ و بعد از فوت مرحوم پدرم، آیه‌الله حاج سید مرتضی خسروشاهی در تبریز، تشخیص دادم که ماندنم در محیط تبریز فایده‌ای نخواهد داشت و لذا به قم آمدم. به طور طبیعی در این راه مشکلاتی نیز وجود داشت ... بعد از چند ماه که در «مدرسه فیضیه» بودم، بالاخره توانستم در مدرسه «حجتیه» یک اتاقی و به اصطلاح حجره‌ای را بگیرم و بدین ترتیب استقرار یابم ... منزل مرحوم آیه‌الله صدر — صدر بزرگ — در نزدیکی همین مدرسه حجتیه بود ... یعنی از شب‌ها که از کوچه عبور می‌کردم — یعنی شب‌های پنج‌شنبه — می‌دیدم که در آنجا اجتماعاتی هست و طلاب به منزل آقای صدر می‌روند. خوب، کنجکاو شدم و بعد معلوم شد که آیه‌الله آقای حاج سید رضا صدر، شب‌های پنجشنبه جلسات درس اخلاق برای طلاب دارند و طبعاً شرکت هم برای عموم آزاد بود. من هم

خیلی خوشحال شدم و شب‌های پنجشنبه بعد از نماز مغرب و عشاء به بیت ایشان می‌رفتم و در درس اخلاق ایشان شرکت می‌کردم. نخستین درس‌های ایشان درباره استقامت بود، سپس مسئله حسد و مسئله دروغ بود، که اتفاقاً هر سه بحثی را که اشاره کردم، بعداً توسط ایشان تألیف و به صورت کتاب مستقلی منتشر شد. خوب، این رفت و آمد به منزل ایشان در شب‌های پنجشنبه، باعث شد که با آیه‌الله آقارضا صدر آشنا شوم و خدمتشان ارادت پیدا کنم. بعضی روزها هم ایشان بعد از ظهرها یک ساعت قبل از غروب در بیرونی می‌نشستند و طلاب و فضلا می‌آمدند. آقایان بزرگان امروز، مثل آیه‌الله حاج آقاموسی زنجانی، آیه‌الله حاج سید مهدی روحانی، آیه‌الله احمدی میانجی و اشخاص دیگر امثال این آقایان تشریف می‌آوردند. ما طلبه‌ها هم می‌رفتیم تا از محضر فیض‌گستر آنان استفاده نماییم.

در یکی از همین جلسات بعد از ظهرها بود که من با امام موسی صدر آشنا شدم. برخورد ایشان بسیار دوستانه بود. خوب، ایشان قیافه خیلی مشخصی داشتند: بلند قامت، با چهره‌ای زیبا، رنگی باز و سفید و چشمانی سبز و روشن ... به هر حال چهره مشخصی بود و در قم نظیری از جهات ظاهر هم نداشتند. این آشنایی با توجه به اختلاف سن و تحصیلات، آشنایی دو فرد هم‌تراز نبود، بلکه علی‌رغم اینکه من در محضرشان درس نخوانده‌ام، یک آشنایی استاد و شاگرد باید تلقی گردد. ولی با توجه به اینکه ایشان اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای داشتند و متواضع و فروتن بودند و به اصطلاح ما «خودشان را نمی‌گرفتند» که من ده سال از شما بزرگترم! این آشنایی خیلی زود تبدیل به دوستی شد ... این آغاز آشنایی و ارادت من خدمت ایشان بود که با توجه به این تاریخی که عرض کردم، یعنی سال ۱۳۳۲ و اوایل ۱۳۳۳، به حدود ۴۲ الی ۴۳ سال پیش باز می‌گردد ...

در مراحل بعدی که مجله مکتب اسلام تنها نشریه وابسته به حوزه علمیه قم از طرف عده‌ای از آقایان فضلا و مدرسین و اساتید افتاد، ما هم به طور طبیعی مشتاق چنین نشریه‌ای بودیم و دنبال آن بودیم و در نشر آن به‌ویژه در بین برادران انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی مهندسین در تهران و مسجد هدایت فعالیت می‌کردیم. مسجد هدایت با امامت مرحوم آیه‌الله طالقانی اداره می‌شد و من چون مرتبط بودم، کوشش می‌کردم تا این نشریه در آنجا توزیع شود و دقیقاً هر وقت که مجله منتشر می‌شد، یک‌صد نسخه‌ای را همراه بعضی از دوستان به مسجد هدایت می‌بردیم و توسط یکی از برادران دانشجو، پس از اقامه نماز و تفسیر آقای طالقانی، به فروش می‌رفت.

چون قیمتش هم یک تومان یا در همین حدود بود، طبعاً برای دانشجویان سهل الوصول بود. در هر صورت مجله را در این مراکز توزیع می‌کردیم و به اصطلاح معرف بودیم تا برادران مشترک شوند و مجله را بتوانند دریافت کنند. آقای صدر در سال اول در واقع مسئول اصلی، مدیر یا سردبیر مجله بودند. سرمقالات عمدتاً به قلم خود ایشان بود. مقالات خاصی هم با اسم صریح و یا مستعار می‌نوشتند. به نظرم مقالات درباره جهان اسلام را با امضای «مصدر» می‌نوشتند که همان موسی صدر بود. مقالاتی را درباره اقتصاد شروع کرده بودند که به نام خودشان بود. به هر حال یک سلسله مقالات ابتکاری جالبی را آغاز کرده بودند و می‌نوشتند.

اواخر سال اول و اوایل سال دوم مجله مکتب/اسلام بود که گروهی از طلاب جوان، که از شاگردان بعضی از مؤسسين محترم مجله بودند، دعوت به همکاری شدند. یکی از طلاب این جانب بودم. منتهی مقالات ما در آن ایام، بنا به دلایل خاصی که آقایان مسئول مجله داشتند، با اسم مستعار چاپ می‌شد. ظاهراً در حوزه! وضع حوزه ایجاب نمی‌کرد که شاگردی در مجله‌ای که استادش در آنجا مقاله می‌نویسد، بتواند مقاله بنویسد! در صورتی که امروز دیگر این قبیل مسائل مطرح نیست ... یادم هست که اوایل با امضای مستعار «س.هدی ثائر!» مقاله می‌نوشتیم، بعد با امضای «س.هد تبری» ... به هر حال رفت و آمد به مجله مکتب/اسلام باعث گردید تا ارتباط ما با امام موسی صدر بیشتر گردید و در واقع مستمرتر و جدی‌تر شد. یادم هست که گاهی برای تصحیح مقاله‌ای به چاپخانه حکمت آقای حبی برقی در تیمچه بزرگ بازار قم می‌رفتم و یک‌دفعه می‌دیدم که امام موسی صدر هم در ساعت ۳ یا ۴ بعدازظهر و در هوای گرم آمدند تا سرمقاله را غلط‌گیری و تصحیح نهایی کنند و همچنین سایر مقالات را بررسی نمایند. طبعاً وقتی که سر یک میز، برای غلط‌گیری می‌نشستیم، محبت و دوستی بیشتر می‌شد و تکریم و احترام ایشان برای یک بچه‌طلبه‌ای در سن من، که هنوز ۱۷ یا ۱۸ سال بیشتر نداشتم، خیلی می‌توانست مشوق باشد.

در مکتب/اسلام بعداً اختلافاتی پیش آمد که منجر به جدایی ۶ نفر از آقایان مؤسسين گردید. این مطلب را هم آقای دوانی در خاطراتشان اشاره کرده‌اند و هم آقای واعظزاده و تقریباً همه دوستان هم چگونگی آن را می‌دانند. این جدایی، تأثیری در هیئت تحریریه «فرعی» که ما بودیم، نداشت. هیئت تحریریه فرعی علاوه بر این جانب عبارت بودند از آقایان قربانی، عمید زنجانی، علی حجتی کرمانی، حسین حقانی زنجانی، محمد مجتهد شبستری و یکی، دو نفر

دیگر از دوستان مثل مرحوم رضا گل سرخی. ما در هیئت تحریریه به اصطلاح فرعی به کارمان ادامه دادیم، بدون اینکه بخواهیم تحت تأثیر اختلاف فکر و اجتهاد بزرگان قرار بگیریم. ولی همان ایام من یک توضیحیه‌ای هم در روزنامهٔ *وظیفه* یا *ندای حق* منتشر کردم که استعفای آقایان یک امر شخصی و خصوصی! بوده و ارتباطی به کل مجله ندارد! البته این توضیحیه را بعد از موافقت دوستان مکتب *اسلام* نوشتم. این نوشته، مورد پسند بعضی از دوستان مستعفی قرار نگرفت و یادم هست که از آن تاریخ به بعد، آقای آقاسید مرتضی جزایری به کلی با من قهر کردند و حتی یکی، دو بار سلام کردم، پاسخ ندادند — خوب ما هم دیگر به ایشان سلام نکردیم که با ندادن پاسخ واجب، مرتکب گناه نشوند ... — یکی، دو تا از آقایان هم به اصطلاح سنگین شدند!، اما من هیچ نوع عکس‌العملی را در این رابطه، چه در قم، چه بعدها، از امام موسی صدر ندیدم، یعنی هیچ‌گاه هیچ واکنش منفی را دربارهٔ این توضیحیه که خوب، مورد پسندشان نبود، ندیدم. امام موسی صدر بعد از استعفا از مکتب *اسلام*، مدتی طول نکشید که به درخواست علما و مردم لبنان، عازم آن دیار شدند و منشأ خدمات بسیار بزرگ و آفرینندهٔ افتخاراتی برای جهان اسلام و تشیع گردیدند. البته آقایان دیگر هم هرکدام در تهران و مشهد و شیراز یا اردبیل اشتغالات بزرگی داشتند، چه علمی و چه فرهنگی که از جزئیات آن همه آگاه هستند و ضرورتی ندارد که ما در این بحث وارد آن مسائل شویم.

پرسش: ایشان در حوزهٔ علمیهٔ قم از محضر کدام‌یک از علماء بزرگ استفاده کردند و بیشتر با چه کسانی مأنوس بودند؟

پاسخ: در مورد اساتیدشان، با توجه به اختلاف سنی و درسی، من خود شاهد عینی نیستم ولی بزرگان کنونی حوزه که خاطرات آنها در این کتاب آمده است، از اساتید ایشان نام برده‌اند و نیازی به تکرار نیست ...

اما در مورد رفقای ایشان، تا آنجا که من یادم هست ایشان اغلب اوقات با آیات بزرگوار حاج سید موسی شبیری زنجانی، ناصر مکارم، حاج سید مهدی روحانی، موسوی اردبیلی، احمدی میانجی و شهید بهشتی مأنوس بودند و ظاهراً با این آقایان هم‌مباحثه هم بوده‌اند. و این رفاقت و دوستی البته بعدها هم ادامه یافت. تا آنجا که شهید بهشتی از آلمان برای دیدار ایشان به لبنان، سفر می‌کرد و امام موسی صدر از لبنان هم به همین منظور به آلمان می‌رفت و من در لبنان و الجزائر هم که خدمت ایشان چند بار رسیدم، دیدم که رفاقت‌ها را در غیاب هم

حفظ کرده و از هوش و ذکاوت و روشن‌بینی شهید بهشتی تعریف می‌کرد و البته در همان دوران اقامت شهید بهشتی هم همواره با ایشان در تبادل فکری و مکاتبه بودند و ظاهراً نقل یکی از نامه‌های ایشان به شهید بهشتی می‌تواند روشنگر این نکته باشد. در این نامه امام موسی صدر، شهید بهشتی را «عقل منفصل و مکمل وجود» می‌نامد که خوب تعبیر از عمق دوستی و در عین حال احترام وافر، حکایت می‌کند!^۱

پرسش: ظاهراً حضرت‌عالی در خارج از کشور نیز بارها خدمت امام موسی صدر رسیده‌اید. اگر امکان دارد قدری از ملاقات‌های خود با ایشان در خارج از کشور صحبت بفرمایید؟

پاسخ: من در لبنان دو بار خدمت ایشان رسیدم. یک بار در سفری که به سوریه رفته بودم، به لبنان نیز رفتم و خدمت ایشان رسیدم. البته ایشان آن ایام دیگر در صور نبود، بلکه در بیروت بودند. مجلس‌اعلای شیعه در منطقه «حازمیه» قرار داشت و اتفاقاً ایشان هم خیلی خوشحال شدند، نشستیم کمی صحبت کردیم. ایشان با مسرت گفتند که فردا یک راهپیمایی هست از طرف خارجی‌های مقیم لبنان که در دفاع از حقوق فلسطینی‌ها صورت می‌گیرد و مسیر راهپیمایی نیز از بیروت تا صور می‌باشد. قرار بود که ایشان نیز روز بعد در آنجا سخنرانی کنند، ولی می‌خواستند که روز قبلش به صیدا بروند و از آنجا به صور ... از من دعوت کردند که در خدمتشان باشم و به آن منطقه برویم. خوب، من هم خیلی خوشحال شدم و بنا بر این شد که صبح روز بعد، در خدمتشان باشم. بعد ایشان گفتند که: البته نکته‌ای را به شما بگویم تا اگر ناراحت نمی‌شوید باهم برویم! من فردا ظهر در صیدا مهمان یکی از اعیان شیعه هستم و ممکن است بعضی از افراد این عائله اگر حضور یافتند، خیلی حجاب مناسبی مثل ایران و قم نداشته باشند! و بعد با لبخندی اضافه کردند که: اینها جدیدالاسلام‌اند، جدیدالتشیع‌اند و نسبت به اسلام و شیعه در دوران استعمار فرانسه اطلاعات زیادی پیدا نکرده‌اند، البته نام اسلامی و محبتشان نسبت به اسلام و شیعه را حفظ کرده‌اند و من هم سعی دارم با ارتباطاتم و با رفت و آمدم، اینها را بیشتر جذب کنم. خلاصه وضع چنین است، اگر ناراحت نمی‌شوید در خدمتتان باشیم؟ من گفتم که نه چرا ناراحت بشوم؟ وقتی شما جایی تشریف می‌برید لابد مصلحت اقوائی هست و بنده هم از حضرت‌عالی تبعیت می‌کنم. در هر صورت روز بعد با ماشین ایشان به صیدا

۱. در ملحق شماره ۱، در آخر بخش ملحقات، متن نامه نقل می‌شود، مراجعه کنید.

رفتیم و به منزل آن شخص که اسمش الآن یادم رفته است ... باغ مجلل و وسیعی داشت. خانم و مادرشان محجبه بودند، ولی یکی، دو تن از خانم‌های جوان‌تر حجاب مناسبی نداشتند. آقای صدر هم با لبخند و با تجلیل زیاد از بنده که از علمای قم هستند! سعی می‌کردند تا آن‌ها را وادار کنند که وضع ظاهریشان را هم رعایت کنند و خوب، این هم نوعی تبلیغ بود. بعد از نهار استراحت کردیم و موقع غروب عازم صور شدیم. من یادم هست که ماشینی پشت سر ما قرار گرفت و رد نمی‌شد. ایشان به محافظشان فرمودند تا یک گوشه‌ای نگه دارد که آن ماشین رد شود و همین‌طور هم شد و محافظ ایشان شماره آن ماشین را برداشت. ایشان این احتیاط را داشتند و می‌گفتند که اینجا کشوری نیست که بتوان به ماشین‌های پشت سر اعتماد کرد و بعد به شوخی گفتند:

ممکن است که بنده را بخواهند ترور کنند، اما تیر به آقای خسروشاهی بخورد و مهمان ما شهید شود.

البته آن زمان هنوز این مسائل خیلی مطرح نبود ولی احتیاط ایشان نشان می‌داد که کاملاً متوجه وضع لبنان هستند.

شب در صور بودیم، در همان مدرسه فنی که مرحوم شهید چمران اداره آن را بر عهده داشت. من عادت‌م این است که در بین جمع خوابم نمی‌برد. آنجا غیر از آقای صدر و شهید چمران گروه دیگری هم بودند از شخصیت‌های لبنان و برای من مشکل بود که در همان سالن اصلی بخوابم. ایشان این مشکل من را احساس کردند و دیدند که آرام و راحت نیستم ... بعد از مرحوم شهید چمران پرسیدند:

شما اتاق خصوصی ندارید که آقای خسروشاهی بتوانند راحت بخوابند؟

مرحوم شهید چمران هم جواب داد که چرا، اتاق خود من هست، ایشان همان‌جا استراحت کنند و من می‌آیم این‌جا در کنار شما می‌خوابم. من هم ضمن عذرخواهی، رفتم و روی تخت چریکی و یک‌نفره مرحوم شهید چمران خوابیدم. اتاق ایشان، خیلی برای من جالب بود، عکس‌های زیبایی را که خود تهیه کرده، به دیوارها آویزان کرده بود. مثلاً ایشان از چکیدن یک قطره شبنم از برگ گلی، عکسی تهیه کرده بود که واقعاً از لحاظ هنری بسیار دقیق بود و عکس هم بسیار زیبا بود که آن را بزرگ کرده بودند و در کنار تختشان بود. یادم هست که یک عکس هم از آقای صادق طباطبایی در تاقچه اتاق قرار داشت. آقای طباطبایی آن ایام در آخن مشغول تحصیل بود و مسئولیت انجمن اسلامی

دانشجویان را در بخشی از اروپا به عهده داشت. عکس‌های دیگری هم از بعضی شخصیت‌ها یا مناظر بود که الآن دقیقاً یادم نیست.

البته آن شب دیروقت خوابیدیم و صحبت می‌کردیم، به اصطلاح جلسه، «گعه» شده بود! به نظرم هنوز اذان صبح را نگفته بودند که صدای انفجار و بمباران هوایی به گوش رسید. همه بیدار شدند، من هم به سالن عمومی آمدم. صدای اذان بلند شد. بعد خبر آوردند که در چند کیلومتری مدرسه فنی، اسرائیلی‌ها یک دهکده شیعی را بمباران کرده‌اند و چند نفر هم زخمی و شهید شده‌اند. با آقای صدر نماز صبح را خواندیم ... به من فرمودند که شما استراحت کنید و من با دکتر چمران و دوستان می‌رویم تا از محل بازدید کنیم و برمی‌گردیم. من هم به علت آنکه آمادگی دیدن شهدا و مناظر دلخراش آن‌گونه را نداشتم، پیشنهاد ایشان را پذیرفتم و در همان‌جا ماندم. آقایان بعد از چند ساعتی برگشتند و گزارش امر همان روز در روزنامه‌های بیروت چاپ شد.

بعد از صبحانه، ایشان به من گفتند که می‌خواهم به دیدن کشیشی بروم که وقتی از قم آمدم و (به اصطلاح خودشان) بچه‌طلبه‌ای بودم، همیشه مرا مورد محبت قرار می‌داد و به دیدنم می‌آمد. الآن که خدا این موقعیت را به ما داده، مایلیم که محبت‌های ایشان را جبران کنم و می‌خواهم بدون خبر به دیدنش بروم، چون روز عید است (یکی از اعیاد مسیحی). شما هم اگر مایل باشید می‌توانید بیایید. به اتفاق رفتیم. کشیش در سالن کلیسا جلوس داشت^۱ و شخصیت‌های معروف منطقه هم به دیدن آن کشیش می‌آمدند. وقتی که وی امام موسی صدر را دید خیلی خوشحال و شاد شد و در بین مهمانان حاضر بر خود بالید که امام موسی به دیدن ایشان آمده است. پیدا بود که این دیدار برایش مسرت‌بخش بود. من در کنار امام موسی صدر نشستم و تعارفات معمولی انجام گرفت. یادم هست که یکی از خدمتکاران آنجا، سینی خیلی تمیزی را با ۵-۴ نوع شربت رنگارنگ آورد، رنگ سبز و قرمز و عنابی! ... کشیش متوجه نبود تا او آمد و جلوی امام موسی صدر ایستاد. تا ایستاد، امام موسی صدر لبخندی زد و دستش را به علامت نفی و یا تعجب تکان داد! در همین زمان کشیش هم متوجه شد و خیلی ناراحت شد و به خدمتکار گفت، برو چایی بیاور، آب و آب‌میوه بیاور! او هم عذرخواهی کرد و برگشت. در بین این شربت‌ها شربت سبزرنگی بود که خیلی خوش‌رنگ بود و من خوشم آمده بود و قصد داشتم آن را بردارم! به امام موسی گفتم:

۱. به‌نظرم نامش «گریگوری حداد» بود و مسئول کلیسای روم کاتولیک.

خوب، شما که شربت میل نداشتید چرا تعارف نکردید؟ من آن شربت سبز رنگ را می‌خواستم بردارم! ...

ایشان لبخندی زدند و گفتند که، البته آن شربت سبزرنگ، رنگش خیلی قشنگ و شفاف بود و از اینکه ذوق شما آن را پسندید خوشم آمد، اما این شربت اسمش لیگور است و لیگور هم یک نوع شراب فرانسوی است، بعد به شوخی گفتند:

اگر میل دارید من بگویم تا برای حضرت‌عالی بیاورند!!

البته خیلی با خنده هم می‌گفتند. من هم خندیدم و گفتم:

من متوجه نبودم و فکر کردم که یک شربت محلی است و مال اهل صور! است.

ایشان هم با شوخی گفتند که نه، اهل صور از این شربت‌ها ندارند. بعد آب سیب آوردند و ما خوردیم. به هر حال، فراموش نکردن محبت‌های قبلی آن کشیش واقعاً آموزنده بود. امام موسی به دیدن یک کشیش مسیحی که در یک کلیسای دورافتاده، داشت برای مسیحیان تلاش می‌کرد می‌رفت، بزرگش می‌داشت و احترامش می‌کرد.

یکی از رازهای موفقیت امام موسی صدر در لبنان، همین توجه به همه گروه‌ها و مذاهب بود. اگر ایشان فقط به شیعه‌ها می‌پرداخت، یقیناً موفقیتشان به این اندازه و محبوبیتشان به این کثرت نمی‌توانست باشد. از آنجا هم برگشتیم و راهپیمایان از بیروت تا صور آمدند و مجلس بسیار با شکوهی برگزار شد که باز عکس‌های سخنرانی ایشان و جمعیت و آن مراسم در جراید آن روز منتشر گردید که اگر در بین عکس‌هایم آنها را یافتم، یکی، دو نمونه در همین خاطرات چاپ می‌کنیم. به هر حال در آن مجلس شرکت کردم و یادم هست که یکی، دوبار هواپیماهای اسرائیلی آمدند و دیوار صوتی را شکستند، اما ایشان هم همین‌طور به سخنرانیشان ادامه می‌دادند. یکی، دوبار برق قطع شد ولی طبیعی تلقی شد. به هر حال جلسه خیلی با شکوهی بود و ایشان هم در دفاع از حقوق فلسطینی‌ها و اینکه آنها باید از چادرها و خیمه‌هایشان به سرزمین اصلی خود برگردند و ... صحبت نمودند.

بعد از پایان جلسه و اتمام سخنرانی شخصیت‌های مختلف لبنانی و فلسطینی، بعد از ظهر بود که عازم بیروت شدیم. همراه ایشان من بودم و راننده‌شان و

محافظشان ... یادم هست که آقای بی آزار شیرازی هم آن روزها به لبنان آمده بودند و اتفاقاً در آن روز آنجا بودند و دنبال ماشینی می گشتند که برگردند به بیروت. از کنار ایشان گذشتیم و شاید خود آقای بی آزار متوجه ماشین آقای صدر هم نبودند. آقای صدر ناگهان در ماشین گفتند که آقای خسروشاهی! آقای بی آزار را هم صدا کنیم که بیاید، چطور است؟ من هم گفتم خوب است فقط جایتان تنگ می شود — چون ما دو نفر عقب نشسته بودیم — ایشان فرمودند:

نه ما طلبه هستیم، طوری نمی شود و می نشینیم.

بعد به محافظشان گفتند تا آقای بی آزار را صدا کند و دسته جمعی برگشتیم به بیروت. این مسئله باز دقت و توجه ایشان و محبت ایشان را به طلاب نشان می دهد. خوب آقای بی آزار در آن موقع طلبه یک لاقبایی بود که از نجف تازه آمده بود به بیروت و هیچ توجهی هم به امام موسی و ماشین ایشان نداشت — و اگر ما می رفتیم کسی گله مند نمی شد — این نشان دهنده اخلاق و تواضع امام موسی بود که ناراحتی تنگی جا را بر خود تحمیل می کند و یک طلبه را تنها نمی گذارد و همراه خود به بیروت می آورد.

من یکی، دو روز دیگر در بیروت ماندم و باز خدمتشان رسیدم. یکی از این روزها گفتند که من امروز عصر در دانشگاه بیروت سخنرانی دارم و بعد با لبخند اضافه کردند که دانشجویها اغلب دختر هستند و غالباً هم مسیحی، اگرچه شیعه ها و مسلمان هایشان هم از لحاظ حجاب، بی شباهت به مسیحی ها نیستند! اگر مایل هستید و اشکالی نمی بینید، شما هم تشریف بیاورید. من هم پذیرفتم و همراه ایشان رفتم. وقتی وارد شدیم دیدیم که تقریباً همه خانم ها حجاب ندارند، ولی در عین حال با شور خاصی حضور یافته اند تا سخنرانی را گوش کنند. به ایشان گفتم که آقا اینجا وضع خیلی با صیدا تفاوت دارد، ایشان هم فرمودند که بلی! ولی در این جمع از همه مذاهب و فرق هستند و اگر من برای آنها سخنرانی نکنم و حقایق را نگویم، چه کسی باید بگوید؟ گفتم:

البته من اشکالی به حضرت عالی ندارم و فقط مشکل خودم را می خواهم حل کنم! اگر من در جلو بنشینم، طبعاً عکس ها در روزنامه ها منتشر می شود و بعد به قم می رسد و ما هم در قم می خواهیم زندگی کنیم!

ایشان لبخندی زد و گفت:

بله شما راست می‌گویید، جایی که شما در آن زندگی می‌کنید حتی حضور در چنین جاهایی را نمی‌تواند بپذیرد، ولی اگر آن آقایان به اینجا بیایند و مثل من مدتی بمانند، خواهند پذیرفت که برای هدایت اینها راهی جز این نیست.

بعد دوتا از بچه‌های لبنانی را صدا کردند و گفتند که برای آقا! جایی پیدا کنید که مناسبشان باشد و در معرض عکس و دوربین تلویزیون نباشد. آنها هم ما را در جای خاصی نشانند که در معرض دوربین و ... نبودیم. به هر حال این هم نشان‌دهنده سعه صدر ایشان بود و اینکه باید در بین همه راه یافت و صحبت نمود و خدمت کرد و به تبلیغ اسلام پرداخت. به همین خاطر هم ایشان علاوه بر دانشگاه‌ها به کلیساها و به مساجد اهل سنت می‌رفت و سخنرانی می‌کرد و واقعاً سعه صدر و دید باز ایشان خیلی در پیش‌برد اهداف اسلامی مؤثر بود. در همین ایام بود که گروهی از برادران حرکت‌المحرومین در حین تعلیمات نظامی و بر اثر انفجار یک نارنجک شهید و مجروح شدند. در بین این مجروحین، جناب آقای نفری هم بود که داماد آقای دکتر صادقی و یکی از طلاب مبارز بود. امام موسی صدر به من گفتند:

شما بروید از مجروحین و من جمله از آقای نفری در بیمارستان عیادت کنید.

ما هم به اتفاق آقای خلیلی به بیمارستان رفتیم. آقای نفری به علت اصابت ترکش‌ها به سرشان بی‌هوش بودند، بعضی‌ها در بی‌هوشی نبودند، با آنها سلام علیک و احوال‌پرسی کردیم. این مسئله باز نشان‌دهنده این بود که ایشان چقدر به ضرورت‌ها و نیازها و مسائل مرحله‌ای حرکت، توجه داشتند. اینها یکی، دو خاطره از نخستین دیدار من از ایشان در لبنان بود.

پرسش: گفتید که دوباره ایشان را در لبنان دیدید؟

پاسخ: سفر دوم به لبنان، چند سال بعد صورت گرفت. من در محل مجلس اعلاى شیعه، در منطقه «حازمیه» خدمت ایشان رسیدم. صبح زود بود. ظاهراً ایشان تازه از خواب بیدار شده بودند. به هر حال من مسافر بودم و ایشان هم قاعدتاً تا شب دیروقت جلسه داشتند و بعد از نماز صبح هم استراحت کرده بودند. با وجود این وقتی خبر دادند، حالا یا بیدار بودند یا نبودند، همان‌طور جوراب نپوشیده آمدند برای استقبال و من دیدم که بی‌موقع آمده‌ام، ولی ایشان هیچ عکس‌العملی در مقابل وقت‌شناسی من نشان ندادند و احترام و تجلیل نمودند.

من سعی داشتم زودتر بلند شوم و از ایشان خواهش کردم که اگر ممکن باشد من با «ابوعمار» ملاقاتی داشته باشم. البته ابوعمار در آن ایام اسمی و رسمی

داشت و برای ایرانی‌ها چهره مبارز و مجاهدی بود که می‌خواهد حق ملتش را با جهاد مسلحانه به دست بیاورد. آقای صدر با لبخند گفتند که چگونه می‌شد ما ابوعمار را که زندگی مخفیانه دارد، پیدایش کنیم؟ بعد به شوخی گفتند:

شما پیشنهاد مشکلی را مطرح می‌کنید.

بعد تلفنشان را برداشتند و زنگ زدند. خود ابوعمار پشت خط بود. آقای صدر گفتند:

یا أخ ابوعمار! یکی از برادران ایرانی آمده‌اند و مایل‌اند شما را ببینند.

قرار ملاقات را گذاشتند و من نزدیکی‌های ظهر با یکی از برادران حرکت‌المحرومین به دیدار ابوعمار در مخفیگاهش رفتم. ملاقات خوبی بود، گرچه کوتاه بود، من به عنوان خودم و حوزه علمیه قم و مردم ایران گفتم:

تا روزی که شما در راه جهاد آزادی‌بخش باشید ما مردم ایران، علمای ایران و مراجع تقلید ما در نجف و قم پشتیبان شما خواهند بود و در کنار شما خواهند بود.

این جمله که گفته شد، ایشان یک قیافه دیپلماتیک گرفت و گفت:

ما همیشه در این راه خواهیم بود! مگر کسی احتمال می‌دهد که ما از راه جهاد آزادی‌بخش خودمان و از ملت خودمان و خاک و وطن خودمان دست بکشیم؟ ...

من گفتم که این «اگر» من یک کلمه طبیعی بود، نه اینکه قصد خاصی داشته باشم و ... به هر حال ملاقات ما تمام شد و آمدم بیرون. بعد از گذشت زمان معلوم شد که آن جمله ما به‌طور ناخودآگاه بسیار به‌جا بوده و الآن ابوعمار «ابوزهوه!» شده و به مرحله‌ای رسیده که انسان دیگر از بردن نام او و اینکه در دوران مبارزه‌اش با او ملاقات داشته، خیلی احساس خوشحالی نمی‌کند.

قرار شد که بعدازظهر به اتفاق امام موسی صدر به اطراف بیروت برویم، به منطقه‌ای به نام «عالیه» که ییلاقی است و مثل شمیرانات سابق تهران می‌ماند و شب هم در آنجا شام بخوریم و به قول ایشان «گعده‌ای» داشته باشیم. بعدازظهر من طبق قرار از هتل آمدم بیرون که به منطقه حازمیه بروم. در چند جا تاکسی را مورد بازرسی قرار دادند، همه‌جا مملو از گروه‌های مسلح شده بود و البته چون من روحانی و معمم بودم، احترام می‌کردند و زودتر ما را رد می‌کردند و ماشین‌های دیگر را تفتیش می‌کردند. در منطقه حازمیه و در جلوی ساختمان

مجلس اعلاى شيعه، جوانان أمل تاكسى را محاصره كردند. من كه پياده شدم تاكسى رفت و من هم خدمت امام موسى رسيدم. ديدم ايشان در سالن نشسته‌اند، عده‌اى دورشان هستند و ديگر صحبتى از رفتن به عاليه و اينها نيست، اوضاع به هم خورده و خيلى نگرانى‌ها هست. ايشان بعد از پذيرفتن بنده مشغول تلفن‌هايشان شدند، تا آن‌جا كه يادم هست با پير جميل صحبت كردند، بعد هم با ابوعمار صحبت كردند. از پير جميل مى‌خواست تا اين افرادى كه فلسطينى‌ها را قتل عام كردند، تحويل مجلس اعلى بدهد، يا تحويل دولت بدهد و يا به فلسطينى‌ها بدهد تا محاكمه شوند.

مسئله خيلى غيرمنتظره بود و براى من هم نامفهوم! تلفن‌ها كه تمام شد، ايشان گفتند:

آقاى خسروشاهى، امروز فاجعه‌اى رخ داده و اگر جلوگيرى نكنيم، لبنان به سوى يك جنگ داخلى درازمدت پيش خواهد رفت.

من گفتم:

آخر صبح كه خبرى نبود، من اينجا بودم.

ايشان فرمودند:

بله، بعد از رفتن شما، مارونى‌هاى جوان يك اتوبوس حامل فلسطينى‌ها را در منطقه عين‌الرمانه متوقف کرده و همه را قتل‌عام کرده‌اند و اگر فلسطينى‌ها بخواهند عكس‌العمل نشان دهند منجر به يك جنگ دراز مدت فرقه‌اى - مذهبى خواهد بود كه كسى از عاقبت آن نمى‌تواند آگاه باشد.

به هرحال برنامه عاليه رفتن ما به هم خورد، ايشان خيلى نگران بود و به تماس‌هاى تلفنى خود ادامه داد. بعد روزنامه‌نويس‌ها پيش ايشان آمدند. يادم هست سليم للوزى در بين آنها بود، سردبير مجله الحوادث و مدير يکى از روزنامه‌هاى يوميّه به نام ميشل هم همراهشان بود. خيلى صحبت كردند و آنها هم نگران بودند. در آن جلسه امكان اينكه ما خيلى با ايشان باشيم وجود نداشت و آقاى صدر هم به اصطلاح خودشان ادعاى «غبن»! كردند. بنده سؤال كردم با اين وضعى كه پيش آمده، من چگونه به هتل برگردم؟ ايشان فرمودند كه بچه‌ها شما را مى‌برند و سپس با افراد مسلح ايشان به هتل رفتيم كه در آنجا اقامت داشتم.

آن شب گلوله‌باران در سرتاسر شهر حاکم بود و من ظاهراً آن شب را اصلاً نخوابیدم. این سفر به لبنان را من در شرایطی انجام می‌دادم که از حج عمره برگشته بودم و خانواده‌ام نیز همراه بودند. صبح زود، چون در هتل هیچ چیز نبود، از آنجا خارج شدم تا خرید کنم. همه خیابان‌ها تعطیل بود. جلوی هتل یک ماشین «بی. ام. و» گلوله خورده بود که سه تا جنازه هم در اطراف آن افتاده بودند. چند ماشین متوقف شده دیگر هم بود. رفتم و نان و پنیری خریدم و دیدم که فالانژها در پشت کیسه‌های شنی سنگر گرفته و آماده شلیک‌اند. از کنار آن جنازه‌ها برگشتم. بچه‌ها صبحانه خوردند و سپس با دفتر امام موسی تماس گرفتم. ایشان خیلی اظهار نگرانی کردند و خودشان گفتند که آقای خسروشاهی وضع به هم خورده و من صلاح نمی‌دانم که شما از هتل بیرون بیایید و باشید تا ترتیب کار را بدهم. بعد از ظهر یک نفر از طرف ایشان آمد و بلیط‌های ما را گرفت و رفت تا برای فردا یا پس فردا، جایی در پرواز به تهران رزرو نماید و با ما شرط کرد تا هتل را ترک نکنیم. واقعاً هم در طول این دو، سه شب، شهر از هر طرف گلوله‌باران و موشک‌باران می‌شد و ما هم با همان غذاهای سردی که این بار هتل به ناچار برای مسافرینش پیدا کرده بود، ساختیم.

نکته مهمی که وجود دارد آن است که بعد از رزرو شدن جای پرواز که قرار بود برای صبح دو روز بعد باشد، ایشان به هتل زنگ زدند و گفتند که هنگام رفتن به فرودگاه، یک افسر در بیرون هتل منتظر شما خواهد بود و شما را همراهی خواهد کرد زیرا درگیری در تمام منطقه وجود دارد و ... روز عزیمت از هتل بیرون آمدیم و با آن افسر و یک همراه دیگرش رهسپار فرودگاه شدیم. خداحافظی کردیم و به امام سلام رساندیم. وقتی که هواپیما از فرودگاه بیروت بلند شد، واقعاً از هر چهار گوشه شهر آتش و دود بلند بود و شهر به یک میدان نبرد واقعی که به قول امام موسی صدر پایان آن روشن نبود، بدل شده بود. این دومین سفر من به بیروت بود که خدمت ایشان رسیدم و ماجرای آن هم با آغاز آن جنگ چهارده، پانزده‌ساله داخلی هم‌زمان بود.^۱

پرسش: شما با ایشان در سفر به کشورهای دیگر ملاقات نداشتید؟

۱. قبل از مراجعت، ایشان دو نامه هم به من دادند که در قم و تهران به بعضی از دوستان برسانم ... که یکی از آنها جناب آقای دوانی، محقق و مورخ معاصر بودند و من نامه را به ایشان رساندم و متأسفانه فتوکپی آن را ندادند که در این ویژه‌نامه بیاوریم!

پاسخ: چرا، غیر از این سفرها، یک بار هم من ایشان را در مکه مکرمه زیارت کردم که مهمان دولت سعودی بودند و خیلی از ایشان تجلیل و احترام می نمودند، ولی خوب، ایشان روش طلبگی شان همیشه ادامه داشت چه در مسجدالحرام و چه در هتلی که اقامت داشتند. البته آنجا خیلی امکان دیدار و صحبت و گعده! و از این حرفها نبود و ایشان را در دو، سه کنفرانس اندیشه اسلامی هم که در الجزایر تشکیل می شد ملاقات کردم. خوب در طول این چند روز کنفرانس که گاهی اوقات یک هفته بود و گاهی هم بیشتر، تمام شبانه روز را با هم بودیم، چه در جلسات مؤتمر و چه در جلسات استراحت. ایشان خیلی مایل بودند که در کنارشان باشم. البته دو سه نفری هم از لبنان همراه ایشان آمده بودند، منتهی ایشان محبت می کردند و خیلی تمایل داشتند که من هم در کنارشان باشم، خوب من هم با اشتیاق کامل در خدمتشان بودم.

در این کنفرانس ایشان واقعاً به قول شخصیت های عربی و شیوخ الازهر نجم مؤتمر (ستاره کنفرانس) بودند. هر بحثی مطرح می شد، در تمامی زمینه های علمی، فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، فقهی، ادبی، اصولی و کلاً هر مسئله ای که به تناسبی در کنفرانس مطرح می شد، ایشان در آن «تدخل» می کردند، «تعقیبی» درخواست می کردند و می رفتند پشت تریبون. بر تمامی کسانی که سخنرانی می کردند و مقاله ای ارائه می کردند از نظر بحث و محتوای مطالب سر بودند، سرآمد و برتر بودند و یکی، دو بار که من در کنارشان نشسته بودم — خانم زینب الغزالی بود، شیخ محمد ابوزهره بود، ایشان بود، آقای دکتر جعفر شهیدی هم بودند — ایشان دو، سه تا «تعقیب» که بیان کردند آمدند و کنار من نشستند و یواشکی گفتند:

آقای خسروشاهی! یک موقعی خیال نکنید که من می خواهم پز بدهم! فقط هدفم این است که اینها بدانند که یک بچه طلبه قمی و نجفی هم یک چیزهایی می فهمد!

ولی واقعاً چیزهایی که ایشان می فهمید، خیلی برتر از چیزهایی بود که شیوخ برجسته الازهر مثل شیخ بیصار، شیخ محمد غزالی، شیخ محمد ابوزهره و دیگران مطرح می کردند.

یکی از جریان های جالب در کنفرانس «تیزی وزو^۱» این بود که شبها بعد از پایان مؤتمر شام و ... در باغ هتل می نشستیم، شیوخ الازهر بودند، امام موسی

۱. درباره این کنفرانس من گزارشی پس از مراجعت نوشتم که در رمضان ۱۳۹۳ هـ در مجله «مکتب اسلام» منتشر گردید ... متن آن را در بخش ملحقات همین کتاب — ملحق ۲ — می آوریم.

صدر بود، گاهی اوقات دکتر شهیدی بود و گاهی هم بقیه شخصیت‌های تونسسی و الجزایری و ... بودند، علمای شیعه و سنی جمع می‌شدند. یک بار جمعی از دانشجویان الجزایری مقیم پاریس آمدند و درباره ازدواج موقت و «متعّه» سؤال کردند. امام موسی صدر لبخندی زد و گفت که سماحه العلامة السید هادی من علماء قم موجود! با وجود ایشان در این موضوع من حرفی نمی‌زنم! در واقع شاید می‌خواستند هم مرا امتحان کنند و یا چون مسئله اختلافی است و ایشان همیشه با این شیوخ در مجمع بحوث اسلامی قاهره و جاهای دیگر هستند، شاید نمی‌خواستند که خودشان مستقیماً وارد این بحث بشوند ...

به هر حال من به آن برادران دانشجوی الجزایری گفتم که اصل تشریح نکاح موقت در اسلام جای تردید نیست و فلسفه تشریح هم آن بود که در یکی از جنگ‌ها که مسلمین برای «جهاد فی سبیل الله» همراه با رسول الله می‌رفتند، بعد از چند روز که از زن و بچه خودشان جدا شده بودند، آمدند پیش پیامبر اکرم و شکایت کردند از وضعیتشان و نیازشان به زن را مطرح کردند! البته آن زمان مثل زمان ما مطرح کردن این مسائل قبیحی نداشت! مسائل جنسی یکی از مسائل نیازی و غریزی انسان است و چگونگی برطرف کردن این نیاز هم توسط یک مسلمان، باید همراه کسب راهنمایی از حاکم شرع باشد و خوب چه کسی بهتر از خود پیامبر اکرم ص؟

در هر صورت، در آن زمان و با آن شرایط و ظروف خاص، استمتاع موقت تجویز شد، و در آیه شریفه هم هست که:

فاذا استمتعتم بهن فاتوهن اجورهن ...

یعنی وقتی که استمتاع به عمل آمد پاداش و مزد آنها را باید داد.

خوب طبیعی است که انسان در مورد همسر دائمی خود، به خاطر استمتاع، مزد و پاداشی خاص نمی‌دهد. در ازدواج دائم و در زندگی مشترک اصلاً مفهومی ندارد که انسان به خاطر استمتاع چیزی بپردازد. پس این برای ازدواج موقت بوده که به شرایط خاص آن زمان مربوط است ...

من به این دانشجویان الجزایری گفتم که پس اصل تشریح جای شبهه و اشکالی ندارد و آن ضرورتی که در آن زمان بوده، الآن برای شما به مراتب بیشتر هست، چراکه آن جنگ‌ها موقت بود و تازه مسلمین هم برای جهاد فی سبیل الله و کشتن دشمن و یا شهید شدن می‌رفتند، از طرفی نیاز غریزشان آنها را وادار به پرسش کرد و این حکم نازل شد. شما که در غرب و اروپا زندگی می‌کنید و

می خواهید ۵ سال و یا ۱۰ سال دوران دانشجویی خود را سپری کنید، به طور طبیعی باید این غریزه خود را ارضا نمایید و این دو راه دارد: راه مشروع و راه نامشروع. پس بنابراین شما که مسلمان هستید باید از راه مشروع استفاده نمایید که همان ازدواج موقت هست یا متعه ...

همه شیوخ گوش می کردند و دقیقاً یادم هست که شیخ محمد بیصار، رئیس دانشگاه الازهر، شیخ محمد ابوزهره، شیخ حبیب المستاوی از علمای تونس و شیخ محمد غزالی — که هنوز هم زنده است — امام موسی صدر و دو، سه نفر دیگر هم بودند که الآن اسم بقیه یادم نیست. وقتی من صحبتیم به اینجا رسید، که البته امام صدر و بقیه گوش می کردند، شیخ محمد ابوزهره که آن زمان پیرمردی ۷۰ ساله بود، ناگهان غرید و خروشید! و با لحن خاص خود گفت:

ولکن المتعه حرام عند اهل السنه!
یعنی ازدواج موقت نزد اهل سنت حرام است!

من خطاب به دانشجویان گفتم که علاوه بر رساله ای که شیخ حسن الباقوری — از شیوخ الازهر و وزیر اوقاف دوران ناصر — در جواز متعه نوشته و در مصر به چاپ رسیده است و این نشان می دهد که همه فقهای اهل سنت متعه را حرام نمی دانند، شیخ ما محمد ابوزهره خود عضو مجمع تقریب بین المذاهب الاسلامیه در قاهره هستند و ایشان می دانند که شیخ محمود شلتوت استادشان بوده و می دانند که شیخ محمود شلتوت فتوی داده است که در مسائل فقهی، مذهب جعفری هم مثل مذاهب اربعه دیگر است — يجوز التَّعبُدُ بمذهب الشَّیعه — یعنی مجاز است که انسان در مسائل فقهی از فقه شیعه پیروی کند. بنابراین، و با توجه به فتوای تحریم استاد شیخ محمد ابوزهره، در این مسئله شما می توانید از فقه شیعه تبعیت کنید، به ویژه که مسئله دایر بین حرام و عمل واجب یا مستحب است! خوب دانشجویها خیلی خوشحال شدند از اینکه طبق فتوای شیخ محمود شلتوت می توانند به رأی شیعه عمل کنند. شیخ ابوزهره هم جواب منطقی نداشت خواست به اصطلاح مرا «هو» کند و خطاب به من گفت:

یا شیخ! هل تريد أن تجرني الى الشيعه بالمتعه؟ یعنی آیا می خواهی مرا با تشویق به نکاح موقت! به سوی شیعه بخوانی؟

من به ایشان گفتم:

لا. ابدأ یا شیخ، من هرگز چنین قصدی ندارم برای اینکه اولاً وقت استمتاع شما گذشته — که همه خندیدند — و ثانیاً آرید ان تبقى شیخاً سنياً تولى كتاب الامام

الصادق ... (شیخ محمد ابوزهره تألیفاتی در مورد ائمه فقه مذاهب خودشان نوشته بود و یک کتابی هم در مورد امام صادق نوشته به نام الامام الصادق که چاپ قاهره است) گفتم من مایلم که شما همین طور شیخ سنی ازهری باقی بمانید تا وقتی کتاب امام صادق را نوشتید بگوییم که این کتاب را یک شیخ سنی درباره رئیس فقه جعفری تألیف کرده است.

در اینجا شیخ حبیب المستاوی گفت که در فقه ما هم ازدواج موقت هست به شرط آنکه به طرف، یعنی به زنی که طرف قرار شما است، نیت خود را اعلان نکنید! یعنی شما می خواهید با یک خانم یک ساعت، یک روز، یک سال و یا به مدت هرچه که نیتتان هست، ازدواج کنید و با او باشید، ولی قصد ازدواج دائم ندارید، اگر به آن طرف نیت خودتان را اعلان نکنید، اشکالی ندارد! و عقد باطل نیست و استمتاع هم لابد حرام نیست! خوب، من پرسیدم:

واقعاً چنین چیزی در فقه وجود دارد؟

که ایشان جواب دادند:

بله، در بعضی از کتب فقهی ما هست!

و من زود کاغذی را در آوردم! و همین سؤال را نوشتم و خواستم که ایشان جواب را بنویسند و ایشان هم نوشتند و من اصل نوشته را دارم که به خط ایشان هست^۱.

در اینجا شیخ محمد غزالی خیلی ناراحت شد و گفت:

والله المنعة عند الشيعة، افضل عندی ألف مرة من هذه الخديعة! — به خدا، ازدواج موقت در نزد شیعه پیش من هزاربار برتر و بهتر است از نیرنگی که شما می گوئید و بعضی از فقهای ما جایز دانسته اند —

و بعد توضیح داد که شیعه از اول به طرف قرار خود می گوید که من یک روز با شما هستم و یا یک ماه یا یک سال و طرف هم که زن عاقله و بالغه ای است، خودش می تواند تصمیم بگیرد که آیا من با ازدواج یک ساله موافقت بکنم و یا بروم دنبال ازدواج دائم و همسری پیدا کنم که همیشه با من باشد؟ پس اغفالی در کار نیست. اما آن کسی که اعلان نمی کند که تا چه مدتی با شما هستم و در

۱. متن این سؤال و جواب را که به خط حقیر و مرحوم شیخ حبیب مستاوی — از علمای تونس — است، به عنوان ملحق شماره ۳ در آخر همین بخش می آورم. در ذیل همان، امام موسی صدر هم دیدگاه فقه مالکی را به خط نوشته است که چگونگی اطلاع ایشان را از فقه مذاهب اهل سنت نشان می دهد.

نیت خود یک سال و یا یک روز را در نظر می‌گیرد، در واقع به نحوی طرف را اغفال می‌کند و بعد از ازدواج و کامیابی به طرف می‌گوید به سلامت! من همان یک روز را می‌خواستم با شما ازدواج کنم!

بعد از این تأیید، اغلب آقایان ساکت شدند و دیدند که به قول شیخ محمد غزالی؛ این ازدواج موقت نزد شیعه خیلی بهتر است. من هم به دانشجویان اطمینان دادم که در این زمینه به فقه شیعه عمل کنند، اگر ثوابی داشت مال آن‌ها و اگر اشکالی داشت در یوم‌الجزا مال فقهای ما باشد! خوب! این جلسه مباحثه ما با علمای اهل تسنن با سن بالا، در حالی که بنده در سن جوانی بودم، خیلی برای امام صدر جالب بود و وقتی از جای بلند شدیم و آنها رفتند، ایشان دستی بر پشت من زد و گفت:

احسنت! آقای خسروشاهی واقعاً ما را سربلند کردی و راستی جای شما لبنان است نه قم، چرا پیش ما نمی‌آیی؟

خوب، البته این تشویق ایشان بود ولی من حس می‌کردم که توفیق الهی بود که هم عربی حرف زدن! من در آنجا تقویت شد که توانستم با این‌ها بحث کنم و هم مطلب را از جنبه فقهی مورد بررسی قرار دادیم. — البته بحث ما مفصل‌تر بود و من به طور اجمال و خلاصه آن را بیان کردم. —

یک موضوع جالبی هم در روز بعد اتفاق افتاد که نقل آن بی‌مناسبت نیست: در ساعت استراحت کنفرانس — جلسات کنفرانس صبح شروع می‌شد و تا ده ادامه می‌یافت و سپس تا ده و نیم استراحت بود و بعد جلسه تا وقت نماز ادامه می‌یافت — من با امام موسی صدر یک طرف نشسته بودیم و شیخ محمد غزالی و شیخ محمد ابوزهره و شیخ بیصار در طرف دیگر، یک حالت مستطیل مانند بود. یک زن فرانسوی که ظاهری غربیه داشت؛ یعنی موی بور و چشم آبی و... حجاب هم نداشت، آمد و یک عکس تکی از من گرفت، یک عکس تکی از امام موسی و یک عکس دوتایی هم از ما گرفت و بعد به زبان فرانسه یک چیزی به من گفت که متوجه نشدم... امام موسی صدر گفتند که ایشان وقت مصاحبه از شما می‌خواهند! برای روزنامه فیگارو — یا یکی از روزنامه‌های دیگر فرانسه. — من عذرخواهی کردم که فرانسه نمی‌دانم و اگر به ترکی بتوانند مصاحبه کنند من حاضرم! آقایان خندیدند و بعد من به امام موسی صدر گفتم که خوب این قضیه دیگر به عهده حضرت عالی است، بحث با شیوخ مال ما بود و این مصاحبه مال شما! ایشان هم با خنده گفتند:

آقای خسروشاهی کارهای مشکل را به من ارجاع می دهند، باشد ما می پذیریم.^۱ وقت مصاحبه ای گذاشته شد و این خانم رفت ...

شیخ ابوزهره به من گفت:

یا شیخ! عندی سؤال! من سؤالی دارم، به چه دلیلی این خانم جوان آمد و از شما و امام موسی عکس گرفت و از ما نگرفت؟ با شما صحبت کرد ولی با ما صحبت نکرد؟

من هم بلافاصله به شوخی گفتم:

یا شیخ! این جوابش روشن است، لأنکم تحرمون المتعه و نحن نجوزها و هی تحب المتعه! — شما ازدواج موقت را حرام می دانید، ولی ما جایز می دانیم و این خانم هم جوان است و شوهر ندارد و دنبال ازدواج موقت است، خوب طبیعی است که سراغ ما بیاید! —

همه زدند زیر خنده و آقای صدر هم گفت:

شوخی بسیار به جایی بود! ...

حالا شاید نقل این مسئله برای برخی از دوستان امروزی ما! خوشایند نباشد که ما چرا آنجا شوخی کردیم! و می بایستی قیافه می گرفتیم و ترش می کردیم! ولی ما این شوخی را آن زمان کردیم و به نظر خود من هم بسیار به جا بود که امام موسی صدر هم تأیید فرمودند و شیخ ابوزهره هم تصدیق کردند که حق با شماست! و ...

در کنفرانس های الجزایر معمولاً یک روز مهمان ها را می بردند از مناطق مقاومت در برابر استعمارگران فرانسوی بازدید کنند. امام صدر شبی به من گفتند که فردا آقایان می خواهند بروند به کوه های کنستانتین و از صبح تا غروب در آن جا باشند، آفتاب هم می زند و من فکر نمی کنم که شما آمادگی نداشته باشید تا در زیر آفتاب سوزان الجزایر از جبال بربر دیدن کنید؟
گفتم:

بلی همین طور هست.

۱. از جلسه که آمدیم بیرون، من به شوخی شعر حافظ را با مختصری تغییر برایشان خواندم: جام می و صحبت پیران هریک به کسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد! آقای صدر بلافاصله با خنده ای شیرین بیت دیگر همان غزل حافظ را، با مختصری تغییر چنین خواندند: غمناک نباید بود از قسمت ایام ای دوست شاید که چو وایینی خیر تو درین باشد این حاضر جوابی و حضور ذهن ایشان بسیار جالب بود.

ایشان گفتند:

من فردا می‌خواهم به دیدن مالک بن نبی بروم که نزدیکی‌هایی پایتخت زندگی می‌کند.

کفرانس در شهر تینری اوزو بود که حدود ۱۲۰ کیلومتر از پایتخت الجزایر فاصله داشت. مالک بن نبی در ۲۰ الی ۴۰ کیلومتری پایتخت زندگی می‌کرد. گفتم:

چشم، من خودم ماشین دارم و می‌آیم.

چون آن سال همه مهمان‌ها یک ماشین اختصاصی با راننده در اختیار داشتند، مثلاً اگر ۲۰۰ مهمان بود، ۲۰۰ دستگاه هم ماشین بود. امام صدر گفتند که فردا همه ماشین‌ها می‌خوانند و همه با اتوبوس می‌روند. راننده فردا سراغ شما نخواهد آمد! و من قبلاً برای خودم ماشین آماده کرده‌ام. وزیر آقای دکتر مولود قاسم بود که یک شخصیت برجسته فرهنگی بود و بعد از انقلاب هم دو، سه بار به ایران آمد و جزوهای هم درباره انقلاب ایران نوشت و متأسفانه در سال قبل در ۵۰ سالگی مرحوم شد. آقای صدر گفتند که من صحبت کرده‌ام و ماشین من فردا هست. گفتم:

چشم من صبح در خدمت شما هستم.

صبح ایشان با ماشین خود آمدند، یک آقای هم همراه ایشان بود که لبنانی بودند، راننده بوقی زد و من هم سوار شدم و سفر خوبی را در خدمت ایشان شروع کردیم.

مالک بن نبی اطلاع قبلی داشت و ما یک‌سره به منزل ایشان رفتیم. صبح زود بود، تقریباً ساعت هشت و نیم بود و تا نزدیکی‌های ظهر منزل ایشان بودیم. امام موسی صدر بیشتر بحث‌های علمی و فلسفی و اجتماعی با آقای مالک بن نبی داشتند، یکی، دوتا سؤال هم من داشتم راجع به کتاب‌هایشان که چرا کتاب‌های خود را همه به زبان فرانسه نوشته‌اند و به عربی چیزی ننوشته‌اند؟، با اینکه همه این کتاب‌ها اسلامی و ضدغربی است. ایشان گفتند که یکی از آثار استعمار این است که من به زبان خودم یعنی زبان عربی نمی‌توانم بنویسم و برای همین است که با حرکت تعریف موافقم. و بعد از آن — در دوران بومدین که خود مدتی در الازهر درس طلبگی خوانده بود — یک حرکت تعریبی در الجزایر راه افتاد که اول آموزش زبان عربی بود و بعد زبان فرانسوی و یا هر دو هم‌زمان. این جلسه

پرباری بود که ما هم مالک بن نبی را دیدیم و هم از بحث‌های ایشان و امام موسی صدر استفاده کردیم و تا نزدیکی‌های ظهر هم این دیدار ادامه داشت. در حوالی ظهر که بیرون آمدیم، آقای صدر گفتند:

من به دکتر نورالدین آل علی^۱ وابسته فرهنگی ایران در الجزایر بود — خبر داده‌ام که به منزل ایشان می‌رویم. اگر دوست دارید شما هم بیایید.

من گفتم:

هتل هست و نهار هم آماده است،

ایشان گفتند:

نه از هتل خسته شده‌ام، برویم و یک کمی در آنجا طلبه‌ای بنشینیم و صحبت کنیم، نورالدین خودش هم طلبه است. دکتر نورالدین آل علی فرزند یکی از علماء است، خانواده ایشان همه از علماء هستند، خودش هم تحصیلات امروزی داشته و وابسته فرهنگی آن زمان ایران در الجزایر بود. خامنش هم الجزایری بود. در هر حال همراه آقای صدر به منزل دکتر نورالدین آل علی رفتیم و اتفاقاً یک اتاقی داشت که حصیر در آن انداخته بود. امام موسی صدر گفتند که من خیلی علاقه دارم روی حصیر بنشینم، یاد قم افتاده‌ام و خیلی وقت است که روی حصیر نشسته‌ام. در آنجا نشستیم تا وقت نهار برسد. مدتی فاصله بود تا نهار آماده شود. امام صدر به من گفتند که خوب، شما که بحث به این خوبی با شیوخ الازهر داشتید راجع به ازدواج موقت و خوب هم دفاع کردید، من هم یک سؤال فقهی دیگر دارم:

نظر شما به عنوان یک عالم قمی در مورد موسیقی چیست؟ شما موسیقی را حلال می‌دانید و یا حرام؟

ایشان این مطلب را با لحن شوخی و جدی هردو، و با لبخند همیشگی مطرح کردند. فهمیدم که مولانا! خود موسیقی را جایز می‌داند و احتمالاً هم می‌خواهد یک نواری را گوش کند و می‌خواهد اول یک استمزاجی بکند که ما جزء افراد پویا! هستیم یا جزو افراد فقه بسته؟!

۱. مؤلف کتاب پیراج اسلام در غرب، تاریخ اسلام در اروپای غربی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۰. در این کتاب تاریخ زندگی و آثار دکتر آل علی آمده است، مراجعه شود.

خوب من هم به شوخی گفتم:

موسیقی به نظر من دو نوع است: یک موسیقی حلال داریم و یک موسیقی حرام.

ایشان با خنده گفتند:

خوب این تقسیم‌بندی چگونه است؟

گفتم که اگر «ویگن» بخواند — ویگن، یک خواننده ارمنی بود در رژیم سابق و نمی‌دانم چه آهنگی می‌خواند، آهنگ جاز بود و یا نوع دیگر با یک صدای نکره بلند و نخراشیده‌ای که انگار در داخل بلندگو فریاد می‌کشید که غربی‌ها هم از این آهنگ‌ها زیاد دارند — گفتم که اگر ویگن بخواند، خوب این تردیدی نیست که گوش دادن به آن حرام است! چون اصلاً به جای تسلی و آرامش روحی، آزار روحی به انسان می‌دهد و بنابراین حرام است!، بعد ایشان گفتند که خوب، نوع حلالش چطوری است؟ من هم گفتم:

نوع حلالش مثلاً آن سرودی است که یکی از خوانندگان لبنانی دربارهٔ قدس خوانده است: «یا قدس یا مدینة الصلاة...» — ای قدس! ای شهر نماز... — که هم آرامش‌بخش است و هم بالاخره انسان را به یک نکته‌ای و یک محتوایی توجه می‌دهد. بنابراین آن یکی حرام و این یکی حلال است. «ملهی عن الله» هم نیست، چون آن موسیقی در اسلام حرام است که ملهی عن الله باشد، یا مطرب باشد و یک سری شرایطی داشته باشد که در فقه مطرح است، اختلاط الرجال بالنساء باشد و اگر انسان صرفاً به یک نی — ساز سولو — و تازی گوش بدهد، به نظر من اشکالی نباید داشته باشد.

بعد ایشان گفتند که شاهد مثالی بیاورید که این تقسیم‌بندی را تأیید کند. گفتم:

مانعی ندارد، در اولین کتاب فقهی که می‌خوانیم: یعنی شرح لمعه آمده که «هدی للابل» یعنی نی زدن برای راه رفتن شتر و نخوابیدن ساربان و شتربان اشکالی ندارد. در سابق مسافرت‌ها با شتر بود. وقتی که شتربان این نی را می‌زند، خودش هم گوش می‌کند، چون پنبه که در گوشش فرو نمی‌کند؟ کسانی هم که در کجاوه نشسته‌اند و عازم حج یا سفر دیگر هستند نیز این را می‌شنوند و لابد گوش‌های خود را نمی‌گیرند. قاعدتاً آهنگی که برای شتر حلال باشد، برای انسان نیز حلال خواهد بود!

ایشان پذیرفتند و گفتند که استدلال خوبی است، اما برای اینکه ما بدانیم که جناب عالی در مرحلهٔ پراتیک نیز مانند تئوری هستید و مرد عمل هستید و نه مرد

حرف، از آقای آل علی خواهش می‌کنیم تا اگر نوار یا قدس یا مدینه الصلاة را دارند بیاورند تا به اتفاق آقای خسروشاهی گوش بدهیم و بعداً یک نوار ایرانی که من می‌خواهم بیاورند. آقای نورالدین آل علی هم نوار یا قدس ... بیروت را آورد و مشترکاً گوش دادیم. — من اخیراً در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران هم دیدم که بخش‌هایی از این سرود را به مناسبت روز قدس و ... پخش می‌کنند — بعد از این آقای صدر یک نوار ایرانی خواستند که آن را گوش دادند و من مستمع بودم، یک موسیقی سنتی ایرانی بود. بله، این خاطره را هم از ایشان و در الجزایر در منزل آقای نورالدین آل علی داریم.

این مسئله به یک‌ربع قرن پیش یعنی حدود ۲۵ سال پیش مربوط می‌گردد و من تا تحلیل موسیقی در دوران جمهوری اسلامی ایران، یعنی مرزبندی بین موسیقی حلال و موسیقی مطرب و حرام، این قصه را به غیر از آقای حجّتی و یکی، دو نفر دیگر از خواص دوستان، نقل نکرده بودم، زیرا برداشت‌ها متأسفانه برداشت‌های متشرعانه‌ای نبود که آدم بتواند این قبیل مسائل را مطرح کند. انسان یا تکفیر می‌شد و یا تفسیق می‌شد و یا هردو! البته موضوع برای من شخصاً مهم نبود، چون نه پیش‌نماز بودم و نه می‌خواستم بشوم، ولی حفظ مقام امام موسی صدر برای من واجب بود و لذا از نقل این قصه و خاطره خودداری می‌کردم. در اینجا بی‌مناسبت نیست که یک خاطره‌ای هم دربارهٔ موسیقی در قیام ۱۵ خرداد نقل کنم. در آن ماجرا عده‌ای دستگیر شدند و یک عده‌ای هم مخفی شدند که من نیز جزء گروه دوم بودم. یکی، دو روز منزل یکی از دوستان در قم بودم و احساس کردم صاحب‌خانه آرامشی ندارد. از طرفی می‌دانستم که خانوادهٔ آیه‌الله موسوی تبریزی دادستان کل کشور، به تبریز رفته‌اند و ایشان تنها است. من رادیویی داشتم که برداشتم و به منزل ایشان رفتم. خوب ایشان هم استقبال کردند و اتاقی به ما دادند. از رادیو هم بیشتر برای اخبار استفاده می‌کردم و ایشان هیچ اعتراضی نداشتند. ایشان ظهرها می‌رفتند برای نماز جماعت. رادیو ایران آن ایام قبل از اخبار چند دقیقه‌ای «ساز سلو» داشت! ساز سلو یا ساز تنها، سازی است که همراه با آواز و هیچ نوع صوتی نیست. گاهی نی بود. گاهی سه‌تار بود و ... یک موسیقی حلال به تشخیص بنده بود که گه‌گاهی آن را گوش می‌کردم. یک روزی آقای موسوی ظاهراً به نماز نرفته بودند و آمدند و دیدند که به اصطلاح یک سروصدایی از درون اتاق می‌آید! در را باز کردند و آمدند تو و با لحن ترکی غلیظ گفتند:

آقا این چی است؟

من گفتم که آقا! این ساز سلو است! گفت:

ساز سلو چی است؟ البته با ناراحتی.

گفتم:

ساز سلو همانی است که می شنوید، یک نی است!

گفت:

آقا این حرام است،

گفتم که خوب جناب عالی اگر این را حرام می دانید، من آن را حلال می دانم! این همانی است که برای شتر می زنند، در لمعه خواندیم که این برای شتر اشکال ندارد، شما هم فرض کنید که بنده شتریان هستم! گفت:

آقا آن جزء موارد خاص است.

گفتم که در روایت چنین قیدی وجود ندارد و بنده احساس می کنم که اگر برای راه رفتن شتر نی زدن اشکالی نداشته باشد، برای آرامش بنده هم که فعلاً مخفی زندگی می کنم گوش دادن به نی به طریق اولی اشکالی نخواهد داشت! ... بعد ایشان گفتند که در اینجا نمی شود! و من هم همان وقت رادیو را بستم و راه افتادم که بروم، ایشان هم دیدند که خیلی جدی هستم، نگذاشتند که بروم. یکی دو روز ماندیم و دیدیم که زندگی مخفی هم خیلی ثمری ندارد و در نتیجه منزل ایشان را ترک کردیم و رفتیم به تهران. در هر صورت این هم خاطره‌ای بود از تجویز موسیقی غیرمطرب و غیرملهی، در قبل از یک ربع قرن پیش!

* * *

یکی، دو سفر دیگر هم در الجزایر خدمت امام موسی صدر بودیم که یکی در «تمراست» بود که در منتهی‌الیه جنوب صحرای الجزایر قرار دارد، در نزدیکی مرز لیبی، که آن سال آقای محمد مجتهد شبستری هم از آلمان آمده بودند و خدمتشان بودیم. آنجا هم از محضرشان استفاده کردیم. یک سفر دیگر هم باز در خود پایتخت الجزایر بود که خدمت امام موسی صدر بودیم و در ملاقات با بومدین ایشان هم تشریف داشتند. به هر حال در کنفرانس‌هایی که ایشان شرکت

می‌کردند و سخنرانی‌های آن هم در مجموعه «ملتقی الفکر الاسلامی» چاپ گردیده، صحبت‌های ایشان بسیار پربار و برای همه قابل استفاده بود.^۱

پرسش: حاج‌آقا، روابط امام موسی صدر با رژیم سابق شاه به چه شکلی بود؟ اگر امکان دارد قدری درباره این شایعات که شیعیان لبنان از شاه کمک مالی دریافت می‌کردند، توضیح بفرمایید.

پاسخ: امام موسی صدر در یک سفر که به ایران تشریف آوردند، ملاقاتی هم با شاه داشتند که موجب اتهاماتی شد. ایشان وقتی به قم تشریف آوردند من و آقای حجّتی کرمانی در مورد این ملاقات از ایشان سؤال کردیم و ایشان هم فرمودند که بله من با اصرار خود آقایان برای نجات محکومین به اعدام به ملاقات شاه رفتم و مطلب را مطرح کردم ... به شاه هم خیلی برخورد که من این مطلب را مطرح کرده‌ام.

در رابطه با اتهاماتی چون کمک مالی شاه به شیعیان لبنان، ایشان فرمودند که نه، ما احتیاجی به کمک مالی هیچ‌کس نداریم و مردم لبنان و مهاجرینی که در آفریقا و اروپا هستند خودشان کمک می‌کنند و ما نیاز مالی نداریم که بخواهیم از طریق شاه و یا توسط کس دیگری از دولت، برطرف کنیم. در نظر من هست که در یک سفر دیگر، شاید در الجزایر بود و یا جای دیگر، همین موضوع یعنی مسئله کمک را من مطرح کردم که ایشان فرمودند چنین چیزی صحت ندارد و یکی از علل سرد شدن روابط آقایان، یعنی نظام ایران، با من این بود که طبق پیشنهاد خود آقایان، آنها می‌خواستند چهار میلیون دلار برای ساختن بیمارستانی جهت شیعیان، در بیروت هدیه بدهند و ما هم گفتیم که می‌پذیریم، برای اینکه هرکس که برای ساختن بیمارستان بخواهد کمک کند ما به طور طبیعی می‌پذیرفتیم و بعد هم آمار را منتشر می‌کردیم و می‌نوشتیم که مثلاً چند میلیون دلار هم دولت ایران داده است، چون باکی نداشتیم و امر خیری بود برای استفاده عموم، دولت ایران هم پولش که مال خودش نبود، مال مردم بود و وقتی که ما از دولت لبنان و یا دول عربی و اسلامی دیگر کمکی را بدین منظور بپذیریم، اگر دولت ایران هم کمک می‌کرد می‌گرفتیم و آخر الامر هم بیلان می‌دادیم. منتهی این پول ایران هیچ‌وقت پرداخت نشد و علت آن هم این بود که سرهنگ قدر سفیر آن زمان ایران در بیروت پیشنهاد کرد که در صورت پرداخت تمامی هزینه ساخت بیمارستان

۱. خاطره‌ای دیگر از الجزائر، در مورد کتاب رهبر فرقه اباضیه — خوارج — درباره امام علی دارم که به عنوان ملحق شماره ۴ در آخر همین بخش، نقل خواهد شد.

توسط ایران، بالای سردر بیمارستان نوشته شود که با کمک «اعلی حضرت همایونی شاهنشاه آریامهر» این بیمارستان ساخته شده است و ما هم این پیشنهاد را نپذیرفتیم. ما اسم هیچ کس را نمی نویسیم، به نام یکی از ائمه نام گذاری می کنیم و توسط مجلس اعلاى اسلامى شیعه هم ساخته می شود. آنهایی که کمک کردند بعداً اسمشان در لیست آمار و ارقام بیلان بیمارستان خواهد آمد. «قدر» این مسئله را نپذیرفت و ما هم پول آنها را نپذیرفتیم. بنابراین هیچ گونه کمکی از نظام دریافت نکردیم و به یاری حق هم احتیاجی نداشتیم.

این قضیه پیشنهاد کمک سرهنگ قدر بعد از آنی بود که رابطهٔ ظاهری امام موسی صدر با دولت ایران قدری به هم خورده بود. سفیر ایران، سرهنگ قدر، یک کلمه‌ای را نفهمیده بود و این باعث شده بود تا رابطهٔ آقای صدر را با دولت ایران تیره کند. ایشان در یک مصاحبه‌ای گفته بودند که ان دول الخلیج العربیه ... یعنی کشورهای عربی حوزه خلیج. سرهنگ قدر به ایران تلکس زده بود که امام موسی صدر خلیج فارس را خلیج عربی نامید!، در صورتی که اگر او کمی با ادبیات عرب آشنا بود و یا کسی به او می گفت، می فهمید که «العربیه» صفت «دول» است و نه خلیج، خلیج که مؤنث نیست و بنابراین «عربیه» نمی تواند صفت خلیج باشد بلکه صفت «دول» است — که جمع می باشد — و معنی جمله «دولت‌های عربی خلیج» است. این مسئله غوغایی برپا کرد و روزنامه‌ها علیه ایشان مقالاتی نوشتند، ولی قضیهٔ پیشنهاد کمک مالی دولت ایران به بیمارستان قبل از این برنامه‌ها بود.

پرسش: در مورد مخالفت‌های آقای جلال فارسی با ایشان، شما چا نظری دارید؟
پاسخ: اتفاقاً در همان ایام آقای جلال‌الدین فارسی در عراق گرفتار شده بود و من به عنوان یک دوست قدیمی آقای فارسی، با توجه به اینکه امام موسی صدر در بلاد عربی نفوذی دارند، موضوع را با امام موسی صدر در میان گذاشتم و گفتم که الآن این نگرانی وجود دارد که آقای فارسی را به ایران تحویل دهند و اگر چنین بشود معلوم نیست که وضع ایشان چه بشود؟ امام موسی صدر خیلی با استعجاب گفتند:

مگر من می گذارم که آقای فارسی را به ایران تحویل دهند؟ نخیر ما اقدام کرده‌ایم و انشاءالله این‌ها به زودی عازم سوریه می شوند و حتماً نخواهیم گذاشت که ایشان به ایران تحویل داده شوند.

بعد اضافه کردند که درست است که من با ایشان اختلاف سلیقه دارم و ایشان هم گاهی ما را اذیت می‌کند، ولی این اختلاف سلیقه معنایش این نیست که اجازه بدهیم نیروهایمان به هدر بروند و آنها را به ایران بفرستند تا زندانی شوند و ...

متأسفانه من اخیراً در خاطرات آقای جلال‌الدین فارسی خواندم که اصلاً باعث دستگیری ایشان و آقای نفری خود امام موسی صدر بوده‌اند! واقعاً این نوع اتهامات نه تنها غیرمشرعانه است بلکه ناجوانمردانه هم هست. وقتی کسی در غیاب ایشان و در حین گرفتاری ایشان می‌گوید که مگر من می‌گذارم او را به ایران تحویل بدهند، آن وقت اگر این آقا بعداً بیاید بنویسد که امام موسی صدر باعث شد تا ما گرفتار شویم، ما این تهمت را از این فرد نمی‌پذیریم چون طرف اصلی خودش به صراحت به من گفته که ما نمی‌گذاریم چنین اتفاقی بیفتد. و البته توقیف ایشان اصلاً به امام موسی صدر ارتباطی ندارد، ایشان در یک جریان دستگیر شدند و آقای نفری هم در همان جریان بودند. به هر حال ما امیدواریم که آقای فارسی در چاپ‌های بعدی کتاب خود این خاطرات را اصلاح کنند، چون ماندن این نوع جملات در کتاب‌ها به نظر من کار درستی نیست. البته خود آقای نفری هم طی مصاحبه‌ای که در همین مجموعه چاپ می‌شود توضیح کافی در این زمینه داده‌اند و ادعای آقای فارسی را تأیید نمی‌کنند.

پرسش: موضوع نامه اعتراض‌آمیز شما دربارهٔ مواضع سیاسی ایشان و پاسخ ایشان چه بود؟

پاسخ: در مورد نامه‌ای که من خدمت امام موسی صدر نوشته بودم و پاسخ مشروح چند صفحه‌ای که ایشان مرقوم داشته بودند، باید بگویم که در آن ایام منبع اطلاعاتی ما در مورد حوادث لبنان و درگیری‌های فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها، مطبوعات عربی و رادیوهای فلسطینی و به‌ویژه «صوت‌الثورة الفلستینیه» بود. اطلاعاتی که آنها در اختیار قرار می‌دادند و ما می‌شنیدیم، یا می‌خواندیم علیه شیعیان بود. می‌گفتند شیعه می‌خواهد فلسطینی‌ها را از آنجا اخراج کند و از اسرائیل بدتر است! ... خوب این طبعاً واکنشی در آدم ایجاد می‌کند و فکر می‌کند وقتی امام موسی صدر در رأس یک حرکتی باشد، نباید چنین اتفاقاتی رخ دهد؟ و با توجه به آن سوابقی که امام موسی و شیعیان جنوب و فلسطینی‌های مبارز داشتند، این روش که به مرحلهٔ جنگ و اقتتال رسیده بود، به هر حال سؤال‌برانگیز بود.

نامه بنده طبق معمول! تند و تیز و گزنده! بود که خدمت ایشان فرستادم و نوشته بودم که ما صدای شما را از «صوت الثورة الفلسطينية» باید بشنویم، ولی متأسفانه می‌بینیم که فالانژها مطالب شما را پخش می‌کنند. نامه من لحن نامناسبی داشت و همان‌طور که عرض کردم این ناشی از آن بود که اخبار دریافتی ما اخباری نبودند که مسرت‌بخش باشند و سؤال‌برانگیز بودند، لذا موضوع را با خود ایشان مطرح کردم. پاسخ امام موسی صدر در عین اینکه قانع‌کننده بود آموزنده هم بود. برای اینکه در مقابل لحن تند نامه، ایشان خیلی بزرگواری نشان داده بودند. من اگر شخصاً چنین نامه‌ای را دریافت می‌کردم، اگر مقابله به مثل نمی‌کردم، حداقل جواب نامه را نمی‌دادم. ولی خوشبختانه ایشان با آن نامه چندین صفحه‌ای که صریح هم پاسخ داده بودند، نه تنها بنده و دوستان را روشن ساختند، بلکه آموزشی هم دادند که در اعتماد به مطالب شنیده شده و عکس‌العمل‌ها باید مراعات حدود و حقوق افراد را بکنیم. به هر حال در این مجموعه من نامه خودم را نمی‌آورم ولی متن کامل پاسخ امام موسی صدر را در آخر همین بخش می‌آورم تا به عنوان یک سند در مورد مسائل لبنان و روابط امام موسی و شیعیان با فلسطینی‌ها، مورد توجه قرار بگیرد!

پرسش: موقعیت امام موسی صدر در میان اندیشمندان اسلامی جهان عرب چگونه بود؟

پاسخ: من در سه کنفرانس در الجزایر خدمت ایشان بودم و در یک کنفرانس کوتاه‌مدت هم در «مجمع البحوث الاسلامیه» قاهره در خدمتشان بودم و یک بار هم در مکه ایشان را دیدم. حضور ایشان در کنفرانس‌ها بسیار سازنده و ارزنده بود، بالاخص تعقیبات و تدخلات ایشان در موارد مطرح شده، افق فکری و علمی ایشان را نشان می‌داد و اینکه واقعاً در اوج وقم قرار داشتند. برای همین هم من در کنفرانس‌ها می‌دیدم که شخصیت‌هایی مانند شیخ محمد ابوزهره که فحل برجسته‌ی ازهری بود و صاحب آثار و تألیفات و استاد بود، همیشه با احترام اسم امام موسی صدر را می‌بردند، چه در سخنرانی و چه در جلسات خصوصی. من هیچ‌وقت ندیدم که ایشان آقای صدر را السید خطاب کنند، بلکه همواره ایشان را با احترام فراوان و با لقب «الامام موسی الصدر» خطاب می‌کردند. به هر حال این نمونه، نشان‌دهنده‌ی عظمت علمی و معنوی ایشان و شناخت شخصیت‌های بلاد اسلامی از ایشان می‌توانست باشد.

۱. متن نامه را همراه مقدمه‌ای کوتاه به عنوان ملحق شماره ۵ در آخر همین بخش مطالعه بفرمائید.

پرسش: به نظر حضرت عالی ستر موفقیت و محبوبیت امام موسی در لبنان چه بود؟
پاسخ: در مورد محبوبیت امام موسی صدر در میان مردم لبنان، اعم از مسلمان و مسیحی، که زبانزد خاص و عام است، علت این را باید در روش پیامبرگونه ایشان در برخورد با مردم جست‌وجو نمود. امام موسی صدر دچار ضیق خناق نبود و در یک جامعه‌ای هم زندگی می‌کرد که مرکب از طوایف و مذاهب مختلفی بود و نمی‌شد که انسان در چنین جامعه‌ای پیشرفت کند و به اهداف خود برسد یا تبلیغ کند در حالی که آن اخلاق لازم را نداشته باشد. در این قبیل موارد با خشونت و یا با اخلاق تک‌سونگر، نمی‌توان در دل مردم و آحاد غیرشیعه نفوذ کرد. خوب همان حضور ایشان در محافل و مجامع مختلف و سخنرانی ایشان در کلیساها و برخورد ایشان با دخترهای مسیحی و ملاقات ایشان با شخصیت‌های مذهبی و غیرمذهبی مسیحیان در لبنان، علاوه بر اهتمام خاصی که به اهل سنت در سطوح مختلف داشتند، جوشش ایشان با توده‌های شیعه و اعیان و اشراف شیعه‌های لبنان، مجموعاً می‌توانست همان اثری را در ایجاد محبوبیت و نفوذ داشته باشد که ما شاهد آن بودیم و الآن هم علی‌رغم گذشت زمانی طولانی، هنوز این نفوذ و محبوبیت در بین افراد هست. گفته شده است یکی از عقده‌های روانی جناب سرهنگی که ایشان را از میان ما ربوده، همین مسئله محبوبیت ایشان در میان توده مردم بلاد عربی و عدم محبوبیت خود جناب سرهنگ در بین مردم بلاد عربی و حتی کشوری است که خود در آن به سر می‌برد و به اصطلاح رهبری آن را دارد!

به هر حال به نظر من، این مسئله برمی‌گردد به همان برداشت صحیحی که ایشان از اسلام داشتند و در مورد برخورد با مذاهب و طوایف دیگر، عین همان روش رسول خدا و پیامبر اکرم^ص و ائمه هدی (علیهم‌السلام): تندخو و غلیظ‌القلب نبود و با همه با محبت و احترام برخورد می‌کرد.

پرسش: برخورد آقای صدر با مخالفین خود نوعاً چگونه بود؟
پاسخ: برخورد آقای صدر با مخالفین نوعاً دوستانه و پدرانانه و منصفانه و مصلحانه بود. برای نمونه، اشاره کردم که آقای جلال‌الدین فارسی از ایرانیان مخالف سرسخت ایشان بود که در لبنان اقامت داشت و از هیچ‌گونه کارشکنی در مورد امام موسی صدر و برنامه‌های ایشان ابایی نداشت، از همین خاطراتشان که اخیراً چاپ کرده هم معلوم است که چه نوع برخوردهایی را با امام موسی صدر داشته‌اند. خوب عکس‌العمل امام موسی صدر در مقابل دستگیری آقای

فارسی این بود که کوشش کرد تا به هر نحوی شده نگذارند که ایشان را به ایران تحویل دهند.

مخالفین سیاسی ایشان در لبنان، مثل کامل اسعد که قبل از آمدن آقای صدر حکومتی خودمختار! برای خود ایجاد کرده بود. و یا اعیان و اشرافی که همیشه از توده‌های مردم سوءاستفاده می‌کردند، خوب اینها کنار زده شده بودند و توده‌های محروم و پابرنه‌ها با امام موسی صدر بودند. شخصیت‌های قبلی شیعه که کنار گذاشته شده بودند، خوب طبیعی است که گوشه و کنار مخالفت‌هایی را با ایشان داشته باشند، ولی امام موسی صدر همیشه در برخوردشان با اینها خیلی صمیمانه و دوستانه بود که یکی، دو مورد آن را من خودم شاهد بود، گویا که اصلاً هیچ اختلافی بینشان نیست.

بعضی از علمای شیعه که در لبنان بودند و موقعیت خود را از دست‌رفته می‌دیدند و با روش امام موسی صدر سازگار نبودند، که در رأس آنها مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه بود. خوب امام موسی صدر همیشه احترام آن‌ها را حفظ می‌کرد، غیاباً و حضوراً. یکی، دوبار که در حضور ایشان صحبت مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه پیش آمد، خیلی از ایشان تعریف کردند، از کتاب‌هایشان و از تألیفاتشان. خوب این یک اخلاق انسانی و اسلامی است که واقعاً اگر ما مدعیان اخلاق اسلامی این روش را داشته باشیم خیلی از کارها درست می‌شود. ولی متأسفانه ما حتی در داخل کشور اسلامی خود می‌بینیم که هرکس در مسائل سیاسی به ظاهر هم عقیده ما نیست، او را متهم می‌کنیم و طرد می‌کنیم، یعنی دافعه‌مان از جاذبه‌مان قوی‌تر هست و امیدواریم که خداوند این نقیصه را اصلاح کند و دوستانی را که چنین اندیشه می‌کنند و چنین روشی دارند به راه راست هدایتشان کند و آنها را سعه صدر عنایت فرماید. البته به این نکته هم اشاره کنم که متأسفانه روش مرحوم شیخ مغنیه که مدت چند سالی از اواخر عمر خود را در قم به سر برد و ما هم زیاد با ایشان دیدار داشتیم، چنین نبود و در مورد امام موسی صدر و در قلب شهر وی، در مورد ایشان حفظ‌الغیب نمی‌کرد، ولی از واکنش منفی امام موسی صدر، هیچ خبری نبود.

پرسش: رابطه ایشان با امام خمینی چگونه بود؟ بعضی‌ها تأکید دارند که ایشان روابط نزدیکی با امام نداشته‌اند و انقلاب را تأیید نمی‌کردند؟

پاسخ: رابطه ایشان با امام (قدس سره)، رابطه شاگرد با استاد و مرید با مراد بود و از دوران آغاز تحصیل حوزوی ایشان در قم، آغاز شد و تا روز ربوده شدن هم ادامه داشت ... البته دشمنان همیشه سعی می‌کردند که ایجاد فتنه کنند و مثلاً به

دلیل اینکه ایشان نخست آیه‌الله خوئی را برای مرجعیت معرفی کرده‌اند، بگویند که: پس با امام مختلف بوده است؟ در صورتی که قضیه چنین نبود ... و اگر ما داوری منطقی داشته باشیم، باید شرایط زمانی - مکانی را در نظر بگیریم به این نکته توجه داشته باشیم که خود امام، به خاطر اینکه فردی، مرجع تقلید دیگری را معرفی می‌کند هرگز در دلشان احساس خاصی نسبت به آن فرد پیدا نمی‌کردند، برای ایشان مهم اسلام بود و خودشان هم می‌گویند که «دست مراجع را می‌بوسم». پس مسئله‌ای در میان نبوده که موجب سردی روابط گردد. و اصولاً مکاتبات فیما بین، نشان‌دهنده چگونگی روابط تواند بود و ما برای نمونه، یکی از نامه‌های امام خمینی (قدس سره) را به ایشان، در بخش ملحقات نقل می‌کنیم، تا روشن شود که امام، حتی در نامه‌های عادی هم به فکر معنویت و تربیت شاگردان خویش بوده‌اند.^۱

در مورد انقلاب هم ظاهراً مطلب روشن‌تر از آن است که نیاز به توضیح ما داشته باشد ... حتی آقای جلال فارسی هم در کتاب خود «سند» ارائه می‌کند که از طرف ایشان فیلم مربوط به تظاهرات مردم ایران را به تلویزیون لبنان برده و تلویزیون هم آن را پخش کرده و سفارت شاه هم این امر را گزارش کرده است ... و ده‌ها نمونه از این قبیل هست که آخرین آنها، مصاحبه معروف ایشان درباره امام و انقلاب بود که چاپ شده است ...

پرسش: رابطه امام موسی صدر با مبارزین علیه شاه و انقلاب اسلامی چگونه بود؟ و آیا ایشان در اقدامات و تصمیمات خود با مراجع مشورت می‌کردند یا نه؟

پاسخ: رابطه امام موسی صدر با مبارزین علیه رژیم شاه، با توجه به موقعیت منطقه و روابطی که ایشان داشتند، البته به‌طور علنی نبود. ولی روابط ایشان با مرجعیت و امام خمینی بسیار صمیمی و رابطه شاگرد و استادی بود، و حضرت امام هم لطف خاص خودشان را نسبت به ایشان داشتند. اینکه آقای صدر آیا در تصمیمات و برنامه‌هایشان با مراجع مشورت می‌کردند یا نه، من فکر نمی‌کنم که در جزئیات و مسائل روزمره این امر لازم باشد. وقتی که ایشان به مرحله‌ای رسیده‌اند که می‌توانند خود تصمیم بگیرند، خودشان یک کارهایی را که به صلاح اسلام و مسلمین می‌دیدند اقدام و عمل می‌کردند. این منهای مسائل مرجعیت است.

۱. به ملحق شماره ۶ در آخر همین بخش مراجعه شود.

البته تحقیقاً ایشان مجتهد بودند و نیازی به تقلید نداشتند، ولی به‌طور طبیعی گزارش کار خود را به مراجع قم و نجف و تهران می‌فرستادند، یا خودشان در ملاقات‌هایی که داشتند بیان می‌کردند و مطرح می‌کردند و از رهنمودهای مراجع هم استفاده می‌کردند. امام موسی صدر وقتی با یک طلبه‌ای مشورت می‌کند که چه باید کرد؟ به‌طور طبیعی وقتی با مراجعی مثل امام ملاقات می‌کند از آنها هم رهنمود می‌خواهد یا طرحش را مطرح می‌کند، اگر آنها هم نظری دادند که صحیح و مثبت باشد قطعاً می‌پذیرد. ما در خاطرات «هم‌بحث‌های» ایشان در همین کتاب خواندیم که ایشان در بحث‌ها اگر می‌دیدند که طرفشان حرف حسابی دارد، منصفانه برخورد نموده و آن را می‌پذیرفتند. بنابراین اگر در ملاقات با مراجع هم مطالب خوبی را می‌شنیدند، به طریق اولی می‌پذیرفتند.

پرسش: ارتباط آقای صدر با اندیشمندان جهان اسلام در چه حدی بود؟

پاسخ: روابط صمیمی ایشان با اندیشمندان جهان اسلام مثل شیخ محمد غزالی، شیخ بیصار، محمد ابوزهره، دکتر عبدالعزیز کامل، مالک بن نبی، مولود قاسم و امثال اینها که بنده شاهد بودم، خوب بسیار دوستانه و با نشاط و گرمی همراه بود. شخصیت‌های بسیار دیگری هم بودند که با ایشان رابطه صمیمی داشتند، ولی من به علت عدم حضور دائم در بلاد عربی نمی‌توانم شهادت قطعی در مورد همه آنها بدهم ولی آنهایی که من خودم دیدم، در الجزایر و یا در مصر و لبنان، این شخصیت‌های برجسته خیلی به امام صدر احترام می‌گذاشتند و ایشان را یک شخصیت برجسته علمی و یکی از مفاخر جهان اسلام می‌دانستند و نوشته‌های این شخصیت‌ها، بعد از مفقود شدن امام موسی صدر که ما ترجمه بخشی از آنها را در جلد دوم این کتاب می‌آوریم، نشان‌دهنده چگونگی مقام و موقعیت شامخ امام موسی صدر در بین محافل علمی و فرهنگی و شخصیت‌های جهان اسلام است.

پرسش: به نظر شما، چه کسانی پشت سر ربنده شدن امام موسی صدر قرار داشتند؟

پاسخ: در مورد آخرین سفر ایشان به لیبی، همان‌طور که برادر بسیار عزیزمان شهید چمران نیز اشاره دارند، این یک مسئله ساده ناشی از حکومت سرهنگ‌ها در لیبی نبود. به نظر من یک توطئه جهانی بود که از شوروی سابق تا آمریکای حاضر و رهبری باندهای تبهکار فلسطینی همکار با موساد، که بعدها ماهیت خود را با عملکردشان در قبال مسئله فلسطین نشان دادند، همه در این قضیه

درگیر بودند. این مسئله یک توطئه جهانی بود تا ایشان را از صحنه خارج سازند. البته مرحوم چمران را نیز در آن سفر دعوت کرده بودند که ایشان تصمیم می‌گیرد به این مسافرت نرود. امام موسی صدر خود نیز با توجه به خصوصیات روحی بیمارگونه و خاص سرهنگ قذافی قصد نداشت که به این مسافرت برود، ولی بعد از وساطت بومدین رئیس‌جمهور سابق الجزایر تصمیم می‌گیرند که در ماه مبارک رمضان برای حل مشکلات جهان عرب، به‌ویژه مسئله فلسطین و جنوب لبنان به این سفر بروند تا بلکه بتوانند سرهنگ را روشن کنند که حقایق صحنه چگونه است و آن‌طور نیست که باند تبهکار عرفات و یا دیگران مطرح می‌کنند. ولی خوب متأسفانه ایشان گویا به این نکته توجه نداشتند که مهمان کسی می‌شوند که خود او از نظر روحیات و اخلاقیات و شذوذات، رهبر همه این نوع عناصر می‌تواند باشد، عناصری مثل عرفات و ... بنابراین ایشان این سفر را رفتند، ملاقات‌ها دوستانه نبوده و یا اصلاً انجام نشده و ایشان هم به‌طور غیرطبیعی مفقود می‌شوند.

متأسفانه سرهنگ‌های حاکم بر لیبی — مانند سرهنگ جلود که به ایران هم آمد — حاضر نشدند مسئولیت قضیه را بپذیرند و آن را به گردن ایتالیا و کشورهای دیگر انداختند که به نظر من این نوع بازی‌های ماکیاولیستی دیگر نمی‌تواند کارساز باشد و مسئولیت حاکمان لیبی و در رأس آنها شخص سرهنگ قذافی در این مسئله به هیچ وجه، نه از جانب مردم ایران و لبنان و جهان اسلام فراموش شده است و نه از لحاظ تاریخی فراموش خواهد شد و به نظر من لکه ننگی است که با دوز و کلک‌های سیاسی مرسوم در دنیا، نمی‌توان آن را پاک نمود.

وقتی که یک آدم بی‌سروپایی از اسرائیل یا آمریکا گم می‌شود و یا دستگیر می‌شود، دنیا را به آشوب می‌کشند که آدم ما چه شد؟ ولی شخصیت برجسته جهانی و مفخر عالم اسلام در عصر ما مثل امام موسی صدر می‌رود به لیبی و در آنجا مفقود می‌شود، آن وقت اینها احمقانه می‌گویند که ایشان شبانه به ایتالیا رفت و بعد تصور می‌کنند که مسئله حل شده است! مسئله به این سادگی نیست که گفته‌اند حل شده است و یا تمام شده است. البته ممکن است مصالح سیاسی خاصی ایجاب کند که این مسئله در ایران به ظاهر فعلاً مسکوت گذاشته شود — که به نظر من این‌گونه هم نیست — ولی در درازمدت هم این مسئله پایان‌یافته نخواهد بود. من معتقدم که حاکمیت‌ها به هر حال ابدی نیستند، و این فاجعه‌ای که در لیبی رخ داد، بالاخره چگونگی آن روزی افشاء خواهد شد و آن وقت

لعنت و نفرین ابدی خدا و مردم و تاریخ نصیب همهٔ کسانی خواهد شد که عامل اصلی این فاجعه بوده‌اند و این محروم ساختن جهان اسلام از یک شخصیت برجسته‌ای مثل امام موسی صدر، نفرت و انزجار غیرقابل توصیفی نسبت به قذافی به همراه دارد و در واقع همانند نفرت و انزجاری است که بعد از به شهادت رسیدن امام سید محمدباقر صدر در عراق، دامن‌گیر صدام و رژیم بعثی عراق گردیده است ...

پرسش: ظاهراً حضرت‌عالی زمانی که در واتیکان تشریف داشتید، اقداماتی را دربارهٔ امام موسی صدر انجام داده‌اید. اگر امکان دارد در این باره هم توضیح بفرمایید؟

پاسخ: من چندین ماه بعد از مفقود شدن امام موسی صدر به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در واتیکان — عازم ایتالیا شدم. قبل از عزیمت به حضور حضرت امام شرفیاب شدم و از ایشان سؤال کردم که اگر پیام خاصی برای پاپ دارند بفرمایند و اگر اجازه می‌دهند من سلام ایشان را به پاپ ابلاغ کنم. ایشان فرمودند:

حتماً سلام مرا به پاپ برسانید.

و دو تا نکته را هم فرمودند که ابلاغ و پی‌گیری کنم. یکی اینکه به پاپ به صراحت بگویم که ایشان در مسائل جهانی باید در کنار مستضعفین قرار بگیرند و نه در کنار مستکبرین و آمریکا، که البته من این پیام را همین‌طور از قول ایشان به پاپ رساندم. مسئله دومی هم که امام تأکید فرمودند که من پی‌گیری کنم، مسئلهٔ امام موسی صدر بود که از طریق پاپ اقدام بکنیم و ببینیم که آیا ایشان اصلاً وارد ایتالیا شده‌اند و یا نه؟ من هر دو موضوع را در اولین ملاقاتم با عالی‌جناب پاپ مطرح کردم. در مورد امام موسی صدر ایشان گفتند:

شما موضوع را کتباً درخواست کنید تا ما پی‌گیری نماییم و نتیجه را به شما اطلاع دهیم.

من بلافاصله نامه‌ای رسمی و به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران نوشتم و خواست حضرت امام را به‌طور مکتوب به پاپ منتقل کردم. برخلاف رسم دیپلماسی، حدود دو ماه طول کشید تا پاسخ مکتوب آنها آمد. البته پاسخ آنها در یک کاغذ بدون آرم واتیکان تایپ شده بود و امضا هم نداشت، ولی خوب پاسخ نامهٔ من بود که از طریق پست ویژهٔ واتیکان به سفارت آورده شد. در آن نامه

آمده بود که در پی درخواست شما، ما مسئله امام موسی صدر را پی گیری کردیم و برای این منظور از طرق متعدد خاص خودمان در بیروت و ایتالیا و دوستان دیگرمان در کشورهای مختلف بهره گرفتیم. قاعدتاً دوستان دیگرشان! هم علاوه بر کشورهای غربی، آمریکایی‌ها بودند که اطلاعات لازم را در اختیار واتیکان و پاپ قرار می‌دهند ... بعد نوشته بودند که با توجه به این بررسی‌ها ما به‌طور قطع می‌توانیم بگوییم که آقای صدر و همراهانشان مطلقاً وارد ایتالیا و رم نشده‌اند و ما امیدواریم که ایشان سالم باشند و آزاد بشوند و در این مورد هم به دوستان لیبیایی خود تذکر دوستانه داده‌ایم. خوب این جمله خیلی معنای دیپلماتیک دارد و معنی آن این است که این مطلب کاملاً مربوط به دولت لیبی است و ایشان از آنجا خارج نشده‌اند و این تذکر دوستانه را هم آقای پاپ و یا تشکیلاتشان به لیبیایی‌ها داده‌اند. — اصل نامه چون محرمانه است نشر آن فعلاً مقدور نیست^۱ — به هر حال پی‌گیری‌های بعدی نیز توسط دادگاه عالی ایتالیا انجام گرفت که من در جریان آنها بودم و کل پرونده دادگاه و حکمی که در مورد این مسئله صادر شده، ترجمه کرده‌ایم و در جلد دوم این ویژه‌نامه امام موسی صدر خواهد آمد تا دنیا بداند که مسئولیت برعهده کیست؟ گرچه بعضی را این امر خوش نیاید!

به هر حال مسئولیت این قضیه همچنان بر عهده دولت لیبی و شخص قذافی است و یقیناً امام موسی صدر به ایتالیا وارد نشده‌اند. البته در مورد این مسئله من با شهید چمران هم صحبت کردم و ایشان به‌طور تحقیق و قطعی و یقینی عقیده‌شان این بود که امام موسی صدر در لیبی بازداشت شده‌اند و هیچ‌جا نرفته‌اند و مسئولیت هم صدر صد بر عهده سرهنگ قذافی است. مطالبی که شهید چمران در مورد این موضوع بیان داشته‌اند، مشروح و متعدد است و ما یکی، دو نمونه از آن توضیحات و سخنرانی‌های منتشرنشده شهید چمران را در این ویژه‌نامه می‌آوریم. همین‌طور نامه‌ای را که ایشان در خصوص مسائل لبنان به مرحوم مهندس بازرگان نوشته‌اند، شاید در جلد دوم بیاوریم تا اولاً حوادث لبنان آن‌طور که بوده برای دوستان ایرانیان روشن شود و ثانیاً نویسندگان از شاه تا شمعون! که علیه امام موسی صدر نوشته‌اند و کسانی که این‌طور فکر می‌کنند و همانند چپ‌نماها در مورد امام موسی صدر قضاوت و داوری می‌کنند، با خواندن این مطالب تاریخی، تغییری در تفکر خودشان به‌وجود آورند و حقایق را آن‌طور که

۱. متن نامه این‌جانب به عالی‌جناب پاپ چون محرمانه نیست و همچنین گزارش امر به امام خمینی به‌عنوان ملحق شماره ۷ در آخر همین بحث خواهد آمد.

هست ارزیابی نمایند و اگر هم مایل نبودند بر عقیده خود استوار بمانند! ولی بدانند که به راه راست نیستند و البته ما همچنان از خداوند متعال هدایت آنها را خواستاریم!

پرسش: نظر حضرت امام درباره این مسئله چه بود؟ آیا ایشان در این زمینه اقدام خاصی انجام دادند؟

پاسخ: بلی! حضرت امام (قدس سره)، اقدامات مختلفی انجام دادند از قبیل تلگراف به بعضی از رؤسای دول عربی، پی گیری امر از طریق وزارت امور خارجه و مسئولین کشور، تعقیب مسئله از طریق پاپ و واتیکان، تجلیل از امام موسی صدر در سخنرانی های متعدد و ملاقات ها و بازخواست از سرهنگ جلود که به ایران آمده بود و از همه مهم تر آنکه وقتی هیئت لیبیایی درخواست کرد که سرهنگ قذافی به ایران بیاید، امام اجازه ندادند و فرمودند من عازم قم هستم و اول هم باید قذافی مسئله امام موسی صدر را روشن سازد ... و این امر نشان می دهد که حضرت امام هم قذافی را مسئول ربهوده شدن امام موسی صدر می دانستند. (البته ما متن کامل دیدگاه های امام را درباره امام موسی صدر در اول این کتاب آورده ایم).

پرسش: گاهی برادران لبنانی گله می کنند که مراجع تقلید و علمای بزرگ ایران و به طور کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در مورد پی گیری قضیه امام موسی صدر، اقدام لازم را به عمل نیاورده اند ... نه تلگرافی، نه اعتراضی، نه قطع رابطه ای و ...

پاسخ: البته سؤال را باید به دو بخش تقسیم کرد: به نظر من آقایان مراجع تقلید و در طلیعه آنها امام خمینی (قدس سره) اقدامات زیادی کردند. هم تلگراف به رؤسای بلاد عربی مخابره نمودند، هم به شدت به قذافی اعتراض کردند، و هم قطع رابطه را پیشنهاد نمودند و یا همان طور که اشاره شد، از طریق پاپ و واتیکان پی گیر موضوع بودند که متأسفانه به نتیجه مطلوب نرسید.

در مورد قطع رابطه که پیشنهاد شخصیت هایی چون شهید آیه الله صدوقی و دیگران بود، متأسفانه هم دولت موقت کوتاه آمد و در مقابل «گروه فشار» عملاً کاری انجام نداد و هم دیگر دوستان مسئول کوتاهی کردند ... و بحث و بررسی

۱. در ملحق شماره ۸، چند نمونه از تلگراف های مراجع عظام ایران را که اغلب تاکنون در جایی منتشر نشده است، می آوریم ... البته اسناد اقدامات مراجع عظام نجف در اختیار ما نیست ... اگر به دستمان رسید در جلد دوم نقل می کنیم.

امام موسی صدر، مصلح ... ۴۴۷

این امر نیاز به فرصت دیگری دارد ... چون شما حادثترین سؤال را در پایان توان
و نیروی سخن گفتن من مطرح ساختید و ...

پرسش: خوب استاد وقت شما را گرفتیم و ظاهراً خیلی خسته شدید اما اگر اجازه
هست گفتگو را ادامه دهیم؟

پاسخ: خیلی ممنونم! واقعه‌ش خسته شدم ... گفتنی‌ها درباره‌ امام موسی صدر زیاد
است و تمام نشده، اما فعلاً به همین مقدار اکتفا کنیم تا اگر توفیق یار شد و
«دفتر خاطرات» حقیر آماده گردید، در آن مطالب دیگر را می‌خوانیم!

حوزه علمیه
قم، زمستان ۱۳۷۴

ملحقات^۱

۱. نامه‌ای به شهید بهشتی

بسم الله الرحمن الرحيم

المجلس الاسلامي الشيعي الاعلى - الرئاسة

برادر عزیز و عقل منفصل و مکمل وجود و دور نزدیک و دوست ارجمند، حضرت بهشتی دام عزه. شد مدتی که گفت و شنود با تو رو نداد. به علاوه صدها شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل در پیش داشتیم سعی کردم یکی، دو بار گزارش کوتاه و بلندی تقدیم کنم. با پاره‌ای از دوستان هم اینجا صحبت شد و حال که رفته‌رفته ابعاد توطئه روشن و روشن‌تر می‌گردد و عواطف سیاست‌های جهانی منطقه را برای تحولات عظیم سال آینده آماده می‌کند با وضوح بیشتر صدق نظریات ما، رؤیت‌های ما، نصیحت‌های ما، صدق فداکاری‌های ما، خطرناک‌تر بودن روش کمونیست‌ها، جنبلاط‌ها و همکاران عرب‌های لیبی و عراق که مقاومت را در معرض خطرهای جهانی قرار دادند ثابت می‌گردد. مقاومت در چند هفته اخیر وضع داخلی خود را تا حدودی تصفیه کرده است. فتح، محور ابوصالح، ابوموسی و حتی ابویاد را کنار زده است. از طرف دیگر روابط بهتر، همکاری بیشتر تا حد «اعلام مشترک» و همکاری همه‌جانبه در جنوب لبنان با جوانان ما می‌کنند هرچند زخم‌های گذشته فوق‌العاده عمیق بود ولی سعی می‌کنند و به‌خصوص ابوعمار و ابوجهاد با ملاحظت و تدابیر دیگری جبران کنند.

۱. این ملحقات مربوط به مسائلی است که در مصاحبه این‌جانب به آنها اشاره شده است و برای تکمیل موضوعات مورد اشاره در پایان گفتگو، نقل می‌گردد.

امیدوارم باز هم بتوانیم دل شکسته و مرغ پریده مردم جنوب را که ثمره ده سال فداکاری و صبر و سکوت را به برکت حقه‌بازان چپ و خودخواهان جنبلاط صفت از دست مقاومت کشیدند، از نو رام کرده آرام نماییم و باز هم به حمایت مقاومت موفق شویم.

خوب راستی برادر کتاب‌ها، بحث‌ها، نوشته‌ها، تجربه‌ها و عقاید قرآن چه شد؟ برایم بفرست. سلام به خانم برسان.

موسی صدر

۷۷/۱/۱۱

۲. مؤتمر آشنایی با اندیشه اسلامی

از «وزارة التعليم الاصلی و الشؤون الدینیة» الجزایر، برای شرکت در هفتمین مؤتمر بین‌المللی برای «آشنایی با اندیشه اسلامی» که همه‌ساله با شرکت گروه کثیری از علماء و اندیشمندان جهان، برای بررسی مسائل اسلامی و مشکلات مسلمانان، در الجزایر تشکیل می‌گردد، دعوتی رسیده بود. این دعوت امسال برای اولین بار از مجله «الهادی» — که به زبان عربی از قم منتشر می‌شود — به عمل آمده بود؛ و نویسنده به عنوان یکی از اعضاء هیئت تحریریه آن مجله؛ در این کنفرانس شرکت نمود.

«مؤتمر آشنایی با اندیشه اسلامی» از ۲۰ تیرماه تا ۳ مرداد، در شهر «تیزی‌وزو» که ۱۲۰ کیلومتر با پایتخت الجزایر فاصله دارد، برقرار بود و در جلسات آن، که صبح و عصر منعقد بود، در حدود ۱۵۰۰ نفر شرکت می‌کردند که ۱۵۰ نفر از آنها را علماء و شخصیت‌ها و اساتید معروف کشورهای اسلامی تشکیل می‌دادند و بقیه از بین هزاران دانشجوی داوطلب الجزایری، به حکم قرعه انتخاب شده بودند.

تشکیل این کنفرانس به‌طور سالانه در «الجزائر»، بیشتر بدین منظور است که دانشمندان اسلامی دور هم گرد آیند و درباره مسائل مهم و مورد نیاز مردم مسلمان جهان بحث و بررسی کنند و نتیجه آراء و افکار خود را تحت عنوان «قطعه‌نامه» اعلام دارند.

از طرف دیگر، تسلط صد و سی‌ساله استعمار خارجی و تبشیر مسیحی در الجزائر — و دیگر کشورهای اسلامی شمال آفریقا — علی‌رغم همه کوشش‌هایی که برای حفظ شخصیت و استقلال معنوی از طرف همه گروه‌ها به عمل آمده،

ملحقات ٤٥١

تصوير نامه به شهيد بهشتي

خواهی نخواهی عوارض نامطلوب و تأثیرات منفی در جوامع اسلامی آن سامان به جای گذاشته و مشکلاتی از نظر حقوقی و اجتماعی ایجاد کرده که مسئولین آگاه و دوراندیش الجزائر را واداشته تا با تشکیل این کنفرانس؛ مشکلات را در یک سمینار علمی مطرح سازند و طبق موازین اسلامی، راه‌حل‌های معقول و منطقی ارائه دهند.

از سوی دیگر، حضور حدود ۱۲۰۰ دانشجوی سراسر الجزائر در یک کنفرانس اسلامی و شرکت عملی آنها در بحث و گفتگوهای کنفرانس، یک گام تحسین‌آمیز در راه آشنا ساختن نسل جوان و تحصیل‌کرده الجزائر، با حقایق دینی و اندیشه اسلامی است.

موضوعاتی که قبلاً تعیین شده بود تا در کنفرانس امسال مطرح شده و مورد بحث و بررسی قرار گیرد، عبارت بود:

۱. مسئله تشریح و روح شریعت اسلامی
۲. وحدت اسلامی و توطئه‌های دشمنان اسلام
۳. مسئله تبشیر مسیحی‌گری در بلاد اسلامی
۴. وضع خانواده‌های اسلامی و اقلیت‌های مسلمان در جهان
۵. نقش و وظایف وسایل ارتباط جمعی در جهان معاصر

از شخصیت‌ها و علمای معروف جهان اسلام، که امسال در مؤتمر شرکت داشتند می‌توان افراد ذیل را نام برد: دکتر محمد عبده‌یمانی، دکتر توفیق شاوی (عربستان)، دکتر عصمان طوران (ترکیه)، دکتر عبدالقهار مذکر (اندونزی)، شیخ محمد ابوزهره، زینب الغزالی، شیخ محمد غزالی، دکتر عبدالعزیز کامل، دکتر احمد شریاصی، دکتر احمد حوفی؛ دکتر محمد عبدالرحمن بیصار (مصر)، دکتر عبدالرحمن صابونی، دکتر معروف الدوالیبی، دکتر مصطفی زرقاء (سوریه)، امام موسی صدر، دکتر صبحی صالح، احمد قبیسی، دکتر عمر فروخ (لبنان)، دکتر مصطفی ابومغلی (فلسطین)، المهدی بوعدلی، شیخ ابراهیم بیوض، مفدی زکریا؛ دکتر عمار طالبی، دکتر عبدالملک مرتاض، شیخ سعید صالحی، محمد صالح رمضان (الجزائر)، محمد ابراهیم جوب (سنگال)، دکتر دنس ولکر (استرالیا)، حسن زهراوی، احمد سحنون، محمد البورقادی، محمد الفاسی، عبدالکریم خطیب، محمد بن عبدالله (مراکش)، شیخ حبیب مستاوی، عبدالجلیل تمیمی، عثمان کعاک، مصطفی الغزالی (تونس)، دکتر محمد عبدالرحمن خلیفه (اردن)، سیدی محمد جیری (مالی) و دکتر سیدجعفر شهیدی (تهران).

تصویر

علاوه بر شخصیت‌های فوق، نمایندگان هم از کشورهای: پاکستان، اوگاندا، فرانسه، یوگسلاوی، کویت، تانزانیا، هند و ... در این مؤتمر شرکت داشتند. در طول ۱۳ روزی که جلسات کنفرانس ادامه داشت ۲۸ نفر از علماء و بزرگان درباره موضوعات مطرح شده سخنرانی و بحث کردند و سپس به اشکالات شخصیت‌های دیگر و دانشجویان، در همان زمینه‌ها، پاسخ دادند. سخنرانی‌ها؛ بلافاصله «پلی‌کپی» و بین اعضاء شرکت‌کننده توزیع می‌گردید و تا سال آینده؛ همه آنها، به اضافه اشکالات و پاسخ‌ها، در چند مجلد چاپ و منتشر می‌گردد چنان‌که سخنرانی‌ها و مباحث مطرح شده در سال پیش، مجموعاً در ۵ مجلد بزرگ و ۲۰۰۰ صفحه چاپ شده و بین اعضاء شرکت‌کننده توزیع گردید. به‌طور کلی کار کنفرانس با موفقیت، توأم بود و چند روز به پایان کنفرانس، کمیته‌هایی برای صدور قطعنامه — درباره هر پنج موضوع — تشکیل گردید که نویسنده در دو کمیته — خطر تبشیر مسیحی‌گری و موضوع وسائل ارتباط جمعی — شرکت داشت. قطعنامه‌های تهیه شده از طرف پنج کمیته در روز پایان کنفرانس، در جلسه عمومی خوانده شد و به تصویب رسید.

شرکت چند نفر «شیعه» در این کنفرانس، تأثیر به‌سزایی در آگاهی عموم شرکت‌کنندگان و مردم الجزائر، از آراء مذهب شیعه داشت و در کنفرانس هم با اهتمام خاصی آراء و فتاوی علمای بزرگ شیعه به تناسب‌های مختلف، مورد توجه قرار می‌گرفت از جمله نظر شیعه در اجتهاد، عدم جواز ازدواج دائم با زنان غیرمسلمان، کیفیت ثبوت رؤیت هلال و غیره ... جالب آنکه «شیخ محمد ابوزهره» هم نقل می‌کرد که در قانون احوال شخصی «مصر» در مواردی، از جمله در موضوع «طلاق ثلاث» نظر شیعه امامیه بر عموم مذاهب مقدم داشته شده است ...

و ظاهراً اگر ما تحرک بیشتری از خود نشان دهیم در معرفی شیعه و آراء اهل بیت نقش بیشتری را می‌توانیم ایفا کنیم؟ و تأثیر زیادتری از خود به یادگار بگذاریم! ... گنجانده شدن ضرورت احیاء اجتهاد در اسلام در قطعنامه کنفرانس الجزائر یکی از همین آثار بود ...

قم، آبان ۱۳۵۲

سید هادی خسروشاهی

* * *

۳. متعه در فقه مالکی

بسم الله الرحمن الرحيم

تیزی وزو فی ۱۳۹۳/۶/۱۲ الموافق

أخی فی الاسلام الشیخ حبیب المستاوی المحترم
السلام علیکم و بعد أرجوان تکتبوا بوضوح کامل رأی الفقه المالکی فی المتعه و شروطها
و أرجو ایضاً الاشارة الی مصدر فقهی علی الاقل!
وشکراً ابن عمک

سیدهادی الخسروشاهی

* کل کتب الفقه المالکی ذكرت هذه المسألة: مثلاً علی سبیل الیقین - اقرب المسالك
فی فقه الام مالک اللشیخ الدریر. و «مختصر خلیل» و شروحه الكثيرة و هو مشهور و
علی کل فنکاح المتعه فی مذهب مالک جائز علی المشهور بشرط ان لا یقع الاتفاق علی
المتعه و لا تذکر فی العقد. بحيث اذا نواها الزوج الذی بیده العصمه لا یعتبر زانیاً و یلزمه
و یلزم الزوجة کل ما یرتب علی ذلك من عدة وارث و الحاق ولد و الی غیر ذلك.

والسلام، عمکم، الحبيب المستاوی

ان صورة العقد لدى بعض العلماء المالکيه، یجب ان تبقى دائمه ولكن نية الزوج و واقع
حیاته و انه قاصد حياة موقته لا تمنع صحه الزواج عنده.

والشیخ احمد حسن الباقوری یجوز المتعه فی کتابه «مع القرآن»

توضیح:

اصل سؤال از این جانب و پاسخ از مرحوم شیخ حبیب مستاوی از علمای تونس و
به خط او است و توضیح بعدی از امام موسی صدر و به خط ایشان است.
سطر آخر هم به خط این جانب و یادداشت، اشاره شیخ محمد غزالی به تألیف شیخ
حسن الباقوری است.

۴. رهبر اباضیه و کتابی درباره امام علیؑ

در الجزائر، گروهی از اباضیه - خوارج - زندگی می کنند که یکی از معروفترین
رهبران مذهبی آنها، به نام شیخ سلیمان داودبن یوسف، همه ساله در کنفرانس
اندیشه اسلامی شرکت می کرد. پیرمرد جالبی بود. از جوان های شرکت کننده در
کنفرانس، بیشتر فعالیت می کرد و با همه علماء بلاد تماس می گرفت. مردی
مطلع از تاریخ بود ...

تصویر متن نامه

ملحقات ٤٥٧

تصوير متن روزنامه

روزی دو جلد از یک کتاب پلی‌کپی شده، تحت عنوان: «الخوارج من الانصار الامام علی کرم‌الله وجهه^۱» برای امام موسی صدر و این‌جانب آورد و ضمن توضیح، از ما خواست که دیدگاه‌های او را بررسی کنیم و قبل از چاپ کتاب، به ایشان ارائه دهیم تا در چاپ کتاب، آن نکات را مورد توجه قرار دهد. او در پشت جلد کتابی که به من اهداء کرد، چنین نوشته است:

الی الاستاد الهادی خسروشاهی فی قم.
من الشیخ سلیمان داودبن یوسف.
العطف - غردایه
الجزائر.
و هو یرجو ملاحظاتکم حتی یأخذها به عین الاعتبار قبل ان یطبع الكتاب.

E1- ATTEF
CHARDHIA

تصویر متن یادداشت

۱. همان نسخه از کتاب با دست‌خط شیخ سلیمان همچنان در کتابخانهٔ این‌جانب موجود است.

برای امام موسی صدر هم مطلبی مشابه این مطلب نوشته بود ... من کتاب او را به ایران آوردم که بررسی کنم و نظریات و پیشنهادهای خود را برای ایشان بفرستم ... مدتی گذشت و ناگهان دیدم که نامه‌ای از امام موسی صدر، در پاسخ به درخواست شیخ سلیمان به دستم رسید!

امام موسی صدر با آن همه اشتغالات، کتاب را بررسی کرده و نظریه خود را به شیخ اباضی در الجزایر فرستاده بود، و بعد برای آنکه من هم در جریان دیدگاه‌های ایشان باشم، از سر مهر و لطف، فتوکپی نامه‌اش را به این‌جانب در قم فرستاده است ...

متن نامه ایشان را به شیخ سلیمان، عیناً نقل می‌کنم تا روشن شود که رمز موفقیت امام موسی صدر در چه چیزی بود:

کوشش در حد فوق توان + اخلاص در عمل

کافیست متن نامه را بخوانید:

رئاسة

المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی لبنان

بسم الله الرحمن الرحيم

مولانا الجلیل الشیخ سلیمان داود حفظة الله

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته: لقد قرأت الكتاب الکریم فوجدته قسمین: الاول اخبار المروءات و البطولات و المواقف الاسلامیة الدقیقة لابطال الخوارج اولئك الذین لم یسلموا من اقلام السوء و السنة الشر. ان هذا لقسم یحتاج الی تفصیل و تهذیب و تنظیم مبوب و یصبح کتاباً رائعاً و ضرورياً للمکتبة الاسلامیة. اما القسم الثانی و هو موضوع العلاقات بین الخوارج و بین الامام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فهذا موضوع معجل و ضروری و مستقل و لابد من طرحه علی الرأی العام الاسلامی و علی المورخین للنقاش، لذلك فانی أقترح فصله عن القسم الاول و طبعه کمقال فی مجله علمیة ادبیة معروفة او طبعه علی الاستنسل و ارساله للباحثین فی انحاء العالم الاسلامی للتعلیق علیه و لنقده و اکماله.

ارجو الا تتعبوا فان المهمة كبيرة و نتائجها لوحدة المسلمين كبيره و اكبر، لذلك فان
صرف الوقت و الجهد و المال خدمة للإسلام موضع رضاالله سبحانه و تعالى: و على كل
حال فاني حاضر لكل امر بانتظار تكليفكم لى. والله يحفظكم و الى اللقاء.

موسی صدر

۱۳ رجب يوم مولد الامام على ع

۵. نامه‌ای از امام صدر

مقدمه:

جزوه‌ای اخیراً به دستم رسید علیه برادر دکتر چمران به بهانه مسائل جنوب لبنان
که به نظرم «رفقا» چاپ کرده‌اند! ... این جزوه مرا به یاد خاطره‌های لبنان
انداخت...

چند بار من به لبنان رفته‌ام، ولی از دیدنی‌های تاریخی و باستانی صور و صیدا
چیزی ندیده‌ام. هر بار مشتاقانه به دیدار امام صدر رفته‌ام، و یک بار که
راهپیمایی غربی‌ها بود از بیروت تا صور، به عنوان دفاع از فلسطینی‌ها، همراه
امام صدر شبانه به صیدا رفتیم، و پس از صرف شام به صور ... و مدرسه فنی
آنجا، که دکتر چمران اداره‌اش می‌کرد و به جوانان محروم جنوب لبنان درس
می‌داد و به جوانان ایرانی تعلیمات؟ ... شب را تا دیروقت نشستیم، بالخصوص
که چمران را چندین سال بود ندیده بودم. موقع خواب که رسید اطاق کوچک
چمران با تخت یک نفره‌اش نصیب من شد و امام صدر و چمران و بقیه در
سالن کتابخانه خوابیدند! ... اذان صبح بود که صدای انفجار و بمباران همه را
بیدار کرد ... نماز را که خواندیم امام صدر و چمران و دیگران رهسپار دهکده‌ای
شدند که در آن نزدیکی توسط اسرائیل بمباران شده بود و چند کشته و مجروح
از خود به یادگار! ...

... مدتی گذشت در مراجعت از مکه مکرمه — عمره — به لبنان رفتیم و من
صبح زود به ملاقات امام صدر در دفتر کارش رفتم. وقتی قبلی هم نگرفته بودم،
همان روش طلبگی! ... او با همان سادگی و گشاده‌رویی از من استقبال کرد، یک
ساعتی نشستیم و صحبت کردیم، از اوضاع ایران و به‌ویژه قم و حوزه علمیه و
رفقا ... خیلی دلش می‌خواست که «فارسی» حرف بزند! همان‌طور که گاهی ما
دلمان می‌خواهد «ترکی» حرف بزنیم تا به قول آیه‌الله‌العظمی آقای خوئی در
نجف «دلمان باز شود!!» ...

ملحقات ٤٦١

بعد قرار شد که عصر همراه ایشان به «عالیه» برویم که همه وقت بیشتری برای گفتگو داشته باشیم و هم دیداری از آن منطقه! ...

عصر که از منطقه شیعه‌نشین و جنوب بیروت - شیاح - یا هتل محل اقامت، عازم ساختمان مرکز اسلامی شیعه بودم، چند جا «تاکسی» را بچه‌های مسلسل به دست نگه‌داشتند و بازرسی؟ ...

جلو ساختمان مرکز «حازمیه» که رسیدم وضع فرق کرده بود. جوانان «امل» با مسلسل‌های کلاشینکف که برق می‌زد، همه‌جا را می‌پائیدند!

«لباس» کارت شناسایی من بود! ... به دفتر امام صدر رفتم ... سخت اندوهگین بود، بدون وقفه تلفن می‌کرد و یا به تلفن‌ها جواب می‌داد ... از ابوعمار تلفنی می‌خواست که از عکس‌العمل خودداری کنند، از بشیر جمیل رهبر نظامی فالانژیست‌ها می‌خواست که «مجرمین» را تحویل مرکز اسلامی شیعه بدهند تا «دولت مرکزی» مداخله کند و جنگ داخلی آغاز نشود؟ ...

تلفن‌هایش که تمام شد گفت:

می‌دانید چه خبر شده؟

گفتم:

نه! فقط چند جا تاکسی را و مسافری را بازرسی کردند!

گفت:

توطئهٔ تجزیه لبنان به مرحلهٔ عمل نزدیک شده است، ۲۷ نفر از فلسطینی‌ها را در عین‌الرمانه که مرکز مسیحیان است، در اتوبوس به گلوله بسته و قتل عام کرده‌اند ... اگر فلسطینی‌ها عکس‌العمل نشان دهند، جنگ داخلی حتمی است و آیندهٔ آن نامعلوم ... شاید اسرائیلی دیگر در کنار اسرائیل فعلی و در قلب لبنان؟ و قربانی اصلی شیعیان و محرومین جنوب! ...

دو، سه ساعتی نشستیم، هوا می‌خواست تاریک بشود که با تاکسی به محله «هتل‌ها» برگشتم...

صدای رگبار مسلسل، خمپاره، موشک انفجار یک لحظه قطع نمی‌شد. صبح که برای خرید نان به بیرون رفتم، چندین اتومبیل منهدم شده و چند جنازه وسط خیابان بود! ... افسر پلیس که آنجا ایستاده بود، گفت با شما کاری ندارند! رفتم نان خریدم، ولی دیدم که مسلسل‌چی‌های فالانژیست‌ها آماده شلیک، پشت کیسه‌های شن نشسته‌اند!، حساب و کتابی در کار نبود ... هر جنبنده‌ای را می‌زدند

و سه شبانه‌روز از هتل بیرون نرفتیم. پس از سه روز، تلفن کردم به مرکز اسلامی شیعه تا امام صدر ترتیب کارهای خروج ما را بدهد! ... و سرانجام افسری که همراه سربازانش در جلو هتل بود، به احترام «امام صدر» ما را سوار تاکسی کرد، رهسپار فرودگاه شدیم، هواپیما که برخاست، از همه جای بیروت دود بلند بود!! ...

* * *

مدت‌ها گذشت، سوریه نیروهای خود را به لبنان فرستاد ... قتل عام فلسطینی‌ها در کرنینه، جسرالباشا، نبعه و تل‌الزعترا به وسیله مسیحیان وجدان هر انسانی را که احساس انسانی دارد، آزرده می‌ساخت ... در این میان رادیو «صوت‌الثورة الفلستینیه» امام صدر را سخت مورد حمله قرار می‌داد که چرا با سوریه و مسیحیان لبنان همکاری دارد؟ ...

هر شب من همه برنامه‌های این رادیو را گوش می‌دادم و روزنامه‌های عربی را که به دستم می‌رسید، می‌خواندم و سرانجام نامه‌ای در چندین صفحه به امام صدر نوشتم و سخت بر او تاختم که:

آیا مسئولیت تاریخی شما چنین ایجاب می‌کند که به جای همکاری با مقاومت فلسطین، با فاشیست‌های مسیحی فالانژ و احرار و جنایتکارانی مانند سلیمان فرنجیه که افتخار می‌کند به دست خود ۲۷ نفر را کشته است و یا کامیل شمعون و پیر جمیل و اسقف شربل — که فتوای قتل عام را صادر کرده است — همکاری کنید و از نیروهای اشغالگر بعث سوریه پشتیبانی کنید؟ ... نبعه و تل‌الزعترا و جسرالباشا پشت سر هم سقوط می‌کنند و نیروهای شما دخالت نمی‌کنند؟ ... اصولاً اگر دخالت سوریه نبود، فاشیست‌ها مسلمانان و مقاومت را قتل عام نمی‌کردند ... جنبش لبنان عربی را محکوم می‌کنید و فلسطینی‌ها از سوی نیروهای شما مورد حمله قرار می‌گیرند و اخبار فاجعه‌آمیز دیگر ...

مگر علمنه — لائیک بودن — در لبنان چه عیبی دارد که امروز به خاطر مبارزه با آن، باید قتل عام راه بیافتد؟ مگر در لبنان دینی وجود داشت؟ و مگر شمعون و پیر جمیل و فرنجیه دینی دارند که به درد خدا و خلق خدا بخورد؟! ...

نامه من طبق معمول! تند بود و آن را به وسیله پیکی فرستادم، شاید چند روزی نگذشته بود که پاسخ امام صدر رسید! ...

من از چاپ متن کامل نامه خودم معذرت می‌خواهم — که اگر نوشتنش در آن زمان جایز می‌بود! نشر مجدد آن و با آن لحن، امروز یقیناً مجوزی ندارد — ولی از پاسخ‌های امام صدر روشن است که من چه نوشته‌ام! — جملاتی را که در بالا

نقل کردم شاید نشان‌دهندهٔ چگونگی محتوای آن نامه باشد — ... و خود پاسخ، روشنگر خیلی از حقایق معرکه چپ و راست لبنان، علیه مسلمانان، که همچنان ناشناخته مانده است.

پاسخ امام صدر را فقط به این منظور منتشر می‌سازم که گوشه‌ای از تاریخ و مبارزات شیعیان لبنان روشن گردد و کسانی که هنوز در این زمینه یک‌جانبه‌دواری می‌کنند و جزوه و نشریه چاپ می‌کنند، در قضاوت خود تجدیدنظر بنمایند و حقیقت را فدای مصلحت نکنند! و اکنون که امام صدر در میان ما نیست لااقل از درد دل او آگاه شوند و البته به امید آزادیش روزشماری می‌کنیم و یادش را همواره گرامی و خاطره‌اش را همیشه بزرگ می‌داریم.

۵۹/۱۰/۱۸

سیدهای خسروشاهی^۱

* * *

۱. این نامه و مقدمه، در دی‌ماه ۱۳۵۹، در روزنامهٔ «اطلاعات» منتشر شد و اکنون به تناسب موضوع این کتاب، به نقل آن مبادرت گردید.

«تاریخ و فرهنگ معاصر»

بسم الله الرحمن الرحيم

الاخ العلامة، السيد هادی خسروشاهی المحترم - قم^۱

برادر عزیز و مکرم، علامه مجاهد، با قلمی که «مداده يعادل دماء الشهداء» چه تیرهای زهرآگینی که جسم مبارزان حق و روشن فکران خلقی را مجروح و عقل و ادراک و روش مردم را پریشان و منحرف می‌کند و اختلاف و شک و تهمت و تناقض‌های داخلی ایجاد می‌نماید، خطری بزرگ است که از خطر دشمن خارجی که مجاهدان با خون خود دورش می‌کنند، کمتر نبوده و در نتیجه قلم مجاهدان مخلص و بیدار، این خطرها را نیز دور می‌نماید و وحدت و اطمینان و قدرت معنوی جامعه را حفظ می‌نماید.

نامه عزیزت رسید، لازم به تذکر نیست که مزید تشکر حاصل آمد، چه مصداق «المؤمن مرآة اخيه المؤمن». اگر بر تو یابن بنت الرسول صادق نیاید، بر که تطبیق می‌کند؟

و یقین دارم که آن دوست پرتجربه، با گوش خود فکر نمی‌کنند و با خواندن مقالات و حتی شنیدن «صوت الثورة الفلسطينية» که از عراق پخش می‌شود، پریشان خاطر نخواهد شد. عراقی که خود بهتر می‌دانید اولین کشور عربیست که پخش برنامه «فتح» را در رادیو منع و همه دفاتر فتح را تعطیل کرد و همه کمک‌هایش را به جبهه التحریر العربیه می‌کند، در حالی که تا هم‌اکنون ۶۴ دفتر فتح و ۱۶ اردوگاه تدریب نظامی و دانشکده افسری مقاومت و همه رهبران و خانواده‌هایشان، در سوریه هستند و هم امروز با سه نفر از رهبران بزرگ الفتح در شام ملاقات دارم، خالدالحسن (ابوالسعید، ابوماهر، ابومازن) و اگر سوریه با مقاومت همین امروز بسازد و همکاری را از سر گیرد، باز عراق جز به «ابونضال» که در فتح محکوم به اعدام است و همه حملات باوتیل‌ها و سفارت‌ها و دفاتر هوایمایی سوریه کار اوست، به کسی از مقاومت کاری ندارد و به دنبال کار خود می‌رود و جبهه تحریر را که حتی یک مرتبه در اسرائیل فعالیت نداشته، بیشتر تقویت خواهد کرد.

برادر هم‌درد، درباره مطالبی که مرقوم شده بود گویا عنایتی به قرائت شماره‌های ۲ و ۳ «صوت المحرومین» فرموده‌اید و در عین حال سعی می‌کنم چند عدد دیگر بفرستم و دوست «حرکی» حسین قطیش به تهران آمده و با اخوی تماس خواهد گرفت، امیدوارم او را دیده و تفصیل بیشتری را مطلع شوید.

و اینک چند مطلب:

۱. «موقف ما و موقف سوریه» این دو موقف یکی نیست، موقف ما در این چند جمله خلاصه می‌شود: مسلمانان و فلسطینیان، که به اعتماد مسلمانان و به خصوص

۱. این عنوان در روی پاکت نامه مکتوب است.

شیعیان مصون و مکرم هستند، در مقیاس احزاب راست مسلح «گروهی از مسیحیان و جمعی از رهبران قدیمی مسلمانان» قدرتشان متکافی نیست، آنها مسلح تر و منظم تر هستند، کمک‌های غرب با سخاوت تقویتشان می‌کند، اسرائیل هم یک نوع هم‌آهنگی با آنها دارد و در مقابل، مسلمانان غالباً بی‌اسلحه و غیرمنظم هستند. فلسطینی‌ها هم چندرنگی به ضررشان تمام شده، دولت‌های عربی هم آنها را به جان هم انداخته‌اند. هرچند «فتح» قدرت شبه‌مطلق دارد.

باید افزود که مسیحیان به تدریج هدف واضحی درست کرده‌اند (حفظ لبنان!) ولی مسلمانان بین هدف‌های چپ و اسلام (حفظ مقاومت، از زیر بار امتیازات مسیحیان آزاد شدن، تغییر رژیم قومیت‌های عربی، سوری، لبنانی، افکار قدیمی که با خودخواهی جهانی توأم بوده و ماسک تقدیمی زده، انتقام و غیره) گمراه و پریشان هستند.

در هفت ماه اول هم‌آهنگی جالبی وجود داشت، زیرا هدف، دفاع از اسلام و مناطق اسلامی و مقاومت بود و اصلاحات اجتماعی را به آینده موکول کردیم، ولی بعداً چپ‌گرایان خلط مبحث کردند و بر مکاسب و ثمره خون‌های مسلمانان دست‌اندازی کردند. شعار «علمنه» و ادارات محلی برافراشتند. علمنه برادر، در لبنان نتیجه محو شدن در مسیحیان است و اداره محلی، تقسیم لبنان. چه مسیحیان نیز به ادارات دولتی پشت‌پا زده و دولتی برای خود می‌سازند و از همه مهم‌تر آنکه، در این موقع و در اثر دخالت سوریه مقاومت مسیحی‌ها درهم شکسته شد و رئیس‌جمهور، پیمان ملی جدیدی که عرب بودن لبنان و الغاء طائفیت را تأیید می‌کرد، پذیرفت و جنگ تمام شده بود. در این موقع حمله از طرف فدائیان به تحریک جنبلاط و چپ‌ها، شروع شد. مسیحی‌کشی شروع شد و اصولاً هیچ دلیلی برای این حرکت وجود نداشت. سوریه را این کار در محذور گذاشت، مسیحی‌ها به آمریکا و فرانسه و اوتیکان توسل جستند و اگر بی‌طرفی سوریه نبود، دخالت غربی‌ها یا اسرائیل حتمی می‌شد. از این جهت سوریه بی‌طرف ماند و جلوی سیل اسلحه و مهمات فدائیان و چپ را که از خاک سوریه وارد لبنان می‌شد، گرفت. تحریک چپ للمقاومه شروع شد. روابط مقاومت و سوریه به هم خورد. حمله تبلیغاتی شروع گردید. جنگ شدت پیدا کرد. دست سوریه در حنا ماند. رفته‌رفته حمله و تیراندازی به ارتش سوریه شروع شد و ارتش سوریه را «ارتش اشغالگر» خواندند آن‌قدر به سوریه حمله شد که اگر اعصاب آهنین حافظ‌الاسد و علاقات اساسی بین او و فتح نبود. در یک هفته کلکشان را چون ملک حسین می‌کند.

به‌طور خلاصه و با اعتراف به اشتباهات پاره‌ای مسئولین سوریه باید گفت روش سوریه به هیچ وجه خصمانه و برای کشتار فلسطینی‌ها و یا مسلمانان و یا حمایت مسیحیان نبوده است و پروپاگاندا، کار را خراب کرده است. عجیب آنکه پروپاگاندا چپ و راست علیه سوریه شروع شد. حتی روزنامه‌های ایران و فرانسه هم بله؟ چرا، چپ معلوم است. راست هم از اختلافات فلسطین - سوریه خوشنود بودند و سعی کردند با حمایت اضعف، خلاف را ادامه دهند.

اما موقف ما: نمی‌توانستیم در جنگ جبل و مسیحی‌کشی شرکت کنیم و خون جوانان خود را در راه مجد و شهرت و به ناحق بریزیم. از جنگ اجتناب کردیم. ولی در دفاع از مناطق خود و از سنگرهای فلسطینی‌ها، باقی ماندیم، شهدای فراوان دادیم. دوم آنکه سعی کردیم روابط سوریه با مقاومت را حفظ کنیم. پنج بار به دمشق سفر کردم و اسد را دیدم و آخرین بار با حضور ابوعمار ۷ ساعت جلسه داشتیم و خدا شاهد است که اسد مسئول این خلاف نبود و هنوز هم این تلاش ادامه دارد و الحمدلله تلاش ما در این کنگره اخیر ریاض مؤثر بود.

سوم آنکه اعلام کردیم و در عدد دوم مجله می‌خوانید که اختلاف ما با احزاب سبب خلاف ما با مقاومت نیست. (تفصیل در مجله دیده می‌شود عدد ۲).

نبعه و تل‌الزعترا و جسر الباشا در حالی ساقط شد که ارتش سوریه اشغالگر شمرده می‌شد و تیراندازی و بمب‌های منفجرکننده علیه‌شان ادامه داشت. دخول ارتش سوریه در این مناطق مستلزم مرور از مناطق تحت تسلط فدائیان بود و تبلیغات صدها برابر حقایق است که اگر روزی کشف شود «تسود وجوه و تبیض وجوه».

از مظالم کتائب و احرار هیچ نمی‌توان کاست. ولی تل‌الزعترا را پیراهن عثمان بدانید.

می‌فرمائید:

اگر دخالت سوریه نبود فاشیست‌ها مسلمانان و مقاومت را قتل‌عام نمی‌کردند.

قبل از دخول سوریه وضع نظامی مسلمانان و فلسطینی‌ها بدتر بود. کرنتینه و مسلخ و مخیم ضمیمه قبلاً سقوط کرد و قتل‌عام گردید. جسر الباشا قبلاً محاصره شد. از سوریه زخمی شده که احساس می‌کرد چپ و راست دست او را توی حنا گذاشته‌اند، چه توقع دارید؟ قتل‌عام هم از طرف آقایان هم صورت گرفت. جیش لبنانی عربی، هیچ‌وقت مورد حمله من قرار نگرفت. جز آن‌وقت که مردم مسلمان و به‌خصوص شیعیان را که اکثریت آن را به وجود می‌آورد، آن‌چنان علیه سوریه تحریک می‌کرد که علیه اسرائیل نمی‌کرد. به علاوه افسران او با افسران اسرائیل ملاقات کردند. قبلاً از جیش لبنان عربی تقویت کردیم و کمک‌های همه‌گونه به او نمودیم.

اما حمله به فلسطینی‌ها، تاکنون از ما صادر نشده و نخواهد شد. علی‌رغم حملات اعلامی و تیراندازی و اهانت ... آخر همه فلسطینی‌ها هم که حضرت عباس نیستند! قیاده عامه و ابوالعباس یک مجرم به تمام معنی است، درعین حال آن‌چنان که در مقابل صحابه پیغمبر اکرم می‌ایستند، ما در کنار مقاومت ایستاده‌ایم.

اما حملات تبلیغاتی: فانی احمد الله علی ذلک، زیرا فقط و فقط برای دین خدا و حفاظت آن مورد هجوم کمونیست‌ها قرار گرفته‌ام و هم‌اکنون آنها و رفقایشان — به من حمله می‌کنند، ولی ابوعمار، ابوجهاد، ابوالزعمیم، خالدالحسن، هانی‌الحسن و

همه معتدلان فتح، رفقای ما هستند، صوت‌الثوره‌ای که شما می‌شنوید، از بغداد پخش می‌شود! و حالش معلوم است.

گمان دارم مجله‌ها را خوب نخوانده‌اید، کاش مطالعه می‌فرمودید. به هر حال باز هم خواهیم فرستاد. فلسطینی‌ها را کسی قتل عام نمی‌کند و نخواهیم گذاشت به امید خدا. فاشیست‌های مسیحی با وجود سوریه پیروز نخواهند شد. ریمون‌اده هم سگ زردی است که برادر شغالست. هم او طالب پلیس بین‌المللی بود. الیاس سرکیس صدها درجه از او بهتر است، زعامات تقلیدی خود فرو ریختند و بعد از جنگ حنایشان رنگ ندارد.

«علمنه» را ضد اسلام نمی‌دانید؟ در لبنان تنها محیط حکومت دین، ازدواج و طلاق و سایر احکام شخصی است، فاشیست‌های مسیحی با جنبلاط و چپ هم‌رأی هستند، باید پرسید از مبارزه با علمنه باید چپ برنجد، ولی چرا مقاومت فلسطین باید ناراحت شود؟

کمی در اینجای کاغذتان قلم‌فرسائی فرمودید: «مگر در لبنان دینی بود؟ مگر شمعون و فرنجه و ... دین دارند، دینی که به درد خلق بخورد؟ آیا این موضوع می‌ارزد که کشتار شیعیان را سبب شود؟» سبحان‌الله! چه شنیده‌اید؟ مگر کسی سر علمنه کشت و کشتار کرده، به‌عکس مسیحیان طرفدار علمنه هستند. مگر ما با آنها هم‌گام شده‌ایم؟

هادی عزیز! یاد سیدالشهداء باید که غوغای قاتلان‌ش گذاشت حرف بزند و سپس گفتند:

(یا حسین لاندیری ماتقول ولكن انزل علی حکم ابن عمک)

موج تبلیغات مطالب را خیلی وارونه جلوه داده است.

۶۰ درصد کادرهای فلسطینی به علت توطئه‌های مسیحی‌ها و نیرنگ‌های جنبلاط و چپ و عدم درایت رهبران مقاومت کشته شدند. خدا شاهد است که قدم‌به‌قدم تا همین امروز نصیحت ما به مقاومت ادامه داشته است. سوریه به هیچ وجه در کشتار مقاومت دست نداشته و حتی در جنگ اخیر عدد کشته‌شدگان مقاومت به دست سوریه به ۲۰ نفر نمی‌رسد.

به‌راستی از دور قضاوت می‌شود. امیدوارم نامه‌ها و مجله‌ها و معلومات برادر، آقای قطیش شما را در جریان حوادث بگذارد. سلیمان فرنجه از مجرمان بزرگ تاریخ است و ما با او سخت مبارزه کردیم، آدم‌کشی او به دست خودش سال‌های سال قبل از حوادث اخیر لبنان، یعنی در سال ۱۹۸۵ بوده است.

اما آنچه سخت در نامه عزیزت مرا پریشان می‌کند سخن از مسئولیت تاریخی من است، به یاد کلمه پیامبر بزرگ اسلام هستم که فرمود:

شیبیتی سوره هودل‌مکان استقم.

به راستی اگر مسئولیت تاریخی نبود، اگر هزار سال تهمت و ناروا علیه شیعیان نبود و ما را ستون پنجم در میان مسلمانان و عرب نمی شناختند باز کار آسان بود، زیرا هیچ عقده‌ای در روش ما حکومت نمی کرد صاف می گفتیم:

نصادق من یصادقنا و نعادى من یعادینا.

و اگر حاصل دیگری برای آزاد کردن فلسطین از دست دشمنان خدا — اسرائیل — اگر مشعل‌داری دیگر جز مقاومت وجود داشت، باز مشکل آسان بود.

و اگر هماهنگی میان شیعیان به ما اجازه می داد روش قاطع داشته باشیم. و اگر مقاومت خود را اسیر چپ نمی کرد و اگر تبلیغات آن در دست کمونیست‌ها نبود و اگر ... چقدر وضع آسان بود.

و الآن و در مقابل حقیقت‌های موجود مقاومت را باید حفظ کرد. خون شیعیان را نباید حرام و سگ‌خور کرد و باید آنها را مردانه تربیت کرد و از ذلت تاریخی درآورد. جنوب لبنان — جبل عامل — را باید حفظ کرد. با مسلمانان باید هم‌آهنگ بود. با مسیحیان باید هم‌زیستی کرد، که در غیر این صورت، «تقسیم» اسرائیل دیگری می‌سازد خطرناک‌تر. باید دین مردم را حفظ کرد، باید غربت شیعیان را در جهان عرب احساس کرد. باید با حق و عدالت بود و راست گفت: این‌ها مبادئی است که خط مشی ما را ترسیم می‌کند. مسئولیت بزرگ است ولی «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا» خداوند هدایت کند. حقایق را روشن سازد. لبنان را که هیچ دل‌سوز ندارد، نجات دهد.

واظنه فاعل

المخلص الشاکر - موسی الصدر

* * *

این بود متن کامل نامه امام موسی صدر، که آن را در بحران حوادث لبنان در پاسخ نامه من نوشته است ... پاسخی که حاکی از یک دنیا خلوص، بزرگواری، ایمان و عمل است، به اضافه اطلاعاتی که در مجله‌ها و اسناد ارسالی بود و توضیحات برادر قطیش، حقایق را روشن نمود و نویسنده را شرمنده ساخت که چرا بدون تحقیق کامل آن نامه را تند نوشتیم؟ ... و امروز نشر این نامه — و این ویژه‌نامه — خود عذر تقصیری است به پیشگاه آن عزیز به ظاهر غائب، و همیشه حاضر در قلب ...

سید هادی خسروشاهی

قم، رمضان ۱۴۱۶ هـ

٤٧٠ یادنامة امام موسى صدر

تصوير تامه

ملحقات ٤٧١

تصوير نامه

۶. نامه‌ای از امام خمینی

بسمه تعالی

خدمت جناب مستطاب سیدالاعلام و حجّة الاسلام آقای صدر دامت برکاته. از سلامت جناب عالی و مجاهدات شما در راه حقوق شیعه و کوتاه کردن دست ستمکاران متشکر شدم، امید است که خداوند تعالی جناب عالی را برای ما حفظ فرماید و ترقیبات روزافزون، که قوای جوانی را در راه واهب العطايا صرف فرمائید و سرمایه‌های نافذه را مبدل به سرمایه باقی نمائید. آنچه پیش ما است از شئون طبیعت از دست خواهیم داد و برد با آنهاست که زائل را فدای لایزال نمودند و به نعمت‌های لایزال نائل شدند. قیل ارجع و رانکم فالتمسوا نورا، گویا وراء همین عالم طبیعت است که در آن می‌شود تحصیل نورانیت کرد و با رفتن از اینجا، رجوع مجال، و تحصیل ممتنع است از خداوند تعالی توفیق برای طبقه جوان، که نور فطرت، مثل ما پیرها در آن خاموش نشده، خواهانم. و از جناب عالی امید دعای خیر دارم برای عاقبت، که این چند نفسی که باقی مانده صرف لایعنی نشود، آنچه مثل گذشته است.

والسلام علیکم و رحمة الله

روح الله خمینی

۸ ذی الحجّه ۹۴

۷. نامه‌ای به پاپ و گزارشی به امام خمینی

عالی جناب!

سال نو، میلاد حضرت عیسی مسیح علیه السلام، پیامبر پاک و کلمه خدا را از صمیم قلب به شما تبریک گفته و برای شما سلامتی و آرامش از خدای بزرگ خواستارم. عالی جناب! همچنین دعا می‌کنم که خداوند سال جدید را، سال رهائی ملت لهستان، افغانستان، فلسطین و همه ملل تحت ستم و استعمار امپریالیسم شرق و غرب، قرار دهد و مستضعفین جهان که در اثر ظلم سرمایه‌داری دولتی شرق و سرمایه‌داری خصوصی غرب، در محرومیت و فقر و گرسنگی به سر می‌برند، به حقوق انسانی خود برسند و در صلح و صفا و عدالت زندگی کنند. عالی جناب! اجازه می‌خواهم که به مناسبت سال نو و به عنوان هدیه تولد عیسی مسیح علیه السلام برای ۵۰ هزار مسلمان مقیم رم و حومه، از شما بخواهیم که

ملحقات ٤٧٣

تصوير متن نامه

دستور دهید اجازه داده شود مرکز اسلامی رم که زمین آن ده سال قبل به ملک فیصل از طرف شهرداری رم اهداء شده است ساخته شود. همچنان انتظار دارم برای آرامش مادر پیر و فرزندان کوچک امام موسی صدر و خانواده بزرگتر او، مردم مسلمان و مسیحی لبنان، سرنوشت ایشان با دخالت آن عالی جناب روشن گردد به امید آنکه ایشان زنده باشند و به میان ملت خود، مردم محروم لبنان برگردند و جنگ داخلی بین مسیحیان و مسلمانان لبنان پایان پذیرد. سپاس و تشکر خود را تقدیم می‌دارم. به امید پیروزی همه مستضعفین جهان بر مستکبرین روی زمین.

و با درود

سید هادی خسروشاهی

سفیر جمهوری اسلامی ایران در واتیکان

محضر قائد امت، آية الله العظمی حضرت امام خمینی مدظله العالی

بعدالتحیه والسلام محترماً گزارش کوتاهی از عملکرد یک‌ماهه اخیر را معروض می‌دارد. مطالب دیگری نیز بود که به برادرم حاج احمد آقا نوشتم که خدمتتان عرضه خواهند داشت.

۱. در مورد حضرت آقای موسی صدر که با پاپ حضوراً مذاکره کرده بودم، پس از دو ماه به‌طور کتبی به این‌جانب نوشتند که: نتیجه تحقیقات آنها با نتایج تحقیقات مقامات قضائی ایتالیا یکسان است و آن اینکه: آقای صدر هرگز وارد ایتالیا نشده است.

۲. اعزام نماینده مذهبی از طرف حضرت‌عالی به اروپا ضرورتی است. اگر آقای حائری یزدی و یا عالم دیگر مسلط به زبان و آماده برای دخالت در امور سیاسی و مصاحبه و غیره اعزام شود خیلی مناسب خواهد بود.

۳. پاپ برای بازدید چند کشور آفریقایی رفته است. طبق آمار منتشره هم‌اکنون یک میلیون و نیم واحد وابسته — اعم از کلیسا، آموزشگاه، مدرسه، درمانگاه و غیره — با صد و ده هزار کشیش و راهبه و پزشک و کارمند در سراسر آفریقا فعالیت می‌کنند. بیشتر مسیحیت با توجه به جهل و بی‌سوادی اکثریت مردم مؤثر واقع شده و مثلاً فقط در ملاوی تعداد مسلمانان نسبت به یک قرن پیش به یک سوم تقلیل یافته است.

۴. نمونه‌های ۲۴ روزنامه ضدانقلاب فارسی منتشره در خارج به اضافه ۸ مجله و روزنامه عربی سعودی و عراق منتشره در پاریس و لندن و رم، به برادر دکتر ولایتی، همراه طرحی ارسال گردید که عین نامه و فهرست اسامی روزنامه‌ها و چند نمونه از آنها به پیوست خدمتتان تقدیم می‌گردد.

۵. در مراجعه به ترجمه قرآن مجید به ایتالیایی، که توسط یک بهائی و یک کشیش انجام گرفته، «ائمه» را «شاهزادگان» ترجمه نموده‌اند و اغلاط عمدی زیاد دیگری به چشم می‌خورد. روی این اصل به یاری خدا ترجمه کامل قرآن مجید زیر نظر مستقیم حقیر با همکاری چند نفر مسلط به زبان ایتالیایی آغاز شده و امیدوارم که دعا بفرمائید تا توفیق پایان یافتن آن نصیب حقیر گردد.
۶. به دنبال کوشش فراوان و مذاکره با برادران عرب، به یاری حق برای اولین بار برای پنجاه هزار مسلمان مقیم رم و حومه ذبیحه اسلامی آماده گردید.
- برادران عرب برای این منظور شرکتی تأسیس و دو فروشگاه باز کرده‌اند که مورد استقبال مسلمانان متعهد قرار گرفته است.
۷. سومین سالگرد انقلاب اسلامی در محل سفارت با شرکت گروهی از شخصیت‌ها و سفرای کشورهای اسلامی و دوست برگزار و این‌جانب ضمن سخنرانی به عربی، مواضع جمهوری اسلامی را توضیح دادم.
۸. برادران انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایتالیا هم در شهر «ناپل» مراسم بزرگداشت برپا کردند که به دعوت حقیر دانشجویان مسلمان عراقی و لبنانی هم شرکت کردند و این‌جانب نیز به آن شهر رفته و ضمن سخنرانی به عربی و فارسی در حدود دو ساعت هم به سؤالات مختلف آنان که در حدود ۲۰۰ نفر بودند پاسخ داده شد.
- متأسفانه به علت نبودن جا و نداشتن محل مناسب در رم بچه‌ها مراسم را در یک سالن وابسته به کلیسا برگزار کردند که امیدواریم با حل مشکل مکان برای مرکز فرهنگی اسلامی ما در رم، کلیه اجتماع برادران در آن محل برگزار گردد. الحمدلله برادران انجمن‌های اسلامی در ایتالیا خیلی فعال شده‌اند و در یک ماه گذشته هم ۴۸ کارتن دوا و پوشاک توسط ما به هلال‌احمر ایران اسلامی فرستاده‌اند و انتظار دعی خیر حضرت‌عالی را دارند.
- اخیراً کتابی به ایتالیایی درباره انقلاب اسلامی چاپ کرده‌ایم که نمونه‌ای از آن به پیوست تقدیم می‌شود.

* * *

در مورد دو موضوعی که توسط احمدآقا خدمتتان معروض داشته‌ام: ... انتظار بذل عنایت دارم.

ادام‌الله‌ظلم‌الوارف
سید هادی خسروشاهی
رم - ایتالیا*

* نامه این‌جانب به پاپ و اشاره به پاسخ واتیکان در گزارشی به امام خمینی، چون محرمانه نبود عیناً نقل گردید. متن اصلی پاسخ واتیکان چون محرمانه است، فعلاً از چاپ آن معذوریم.

چند نمونه از نامه‌ها و بیانیه‌های مراجع

۱. متن نامه امام خمینی قدس سره به حافظ اسد

۱۳۵۷/۷/۱

۲۰ شوال ۱۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت آقای حافظ اسد

رئیس جمهوری سوریه و رئیس کنگره جبهه صمود و رفض

پس از اهدای سلام، این جانب از غیبت جناب حجّة الاسلام آقای سید موسی صدر نگران و متأثرم. از جناب عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهای که در قضیه فلسطین اجتماع کرده‌اند در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر گرفتار رژیم هستیم که با اتکای به پشتیبانی آمریکا ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته‌جمعی و سلب همه آزادی‌ها می‌سوزاند. ما از شما سران دولت‌های اسلامی برای رهایی ملت بی‌پناه ایران کمک می‌خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه دژخیمان شاه خرد شده‌اند و حکومت نظامی که در اکثر شهرستان‌های مهم ایران برپاست ملت را به جان آورده. از پیامبر اسلام — صلی الله علیه و آله و سلم — نقل می‌شود:

کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ

همه افراد و از جمله شما سران دولت‌های اسلامی که قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را دارید مسئول هستید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمينی

٢. تلگرام آيت الله العظمى مرعشى نجفى به شيخ الازهر - مصر

تاريخ: شهر يور ١٣٥٧

قاهره

سماحة العلامة الجليل الشيخ عبدالحليم محمود، رئيس الازهر الشريف
تلقينا نبأ اختفاء سماحة الامام الصدر، رئيس المجلس الاسلامى الشيعى الاعلى فى
لبنان، بمزيد من القلق و الاستياء و نعتبر الموضوع مساساً بكرامة علماء المسلمين
فنرجو بذل اقصى المجهود لرفع الغموض عن ظروف اختفائه و الافراج عنه.

شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى
قم - ايران

٣. متن تلگراف آية الله العظمى سيد محمدرضا گلپايگانى به شاه اردن

بسمه تعالى

جلالة الملك الحسين بن طلال المحترم - عمان

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

نود أن نعرب لكم — بمناسبة انّ الرئيس المعمرّ القذافى يزور المملكة الاردنيّة ضيفاً لكم
— عن الأسى و القلق العميقتين الذين يغمران نفوس المسلمين و المجاهدين و الاحرار
الثائرين لاعاده أمجاد الاسلام و تطبيق مبادئه الحكيمه نتيجة اختفاء الامام المجاهد
السيد موسى الصدر الذى زار ليبيا، بدعوة من الرئيس القذافى، ثم اختفى اثره و هناك
شواهد تؤكد وجود مؤامرة فى البين و أنه لم يغادر ليبيا بعد، فالرجاء متابعة هذا
الموضوع مع الرئيس القذافى و ذلك احقاقاً للحق و اعترافاً بقيمة هذه الشخصيه الدينيه
المجاهده و غسلًا للعار الذى يلحق ليبيا، نتيجة ذلك و بذالك تقدمون خدمة لاتنسى،
للأمة الاسلاميه المجيده.

٣٠ رجب المرجب ٩٩

الگلپايگانى

تصوير متن نامہ

٤. متن بيانہ آية الله العظمى السيد عبدالله الشيرازى

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ابناء شعب لبنان المجاهد، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.
مع اطلالة شهر الطاعة و الغفران، شهر العمل و الايمان، شهر رمضان «الذى انزل فيه القرآن» ادعوكم للتأزر و التألف فى حل مشاكلكم العويصة و توحيد صفوفكم و العمل يدا واحدة لبناء لبنان حرّ موحد، ولدحر الايدي الاثيمة التى تريد النيل من تلاحمكم الوطنى و التعايش الاخوى.
ايها الاخوة اللبنانيون المسلمون.
ان الامبريالية العالمية المويده للصهيونية الدولية توجه باستمرار ضرباتها القاصمة نحو الامة الاسلاميه فى كل مكان، نحو الكيان الاسلامى فى لبنان، فتقوم بايجاد النعرات الطائفية فى بلدكم الام حتى تتسنى لهم السيادة على ارضكم و استبعادكم و من ثم نهب خيراتكم و ثرواتكم.
و ضربة أخرى تقوم بها و تبذل لها جهدا كبيرا متواصلا هى الاطاحة برجال الدين الكبار و الذين يتحملون مسؤولية الامة الاسلامية و يعلمون من اجل مصالحها و منافعها ليل نهار و تحديد نشاطاتهم بصورة مباشرة او غير مباشرة، فكانت افجع قضية قام بها الاستعمار فى تلك المنطقة وضع خطة مدبرة لاعتقال سماحة الامام السيد موسى

الصدر، و اخفائه من اعين الناس حتى يتسنى لهم كل ما يريدون القيام به من خيانه بحق الشعب اللبناني المناضل.

ولم تكن هذه الجريمة الكبرى بحق الامام السيد موسى الصدر الا لما امتاز به هذا الرجل الاسلامى من اهمية كبرى على الصعيدين الدينى و السياسى حتى أصبح حاميا لأبناء طائفته مدافعا عن حقوق كل المحرومين و المستضعفين فى تلك المناطق، مناهضا و محاربا للمطامع الامبريالية و الصهيونية بحيث لم ير الاستعمار بدا من القيام بهذه الجريمة الكبرى و الخيانة البشعة.

و قد ظن العدو انه بهذا العمل الاجرامى سوف يتمكن من القضاء على صوت الحق و العدل و الحرية و على نشاطات رجال الدين و ابنائه الغيورين، و لكنه هيهات ان يخمد صوت حملة القرآن و ابناء الاسلام.

اقول لكم جميعاً: ان اعتقال سماحة الامام السيد الصدر مضافاً الى كونه جريمة كبرى لا يمكن غض النظر عنها، و هى تعتبر مساً بكرامة الطائفة و ان علينا جميعاً أن نتابع القضية بكل قوه و امكان و هاهنا اذكركم بالنقاط التالية:

١. ان قضية الامام السيد الصدر اساءت الى المسلمين عامة و العلماء بصورة خاصة.
 ٢. لقد قمنا فى بادى الامر بارسال البرقيات الى كل من المسؤولين فى لبنان و سوريا و ليبيا و طالبناهم بمتابعة القضية و اعلامنا عن جهودهم المبذولة فلم يرجعوا لنا بالجواب.
 ٣. على ليبيا ان تاتى بالادلة القاطعة الدالة على عدم وجود سماحة فى تلك البلاد و الا فهى المسؤولة بالنهاية، و عندئذ سنقوم بواجبنا الاسلامى و نتخذ موقفاً اسلامياً صارماً تجاهها و نقول كلمتنا الاخيره بحق المسؤولين فيها.
 ٤. على الدول الاسلامية و شعوبها جميعاً ان تطالب ليبيا بقوة و حزم، بالافراج عن سماحة قبل ان يتسع الخرق على الرافع.
 ٥. ان يوم ٢٥ رمضان المبارك و هو اليوم الذى نفذ فيه المخطط الاستعمارى بحق سماحة الامام السيد الصدر و لا بد ان يقوم فيه ابناء لبنان باضراب عام استنكاراً على مبتدعى الفكرة و مرتكبي الخيانة.
- و ختاماً فان المجامع العلمية و الشعب الايرانى المسلم سيتابع القضية انشاء الله، و سيكون معكم على طول الخط مطالباً بالافراج من سماحته و عودته الى لبنان. و سيروا الى الامام تحت رعاية القرآن و عناية النبى و الائمة الاطهار، لاسيما الامام المنتظر الحجة الثانى عشر (عج) لتحقيق اهدافكم المشروعة، فالله معكم و الشعوب الاسلامية، تو آزرکم و النصر حليفكم، انشاء الله (ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون) و صدق الله العلى العظيم.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.
ايران - مشهد المقدسة
السيد عبدالله الشيرازى

٥. بيانيه آية الله العظمى السيد حسن طباطبائي القمي:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، و سلام على عباده الذين اصطفى.
الى كل المسلمين الملتزمين المسؤولين في العالم.
قد مرت سنة على الجريمة الكبرى التي ارتكبت في حق حضرة حجة الاسلام والمسلمين سماحة الامام موسى الصدر في ليبيا، هذا الجريمة النكراء التي لاقت صمتا مشبوها من قبل العالم.

قبل سنة سافر القائد الروحي و السياسي الكبير للشيعة في لبنان، الرجل الذي ليس ملكا للشعب اللبناني فحسب بل للعالم الاسلامي و كل المستضعفين.
سافر الى ليبيا بدعوة رسمية و مع الاسف انقطعت اخباره منذ ذلك التاريخ. و كانت للحكومة الليبية مسؤولية مباشرة بصفتها الدولة المضيف!! و المسؤوله من سلامة ضيفها. هذه المسؤولية التي تعتبر حقا دوليا و انسانيا، ولكن الدولة الليبية — مع الاسف — لم تقم بواجبها خلافا لكل القوانين و الموازين.

و من الطبيعي ان لبيبا هي المسؤولية الوحيدة عن اختفاء الامام الصدر و هي المرجع الوحيد الذي يجب ان يؤخذ في هذا الامر و الجميع يعرف جيدا ان الحكومة الليبية لم تقدم اي مبرر معقول و منطقي حيال انتهاكها هذا الحق الانساني.

هذه حقيقة ذكرتها في البرقية التي ارسلتها الى جلود، رئيس الوزراء الليبي.
والذي يشير استغرابي اكثر من الخيانة الكبيرة التي اقترفتها ليبيا، هو الصمت المشبوه و الرهيب و اللامبالاة عند الدول في العالم و لاسيما الدول الاسلامية والجهات الدولية حيال هذه الجريمة.

فهل كان اختفاء الامام الصدر نتيجة مؤامرة دولية؟ هل تم تنفيذ هذه المؤامرة بعلم من الدول الاسلامية؟ و الا فلماذا هذا الصمت من قبل قادة اغلبية الدول الاسلامية و حتى المنظمات الثورية! التي تناضل في الدول الاسيوية و الافريقية؟ لماذا لم يرفع صوت احتجاج من قبل الجهات الدولية و الحقوقيين الدوليين و انصار حقوق الانسان؟ كيف و لماذا تكون محاكمة يهودى في الاتحاد السوفياتي او اعدام عميل معروف للصهيونية و المخابرات الاميركية في ايران مثل «القائمان» يثير ضجة على الصعيد العالمي في حين ان اختفاء شخصية اسلامية و عالمية كالامام موسى الصدر لا يثير اية ردة فعل من قبلهم؟ هل احتج احد الا الشعب المسلم الشيعي المستضعف في لبنان الذي يعيش تحت القنابل الاسرائيلية؟ هل رفع صوت احتجاج الا من قبل عدد ضئيل من القادة الروحيين و الوطنيين في العالم؟

ملحقات ٤٨١

تصوير متن روزنامه

انى من موقعى احمل المسئولية تجاه هذه الجريمة الكبيرة و المؤامرة الدولية لكثير من قادة الدول الاسلامية و زعماء المنظمات الاسلامية فى آسيا و افريقيا، و ادعو لضغط دولى من كل الجوانب على الحكومة الليبية لوضع حد لهذه الجريمة لثلا نكون مسئولين امام التاريخ بصمتنا، و ارجو التوفيق من الله تعالى فى ظل اللطاف الخاصة للامام ولى العصر، عجل الله تعالى فرجه، لكل الشعوب فى العالم من اجل نشر العدل و حماية المستضعفين.

مدينة مشهد المقدسة

حسن طباطبائي القمي